

## نام‌ها و نژادها در تاریخ ایران

دو فصلنامه تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری (علوم انسانی سابق) از انتشارات معاونت پژوهشی دانشگاه الزهراء (س)

درجه مجله به موجب نامه شماره ۲/۵۰۲۲ مورخ ۱۳۶۹/۲/۲۶ وزارت فرهنگ و آموزش عالی «علمی - پژوهشی» است.

به استناد نامه شماره ۱/۲۲۱۴۰ پ مورخ ۸۸/۱۰/۳۰ این مجله در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) نمایه شده و دارای ضریب تأثیر (IF) می‌باشد.

درجه این مجله به موجب نامه شماره ۱۷۴۴۰۸/۱۸/۳ مورخ ۱۳۹۴/۸/۲۳ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری علمی - پژوهشی می‌باشد.

سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۳۰، پیاپی ۱۱۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

صاحب امتیاز: دانشگاه الزهراء (س)

مدیر مسئول: دکتر سیمین فصیحی

ویراستار فارسی: دکتر سوسن پورشهرام

سرمدیر: دکتر اسماعیل حسن زاده

ویراستار انگلیسی: دکتر زینب میرزایی مهرآبادی

دبیر اجرایی: رویا مشمولی پیلرود

اعضای هیئت تحریریه

دکتر شهلا بختیاری، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر علی بیگدلی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران

دکتر شهرام جلیلیان، استاد، گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز

دکتر حسن حضرتی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران

دکتر محمدتقی راشد محصل، استاد، عضو هیئت علمی گروه زبان‌های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر مقصود علی صادقی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تربیت مدرس

دکتر ناصر صدقی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تبریز

دکتر سیمین فصیحی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر عباس قدیمی قیداری، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تبریز

دکتر علیرضا ملاتی توانی، دانشیار، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر ذکرا الله محمدی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر مرتضی نورانی، استاد، گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

دکتر علیمحمد ولوی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

اعضای هیئت تحریریه بین‌المللی

دکتر مجتبی مهدوی اردکانی، استاد، گروه علوم سیاسی دانشگاه آلبرتا کانادا

صفحه آرایی، چاپ و صحافی: انتشارات مهرآروش/۶۶۹۷۳۸۲۲-۰۲۱

ترتیب انتشار: دو فصلنامه

برای دسترسی به عناوین و مقالات به نشانی سایت مجله ([hph.alzahra.ac.ir](http://hph.alzahra.ac.ir)) مراجعه فرمایید.

HPH

انجمن ایرانی تاریخ  
Iranian Society of History

دانشگاه الزهراء  
معاونت پژوهشی و کتابخانه

این مجله با همکاری «انجمن ایرانی تاریخ» منتشر می‌شود.

کلیه حقوق برای دانشگاه الزهراء (س) محفوظ است.

آدرس: تهران، ونک، دانشگاه الزهراء (س)، دانشکده ادبیات، طبقه سوم، اتاق نشریات علمی پژوهشی

کد پستی ۱۹۹۳۸۹۱۱۷۶ / تلفن: ۸۵۶۹۲۹۰۷ ایمیل: [HP.H@alzahra.ac.ir](mailto:HP.H@alzahra.ac.ir)

شاپای چاپی: ۲۰۰۸-۸۸۴۱

شاپای الکترونیکی: ۲۵۳۸-۳۵۰۷

## راهنمای نویسندگان

شیوه‌نامه نشریه

### الف: نحوه پذیرش مقاله

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله پذیرفته خواهد شد.
- هیئت تحریریه در رد یا قبول و نیز حک و اصلاح مقالات آزاد است.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات براساس تأیید مقاله توسط داوران و هیئت تحریریه است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله بر عهده نویسنده مسئول است.
- ارسال تعهدنامه کتبی همراه مقاله مبنی بر اینکه مقاله مزبور تا اعلام نتیجه (حداکثر شش ماه از زمان تحویل به مجله) به نشریه دیگر فرستاده نخواهد شد.
- نامه رضایت استادان راهنما و مشاور باید هنگام ارسال مقاله در سامانه ضمیمه شود و یا به ایمیل مجله ارسال گردد.

### ب: ضوابط مربوط به مقالات

- از نویسندگان محترم تقاضا می‌شود ضوابط زیر را در تنظیم مقالات رعایت کنند:
۱. مقاله از طریق سامانه الکترونیک مجله ([hph.alzahra.ac.ir](http://hph.alzahra.ac.ir)) ارسال شود.
  ۲. مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
    - نویسندگان باید فرم تعهدنامه را دریافت کرده و پس از تکمیل فرم، با امضای دستی، همزمان با ارسال مقاله آن را ارسال فرمایند.
    - چکیده فارسی و انگلیسی (چکیده بیش از ۲۰۰ کلمه نباشد).
    - واژگان و مفاهیم اصلی و کلیدی تحقیق (حداکثر ۵ واژه)
    - مقدمه، شامل: طرح مسئله پژوهش و پیشینه آن، شیوه تحقیق و بیان هدف
    - بحث و بررسی فرضیه (فرضیات) تحقیق و ارائه تحلیل‌های مناسب با موضوع
    - نتیجه‌گیری
    - فهرست منابع و مآخذ
  ۳. فهرست منابع و مآخذ به تفکیک زبان منابع (در دو بخش فارسی / عربی و لاتین) در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا و به صورت زیر تنظیم شود.

نام خانوادگی نویسنده، نام، سال انتشار، عنوان اثر، مصحح (مترجم...)، محل انتشار، ناشر.

    - توجه کنید که منابع فارسی به انگلیسی ترجمه یا آوانگاری شوند.

مثال:

- Bordoli, J. M., E. Cuevas and P. Chacon. 1994. The role of soil organic matter in corn (*Zea mays L*) yield. Plant Science, 15(3):27-35. **(Journal)**

- Mahfoozi, S. And S.H. Sasani. 2009. Vernalization requirement of some wheat and barley genotypes and relationship with expression of cold tolerance under field and controlled condition. Iranian Journal of Field Crop Science, 39(1):113-126.(In Persian with English abstract)

- Kafi, M., M. Lahouti, A. Zand, H.R. Sharifi and M. Gholdani. 1999. Plant Physiology. Jahade- e-Daneshghahi Mashhad Press(In Persian)

۴. ارجاعات در داخل متن با ذکر نام نویسنده، تاریخ انتشار، نشانی مطلب در داخل پراکنش مانند (حسینی، ۱۳۸۵: ۱/۱۳۳) قید شود.

۵. مقاله حداکثر در ۶۵۰۰ واژه بدون در نظر گرفتن فهرست منابع در محیط word باشد.

۶. معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم خاص در پاورقی نوشته شود.

۷. مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، شماره تلفن نویسنده و دانشگاه یا مؤسسه مربوط و نشانی پست الکترونیکی) در فایل جداگانه (نه در فایل مقاله) ارسال شود.

۸. چاپ مقالات به زبان‌های خارجی (انگلیسی، عربی، فرانسه و...) منوط به شرایط زیر است: الف. نویسنده غیرفارسی زبان باشد.

ب. در مورد نویسندگان فارسی‌زبان، ضرورت ویژه‌ای چاپ مقاله به زبانی غیر از زبان فارسی را توجیه کند. (تشخیص این امر به عهده هیئت تحریریه است).

شایان ذکر است پس از طرح مقاله در جلسه هیئت تحریریه و موافقت اعضا برای ارسال کار به داوری، درگاه اینترنتی سامانه با ارسال ایمیل پرداخت هزینه داوری به نویسنده مسئول، فعال می‌شود.

**مقالات پس از تصویب باید شامل موارد زیر باشند.**

۱. به منظور تلاش برای ثبت در نامه فهرست‌های خارجی، مقالات مصوب باید دارای خلاصه مفصل به زبان انگلیسی بین ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ کلمه باشند. خلاصه مفصل جایگزین چکیده کوتاه نخواهد شد. بلکه در کنار آن خواهد بود. خلاصه مفصل تمام شاخص‌های مقاله را باید داشته باشد. مانند عنوان، مساله، روش، پرسش‌ها، فرضیه، متن و نتیجه

۲. لازم است نویسندگان محترم به مقالات زبان‌های خارجی منتشر شده در نمایه بین‌المللی مانند ISI و Scopus و... باشند، بنابر ضرورت‌های پژوهشی ارجاع دهند. مقالاتی که ارجاع به مقالات نمایه شده بین‌المللی نداشته باشند در اولویت چاپ قرار نخواهند داشت.

۳. لازم است به مقالات مرتبط با عنوان مقاله که در مجلات داخلی به ویژه مقالات دانشگاه الزهراء(س) چاپ شده است، ارجاع داده شود.

۴. نقد و بررسی مقالات و کتاب‌های چاپ شده به زبان‌های مختلف در پیشینه ضرورت دارد.

دوفصلنامه تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری در پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود:

<https://scholar.google.com>

گوگل اسکالر

<https://ecc.isc.gov.ir>

پایگاه استنادی علوم جهان اسلام

<https://www.noormags.ir>

پایگاه مجلات تخصصی نور

<https://www.civilica.com>

مرجع دانش (سیویلیکا)

<https://iranjournals.nlai.ir>

آرشیو ملی دیجیتال نشریات علمی

<https://www.sid.ir>

پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی

<https://www.magiran.com>

بانک اطلاعات نشریات کشور

## منشور اخلاقی فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری

### مقدمه

از کلیه اعضای هیئت علمی، پژوهشگران و دانشجویان مقاطع تکمیلی که مقالاتشان را از طریق سامانه فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران ارسال می‌کنند، درخواست می‌شود با دقت تمام دستورالعمل اخلاقی زیر را مطالعه و پس از اطمینان از تأمین کلیه شرایط مذکور در این منشور اقدام به ارسال مقاله کنند. بدیهی است بی‌توجهی به هریک از مواد این دستورالعمل می‌تواند پی‌گیری‌های متناسب قانونی داشته باشد.

### ماده ۱

هیئت تحریریه فصلنامه حساسیت فراوانی نسبت به مقالات انتحالی<sup>۱</sup> دارد. بنابراین اگر فرد یا افرادی اقدام به ارسال مقاله‌ای کنند که بتوان آن را ذیل «انتحال» قرار داد، سردبیر مجاز است هرگونه اقدام قانونی لازم را انجام دهد. مرجع تشخیص‌دهنده انتحال، هیئت تحریریه است. همچنین نشریه از نرم‌افزار سرقت ادبی (نرم‌افزار مشابهت‌یاب سمیم نور) برای تشخیص شباهت بین مقالات ارسال شده و سایر مقالات چاپ شده استفاده می‌شود.

### ماده ۲

مقالات برگرفته از پایان‌نامه‌های تحصیلی باید با هماهنگی و مجوز کتبی استاد راهنما ارسال شود.

تبصره: در صورت درخواست کتبی استاد راهنما مبنی بر انصراف از ذکر نام در مقاله، دانشجوی می‌تواند مستقلاً مقاله را به دفتر مجله ارسال کند.

### ماده ۳

در مورد مقالات مأخوذ از پایان‌نامه‌های تحصیلی<sup>۱</sup>، در هر صورت نویسنده مسئول استاد راهنما خواهد بود؛ مگر آنکه به استناد تبصره ماده ۲ کتباً اعلام عدم مسئولیت کرده باشد.

---

۱. الف) مقاله انتحالی به مقاله‌ای گفته می‌شود که تمام یا بخشی از آن - کم یا زیاد - برگرفته از اثر علمی دیگری باشد و مستندات با توجه ضوابط علمی ارائه نشده باشد. این رفتار به مثابه «سرقت علمی» تلقی شده پس از اثبات (با شکایت صاحب اثر یا حتی بدون شکایت او) می‌تواند زمینه‌ساز برخورد قانونی با فرد (افراد) متخلف باشد. ب) انتحال از خود: به سرقت علمی گفته می‌شود که نویسنده مقاله، تمام یا بخشی (حداقل ۳۰٪) از نوشته جدید را از مقالات پیشین خود بدون ارائه مشخصات مقاله یا کتاب چاپ شده نقل قول نماید. پ) ترجمه یا اقتباس آزاد از مقالاتی که به زبان‌های دیگر نوشته شده است، در صورتی که به عنوان مقاله تولیدی - بدون قید ترجمه یا اقتباس با عناوینی از این قبیل - ارسال شود در حکم انتحال می‌باشد.

تبصره: در مورد پایان‌نامه‌های تحصیلی، دانشجوی در هیچ شرایطی مجاز به ارسال مقاله بدون اخذ مجوز کتبی از استاد راهنما نیست.

#### ماده ۴

استفاده از اسامی اشخاص غیرمرتبط با پایان‌نامه (به غیر از استادان راهنما و مشاور) در مقالات مأخوذ از پایان‌نامه تخلف محسوب شده و مشمول پی‌گیری‌های قانونی است.

#### ماده ۵

فردی که به هر دلیل نامش در کنار تولیدکنندگان یک مقاله علمی قید شده است، در قبال آن مقاله مسئول است. اعلام بی‌خبری و تبری از فرایندی که منجر به تولید مقاله شده است در هر حال و به هر شکلی غیرقابل قبول خواهد بود.

#### ماده ۶

ارسال همزمان یک مقاله به دو یا چند مجله تخلف محسوب شده و هیئت تحریریه می‌تواند در صورت احراز تخلف، به جز حذف مقاله از دستور کار، متناسب با هزینه‌های انجام شده، متخلف را جریمه مالی کرده و یا تا مدتی که صلاح بداند (حداکثر ۳ سال) هیچ مقاله‌ای از نویسنده (نویسندگان) متخلف دریافت نکند.

#### ماده ۷

هر مقاله باید حداقل توسط دو داور بررسی شود. اما در هر حال هیئت تحریریه در پذیرش یا رد مقالات (با توجه به مجموعه شرایط و مصالح مجله) آزاد است. تبصره: در موارد خاص می‌توان اظهار نظر هیئت تحریریه یا سردبیر را به منزله یکی از داورها تلقی کرد.

#### ماده ۸

در صورتی که هیئت تحریریه - به هر دلیل - نتواند طی حداکثر شش ماه مقاله‌ای را تعیین تکلیف کند، نویسنده (نویسندگان) مجاز است با درخواست کتبی اعلام انصراف کرده و مقاله را به مجله دیگری ارسال کند.

#### ماده ۹

نویسنده (نویسندگان) موظف است مطابق دستورالعمل ابلاغی مجله نسبت به تأمین بخشی از

---

۱. مقاله مأخوذ از پایان‌نامه به مقاله‌ای اطلاق می‌شود که حداقل ۵۰٪ محتوای آن با مباحث پایان‌نامه تطبیق کند.

هزینه‌های داوری و چاپ احتمالی مقاله اقدام کند. این هزینه‌ها در حال حاضر برای داوری پانصد هزار ریال و برای ویراستاری، حروف‌چینی، صفحه‌آرایی و چاپ یک میلیون و پانصد هزار ریال می‌باشد.

#### ماده ۱۰

ارسال همزمان بیش از ۲ مقاله توسط نویسنده واحد مجاز نیست. استاد راهنما و مشاور (پایان‌نامه یا رساله) می‌توانند همزمان ۳ مقاله (مشترک با دانشجو) را برای بررسی و داوری ارسال کنند. (منظور از ارسال هم زمان در بازه زمانی ۶ ماه تعیین شده در ماده ۸ است). تبصره: کلیه مراحل و فرایند داوری مقاله، انجام اصلاحات، پذیرش یا رد، ویرایش و غیره از طریق سامانه مجلات دانشگاه الزهرا به اطلاع کلیه نویسندگان خواهد رسید.

#### داوری مخفی (دو طرفه)

نشریه از فرایند داوری مخفی دو طرفی برای ارزیابی همه مقالات استفاده می‌کند.

#### اختیار غیرتجاری - غیراشتقاقی Cc-BY-NC-ND

این مجوز محدودکننده‌ترین مجوز در میان شش مجوز اصلی می‌باشد که صرفاً به دیگران اجازه فروگذاری و به اشتراک گذاشتن اثر را می‌دهد تا زمانی که هیچ‌گونه تغییر اثر و استفاده تجاری از آن صورت نگیرد.

مشاوران علمی سال ۱۴۰۱:

ر	نام و نام خانوادگی	رشته	محل خدمت	ر	نام و نام خانوادگی	رشته	محل خدمت
۱	سید هاشم آقاجری	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه تربیت مدرس	۲۷	کامیار صداقت ثمر حسینی	دکتری علوم سیاسی	پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۲	نزهت احمدی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه اصفهان	۲۸	ناصر صدقی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه تبریز
۳	محمدتقی ایمان پور	دکتری تاریخ ایران باستان	دانشگاه فردوسی مشهد	۲۹	نعمت الله صفری فروشانی	دکتری تاریخ اسلام	جامعه المصطفی
۴	احمدبادکوبه هزاوه	دکتری تاریخ و تمدن اسلامی	دانشگاه تهران	۳۰	غلامرضا ظریفیان	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه تهران
۵	محمدرضابارانی	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه الزهراء(س)	۳۱	سمیه عباسی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	پژوهشگر
۶	عباس برومند اعلم	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه تربیت مدرس	۳۲	محمد جواد عبدالهی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	سازمان اسناد و کتابخانه ملی
۷	قاسم بستانی	دکتری علوم و قرآن حدیث	دانشگاه شهید چمران اهواز	۳۳	امیربهرام عرب احمدی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه تهران
۸	مهديه پاکروان	دکتری تاریخ اسلام	پژوهشگر	۳۴	احمد عقیلی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه سیستان و بلوچستان
۹	پروین ترکمنی آذر	دکتری تاریخ ایران اسلامی	پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی	۳۵	زهرا علیزاده بیرجندی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه بیرجند
۱۰	هدیه تقوی	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه الزهراء(س)	۳۶	علی غلامی دهقی	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه علوم پزشکی اصفهان



ر	نام و نام خانوادگی	رشته	محل خدمت	ر	نام و نام خانوادگی	رشته	محل خدمت
۱۱	شهرام جلیلیان	دکتری تاریخ ایران باستان	دانشگاه شهید چمران اهواز	۳۷	مهدی فرمانیان	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه ادیان و مذاهب
۱۲	محمد علی چلونگر	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه اصفهان	۳۸	فهمیه فرهمندپور	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه تهران
۱۳	امیرحسین حاتمی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه بین‌المللی امام خمینی	۳۹	سیمین فصیحی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه الزهراء (س)
۱۴	اسماعیل حسن‌زاده	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه الزهراء (س)	۴۰	مهرداد قدرت دیزجی	دکتری تاریخ ایران باستان	دانشگاه ارومیه
۱۵	حسن حضرتی	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه تهران	۴۱	عباس قدیمی قیداری	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه تبریز
۱۶	شکرالله خاکرند	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه شیراز	۴۲	ندا گلیجانی مقدم	دکتری تاریخ و تمدن اسلامی	دانشگاه الزهراء (س)
۱۷	سید احمدرضا خضری	دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی	دانشگاه تهران	۴۳	ذکرالله محمدی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه الزهراء (س)
۱۸	مجتبی خلیفه	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه بیرجند	۴۴	علیرضا ملایی توانی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۱۹	مهدی دهقانی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه جیرفت	۴۵	بهرام موسوی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	پژوهشگر
۲۰	روزبه زرین‌کوب	دکتری تاریخ ایران باستان	دانشگاه تهران	۴۶	سید جمال موسوی	دکتری تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی	دانشگاه تهران

محل خدمت	رشته	نام و نام خانوادگی	ر	محل خدمت	رشته	نام و نام خانوادگی	ر
دانشگاه تهران - بازنشسته	دکتری زبان و ادبیات فارسی	محمدسرور مولایی	۴۷	دانشگاه شهید چمران اهواز	دکتری علوم سیاسی	سید محسن سید آل غفور	۲۱
دانشگاه اصفهان	دکتری تاریخ ایران اسلامی	مرتضی نورائی	۴۸	دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	محبوبه شرفی	۲۲
دانشگاه پیام نور	دکتری تاریخ ایران اسلامی	جمشید نوروزی	۴۹	آموزش و پرورش	دکتری تاریخ ایران اسلامی	حسن شکرزاده	۲۳
دانشگاه شهید چمران اهواز	دکتری روابط بین الملل	نورمحمد نوروزی	۵۰	دانشگاه تربیت مدرس	دکتری تاریخ ایران اسلامی	مقصود علی صادقی	۲۴
پژوهشگر	دکتری تاریخ اسلام	محترم وکیلی سحر	۵۱	پژوهشکده امام خمینی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	مسعود صادقی علی آبادی	۲۵
				دانشگاه فرهنگیان	دکتری تاریخ ایران اسلامی	نصراله صالحی	۲۶

### فهرست مطالب

- ۱۳-۳۲ بررسی آرا و اندیشه‌های تاریخ‌نگارانهٔ ماوردی در اعلام النبوه  
محمدامیر احمدزاده، مهناز کوهی
- ۳۳-۵۸ تعیین نظم گفتمانی خوانش نژادی ناسیونالیست‌های رمانتیک ایرانی  
در تاریخ‌نگاری معاصر ایران (از قاجاریه تا پایان دورهٔ پهلوی)  
رضا پارسامقدم
- ۵۹-۸۷ بازتاب مفاهیم حماسی شاهنامهٔ فردوسی  
در تصویرسازی قدرت مغولان و ایرانیان در شاهنامهٔ چنگیزی  
محسن پرویش، ذکراالله محمدی
- ۸۹-۱۱۵ جایگاه و اهمیت منشآت‌نگاری در تاریخ‌شناسی؛  
با تکیه بر منشآت و ترسل معین‌الدین محمد زمچی اسفزاری  
اسماعیل حسن‌زاده
- ۱۱۷-۱۳۵ «توصیف فربه»، مهم‌ترین مسئولیت علمی مورخان از قدیم تا جدید  
حسن حضرتی
- ۱۳۷-۱۶۲ مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری جمهوری آذربایجان و تاریخ‌نگاری محلی شمال غرب ایران  
محمد رضائی
- ۱۶۳-۱۹۶ تاریخ آموزش رسمی محیط‌زیست در ایران:  
محیط‌زیست در کتاب‌های درسی دهه‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰  
مهدی رفعتی‌پناه مهرآبادی
- ۱۹۷-۲۲۵ مفهوم و پیوند زمان و مکان در تاریخ‌نگری قدیم ایرانی (با تمرکز بر دورهٔ ساسانیان)  
ناصر صدقی، عارف نریمانی
- ۲۲۷-۲۵۲ بازنمایی اسطورهٔ ضحاک در ادبیات انتقادی عثمانی  
توران طولابی
- ۲۵۳-۲۸۱ بررسی و نقد آرا و استدلال‌های پژوهشگران عرب و ایرانی پیرامون نام خلیج فارس  
علیرضا کجویی، یاسر قزوینی حائری
- ۲۸۳-۳۲۰ بازنمایی روسیاهی کی‌کاووس در شاهنامهٔ تهماسبی  
با نگاه به جنگ‌های ایران و عثمانی در دورهٔ صفوی  
مریم کشمیری، افسانه براتی‌فر
- ۳۲۱-۲۵۶ از نجیب‌زادهٔ وحشی تا مرد هزاره:  
تاریخ‌نگاری مطالعات نوین غربیان دربارهٔ امپراتوری مغول  
آرش یوسفی، احمد فضلی‌نژاد، عبدالرسول خیراندیش



دو فصلنامه علمی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۳۰، پیاپی ۱۱۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۱  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۳۲-۱۳

## بررسی آرا و اندیشه‌های تاریخ‌نگارانه ماوردی در اعلام النبوه<sup>۱</sup>

محمدامیر احمدزاده<sup>۲</sup>، مهناز کوهی<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۴

### چکیده

ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب بصری ماوردی از بزرگ‌ترین فقهای شافعی در قرون ۴ و ۵ هجری بوده است که به دلیل آثار متعددی که در موضوع سیاست به نگارش درآورده، جایگاه مهمی در تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام دارد. اعلام النبوه یکی از آثار بازمانده ماوردی است که با موضوع اثبات نبوت حضرت محمد(ص) با تکیه بر نشانه‌های پیامبری وی نوشته شده است. با توجه به اینکه این کتاب در زمره آثار سیره‌نگاری قرار می‌گیرد و نیز با توجه به اینکه تاریخ‌نگری به معنی چگونگی تفکر تاریخی مورخ است، پژوهش حاضر به دنبال یافتن پاسخی برای این پرسش است: تاریخ‌نگری یا اندیشه‌های تاریخ‌نگارانه ماوردی در اعلام النبوه چگونه بوده است و از طرف دیگر اندیشه‌های کلامی او چه تأثیری بر تاریخ‌نگاری‌اش داشته است؟ نگارندگان با رویکرد توصیفی تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، به این نتایج دست یافتند: ماوردی در سخن از روایات مبتنی بر معجزه و نیز ارائه تاریخ زندگی پیامبر(ص) بینش تاریخی داشته است. وی علی‌رغم رویکرد الهیاتی به مسئله اعجاز، در توجه به عناصر تاریخی (زمان- مکان- موقعیت)، تسامح در شناخت راوی، توجه به امکان وقوع اخبار تا حد ممکن و نیز توجه به نقد و تحلیل، بینش تاریخی خویش را نشان داده است. همچنین رویکرد کلامی او در بحث اعجاز قرآن و پذیرش عصمت پیش از نبوت، مانند معتزله بوده و به دلیل مخالفت اشاعره با عصمت پیش از نبوت، می‌توان رویکرد کلامی وی را در این اثر مانند معتزلیان دانست.

**کلیدواژه‌ها:** ماوردی، اعلام النبوه، تاریخ‌نگری، اعجاز، معتزلی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2024.45447.1693

۲. دانشیار، گروه پژوهشی تاریخ فکری و فرهنگی ایران، پژوهشکده تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران. m.ahmadzadeh@ihcs.ir

۳. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران (نویسنده مسئول). mahnazkoochi@yahoo.com

#### مقدمه

ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب بصری، معروف به ماوردی، قاضی القضاة، از بزرگان فقه‌های شافعی و به‌گفتهٔ حموی در اصول پیرو مکتب معتزلی بود (یاقوت حموی، ۱۳۸۱: ۲/ ۸۶۱). ماوردی در سال ۳۶۴ قمری در بصره به دنیا آمد. او در درخشان‌ترین دورهٔ فرهنگ اسلامی زندگی کرد؛ دوره‌ای که شکوفایی علمی و فرهنگی در سرزمین‌های اسلامی، موجب ظهور دانشمندان بزرگی شد که حاصل فرهنگ‌های گوناگون را جمع‌آوری کردند و علوم اسلامی را با میراثی که از امت‌های قدیم به دست مسلمانان رسیده بود، ترکیب کردند (ماوردی، ۱۳۷۲: ۱۷). ماوردی تحصیلات خود را با هدف آمادگی در امور قضایی و فقهی آغاز و پی‌گیری کرد (خوانساری، ۱۳۶۰: ۱۶۸/۶). القادر بالله، خلیفهٔ عباسی، از برجستگان مذاهب فقهی چهارگانهٔ اهل سنت در زمان خویش دعوت کرد تا فقه مذهبشان را تدوین کنند. ماوردی الاقناع را دربارهٔ مذهب شافعی نوشت که مورد توجه ویژهٔ خلیفه واقع شد (یاقوت حموی، ۱۳۸۱: ۲/ ۸۶۲) و از سوی او با عنوان قاضی القضاة بغداد، پایتخت جهان اسلام، منصوب گردید. این امر با اعتراض برخی از علما و فقها مبنی بر اینکه این عنوان مخصوص خداوند است مواجه شد. با وجود این ماوردی تا زمان مرگ قاضی القضاة بغداد ماند (قادری، ۱۳۸۳: ۷۳).

ماوردی با وجود اختلافات مذهبی با آل‌بویه، از طرف آن‌ها مورد تکریم و احترام فراوان بود؛ به‌طوری که در مواقع لزوم از سوی آن‌ها به سفارت و ایلچی‌گری منصوب می‌شد و «امضا معاهدات او را به موقع تنفیذ و قبول می‌گذاشتند» (مدرس، بی‌تا: ۱۶۱/۵). وی سرانجام در سال ۴۵۰ قمری و در سن هشتاد و شش سالگی در بغداد دار فانی را وداع گفت. وجه تسمیهٔ او را از این دانسته‌اند که ماوردی منسوب به ماء‌ورد است؛ یعنی، گلاب‌فروش (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۳۲۶؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ۱۸/۶۵؛ صفدی، ۱۴۱۱: ۲۱/۴۵۲؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۱۶/۴۱؛ ابن خلکان، بی‌تا: ۳/ ۲۸۲؛ زرکلی، ۱۹۸۹: ۴/ ۳۲۷؛ بغدادی، ۱۹۵۱: ۵/ ۶۸۹؛ خوانساری، ۱۳۶۰: ۱۶۷/۶ و مدرس، بی‌تا: ۱۶۱/۵).

ماوردی به واسطهٔ نوشتن کتاب‌های الاحکام السلطانیة، نصیحة الملوک، قوانین الوزاره، سیاست الملک و ادب الدنيا و الدین به‌عنوان یکی از اندیشمندان و نظریه‌پردازان مهم اسلامی شناخته می‌شود. با وجود این، وی در علوم اسلامی دیگر نیز آثاری به رشتهٔ تحریر درآورد. یاقوت حموی دربارهٔ او می‌گوید ماوردی به دانش‌های گوناگون آراسته بود (یاقوت حموی، ۱۳۸۱: ۲/ ۲۶۱). اعلام النبوه یکی از آثار او در اخبار پیامبر اسلام (ص) است و در زمرهٔ آثار موسوم به دلائل‌نگاری نبوی به‌شمار می‌رود که در زیرمجموعهٔ تاریخ‌نگاری اسلامی قرار دارند. سخاوی در الاعلان بالتبویخ لمن ذم اهل التاریخ که از مفصل‌ترین آثار کتاب‌شناسی

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۱۵

تاریخ اسلام است در ضمن کتاب‌هایی که در موضوع سیره پیامبر(ص) به نگارش درآمده‌اند از آثاری با عنوان دلائل النبوه یاد می‌کند که کتاب *اعلام النبوه* ماوردی یکی از آنهاست (سخاوی، ۱۴۰۷: ۱۵۶-۱۵۳). تمرکز موضوعی چنین کتاب‌هایی بر اثبات نبوت حضرت محمد(ص) با تأکید ویژه بر نشانه‌های پیامبری وی از جمله معجزات است.

نویسندگان این کتاب‌ها نه تنها محدثان، بلکه اندیشمندان مسلمان، متکلمان معتزلی، داعیان فیلسوف اسماعیلی، امامان زیدی و برخی اشخاص برجسته در علم و فلسفه بودند. آنان با توجه به فرقه و مسلکی که به آن تعلق داشتند و با توجه به آموزه‌های فکری و مذهبی خویش به نوشتن این آثار پرداختند. کتاب‌های دلائل النبوه از قرن سوم هجری به نگارش درآمدند و در قرن چهارم و پنجم هجری، هم‌پای دیگر آثار اسلامی در این دوران، علاقه و توجه به نگارش آن‌ها افزایش یافت.

در این دو قرن مهم‌ترین آثار دلائل‌نگاری نبوی تألیف شد. دلیل اصلی نگارش کتاب‌هایی همچون *اعلام النبوه*، به راه افتادن جریان‌هایی تحت عناوین زنداقه، معطله، قرمطیان و مانند آن بود که اباحی‌گری را سرلوحه رفتار و عقاید خویش قرار داده و اصول و عقاید اسلامی از جمله توحید، نبوت و معاد را نفی و انکار می‌کرد (حسینی علوی، ۱۳۷۶: ۳۷). این جریان‌های فکری و الحادی که موجب ایجاد شبهه و شک و تردید در جامعه می‌شد (ابن قتیبه دینوری، ۱۹۷۳: ۲۲) علاوه بر مقابله دستگاه خلافت عباسی (طبری، بی تا: ۸/ ۱۶۷) و نیز خاندان‌های حکومتگر (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۲/ ۹۹)، موجب برانگیختن اندیشمندان مسلمان شده و آن‌ها نیز دست به اقداماتی زدند (رازی، ۱۳۸۱: صفحات متعدد) که یکی از آن‌ها تلاش برای اثبات نبوت حضرت محمد(ص) از راه اثبات نشانه‌های پیامبری وی بود.

باید گفت که در نگارش این کتاب‌ها با رویکردهای متفاوتی مواجه هستیم: تاریخی، کلامی، تاریخی-کلامی. *اعلام النبوه* اثر ماوردی در زمره آثاری از دلائل‌نگاری قرار دارد که هم رویکرد کلامی و هم رویکرد تاریخی دارند؛ بنابراین اگرچه ماوردی یک مورخ نیست، به واسطه نوشتن کتاب *اعلام النبوه* می‌توان به بینش تاریخی وی نیز پی برد. توضیح اینکه تاریخ‌نگاری پیامبر اسلام(ص) تا قرن‌ها بر محور احادیث می‌چرخید و حتی در قرن سوم و چهارم هجری به بعد که آثاری با موضوعات خاص از آن منشعب شد، کماکان در شکل حدیث و روایت ظاهر شد.

خوارزمی در ذیل علوم اسلامی، فقه، کلام، نحو، کتابت و... از علم الاخبار نیز نام برده که موضوع آن ذکر اخبار پادشاهان و اقوام مختلف بود و یک شاخه از این دانش به ذکر فتوح و مغازی و اخبار اعراب پس از اسلام اختصاص داشت (خوارزمی، ۱۳۸۳: فهرست و ۹۸).

فخرالدین رازی نیز که دورهٔ حیات او پس از ماوردی بوده است علم تاریخ را به‌دنبال علوم دینی مانند قرائت، حدیث، رجال و مغازی آورده است. جالب اینکه وی پیش از ذکر این علوم از علم دلائل الاعجاز نیز نام برده است (فخرالدین رازی، ۱۳۸۲: ۷۱).

بیرونی تاریخ را از علوم نقلی دانسته که جنبهٔ خبری و روایی داشته و شناخت موضوعات آن از طریق نقل و روایت و نه قیاس و استدلال امکان‌پذیر بوده است (بیرونی، ۱۳۷۷: مقدمه). در واقع در دورهٔ ماوردی علم تاریخ با عنوان علم الاخبار در زیرمجموعهٔ علوم اسلامی و دینی قرار داشته و از نظر موضوع و روش در مجموعهٔ علوم نقلی و خبری قرار داشته است. براساس فایده‌مندی مذهبی و عقیدتی به تاریخ نگریسته می‌شد و در واقع به‌عنوان یکی از اجزای علم الادیان در خدمت علوم شرعی و توجیه‌کنندهٔ باورها و عقاید دینی و اندیشه‌های الهی بود (صدقی، ۱۳۹۵: ۲۵-۲۴).

مسئلهٔ دیگری که در این پژوهش مدنظر بوده، نوع نگاه ماوردی در پرداختن به موضوع این کتاب است. واقعیت این است که نویسندگان کتاب‌های دلائل النبوه هر یک با توجه به مکتب فقهی، کلامی یا اندیشه‌ای خود به این موضوع توجه نشان داده‌اند و ما به‌طور کلی در معرفی ماوردی با تناقض‌هایی مواجه هستیم. ذهبی در تاریخ اسلام و وفیات مشاهیر اعلام می‌نویسد: ماوردی تظاهر به انتساب به معتزله نمی‌کرد تا از او دوری نگزینند و تلاش می‌کرد که موافقتش با آن‌ها را پنهان کند؛ اما در خلق قرآن و در قدر با آن‌ها موافق نبود (ذهبی، ۱۴۱۴: ۳۰/۲۵۵).

نویسندهٔ تبصره العوام که ماوردی را رئیس فرقهٔ شافعی معتزلی معرفی کرده (حسینی رازی، ۱۳۶۴: ۹۸) و یاقوت حموی که در معجم‌الادبا او را در فروع، شافعی و در اصول، معتزلی دانسته است (حموی، ۱۳۸۱: ۲/۸۶۱). زهدی حسن جارالله نیز در کتاب المعترله وی را جزو قضات معتزلی به شمار آورده است (جارالله، ۱۳۶۶: ۲۰۸).

معاصران البته نگاه دیگری دارند: حاتم قادری در مقاله‌ای با عنوان «دیدگاه‌های سیاسی ماوردی» که در جلد دوم دورهٔ ۱۹ جلدی اندیشهٔ سیاسی متفکران مسلمان به چاپ رسیده، وی را شافعی‌مذهب و اشعری‌مسلك به شمار آورده است (علیخانی، ۱۳۹۰/۲). همچنین مرتضی شیرودی نویسندهٔ کتاب اندیشهٔ سیاسی مسلمانان، رسالهٔ فقهی الاقناع را که به سفارش خلیفه القادر تهیه شده بود، دربارهٔ فقه شافعی و اشعری ذکر کرده است (شیرودی، ۱۳۸۳: ۸۹). مصحح کتاب اعلام النبوه، ماوردی را از متکلمان اشعری معرفی می‌کند که به‌دلیل تعصبش نسبت به مذهب اشاعره و روش کلامی آن‌ها در عقیده، به اعتزال متهم شد. وی این اختلاف در معرفی عقیدهٔ او را به این دلیل می‌داند که عقیدهٔ اشاعره تلفیقی از عقاید فرق کلامی بوده که



تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۱۷

تحت تأثیر روش فلسفی، منطقی و جدلی یونانی است و سخنانشان در تأویل صفات خداوند مانند معتزله است.

آن‌ها معتقدند قرآن در لوح محفوظ خلق شده و این را به گفته‌های معتزله که معتقد به خلق قرآن بودند، برمی‌گردانند. پس چندان بعید نیست که متکلمان اشعری به اعتزال متهم شوند (ماوردی، ۱۴۱۴: مقدمه ۲۵-۲۱). تاریخ‌نگری مورخ مستلزم بازشناسی ذهن و ضمیر اوست (فیاض انوش و دیگران، ۱۳۹۵: ۹۷) و نوع نگاه مورخان به تاریخ، در تاریخ‌نگاری آن‌ها تأثیر می‌گذارد و در واقع مورخ با توجه به افق فکری‌اش دست به نگارش تاریخ می‌زند (لطف‌آبادی، ۱۴۰۰: ۲۳۶). به عبارت دیگر، با توجه به اینکه تاریخ‌نگری یعنی چگونگی توجه مورخ به تاریخ و تفکر تاریخی که بیانگر بینش و جهت و تبیین جریان‌ات و وقایع تاریخی از دریچه ذهن اوست (زرین‌کوب، ۱۳۶۲: ۱۹۸) و تاریخ‌نگاری نیز نتیجه کشاکش آگاهانه ذهن و فکر مورخ با واقعه تاریخ (آقاجری، ۱۳۸۰: ۳۸) و به عبارت ساده‌تر، آنچه متأثر از اندیشه تاریخی مورخ است در چگونگی ذکر وقایع تاریخی تبلور می‌یابد. در پژوهش حاضر بینش تاریخی، تاریخ‌نگری و اندیشه‌های تاریخ‌نگارانه در یک مفهوم به کار رفته‌اند.

با این توضیحات، پژوهش حاضر به دنبال یافتن پاسخی برای این پرسش است که با در نظر گرفتن اینکه کتاب *اعلام النبوه* اثر ماوردی در زمره آثار سیره‌نگاری پیامبر (ص) قرار دارد و سیره‌نگاری بخشی از تاریخ‌نگاری پیامبر (ص) را تشکیل می‌دهد، ماوردی در نگارش این کتاب، چه اندیشه‌های تاریخ‌نگارانه‌ای داشته است و نیز اندیشه‌های کلامی وی چه تأثیری بر تاریخ‌نگاری او گذاشته است؛ زیرا علم کلام به عنوان یک معرفت‌پیشینی بر تاریخ‌نگاری متکلم نیز تأثیر می‌گذارد (فیضی سخا، ۱۳۹۳: ۱۱۱).

تفاوت این دو مسئله در این است که تاریخ‌نگری ماوردی در «چگونگی پرداختن او به روایات تاریخی» مبتنی بر اعجاز نبوت تبلور یافته است و آیا با در نظر گرفتن برخی ملاحظات تاریخی، آیا می‌توان در این کتاب او را دارای اندیشه‌های تاریخی نیز دانست یا نه، در حالی که در مسئله دوم، نوع پرداختن ماوردی به مسئله اعجاز که در قالب روایات تاریخی آمده است، حاوی دیدگاه‌های کلامی معتزله بوده است یا اشاعره و با در نظر گرفتن این کتاب، او را باید معتزلی دانست یا اشعری؟

ماوردی یکی از نظریه‌پردازان مهم سیاسی جهان اسلام به شمار می‌رود و قریب به اتفاق پژوهش‌هایی که درباره وی صورت گرفته است به همین وجه از اندیشه‌های او پرداخته‌اند: اندیشه و عمل سیاسی ماوردی (۱۳۶۵)، جایگاه و حقوق مخالفان در نظام خلافت ماوردی (۱۳۹۸)، تطبیق تحلیلی آرا سیاسی ابوالحسن ماوردی و نوشته‌های جوینی در جهان‌گشا

(۱۴۰۰) و ... با وجود این، مقاله «ماوردی: نگاهی به زندگی و آثار او» (۱۳۷۲) با نگاه گسترده‌تری سعی در بازشناسی افق فکری ماوردی داشته است. نویسنده این مقاله با توجه به تعداد زیاد احادیث ارائه‌شده در الاحکام السلطانیه، اعلام النبوه و ادب الدنيا و الدین به دانش وسیع ماوردی در زمینه حدیث توجه نشان داده است و به تردیدهای نویسندگان مختلف پیرامون نحله فکری ماوردی اشاره کرده ولی وی نیز در نهایت تمرکز مقاله را بر نظریه سیاسی ماوردی قرار داده است. پژوهش پیش رو با تمرکز بر کتاب اعلام النبوه سعی در بازشناسی تاریخ‌نگری ماوردی داشته و تلاش کرده است تا حد ممکن این وجه از اندیشه‌های وی را نیز تبیین نماید.

### محورهای اصلی تاریخ‌نگری ماوردی در اعلام النبوه

کتاب اعلام النبوه اثر ماوردی هم حاوی اندیشه‌های کلامی ماوردی در این موضوع و هم شامل تاریخ‌نگری وی است. نیمه اول کتاب او، به مباحث کلامی و بخش دوم کتابش که رویکرد تاریخی دارد حاوی تاریخ‌نگری اوست. نوع پرداختن او به اعجاز نبوت در بخش دوم کتاب به ما نشان می‌دهد که نویسنده چندان هم با تاریخ بیگانه نبوده است. این مسئله نه تنها در نوع نگاه او به روایاتی که برای این بخش برگزیده است رخ می‌نماید، بلکه در انتهای کتاب که نویسنده به بخش‌هایی از زندگی پیامبر اسلام (ص) پرداخته و سخن از دوران کودکی و جوانی و سلوک اخلاقی وی ساز کرده است، بیش‌ازپیش بینش تاریخی خویش را نشان داده است. تاریخ‌نگری ماوردی را می‌توان در محورهای زیر بررسی کرد:

#### ۱. رویکرد الهیاتی به مسئله اعجاز

موضوع اصلی کتاب اعلام النبوه، مسئله اعجاز نبوت محمد (ص) است؛ بنابراین در اولین گام جهت بررسی اندیشه‌های تاریخ‌نگارانه وی لازم است بدانیم او درباره اعجاز چگونه اندیشیده است. بازشناسی نوع نگاه او به مسئله اعجاز، اگرچه به نظر می‌رسد در حیطه دیدگاه‌های کلامی او جای می‌گیرد، چهارچوب کلی بحث او را در این کتاب روشن می‌کند. اینکه او در بخش تاریخی اعلام النبوه چگونه و به چه مباحثی پرداخته است، با دانستن نوع نگاه او به بحث اعجاز مشخص می‌شود.

ماوردی صحت نبوت را به سه شرط می‌داند: مدعی نبوت باید صفات اخلاقی (فضایل و کمالاتی) داشته باشد و به سبب صداقتش، ادعای او را بپذیرند نه اینکه تکذیبش کنند؛ نشان‌دادن معجزه‌ای که بر راستی گفتار و ادعایش دلالت کرده و در نتیجه تأییدی بر دعوی رسالتش باشد؛ همچنین معجزه با ادعای نبوت همراه باشد (ماوردی، ۱۴۱۴: ۷۸ و ۷۷).

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۱۹

علی‌رغم تأکید زیاد ماوردی بر عقل و نگاه استدلالی به موضوع، او در پرداختن به مسئلهٔ اعجاز نگاهی مؤمنانه داشته است. ماوردی معجزه را با شرایط زیر، از نشانه‌های پیامبری و دلیلی بر صحت نبوت پیامبران دانسته است:

۱. آنچه جنس آن از قدرت بشر خارج است؛
۲. آنچه اگر چه جنس آن از قدرت بشر خارج نیست، مقدار و میزان آن خارج از توان بشری است؛
۳. علمی که خارج از معلومات بشری باشد، مانند آگاهی از غیب؛ با دو شرط: آنقدر تکرار شود که از حد اتفاق خارج شود و نیز جدا از دلیلی که بر آن استنباط می‌شود؛
۴. آنچه نوعش خارج از قدرت بشر، اما جنس آن در توان انسان است؛ مانند قرآن که اسلوبش از اقسام کلام خارج است؛
۵. آنچه از نوع افعال انسان است، اما به سمت خروج از توان بشری طغیان می‌کند؛ مانند بهبودی که از بیماری مزمن حاصل می‌شود و نیز بذری که در خارج از زمان خود محصول می‌دهد؛

۶. ناتوانی در انجام آنچه در توان است؛ مانند آگاه‌کردن گوینده از عجز او در صحبت کردن و آگاه‌کردن نویسنده از ناتوانی‌اش در نوشتن. این معجزه مخصوص ناتوان است و از او فراتر نمی‌رود، زیرا او به ناتوانی خود یقین دارد و هیچ‌کس دیگری به ناتوانی او یقین ندارد؛
۷. صحبت کردن حیوانات یا حرکت جمادات، اگر به درخواست پیامبر یا اشارهٔ او باشد، در غیر این صورت معجزه نیست؛

۸. آشکارکردن چیزی در غیر از زمان خودش؛ مانند میوه‌های تابستانی در فصل زمستان.

۹. روان‌شدن آب یا قطع‌شدن آب روان به دلایلی غیر از اسباب عادی؛

۱۰. سیرکردن افراد زیاد با مقدار کمی غذا یا آب (همان: ۸۲-۸۰).

ماوردی در تمام این محورها معجزاتی برای پیامبر (ص) ارائه داده است. او به چنین مواردی اشاره کرده است: معجزات عصمت (همان: ۱۶۶-۱۵۷)، معجزاتی در کارهایش (همان: ۱۷۶-۱۶۷)، نشانه‌هایی که در سخنانش شنیده شده (همان: ۲۰۰-۱۷۷)، آنچه از دعاهایی که اجابت شده (همان: ۲۰۶-۲۰۱)، اخبار غیبی (همان: ۲۱۲-۲۰۷)، معجزاتی در رابطه با چهارپایان (همان: ۲۱۸-۲۱۳) و نباتات (همان: ۲۲۸-۲۱۹)، بشارات انبیای گذشته (همان: ۲۴۰-۲۳۱) و الهام‌های غیبی که شاهی بر نبوت او بوده اند (همان: ۲۵۵-۲۴۳).

نکتهٔ دیگری که در راستای تبیین رویکرد الهیاتی ماوردی باید به آن اشاره کرد این است که تردیدکنندگانی که مسلمانان را به چالش می‌کشیدند به دنبال دلایلی بودند که ادعای پیامبران

را تأیید کند؛ ادعای اینکه آنچه آن‌ها می‌گویند از طرف خداوند صادر شده است. چنین چالش‌هایی در درون جوامع مسلمانان هم برقرار می‌شد. واقعیت این بود که با فاصله‌گرفتن از زمان پیامبر(ص) و نبود هرگونه سندی از آن زمان، این امکان در اختیار آن‌ها بود که تصوراتی نو از آن بیافرینند و از اینجا بود که در ضمن داستان زندگی پیامبر(ص)، حدس و گمان‌ها و حتی افسانه‌ها و اسطوره‌هایی نیز ایجاد شد (رابینسون، ۱۳۹۲: ۴۵).

به همین دلیل است که در کتاب‌های دلائل النبوه از جمله کتاب ماوردی با روایت‌هایی مواجه می‌شویم که بعضاً از نظر تاریخی با معیارهای امروز، قابلیت ارزیابی نداشتند، اما این درست در مرکز اندیشهٔ او دربارهٔ موضوع کتابش قرار دارد: اعتقاد به معجزه برای اثبات پیامبری محمد(ص)؛ آنچه جنس آن از قدرت بشر خارج است. باید گفت که پرداختن به این موضوعات، مانع از ذکر موارد تاریخی توسط ماوردی نشده است. وی در مباحث متعددی به کمالات اخلاقی و بخش‌هایی از داستان زندگی پیامبر(ص) توجه نشان داده است. رویکرد او در پرداختن به این موضوعات تاریخی است و توضیح اینکه چنین مباحثی را در کتاب‌های معتبر تاریخی در قرون اولیه و میانهٔ اسلامی از جمله آثار ابن‌هشام، طبری، ازرقی، ابن‌کثیر و... می‌بینیم.

## ۲. توجه به عناصر تاریخی (زمان - مکان - موقعیت)

تاریخ‌نگری ماوردی در پرداختن به معجزات عملی پیامبر(ص) آشکار می‌شود. در این بخش او با استناد به روایات وارد شده با این مضمون، به اثبات نبوت خاصه می‌پردازد. معجزات عصمت، معجزات عملی، اجابت دعا، معجزات در کلام، اخبار از غیب، معجزات مربوط به حیوانات و نباتات، بشارات انبیای گذشته، الهام‌های غیبی، سخن از پدران، دوران کودکی، جوانی، بعثت و استقرار نبوت همگی در این بخش جای می‌گیرند.

ماوردی در ذکر روایات به مسئلهٔ مکان و زمان که از مهم‌ترین الزامات تاریخی هستند و تاریخ با این مؤلفه‌ها معنا می‌یابد توجه نشان داده است. آنجا که به ذکر «عصمت الله تعالی له من اذی المشرکین» و ذکر داستان اجتماع قریش در دارالندوه پرداخته است: «در غزوه ذی‌عمر از یارانش جدا شد و تنها دراز کشید. دعشور نامی بالای سر او ایستاد و شمشیر خود را از غلاف بیرون آورد و گفت ای محمد چه کسی تو را از من محافظت می‌کند؟ فرمود: خداوند. در همین هنگام شمشیر از دست دعشور افتاد و پیامبر(ص) آن را گرفت و گفت: چه کسی تو را از من محافظت می‌کند؟ دعشور گفت هیچ‌کس. گواهی می‌دهم که خدایی جز پروردگار یکتا نیست و محمد(ص) فرستادهٔ اوست.» (ماوردی، ۱۴۱۴: ۱۶۴).

نمونه‌های متعددی از این داستان‌ها که حاوی عناصر زمان و مکان و موقعیت تاریخی هستند و حتی در منابع تاریخ‌نگاری اسلامی شهرت یافته‌اند در اعلام النبوه به فراوانی یافت می‌شود، از جمله داستان‌های متعددی از غزوه خندق (همان: ۱۶۷)، صلح حدیبیه (همان: ۱۷۰)، غزوه ذی‌امر (همان: ۱۶۳)، ليله الاسرى (همان: ۱۸۷)، داستان‌های متعددی از صحابه پیامبر (ص) و... که همگی متضمن نشانه‌های نبوت محمد (ص) هستند.

ماوردی داستان گم‌شدن ناقه در غزوه تبوک را که در سیره ابن‌هشام هم آمده است بدون ذکر منبع آورده است: «شتر پیامبر (ص) در غزوه تبوک گم شد. مردم در جست‌وجوی آن پراکنده شدند. زیدبن‌الصیت که یهودی اسلام آورده و منافقی بود به عماره‌بن‌حزم گفت: محمد گمان می‌کند که پیامبر خداست و از آسمان خبر می‌دهد، حال آنکه نمی‌داند شترش کجاست. پیامبر (ص) گفت: «منافق می‌گوید که محمد می‌پندارد نبی است و شما را از آسمان خبر می‌دهد و نمی‌داند شترش کجاست. به خدا قسم من نمی‌دانم جز آنچه را که خداوند به من خبر می‌دهد و اینک به من خبر داده است که شتر در فلان روستاست و افسار آن به درختی بسته شده است». به دنبالش رفتند و شتر را در همان مکان پیدا کردند (همان: ۱۸۹).

نوع دیگری از معجزاتی که ماوردی از آن‌ها یاد کرده است اخباری است که از آینده می‌داد. از جمله برخی خبرهای مشهور مانند آگاهی‌یافتن پیامبر (ص) از مرگ نجاشی و نماز خواندن بر او (همان: ۱۸۶) و نیز نزول جبرئیل بر پیامبر و دادن این وحی که حسین‌بن‌علی (ع) در سرزمین طف به شهادت خواهد رسید (همان: ۲۱۰). حضور شخصیت‌های تاریخی در این داستان‌ها از جمله جابر بن عبدالله در داستان اول و ابوبکر، عمر، علی (ع)، حذیفه، عمار و ابوذر در دوران کودکی حسین‌بن‌علی (ع) و ارائه تصویر تاریخی از مدینه حاکمی از بینش تاریخی ماوردی است.

### ۳. تسامح در شناخت راوی

می‌توان ادعا کرد بخش دوم کتاب *اعلام النبوه* متضمن دیدگاه‌های تاریخ‌نگارانه ماوردی است. نویسنده در این بخش معجزات نبوی را ذکر می‌کند و به دلیل ارائه روایات متعدد و فراوان در موضوع تا حدودی شیوه اهل خبر و حدیث را در پیش گرفته است. دلیل این امر به این مسئله مربوط می‌شود که در زمان ماوردی علم تاریخ و علم الاخبار هنوز به‌طور کامل از هم مستقل نشده بودند. مورخان معاصر ماوردی علاقه‌ای به توجه به معجزات پیامبر (ص) نداشتند، اما در سده‌های پیش به‌ویژه قرون دوم و سوم هجری، هنوز راه تاریخ و حدیث از هم جدا نشده بود و روایاتی در موضوع معجزات پیامبر اسلام (ص)، در آثار معتبر تاریخ‌نگاری و نیز در مجامع

حدیثی مشاهده و یافت می‌شد.

به‌خصوص در طبقات ابن سعد، سیره ابن هشام، صحیح بخاری، سنن ترمذی و... بنابراین توجه ماوردی به چنین روایاتی را می‌توان به موضوع کتابش نسبت داد که او نیز مانند تمامی نویسندگان کتب دلائل، بخشی از توجه خود را به احادیث مبتنی بر معجزات نبوی اختصاص داده است، اما به‌دلیل اینکه سلسله روایت را حذف کرده است می‌توان نزدیکی به شیوهٔ مورخان را در این محور نیز به او نسبت داد.

ماوردی در نقل روایات که مشخصاً حدیث هستند و در جوامع حدیثی یافت می‌شوند، شبیه محدثان رفتار نکرده و سلسلهٔ سند را به‌طور کامل ذکر نکرده، اما از راوی یا راویان اصلی نام برده است؛ مثلاً «روی ابن شهاب عن عروه عن عائشه رضی الله» (همان: ۲۴۱) یا «و من آیاته: ما رواه عبدالله بن بریده عن ابيه» (همان: ۲۲۱). ماوردی در بیشتر موارد، از منابع تاریخی و حدیثی استفاده کرده، اما در برخی موارد روایت‌ها نه در کتب تاریخی یافت شده‌اند و نه در کتاب‌های سیره. از جمله داستان کلده بن اسد ابالاشد که بدون ذکر راوی آن را به‌عنوان یکی از نشانه‌های نبوت ذکر کرده است. «کلده از بزرگان قریش بود و یک روز با این فکر که به پیامبر (ص) آسیبی برساند همراه او شد. نیزه‌ای همراه او بود که ناگهان به سمت سینه‌اش برگشت و در آن فرورفت. از شدت ترس فرار کرد و به نزد قریش برگشت. در جواب اینکه چرا پریشانی به آن‌ها گفت: شما پشت سر من چیزی نمی‌بینید؟ که پاسخ قریش منفی بود. ابالاشد گفت ولی من می‌بینم و اگر شما هم آن را می‌دیدید هلاک می‌شدید» (همان: ۱۶۰).

منابع سیره‌ای ماوردی در روایت معجزات پیامبر (ص)، از این قرار است: عبدالله بن عباس، ابوهریره، انس بن مالک، جابر بن عبدالله انصاری، امام علی (ع)، عایشه. از دیگر محدثانی که از آن‌ها روایت شده، به این افراد می‌توان اشاره کرد: وهب بن منبه، معاذ بن جبل، ولید بن مغیره مخزومی، برابن عازب، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن مسعود، ابوسعید خدری، جبیر بن مطعم، جابر بن سمره، ابن قتیبه، محمد بن اسحاق، حسن بصری و یعلی بن شبابه. از این میان، وثاقت برخی از راویان محل تردید است. ابوهریره (همان: ۱۱۷ و ۱۱۰ و...) که به‌دلیل کثرت روایاتش از پیامبر (ص) که تعداد آن‌ها به ۵۳۷۴ حدیث می‌رسد، انگشت اتهام دروغ‌گویی به‌سوی او دراز شده است (ابوری، بی‌تا: ۱۷۵-۱۷۳). یا وهب بن منبه (ماوردی، ۱۴۱۴: ۱۷۰ و ۱۱۵) که در پیدایش و نشر اندیشه‌های خرافی و اسرائیلیات نقش زیادی داشته است (دیاری، ۱۳۷۹: ۱۲۷).

گذشته از روایات که با ذکر نام راویان اصلی همراه بوده است، ماوردی در برخی موارد به منابع خود نیز اشاره کرده است. برای مثال در ابتدای روایتی از جنگ خندق می‌گوید: از

نشانه‌های پیامبری‌اش روایتی است که بخاری از عبدالواحد بن ایمن از پدرش نقل کرده است (همان: ۱۶۷). درباره اشاره به منابع باید از بشارات انبیا پیشین درباره نبوت محمد (ص) هم نام برد که یکی از محورهای مهم دلائل‌نگاری به شمار می‌رفته است. ماوردی می‌گوید بین موسی و عیسی از پیامبرانی که کتاب به آن‌ها داده شد، شانزده پیامبر در میان بنی‌اسرائیل ظهور کردند؛ از جمله موسی، عیسی، نوال بن نوتال، عوبدیا، میخا، حبقوق، حزقیال، صفینا، زکریا بن یوحنا، ارمیا بن برخنا و دانیال و بسیاری از آن‌ها نبوت محمد (ص) را بشارات دادند. سخنان این پیامبران در عهد عتیق آمده است و ماوردی در ذکر بشارات این انبیا به کتاب آن‌ها که در تورات منقول است ارجاع داده است (ماوردی، ۱۴۱۴: ۲۴۱-۲۳۱).

توضیح اینکه نویسنده در بخش پایانی کتاب به ذکر پدران و اجداد محمد (ص) و زندگانی او از پیش و بدو تولد و دوران کودکی و جوانی تا نبوت او می‌پردازد. این بخش متضمن ذکر اخلاق و ویژگی‌های پیامبر (ص) نیز هست و بیشتر از تمام بخش‌های دیگر کتاب صبغه تاریخی دارد و نشان می‌دهد که نویسنده با تاریخ و کتب تاریخی آشنایی تام و تمام داشته است. با وجود اینکه تمام این مباحث در کتب تاریخی یافت می‌شوند، ماوردی به منابع خود که تاریخ طبری یا سیره ابن هشام و مانند آن بوده یا نه هیچ اشاره‌ای نکرده است.

#### ۴. توجه به امکان وقوع اخبار

ماوردی با وجود داشتن بینش تاریخی که آن را در جای‌جای *اعلام النبوه* می‌بینیم، در نقل برخی اخبار به مسئله امکان وقوع آن‌ها توجهی نداشته است. شاید بتوان آن را متأثر از موضوع کتاب یعنی «اعجاز نبوت» دانست که با توجه به مفهوم معجزه، به خودی خود از دایره علیت خارج می‌شود. ممکن است نویسنده به این دلیل در انتخاب روایات تسامح به خرج داده باشد؛ برای مثال «ما با رسول خدا (ص) در مکه بودیم. در بعضی از نواحی آن که خارج می‌شد، درخت و کوهی به او نرسید، مگر اینکه می‌گفت: سلام بر تو ای رسول خدا (ص)». (همان: ۲۲۲) یا در جای دیگر از جابر بن عبدالله نیز روایت می‌کند که گفت «پیامبر از راهی عبور نمی‌کرد مگر اینکه درخت و سنگ بر او سجده می‌کردند». (همان: ۲۲۳) یا «به نقل از ابوسعید خدری، چوپانی در حرّه گوسفندانش را می‌چراند. گرگی آمد و یکی از گوسفندان را گرفت. وقتی چوپان مانع از بردن گوسفند شد، گرگ بر روی دمش نشست و به او گفت: آیا از خدا نمی‌ترسی؟ بین من و روزی که به من داده مانع ایجاد می‌کنی؟ چوپان گفت: من از گرگی که بر دمش ایستاده و مانند انسان صحبت می‌کند در شگفتم. گرگ پاسخ داد: چیزی شگفت‌انگیزتر از این به تو بگویم؟ در منطقه بین دو بیابان (حجاز)، رسول خدا (ص) از اخبار

گذشتگان برای مردم می‌گوید. چوپان گوسفند را گرفت و به مدینه رفت. پیامبر (ص) به میان مردم آمد و به چوپان گفت: برخیز و سخن بگو. وقتی حرف‌هایش را گفت، پیامبر گفت او درست می‌گوید. این شخص عمیر طایی نام داشت که به این مناسبت او را سخن‌گوینده با گرگ نامیدند.» (همان: ۲۱۴)

رویکرد ماوردی در ذکر چنین روایت‌هایی یادآور رویکرد اشاعره به این موضوع است. برخلاف عقل‌گرایان که به قانون علیت معتقدند، اشاعره می‌گویند که ممکنات قوهٔ عطا خود را از خداوند دارند و چون خدا دلیل وجود هر چیزی است، پس ماده در ماده اثر نمی‌کند و تمام تحولات در جهان بر طبق مشیت الهی است؛ بنابراین یکی از نمودهای دخالت الهی در به‌دنبال هم آمدن حوادث، ظهور معجزات است؛ زیرا معجزه امری خارق عادت است (حلبی، ۱۳۷۳: ۹۴). انگیزهٔ اشعری در رد علیت دربارهٔ معجزه، دفاع از دین بوده است؛ چون علیت با معجزه سازگار نیست (گلستانی، ۱۳۸۱: ۲۹).

## ۵. توجه به نقد و تحلیل

همان‌طور که اشاره شد کتاب *اعلام النبوه* از دو بخش تشکیل شده است: در بخش اول که نویسنده مباحث کلامی خویش را ارائه می‌دهد می‌توان رویکرد تحلیلی او را بیشتر مشاهده کرد؛ در بخش دوم که مبتنی بر روایات و نیز مباحث تاریخی و در واقع متضمن تاریخ‌نگاری ماوردی است با تحلیل کمتری مواجه هستیم. البته اگر چهارچوب کلی کتاب را در نظر بگیریم که تحلیل او در زمینهٔ اعجاز نبوت است، نویسنده به‌طور کلی رویکرد تحلیلی داشته است. با وجود این در پرداختن به روایات تحلیل خاصی ارائه نکرده است.

اساساً علم حدیث و رویکرد محدثان به احادیث از نظر نقد و تحلیل روایات منفعلانه بود و به این دلیل که مبنای بخش مهمی از موضوع معجزات نبوی را حدیث تشکیل می‌داد، در بیشتر موارد با این مسئله مواجه هستیم و در تاریخ‌نگاری ماوردی نیز همین امر مشاهده می‌شود. با وجود این می‌توان ادعا کرد رویکرد ماوردی اگر نه به‌طور کامل، تا حدود زیادی منطبق بر واقع‌گرایی بوده و پیش‌فرض‌ها و تفسیرهای متافیزیکی نویسنده چندان پررنگ‌تر از مورخان سابق بر او از جمله طبری نبوده است. در بیشتر موارد، روایات یا حاوی عناصر تاریخی هستند یا در کتب تاریخی و مجامع حدیثی یافت می‌شوند. شاید دلیل دیگر انتخاب برخی روایات، شهرت آن‌ها بوده است. نمونه‌هایی که از پیش گفته شد در اینجا نیز کاربرد می‌یابند.



### تأثیر رویکرد کلامی نویسنده بر تاریخ‌نگاری او

بخش اول کتاب *اعلام النبوه* به مباحث کلامی اختصاص یافته و نویسنده با پرداختن به مباحثی مانند وجوب توحید و نبوت از نظر شرعی و عقلی، عقل و انواع آن، شناخت خدا و یکتایی او، تکلیف و بحث‌هایی در این زمینه و... مقدمات بحث خویش را فراهم آورده است. ماوردی با اثبات وحی نبوت، ادله نبوت و معجزات به‌عنوان نشانه‌های نبوت، آن‌ها را همچون مباحثی نظری تشریح کرده است. پس از آن به انواع وحی و مراتب آن اشاراتی کرده و در ادامه با پرداختن به مباحثی در زمینه تبلیغات پیامبران، فرق میان انبیا و رسولان را بیان کرده و وجوب تبلیغ برای پیامبر اسلام (ص) را اعلام کرده است. پس از ارائه چنین مقدماتی، معجزات پیامبر اسلام را ذکر کرده است.

اگرچه تاریخ‌نگری او را در بخش دوم کتاب می‌توان دید، ماوردی در بخش اول کتاب و لابه‌لای مباحث کلامی خویش نیز به فراخور بحث برخی روایت‌های تاریخی را نیز ارائه کرده است. برای نمونه می‌توان به فصل پنجم کتاب *فی مده العالم و عده الرسل* اشاره کرد که در اینجا با ذکر چندین روایت که راوی اصلی آن‌ها را آورده و نیز داستان‌هایی از قرآن درباره پیامبران الهی، رویکردی روایی ارائه کرده است. اگرچه ماوردی منابع خود را به این دلیل که مورخ نبوده ذکر نکرده است، اما برخی از روایاتی که در این بخش آورده در منابعی همچون *تاریخ طبری و سنن ترمذی* آمده است. درواقع ماوردی در طرح بحث‌های کلامی از تاریخ به‌عنوان علمی کمکی بهره برده است.

ماوردی در صحبت از اعجاز قرآن به مواضع معتزله در این موضوع نزدیک شده است. او اعجاز قرآن را به‌عنوان مهم‌ترین معجزه پیامبر (ص) در ایجاز، فصاحت و نظم قرآن شناخته و آن را شامل کثرت و شمول معانی، اعجاز علمی، آگاهی‌هایی که از قرون گذشته و اطلاعاتی که از آینده می‌دهد، زیبایی الفاظ، تلاوت و ترتیل، فصاحت و بلاغت، آسانی به خاطر سپردن و نیز در برتری بر کلام و نثر و شعر فصیح دانسته است.

همچنین معتقد است که چون هیچ انسانی نتوانست مانند آن را بیاورد پس معجزه است و این اعجاز در تحدی را ادامه‌دار می‌داند (ماوردی، ۱۴۱۴: ۱۵۵-۱۲۵) و این درست مانند نگاه معتزله زمان اوست. معتزله نیز وجوه اعجاز قرآن را بلاغت، اخبار غیبی و صرفه دانسته‌اند (الرمانی، ۱۹۷۶: ۱۰۹). قاضی عبدالجبار صرفه را امتناع اعراب از ورود به عرصه معارضه با قرآن، با وجود انگیزه‌های مختلفی که داشتند دانسته است. دلیل آن را نیز ناتوانی آن‌ها در این کار ذکر کرده و اینکه آن‌ها می‌دانستند که نمی‌توانند این کار را انجام دهند (قصاب، ۱۹۸۵: ۳۲۴-۳۲۰). درواقع ماوردی نیز معتقد است که آن‌ها از معارضه بازداشته شدند (همان: ۱۵۲).

ماوردی اگر چه با پذیرش برخی نشانه‌های پیامبری در قبل از بعثت، شبیه اشاعره رفتار کرده، واقعیت این است که با تأکید ویژه بر فصاحت، بلاغت قرآن و اخبار غیبی در آن و اثبات معجزه بودن آن از این طریق، مانند معتزله اندیشیده است. همچنین او عصمت پیامبر را در دوران پیش از بعثت پذیرفته است (ماوردی، ۱۴۱۴: ۳۰۵) و این نشان‌دهندۀ رویکرد اعتزالی است؛ زیرا اشاعره با این مسئله مخالفند. از طرفی با پذیرش برخی فضایل و کمالات برای پیامبر (ص)، از این نظر نیز مانند معتزله به اعجاز نبوت پرداخته است.

توضیح اینکه به‌مانند مؤید زیدی که در اصول معتزلی بود، او نیز معتقد بوده است که ویژگی‌های اخلاقی محمد(ص) مانند صداقت و امانت‌داری، پیش از نبوت نشانه‌ای برای نبوتی در آینده است. ماوردی دلیل آن را پذیرش ادعای نبوت از سوی مردم دانسته است (همان: ۳۲۴-۳۰۹).

### نتیجه‌گیری

با توجه به تعریف تاریخ‌نگاری که به‌طور کلی حاوی بینش تاریخی مورخ یا اندیشه‌ای است که در پس تاریخ‌نگاری اوست، می‌توان تاریخ‌نگاری ماوردی را در بخش دوم کتاب که مفصل‌ترین بخش آن است، بررسی کرد. نویسنده در پرداختن به مسئله اعجاز که محور اصلی کتاب/اعلام النبوه است، با تأکید بر اعجازی که در چهارچوب قدرت بشری قرار نمی‌گیرد، نگاه مؤمنانه‌خویش به این مسئله را آشکار کرده است. با وجود اینکه کتاب، ظاهراً در حوزه مباحث کلامی قرار دارد، نویسنده در پرداختن به روایات متضمن زندگی و معجزات پیامبر(ص)، با توجه ویژه‌ای که به عناصر تاریخی یعنی زمان، مکان و موقعیت معطوف کرده، بینش تاریخی خویش را آشکار کرده است. نمونه‌های فراوانی از روایات درباره زندگی پیامبر(ص) که در کتب تاریخی و حدیثی آمده است، مانند داستان‌هایی از صلح حدیبیه، غزوه ذی‌امر و ماجرای مرگ نجاشی با تأکید بر نشانه‌های پیامبری حضرت محمد(ص) ارائه شده‌اند، اما متضمن بینش تاریخی یا تاریخ‌نگاری نویسنده نیز هستند.

ازسوی دیگر و از نظر بررسی منابع، با توجه به اینکه مبنای بخشی از اثر ماوردی ارائه روایات بوده است، با سهل‌انگاری که در ذکر روایان احادیث یا روایات از خود بروز داده، یک قدم دیگر به مورخان نزدیک شده است؛ بنابراین می‌توان گفت علی‌رغم موضوع کتاب که همگرایی بسیاری با مباحث کلامی دارد، شیوه پرداختن به موضوع، ماوردی را دارای بینش تاریخی و سبکی مورخ‌گونه نشان داده است. وی در ذکر روایات معجزه‌محور پیامبر سخت‌گیری نکرده و می‌توان گفت توجه چندانی به امکان وقوع اخبار نداشته است. ماوردی

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۲۷

در کل، کتابش را با رویکرد تحلیلی نوشته است. مباحث آغازین کتاب نگاه استدلالی او به مسئله را نشان می‌دهد، اما مباحثی که حاوی اندیشه تاریخی نویسنده هستند، بیشتر در بخش دوم کتاب آمده‌اند. در این بخش و در ارائه روایات، ماوردی تحلیل چندانی ارائه نکرده است. در هر حال، تا حد زیادی رویکرد او منطبق بر واقع‌گرایی بوده و چندان تفسیرهای متافیزیکی را نپذیرفته است.

نویسندگان قرون میانه ماوردی را معتزلی و محققان معاصر وی را اشعری دانسته‌اند. بررسی نگاه کلامی نویسنده در کتاب *اعلام النبوه* حاکی از این است که سخت‌گیری نداشتن او در پذیرش انواع مختلف معجزات از جمله قبل از بعثت، شبیه به رویکرد اشاعره بوده است. با وجود این، تأکید ویژه بر فصاحت، بلاغت و اخبار غیبی قرآن، عصمت پیامبر (ص) پیش از بعثت، تأکید بر فضائل و کمالات پیامبر در اثبات نبوت او یادآور نوع نگاه معتزله به این موضوع است.

#### منابع

آقاجری، هاشم (۱۳۸۰) *تأملاتی در علم تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی*، تهران: نقش جهان.  
ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی بن محمد (۱۴۱۲) *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*، بیروت: دارالکتب العلمیه.

ابن خلکان، احمد بن محمد (بی تا) *وفیات الاعیان و انبا ابنا الزمان*، بیروت: دارالفکر.  
ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم (۱۹۷۳) *تأویل مشکل القرآن*، شرح و نشر سید احمد صقر، بی‌جا: المکتبه العلمیه.

ابوری، محمد (بی تا) *اضوا علی السنه المحمديه او دفاع عن الحدیث*، قاهره: دارالمعارف.  
اعتمادالسلطنه، محمد حسن بن علی (۱۳۶۳) *تاریخ ناصری*، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.

بغدادی، اسماعیل پاشا (۱۹۵۱) *هدیه العارفین*، بیروت: دار احیا التراث العربی.  
بیرونی، ابوریحان (۱۳۷۷) *آثار الباقیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر.  
پهلوان، چنگیز (۱۳۷۲) «ماوردی: نگاهی به زندگی و آثار او»، *کلک پژوهش*، (۴۷ و ۴۸)، ۳۵-۱۲.  
خوانساری، میرزا محمد باقر (۱۳۶۰) *روضات الجنات*، قم: مهر استوار.  
جارالله، زهدی حسن (۱۳۶۶) *المعتزله*، قاهره: نادى العربی فی یافا.  
حسنی رازی، سید مرتضی بن داعی (۱۳۶۴) *تبصره العوام فی معرفه مقالات الانام*، تهران: اساطیر.  
حسینی علوی، ابوالمعالی محمد (۱۳۷۶) *بیان الادیان در شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی*، تهران: روزنه.

حلبی، علی اصغر (۱۳۷۳) *تاریخ علم کلام در ایران و جهان اسلام*، تهران: اساطیر.

خوارزمی، ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب بلخی (بی تا) *مفاتیح العلوم*، به تحقیق ابراهیم الایبیری، بی جا: دارالکتب العربی.

دیاری، محمد تقی (۱۳۷۹) *پژوهشی در باب اسرائیلیات در تفسیر قرآن*، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی.

ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان (۱۴۱۳) *اعلام بوفیات الاعلام*، بیروت: دارالفکر المعاصر. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۴) *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر الاعلام*، بیروت:

دارالکتب العربی.

رایبسون، چیس اف (۱۳۹۲) *تاریخ‌نگاری اسلامی*، ترجمهٔ محسن الویری، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، مرکز تحقیق و توسعهٔ علوم انسانی.

رازی، ابوحاتم (۱۳۸۱) *اعلام النبوه*، تهران: مؤسسهٔ حکمت و فلسفه.

الرمانی المعتزلی، ابوالحسن (۱۹۷۶) *النکت فی اعجاز القرآن، ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن*، دارالمعارف بمصر.

زرکلی، خیرالدین (۱۹۸۹) *اعلام*، بیروت: دارالعلم للملایین.

سجادی، صادق؛ عالم‌زاده، هادی (۱۳۸۰) *تاریخ‌نگاری در اسلام*، تهران: سمت.

سخاوی، محمد بن عبدالرحمن (۱۴۱۳) *الاعلان بالتوبیخ لمن ذم التاریخ*، بیروت: دارالجیل.

سزگین، فؤاد (۱۳۸۰) *تاریخ‌نگارش‌های عربی*، ترجمهٔ مؤسسهٔ نشر فهرستگان، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

سمعانی، عبدالکریم (۱۴۰۸) *الانساب*، بیروت: دارالجنان.

شبانکاره‌ای، محمد بن علی (۱۳۸۱) *مجمع الانساب*، به تصحیح هاشم محدث، تهران: امیرکبیر.

شیرودی، مرتضی (۱۳۸۳) *اندیشهٔ سیاسی مسلمانان*، قم: یاقوت.

صابری، حسین (۱۳۸۸) *تاریخ فرق اسلامی*، تهران: سمت.

صدقی، ناصر (۱۳۹۵) «جایگاه علم تاریخ در طبقه‌بندی علوم توسط اندیشمندان مسلمان از خوارزمی تا ابن‌خلدون»، *پژوهش‌های تاریخی*، ۵۲(۲)، ۳۴-۲۱.

صفدی، خلیل بن ابی‌بکر (۱۴۱۱) *الوافی بالوفیات*، بیروت: دارصادر.

طبری، محمد بن جریر (بی تا) *تاریخ الا و الملوک*، بیروت: بی نا.

علیخانی، علی اکبر (۱۳۹۰) *اندیشهٔ سیاسی متفکران مسلمان*، تهران: پژوهشکدهٔ مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر (۱۳۸۲) *جامع العلوم*، به تصحیح سیدعلی آل داوود، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

فیاض انوش، ابوالحسن؛ کجیاف، علی اکبر؛ مهدوی راونجی، غلامرضا (۱۳۹۵) «تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری خاندان منجم یزدی»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، دانشگاه الزهراء (س)، ۲۶(۱۸)، ۱۱۰-۸۹.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۲۹

فیضی سخا، مهدی (۱۳۹۳) «تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری عبدی‌بیک شیرازی در تکمله الاخبار»،  
تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، دانشگاه الزهراء(س)، ۲۴(۱۳)، ۱۲۳-۱۰۵.  
قادری، حاتم (۱۳۸۳) اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب  
علوم انسانی.

قصاب، ولید (۱۹۸۵) التراث النقدي و البلاغی للمعتزله حتی نهاییه القرن السادس الهجری، دوحه:  
دارالثقافه.

گلستانی، هاشم (۱۳۸۱) کلیات فلسفه و علم کلام، اصفهان: فرهنگ مردم.  
لطف‌آبادی، محسن (۱۴۰۰) «تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری حزین لاهیجی (۱۱۸۰-۱۱۰۳)»، تاریخ‌نگری و  
تاریخ‌نگاری الزهراء(س)، ۳۱(۲۷)، ۲۵۸-۲۳۵.

ماوردی، علی‌بن محمد (۱۳۷۲) ادب الدنيا و الدین، ترجمه عبدالعلی صاحبی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های  
آستان قدس رضوی.

\_\_\_\_\_ (۱۴۱۴) اعلام النبوه، محقق: خالد عبدالرحمن عک، بیروت: دارالفنایس.

مدرس، میرزا محمدعلی (بی‌تا) ریحانه الادب، تبریز: چاپخانه مشفق.

یاقوت حموی، یاقوت‌بن عبدالله (۱۴۰۰) معجم الادبا، بی‌جا: دارالفکر.

### List of Sources with English handwriting

- Abu Rayyah, Mahmud (n. d), *Lights on the Mohammadan Sunnah or Defence of the Hadith*, Cairo: Dār ul- Ma'ārif.
- Aghajari, Hashem (2001), *Reflections on Islamic history and historiography*, Tehran: Naqš e jahān.
- Ali Khani, Ali Akbar (2011), *Political thought of Muslim intellectuals*, Tehran: Institute for Cultural and Social Studies.
- Al- Rommānī Al- Mu'tazilī, Abūḥassan (1976), *Al- Nakat fī E'jāz Al- Quran*, (N, P): Dār Al- Ma'ārif.
- Baḡdādī, Esmā'il Pāšā (1992), *Hadīyyat ul- 'Ārefīn*, Beirut: Dār ul-Ketāb ul-Eslāmīyyeh.
- Bīrūnī, Abū Reīḥān (1998), *al-Ātār ul-Bāqīya*, translated by Dr. Akbar Dana Seresht, Tehran: Amīr Kabīr.
- Diyari, Mohammad Taqi (2000), *A research about Isrā'īlyāt in Quran interpretation*, Tehran: Sohrvardi Research and Publishing Office.
- E'temād-ul-Salṭana, Moḥammad Ḥassan b. 'Alī(1984), *Tārīk-e Nāserī*, correction Mohammad Esmail Rezvani, Tehran: Donyā-ye Ketāb.
- Faḡ r Rāzī, Moḥammad b. 'Omar (2003), *jāmi' ul- 'Olūm*, Tehran: Dr. Mahmoud Afshar Endowment Foundation.
- Fayaz Anosh, Abolhasan; Kajbaf, Ali Akbar; Mahdi Ravanji (2016), *Historiography and Historical Perspective of Munajjim Yazdi Family*, Biannual journal of Historical Perspective & Historiography Alzahra University, Vol.26, No.18, 2016.
- Feizisakha, Mahdi (2014), *Historiography & Historical Perspective of Abdi Baig Shirāzi in Takmalat Al Akbār*, Biannual journal of Historical Perspective & Historiography Alzahra University, Vol.24, No.13, 2014.
- Golestani, Hashem (2002), *General philosophy and theology*, Isfahan: Farhang-e Mardom.
- Halabi, Ali Asqar (2001), *The history of theology in Iran and the Islamic world*, Tehran: Asāfir.
- Ḥassanī Rāzī, Seyyed Morteżā (1985), *Tabşeraht ul- Awām fī Ma'rīfat Maqālāt ul- Anām*, Tehran: Asāfir.
- Ḥosseinī 'Alavī, Abol Ma'ālī Moḥammad (1997), *Bayān ul- Adyān*, Tehran: Rowzaneh.
- Ibn Al- jawzī, Abū al- Faraj 'Abd al- Raḥmān b. 'Alī b. Moḥammad (1992), *Al- Montazam fī Tārīk al- Omam wa al- Molūk*, Beirut: Dār ul- Kotob al- Elmīyyah.
- Ibn Ḳallakān (n. d), *Wafayāt ul- A'yān wa Anbāe Abnā' Al- Zamān*, Beirut: Dār al- Fīkr.
- Ibn Qotayba, 'Abd Allāh b. Moslīm (1973), *Ta'wīl Moškūl ul- Qurān*, Description and publication seyed Ahmad saqr, (n.p): Maktabah al- Elmīyyah.
- jār Allāh, Zohdī Ḥassan (1987), *Al Mo'tazila*, Cairo: Nādī al Arabī fī yāfā.
- Ḳānsārī, Mīrzā Moḥammad Bāqīr (1981), *Rawżāt al- jannāt*, Qom: Mehr-e Ostūvār.
- Ḳwarazmī, Moḥammad b. Aḥmad (N, D), *Mafātīḥ ul- 'Olūm*, (N, P): Dār ul- Ketāb Al- Arabī.
- Lotfabadi, Mohsen (2021), *An Analysis about Historiography and Historical Perspective of Hazin Lāhiji*, Historical Perspective & Historiography, Vol.31, No.27, 2021.
- Māwardī, 'Alī b. Moḥammad(1993), *Adab al-Donyā va al-Din*, translated by 'Abdol'ali Šāḥebī, Mašhad: Astan Quds Razavi Research Foundation.
- Māwardī, 'Ali b. Moḥammad(1414), *A'lām ul- Nabowah*, translated by 'Abd ul-Rahmān 'Ack, Beyrūt: Dār al- Nafāess.
- Modarress, Mīrzā Moḥammad 'Alī (N, D), *Reyhānaht ul- Adab*, Tabrīz: Mošfeq.
- Pahlavan, Changiz (1993), *Mawardi: a look at his life and works*, Kelk e Pažūheš, N 47& 48.
- Qaderi, Hatam (2004), *Political Thoughts in Islam and Iran*, Tehran: Samt.

- Qassab, Valid (1985), *The critical and rhetorical heritage of the Mu'tazila until the end of the sixth century AH*, Doha: Dār ul- ḥiqāfah.
- Rāzī, Abū Ḥātam (2002), *A'lām al- Nabowah*, Tehran: Hekmat & Philosophy Institution.
- Robinson, Chase F (2013), *Islamic Historiography*, translated by Mohsen Alviri, Tehran: Samt.
- Šabānkāre'ī, Moḥammad b. 'Ali (2002), *Majma'ul Ansāb*, Tehran: Amīr Kabīr.
- Saberi, Hossein (2009), *A History of the Islamic Sects*, Tehran: Samt.
- Šafdī, Ḳalīl b. Āybak (1990), *Al- Wāfi b Al- Wafayāt*, Beyrut: Dār Šadīr.
- Sajadi, Sadeq; Alem Zadeh, Hadi (2001), *Historiography in Islam*, Tehran: Samt.
- Saḡ āvī, Moḥammad b. 'Abd ul-Raḥmān (1992), *Al- A'lān Bel Tobīk le Man Ḍamm e Tarīk*, Beirut: Dār Al- jīl.
- Sam'ānī, 'AbdolKarīm (1987), *Al- Ansāb*, Beirut: Dār Al- janān.
- Sedqī ,Naser (2016), *The Status of History Science in Science Classification Based on Muslim Scholar's View Point*, journal of Historical researches, vol 8, issue 2, N 30, summer 2016.
- Sezgin, Fuat (2001), *History of Arab heritage*, translated by Fehrestgan institution.
- Shirudī, Morteza (2004), *Political thought of Muslim*, Qom: Yāqūt.
- Ṭabarī, Moḥammad b. jarīr (N, D), *Tarīk Al- Omam wa Al- Molūk*, Beyrut: (N, N).
- Yāqūt Ḥamavī, Yāqūt b. 'Abdollah (2021), *Mo'jam ul Odabā*, (N, P): Dār al Fīkr.
- Zahabī, Moḥammad b. Aḥmad (1992), *E'lām bwafayāt Al- A'lām* , Beyrut: Dār al-Fīkr al- Mo'āsīr.
- Zahabī, Moḥammad b. Aḥmad (1993), *Tarīk Al- Islām wa Wafayāt Al- Mašāhūr Al- A'lām*, Beyrut: Dār al-Ketāb al-Arabī.
- Zereklī, Ḳeyreddin (1989), *Al A'lām*, Beyrut: Dār Al- 'Elm Lalmalāeīn.



## The study of Māwardī 's historiographical opinions and thoughts in A'lām al-Nubuwwah<sup>1</sup>

Mohammad Amir Ahmadzadeh<sup>2</sup>  
Mahnaz koochi<sup>3</sup>

Received: 2023/11/02  
Accepted: 2024/03/14

### Abstract

Abul Ḥasan Ali b. Mohammad b. Ḥabib Basri Māwardī was one of the great Ṣafi'i jurists in the 4th and 5th Hijri centuries, who occupies an important place in the history of political thought in Islam due to the numerous works he wrote on the subject of politics. "A'lām al-Nubuwwah" is one of Māwardī's surviving works written on the subject of proving the prophethood of the Prophet Mohammad (peace be upon him) by referring to his prophetic signs. Considering the fact that this book is one of the biographical works, and also considering the fact that the historical perspective means the historian's way of historical thinking, the present study attempts to find an answer to the question of what was the historical perspective or Māwardī's historiographical thoughts in "A'lām al-Nubuwwah", and on the other hand, what was the impact of his theological thoughts on his historiography? The authors arrived at these results through a descriptive-analytical approach and, the use of library sources: Māwardī had a historical insight when he spoke about the miracle-based narratives and also presented the history of Prophet's (pbuh) life. Despite the theological approach to the issue of miracles, he showed his historical insight by paying attention to historical elements (time-place-situation), showing tolerance in knowing the narrator, paying attention to the possibility of the arrival of news as much as possible, as well as criticism and analysis. His theological approach in discussing the miracles of the Quran and the acceptance of infallibility before prophethood was also similar to that of the Mu'tazila. Due to Ash'ari 's opposition to infallibility before prophethood, his theological approach in this work can be considered similar to that of the Mu'tazilites.

**Keywords:** Māwardī, A'lām al-Nubuwwah, Historical perspective, Miracles, Mu'tazili.

---

1. DOI: 10.22051/hph.2024.45447.1693

2. Associated Professor of History, Research Group of Intellectual and Cultural History of Iran, Department of History, Institute of humanities and cultural studies, Tehran, Iran. [m.ahmadzadeh@ihcs.ir](mailto:m.ahmadzadeh@ihcs.ir)

3. Phd student in history of Islam, University of Lorestan, Khorram Abad, Iran. [mahnazkoochi@yahoo.com](mailto:mahnazkoochi@yahoo.com)

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507



دو فصلنامه علمی تاریخ نگاری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهرا (س)  
سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۳۰، پیاپی ۱۱۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۱  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۳۳-۵۸

## تعیین نظم گفتمانی خوانش نژادی ناسیونالیست‌های رمانتیک ایرانی در تاریخ نگاری معاصر ایران (از قاجاریه تا پایان دوره پهلوی)<sup>۱</sup>

رضا پارسامقدم<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۱۰  
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۰۲

### چکیده

پرسش اصلی مقاله حاضر این است که آغازین لحظات تولد و پیدایش خوانش نژادی از تاریخ ایران کدام است. (درجه صفر) و بر مبنای کدام صورت‌بندی گفتمانی، این خوانش نژادی از تاریخ به مثابه یک نظم گفتمانی فراگیر در تاریخ نگاری معاصر ایران (از دوره قاجاریه تا پایان حکومت پهلوی دوم)، تعیین گفتمانی پیدا کرد و هژمونیک شد و چه نتایجی به بار آورد. آخوندزاده و کرمانی به مثابه سوژه‌های گفتمان خوانش نژادی در ایران، نخستین کسانی بودند که با ترویج ایدئولوژی عرب‌ستیزانه و با ارائه تحلیلی سیستماتیک و نظام‌مند از خوانش نژادی، آن را در تاریخ نگاری ایرانی صورت‌بندی گفتمانی کردند. به زبان دیرینه‌شناسانه و از منظر تحلیل نظام‌های اندیشه‌ای، اندیشه‌های نژادی آخوندزاده و کرمانی در تاریخ نگاری ایرانی به مثابه نیروهایی عمل کردند که همچون نظام‌های گفتمانی، سوژه‌های خودشان را ساختند. آخوندزاده، کرمانی و جلال‌الدین میرزا با بهره‌گیری از متون دساتیری آذرکیوانیان (دوره صفویه) به مثابه متونی «ایدئولوژیک»، در نقش حاملان اولیه و سوژه‌های گفتمان هم‌زمان، باستان‌گرایانه و نژادگرایانه درآمدند. نظم گفتمانی حاصل از خوانش نژادی ناسیونالیست‌های رمانتیک ایرانی در آثار و مکتوبات مورخان بعد از آنان از قبیل حسن پیرنیا، عباس اقبال آشتیانی، سعید نفیسی، ابراهیم پورداود، ذبیح‌الله صفا، غلامرضا رشید یاسمی و دیگر مورخان و روشنفکران پسا آخوندزاده و پسا کرمانی می‌نشیند. این مورخان و روشنفکران نیز به مثابه سوژه‌های این گفتمان و در همین چارچوب و فضای گفتمانی خوانش نژادی از تاریخ ایران، در نگارش آثار تاریخی‌شان به طور حتم،

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2023.44568.1676

۲. دانش‌آموخته دکتری جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.  
parsamoghdamreza@yahoo.com

فصل یا بخش مهمی از کتاب‌های خود را به بحث‌های نژادی با عناوین «نژاد ایرانی»، «نژاد آریایی»، خون ایرانی و... اختصاص داده‌اند که گویای بارز تعیین نظم گفتمانی خوانش نژادی در تاریخ‌نگاری ایرانی است. این تاریخ‌نگاری و خوانش نژادی با مقدس‌انگاری و تأکید همدلانه بر سلسله «ساسانیان» به‌مثابه آرمان‌شهر با گفتمان نژادگرایانه و باستان‌گرایانه پیوند برقرار و در تاریخ‌نگاری ایران معاصر تعیین گفتمانی پیدا کرد و هژمونیک شد. در نتیجه نظامات گفتاری حاصل از خوانش نژادی از تاریخ ایران زمینه‌های تئوریک «مقصر انگاری» انیران (مشخصاً اعراب) و «آنان را عامل تمام بدبختی‌های ایرانیان انگاشتن» فراهم شد.

**کلیدواژه‌ها:** نظم گفتمانی، نژاد آریایی، باستان‌گرایی، عرب‌ستیزی، تاریخ‌نگاری ایرانی.

### مقدمه و طرح مسئله

در مقاله حاضر درصدد یافتن «چرایی» یا «علل» خوانش نژادی از تاریخ ایران یا همان تاریخ‌نگاری نژادی نیستیم، بلکه، بررسی خود مفهوم «خوانش نژادی» از تاریخ‌نگاری ایران به‌مثابه یک هستی‌نظری و توضیح چگونگی تبدیل شدن آن به گفتمانی فراگیر در تاریخ‌نگاری معاصر ایران است؛ به عبارات دیگر، بر مبنای خوانش «دیرینه‌شناسانه» و «تحلیل نظام‌های اندیشه‌ای»، این پرسش مطرح می‌شود که چطور شد این شکل خوانش از تاریخ‌نگاری ایران و نه شکلی دیگر، از دوره قاجاریه به بعد برای مورخان و روشنفکران ایرانی پروبلماتیک شد.

بر مبنای تحلیل گفتمان تاریخی فوکویی، برداشت‌های معاصر نسبت به مسئله «خوانش نژادی» از تاریخ ایران برساخته‌هایی غیرمعمول‌اند که می‌توانستند به گونه‌ای دیگر باشند. این دیدگاه تاریخی، داده‌هایی در اختیارمان می‌گذارند که با کمک آن‌ها می‌توان نشان داد که مقوله‌هایی همچون «خوانش نژادی» چگونه شکل گرفته‌اند.<sup>۱</sup> اگر بخواهیم دیرینه‌شناسانه مسئله تحقیق را منفتح‌تر کنیم، این پرسش طرح خواهد شد که «خوانش نژادی» طی چه «صورت‌بندی‌های گفتمانی» پدید آمده است و به‌مثابه گفتمانی فراگیر در تاریخ‌نگاری معاصر ایران هژمونیک شده است.

پرسش مهم دیرینه‌شناسانه اینجا است که آیا این «خوانش نژادی» از تاریخ ایران می‌توانست به گونه‌ای غیر از این شکلی باشد که هم‌اکنون برای ما متصور است. این «خوانش نژادی» از تاریخ ایران به‌مثابه پدیده‌ای بدیهی انگاشته شده است و تاکنون بداهت آن به پرسش نکشیده

---

۱. چنان‌که «فوکو از طریق تشریح برداشت‌های غالب نسبت به سکسوالیته در دوره‌های گذشته... توانست نشان دهد که برداشت‌های معاصر نسبت به سکسوالیته برساخته‌هایی غیر معمولند که می‌توانستند به گونه‌ای دیگر باشند» (بورگسن و فیلیس، ۱۳۹۷: ۳۰۹).

شده است و لذا به همان شکلی است که امروزه در تاریخ‌نگاری ایرانی با آن مواجهیم و آن را پذیرفته‌ایم، به طوری که گویی قرار است یکسر تمام تاریخ معاصر ایران را ذیل خود، یک‌پارچه توضیح بدهد. در چارچوب دیرینه‌شناسانه فوکویی یا همان «تحلیل نظام‌های اندیشه‌های»، اندیشه‌ها به‌مثابه نیرو عمل می‌کنند و این نیروها، همچون نظام‌های گفتمانی سوژه‌های خود را می‌سازند.

در مقاله حاضر، برای بررسی این نظام‌های اندیشه‌ای، تاریخ‌نگاری آخوندزاده و کرمانی (به‌عنوان درجه صفر خوانش نژادی از تاریخ ایران) و مورخان بعد از آنان که سوژه‌های گفتمانی آن هستند و نه سوژه‌های روان‌شناختی، به‌مثابه سوژه‌های گفتمان قابل تحلیل هستند. به عبارات دیگر، تحلیل «موقعیت سوژه‌ای»<sup>۱</sup> مراد است نه آخوندزاده و کرمانی و دیگر مورخان به‌مثابه سوژه فردی و روان‌شناختی.

خوانش نژادی آخوندزاده و کرمانی در تاریخ‌نگاری مورخان ایرانی دوره‌های بعد هم کماکان به نحو بارزی مشهود است. مورخان و نویسندگان دهه‌های ۱۳۱۰ و ۱۳۲۰ که در چارچوب و فضای گفتمانی و نظم گزاره‌ای گفتارهای آخوندزاده و کرمانی و با همان ادبیات گفتمانی قلم‌فرسایی می‌نمودند، در واقع، به‌لحاظ گفتمانی، امتداد و استمرار همان گزاره‌های انباشت‌شده پیرامون تاریخ‌نگاری باستان‌گرایان و نژادی بودند و در نگارش کتاب‌های تاریخی‌شان به‌طور حتم، فصل یا بخشی مهمی از کتاب‌هایشان را به بحث‌های نژادی (نژاد ایرانی، نژاد آریایی، خون ایرانی و...) اختصاص داده‌اند. نظامات گفتاری نژادگرایانه در آثار و مکاتبات روشنفکران، نویسندگان و مورخان بعد از آخوندزاده و کرمانی تعیین گفتمانی پیدا می‌کند. این گزاره‌های نژادی بارها بازتولید می‌شود که جملگی به نوعی بازتاب، محصول و پیامد خوانش‌های نژادگرایانه آخوندزاده و کرمانی به‌مثابه حاملان و کارگزاران گفتمانی آن است. در مقاله حاضر، با استفاده از روش تحلیل گفتمان فوکویی درصدد پاسخ به این پرسش هستیم که آغازین لحظات تولد و پیدایش خوانش نژادی از تاریخ ایران کدام است (درجه صفر) و بر مبنای کدام صورت‌بندی گفتمانی، این خوانش نژادی از تاریخ به‌مثابه یک نظم گفتمانی فراگیر در تاریخ‌نگاری معاصر ایران تعیین گفتمانی پیدا کرد و هژمونیک شد و دست‌آخر این خوانش نژادی از تاریخ ایران به‌لحاظ گفتمانی چه نتایجی به بار آورد. بر این مبنای، برای پاسخ به پرسش‌های فوق‌الذکر، در وهله اول، آغازین لحظات خوانش نژادی از تاریخ ایران (لحظه انباشت، تراکم و تلبارشیدن گزاره‌های ناظر بر خوانش نژادی) را مطمح نظر قرار خواهیم داد و در وهله بعد چگونگی تعیین صورت‌بندی گفتمانی از این خوانش نژادی و

شکل‌گیری «نظام دانش» پیرامون آن و بدل به گفتمانی فراگیر شدن در تاریخ‌نگاری بعد از آخوندزاده و کرمانی را نشان خواهیم داد.

دیرینه‌شناسی ناسیونالیسم رمانتیک ایرانی و آغازین لحظات (درجه صفر) «خوانش نژادی» از تاریخ ایران فوکو از اصطلاح «درجه صفر» در کتاب تاریخ جنون استفاده می‌کند و می‌گوید: «باید تلاش کنیم در اعماق تاریخ به درجه صفر دیوانگی در سیر جنون دست یابیم، یعنی زمانی که تجربه انسان از جنون یک‌دست و نامتمایز بود، زمانی که مرزبندی میان عقل و جنون خود هنوز مرزبندی نشده بود» (فوکو، ۱۳۹۷: ۱ و ۲). در دیرینه‌شناسی خوانش نژادی از تاریخ ایران، همچون فوکو درصدد یافتن نخستین لحظات تاریخی هستیم که تا پیش از آن چنین فهم و درکی از تاریخ ایران (خوانش نژادی) وجود نداشت و فهم ایرانیان از این خوانش به زعم فوکو «یک‌دست و نامتمایز» بود.

مفاهیم «ناسیون» و «ناسیونالیسم»، در دوره قاجاریه و هم‌زمان با مواجهه ایرانیان با غرب بود که به تدریج مطرح شد و در فضای اقلیت نخبگانی و منورالفکری ایران فراگیر شد. به عبارات دیگر و در معنای دیرینه‌شناسانه، آغازین لحظات ظهور ناسیونالیسم رمانتیک ایرانی، مصادف با آشنایی منورالفکران ایرانی با فرهنگ، ادبیات و تاریخ‌نگاری اروپایی است و امری متأخر است. ناسیونالیسم رمانتیک ایرانی همان روایت «ملت پرستانه»<sup>۱</sup> است که اشرف، در سه روایت از «هویت ایرانی» ارائه می‌دهد. اشرف، روایت «ملت پرستانه» را این چنین بیان می‌کند: «از قرن نوزدهم ساختن مفاهیم مدرن ایران و هویت ایرانی تحت تأثیر دیدگاه ناسیونالیسم رمانتیک قرار داشته است. این هویت به کمک آثار فراوان مربوط به سنت‌های اسطوره‌ای و افسانه‌ای و تاریخ واقعی ایران رو به تکامل گذاشته است... نخستین روایتی که از هویت ایرانی در عصر جدید تدوین شد و میان روشنفکران رواج گرفت بازسازی هویت ایرانی بر مبنای دیدگاه تخیلی و احساساتی ملت پرستانه یا ناسیونالیسم رمانتیک بود» (اشرف، ۱۴۰۲: ۲۷ و ۲۶). به زعم کاتوزیان آخوندزاده و کرمانی «احتمالاً بهترین نمونه‌های این نخبگان، در دو نسل پی‌درپی بودند» (کاتوزیان، ۱۴۰۱: ۲۱۵).

همچنین، افزون بر آخوندزاده و کرمانی، جلال‌الدین میرزای قاجار *نامه خسروان* نیز به مثابه یکی دیگر از سوزده‌های گفتمان ناسیونالیسم رمانتیک ایرانی، در جایگاه و موقعیت گفتمانی<sup>۱</sup> حامل و پیام‌رسان گزاره‌های مهم یا به زعم فوکو و در معنای دیرینه‌شناسانه، همان «کلام‌های جدی»، این گفتمان قرار می‌گیرد. جلال‌الدین میرزا به مثابه نخستین مورخی که اولین مانیفست «باستان‌گرایی»<sup>۲</sup> در ایران را در قالب کتاب *نامه خسروان* به نگارش درآورد، یکی از اضلاع

#### 1. subject position

۲. در همین ارتباط، عباس امانت بر این باور است که «اگرچه *نامه خسروان* از دیدگاه فن تاریخ‌نگاری و بهره‌وری

اصلی و محوری مثلث باستان‌گرایی در ایران است و در ترویج «پارسی‌گرایی» و «عرب‌ستیزی» همراه وفاداری در کنار آخوندزاده و کرمانی در «تئورایز کردن گفتمانی» ایدئولوژی باستان‌گرایی بود و نقش وی در این گفتمان‌سازی، به‌خصوص ترویج و معرفی متون دساتیری در کتاب *نامه خسروان* انکارناپذیر است.

تاریخ‌نگاری جلال‌الدین میرزای قاجار با ترویج ناسیونالیسم رمانتیک و افکار «باستان‌گرایانه» و «ایران‌ستایانه» که خود ویژگی تاریخ‌نگاری ناسیونالیست‌های رمانتیک ایرانی بود، به‌دنبال دست‌وپا کردن هویتی باستانی در جهت تسکین درد عقب‌ماندگی بود و با متمسک شدن به ریسمان نوستالوژیک ایران پیشااسلامی، به‌مثابه داروی تجویزی، برآمد. به سخن دیگر، گویا، جلال‌الدین میرزا قصد داشت، با بازخوانی باستان‌گرایانه تاریخ، ناسیونالیست‌های رمانتیک ایران را از درد جانکاه عقب‌ماندگی برهاند. در نتیجه، انباشت گفتارهای آخوندزاده، کرمانی و جلال‌الدین میرزای قاجار، عمدتاً حول محور ناسیونالیسم رمانتیک با گزاره‌های «باستان‌گرایانه»، «عرب‌ستیزانه» و «مقصرانگاری اعراب و اسلام» صورت می‌گیرد.

جلال‌الدین میرزا نیز در کتاب *نامه خسروان* بر ماهیت نژادی ملت ایران مبتنی بر نژاد خاص و جداسازی اقوام ایرانی تأکید دارد و نژادهای «ترک» و «تازی» را نیز، به‌مثابه «دیگری» ذیل گفتمان «مقصرانگاری»، در ویرانی ایران گناهکار می‌شمارد.

گزاره‌های «عرب‌ستیزانه»، در بیان انگیزه جلال‌الدین میرزا از نگارش کتاب *نامه خسروان* در نخستین نامه به آخوندزاده به‌وضوح مشهود است: «چون بنده به اندیشه این افتادم که زبان نیاکان ما که چون دیگر دانش‌ها مان به تاراج تازیان رفته... سزاوارتر از داستان پادشاهان پارس که با همه بزرگواری نامشان از دست‌درازی تازیان از میان رفته، ندیدم به نوشتن این نامه پرداختم و «نامه خسروان» نامش گذاشتم... (منقول در امانت، ۱۳۷۷: ۱۵، ۱۴). همچنین، در *نامه خسروان* «یورش تازیان به ایران، فاجعه سهمگین جلوه داده شده است» (همان: ۱۶).

ناسیونالیسم ایرانی از فضای ملی‌گرایی نوین اروپایی به‌ویژه «ایدئولوژی‌های ملی‌گرایانه افراطی اروپایی» (کاتوزیان، ۱۴۰۱: ۱۷) تأثیر گرفت و اساساً در مواجهه با اروپاییان، عقب‌ماندگی ایرانیان در وجه استعاری بیماری «مادر وطن»<sup>۱</sup> برای ناسیونالیست‌های رمانتیک پروبولماتیک

---

از منابع نوین چندان اصلاتی نداشت، شاید نخستین نشانه گرایش‌های ملی در زمینه بازسازی گذشته بود و این خود نه‌تنها در نگرش تاریخی نویسنده، بلکه در شیوه پارسی‌نگاری او نیز به‌خوبی آشکار است» (امانت، ۱۳۷۷: ۶).

۱. در دوره قاجاریه، روزنامه رهنما در مطلبی تحت‌عنوان «تشخیص امراض وطن یا دیاگنوستیک ایران» در ۲۴ شماره به این استعاره اشاره کرده است.

شد. راه‌حل رفع این معضل، همانا چنگ‌زدن به ریسمان «ناسیونالیسم» در نظر گرفته شد. مراد آنان از ناسیونالیسم، نه در معنای شکل‌گیری ملت و مبتنی بر حقوق شهروندی و تابعیت شهروندان از دولت ملی و برخاسته از اراده آزاد آنان، بلکه در معنای رمانتیکی آن (حسرت شکوه و عظمت ازدست‌رفته ایرانیان و فخر به دوره «ایران باستان» به‌مثابه آرمان‌شهر با چاشنی نژادی و مقصر انگاشتن اعراب و اسلام) بود. گرچه، آخوندزاده به تبعیت از سبک و سیاق مستشرقان در برخی آثارش از واژه «کنستیتیون» و «مدنیت» استفاده می‌کند، آن را داروی درمان درد عقب‌ماندگی ایرانیان نمی‌داند، بلکه، داروی تجویزی‌اش را ذیل ناسیونالیسم رمانتیکی «بازگشت به ایران باستان» و «مقصرانگاری دوره اسلامی و اعراب» می‌داند، چنان‌که به‌زعم فریدون آدمیت «شیفتگی میرزا فتحعلی به ایران باستانی و انتقاد تند او از ایران اسلامی از لحاظ قیاس تاریخ سیاسی است که یکی عصر قدرت و عظمت بود، دیگری نمودار ضعف و نابسامانی مملکت. در عین اینکه عنصر تازی را تحقیر می‌کند، ایرانیان را مسئول شکست تاریخی خود می‌شناسد (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۲۰).

برخلاف باور رایج در تاریخ‌نگاری متعارف، اندیشه‌های ناسیونالیست‌های رمانتیک، نسبت چندان وثیقی با اندیشه‌ها و ایدئولوژی مشروطه‌خواهان ندارد؛ چنان‌که به‌زعم یکی از نمایندگان این تاریخ‌نگاری، یعنی احمد اشرف: «پخش و نشر ناسیونالیسم رمانتیک این چهره‌های روشنفکر و اندیشه‌های ناسیونالیستی وزرای اصلاح‌طلب، کمک بسیار مهمی به بن‌مایه فکری و جهت‌گیری ایدئولوژیک انقلاب مشروطه کرد» (اشرف، ۱۴۰۲: ۲۰۴)؛ ولیکن، علی‌رغم آن، اساساً مشروطه‌خواهان به‌دنبال تأسیس عدالت‌خانه بودند و ناسیونالیسم مدنظر آنان غالباً به ناسیونالیسم مدنی بیش‌تر نزدیک بود تا با ناسیونالیسم رمانتیک آخوندزاده، کرمانی و جلال‌الدین میرزا؛ به‌عنوان نمونه میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله به‌دنبال قانون بود و تأسیس روزنامه قانون او هم در همین جهت بود یا رساله یک کلمه میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله هم که درباره قانون و تطبیق آن با آیات قرآن بود، در همین فضای گفتمانی مسلط مشروطه‌خواهان نوشته شد.

مسیر و ریل‌گذاری تاریخی‌نگاری آخوندزاده و کرمانی اساساً متفاوت از خواسته‌های مشروطه‌خواهان بود و هریک به‌دنبال اتویا و ایدئال ویژه و منحصر به خود بودند. بدین معنا که آخوندزاده و کرمانی درصدد ایدئولوژی‌سازی با محوریت نژادی و ایدئالیزه‌کردن ایران پیشااسلامی بودند و مشروطه‌خواهان بدون هرگونه نسبت چندان با گفتارهای آنان به‌دنبال «قانون» و محدودکردن اختیارات نظام استبدادی و «خودسر» (به تعبیر کاتوزیان) قاجاریه بودند. به‌عبارات دیگر، این اهداف استقلال‌طلبانه و مدنی نسبت و ربط چندان وثیقی با

اندیشه‌های نوستالوژیک و رمانتیک و نژادگرایانه ناسیونالیست‌های رمانتیک ندارد و اساساً بر آن بودند تا با تأکید همدلانه بر ایران باستان و نشر افکار «ایران‌ستایانه»، صرفاً مرهمی بر زخم عقب‌ماندگی ایرانیان بگذارند.

در نتیجه خوانش نژادی ناسیونالیست‌های رمانتیک، بیشتر گزاره‌های «تقابل با دیگری (اعراب و اسلام) به مثابه «کلام‌های جدی» مطرح شد تا مفاهیمی «آزادی»، «دموکراسی» و «مدنیت» که مبتنی بر تعریف آنان از ملت ایران بر مفهومی از اراده ملی و حقوق شهروندی باشد.

آنان در عوض اینکه راه‌حلی مناسب با واقعیت تاریخی جامعه ایرانی ارائه دهند، بالعکس، در فضای رمانتیکی و اساساً به دور از واقعیات تاریخی جامعه ایران، «اعراب» و «اسلام» را عامل تمام بدبختی‌ها و سیه‌روزی ایرانیان می‌پنداشتند و راه‌حل آن را هم در تغییر خط عربی جست‌وجو می‌کردند. در مخیله آنان، حل مشکلات ایرانیان به‌ویژه رفع عقب‌ماندگی ایرانیان، در گرو پیروی از اروپاییان بود که توأمان گزاره‌های «ستایش‌آمیز» از اروپا و «تحقیرآمیز» از ایران را با خود حمل می‌کرد؛ بنابراین، ناسیونالیسم ایرانی، به مثابه داروی مسکن درد عقب‌ماندگی، نتیجه «هیجان ایدئولوژیک و رؤیاهای عاطفی بود تا حاصل ارزیابی واقع‌گرایانه تاریخ و جامعه ایران» (کاتوزیان، ۱۷: ۱۴۰۱) که رنگ و لعاب نژادی نیز به خود گرفت.

دست آخر، ایدئولوژی ناسیونالیست‌های رمانتیک (به‌ویژه آخوندزاده و کرمانی) از خلال گفتارهای تاریخ‌نگارانه فریدون آدمیت، به مثابه هسته‌های سامان‌بخش نظام‌های قدرت-دانش، صورت‌گفتمانی پیدا کرد (در معنای فوکویی) و به مثابه «ایدئولوژی تاریخی» در پی مخدوش کردن بازنمایی‌های سوژه‌ها به نفع خود برآمد (در معنای آلتوسری).

### روش‌شناسی تحقیق

در مقاله حاضر با استفاده از چارچوب نظری-روشی دیرینه‌شناسانه و از منظر تحلیل نظام‌های اندیشه‌ای، انباشت و تراکم گزاره‌ها پیرامون خوانش نژادی از تاریخ ایران را در تاریخ‌نگاری ایرانی و چگونگی صورت‌بندی گفتمانی این تاریخ‌نگاری نژادی، از خلال تاریخ‌نگاری آخوندزاده و کرمانی و بدل‌شدن آن به گفتمانی فراگیر در تاریخ‌نگاری ایرانی را از دوره قاجاریه تا پهلوی دوم بررسی خواهیم نمود.

۱. از جمله، «فقدان فناوری‌های نظامی پیشرفته (عباس میرزا)، تحصیلات جدید و چاپ نوین (امیرکبیر)، حکومت قانون (میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله)» (ابراهیمی، ۱۳۹۶: ۱۸۶).

### پیشینه انتقادی تحقیق

به‌زعم ضیا ابراهیمی (۱۳۹۶) آخوندزاده و کرمانی آگاهانه و با قصد قبلی درصدد تئوریزه کردن ایدئولوژی بی‌جاسازی برآمدند. روش‌شناسی مقاله حاضر، تفاوت‌هایی جدی‌روشن‌ساختی و نظری با پژوهش وی دارد. مطابق با روش‌شناسی کوئنتین اسکینر، ضیا ابراهیمی، به دنبال «نیات ذهنی»<sup>۱</sup> منورالفکران ناسیونالیست رمانتیک می‌باشد. درحالی‌که، خوانش تاریخ‌نگارانه ضیا ابراهیمی، ذیل چارچوب و سنت رایج و مسلط تاریخ‌نگاری ایرانی «خوانش نژادی» از تاریخ ایران را بدیهی فرض می‌کند، در مقاله حاضر، با عطف به اینکه خوانش و قرائت تاریخی‌مان را بر پایه چارچوب نظری-روشی دیرینه‌شناسانه فوکو قرار داده‌ایم و این خوانش نژادگرایانه از تاریخ‌نگاری ایرانی را بدیهی فرض نکرده‌ایم و ضمن توجه به «بعد زمانی حیات اجتماعی و تاریخ‌مندی ساختار اجتماعی به‌لحاظ مفهومی و نظری» (اسمیت، ۱۳۸۶: ۱۶)، درصدد شناسایی نظام‌های گفتار منبعث از گزاره‌های گفتمانی و لحظه انباشت، تراکم و تلنبارشدن گزاره‌ها به‌مثابه «کلام‌های جدی» که در اثر تلاقی رخدادها و نیروها، گفتمانی (در اینجا گفتمان خوانش نژادی از تاریخ‌نگاری ایرانی) را رقم زدند، هستیم. این گفتمان بعد از هژمونیک شدن، به‌طور مداوم، از خلال سوژه‌های خود، در حال بازتولید شدن است بدون اینکه به سوژه‌هایش ارجاع بدهد و از ریشه‌های برآمدن خود پرسشی به میان آورد. به دیگر سخن، مسئله محوری‌مان چگونگی بدل به گفتمان شدن خوانش نژادی و تعیین آن در تاریخ‌نگاری معاصر ایران است.

بیگدلی (۱۳۹۳) نیز در مقاله «ارزیابی انتقادی تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی در ایران»، با یک نگاه علی به تأثیر تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی نژادی در برساخت هویت جدید ایرانی در دوره قاجار و پهلوی می‌پردازد. والتر بنیامین (۱۳۸۷: ۱۶۵) در عروسک و کوتوله رابطه «علی» در تاریخ‌نگاری را این‌گونه وصف می‌کند: «تاریخی‌گری با برقراری روابط علی میان لحظات گوناگون تاریخ، خود را راضی می‌کند».

در مقاله حاضر درصدد برداشت علی و پاسخ به پرسش چرایی نیستیم، بلکه دنباله رو منطق درونی رویدادها و «چگونگی رویدادها» (کار، ۱۳۸۷: ۲۹)، می‌باشیم.

---

۱. باید گفت که در مقاله حاضر، بنابر روش دیرینه‌شناسانه، به دنبال نیات ذهنی سوژه‌ها (در اینجا آخوندزاده، کرمانی و...) نیستیم. بدان‌سان که اریک هابسبام (۱۳۹۷)، با نگاهی انتقادی در کتاب درباره تاریخ نیز چنین می‌نویسد: «انسان‌ها جهان و تاریخ خود را می‌سازند، نه به این معنا که آزادند تا آگاهانه دست به انتخاب بزنند [انتخاب آگاهانه در هر معنایی] یا تاریخ را می‌توان با پژوهش درباره نیت‌های انسان‌ها [تأکید از ماست] درک کرد» (هابسبام، ۱۳۹۷: ۱۰۴).



همچنین، درصدد اثبات درستی و نادرستی گزاره‌ها به معنای منطقی کلمه نیستیم، بلکه در پی شناخت نتایج گفتارها هستیم، گرچه این گفتارها، عمیقاً به لحاظ منطقی کاذب هم باشند. رسولی (۱۳۹۷)، در مقاله «تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی دوره رضاشاه و تأکید بر پیوستگی نژادی کردها و ایرانیان»، به تلاش‌های مورخان دوره پهلوی اول که در راستای «تقویت حس ایرانی‌گرایی در میان کردها می‌پردازد» (رسولی، ۱۳۹۷: ۳۹) می‌پردازد. رسولی نیز با سایکولوژیک‌سازی مسئله، به تحلیل نیات و تلاش‌های مورخان پهلوی اول می‌پردازد.

شکیبی (۱۴۰۰) در کتاب *غرب‌نگاری و ایدئولوژی پهلویسم*، تاریخ‌نگاری پهلویسم متکی بر «نژاد آریایی» را بررسی کرده است، ولیکن بدین مسئله نمی‌پردازد که خود این خوانش نژادی پهلویسم چگونه و طی چه صورت‌بندی‌های گفتمانی پروبلماتیک و به لحاظ گفتمانی هژمونیک شده است. شکیبی، صرفاً به جنبه ابزاری بودن نژاد آریایی در خدمت دولت پهلوی در جهت مشروعیت‌بخشی به حکومت می‌پردازد. چنان‌که به زعم او «پهلویسم سعی می‌کرد با تأکید بر ریشه‌های آریایی ایران و به این ترتیب ادعای پیوند نژادی و فرهنگی دیرینه با غرب، جایگاه محکمی برای ایران در تاریخ ترقی در جهان که به زعم آن‌ها همان تاریخ غرب و عصر روشنگری بود، فراهم کند» (شکیبی، ۱۴۰۰: ۸۷).

طرفداری (۱۳۹۰)، نیز در مقاله «تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی معاصر ایران و پایه‌گذاری اوهام تاریخی مقدس»، ضمن بدیهی و مسلم فرض نمودن مفهوم نظری «خوانش نژادی»، چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «تاریخ و تاریخ‌نگاری به تدریج به ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به سلطنت پهلوی و تثبیت تولیدات و محصولات تاریخی و باستان‌شناسی غرب درباره ایران و شرق میانه باستان و اسلامی تبدیل شد.» (طرفداری، ۱۳۹۰: ۲۱۹)

گرچه پژوهش‌های مزبور، به تاریخ‌نگاری نژادی در ایران پرداخته‌اند، ولیکن، هیچ‌یک به مفهوم «خوانش نژادی» از تاریخ ایران از منظر «تحلیل نظام‌های اندیشه‌ای» یا تحلیل «دیرینه‌شناسانه» در معنای فوکویی پرداخته‌اند؛ بدین معنا که اولاً طی چه صورت‌بندی گفتمانی ای «خوانش نژادی» از تاریخ ایران برای مورخان ایرانی، پروبلماتیک شد و ثانیاً به‌مثابه گفتمانی فراگیر در تاریخ‌نگاری ایرانی، به لحاظ گفتمانی هژمونیک شد و تعین گفتمانی یافت. در نتیجه، تحقیقات انجام‌شده پیرامون تاریخ‌نگاری نژادی عمدتاً یا به‌دنبال تحلیل‌های سایکولوژیک و روان‌شناختی و تحلیل نیات ذهنی سوژه‌ها برآمده‌اند یا درصدد یافتن علل و روابط علی و چرایی بوده‌اند و تاکنون آغازین لحظات تولد و پیدایش این خوانش نژادی از تاریخ ایران و تعین گفتمانی آن در تاریخ‌نگاری ایرانی به پرسش درنیامده است. در تحلیل نظام‌های اندیشه‌ای، محور بحث اصلی مان در واقع این است که اندیشه‌ها به‌مثابه نیرو عمل

می‌کنند و این نیروها همچون نظامات گفتمانی سوژه‌های خودشان را می‌سازند. در اینجا، مرادمان تحلیل «موقعیت سوژه‌ای» است و نه تحلیل سایکولوژیک کسانی چون آخوندزاده و کرمانی و... همان‌طور که گفته شد، ضیا ابراهیمی (۱۳۹۶)، درصدد تحلیل سایکولوژیک و فرد-روان‌شناختی از آخوندزاده و کرمانی می‌باشد و خود تصریح می‌نماید که به تأسی از روش‌شناسی کوئنتین اسکینر، به بررسی نیات ذهنی آخوندزاده و کرمانی به‌مثابه کسانی که آگاهانه درصدد جانداختن ایدئولوژی بی‌جاسازی برآمدند، پرداخته است. گرچه پیش‌تر، شرق‌شناسانی همچون گوینو و سیرجان مالکوم، بحث‌های نژادی را طرح کرده‌اند، ولیکن ناسیونالیست‌های رمانتیک ایرانی ضمن تأثیرپذیری از مستشرقان مزبور و ترکیب نظریات نژادی آنان با متون دساتیری آذرکیونیان صفویه<sup>۱</sup> که ترکیبی از متون عرفانی شیخ شهاب‌الدین سهروردی و متون ایران‌ستایانه بود، به‌مثابه سوژه‌های گفتمان نژادی در ایران درآمدند. به عبارات دیگر، به شکل نظام‌مند و درواقع سیستماتیک پیرامون «خوانش نژادی» از تاریخ ایران سخن گفتند و این خوانش، در تاریخ‌نگاری معاصر ایرانی، بدل به یک گفتمان فراگیر شد و در تاریخ‌نگاری پسا آخوندزاده و پسا کرمانی نیز امتداد یافت. آخوندزاده و کرمانی نخستین کسانی هستند که این لحظه<sup>۲</sup> تاریخی یا این گفتمان را با عناصرش تثبیت و صورت‌بندی گفتمانی کردند. اندیشه‌های آخوندزاده و کرمانی برای ما به‌مثابه متن سرنمون گفتمانی قابل تحلیل‌اند نه به‌مثابه سوژه‌های روان‌شناختی. فلذا، تصریح می‌شود که اندیشه‌های آخوندزاده، کرمانی و جلال‌الدین میرزا، یک «موقعیت گفتمانی»<sup>۳</sup> اند که به نظام‌مندترین شکل ممکن «خوانش نژادی» از تاریخ‌نگاری ایران را توضیح‌پذیر کردند. به زبان دیرینه‌شناسانه فوکویی، اندیشه‌های آخوندزاده و کرمانی نماینده جدی گفتمانی است که می‌توان آن را گفتمان «خوانش نژادی» از تاریخ‌نگاری ایرانی نام‌گذاری کرد.

از منظر تحلیل نظام‌های اندیشه‌ای می‌توان چنین بیان نمود که گزاره‌های نژادی مستقر در نظم گفتمانی تاریخ‌نگاری آخوندزاده و کرمانی با تحلیل سیستماتیک و نظام‌مندی که آنان از گفتمان نژادی ارائه می‌دهند و صورت‌بندی گفتمانی‌ای که از آن می‌کنند، به یک گفتمان فراگیر و هژمونیک تبدیل می‌شود. این خوانش نژادی از تاریخ ایرانی در تاریخ‌نگاری بعد از آخوندزاده و کرمانی بروز و ظهور می‌یابد. آنان به‌مثابه سوژه‌های گفتمانی، با تئوریز کردن و

۱. بنابه گفته عباس امانت، جلال‌الدین میرزای قاجار «فراتر از تاریخ‌های عمومی یا شاهنامه، جلال‌الدین میرزا در نگارش نامه خسروان، پاره‌ای از کتاب‌های متأثر از مکتب آذرکیوانی را دیده و از آنان بهره برده بود» (امانت، ۱۳۷۷: ۲۴ و ۲۳).

2. Moment

3. Discourse position

سوارکردن تاریخ‌نگاری خود بر «خوانش نژادی»، زمینه‌های شکل‌گیری گفتمان نژادی و هژمونیک‌شدن و بدل به گفتمان‌شدن این خوانش نژادی از تاریخ ایران و تعیین گفتمانی آن را در تاریخ‌نگاری مورخان پسا آخوندزاده و پسا کرمانی فراهم کردند. بر این مبنا، در ادامه، تعیین گفتمانی این خوانش نژادی ناسیونالیست‌های رمانتیک ایرانی را در تاریخ‌نگاری معاصر ایرانی مطمح نظر قرار خواهیم داد.

### گزاره‌های نژادی مستقر در نظم گفتمانی تاریخ‌نگاری آخوندزاده و کرمانی

ناسیونالیسم آخوندزاده و کرمانی در فضای گفتمانی «خوانش نژادی» از تاریخ ایران، بر «اسلام‌ستیزی» و «عرب‌ستیزی» استوار بود. آنان «ایران قبل از اسلام» را ایرانی آباد و باشکوه معرفی کردند که این عظمت و شکوه با «ورود اسلام به ایران» از دست رفت و جهل و عقب‌ماندگی جایگزین آن شد.

آخوندزاده و کرمانی و بسیاری از معاصران آن‌ها تصویر باشکوهی از دوران تمدن هخامنشی و ساسانی ترسیم و «عرب بادیه‌نشین وحشی» را مسئول از میان‌رفتن آن تمدن با عظمت معرفی کردند. کرمانی اسلام را دینی بیگانه می‌انگارد که سامی‌ها آن را بر «ملت نجیب آریایی‌ها» تحمیل کردند. از نظر او سامی‌ها «ملتی پابرنه و سوسمارخور، چادرنشینیان صحراگرد و عرب‌های وحشی» اند که مسئولیت نابودی تمدن کهن ایران را به دوش دارند (بلوندل سعد، ۱۳۸۲: ۱۷).

حامل اصلی و اولیه گفتمان نژادی در ایران میرزا آقاخان کرمانی است. او اولین کسی است که واژه «نژاد آریایی» را در ایران به کار برده است. به عبارات دیگر «دهه ۱۸۹۰ در سه مکتوب، او قوم مجوس یعنی زرتشتیان باستان را «قوم بزرگوار ایران» و «ملت نجیب آریان» خواند» (ابراهیمی، ۱۳۹۶: ۲۲۷). جای دیگری از ایشان به نام «قوم اصیل آریین» یاد کرد (همان). فریدون آدمیت، خوانش نژادی کرمانی را چنین روایت می‌کند: «در نظر میرزا آقاخان کرمانی، نژاد آریایی جزء لاینفک هویت ایرانیان است. نژاد ایرانی را می‌ستاید و ایرانیان را «ملت قدیم و جنس شریف سخت‌عنصر» می‌داند که با همه فراز و فرودها همچنان بر صفحه تاریخ پایدار مانده، باین حال تأسف می‌خورد که ایرانیان «نژاد و بزرگی خود» را فراموش کرده‌اند (آدمیت، ۱۳۵۷: ۲۷۸ و ۲۷۸). آخوندزاده در نامه‌ای که به مانکجی می‌نویسد، تلاش می‌کند به ایرانیان القا کند که عرب‌ها «دشمنان جان و مال» ایشان‌اند.<sup>۱</sup>

۱. آخوندزاده به مانکجی (از طریق جلال‌الدین میرزا)، ۱۸۷۱، منقول در محمدزاده و آراسلی، (۱۹۶۳: ۲۲۳-۲۲۲).

کرمانی در کتاب *آینه سکندری* در مطلبی تحت عنوان «در بیان ابتدای تاریخ ایران و ملت آریین»، این چنین، حامل گزاره‌های نژادی و عرب‌ستیزانه می‌گردد: «احوال ملت ایران که کتب و تواریخ ایشان پس از استیلای اقوام عربیه به کلی از میان رفت... زیرا که متابعین پیغمبر عربی از پایداری و لجاجی که ایرانیان در دفاع ملک و مذهب خویش نمودند و به واسطه اختلاف جنسیت و مشربیه که از قدیم با هم داشتند، چنان در خشم بودند که بعد از دست یافتن هر چیزی را عرضه دمار و هلاک ساختند.» (منقول در: آدمیت، ۱۳۵۷: ۱۶۶)

همچنین، رضازاده شفق، در رابطه با عرب‌ستیزی کرمانی چنین بیان می‌کند: «میرزا آقاخان کرمانی که گاهی می‌کوشیده از روی تعصب مفرط ایرانی کلمات عربی را هم از فارسی مشتق سازد در مقدمه کتاب معروف خود به نام *آینه سکندری* مدعی است که کلمه تاریخ از کلمه «تاریک» فارسی مشتق شده» (رضازاده شفق، ۱۳۴۲: ۲۱).

امانت و وجدانی (۲۰۱۲)، عرب‌ستیزی کرمانی را این گونه روایت می‌کنند: «میرزا آقاخان کرمانی، اعراب را «جاهل، سوسمار وحشی، خونخوار، پابرهنه، شتر سوار، کوچ نشین، بیابان نشین، که پیش از ظهور پیامبر اکرم (ص) از دزدی، غزوه و کشتار زندگی می‌کردند» معرفی کرده است. او نوشت، در زمان فتوحات اعراب، ایرانیان ظاهر زیبا، چهره‌های مغرور و شاد، و هیکل زیبا و خوش فرم خود را از دست داده بودند» (Amanat and Vejdani, 2012: 204).

محمدباقر مؤمنی، این چنین به عرب‌ستیزی کرمانی اشاره می‌کند: «دو کتاب سه مکتوب و صد خطابه... هر دو شامل انتقادات تند و صریح از زندگی مادی و به‌ویژه اخلاقی و فکری و مذهبی ایرانیان از موضع اندیشه ترقی خواهانه است که درعین حال با چاشنی شدید ناسیونالیسم ایرانی و ضد عربی همراه است»<sup>۱</sup> (مؤمنی، بی تا: ۳۳۶).

نگرش‌های عرب‌ستیزانه کرمانی در کتاب سه مکتوب، به‌وضوح مشهود است. کرمانی پس از تمجیدها از کیانیان، نابودکننده «تخت و تاج کیان» را اعراب معرفی می‌کند. افزون‌بر عرب‌ستیزی، گفتارهای آریاگرایانه و نژاد آریایی نیز به‌مثابه روی دیگر سکه خوانش نژادی از تاریخ ایران، در کتاب *نامه باستان* ظهور و بروز می‌یابد. کرمانی، در این کتاب، از «ملت آریانا» سخن می‌گوید و «ژرمن‌ها» را هم نژاد ایرانیان معرفی می‌کند.

فریدون آدمیت درباره «نژادگرایی» آخوندزاده این‌گونه می‌نویسد: «از زبان خودش [آخوندزاده] بشنویم: «گرچه علی‌الظاهر ترک‌ام، اما نژادم از پارسیان است... آرزوی من این است که... ایرانیان بدانند که ما فرزند پارسیانیم و وطن ما ایران است (آدمیت، ۱۳۴۹: ۲۲).

همچنین «خشونت دشنام‌های آخوندزاده به عرب‌ها در کنار ستایش وی از دین دیگر (دین

۱. تأکیدها از ماست.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۴۵

زرتشت) جای تردید باقی نمی‌گذارد که اسلام‌ستیزی او براساس نژاد و خلوص نژادی است (ابراهیمی، ۱۳۹۶: ۱۶۹).

در نتیجه، ناسیونالیست‌های رمانتیک ایرانی، تاریخ‌نگاری خود را بر مبنای اسطوره «آریایی» تفسیر و گزارش می‌کردند و از خلال گفتارهای‌شان حوادث و رویدادهای معاصر به گونه‌ای و گزارش می‌شدند که به قول میرچا الیاده «با نمودگار بی‌زمان افسانه حماسی سازگار شوند» (الیاده، ۱۳۸۴: ۵۳).

### تعیین نظم گفتمانی «خوانش نژادی» در تاریخ‌نگاری ایرانی پسا آخوندزاده و پسا کرمانی تاریخ‌نگاری نژادی حسن پیرنیا (مشیر الدوله)

پیرنیا (۱۳۸۸)، برای توضیح بحث‌های نژادی، به علم «نژادشناسی» استناد می‌جوید: «چنان‌که از نژادشناسی معلوم است سکنه روی زمین از حیث نژاد به پنج قسمت تقسیم شده‌اند: ۱. سفیدپوست یا ابیض، ۲. زردپوست یا اصفر، ۳. سرخ‌پوست یا احمر، ۴. سیاه‌پوست یا اسود، ۵. ماله» (پیرنیا، ۱۳۸۸: ۲۲).

پیرنیا و اقبال آشتیانی در کتاب مشترک خود، *تاریخ کامل ایران* در مطلبی ذیل عنوان «تاریخ آریان‌های ایرانی» به بحث‌های نژادی می‌پردازند و ضمن اینکه از نژادهای سفید، سیاه و زرد نام می‌برند، «مغول‌ها» را در جرگه «نژاد زرد» قلمداد می‌کند (پیرنیا و اقبال، ۱۳۹۸: ۵۲۸ و ۵۲۷).

پیرنیا با خوانش نژادی خود برتری نژاد آریایی بر نژادهای دیگر را این چنین بیان می‌دارد: «وقتی آریاها به فلات ایران آمدند در اینجا مردمانی یافتند که زشت و از حیث نژاد و عادات و اخلاق و مذهب از آنان پست‌تر بوده‌اند؛ زیرا آریاها مردمان بومی را «دیو» یا «تور» نامیده‌اند» (پیرنیا، ۱۳۸۱: ۱۳).

### تاریخ‌نگاری نژادی سعید نفیسی

نفیسی به مثابه یکی از حاملان نظم گزاره‌ای «تاریخ‌نگاری نژادی» در ایران به مثابه هسته‌های سامان‌بخش نظام قدرت‌دانش در ایران، در کتاب *تاریخ تمدن ایران ساسانی*، این چنین ادبیات گفتمانی ناظر بر دوگانه «ایران و انیران» را صورت‌بندی می‌نماید: «در حقیقت ایران در دوره ساسانیان یک قسم دولت متحد یا کنفدراسیونی تشکیل می‌داده که نخست به دو قسمت ممتاز تشکیل می‌شده؛ یکی (اران) یا اران‌شهر که شامل سرزمین قدیم و همیشگی نژاد ایرانی بوده و

۱. برای مطالعه بیشتر بنگرید به (پیرنیا و اقبال آشتیانی، ۱۳۹۸: ۵۲۸-۵۲۷)

دیگر «انیران» یعنی به جز ایران.» (نفیسی، ۱۳۸۸: ۱۹)

افزون بر این، نفیسی در امتداد و پیوست به نظام‌های گفتاری و نظم گفتمانی حاکم بر تاریخ‌نگاری نژادی پیش‌گفته با محوریت «نژاد» این چنین ناظر به «تاریخ ساسانیان» قلم می‌زند: «هر ناحیه‌ای که نژاد دیگر داشته یا مرزهای طبیعی آن را از ناحیه دیگر جدا می‌کرده شهرستان جداگانه‌ای به شمار می‌رفته که حکمرانی جداگانه و اغلب موروث از خانواده معینی داشته که در کار خود بیشتر مستقل و مختار بوده منتهی مکلف بوده است (همان: ۱۹).<sup>۱</sup>

نفیسی (۱۳۴۵-۱۲۷۴)، بحث «نژاد قاجارها» را مطرح می‌کند و این پرسش را پیش می‌کشد: «قاجارها از چه نژادی بودند؟» (نفیسی، ۱۳۸۳: ۲۰). و اینکه «هیچ چیز به اندازه عقاید تاریخ‌نویسان درباره برخی از نژادهای آدمی دستخوش تغییر نیست و در هر دوره‌ای عقیده‌ای نوین با دلایلی نوآیین آشکار می‌شود. تا چند سال پیش در میان نژادهای بشری به نژاد پرشماره‌ای قابل بودند که آن را نژاد «اورال و آلتایی» می‌دانستند؛ زیرا که یک سر آن را در ناحیه اورال و سر دیگرش را در ناحیه آلتایی می‌پنداشتند. در آن زمان یکی از شعب بزرگ این نژاد را «ترک و مغول» می‌نامیدند، یعنی شعبه‌ای که هم مغول را در بر می‌گیرد و هم ترک را. امروز بیشتر دانشمندان به این نکته مایلند که ترک را از مغول تفکیک و تجزیه کنند و حتی برخی ترکان را شعبه‌ای و آن هم یکی از شعب اصلی نژاد آریایی یا هند و اروپایی یا هند و ایرانی می‌شمارند و در این عقیده چنان به جای دور می‌روند که مهد نژاد آریایی و نخستین سرزمین آن را دامنه‌های تیان شان می‌دانند (نفیسی، ۱۳۸۳: ۲۰).

نفیسی در امتداد تفسیر «نژادگرایانه» خود این چنین ادامه می‌دهد: «در ایران هم چه به دلخواه خود قاجارها و چه به سنتی که پیش از آن در میان تاریخ‌نویسان رایج بوده است، قاجارها را از بازماندگان مغول دانسته‌اند و همه مورخانی که در دوره قاجاریه از نژاد و نسب آن‌ها بحث کرده‌اند و هم اینجا رسیده‌اند. همچنین، نفیسی در مطلبی ذیل عنوان «آمدن طوایف ترک به ایران» می‌نویسد: «ترک و مغول دو نژاد جداگانه‌اند و آخرین عقیده بعضی دانشمندان این است که ترکان از نژاد آریایی یا هند و اروپایی‌اند، منتهی برخی از طوایف هستند که چون در میان مغول‌ها و ترک‌ها زیسته‌اند مخلوطی از این دو نژادند و از طوایفی که اکنون در جهان هستند چند طایفه این خاصیت را دارند یعنی برزخ دو نژادند» (همان: ۲۱).

نفیسی در تکمیل این «تاریخ‌نگاری نژادگرایانه» به دوره ساسانی اشاره می‌کند: «یکی از شاهکارهای بزرگ شاهنشاهی ساسانیان این بود که در مرزهای ایران و در برابر بیگانگانی که از هر سو آرزو می‌کردند به ایران بتازند و کیسه‌های تهی را پر کنند طوایف مختلف نژاد ایرانی

۱. تأکیدها از ماست.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۴۷

را استقلال‌های داخلی داده بودند، بدین معنی که حکمرانانی از همان نژاد بر ایشان گماشته بودند که پدر بر پسر در آن ناحیه فرمانروا بودند و قهرماً منتهای دلسوزی و توجه را به پاسبانی خاک پدران خود داشتند و شاهنشاه ساسانی حتی ایشان را لقب شاه می‌داد و خود شاه این شاهان یعنی شاهنشاه ایران بود و گاهی هم عناوین و القاب مخصوص و موروث داشتند» (نفیسی، ۱۳۸۳: ۲۷). فخرالدین عظیمی (۱۴۰۱)، نیز در اثر اخیر خود *هویت ایران*، به برخی از جنبه‌های تاریخ‌نگاری نژادگرایانه نفیسی [در اینجا نه نژاد «عرب»، بلکه نژاد «ترک» مورد سرزنش نفیسی قرار می‌گیرد] اشاره می‌کند: «سعید نفیسی که از ترک وانمودشدن بوعلی سینا برآشفته بود برای اثبات ایرانی بودن او به مقوله نژاد دست آویخت»<sup>۱</sup>. هم او در جای دیگری نوشت: «قطعاً حجاب از عادات قدیم نژاد سامی است و یادگار مردمی است که دختر داشتن را ننگ می‌دانستند و دختران خود را زنده به گور می‌کردند و به هیچ وجه به ملل نژاد آریایی مربوط نیست که از نخستین روز تمدن زن را صاحب اختیار زندگی کرده بودند» (نفیسی، ۱۳۴۵: ۸۴).

در نگرش تاریخی سعید نفیسی، تاریخ ایران، آوردگاه رویارویی دلاوران شش هزار ساله ایرانیان با نژادهای اروپایه بوده است: «در تاریخ هیچ دیاری آن همه جنش و کوشش و بردباری را که ایرانیان در مدت سه هزار سال تاریخ و سه هزار سال پیش از تاریخ برای رهایی خویش از دستبردهای پیاپی ملل نژاد سامی و نژاد یافثی [یافت از پسران نوح که نیای ترکان و برخی اقوام دیگر پنداشته شده] آشکار کرده‌اند نمی‌توان دید و بی‌هیچ تردید و دودلی همه این تمدن درخشان نژاد آریایی ایران که هنوز با همه سستی‌های امروزی بر جهان مادی و معنوی درخشد، نتیجه همان مردانگی‌ها و نیک‌اندیشی‌ها و روشن‌بینی‌هاست. از نخستین روزی که تاریخ ملل آریایی آغاز می‌شود تا هم اکنون همواره نژاد ایرانی سپر بلای همه حوادث دردناک و خون‌آلود تاریخ بوده است»<sup>۲</sup> (منقول در: فخرالدین عظیمی، ۱۴۰۱: ۳۰۲).

### تاریخ‌نگاری نژادی اقبال آشتیانی

اینکه تاریخ‌نگاری معاصر ایران مدیون خدمات علمی ارزشمند و درک تحلیلی قدرتمند اقبال از تحولات تاریخی است، تردیدی وجود ندارد. چنان‌که شایگان (۱۳۸۳) نیز در کتاب *اقبال و تاریخ‌نگاری ناظر به درک تحلیلی اقبال چنین می‌نویسد: «یکی از منابعی که نشان‌دهنده درک*

۱. سعید نفیسی، *زندگی و کار و اندیشه و روزگار پورسیا* (۱۳۳۳: ۵۶-۵۴) منقول در: فخرالدین عظیمی (۱۴۰۱): ۳۱۷.

۲. سعید نفیسی، *بابک خرم‌دین، دلاور آذربایجان*، به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار (۱۳۸۴: ۱۰).

تحلیلی اقبال از تحولات تاریخی است، کتاب کوچک تاریخ تمدن جدید در ایران است» (شایگان، ۱۳۸۳: ۵۳).

علی‌رغم نگرش علمی و درک تحلیلی بالای اقبال آشتیانی در تاریخ‌نگاری، نظم گفتمانی خوانش نژادی ناسیونالیست‌های رمانتیک ایرانی (آخوندزاده و کرمانی) در گفتارهای تاریخی اقبال می‌نشیند و به عبارت دیگر تعیین گفتمانی می‌یابد. به طوری که اقبال در کتاب خود تاریخ ایران مادامی که از «آداب مغول» سخن می‌گوید، تعلق نژادی آنان را به «نژاد زرد» خاطرنشان می‌کند. به تعبیر اقبال آشتیانی «طوایف مغول و تاتاری که تحت سرکردگی چنگیزخان به ممالک آسیای شرقی و مرکزی و غربی حمله کردند و بعدها دامنه استیلای خود را به حدود دریای مدیترانه و اروپای شرقی و مرکزی نیز بسط دادند، از قبایل مختلف بودند و این قبایل همه به نژاد زرد و شعب مختلفه آن [تأکید از ماست] تعلق داشتند.» (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۶: ۲۷۶).

اقبال آشتیانی در گفتار نژادی خود، افزون‌بر قوم «مغول»، قوم «تُرک» را هم این‌چنین می‌آورد: «چون وضع زندگانی عموم اقوام مغول و ترک به مناسبت اتحاد نژاد [تأکید از ماست] و جنس معیشت بدوی یکی بوده این نوع آداب هم در میان جمیع ایشان تقریباً یک شکل داشته و کمتر اتفاق می‌افتاده است که طایفه‌ای از مغول عادت و رسمی داشته باشند که سایر قبایل آن را ندانند و معمول ندارند» (همان).

همچنین، اقبال آشتیانی، در چارچوب نظام گفتمانی و نظم گزاره‌ای خوانش نژادی در سخنرانی خود در سازمان پرورش افکار در سال ۱۳۱۸، در تاریخ‌نگاری آمیخته با چاشنی نژادی، این‌چنین، «نژاد ایرانی» را برجسته و ممتاز می‌نماید: «از همان ایام کوروش کبیر که دولت واحد ایران تشکیل یافته است... و از این تاریخ الا ظهور اسلام که قریب ۱۲۰۰ سال به طول انجامیده نژاد ایرانی چه در عید هخامنشیان چه در ایام فرمانروایی پارتان ایرانی اشکانی و چه در دوره جهان‌داری ساسانیان همواره در طرف شمال و مشرق نجد ایران سرحددار و مرزبان تمدن شرق بوده و جز در دوره‌های فترت کوچکی هیچ‌گاه نگذاشته‌اند که بزرگ‌ترین حوزه‌های تمدنی شرق و سطر به دست وحشیان مضمحل و پایمال شود و با اینکه دشمنان دیرینه ایشان یعنی رومیان که از اوسط عهد اشکانی قدم در میدان رقابت با نژاد ایرانی گذاشتند چندین بار سعی کردند که به دستیاری همین وحشیان ایران را در میان بگیرند و فاتحه آن را بخوانند شهامت و بیداردلی شاهنشاهان ایرانی از عملی شدن این نقشه شوم سفیهانه که در صورت انجام بزرگ‌ترین ضربت به ریشه تمدن عمومی عالم بود جلوگیری کردند» (اقبال آشتیانی، ۱۳۱۸: ۵۷۲).



نگرش نژادی اقبال آشتیانی در تاریخ‌نگاری، در همان چارچوب و دم و دستگاه گفتمانی نژادگرایانه آخوندزاده و کرمانی، به‌طور مداوم و مستمر بازتولید می‌شود: «در این تمدن جدید [بعد از فتوحات شاهنشاهان هخامنشی] که تحت اداره نژاد غالب ایرانی به دستگیری رعایای متمدن مغلوب ایشان درست می‌شد، نژاد ایرانی به‌ظاهر غیر از سرپرستی و اداره و رعایت جان و مال کارکنان این بنیان چیزی نداشته است که در میان بنهد و در بالابردن این اساس از سرمایه تمدنی خود خشت و گلی بیاورد» (همان: ۵۷۴).

گفتارهای تاریخ‌نگارانه نژادی اقبال آشتیانی، این چنین صراحتاً گویای برتری نژادی [ایرانی] می‌شود: «اجداد ایرانی ما... از جهت کمال و جمال بر اثر هنرمندی و دست‌کاری‌های ذوقی نژاد ایرانی بر جمیع تمدن‌هایی که قبل از آن وجود داشته برتری و امتیاز دارد» (همان: ۵۷۸-۵۷۷). همچنین «این تمدن [ایرانی] مرکب مختلط تمدنی است به‌کلی خاص و ممتاز و شباهت به هیچ‌یک از مدنیت‌های قدیم ندارد: به این معنی که نژاد غالب و اداره‌کننده ایرانی درآمیختن آن‌ها با یکدیگر بر طبق ذوق و سلیقه خود از آن تمدنی متناسب الاجزا و یک‌نواخت بیرون آورده که رنگ ایرانییت آن بر هر رنگی دیگر می‌چربد و جز به نام تمدن ایرانی آن را به نامی دیگر نمی‌توان خواند» (همان: ۵۸۰).

افزون بر این، تعیین گفتارهای دوگانه و عرب‌ستیزانه- نژادگرایانه ناسیونالیست‌های رمانتیک در تحلیل‌های تاریخ‌نویسی اقبال آشتیانی این‌گونه نمایان می‌گردد: «ایران یعنی سرزمینی که مسکن طوایف آریایی مادی و پارسه شده است از همان اوان استقرار این قوم محصور بوده است بین مسکن اقوام زردپوست و سامی‌نژاد که هیچ‌کدام داخل در مرحله تمدن نشده و در همان بدویت و وحشی‌گری سر می‌کرده‌اند» (اقبال آشتیانی، ۱۳۱۸: ۵۸۳).

### تاریخ‌نگاری نژادی ابراهیم پورداد

ابراهیم پورداد (۱۹۲۴: ۳۷۴) نیز در مجله «ایران‌شهر»، قاجارها را «بقایای تاتارهای غارتگر» و «گرو زاده‌هایی» خطاب می‌کند که بر «تخت جمشیدی» شاهان ایرانی نشستند و مانعی در مقابل تأسیس دولت و نظام سیاسی مبتنی بر نژاد آریایی و فرهنگ و ارزش‌های آن می‌دانند. پورداد به‌مثابه یکی از فیگورهای اصلی گفتارهای باستان‌گرایانه نژادی در ایران و حامل اصلی شکل‌گیری نظام دانش- قدرت پیرامون این گفتارها، در واقع، این چنین، امتداد نظم گفتمانی باستان‌گرایانه نژادی، محسوب می‌گردد: «پس از دست‌یافتن تازیان به ایران و پیش‌آمدن زنده‌های سهمناک دیگر چون یورش مغول و تاخت‌وتاز تاتار، هیچ‌چیز در این کشور آن‌چنان که بود به جای نماند» (پورداد، ۱۹: ۱۳۲۶، دیباچه). همچنین، پورداد در آغاز کتاب

ایران شاه، مادامی که قصد دارد تاریخچه مهاجرت زرتشتیان به هند را بنویسد، پیش از هر سخنی، با نگاهی حسرت‌آمیز به شکوه و عظمت ازدست‌رفته ایران پیشااسلامی، شکست ساسانیان از اعراب را چنین روایت می‌کند: «در سال چهاردهم هجرت سپاه ایران در قادسی از عرب‌ها شکست یافت، درفش کاوه به دست دشمن افتاد، سپهد رستم فرخ‌زاد به خاک و خون ستاره بخت ساسانیان روی به خموشی نهاد.» (پورداود، ۱۳۰۵: ۲) هرازگاهی هم، انباشت و تراکم این گفتارهای باستان‌گرایانه با گفتارهای نژادی توأمان، نظم گفتمانی ناسیونالیست‌های رمانتیک ایرانی (آخوندزاده و کرمانی) را بازتولید می‌کنند: «آری پارسیان از نیروی کار و کوشش و بود باری که در خون ایرانی‌نژاد است و از پرتو پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک، به جایی رسیدند که می‌توانند امروز و طن مقدس پوراسپتتمان را نیز یاری کنند» (همان: ۲۶).

محمد قزوینی، این چنین به باستان‌گرایی شووینیستی و عرب‌ستیزی پورداود اشاره می‌کند: «از دیگر از فضلالی مقیم برلین در آن ایام دوست قدیمی من آقای میرزا ابراهیم پورداود بود از شعرای مستعد عصر حاضر با طرزی بدیع و اسلوبی غریب متمایل به فارسی خالص که تعصب مخصوصی بر ضد نژاد عرب و زبان عرب و هرچه راجع به عرب است دارند و مثلاً این بیت خواجه را:

اگرچه عرض هنر پیش یار بی‌ادبی است      زبان خموش ولیکن دهان پر از عربی است  
سخت انتقاد می‌کنند که چرا عربی را جزو هنر شمرده است و این ضعیف با وجود اینکه در این تعصب بر ضد زبان عربی با ایشان توافق عقیده ندارم، مع‌ذک خلوص نیت و حرارت و شور ایشان را در این خصوص از جان و دل تحسین می‌کنم» (قزوینی، ۱۳۰۳: ۲۱ دیباچه). همچنین پورداود در دیباچه خود بر «یادداشت‌های گاتاها»، این چنین، «تاخت و تاز تازیان» را به‌مثابه نقطه عطفی در تاریخ، برجسته می‌نماید: «چیزی که از پیش آمدن این گزندها درخور اندیشه است، این است که بیم این می‌رود عمر نگارنده سرآید و کار این گزارش که پس از تاخت و تاز تازیان نخستین بار است که به زبان کنونی این مرز و بوم درآمده، به سر نرسد» (پورداود، ۱۳۳۶: ۱۳). افزون‌براین، پورداود در پیشگفتار خود بر دیوان اشعارش (پورانداخت نامه)، در همان نظم گفتمانی باستان‌گرایانه و نژادی قلم می‌زند.

پورداود، قرارداد تاریخ فتح بابل توسط ایرانیان را به‌عنوان مبدأ تاریخ سال رسمی، پیشنهاد می‌کند: «صلاح ما ایرانیان در این نیست که پیرو تارهای باکو و ترک‌های انقره باشیم چه وطن ما بنا به شهادت تاریخ دنیا از چند هزار سال پیش دارای تمدنی بوده است و ایرانیان یکی از عوامل مهم ترقی و تمدن نوع بشر بوده‌اند» (پورداود، ۱۳۰۶: ۱۷ و ۱۶).

### تاریخ‌نگاری نژادی غلامرضا رشید یاسمی

رشید یاسمی (۱۳۱۷) نیز در پیشگفتاری که به‌عنوان مترجم بر کتاب *ایران در زمان ساسانیان* آرتور کریستنسن، می‌نویسد، شور و حال باستان‌گرایانه نژادی خود را چنین بروز می‌دهد: «از مختصات قرن اخیر [بالاخص سال‌های اخیر] توجه ایرانیان به تاریخ پرافتخار ادوار باستان است. این توجه، تاریخ قدیم را زندگی تازه بخشید و حقایق آن از پرده حدس و قیاس و حجاب شک و گمان بیرون آمد و جامه یقین درپوشید. پیش از این هر روایتی که از شکوه و بزرگی ایران باستان می‌رفت، از بس با وضع ویرانی کشور منافات داشت در ردیف افسانه شمرده می‌شد.» (کریستنسن، ۱۳۹۰: ۵ مقدمه مترجم).

### تاریخ‌نگاری نژادی ذبیح‌الله صفا

ذبیح‌الله صفا (۱۳۵۳) نیز در کتاب خود، *دلیران جانباز*، با تأکید بر گزاره‌های نژاد ایرانی در همین فضای گفتمانی تاریخ‌نگاری نژادی قلم می‌زند: «به یاد دارم، در همان ایام [جوانی] مردی که در مقامی بلند بود، مرا از اینکه در دنیای امروزین به دنبال احیا افتخارات قومی و نژادی می‌روم، به تعریض سرزنش می‌کرد، اما آن بزرگمرد نمی‌دانست و یا نمی‌خواست بداند که اگر در او جلوه‌ای از بزرگداشت و احترام به چشم‌ها می‌خورد، از پرتو عظمت و احترام نیاکان اوست و گر نه او خود چیزی نداشت که به عالم تکامل یافته بشری عرضه کند» (همان: ۱۲).

به‌زعم صفا (همان: ۱۷ و ۱۸) «از همان ایام مقدس نژاد بزرگ و مشهور ایرانی دریافت که جهاد برای آب و خاک چون ادای بزرگ‌ترین فرایض دینی است.» صفا، در امتداد بحث‌های نژادی اوآن جوانی، در کهولت نیز، این چنین، دم از شور و شوق نژادی می‌زند: «بلی، روزگار جوانی من با این‌گونه شورها و شوق‌ها سپری می‌شد... و امروز که پیام پیری نوید سکون و آرامشی می‌دهد، هر گاه که از بحث و فحص در صحایف کتب فراغنی دست دهد بازگشت بدان‌گونه کارها آسایشی نو به جان می‌بخشد و گرمی جوانی را، پیرانه سر به دل باز می‌آورد و به پیکری که خرفتی و مستی می‌آموزد نوید کار می‌دهد و آن را به ادامه کوشش‌های دیرین برمی‌انگیزد» (همان).

صفا مادامی که از رشادت‌های ابومسلم خراسانی سخن می‌گوید، این چنین، صراحتاً بر نژاد ایرانی تأکید می‌کند: «ابومسلم خراسانی یکی از بزرگ‌ترین و نام‌آورترین فرزندان ایران است که حکومت دست‌نشانده عباسی را در عراق ایجاد کرد و پس از یک‌صدواند سال اسارت و سرافکنده نژاد ایرانی را سیادت و بزرگی بخشید.» (همان: ۲۳). خوانش نژادی مورخان مزبور، امتداد همان فضای گفتمانی تاریخ‌نگاری نژادی آخوندزاده و کرمانی است که در

دوره‌های بعد از آنان نیز استمرار یافت و به‌مثابه حاملان اصلی و پیام‌رسانان گفتمان نژادگرایانه درآمدند و این گفتمان چنان فراگیر شد که «فارسی‌زبانی و خلوص آریایی رضا پهلوی ضامن اصالت ایرانی و برتری نژادی سلسله او، در قیاس با قاجارهای ترک‌زبان<sup>۱</sup> و بنابراین فرومایه غیرآریایی، شد.» (عسگری، ۱۳۹۹: ۱۴۶)

### نتیجه‌گیری

آخوندزاده، کرمانی و جلال‌الدین میرزای قاجار به‌مثابه نخستین سوژه‌های گفتمان «خوانش نژادی» از تاریخ ایران، تحلیلی سیستماتیک و نظام‌مند از این گفتمان نژادی ارائه کردند. به عبارات دیگر، نخستین صورت‌بندی‌های نظری و گفتمانی از خوانش نژادی در تاریخ‌نگاری ایرانی را آخوندزاده، کرمانی و جلال‌الدین میرزا باتکیه‌بر گفتارهای «باستان‌گرایانه» و «ایران‌ستایانه» آذرکیوانیان (متون دساتیری) انجام دادند. لحظه انباشت و تراکم گزاره‌های نژادی در تاریخ‌نگاری ایران در لحظه<sup>۲</sup> تاریخ‌نگاری ناسیونالیست‌های رمانتیک شکل می‌گیرد (درجه صفر). دست آخر، در نتیجه نظامات گفتاری حاصل از خوانش نژادی از تاریخ ایران زمینه‌های تثوریک «مقصر انگاری» انیران (به‌خصوص اعراب) و «آنان را عامل تمام بدبختی‌های ایرانیان انگاشتن» فراهم شد.

به عبارات دیگر، در این فضای گفتمانی «دستیابی تازیان، همه‌جا نقطه عطف و گشت تاریخی‌ای تلقی شده که سرنوشت ایران را دگرگون کرده و به ویرانی و بدبختی مردم آن انجامیده است. ترکان و مغولان نیز در این ویرانی اهریمنی با تازیان شریک‌اند. پس از تازیان، «ترکان» نیز آغاز تاخت و تاز کرده ایران را ویران نمودند.» (امانت، ۱۳۷۷: ۳۰).

در تاریخ‌نگاری معاصر ایران، گرچه دیگری ایرانی، همان انیران از قبیل ترکان، مغولان، یونانی‌ها، اعراب و... و به‌طور کلی تر، هرآنچه غیر ایرانی است را دربرمی‌گیرد، ولیکن؛ به لحاظ

---

۱. افشین متین عسگری (۱۳۹۹)، این جمله این قیاس با «قاجارهای تُرک زبان» را بدون اینکه ذکری از نام سعید نفیسی ببرد، می‌گوید. همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردیم، این سعید نفیسی بود که حامل اصلی این ادبیات گفتمانی نژادگرایانه (در اینجا نه عرب‌ستیزی، بلکه تُرک‌ستیزی) بود و «تُرک و مغول» را به‌مثابه دیگری ایرانی و نژاد آریایی در نظر می‌گیرد. البته اشاره بدین نکته ضروری است گرچه در ماجرای انیران، به‌لحاظ گفتمانی از سه قوم «عرب و مغول و تُرک» نام برده می‌شود (برای نمونه بنگرید به: جین رالف گارثویت، ۱۳۸۷: ۲۲۳). ولیکن، یک کاسه نمودن آن‌ها خطای تاریخی محسوب می‌گردد. به‌عنوان نمونه، بنا به گفته لمبتون (۱۳۷۲): «ماهیت تهاجمات مغولان کلاً با ماهیت تهاجمات اعراب به ایران فرق می‌کرد: مغولان دین جدیدی نیاوردند که اساس تمدن جدیدی را پی‌ریزی کنند.» (نک. لمبتون، ۱۳۷۲: ۲۲).

گفتمانی، «دیگری عرب» بیش از دیگر «دیگری‌ها»، در شکل‌گیری صورت‌بندی‌های گفتمانی در ایران رؤیت‌پذیر شده است. در تاریخ‌نگاری ایران، خصوصاً در گفتارهای نژادگرایانه، «نژاد عرب» به‌مثابه یک دال محوری و مرکزی بوده است که مدلول‌های بی‌شماری را با خود حمل نموده است. آخوندزاده، کرمانی و جلال‌الدین میرزا به‌عنوان منورالفکران متقدم پیشامشروطه با دسترسی و بهره‌گیری از متون دساتیری آذرکیوانیان به‌مثابه متونی «ایدئولوژیک»، از یک سو، به‌عنوان یگانه حاملان و کارگزاران «گفتمان باستان‌گرایانه» و از دیگر سو، به‌مثابه فیگورهای اصلی «گفتمان نژادی» درآمدند، چه به‌طوری که این تاریخ‌نگاری نژادی آنان در تاریخ‌نگاری مورخان دوره‌های بعد هم کماکان به نحو بارزی مشهود است. به سخن دیگر، مورخان پسا آخوندزاده و پسا کرمانی، در نگارش آثار تاریخی‌شان به‌طور حتم، فصل یا بخشی مهمی از آن را به بحث‌های نژادی با عناوین «نژاد ایرانی»، «نژاد آریایی»، «خون ایرانی و... اختصاص داده‌اند. چنان‌که گویی این سبک تاریخ‌نگاری نژادی به‌مثابه ایستگاهی در جامعه‌شناسی تاریخی عمل می‌کند که گویی ناگزیر همه بایستی در آن ایستگاه توقف نمایند. این تاریخ‌نگاری نژادی با مقدس‌انگاری و تأکید همدلانه بر سلسله «ساسانیان» به‌مثابه آرمان‌شهر با گفتمان باستان‌گرایانه در تاریخ‌نگاری ایران، پیوند برقرار می‌کند. دست آخر، تاریخ‌نگاری نژادی - باستان‌گرایی پسا آخوندزاده و پسا کرمانی، در چارچوب و فضای گفتمانی اندیشه‌های میرزافتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی و با ایجاد دوگانه دوره ایران باستان و ایران دوره اسلامی، از یک سو با چاشنی نژادی و نگاهی حسرت‌آمیز به گذشته‌های با شکوه و عظمت ایران باستان (به‌خصوص دوره ساسانیان) و فخر و مباهات به آن دوران بی‌بدیل و میرا دانستن آن از خطاها و از سوی دیگر، با انداختن گناه نابخشودنی تمام بدبختی‌ها و عقب‌ماندگی ایرانیان بر گرده دوره اسلامی، بدل به امتداد و بازتولید نظم گفتمانی باستانی - نژادی ناسیونالیست‌های رمانتیک ایرانی در تاریخ‌نگاری ایران گردید.

### منابع

- اسمیت، دنیس (۱۳۸۶) *برآمدن جامعه‌شناسی تاریخی*، ترجمه هاشم آغاچری، تهران: مروارید.
- اشرف، احمد (۱۴۰۲) *هویت ایرانی، از دوران باستان تا پایان پهلوی*، ترجمه و تدوین: حمید احدی، تهران: نی.
- افشار قاسملو، امیر خسرو [مصاحبه] (بی‌تا) مندرج در: «پروژه تاریخ شفاهی ایران، دانشگاه هاروارد، جلد ۲، به‌کوشش حبیب لاجوردی، ۶۷-۱.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۵۰) *مجموعه مقالات، شامل یک صد و یک مقاله*، با مقدمه و تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابفروشی خیام.

۵۴ / تعیین نظم گفتمانی خوانش نژادی ناسیونالیست‌های رمانتیک ایرانی در ... / پارسامقدم

- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶) *تاریخ ایران (از انقراض ساسانیان تا انقراض قاجاریه)*، تهران: دبیر. امانت، عباس (۱۳۷۷) «پورخاقان و اندیشه‌ی بازیابی تاریخ ملی ایران؛ جلال‌الدین میرزا و نامه‌ی خسروان»، *ایران‌نامه*، (۶۵)، ۴۵-۵.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۴) *اسطوره‌ی بازگشت جاودانه*، ترجمه‌ی بهمن سرکاراتی، تهران: طهوری. آدمیت، فریدون (۱۳۴۹) *اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده*، چاپ ۱، تهران: خوارزمی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۵۷) *اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی*، چاپ ۲، تهران: پیام.
- \_\_\_\_\_ بلوندل سعد، جويا (۱۳۸۲) *عرب‌ستیزی در ادبیات معاصر ایران*، ترجمه‌ی فرناز حائری، تهران: کارنگ. بنیامین، والتر (۱۳۸۷) *عروسک و کوتوله؛ مقالاتی در باب فلسفه‌ی زبان و فلسفه‌ی تاریخ*، گزینش و ترجمه‌ی مرادفرهادپور و امید مهرگان، تهران: گام نو.
- \_\_\_\_\_ بیگدلو، رضا (۱۳۹۳) «ارزیابی انتقادی تاریخ‌گذاری ناسیونالیستی در ایران»، *مطالعات ملی*، ۱۵ (۲)، ۹۵-۱۲۶.
- \_\_\_\_\_ پورداود، ابراهیم (۱۳۰۶) *پوران‌دخت‌نامه (دیوان اشعار)*، به انضمام ترجمه‌ی انگلیسی دین‌شاه جی‌جی‌باهای ایرانی، سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی، از نفقه‌ی مرحوم پشتون جی پاتل.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۲۶) *فرهنگ ایران باستان*، بخش نخست، تهران: دانشگاه تهران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۳۶) *یادداشت‌های گائها*، به کوشش بهرام فره‌وشی، چاپ ۲، تهران: دانشگاه تهران.
- \_\_\_\_\_ (۱۹۲۴) «اندر تاج‌گذاری احمد شاه» *ایران‌شهر*، ۲ (۷)، ۳۷۵-۳۷۴.
- \_\_\_\_\_ پیرنیا، حسن (مشیرالدوله) (۱۳۸۱) *ایران باستان یا تاریخ مفصل ایران قدیم*، جلد ۱، تهران: زرین.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸) *تاریخ ایران قبل از اسلام (ایران قدیم) یا تاریخ مختصر ایران تا انقراض ساسانیان*، تهران: الهام.
- \_\_\_\_\_ ؛ اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۹۸) *تاریخ کامل ایران*، تهران: پر. رسولی، حسین (۱۳۹۷) «تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی دوره‌ی رضاشاه و تأکید بر پیوستگی نژادی کردها و ایرانیان»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، ۲۸ (۲۲)، ۵۹-۳۹.
- \_\_\_\_\_ رضازاده شفق، صادق (۱۳۴۲) *درس‌هایی از تاریخ، سخنرانی‌های آقای دکتر رضازاده شفق در رادیو ایران*، تهران: زوار.
- \_\_\_\_\_ شایگان، حسن (۱۳۸۳) *اقبال و تاریخ‌نگاری*، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار. شکیبی، ژند (۱۴۰۰) *غرب‌انگاری و ایدئولوژی پهلویسم*، ترجمه‌ی عباس جنگ، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- \_\_\_\_\_ صفاء، ذبیح‌الله (۱۳۵۳) *دلبران جانباز (مجموعه مقالات)*، تهران: امیرکبیر.
- \_\_\_\_\_ ضیاء‌ابراهیمی، رضا (۱۳۹۶) *پیدایش ناسیونالیسم ایرانی، نژاد و سیاست بی‌جاسازی*، ترجمه‌ی حسن افشار، تهران: مرکز.
- \_\_\_\_\_ طرفداری، علی‌محمد (۱۳۹۰) «تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی معاصر ایران و پایه‌گذاری اوهم تاریخی مقدس»، *سوره‌اندیشه*، ۳ (۵۰ و ۵۱).

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۵۵

عظیمی، فخرالدین (۱۴۰۱) *هویت ایران (کاوش در نمودارهای ناسیونالیسم: دیدگاهی مدنی)*، تهران: آگاه.

فوکو، میشل (۱۳۹۷) *تاریخ جنون*، ترجمه فاطمه ولیانی، تهران: هرمس.  
قزوینی، میرزاحمدخان بن عبدالوهاب (۱۳۰۳) *دوره کامل بیست مقاله قزوینی*، به تصحیح ابراهیم پورداود و عباس اقبال آشتیانی، جلد ۱، تهران: دنیای کتاب.  
کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۹) *دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی*، چاپ ۵، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز.  
\_\_\_\_\_ (۱۳۹۵) *ایران، جامعه کوتاه مدت و سه مقاله دیگر*، ترجمه عبدالله کوثری، تهران: نی.

\_\_\_\_\_ (۱۴۰۱) *ایرانیان (دوران باستان تا دوره معاصر)*، ترجمه حسین شهیدی، چاپ ۲۳، تهران: مرکز.

کار، ئی. اچ (۱۳۸۷) *تاریخ چیست؟* چاپ ۴، تهران: خوارزمی.  
کریستنسن، آرتور (۱۳۹۰) *ایران در زمان ساسانیان: تاریخ ایران ساسانی تا حمله عرب و وضع دولت و ملت در زمان ساسانیان*، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، چاپ ۳، تهران: سمیر.  
گارتویت، جین رالف (۱۳۸۷) *تاریخ سیاسی ایران از شاهنشاهی هخامنشی تا کنون*، ترجمه غلامرضا علی‌بابایی، تهران: اختران.

لمبتون، آن (۱۳۷۲) *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نی.  
متین‌عسگری، افشین (۱۳۹۹) *هم شرقی، هم غربی؛ تاریخ روشنفکری مدرنیته ایرانی*، ترجمه حسن فشارکی، تهران: شیرازه کتاب ما.  
محمدزاده، حمید؛ آراسلی، حمید (گردآورنده) (۱۹۶۳) *میرزا فتحعلی آخوندوف: الفبای جدید و مکتوبات*، باکو: فرهنگستان علوم.

مؤمنی، محمدباقر (بی‌تا) *اسلام ایرانی و حاکمیت سیاسی*، فرانکفورت: بزرگترین مرکز پخش کتاب.  
نفیسی، سعید (۱۳۴۵) *تاریخ معاصر ایران (از چهارم اسفند ۱۲۹۹ تا بیست و چهارم شهریورماه ۱۳۲۰)*، تهران: کتابفروشی فروغی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۳) *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر؛ از آغاز سلطنت قاجارها تا سرانجام فتحعلی‌شاه*، دو جلدی، جلد ۲، تهران: اساطیر.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۸) *تاریخ تمدن ایران ساسانی*، تهران: شرکت مطالعات و نشر کتاب پارسه.  
هابسبام، اریک (۱۳۹۷) *درباره تاریخ*، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: نشر لاهیتا.  
یورگنسن، ماریان و فیلیس، لوئیز (۱۳۹۷) *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، ترجمه هادی جلیلی، چاپ ۸، تهران: نشر نی.

#### منابع لاتین

Abbas Amanat and Farzin Vajdani (2012), *Iran Facing Others Identity Boundaries in a Historical Perspective*. First published in 2012 by PALGRAVE MACMILLAN® in the United States - a division of St. Martin's Press LLC, 175 Fifth Avenue, New York, NY 10010.

**List of sources with English handwriting**

- Adamiyat, Fereydoun (1970), the thoughts of Mirza Fathali Akhundzadeh, first edition, Tehran, k̄arazmī.
- Adamiyat, Fereydoun (1978), Mirza Agha Khan Kermani's thoughts, second edition, Tehran, Payām.
- Afshar Ghasemlou, Amir Khosro [interview] included in: "Oral History Project of Iran, Harvard University, Volume II, by Habib Lajordi, pp. 1-67".
- Aghajari, Morvarid Publishing House, first edition.
- Amanat, Abbas (1998), Poūr̄k̄āqān and the idea of recovering Iran's national history; Jalaluddin Mirza and Nameh Khosrovan, Iran Nameh, No. 65.
- Amanat, Abbas, Farzin Vojdani(2012), Iran Facing Others Identity Boundaries in a Historical Perspective. First published in 2012 by PALGRAVE MACMILLAN® in the United States- a division of St. Martin's Press LLC, 175 Fifth Avenue, New York, NY 10010.
- Ashraf, Ahmad (2023), Iranian identity, from ancient times to the end of Pahlavi, translated and edited by: Hamid Ahadi, Ney Publishing.
- Azimi, Fakhreddin (2022), Iran's Identity (exploring the graphs of nationalism: a civil perspective), Āgah Publications.
- Benjamin, Walter (2008), "Doll and Dwarf" (Essays on Philosophy of Language and Philosophy of History), selected and translated by Morad farhadpour and Omid Mehregan, Gam Nu Publishing.
- Bigdelo, Reza (2013), Critical evaluation of nationalistic historiography in Iran, National Studies Quarterly, 58, Year 15, Number 2.
- Blondel Saad, Joya (2003), The Image of Arabs in Modern Persian Literature, translated by Farnaz Haeri, edited by Nasser Pourpirar. Tehran, Karang Publishing.
- Carr, Edward Hallett (2007), What is history?, k̄arazmī Publishing Co., 6th edition.
- Christensen, Arthur (2011), L'Iran sous les Sassanides., 2 eme ed, translated by Gholamreza Rashid Yasmi, Tehran, Samir Publications, third edition.
- Eliade, Mircea (2004), Mythe de leternel retour, translated by Bahman Sarkarati, Ṭahūrī Publications.
- Eqbal Ashtiani, Abbas (1971), a collection of articles, including one hundred and one articles, with an introduction and proofreading by Mohammad Debirsiaghi, published by kayyām Bookstore).
- Eqbal Ashtiani, Abbas (2007), History of Iran (from the extinction of the Sassanids to the extinction of the Qajar dynasty), Dabīr Publications.
- Foucolt, Michel (2017), Folie of deraison Histoire de la folie a'l'age classique michel foucault, translated by Fatemeh Valiani, Hermes Publications.
- Garthwaite, Gene Ralph (2008), The Persians, translated by Gholamreza Ali Babaei, Aq̄tarān Publishing House, first edition.
- Hobsbawm, Eric John (2017), On history, translated by Hassan Mortazavi, Lāhītā Publishing House, first edition.
- Jorgensen, Marian and Phillips, Louise (2017), Discourse analysis as theory and method, translated by Hadi Jalili, Ney Publishing, 8th edition.
- Katouzian, Hodayun (2022), Iranians (ancient to contemporary era), translated by Hossein Shahidi, Tehran, Central Publishing House, 21st edition.
- Katouzian, Mohammad Ali Homayoun (2015), Iran, short-term society and three other articles, translated by Abdullah Kothari, Ney publication.
- Katouzian, Mohammad Ali Homayoun (2009), Government and Society in Iran: Qajar Extinction and Pahlavi Establishment, 5th edition translated by Hassan Afshar, Tehran: Markaz Publishing.
- Lambton, Ann Katharine Swynford (1993), Continuity and change in medieval Persia: aspects of administrative, economic, and social hisotry, translated by Yaqub Azhand, Ney Publishing House, first edition.



- Matin Asgari, Afshin (2019), *Ham šarqī, Ham Ġarbī* (Intellectual History of Iranian Modernity, translated by Hasan Pushharaki, šīrāzeh Ketāb Mā Publications.
- Mohammadzadeh, Hamid, Hamid Arasli, Vīrāstārān, Mīrzā Fath-‘Alī Āḳūndov: The New Alphabet and Letters (Baku: Nizami, 1963), p 222-223.
- Momeni, Mohammad Baqer (n.d), Iranian Islam and political governance, first edition, Westhafen Halle.
- Nafisi, Saeed (1966), Contemporary History of Iran (from March 4, 1299 to September 24, 1320), Forōūgī bookstore.
- Nafisi, Saeed (2004), social and political history of Iran in the contemporary period; From the beginning of the Qajar dynasty to the end of Fath Ali Shah, two volumes, second volume, Tehran: Asāfīr Publishing House.
- Nafisi, Saeed (2009), History of Sassanid Iran Civilization, Pāreseh Book Studies and Publishing Company.
- Pirnia, Hassan (Mošīr ul-Doulah) and Eqbal Ashtiani (2018), Complete History of Iran, Par Publications.
- Pirnia, Hassan (Mošīr ul-Doulah), (2002), Ancient Iran or a detailed history of ancient Iran, first volume, first edition, Tehran, Zarrīn.
- Pirnia, Hassan (Mošīr ul-Doulah), (2009), History of Iran before Islam (ancient Iran), or a brief history of Iran until the extinction of the Sassanids, Elhām Publications.
- Pourdavoud, Ebrahim (1924), "On the coronation of Ahmad Shah", Iranshahr magazine, second year, number 7.
- Pourdavoud, Ebrahim (1927), Pūrāndoḳt Nāmāh (Divan of Poems), along with the English translation of Dinshah JJ Bahai Irani, from the series of publications of the Iranian Zoroastrian Society of Bombay, on behalf of the late Pashutan J. Patel.
- Pourdavoud, Ebrahim (1947), Ancient Iranian culture, first part, Tehran University Press.
- Pourdavoud, Ebrahim (1957), Yāddāsthā-ye Gāṭehā, by Bahram Farahvashi, second edition, Tehran University Press.
- Qazvini, Mirza Mohammad Khan bin Abd al-Wahhab (1924), the complete series of twenty articles of Qazvini, edited by Ebrahim Pourdavoud and Abbas Eqbal Ashtiani, first volume, Donīyā-ye Ketāb Publishing House, second edition, 1953
- Rasouli, Hossein (2017), Nationalist Historiography in Reza Shah Era and Its Emphasis on Ethnic Affinity between Kurds and Iranians, Historical perspective and Historiography, Volume: 28, Number: 22.
- Rezazadeh Shafaq, Sadegh (1963), lessons from history, Dr. Rezazadeh Shafaq's lectures on Iran Radio, published by Zavār Tehran šāhābād bookstore.
- Safa, Zabihullah (1974), "Dalīrān-e jānbāz" (collection of articles), Amīrḳabīr Publishing House, first edition.
- Shakibi, Gend (2021), "Westernization and Pahlavi ideology", translated by Abbas Jang, publishing company, first edition.
- Shaygan, Hassan (2004), Eqbal and historiography, Tehran, Dr. Mahmoud Afshar Endowment Foundation.
- Smith, Dennis (2007), " The rise of historical sociology", translated by Hashem Aghajari, Morvārīd Publishing House, first edition
- Ziabrahimi, Reza (2016), The emergence of Iranian nationalism, race and the politics of displacement, translated by Hassan Afshar, publishing center.

#### References in English

- Abbas Amanat and Farzin Vejdani(2012), *Iran Facing Others Identity Boundaries in a Historical Perspective*. First published in 2012 by PALGRAVE MACMILLAN® in the United States— a division of St. Martin’s Press LLC, 175 Fifth Avenue, New York, NY 10010.



## Determining the discourse order of the racial reading of Iranian romantic nationalists In contemporary Iranian historiography (from the Qajar period to the end of the Pahlavi period)<sup>1</sup>

Reza Parsamoghadam<sup>2</sup>

Received: 2023/08/01

Accepted: 2023/11/23

### Abstract

The main question of the present article is what is the beginning of the birth and emergence of the racial reading in the history of Iran. (zero degree) and on the basis of which discourse formulation, this racial reading of history as a comprehensive discourse order in contemporary Iranian historiography (from the Qajar period to the end of Pahlavi II reign), found a discourse definition and became hegemonic, and what results it produced. Akhundzadeh and Kermani, as subjects of the racial reading discourse in Iran, were the first ones who promoted the anti-Arab ideology and by presenting a systematic and systematic analysis of the racial reading, made it a discourse formulation in Iranian historiography. In paleontological language and from the perspective of the analysis of thought systems, the racial thoughts of Akhundzadeh and Kermani in Iranian historiography acted as forces that created their own subjects as discourse systems. Akhundzadeh, Kermani and Jalaluddin Mirza took advantage of the texts of the Azarkivians (Safavid period) as "ideological" texts, in the role of primary carriers and subjects of contemporary, antiquarian and racial discourse. The order of discourse resulting from the racist reading of Iranian romantic nationalists can be found in the works and writings of historians after them, such as Hassan Pirnia, Abbas Iqbal Ashtiani, Saeed Nafisi, Ebrahim Pourdaoud, Zabihullah Safa, Gholamreza Rashid Yasmi, and other historians and intellectuals after Akhundzadeh and Kermani. These historians and intellectuals, as the subjects of this discourse and in the same framework and discourse space of racial reading of Iran's history, in writing their historical works, will definitely dedicate a chapter or an important part of their books to racial discussions with the titles of "Iranian race", "Aryan race" ", Khoon Irani and... have been dedicated, which clearly shows the determination of the discursive order of racial reading in Iranian historiography. This racial historiography and reading with the sanctification and empathetic emphasis on the "Sasanian" dynasty as a utopia was connected with the racist and antiquarian discourse and found a discourse determination and became hegemonic in the historiography of contemporary Iran. As a result of speech systems resulting from Nejadi's reading of Iranian history, the theoretical grounds for "blaming" Iranians (specifically Arabs) and "considering them the cause of all the misfortunes of Iranians" were provided.

**Keywords:** Discourse order, Aryan race, Archaism, Anti-Arabism, Iranian historiography.

---

1. DOI: 10.22051/hph.2023.44568.1676

2. PhD graduate of Economic Sociology and Development, School of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran: [parsamoghadamreza@yahoo.com](mailto:parsamoghadamreza@yahoo.com)

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهرا (س)  
سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۳۰، پیاپی ۱۱۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۱  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۸۷-۵۹

## بازتاب مفاهیم حماسی شاهنامه فردوسی در تصویرسازی قدرت مغولان و ایرانیان در شاهنامه چنگیزی<sup>۱</sup>

محسن پرویش<sup>۲</sup>، ذکراالله محمدی<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۱۲

### چکیده

این مقاله بازتاب مفاهیم حماسی شاهنامه فردوسی را در تصویرسازی قدرت مغولان و ایرانیان در شاهنامه چنگیزی تحلیل می‌کند. تفاوت‌ها و تمایزهای موجود در تصویرسازی قدرت این دو گروه در شاهنامه چنگیزی با استفاده از روش‌های تحلیلی و مقایسه‌ای، بیان می‌شود. در این روش، ابتدا توصیفات مربوط به ظاهر و خصوصیات مغولان و ایرانیان در شاهنامه مطرح و سپس، تفاوت‌ها در رفتار، اقدامات و نحوه برخورد با قدرت بین این دو گروه تحلیل و مقایسه می‌شود. نتایج این تحلیل نشان می‌دهد که شاهنامه چنگیزی در تصویرسازی قدرت بین مغولان و ایرانیان، تفاوت‌های شایان توجهی را نشان می‌دهد. مغولان به‌عنوان یک قدرت فتح‌گر و جنگ‌طلب تصویرسازی می‌شوند، درحالی‌که ایرانیان به‌عنوان یک قدرت محافظه‌کار و متعارف نشان داده شده‌اند. همچنین، زیرساخت‌های فرهنگی نقش مهمی در تصویرسازی قدرت این دو گروه دارند و تفاوت‌های فرهنگی بین آن‌ها در تصویرسازی قدرت مشخص می‌شود.

**کلیدواژه‌ها:** شاهنامه چنگیزی، مغولان، ایرانیان، تصویرسازی قدرت، زیرساخت‌های فرهنگی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2024.44563.1675

۲. استادیار گروه تاریخ، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران (نویسنده مسئول).  
mohsen.parvish@uma.ac.ir

۳. دانشیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات، دانشگاه الزهرا(س)، تهران، ایران. ze.mohammadi@alzahra.ac.ir

## مقدمه

جریان حماسه‌سرایی با خلق شاهنامه فردوسی به اوج خود رسید. جدای از ارزش‌های ادبی و تاریخی بی‌نظیر شاهنامه، این اثر عظیم حیاتی تازه به علاقه‌مندان به هویت ایرانی داد، اما به‌رغم همه اهمیت‌هایی که شاهنامه واجد آن بود، حماسه‌سرایی و شاهنامه‌نگاری به‌جز در موارد محدودی از رونق افتاد و دنبال نشد. البته در سده‌های هفتم و هشتم هجری، بنابر زمینه‌ها و علل متعدد این نوع ادبی تاریخی به تقلید از شاهنامه فردوسی بار دیگر احیا شد و بدین‌سان منظومه‌های حماسی متعددی سروده شد. یکی از مهم‌ترین این منظومه‌ها شاهنامه چنگیزی است. در شاهنامه چنگیزی، یکی از مهم‌ترین تاریخ‌های منظوم دوره مغول تصویرسازی قدرت و تفاوت‌های فرهنگی بین گروه‌های مختلف جامعه به‌طور واضح نمایان است.

این اثر که به تبعیت از فردوسی نوشته شده است، روایتی از تاریخ و فرهنگ ایران را ارائه می‌دهد و در آن، تصویرسازی قدرت و تفاوت‌های فرهنگی بین مغولان و ایرانیان به‌عنوان دو گروه اصلی مدنظر قرار می‌گیرد. در این مقاله، تمرکز بر تحلیل توصیفات مغولان و ایرانیان در شاهنامه چنگیزی است.

هدف اصلی این مطالعه، بررسی و تحلیل تفاوت‌های فرهنگی بین این دو گروه و نقش آن در تصویرسازی قدرت است. با توجه به اینکه مغولان و ایرانیان دو فرهنگ و تمدن متفاوت را نمایندگی می‌کنند، تحلیل توصیفات آن‌ها در شاهنامه چنگیزی می‌تواند تمایزات فرهنگی آن دو را به‌خوبی ترسیم کند. سؤال اصلی این پژوهش این است که چگونه تصویرسازی قدرت و تفاوت‌های فرهنگی بین مغولان و ایرانیان در شاهنامه چنگیزی به تصویر کشیده شده است، آیا تصویرسازی قدرت و تفاوت‌های فرهنگی بین مغولان و ایرانیان در شاهنامه چنگیزی به تمایز و تأثیرات فرهنگی این دو گروه اشاره می‌کند؟

در باب پیشینه پژوهش، باید اشاره کرد که در حوزه حماسه‌سرایی در عصر ایلخانی، برخی تحقیقات و مطالعات صورت گرفته است؛ از جمله کتاب تاریخ سروده‌های حماسی زیر سایه شاهنامه فردوسی اثر جواد راشکی علی‌آباد که به رشد تاریخ‌نگاری در دوره مغول و معرفی تاریخ‌نامه‌های منظوم می‌پردازد و نگاهی گذرا به شاهنامه چنگیزی دارد.

همچنین، مقاله «تحقیقی در احوال شمس کاشی و شاهنامه چنگیزی» تألیف وحید قنبری نیز و دیگران، براساس نسخ خطی موجود از شاهنامه چنگیزی و اطلاعاتی که از جنگ‌ها و تذکره‌های خطی و چاپی به دست آورده، شمس کاشی و اثر او را معرفی می‌کند. در این مقاله، به تصویرسازی مغولان و ایرانیان در شاهنامه چنگیزی اشاره نشده است و این مقاله در واقع یک بخشی از کتاب شاهنامه چنگیزی است که در سال ۱۳۹۹ انتشارات دکتر محمود افشار به چاپ

رسانده و وحید قنبری نیز نسخه خطی آن را تصحیح کرده است. نیز، مقاله «تقدیس چنگیزخان در منظومه‌های تاریخی دوره ایلخانی» نوشته مهشید گوهری کاخکی و محمدجعفر یاحقی، ارتباط خان مغول با عالم غیب و فرّه ایزدی او، اعتقاد به برقراری رابطه میان حمله مغولان به ایران و مأموریت الهی چنگیز را بررسی می‌کند. همچنین، مقاله «بازنمایی مفهوم ایران در عصر ایلخانی (براساس منظومه‌های تاریخی)» نوشته گوهری و یاحقی، به بازنمایی ایران زمین براساس منظومه‌های تاریخی عصر ایلخانی، از جمله همایون‌نامه زجاجی، شهنامه چنگیزی، ظفرنامه مستوفی و شهنشاه‌نامه تبریزی می‌پردازد. وجه تمایز این مقاله با پژوهش‌های صورت گرفته در این است که هیچ‌کدام از این پژوهش‌ها، از منظر تحلیل گفتمانی به جایگاه مغولان و ایرانیان در این منظومه‌های تاریخی به‌ویژه شاهنامه چنگیزی توجه نکرده‌اند. از سوی دیگر مقالاتی که در زمینه شاهنامه و شاهنامه‌نگاری در دوره مغول و مفهوم ایران و ایرانی در آن‌ها پرداخته شده است، از منظر ادبی نوشته شده است، اما ارتباط آن با اطلاعات تاریخی، یکی دیگر از مزیت‌های این مقاله است.

#### تصویرسازی قدرت: تعریف و اهمیت آن در مطالعات فرهنگی و ادبی

محققان بسیاری تصویرسازی قدرت به‌عنوان یک مفهوم در علوم اجتماعی را تعریف کرده‌اند؛ یکی از تعاریف شایع و پذیرفته شده در این زمینه را فوکو در سال ۱۹۷۵ ارائه داده است. فوکو می‌گوید: «تصویرسازی قدرت، فرایندی است که در آن نیروها و ساختارهای قدرتمند، از طریق استفاده از نمادها، علائم و نشانه‌ها، معناها و نظام‌های نمایشی، تصاویری را ایجاد و منتقل می‌کنند که قدرت، اعتبار و تأثیر خود را در جامعه تثبیت می‌کند» (Foucault, 1975: 74). در تحلیل فوکو درباره قدرت و دانش، او به نقش قدرت در تولید دانش و تأثیر آن در شکل‌گیری ارتباطات و دانش‌های قدرتمند تأکید می‌کند. براساس دیدگاه فوکو، قدرت به‌عنوان یک نیروی فعال و خلاق در جامعه عمل می‌کند و توانایی تولید دانش و تغییر در جوامع را دارد. او معتقد است که قدرت نه تنها به‌عنوان یک ابزار سرکوب و محدودکننده عمل نمی‌کند، بلکه به‌عنوان یک نیروی پویا و خلاق در تولید دانش و تغییر در جوامع تأثیر می‌گذارد (Foucault, 1980: 59).

در مطالعات فرهنگی، تصویرسازی قدرت به معنای نمایش و نمادگذاری قدرت در فرهنگ و جوامع است. این تصویرسازی می‌تواند از طریق ادبیات، هنر و سایر عوامل فرهنگی صورت بگیرد. ادبیات به‌عنوان یکی از مهم‌ترین رشته‌های مطالعات فرهنگی، نقش بسیار مهمی در تصویرسازی قدرت دارد. نویسندگان و شاعران از طریق آثار خود، تصویری از قدرت و اقتدار

را به خوانندگان ارائه می دهند. این تصویرسازی می تواند به شکل نمادها، شخصیت ها، رویدادها و موضوعات مختلف در آثار ادبی بیان شود.

تصویرسازی قدرت در شکل دهی به هویت فرهنگی نقش بسیار مهمی دارد. هویت فرهنگی یک جامعه شامل ارزش ها، باورها، تمدن، تاریخ، زبان، سنت ها و عادات است که اعضای آن جامعه را به هم متصل می کند و تفاوت های آن ها را با دیگر جوامع مشخص می کند. حال در همین زمینه می گوید: «هویت فرهنگی، یک مجموعه از معناها، مقادیر، باورها، نمادها و نمادهای مشترک است که اعضای یک گروه فرهنگی را به هم متصل می کند و از دیگر گروه ها متمایز می سازد» (Hall, 1992: 273-326).

### معرفی شاهنامه چنگیزی

شهنامه چنگیزی یا تاریخ منظوم مغول، یکی از کتاب های تاریخی فارسی است که شمس الدین کاشانی آن را در ابتدای قرن هشتم (۷۰۴) سروده است. نسخه خطی استفاده شده در این رساله، نسخه خطی شاهنامه چنگیزی در مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی به شماره ۱۴۹۶۵ است. جلد این نسخه به رنگ قهوه ای و در ۳۳۵ برگ است. شخصی به نام محمدباقر در ۱۲۹۷ قمری آن را کتابت کرده است. از این کتاب دو نسخه خطی دیگر هم وجود دارد: یکی در کتابخانه ملی پاریس و دیگری در کتابخانه حمیدیه استانبول.

اولین کسی که از این منظومه سخن به میان آورده است، محمدعلی تربیت است. او در کتاب *دانشمندان آذربایجان* در ذیل احمد بن محمد تبریزی از نسخه ای از این منظومه تحت عنوان *شهنامه چنگیزی و تاریخ غازان خان* نام می برد که در قسمت لالا اسمعیل کتابخانه حمیدیه در استانبول است. تربیت همچنین از نسخه ناقص دیگری هم صحبت می کند که در کتابخانه دانشکده معقول و منقول تهران موجود بوده است. تربیت همچنین مدعی است که خواجه رشیدالدین اشعار خود در *جامع التواریخ* را از این کتاب اقتباس کرده است (تربیت، بی تا: ۳۲). او همچنین ابیات زیر در خصوص عمارت غازان خان یا همان شنب غازانی در تبریز را از این کتاب می داند:

کنون من به ارشاد خواجه رشید	یکی داستان گفت خواهم مفید
غزان خان خداوند عدل و کرم	که برداشت آیین بخل و ستم
یکی قبه در شام و تبریز کرد	که انسان نه کسری نه پرویز کرد
هزاران تمن زر بدان خرج شد	فلک را بر رفعتش ارج شد

(کاشانی، نسخه ۱۴۹۶۵: ۳۲۷)

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۶۳

با توجه به قرآینی که از منظومه شاهنامه چنگیزی به دست می‌آید، می‌توان گفت خاتمه کتاب پس از غازان و در دوره سلطنت اولجایتو بوده است. چنان‌که کاشانی می‌گوید:

وفا بین که بعد از وفات غزان چه خوش می‌سرایم صفات غزان (همان: ۳۲۸)

یکی دیگر از نشانه‌هایی که می‌توان گفت تاریخ تمام کتاب بی‌شک بعد از دور همان، اولجایتو بوده است، اینکه در ورق‌های پایانی کتاب، تخلص به نام مبارک سلطان خلدالله ملکه و افسوس خوردن بر وفات برادر است:

برادر بود جانشینم که هست بهر کار دانا و یزدان پرست  
جهان‌دار شهزاده شادکام که فرخنده چهر و خدا بنده نام (همان: ۳۲۹)

در باب زندگی و شخصیت کاشانی اطلاعات فراوانی وجود ندارد، اما خود شاعر در شاهنامه خود را شمس کاشی و در جایی دیگر شمس کاشانی خوانده است.

چنین گفت سلطان به خواجه رشید که در شعر دارم سؤالی مفید  
اگر شمس کاشی بگوید جواب بیفزایدش پیش من جاه و آب  
یا در جایی دیگر می‌گوید:

دعاگوی شه شمس کاشانی است که خود پیشه او سخنرانی است  
(مرتضوی، ۱۳۴۱: ۳۳۶)

حمدالله مستوفی هم او را شمس‌الدین کاشانی خطاب می‌کند و سال وفات او را به صورت روشن نمی‌نویسد: «در این دو سال در گذشت. تاریخ غزانی نظم کرده اوست، اما داد سخنوری در قصیده مصنوع به اکثر صنایع که در مدح خواجه بهاء‌الدین محمد صاحب‌دیوان جوینی گفته داده است.» (مستوفی، ۱۳۶۴: ۷۳۷) به نظر می‌رسد منظور حمدالله مستوفی از این سال ۷۳۰ قمری یعنی سال نوشتن کتاب تاریخ‌گزیده باشد. خواندمیر درباره وفات شمس کاشی به همین اکتفا می‌کند که وفات او در زمان سلطان ابوسعید بوده است (خواندمیر، ۱۳۸۰/۳: ۱۹۱).

شاهنامه چنگیزی به تقلید از شاهنامه فردوسی و در بحر متقارب سروده شده است. شمس کاشانی حتی خود را برتر از فردوسی می‌داند، چراکه بر این باور است که فردوسی از حاکمان خودکامه ستایش کرده است و او از افراد با دانش و کارآمدی همچون خواجه رشیدالدین ستایش کرده است. کاشانی اضافه می‌کند که اگر فردوسی در دوره خواجه رشید بود به جز خواجه رشید از هیچ‌کس یاد نمی‌کرد، چراکه:

نبود آگه از دانش و داد تو و گر نه نکردی به جز یاد تو  
و گر شاه محمود زنده شدی بر تخت بخت تو بنده شدی  
که هم پادشاهی و هم موبدی پناه جهان سایه ایزدی (مرتضوی، ۱۳۴۱: ۳۳۴)

اگر *شهنامه* را بخشی از *جامع التواریخ* بدانیم در آن صورت سخن آقای تربیت مبنی بر استفاده *جامع التواریخ* از اشعار *شهنامه* اشتباه است. بدون شک یکی از ممدوحان شمس کاشی، خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی است. او در قسمت‌هایی از منظومه *شاهنامه* چنگیزی خود را مرید خواجه رشید می‌نامد:

منم ساکن خاک درگاه او      مرید دل و جان آگاه او  
از ابا آدم چو او کس نبود      از آنم به درگاه او ره نمود (همان)

مقدمه کتاب *شهنامه* چنگیزی به تصحیح وحید فبری به صورت مفصل تأثیرپذیری شمس کاشانی از *جامع التواریخ* و نگاه او به فردوسی را بیان کرده است، چراکه کاشانی ادعا داشت که اثری تولید کرده که قابل رقابت و مقایسه با *شاهنامه* فردوسی است. او همچنین اشاره می‌کند که خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی به فرمان غازان مأمور شد تا اسناد و مواد تاریخ ترک و مغول را با کمک پولاد چینگ سانگ نماینده خان بزرگ قویلای در دربار ایلخانان و دیگران به نثر گردآوری کند تا بتواند از روی آن یک تاریخ منظوم بسازد (قنبری نیز، ۱۳۹۹: ۷۳). مصحح کتاب همچنین نظر بلوشه که *شهنامه* چنگیزی را «خلاصه بسیار مبتدلی از تاریخ رشیدی» و نظر مرتضوی که این منظومه «ملخصی از یک کتاب عظیم» خوانده است را رد می‌کند و بر این عقیده است که داستان‌هایی در کتاب کاشانی وجود دارد که به هیچ وجه در *جامع التواریخ* ذکری از آن به میان نیامده است و گاه روایت‌های آن بسیار طولانی‌تر از روایت‌های خواجه رشیدالدین فضل الله است (همان: ۷۹).

### تصویرسازی قدرت بین مغولان و ایرانیان در شاهنامه چنگیزی

تصویرسازی قدرت بین مغولان و ایرانیان در *شاهنامه* چنگیزی نمایانگر تضاد فرهنگی و سیاسی بین این دو گروه است. در *شاهنامه* چنگیزی، مغولان به عنوان یک قدرت جنگ طلب نمایش داده می‌شوند، درحالی‌که ایرانیان به عنوان مدافعان سرزمین و نماد مقاومت در برابر تسلط مغولان تصویرسازی می‌شوند. تصویرسازی قدرت مغولان در *شاهنامه* چنگیزی به وسیله شخصیت‌هایی مانند چنگیزخان، تولوی و دیگر فرمانروایان مغول نمایش داده می‌شود. آن‌ها به عنوان فرمانروایانی قدرتمند نشان داده می‌شوند که به دنبال تسخیر و فتح سرزمین‌ها هستند. تصویرسازی قدرت مغولان در *شاهنامه* چنگیزی به وسیله توصیفات قوی و ترسناک از نیروهای نظامی و تأکید بر تسلط و فتح سرزمین‌ها ایجاد می‌شود. در این تصویرسازی باید عناصر مختلفی رو مورد توجه قرار داد. از مهم‌ترین این عناصر عبارت‌اند از:

#### الف. نمادها و شخصیت‌ها

در *شاهنامه* چنگیزی، نمادها و شخصیت‌ها نقش مهمی در تصویرسازی قدرت دارند. بررسی



نمادها مانند شیر و توران‌شاهان می‌تواند به ما کمک کند تا درک بهتری از نمایش قدرت و تمایز قدرتی بین مغولان و ایرانیان داشته باشیم. در قسمت ابتدایی *شاهنامه چنگیزی*، شمس‌الدین کاشانی به شرح دلوری‌های چنگیزخان و مقابله با قبیله‌های دیگر می‌پردازد. کاشانی تا قبل از بیان حملات چنگیز به ایران، از چنگیز تصویری خوب و مثبت ارائه می‌دهد، اما هنگامی که به ذکر شهرهای فتح‌شده توسط مغولان می‌رسد با وجود مدح چنگیزخان و سپاهیان او تصویری از کشتار و جنایات آن‌ها نیز گاه به صورت مستتر و گاه آشکارا به دست می‌دهد. کاشانی، با به‌کارگیری عبارات و تعابیر با بار معنایی مثبت چنگیزخان را توصیف می‌کند. کاشانی از چنگیز به‌عنوان کسی یاد می‌کند که توانسته است ربع مسکون را به تصرف خود در آورد و او را با تعبیر جهانگیر توصیف می‌کند:

کنون مستمع باش کین زند خوان      سخن گفت خواهد ز چنگیزخان  
که او چون جهانگیری آغاز کرد      ز شاهان چگونه برآورد گرد  
به اندک زمانی جهان چون گرفت      چها کرد تا ربع مسکون گرفت  
(کاشانی، ۱۴۹۶۵: ۲۲)

در اندیشه کاشانی، یکی از مؤلفه‌های مهم، ربط دادن حاکمان مغولی به سروش غیبی است. به عبارت دیگر، کاشانی باور دارد که حاکمان مغولی از این موهبت الهی برخوردار هستند که از سوی خداوند اخباری از آینده نه‌چندان دور به آن‌ها برسد. این مسئله در *شاهنامه چنگیزی* چندین بار تکرار می‌شود؛ به‌عنوان مثال، پس از اینکه سلطان محمد خوارزمشاه بازرگانان مغولی را به قتل می‌رساند و این خبر به چنگیز می‌رسد، او از این خبر بسیار غمگین و اندوهگین می‌شود. سپس به بالای کوهی می‌رود و به درگاه خدا زاری و لابه می‌کند و شکایت سلطان محمد را به خداوند می‌نماید. در این هنگام، از عالم غیب به او ندا می‌شود که خداوند او را مأمور حمله به ایران نموده است.

این تصویرسازی قدرت نشان می‌دهد که حاکمان مغولی، به‌عنوان نمایندگان خداوند و با برخورداری از موهبت سروش غیبی، از اخبار آینده مطلع می‌شوند و براساس این اطلاعات، اقدامات خود را صورت می‌دهند. این تصویرسازی قدرت به تأیید مشروعیت و قدرت حاکمان مغولی کمک می‌کند:

همی کرد زاری سه روز و سه شب      تر و خشک از اندوه و غم چشم و لب  
وز آن سوگواری خجسته سروش      رسانید او را ز یزدان بگوش  
که هر حاجت از ما که می‌خواستی      روا شد که هستی تو بر راستی  
ترا می‌فرستم برین کار خاص      بروکت بدادم توان قصاص

به من گفت رو ملک ایران بگیری سرو افسر و تخت سلطان بگیر (همان: ۹۵)

یکی دیگر از ابعاد فره حاکمان، آگاهی آنان از عالم غیب با الهام از سوی خداوند است. به نظر می‌رسد در اینجا نیز کاشانی تحت تأثیر شاهنامه بوده است. همان‌گونه که فرّ در شاهنامه فردوسی خود را به دو شکل مادی و باطنی جلوه‌گر می‌سازد در شاهنامه چنگیزی نیز همین مسئله صدق می‌کند. منظور از شکل باطنی فر نماد لطف ایزدی است و صورت مادی ندارد، مانند فر ایزدی در جمشید و فریدون که فقط در قدرت و توانایی‌های مکتسبه آن‌ها ظاهر می‌شود، نه در صورت و شکل بیرونی (رستگارفسایی، ۱۳۸۳: ۶۱)، اما شکل مادی فر می‌تواند اشکال گوناگونی از جمله الهام غیبی به پادشاهان و بزرگان در هنگام جنگ‌ها و سختی‌ها و... داشته باشد. یکی از این اشکال شکلی و نمادین فر در شاهنامه چنگیزی الهام غیبی به شخص چنگیز در حمله به ختا است:

چو کرد این مناجات چنگیزخان به آب دو دیده بشسته رخان  
به الهام غیبی شد او را یقین که شد با اجابت دعایش قرین

(کاشانی، ۱۴۹۶۵: ۱۰۶)

بنابراین، ادعای شمس‌الدین کاشانی درباره تلاش برای انتساب عناصر فرهنگی ایرانی به مغولان در شخصیت‌پردازی قهرمانان خود، با محتوای شاهنامه فردوسی در تضاد است. شاهنامه به عنوان یک اثر ادبی و تاریخی، قهرمانان ایرانی را به تصویر می‌کشد و تلاشی برای تحمیل شخصیت‌های مغولی به آن‌ها ندارد (قنبری‌نیز، ۱۳۹۹: ۹۵). شمس‌الدین کاشانی با استفاده از این مفاهیم ارزشی، سعی می‌کند تا شخصیت ایلخان را براساس ارزش‌های ایرانی و مفاهیمی مانند خرد و فرّ تعریف کند و این مفاهیم را به عنوان مبنای مشروعیت و قدرت ایلخانان برجسته کند. نکته تأمل‌برانگیز در این نوع تصویرسازی قدرت است. مؤلف در فضیلت چنگیزخان او را برتر از خانان دیگر می‌داند و او را به خورشید تابان، شیر غرنده و شمشیر برنده تشبیه می‌کند:

چو خورشید تابان به داد و دهش چو گردون گردان به جاه و منش  
در آهنگ چون شیر غرنده بود گهی جنگ شمشیر برنده بود (همان: ۳۷)

کاشانی همچنین چنگیز را لایق تاج و تخت می‌داند، چراکه از نظر او، چنگیز احتیاجی به تاج و تخت ندارد؛ بلکه این تخت و نگین است که عاشق چنگیزخان است:

به مردی فلک پایه او نداشت بدانش ملک مایه او نداشت  
که آن‌کس سزاوار شاهی بود که منظور لطف الهی بود  
کسی کو بود لایق تخت و تاج چه حاجت که پیدا کند احتیاج

که خود عاشق اوست تخت و نگین کز او این نجوید ورا جوید این (همان: ۳۷)

مورخان و نخبگان ایرانی برای حکام مغولی امتیازات ویژه‌ای قائل می‌شدند. در واقع آنان در قالب اندیشه ایران‌شهری یک سری خصوصیات و وظایفی را برای شاه بیان می‌کنند. نخبگان ایرانی باید همه تلاش خود را به کار می‌بستند تا بتوانند این عنصر بیگانه در جامعه را مشروع جلوه دهند و آنان را در چارچوب اندیشه ایران‌شهری معرفی نمایند که این امر در دوره‌های مختلف می‌توانست اشکال مختلفی هم داشته باشد که مهم‌ترین شکل آنان تشابه‌جویی و همسان‌سازی حکام مغولی با پادشاهان باستانی ایران و جلوه‌گری جایگاه معنوی پادشاه آرمانی برای حکام مغولی و ایلخانی است.

در بسیاری موارد مورخان و نویسندگان دوره مغول حتی آنان که در دربار هم بودند، با نوشتن تاریخ‌های خود و با استفاده از ترفندهای بسیار ماهر و زیرکانه به دنبال این بودند تا عناصر هویتی ایرانی را برجسته نمایند. این تاریخ‌نگاری‌ها دو جنبه دارد: از یک طرف هم خواسته مغولان را برای ثبت و ضبط تاریخ آن‌ها انجام می‌دهند؛ از سوی دیگر هم با استفاده از ویژگی‌های حماسی شاهنامه فردوسی و آوردن ابیاتی از آن در لابه‌لای تاریخ خود و تشبیه قهرمانان شاهنامه به سلاطین خوارزمشاهی مخصوصاً در هنگامی که در مقابل مغولان ایستادگی می‌کنند موجب برجسته‌سازی گفتمان هویت ایرانی و برانگیختن حس غرور ایرانی و ایجاد همگرایی در بین آن‌ها می‌شود.

مهم‌ترین ابعاد و عناصر سازنده گفتمان هویت ایرانی را می‌توان در چارچوب ذیل قرار داد:

۱. میراث فرهنگی (آیین، زبان ملی و دین)، ۲. سرزمین (ایران‌زمین، ایران‌شهر و ...، ۳. میراث سیاسی (عدالت)، ۴. تاریخ.

شمس‌الدین کاشانی برای تمجید و ستایش مغولان، از شیوه تشابه‌جویی و همسان‌سازی با شخصیت‌ها و قهرمانان شاهنامه استفاده می‌کند. او عبور هلاکوخان از رود جیحون را به عبور کی خسرو از آب تشبیه می‌کند. این تشبیه نشان می‌دهد که او حاکمان مغول را با شخصیت‌های افسانه‌ای و قهرمانان شاهنامه مرتبط می‌کند و آن‌ها را دارای فره ایزدی می‌داند. شمس‌الدین کاشانی در تصویرسازی حاکمان مغول و ایلخانی، پیوندی بین آنان و پادشاهان باستانی ایران برقرار می‌کند. او آن‌ها را دارای فره ایزدی می‌داند که نشان می‌دهد که او آن‌ها را با پادشاهان باستانی ایران و ارزش‌های ایرانی مرتبط می‌کند. در واقع، این تصویرسازی به‌منظور تمجید و ستایش مغولان و برقراری پیوند بین آنان و ارزش‌های ایرانی استفاده می‌شود:

چو کی خسرو از رود جیحون گذشت ز آمو به تاریخ خانون گذشت (همان: ۲۱۸)

بخشی از شاهنامه چنگیزی به داستان غازان و عدالت او اختصاص دارد. کاشانی به‌صورت

مبالغه آمیزی از عدل و کرم و داد غازان خان به عنوان پادشاه ایران زمین یاد می کند به طوری که او را همچون مهدی موعود می داند که جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد:

که آمد برون همچو مهدی ز غیب      جهان کرده پاکیزه از عار و عیب  
چو ظلم و خرابی به جایی رسید      کزان بتر و زشت تر کس ندید  
به ایران زمین گشت هر مرز و بوم      وطن گاه شیـران و مأوای بوم (همان: ۴۰ و ۳۹)

شمس کاشانی معتقد است برای درک همه این اوصافی که از غازان می کند مخاطب باید میان غازان خان و پادشاهان باستانی ایران از نظر رفتار و گفتار مقایسه نماید. او همچنین بر این اعتقاد است از دوران شاهان کیانی سال های بسیاری گذشته است به همین دلیل مورخان و شاعران بر آن چیزهای زیادی افزوده اند درحالی که در واقع این گونه نبوده است:

تو این گفته آن گاه باور کنی      که با هم سخنشان برابر کنی  
شنیدی کیان را که چون بوده اند      اگر چند بر بوده افزوده اند  
ز عهدی که بگذشت بسیار سال      نماند به خاطر درستی حال  
از آن رو بسی داستان است نقل      از آن پادشاهان نه بر نهج عقل  
حکیمی سخن دان مرا داد پند      که لب را زیاد غزان خان میند  
ز آینده و رفته قصه مخـوان      زحالی سخن کو که هستی در آن  
(همان: ۴۰)

#### ب. رویدادها و ماجراها

تحلیل رویدادها و ماجراهایی که در شاهنامه چنگیزی رخ می دهند، روابط قدرت بین مغولان و ایرانیان را بازگو می کند. بررسی ماجراهایی مانند جنگها، پیروزیها و شکستها نقش مهمی در تصویرسازی قدرت و تضادهای فرهنگی و سیاسی دارند. کاشانی ابتدا از سلطان خوارزمشاه به عنوان پادشاه ایران و از چنگیز به عنوان شاه توران یاد می کند، اما هنگامی که چنگیز ایران را تصرف می کند او را شهنشاه ایران و توران زمین می خواند (همان: ۱۲۷). کاشانی از زبان چنگیزخان در خطاب به سلطان محمد، پادشاهی را هدیه ای از سوی خداوند می داند و در ابتدای کار با لحنی دوستانه و محترمانه از سلطان محمد خوارزمشاه می خواهد تا با اتحاد با هم ابتدا زمینه روابط تجاری را برقرار کنند و بعد از آن در مقابل شرارتها و ناامنیها بایستند:

به توران چو حق بود یاور مرا      همه مملکت شد مسخر مرا  
به ایران تویی و به توران منم      نمانده است در هیچ جا دشمنم  
چو یزدان جهان را به ما هر دو داد      بیساراست باید با جان و داد

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۶۹

چو ما دوست باشیم با یکدگر      بود راه‌ها ایمن از شور و شر  
کشاورز هر جا به کار و به کشت      کند روی هامون به سان بهشت  
(همان: ۹۳)

اما در ادامه کاشانی به سلطان محمد خوارزمشاه می‌تازد که چرا در ماجرای اترار  
خویشتن‌داری نکرده و با کشتن تجار مغول خطای نابخشودنی مرتکب شده است:

امیری که اینالجبجق نام داشت      به اترار با لشکر آرام داشت  
ز خویشان سلطان بد اینال جبجق      سری پرتکببر چو عوج و عنق  
از آن‌رو که یک مرد بازرگان      بدو التفاتی نکرد آن چنان  
دگر زان که می‌خواست کان خواسته      به دست آیدش جمله ناخواسته  
(همان: ۹۳)

کاشانی همچنین به تقلید از شاهنامه فردوسی وجهی حماسی به جنگ‌های مغولان داده  
است. وی از رزم قوتله‌خان با لشکر شاه خطا (ختا) از این شیوه سود برده است و در آن قوتله  
را با عبارات نهنگ، رعدوبرق و... توصیف می‌کند:

ز دریا برآمد یکی تیره میخ      که بُد رعدوبرق وی از کوس و تیغ  
زهر سو برآمد نفیر و غریو      تو گفستی که جنگ نهنگ است و دیو  
بُد اندر میان سپه قوتله      درفشان چو در انجمن مشعله  
(همان: ۳۳)

شمس کاشی از پسران چنگیز هم ستایش می‌کند. او بارها آن‌ها را به قهرمان‌های شاهنامه  
همچون رستم تشبیه می‌کند؛ از جمله در وصف تولی می‌سراید:

سپاهی که بودش تولی پیش رو      که بردی زرستم بمردی گرو (همان: ۱۱۵)

کاشانی به تقلید از سنت حماسه‌سرایی و شاهنامه‌نگاری، عمدتاً تلاش کرده تصویری  
حماسی از قهرمانان ایرانی روایت‌هایش ترسیم کند. او مخصوصاً جلال‌الدین خوارزمشاه را  
می‌ستاید:

لقب داشت سلطان اعظم جلال      به مردی نبودش به گیتی همال  
به تأیید یزدان مؤید بد او      ولی عهد سلطان محمد بد او  
زهر سو بر او گرد شد لشکری      که چون او به ایران نبذ مهتری  
(همان: ۱۲۰)

کاشانی به نبرد پروان در سال ۶۱۸ اشاره می‌کند که جلال‌الدین در برابر سپاه مغول به  
رهبری قوتوقو نوین رشادت‌های فراوانی به خرج داد. کاشانی پیروزی جلال‌الدین در این نبرد

را با رنگ و لعاب حماسی به تفصیل روایت کرده است:

فروماند قوتو زبیکارشان	همی کورد اندیشه کارشان
برآمد زمردان سلطان خروش	شد آزرده از ناله کوس کوش
درآورد لشکر بگمرد مغول	که تا نسلشان باز برد به کل
هر آن کس که آن روز بنمود پشت	زیبچارگی خویشتن را بکشت
از این رو مغل کشته شد بی شمار	زمردان قوتقو برآمد دمار
چو زین آگهی یافت چنگیزخان	زخشمش بگردید رنگ از رخان

(همان: ۱۲۱)

چون این خبر به چنگیزخان رسید، به گفته جویی «روز شب پنداشت و در شتاب شب را روز می شناخت و دو کوچه می رفت» (جویی، ۱۳۸۵: ۲۱۲). چنگیزخان و سلطان جلال الدین در ساحل رود سند به هم رسیدند و پس از نبردی سهمگین به سبب پراکندگی سپاهیان، سلطان جلال الدین شکست خورد تصمیم گرفت تا از رود سند عبور نماید و به گفته جویی چون برق بر آب زد و چون باد برفت (همان: ۲۱۳). چنگیزخان با دیدن این صحنه از تعجب دست بر دهان نهاد و به پسران خود گفت: «از پدر پسر چنین باید»:

چو او را چنان دید چنگیزخان	به رسم مغل دست زد بر دهان
بر او آفرین کرد و گفت از پدر	برین سان نزاید به گیتی پسر

(کاشانی، ۱۴۹۶۵: ۱۲۳)

کاشانی در نبرد سلطان جلال الدین با گرجیان نیز از او به عنوان پادشاه جهانگیر و سلطان دین یاد می کند و او را در شجاعت برتر از رستم می داند:

سپاه جهانگیر سلطان دین	بخستند بسیارشان در کمین
اگر دیدی آن جنگ را پور زال	ببوسیدی او دست سلطان جلال (همان: ۱۵۲)

### ج. زبان و سبک نوشتاری

تحلیل زبان و سبک نوشتاری در شاهنامه چنگیزی هم به نوبه خود باعث می شود که تصویرسازی قدرت و تضادهای فرهنگی و سیاسی در این منظومه ترسیم شود. بررسی استفاده از اصطلاحات و عبارات خاص، ساختار جملات و تأثیر آنها بر تصویرسازی قدرت می تواند تأثیرگذار باشد. نورمن فرکلاف معتقد است توصیف متن در قالب واژگان، ساختار متن و... مورد بررسی قرار می گیرد (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۷۰). در عصر ایلخانی نیز مورخان در برجسته سازی گفتمان هویت ایرانی در قالب واژه ها، عبارات برای نامیدن شاه ایران به کار

می‌برند.

لاکلا و موف نیز معتقد هستند که گفتمان‌ها بین خودی و دیگری تفاوت قائل می‌شوند و توصیف مثبتی از خود بروز می‌دهند و قوت‌های خود را برجسته می‌سازند که این نمودها و برجسته‌سازی را علی‌رغم محدودیت‌ها برخی از مورخان درباری در تاریخ‌نگاری دوره مغول و ایلخانی نیز شاهدیم.

بعد از دوره‌ای که توجه به حماسه‌های تاریخی دچار رکود و فترت شد در عصر مغول دوباره شاهد رونق و توجه تاریخ‌نگاران به فردوسی و شاهنامه هستیم. در کنار گسترش تاریخ‌نگاری در عصر مغول، به تاریخ‌نگاری منظوم هم توجه خاصی نشان داده شد. علت این امر را نیز باید حمایت و تشویق‌های نخبگان و وزرا و حکام این عصر بدانیم. همچنین می‌توان یکی از دلایل رشد تاریخ‌نگاری منظوم در عصر مغول را آشنایی نسبی مغولان با تاریخ‌نگاری منظوم دانست؛ چنان‌که قسمتی از بلیک‌ها به صورت منظوم تدوین می‌شد یا اینکه تاریخ سری مغولان را می‌توان یک تاریخ منظوم دانست (تاریخ سری مغولان، ۱۳۸۳: ۶).

با توجه به شوروشوق تازه‌ای که در حماسه‌های فردوسی که در دوران مغول رخ داده است و نقش این متون در آنچه ممکن است به نام فارسی شدن سلسله جدید شناخته شود، یک سؤال اساسی به وجود می‌آید که نقش افرادی همچون برادران جوینی چگونه است. آن‌ها از مورخان و دانشمندان حمایت می‌کردند (Mellville, 2016: 202). خود جوینی هم در تاریخ خود از شاهنامه استفاده کرده است. خواجه رشیدالدین فضل‌الله هم تحت‌تأثیر شاهنامه فردوسی قرار داشته است. او در لابه‌لای حوادث تاریخی دوره مغول از اشعار حماسی و پهلوانی شاهنامه استفاده می‌کند. برای نمونه خواجه در رویارویی هلاکو با خلیفه عباسی به شیوه شاهنامه به رجزخوانی می‌پردازد:

درخشیدن ماه چندان بود	که خورشید تابنده پنهان بود
زگردون گردان به زیر آرم	زپستی به بالا چو شیر آرم
نمانم کسی زنده در کشور	در آتش نهم شهر و بوم و برت

(همدانی، ۱۳۷۳: ۹۹۸)

گذشته از این، از آنجاکه در دستگاه فکری فردوسی غیریت‌سازی میان ایرانی و انیرانی مبنای اولیه وحدت سرزمینی و هویت ایرانیان به شمار می‌آید (معینی علمداری، ۱۳۸۳: ۴۶-۴۵)، در عصر استیلای مغولان بیگانه نیز می‌توانست الگوی مناسبی برای ادبا و مورخان ایرانی قرار گیرد؛ بنابراین در بازنمایی گفتمان هویت ایرانی در این دوره، ارجاع به فردوسی و شاهنامه او می‌توانست نمادی از هویت ایرانی تلقی گردد. بر همین مبنا بود که شاهنامه تأثیرات

مستقیمی بر متون تاریخی و تاریخ‌نگارانه داشت. علاوه بر نمونه‌هایی که پیش از این اشاره شد، برای نمونه می‌توان به وصاف اشاره کرد. وصاف در گزارش نبرد با سپاه مصر و شام اشعار فراوانی از شاهنامه نقل می‌کند و نبرد غازان با مصریان را به‌مثابه جنگ با تازیان توصیف می‌کند:

در شهر ایران و پشت کیان      به فریاد هرکس کمر بر میان  
رباینده شاه مازندران      گشاینده شهر هاماوران  
(وصاف، ۱۳۳۸: ۴/۴۱۱)

مورخان دوره ایلخانی برای بازیابی هویت ایرانی بسیار تلاش کردند. در واقع در این دوره اندیشه ایران‌شهری از حوزه سیاست‌نامه‌نویسی دوره سلجوقی به تاریخ‌نگاری سوق داده می‌شود (حسن‌زاده، ۱۳۸۲: ۹۵)؛ چراکه در صدد هستند تا نهاد سلطنت ایران‌شهری را به‌جای خلافت احیا نمایند تا با وحدت‌بخشیدن به قدرت سیاسی هویت ایرانی هم حفظ شود (همان: ۷۶). بی‌جهت نیست برخی از مورخان همانند جوینی با اینکه در دربار بودند، اما مغول‌ستیزی را در دستور کار خود قرار داده بودند. در واقع آشتی دادن حکام بیگانه با فرهنگ ایرانی یکی از مهم‌ترین راه‌ها برای حفظ و استمرار فرهنگ ایرانی بود. به همین دلیل در تاریخ جهان‌گشا و جامع‌التواریخ تشابه‌جویی بسیار مورد توجه قرار گرفت (اللهیاری، ۱۳۸۲: ۶۵).

عظاملک جوینی هم اگرچه در دربار مغول بود، می‌توان به‌وضوح برجسته‌سازی گفتمان هویت ایرانی را در قالب عبارات، ابیات و... در تاریخ جهان‌گشا مشاهده کرد. همین خود عاملی است تا جوینی را ستایشگر صرف ندانیم. او در جایی از مغولان تحت‌عنوان بیگانه و گدا یاد می‌کند. جوینی چنگیز را به افراسیاب تورانی و جلال‌الدین خوارزمشاه را هم که در برابر مغولان ایستادگی می‌کند به افراد شاهنامه همچون رستم، سهراب و اسفندیار تشبیه می‌کند. این برجسته‌سازی جوینی را می‌توان در نبرد پروان به‌خوبی مشاهده نمود. او می‌گوید: «شب درآمد نیم‌شبی لشکر مغول کوچ کردند و سلطان بازگشت و ذخایر بسیار بدان‌جا نقل فرمود و ذخایر خزائن استخراج کرد و بر لشکر تحویص فرمود و با پروان مراجعت نمود و چون این خبر به خدمت چنگیزخان رسید و التیام و انتظام احوال سلطان معلوم رأی او شد:

خبر شد به نزدیک افراسیاب      که افکند سهراب کشتی بر آب  
ز لشکر گزین شد فراوان سوار      جهان دیدگان از در کارزار (جوینی، ۱۳۸۵: ۴۷۸)

در این بیت، جوینی تصمیم خود را برای انتخاب افراسیاب در برابر سهراب نشان می‌دهد. تشبیه کردن چنگیز به افراسیاب از سوی جوینی، در ذکر نبرد پروان بسیار معنادار است؛ چراکه اولین رویارویی افراسیاب و رستم که در زمان جنگ او با کی قباد اتفاق می‌افتد، افراسیاب



به دلیل توهم و حس خود برترینی که در خود دارد به جنگ تن‌به‌تن با رستم می‌رود، اما شکست تحقیرآمیزی نصیب او می‌شود و در نهایت نیز با اقبال و شانس از دست رستم فرار می‌کند. جوینی نیز با یادآوری این شکست تحقیرآمیز و پیوند دادن آن با نبرد پروان می‌خواهد نتیجه بگیرد که چنگیز با آن همه سپاه و لشکر از سلطان جلال‌الدین شکست سختی خورده؛ شکستی که برخی از آن به‌عنوان بزرگ‌ترین ناکامی مغولان هم از آن یاد می‌کنند (بارتولد، ۱۳۶۶: ۹۱۷/۲)

در نظریه گفتمان با دو رویه اثبات و نفی مواجه هستیم. بدین معنی که هر گفتمان علاوه بر اینکه به دنبال اثبات خودش می‌باشد، در عین حال گفتمان رقیب را نفی یا به حاشیه می‌راند. هویت چیزی نیست جز آنچه آدمی با استفاده از آن خود را از دیگری متمایز و کیستی و چیستی خود را در پرتو آن تعریف می‌کند و این شناخت از خودی و غیر خودی جز در پرتو یک فرایند معناسازی امکان‌پذیر نیست (تاجیک، ۱۳۸۴: ۱۲).

هجوم مغولان از سرزمین‌های شرقی به قلمرو ایران، یادآور هجوم تورانیان است. به همین دلیل هنگامی که مغولان در برابر خوارزمشاهیان قرار می‌گیرند مغولان نماینده توران زمین است و در تفکر مورخان ایران یا هویت غیر خودی تلقی می‌شود. محمدبن احمد نسوی بارها از مغولان تحت‌عنوان کفار یاد می‌کند و از سپاه جلال‌الدین تحت‌عنوان سپاه اسلام نام می‌برد: «کفار به صولت خود مغرور و به تفریق جموع اهل اسلام مسرور» (نسوی، ۱۳۸۴: ۹۳). نسوی در اینجا به دنبال آن نیست تا یک هویت دیگری را برجسته کند، بلکه این مسئله در همان راستای به‌حاشیه‌کشاندن گفتمان مغولانی است.

نسوی مغولان را دشمنان خارجی می‌نامد و علل نابه‌سامانی و عقب‌ماندگی کشور را نیز وقایع و فجایع ناگوار حمله مغول می‌داند. نسوی در عین اینکه به دنبال به‌حاشیه‌راندن گفتمان غیر خودی است، از افرادی که در درون گفتمان خودی هم به سلطان جلال‌الدین خیانت کردند و موجبات سختی و رنج را برای سلطان فراهم کردند، انتقاد می‌کند (نسوی، ۱۳۷۰: ۸۵). در *شهنامه چنگیزی*، شمس‌الدین کاشانی با استفاده از تشبیهات و توصیفات، تصویرسازی قدرت را به‌وسیله نشان دادن پیروی از الگوها انجام می‌دهد. او با توصیف شاهان تاریخی و جناح نظامی مغولی، شاهان تاریخی ایرانی قدرت و مشروعیت حکومت را تأیید می‌کند (شمسی و شاطری، ۱۴۰۰) یکی از نمونه‌های تصویرسازی قدرت در *شهنامه چنگیزی*، تصویرسازی قدرت غازان است. به‌عنوان مثال، در بیت زیر:

چو سلطان بر خوی آن پادشاست      که جز نام نیکو به نیکی نخواست  
به داد و بدانش چو آبی خویش      نه پند به صد قرن همتای خویش

(کاشانی، ۱۴۹۶۵: ۲۸۸)

شمس‌الدین کاشانی در *شاهنامه چنگیزی* با استفاده از تشبیهات و توصیفات، تصویرسازی قدرت را به وسیله نشان دادن پیروی از الگوها و رهبران انجام می‌دهد. این تصویرسازی قدرت به تأثیرگذاری و تعاملات بین شخصیت‌ها در داستان کمک و نقش تفاوت‌های فرهنگی و تاریخی بین مغولان و ایرانیان را برجسته می‌کند.

### بررسی تضادهای فرهنگی و اجتماعی بین مغولان و ایرانیان در شاهنامه چنگیزی

در *شاهنامه چنگیزی*، تضادهای فرهنگی و اجتماعی بین مغولان و ایرانیان به‌وضوح نمایش داده شده است. این تضادها را در برخی از جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی می‌توان مشاهده نمود؛ به‌عنوان مثال مغولان و ایرانیان دارای ساختارهای اجتماعی متفاوتی هستند. در *شاهنامه چنگیزی*، ساختار اجتماعی مغولان به‌عنوان یک جامعه تسلط‌طلب نشان داده می‌شود، در حالی که ساختار اجتماعی ایرانیان به‌عنوان یک جامعه با ارزش‌ها و اصول متمدن نمایش داده می‌شود. این تضاد در ساختار اجتماعی می‌تواند به تضادهای فرهنگی و اجتماعی بین این دو گروه اشاره کند. مغولان و ایرانیان دارای آداب‌ورسوم متفاوتی هستند.

مغولان به‌طور کلی سبک زندگی کوچ‌رو داشتند و از آداب‌ورسوم مربوط به این سبک زندگی پیروی می‌کردند. ایرانیان به‌عنوان یک جامعه، زندگی ثابت و آداب‌ورسوم متناسب با این نوع زندگی داشتند. این تفاوت‌ها در آداب‌ورسوم نشان از تفاوت در نحوه زندگی و ساختار اجتماعی بین دو گروه است. در تصویرسازی قدرت در قیاس و تحلیل فرهنگی و اجتماعی، الگوهای مذهبی و عناصر مغولی هم‌زمان مورد استفاده قرار می‌گیرند. این تصویرسازی به‌منظور ارتقای مقبولیت و تأثیرگذاری بیشتر در مخاطبان مسلمان و ایرانی صورت می‌گیرد.

کاشانی در *شاهنامه‌اش* علاوه بر چنگیز، گاهی از اجداد او نیز به نیکی یاد می‌کند. در ذکر آلان قوا، او را به نور خدا تشبیه می‌کند و او را با مریم مقدس مقایسه می‌کند. این تشبیهات و مقایسه‌ها نشان می‌دهد که کاشانی آلان قوا را به‌عنوان فردی مقدس و متعالی جلوه می‌دهد:

عبرات زبوم است آلان قوا	مراد از نهال است نور خدا
به حکم خدا آن‌چنان دلبری	شد آبستنش از نور پی شوهری
حکایات مریم اگر بشنوی	با آلان قوا همچنان بگروی
وی از باد شد حامله وین ز نور	یکی بد به ایران یکی بد به تور

(همان: ۲۳)

در ادامه، کاشانی نظرات رایج مردم را نیز ذکر می‌کند که به آلان قوا تهمت‌های فراوانی می‌زدند. آلان قوا در جواب کسانی که به مشروعیت فرزندانش شک می‌کردند، می‌گفت که اجداد او دارای فرآلهی بوده و در نتیجه فرزندی از نور پاک به او عطا شده است. این نشان می‌دهد که آلان قوا تلاش می‌کند تا مشروعیت فرزندانش را تأیید کند و از ارتباط خانوادگی خود با اجداد مقدس خود استفاده می‌کند.

همچنین، خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی نیز دربارهٔ مغولانی که از نسل آلان قوا هستند، به‌عنوان «شجرهٔ منقح و روشن» یاد کرده است. این نشان می‌دهد که در نظر خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، مغولان از نسل آلان قوا به‌عنوان شجره‌ای مقدس و پاک شناخته می‌شوند (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳: ۲۲۳).

بنابراین مشاهده می‌شود که در فرهنگ ایران، مقدس‌سازی شخصیت‌ها و رهبران براساس ارزش‌های دینی و فرهنگی ایرانی صورت می‌گیرد؛ درحالی‌که در فرهنگ مغولان، مقدس‌سازی شخصیت‌ها بیشتر براساس هم‌ترازی با روایت‌های مقبول مسلمانان انجام می‌شود.

تفاوت‌های فرهنگی بین مغولان و ایرانیان می‌تواند در تصویرسازی قدرت و تعاملات بین این دو گروه در داستان‌ها و شعرها نقش مهمی ایفا کند؛ به‌عنوان مثال تفاوت‌های فرهنگی می‌تواند در تصویرسازی قدرت بین مغولان و ایرانیان تأثیرگذار باشد؛ مثلاً در داستان‌ها و شعرها مغولان به‌عنوان قدرتمندان و فرمانروایان تصویرسازی می‌شوند، درحالی‌که ایرانیان به‌عنوان مردم عادی و متکی به فرهنگ و هنر تصویرسازی شوند.

در *شاهنامهٔ چنگیزی*، رفتارها و اقدامات مغولان، به‌ویژه تحت فرماندهی چنگیزخان، به‌عنوان یک گروهی قدرتمند و مسلط بر کار توصیف می‌شوند. این توصیفات نشان می‌دهد که مغولان به‌منظور تصویرسازی قدرت و تأثیر خود در جامعه، رفتارها و اقداماتی را انجام می‌دهند که قدرت و تسلط آن‌ها را نشان می‌دهد.

یکی از رفتارها و اقدامات مغولان در *شاهنامه*، تسلط و تسخیر سرزمین‌ها و شهرها است. آن‌ها به‌عنوان یک گروهی که قدرت و تأثیر بالایی دارند، به‌دنبال تسلط بر سرزمین‌ها و تسخیر شهرها هستند. این اقدامات نشان می‌دهد که مغولان توانایی تسلط و تسخیر را دارند و قدرت خود را در جامعه به نمایش می‌گذارند. دیگر رفتارها و اقدامات مغولان در *شاهنامه* شامل تسخیر و غارت منابع و ثروت‌های مردمان است. آن‌ها به‌عنوان گروهی که به‌دنبال قدرت و ثروت هستند، به منابع و ثروت‌های مردمان دستبرد می‌زنند و آن‌ها را غارت می‌کنند. این اقدامات نشان می‌دهد که مغولان به‌منظور تصویرسازی قدرت و تأثیر خود، از منابع و ثروت‌های دیگران بهره‌برداری می‌کنند و قدرت خود را نشان می‌دهند.

مسئله مهمی که شاید در نوشته‌های محققان و نویسندگان مغفول مانده باشد، بازتاب خشونت و قساوت مغولان توسط مورخان این عصر است که این رفتار، واکنشی در برابر مغول دانسته شده و باید تأمل بیشتری شود؛ چراکه به نظر می‌رسد برعکس، این عمل بیشتر برای تأیید حاکمیت آنان بوده است. در شاهنامه چنگیزی، رفتارها و اقدامات مغولان به‌عنوان یکی از موضوعات مهم تصویرسازی شده است. این تصویرسازی نشان می‌دهد که مغولان به‌عنوان یک قدرت نظامی قوی و خشن تصویر می‌شوند. این تصویرسازی به دلیل داشتن تأثیر قوی در اطاعت‌پذیری قوم مغلوب و عدم مقاومت سرزمین‌هایی که مغولان به آن‌ها حمله می‌کنند، بسیار مهم است.

نکته‌ای که مورد توجه محققان و نویسندگان هم قرار گرفته است؛ به‌عنوان مثال نویسندگان مقاله به ارزیابی جایگاه مغولان و ایرانیان در شهنشاه‌نامه احمد تبریزی اشاره می‌کنند که تبریزی شاعر منظومه شهنشاه‌نامه برای موجب خشم بازماندگان چنگیز نشود، نقد مغولان را با استفاده از ابزار بلاغی و زبانی و همچنین در لفافه و پنهان بیان کرده است (گوهری، ۱۳۹۲: ۶۸) این در حالی است که مورخان این عصر این خشونت و قساوت مغولان را به‌عنوان نمادی از صلابت و عظمت قدرت نظامی آنان توصیف می‌کنند.

آن‌ها این رفتارها را به‌عنوان نشانگر قدرت و صلابت مغولان و سایر جهانگیران می‌دانند. این تصویرسازی نقش مهمی در اطاعت‌پذیری قوم مغلوب و عدم مقاومت سرزمین‌هایی دارد که مغولان به آن‌ها حمله می‌کنند. به عبارت دیگر، تصویرسازی خشونت و قساوت مغولان در فتح سرزمین‌ها نشان می‌دهد که مغولان با رفتارهای خشونت‌آمیز خود توانسته‌اند حاکمیت خود را تثبیت کنند.

شمس‌الدین کاشانی علی‌رغم تمجید و ستایش مغولان، در جریان گزارش هجوم آنان به شهرهای ایران به نقد مغولان و رفتارهای آنان می‌پردازد. البته او در این قسمت بیشتر از کنایه، استعاره و به عبارتی به شکل مبهم و در لفافه سخن می‌گوید. کاشانی در اینجا هم بیشتر به سپاهیان مغول می‌تازد نه خود شخص چنگیزخان. کاشانی در ذکر هجوم مغولان به شهر فناکت می‌سراید که تر و خشک را به پای هم سوزاندند و موجی از خون به راه انداختند:

چو آن‌ها که کردند یاغی‌گری	اگر بود بازاری از لشکری
ز شهر فناکت برون آمدند	همه غرقه در موج خون آمدند
نه بیگانه ماندند نه آشنا	برآمد زاهل فناکت فنا
نماندند زنده مگر چندکس	که بهر حشر برگزیدند و بس

(همان: ۱۰۳)

درباره تصرف بخارا توسط مغولان، کاشانی به قتل و کشتار هزاران نفر از مردم شهر و بردگی بقیه اشاره می‌کند. او توصیف و شرحی دردناک از وقایعی ارائه می‌دهد که در بخارا رخ داده است. او به سخنان چنگیز در مسجد جامع شهر بخارا اشاره می‌کند و هدف حمله چنگیز را به عنوان خشم الهی توصیف می‌کند. با این حال، کاشانی نمی‌تواند به سادگی از وقایعی که مغولان در بخارا انجام دادند عبور کند. او به شرح دردناک این وقایع، به خصوص درباره زنان و کودکان شهر، توجه می‌کند و این تجاوزات را در منظومه خود بازتاب می‌دهد. او از اینکه هم‌وطنانش در این شهر خوار شده‌اند، به سوگ می‌نشیند و تأثر از این وقایع را نشان می‌دهد:

به یک روز شد سوخته خشک و تر      نه بی‌جان به جا ماند و نی جانور  
به شهر اندرون یک سپاهی نماند      به جز دود از ایشان سپاهی نماند  
بسی زن که چون سرو آزاد بود      کزو مرد بیگانه دلشاد بود  
بسا نازنینا که او خوار شد      بسا گل که از بخت بد خار شد

(همان: ۱۰۷)

تیغ نقد کاشانی البته به مغولان محدود نشد، بلکه سلطان محمد خوارزمشاه را نیز بی‌نصیب نگذاشت. کاشانی سلطان را سرزنش می‌کند که به جای اینکه برای دفاع از خوارزم به دنبال فکر و چاره‌ای باشد فقط کوشید که خود را نجات دهد:

نه عزمی درست و نه رای صواب      ولی پر نهب و سری پرشتاب  
همی جست جایی که پنهان شود      تن و جان خود را نگهبان شود

(همان: ۱۰۸)

تقویت روحیه تسلیم و عدم مقاومت یکی از شیوه‌های مغولان در به راه‌انداختن جنگ روانی بود، چنان‌که بعد از سلطان محمد خوارزمشاه پسرش، سلطان جلال‌الدین هم شجاعت‌های زیادی از خود نشان می‌دهد و حتی در جنگ پروان به پیروزی می‌رسد، اما درونی کردن قدرت مسلم سپاهیان مغولی و بازتاب آن در جامعه به نوعی روح اعتماد به نفس را نه تنها از سلطان جوان می‌گیرد، بلکه عدم مقاومت مؤثر در جامعه را نیز به دنبال دارد. یکی از بزرگ‌نمایی‌های خشونت‌های مغولان را کاشانی در نبرد شهر بامیان به تصویر می‌کشد: ماجرا از این قرار است که بعد از اینکه نوه چنگیزخان و پسر جغتای به نام مونتوجن، به دست یکی از اهالی بامیان کشته شد چنگیز دستور می‌دهد که علاوه بر ساکنان این شهر، جانوران را هم بکشند و هیچ‌کس را هم به اسارت نبرند:

کسی را نبردند از آنجا اسیر      نماند از زن و مرد و برنا و پیر  
چنین گفت شه کاندران بوم و بر      نبایسد که ماند دگر جانور

یکی آتش از دود دل برفروخت همه قلعه با اهل قلعه بسوخت

(همان: ۱۱۹)

بنابراین اگر بپذیریم که حماسه‌سرایی در عصر مغول واکنشی در برابر مغول نبوده، بلکه برای تأیید حاکمیت آنان است، سؤالی مطرح می‌شود که نگاه منفی با نگاه مثبت کاشانی به چنگیزخان چگونه تحلیل می‌شود که آیا ایشان در نگاهش ثبات و استحکام ندارد یا اینکه عمدی در دوگانه‌گویی وی وجود دارد و فضای آن زمان چنین تناقض‌گویی را ایجاب می‌کرد یا عوامل دیگر دخالت داشته است.

بنابراین، نگاه منفی کاشانی به رفتارهای مغولان نشان می‌دهد که او ثبات و استحکام در حکومت آنان را تحلیل نمی‌کند و بیشتر به تأثیر منفی این رفتارها بر جامعه و مردم توجه می‌کند، اما در عین حال، ممکن است دلایل دیگری نیز برای این تناقض‌گویی وجود داشته باشد، مانند تأثیر فضای زمانی و فرهنگی آن دوره یا دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی کاشانی. در واقع فرهنگ ایرانی و فرهنگ مغول با یکدیگر در تعامل بودند و ایرانی‌کردن مغولان و حل‌کردن آن‌ها در فرهنگ ایرانی یکی از جوانب مهم این تعامل است. این تعامل فرهنگی و ادغام فرهنگ مغول با فرهنگ ایرانی، در تواریخ دوره مغول، به‌ویژه در دوره جهان‌گشای جوینی، بارز است.

در این دوره، مغولان گاهی با قهرمانان و الگوهای ایرانی مقایسه و دعوت به سازندگی و آبادانی می‌شوند. این تصویرسازی به‌منظور جبران بحران اقتدار سیاسی ناشی از حمله مغولان و تلاشی برای جبران خسارت‌های مادی و معنوی ناشی از آن است. این تصویرسازی به هویت ایرانی کمک می‌کند و قوم مغلوب را در گفتمان عمومی مدنظر قرار می‌دهد.

در عین حال، این تصویرسازی نیز به‌منظور مشروعیت حاکمیت مغول استفاده می‌شود. مورخان نیاز دارند تا حاکمیت مغول را مشروعیت دهند و تأثیرات حمله مغول و خسارت‌های ناشی از آن را بکاهند. به‌همین دلیل، در تواریخ این دوره، با ایدئولوژی‌های مختلفی روبه‌رو می‌شویم که ممکن است تناقضات و پارادوکس‌هایی را برای مخاطب ایجاد کند.

آشناکردن حاکمان مغولی با فرهنگ و تمدن ایران فایده دیگری نیز به‌دنبال داشت و آن حفظ فرهنگ ایرانی در برابر عناصر مغولی، شمنی، بودایی و مسیحی است. به‌همین دلیل ایرانیان در دوره‌ای از موقعیت ممتازی برخوردار شدند. به نظر برخی از محققان، ایرانی‌کردن مغولان از سوی ایرانیان کاملاً آگاهانه بوده و صرفاً برای قدرت‌طلبی نبوده است، بلکه می‌توان گفت قدرت‌طلبی نیز در آن نقش داشته است (بیانی، ۱۳۸۲: ۲۸۹).

رفتارها و اقدامات ایرانیان نیز در شاهنامه چنگیزی بازتاب زیادی یافته است. در شاهنامه

چنگیزی، تصویرسازی قدرت ایرانیان به‌عنوان یک گروه شجاع و دلاور به‌وضوح نمایش داده شده است. ایرانیان، به‌ویژه تحت فرماندهی شاهان ایرانی، به‌عنوان قهرمانانی که شجاعت و دلاوری دارند، توصیف می‌شوند. آن‌ها به دفاع از سرزمین‌ها و شهرها می‌پردازند و توانایی مبارزه و دفاع را به نمایش می‌گذارند. این تصویرسازی قدرت ایرانیان، به‌منظور تثبیت هویت ملی و افزایش اعتبار و مشروعیت قدرت ایرانیان در جامعه است. با توصیف شجاعت و دلاوری ایرانیان، آن‌ها به‌عنوان نمایندگان پهلوانان ایرانی در مقابل تورانیان (مغولان) شناخته می‌شوند. این تصویرسازی به‌همراه مقایسه‌های تاریخی، نشان می‌دهد که ایرانیان توانایی مقابله با تهاجمات تورانیان را دارند و قدرت و تأثیر خود را در جامعه به نمایش می‌گذارند.

به‌عنوان مثال، سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه به‌عنوان یک قهرمان ایرانی در مقابل تورانیان شناخته می‌شود. او به‌دلیل استواری و شجاعت در مقابل قومی بیگانه، به‌عنوان نماینده پهلوانان ایرانی در برابر تورانیان تصویرسازی می‌شود. این تصویرسازی به هویت ایرانی کمک می‌کند و قوم مغلوب را در گفتمان عمومی مورد توجه قرار می‌دهد. سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه به‌دلیل استواری و شجاعت در مقابل قومی بیگانه، به‌عنوان نماینده پهلوانان ایرانی در برابر تورانیان شناخته می‌شود (فضلی‌نژاد، ۱۳۹۲: ۱۵۸).

در *شاهنامه چنگیزی* هم نبرد میان ایرانیان و تورانیان به‌عنوان یکی از مرزبندی‌های مهم تصویرسازی شده است. این نبرد نمادی از هجوم مغولان به ایران و تلاش ایرانیان برای مقابله با آن‌هاست. مورخان ایرانی نیز این عصر را به‌عنوان دوره‌ای از تهاجم تورانیان (مغولان) به ایران توصیف می‌کنند. در این متون، سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه به‌عنوان یکی از نمایندگان پهلوانان ایرانی در مقابل تورانیان شناخته می‌شود. او نماینده ایرانیان و پهلوانانی مانند رستم قلمداد می‌شود. از طرف دیگر، چنگیز نماینده عنصر تورانی و مغولی مانند افراسیاب است. شهاب‌الدین محمد نسوی، منشی سلطان، در توصیف این امر نقش مهمی داشته است و با ظرافت و زیبایی این تصویرسازی را انجام داده است (نسوی، ۱۳۷۰: ۱).

البته این نگرش تقریباً در اندیشه مورخانی همچون مستوفی و بیضاوی و پس از آن تغییر می‌کند؛ از این‌رو در تاریخ این دوره، خود مغولان و ایلخانان نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند: گروه اول ایلخانانی هستند که به‌عنوان نمایندگان مدافع این سرزمین شناخته می‌شوند و گاهی نیز از آنان به‌عنوان پادشاهان ایران و تور یاد می‌شوند. از منظر مورخان و شاعران ایرانی گروه اول دیگر غیر خودی نیستند، بلکه اکنون ایرانیانی شناخته می‌شوند که باید در مقابل دشمنان از سرزمین ایران دفاع کنند؛ گروه دوم تورانیانی هستند که با ایلخانان به مبارزه و جنگ مشغول‌اند و به قلمرو ایران حمله می‌کنند.

یکی دیگر از مواردی که کاشانی به تقلید از سنت حماسه‌سرایی ایرانی مورد توجه قرار داده، دوگانه ایرانی-عرب در کنار دوگانه ایرانی-تورانی است. در واقع در این دوره جنگ‌های ایلخانان دیگر ایرانی شده با ممالیک از نظر مورخان و شاعران دوره ایلخانی یادآور نبرد میان ایرانیان و اعراب است. نقطه آغازین چنین تفکری به سقوط خلافت عباسی برمی‌گشت، اما گسترش آن از نبردهای میان ایلخانان و ممالیک بود. همین دگرگونی‌های سیاسی به‌نوعی به‌منزله احیا و بازتولید شاهنشاهی ایران باستان تلقی می‌شد (رضوی و جودکی، ۱۳۹۳: ۱۷۰).

در منظومه فکری کاشانی تقابل میان ایرانیان و اعراب را ابتدا می‌توان در نامه‌نگاری و نبرد سلطان جلال‌الدین با خلیفه عباسی مشاهده کرد. کاشانی در اینجا ایرانیان را تحت عنوان سپاه عجم افرادی شجاع و جنگجو توصیف می‌کند در حالی که سپاه خلیفه را تازیانی می‌نامد که از جبهه نبرد فرار کردند:

درآمد سپاه عجم پیش و پس	عرب را به مردی نبد دسترس
چو با دشمنان گشت سلطان درشت	به یک تاختن قشتمور را بکشت
بسی تازیان را که خون ریختند	بسی نیز از جنگ بگریختند
گریزان برفتند اهل عرب	همی رفت سلطان‌شان در عقب (همان: ۱۴۹)

تقابل ایرانی-عرب را در هنگام نبرد غازان‌خان و سلطان ناصر نیز می‌توان در منظومه شاهنامه چنگیزی مشاهده نمود. علت این مسئله نیز در آن است که در زمان هلاکو او خلیفه عباسی را از بین می‌برد و به گفته کاشانی، برخی از ایرانیان نیز در سقوط بغداد هلاکو را در نبردهای غازان با ممالیک، به غازان راهنمایی و مشاوره می‌دادند؛ به‌عنوان نمونه کاشانی در نبرد غازان با ممالیک به نقش و مشاوره‌های خواجه رشید و خواجه سعدالدین اشاره دارد:

حکیم جهان‌دیده خواجه رشید	که گردون پیرست او را مرید
به یزدان همی گفت کای کردگار	غزان را تو باش اندرین کار یار
وزیر فرشته‌صفت سعد دین	همی کرد آمین چو روح‌الامین (همان: ۱۴۹)

دیگر رفتارها و اقدامات ایرانیان در شاهنامه چنگیزی شامل حمله به دشمنان و پیروزی در نبردها است. آن‌ها به‌عنوان گروهی که به‌دنبال قدرت و پیروزی هستند، به دشمنان حمله می‌کردند و در نبردها پیروز می‌شدند. این اقدامات نشان می‌دهد که ایرانیان به‌منظور تصویرسازی قدرت خود، توانایی پیروزی در نبردها را دارند و قدرت خود را نشان می‌دهند؛ به‌عنوان مثال درباره نبرد پروان، کاشانی به استراتژی‌های نظامی جلال‌الدین در این نبرد اشاره می‌کند و توصیفات از پیروزی او در این نبرد می‌آورد. او تصویرسازی حماسی از پیروزی جلال‌الدین در این نبرد را با جزئیات توصیف می‌کند.



این توصیفات شامل تصویری از لشکر قوتوقو است که شکست سختی را تحمل می‌کند و از مردان جلال‌الدین که با شجاعت و قدرت به مبارزه می‌پردازند. این توصیفات نشان می‌دهند که جلال‌الدین با استراتژی‌های نظامی خود توانسته است پیروز شود و لشکر قوتوقو را شکست دهد:

فرو مانند قوتو زبیکارشان	همی کُرد اندیشه کارشان
برآمد زمردان سلطان خروش	شد آزرده از ناله کوس کوش
درآورد لشکر به گرد مغول	که تا نسلشان باز برد به کل
هر آن کس که آن روز بنمود پشت	زیبچارگی خویشان را بکشت
از این رو مغل کشته شد بی‌شمار	زمردان قوتوقو برآمد دمار
چو زین آگهی یافت جنگیزخان	زخشمش بگردید رنگ از رخان (همان: ۱۲۱)

اگرچه در برخی از جاها کاشانی به عمد به رخدادهای تاریخی اشارات فراوانی نکرده است؛ به‌عنوان مثال از نبرد تیمور ملک حاکم دست‌نشانده سلطان محمد خوارزمشاه در خجند و ایستادگی او در برابر مغولان توصیف زیادی مشاهده نمی‌شود؛ در مقایسه بین آثار شمس‌الدین کاشانی و خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، می‌توان تفاوت‌هایی در رویکرد و نگارش داستان‌های تاریخی آن‌ها مشاهده کرد. درحالی‌که خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی به‌صورت مفصل به رخدادهای تاریخی اشاره می‌کند، شمس‌الدین کاشانی در برخی موارد به عمد این اشارات را کمتر به کار می‌برد. به نظر می‌رسد از آنجایی که فتح خجند قبل از آغاز همه‌گیری حمله مغول صورت گرفته است شاعر نخواست است شکست و قهرمانان مغولی را بازگو کند (قنبری نیز، ۱۳۹۹: ۸۸-۸۷).

همچنین، رفتارها و اقدامات ایرانیان در *شاهنامه* چنگیزی شامل حفظ ارزش‌ها و اصول فرهنگی و اجتماعی است. آن‌ها به‌منظور تصویرسازی قدرت خود، به حفظ ارزش‌ها و اصول فرهنگی و اجتماعی خود می‌پردازند. کاشانی در جنگ‌های میان مغولان با خوارزمشاهیان، سلطان محمد خوارزمشاه را سرزنش می‌کند که به‌جای اینکه برای دفاع از خوارزم به‌دنبال فکر و چاره‌ای باشد فقط به‌دنبال آن بود که خود را نجات دهد:

نه عزمی درست و نه رایی صواب	ولی پر نهیب و سری پرشتاب
همی جست جایی که پنهان شود	تن و جان خود را نگهبان شود (همان: ۱۰۸)

### نتیجه‌گیری

با وصف آنچه گفته شد می‌توان چند نکته را به‌عنوان نتیجه‌گیری برشمرد:

نکته اول این است که در شاهنامه چنگیزی، تصویرسازی قدرت مغولان و ایرانیان براساس نبردها و جنگ‌هایی شکل می‌گیرد که بین این دو قدرت رخ می‌دهد، این نبردها و جنگ‌ها به‌عنوان نمادی از توانایی نظامی هر دو طرف در تصویرسازی قدرت استفاده می‌شوند. در شاهنامه چنگیزی، مغولان به‌عنوان یک قدرت جنگجو تصویرسازی می‌شوند و نبردها و جنگ‌ها نشان از توانایی و قدرت نظامی آن‌ها در تسلط و فتح سرزمین‌ها می‌دهد. ایرانیان نیز به‌عنوان مقاومت‌کنندگان و دفاع‌کنندگان از مرزها و ایران‌زمین تصویرسازی می‌شوند و نبردها و جنگ‌های آنان نشانی از توانایی و شجاعت آن‌ها در مقابله با تهدیدات خارجی است.

نکته دومی که باید به آن اشاره کرد این مسئله است که در شاهنامه چنگیزی، تصویرسازی قدرت به‌وسیله قهرمانانی همانند سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه، شکل می‌گیرد. این رهبران و قهرمانان نمادهایی از قدرت، شجاعت و استواری هستند و نقش مهمی در دفاع از مرزها و مبارزه با دشمنان دارند. کاشانی در جاهای مختلف کتاب خود، سلطان جلال‌الدین را فردی شجاع و قوی می‌داند که همه حمله‌های مغول را دفع می‌کرد و از نبرد پروان به‌عنوان یک نبرد سرنوشت‌ساز یاد می‌کند که اگر سپاهیان سلطان جلال‌الدین قدر این پیروزی خود را می‌دانستند و با طمع در تقسیم غنائم موجبات تفرقه را بنا نمی‌گذاشتند می‌توانست به‌عنوان نقطه عطفی در تاریخ ایران به شمار آید. شمس کاشانی هم مانند دیگر نخبگان ایرانی همه تلاش خود را به کار بست تا بتواند این عنصر بیگانه در جامعه را مشروع جلوه دهد به همین دلیل شمس‌الدین کاشانی از دوره هلاکو به بعد حکام ایلخانی را ملوک و سلاطین ایران‌زمین می‌خواند و آنان را در چارچوب اندیشه ایران‌شهری معرفی می‌نماید که مهم‌ترین شکل آنان تشابه‌جویی و همسان‌سازی حکام مغولی با پادشاهان باستانی ایران و جلوه‌گری جایگاه معنوی پادشاه آرمانی برای حکام مغولی و ایلخانی است.

نکته سومی که باید به آن اشاره کرد ذکر این موضوع است که در تصویرسازی قدرت مغولان و ایرانیان در شاهنامه چنگیزی می‌توان از ایدئال‌ها و ارزش‌هایی که هر دو قدرت دنبال می‌کنند، یاد کرد. این ارزش‌ها نقش مهمی در تصویرسازی قدرت دارد؛ به‌عنوان مثال، درباره مغولان، می‌توان به ارزش‌هایی اشاره کرد که آن‌ها را به‌عنوان قدرتمندترین امپراتوری آن زمان معرفی می‌کند. این ارزش‌ها شامل تسلط بر مناطق گسترده، استفاده از تاکتیک‌های نظامی پیشرفته و تأکید بر قدرت و اقتدار است. در نقطه مقابل درباره ایرانیان نیز، می‌توان به ارزش‌هایی شامل توجه به عدالت، خرد، فرهنگ و هنر و علم و دانش اشاره کرد.

## منابع

- اللهیاری، فریدون (۱۳۸۲) *بازنمایی مفهوم ایران در جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی*، مطالعات ملی، ۴(۱)، ۶۸-۴۷.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ (۱۳۶۶) *ترکستان‌نامه: ترکستان در عهد هجوم مغول*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: آگاه.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۴) «انسان مدرن و معنای هویت»، مطالعات ملی، ۶(۲۱)، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- تاریخ سری مغولان (۱۳۸۷) ترجمه شیرین بیانی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- تربیت، محمدعلی (بی‌تا)، *دانشمندان آذربایجان*، تبریز: بنیاد کتاب‌فروشی تبریز.
- حسن‌زاده، اسماعیل (۱۳۸۲) *هویت ایرانی در تاریخ‌نگاری بیهقی و جوینی*، مطالعات ملی، ۱۵(۱)، ۱۰۰-۶۹.
- جوینی، عظاملک (۱۳۸۸) *تاریخ جهان‌گشا*، به تصحیح دکتر حبیب‌الله عباسی و ایرج مهرکی، تهران: زوار.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۱۳۸۰) *تاریخ حبیب‌السیر*، ۴جلد، تهران: خیام.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۳) *پیکرگردانی در اساطیر*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رضوی، ابوالفضل؛ جودکی، محمدعلی (۱۳۹۳) «انگاره‌های هویت ایرانی در بینش تاریخ‌نگارانه بناکتی»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، ۲۴(۱۳)، ۸۰-۵۵.
- سیفی هروی، سیف‌بن محمد (۱۳۸۱) *پیراسته تاریخ‌نامه هرات*، به تصحیح محمدآصف فکرت، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- شمسی، شیما؛ شاطری، میترا (۱۴۰۰) «گفت‌وگو مشروعیّت حکومت در تاریخ‌نگاری عصر ایلخانی براساس سه نسخه شاهنامه چنگیزی، شهنشاه‌نامه و جامع التواریخ»، *متن‌شناسی ادب فارسی*، ۱۳(۱)، ۷۸-۵۵.
- عباسی، عباس؛ راشکی علی‌آباد، جواد (۱۳۸۹)، «عنایت به شاهنامه فردوسی و شاهنامه‌سرایی در عصر فرمانروایی مغولان بر ایران: بررسی موردی دو شاهنامه خطی در تاریخ مغول»، *جستارهای ادبی*، ۴۳(۲)، ۴۴-۱۹.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹) *تحلیل انتقادی گفتمان*، ترجمه فاطمه شایسته پیران و دیگران، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فضلی‌نژاد، احمد (۱۳۹۲) «بازنمایی سیمای کیانیان در تاریخ‌نگاری و حماسه‌سرایی دوره ایلخانان»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، ۲۳(۱۲)، ۱۷۹-۱۴۹.
- کاشانی، شمس‌الدین، *شاهنامه چنگیزی*، نسخه خطی، مجلس شورای اسلامی، شماره نسخه ۱۴۹۶۵.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۹) *شهنامه چنگیزی*، به تصحیح وحید قنبری نیز، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار.

گوهری، مهشید؛ عباسی، جواد؛ مهدوی، محمدجواد (۱۳۹۲). «ارزیابی جایگاه مغولان و ایرانیان در شهنشاه نامه احمد تبریزی (براساس رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی و بررسی فنون زبانی و بلاغی)»، *جستارهای ادبی*، (۱۸۰)، ۵۷-۸۴.

مدبری، محمود؛ صرفی، محمدرضا؛ بصیری، محمدصادق؛ قنبری نیز، وحید (۱۳۹۵). «تحقیقی در احوال شمس کاشی و شهنامه چنگیزی»، *کهن نامه ادب پارسی*، (۱۹)، ۱۱۱-۱۹.

مرتضوی، منوچهر (۱۳۴۱) *تحقیق درباره دوره ایلخانان ایران*، کتابفروشی تهران.

مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴) *تاریخ گزیده*، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.

معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۳) *ایران: هویت، ملیت، قومیت*، به کوشش حمید احمدی، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

نسوی، شهاب‌الدین محمد (۱۳۸۴) *سیرت جلال‌الدین منکبرنی*، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران: علمی و فرهنگی.

وصاف، عبدالله بن فضل‌الله (۱۳۳۸) *تجزیه الامصار و تجزیه الاعصار*، به اهتمام حاجی، محمد مهدی اصفهانی، تهران: رشديه.

همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۷۳) *جامع التواریخ*، به کوشش بهمن کریمی، تهران: اقبال.

Foucault, M. (1975). *Discipline and Punish: The Birth of the Prison*. New York: Vintage Books

Foucault, Mich (1980). *power/knowledge, selected Interviews and other writing (1972-1977)*, Ed colin Gordon, New York: pantheon

Hall, S. (1992). *The Question of Cultural Identity*. In S. Hall, D. Held, & T. McGrew (Eds.), *Modernity and Its Futures*. Cambridge: Polity Press.

Melville.C. (2016). *The Mongols' Middle East: Continuity and transformation in Ilkhanid Iran*. Brill.

**List of sources with English handwriting**

- Abbasi, Javad, Rashki Ali-Abad, (2010), "Favour of Ferdowsi's Shāhnāmeḥ and the Shāhnāmeḥ-Composition during the Mongol Rule of Iran", *Literary Surveys*, No. 2, year 43
- Allahyari, Fereidun (2012) Restoration of the Concept of Iran in Hamedani's Jame'utavarikh, *National Studies Quarterly*, Q4, Vol. 1, pp. 47-68.
- Bartold, Vasily Vladimirovich (1987) *Turkestan down to the Mongol invasion*, translated by Karim Keshavarz, Tehran, Āgah.
- Fairclough, Norman (2000) *Critical discourse analysis*, translation of Fatima Shayesteh Piran and Others, Tehran, Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Fazli-Nejad, Ahmad, (2012), "A Study of the Representation of Kiyani Aspect in the Historiography and Epic Poetry of Ilkhanid Era", *Historical perspective and Historiography*, twenty-third year, number 12, autumn and winter, pp. 179-149 .
- Gohari, Mahshid; Abbasi, Javad; Mahdavi, Mohammad Javad (2012). " Examining the Status of Mongols and Persians in Ahmad Tabrizi's Shahanshāhnāma ", *Literary Surveys*, No. 180, 57-84.
- Hamdanī, Rašīd ul-Dīn Faḏlullāh (2000), *jamī' ul-Tawārīḳ*, by Bahman Karimi, Tehran, Eqbal Publications.
- Hassanzadeh, Ismail (2003) Iranian Identity in Historiography of Beihaqi and Joveini, *National Studies Quarterly*, Vol. 15, pp. 100-69.
- History of the Mughal series (2008), translated by Shirin Bayani, Tehran, University of Tehran Publishing and Printing Institute.
- Jowēīnī, 'Aṭṭamalek (2008), *Tārīḳ-e jahāngošā*, edited by Dr. Habibullah Abbasi and Iraj Mehraki, Tehran, Zavār.
- Ḳāndmīr, Ġīyāṭ al-Dīn b. Hamām ul-Dīn (2001), *Tarikh Habib al-Sir*, 4 volumes, Tehran, Khayyam.
- Kashani, Shamsuddin, *šahnāmeḥ Čangīzī*. Manuscript, Islamic Council, No. 14965.
- Kashani, Shamsuddin. *šahnāmeḥ Čangīzī* (2020) edited by Vahid Qanbari, Tehran: Dr. Mahmoud Afshar Publications.
- Madbari, Mahmoud; Sarafi, Mohammad Reza; Basiri, Mohammad Sadiq; Ghanbari, Vahid (2015). "Research on the condition of Shams Kashi and Shahnameh of Genghis", *Kohan Nameh Adab Parsi*, No. 19, 91-111.
- Moini Alamdari, Jahangir (2004), *Iran: Identity, Nationality, Ethnicity*, by Hamid Ahmadi, Tehran, Research and Development Institute of Human Sciences.
- Mortazavi, Manouchehr (1962), *research on the Ilkhanate period of Iran*, Tehran bookstore.
- Mostūfī, Ḥamdullāh (1985) *Tārīḳ-e Gozīdeh*, edited by Abdul Hossein Navaei, Tehran, Amīr Kabīr.
- Nasawī, šahāb ul-Dīn Moḥammad (2005), *Strat-e jalal al-Dīn Mīnkobīrnī*, edited by Mojtaba Minavi, Tehran, Scientific and Cultural Publications.
- Rastigar Fasa'ei, Mansour (2013) "Metamorphosis in myths", Tehran, Institute for Humanities and Cultural Studies
- Razavi, Abolfazl and Jodaki, Mohammad Ali (2013) " IDEAS OF IRANIAN IDENTITY IN BANAKATI'S HISTORIOGRAPHY THOUGHT", *Historiography and Historiography Quarterly*, Year 24, Number 13, Series 98, Spring and Summer, pp. 55- 80
- Seīf Heravī, Seīf b. Moḥammad (2002), *Pīrāsteh, Tārīḳnāmeḥ Harāt*, edited by Mohammad Asef Fekrat, Tehran, Dr. Mahmoud Afshar Endowment Foundation.
- Shamsi, Shima, Mitra Shatri (2021)

- Tajik, Mohammad Reza (2004) Modern man and the enigma of identity, National Studies Quarterly, 6th year, No. 21, Tehran, Institute of National Studies.
- Tarbiat, Mohammad Ali (n.d), Scholars of Azerbaijan, Tabriz, Tabriz Bookstore Foundation.
- The Discourse of Legitimacy Reign in Ilkhanid Period Historiography According to the Versions of Chengizid Shā hnā meh, Shahanshā hnā meh, and Jami al-Tawarikh, Textology of Persian Literature, Volume 13, Number 1 - Serial Number 49, pp. 55-78.
- Waṣāf, Abdullah b. Faḏlullah (1959), Tajziyat ul-Amṣār Al-Masr wa Tazjiyyat ul-A'sār, by the efforts of Haji, Mohammad Mahdi Esfahani, Tehran, Rošdīyeh.

#### References in English

- Foucault, M. (1975). Discipline and Punish: The Birth of the Prison. New York: Vintage Books
- Foucault, Mich (1980). power/knowledge, selected Interviews and other writing (1972-1977), Ed colin Gordon, New York: pantheon
- Hall, S. (1992). The Question of Cultural Identity. In S. Hall, D. Held, & T. McGrew (Eds.), Modernity and Its Futures. Cambridge: Polity Press.
- Melville.C. (2016). The Mongols' Middle East: Continuity and transformation in Ilkhanid Iran. Brill.



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

## Reflection of the epic concepts of Ferdowsi's Shahnameh in the portrayal of the power of the Mongols and Iranians in the Changizi's Shahnameh<sup>1</sup>

Mohsen Parvish<sup>2</sup>  
Zekrollah Mohammadi<sup>3</sup>

Received: 2023/08/02  
Accepted: 2024/02/01

### Abstract

This article analyzes how the epic concepts of the Shahnameh of Ferdowsi are reflected in the depiction of the power of the Mongols and the Iranians in the Shahnameh of Changizi. The differences and distinctions in the portrayal of the power of these two groups in the Shahnameh of Changizi are presented using analytical and comparative methods. In this method, the descriptions of the appearance and characteristics of the Mongols and Iranians in the Shahnameh are first discussed and then the differences in the behavior, actions, and use of power between these two groups are analyzed and compared. The results of this analysis show that the Shahnameh of Changizi presents significant differences in the power dynamics between the Mongols and the Iranians. The Mongols are portrayed as a conquering and warlike power, while the Iranians are portrayed as a conservative and traditional power. Furthermore, cultural foundations play an important role in the portrayal of power between these two groups and emphasize the cultural differences in their power dynamics.

**Keywords:** Changizi's Shahnameh, Mongols, Iranians, Portrayal of power, Cultural infrastructure.

---

1. DOI: 10.22051/hph.2024.44563.1675

2. Assistant Professor, Department of History, Faculty of Social Sciences, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran (Corresponding Author) [Mohsen.parvish@uma.ac.ir](mailto:Mohsen.parvish@uma.ac.ir)

3. Associate Professor, Department of History, Faculty of Literature, AlZahra University, Tehran, Iran. [ze.mohammadi@alzahra.ac.ir](mailto:ze.mohammadi@alzahra.ac.ir)

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507





دو فصلنامه علمی تاریخ نگاری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۳۰، پیاپی ۱۱۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۱  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۸۹-۱۱۵

## جایگاه و اهمیت منشآت نگاری در تاریخ شناسی؛ با تکیه بر منشآت و ترسل معین الدین محمد زمچی اسفزاری<sup>۱</sup>

اسماعیل حسن زاده<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۱۴

### چکیده

منشآت نگاری به عنوان یکی از منابع اسنادی تاریخی، مطالب ارزشمندی در وجوه مختلف جامعه ایرانی دارد. هرچه از سده های متقدم به سده های متأخر پیش می رود، منشآت نگاری از اهمیت و جایگاه والایی در بین ادیبان و مورخان برخوردار می شود. متأسفانه تاریخ پژوهان به دلایلی همچون عدم انتشار گسترده آن ها، دشواری خط نگارشی شان، باور به کلان روایت برتری وجه آموزشی و تعلیمی آنان و غیره بدان ها کم توجهی کرده اند و در بهترین حالت از داده های تاریخی موجود در متن در توصیف رویداد استفاده شده است. هنوز به منشآت پژوهی به صورت جدی توجه نشده است. این مقاله با رویکرد منشآت پژوهی با روش تحلیل مضمون درصدد نشان دادن جایگاه و اهمیت منشآت و ترسل معین الدین محمد زمچی اسفزاری از منشیان سده نهم در دربار سلطان حسین بایقرا است. جایگاه خوش نویسی مؤلف موجب شده تا منشآت او از نوع نامه ها و محتوای متنوع و در نوع خود منحصر به فرد باشد. او با پیوند ترسل نگاری و رقع نویسی به منشآت نگاری، نوع جدیدی از متن منشیان تولید کرده است که در نزد پیشینیان بی سابقه است. اثر زمچی اسفزاری به دلیل درج اسناد سلطانی، دیوانی و اخوانی با حذفیات حداقلی از رویکرد آموزشی به رویکرد تولید متن اسنادی گام نهاده است که در هفت محور اهمیت و جایگاه آن در منشآت نگاری نشان داده شده است.

**کلیدواژه ها:** دوره تیموری، منابع اسنادی، منشآت نگاری، زمچی اسفزاری، حسین بایقرا.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2024.44516.1674

۲. دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات، دانشگاه الزهراء (س)، تهران، ایران: e.hassanzadeh@alzahra.ac.ir

#### مقدمه

منشآت نگاری به‌عنوان یک ضرورت دیوانی، سابقهٔ بس‌دیرین در نظام دیوان‌سالاری ایرانی دارد و ریشهٔ آن به دوران باستان می‌رسد، اما منشآت موجود موجب شده تا برخی از پژوهشگران، دورهٔ متأخر را برای شکل‌گیری منشآت نگاری در نظر بگیرند و ریشهٔ آن را به جمع‌آوری عتبه‌الکتبه منتجب‌الدین بدیع‌جوینی دبیر دورهٔ سنجر سلجوقی برسانند. براساس داده‌های موجود، می‌توان منشآت را امری متقدم بر عتبه‌الکتبه تلقی کرد (جوینی، ۱۳۸۴: مقدمه و ۵-۱)

اگر بخواهیم براساس مفهوم کلمهٔ منشآت اظهارنظر کنیم، شاید متأخر بودن پدیدهٔ منشآت نگاری را بپذیریم و به سدهٔ ششم هجری قمری مربوط بدانیم، اما باید گفت که در سده‌های پیش‌تر مکاتبات دیوانی به تقلید از دیوان رسائل، «رساله» یا «رسائل»، «مکاتیب» و «ترسل» وجود داشته و مکاتیب، عنوانی عام و فراگیر است و به مکاتبات دوستانه نیز اطلاق می‌شد. بعدها اخوانیات، جزئی از منشآت رایج شد.

«منشاء» (انشاشده) مربوط به نامه‌های دیوانی است که به نامه‌های اخوانی نیز تسری داده شد. شکل‌گیری دیوان رسائل در ایران و مکاتبات انجام‌شده در آن را می‌توان مبدا ظهور نوعی خاص از ادبیات به‌عنوان رسائل نگاری، مکاتیب نگاری و بعد منشآت نگاری در نظر گرفت. بدیهی است که «رسائل» نیز گسترهٔ معنایی وسیعی دارد و شامل نامه‌های علمی، فلسفی، اندرز و عتاب و مکاتبات اخوانی نیز می‌شد که در تاریخ فرهنگ ایران شناخته شده است؛ مانند *رسائل المقفّع*، رسالهٔ «*الهومل و الشومل*» ابوحیان توحیدی و رسالهٔ منسوب به صاحب‌بن‌عباد از آن جمله است که مسئله‌شان مکاتبات دیوانی نیست؛ بلکه نگاهشده‌هایی از ادب، اندرز و دیدگاه‌های علمی و ادبی است (ابوحیان توحید، ۱۹۵۱: مقدمه و ۴-۱).

گسترهٔ معنایی مفهوم «رساله یا رسائل» بیانگر معنای مکاتبات دیوانی نیز هست. هرچند رسالهٔ حاجب‌بن‌عباد امروز در دسترس نیست، با این‌همه با عنوان رسائل معرفی شده‌اند؛ مانند رسائل یا نامه‌های ابونصرمشکان که بیهقی بارها بدان اشاره می‌کند. این نامه‌ها توسط ابونصرمشکان به‌عنوان مکاتبات دیوان رسائل به دولتمردان غزنوی و حکمرانان دیگر نوشته می‌شد که بیهقی اشاره کرده که نسخ خطی ابونصرمشکان را نگهداری می‌کرد که در بی‌ثباتی سیاسی آن روزگار دستخوش غارت معاندان قرار گرفت (بیهقی، ۱۳۷۴: ۴۵۷).

درواقع نمی‌توان کارکرد دیوان رسائل را بدون تولید این‌گونه مکاتبات متصور شد؛ بنابراین، آغاز رسائل نگاری با محوریت مکاتبات و رسائل دیوانی و سلطانی را می‌توان به شکل‌گیری پدیدهٔ «دیوان رسائل» عقب برد. ردپای مفهوم «رسائل» در عناوین این نوع نگاهشده‌ها، متقدم‌تر

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۹۱

از مفهوم منشآت است؛ مانند رسائل خوارزمی (م ۳۸۳ق)، فضائل الانام من رسائل حجه الاسلام غزالی (م ۵۰۵)، المختارات من الرسائل (اواخر سده ششم هجری)، رساله ابکار الافکار فی الرسائل و الاشعار رشیدالدین وطواط (م ۵۷۳)، التوسل الی الترسل بهاءالدین محمدبن مؤید بغدادی، و رسائل الرسائل و دلائل الفضائل نورالدین منشی (اوایل سده هفتم هجری) را نام برد (منشی، ۱۳۸۱، مقدمه: پنج تا یازده).

مفهوم «رسائل» در سده‌های بعدی با همان گستره معنایی ادامه یافت و شامل مکاتبات افراد با مقامات سیاسی و دیوانی و غیر دیوانی؛ مانند رسائل پیر جمال اردستانی، در سده نهم هجری، شد. کاربرد مفهوم منشآت بر این گونه مکاتبات با «منشآت خاقانی» از افضل‌الدین بدیل‌بن‌علی خاقانی شاعر سده ششم هجری، جنبه واقعی‌تر به خود گرفت. عنوان اصلی آن «تحفه الخواطر و زبده الضمائر» بود. منشآت خاقانی مشتمل بر شصت‌نامه به امیران، فرمانروایان، وزیران، خویشان و بزرگان روزگارش است.

این منشآت نشان می‌دهد کاربرد مفهوم «منشآت» همچون «رسائل» مختص مکاتبات دیوان رسائل نبوده است (خاقانی، ۱۳۶۲: مقدمه). هرچند آغاز منشآت‌نگاری را با عتبه‌الکتبه می‌دانند، این مفهوم در عنوان و نامه‌های آن دیده نمی‌شود. شاید نمونه برجسته منشآت‌نگاری کتاب التوسل الی الترسل مؤیدالدین بغدادی باشد که دارای چنین مفاهیمی است (مؤید بغدادی، ۱۳۸۵: ۹). با این همه عتبه‌الکتبه و التوسل الی الترسل بهترین نمونه از مکاتبات دیوانی است که شایسته اطلاق مفهوم منشآت است.

«منشآت» اسم مصدر از ریشه «انشا» و جمع «منشا» است که از سده هشتم هجری کاربرد گسترده در ادبیات دیوانی پیدا کرد و عنوان «منشآت» در مجموعه مکاتبات فریدون عکاشه منشی شاه شجاع آل‌اینجو دیده می‌شود که تعدادی از این نامه‌ها در منشآت نصرالله‌بن‌عبدالمومن سمرقندی آمده است (نسخه خطی شماره ۱۳۶۰۳، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، برگ ۵۴-۱۳). شاید هم با کاهش اعتبار دیوان رسائل و دیوان انشا از دوره ایلخانان و رواج مفهوم «منشی» به جای «دبیر» این مفهوم رواج یافته باشد. در واقع با تغییر مفهوم دبیر به منشی، رسائل نیز به منشآت تغییر یافت، حتی پیدایش مفهوم «ادبیات منشیانه» را به رواج مفهوم منشی می‌توان نسبت داد (نخجوانی، ۱۳۹۰: ۴۷-۳۳). تدقیق پیدایش و تطور مفهوم رسائل، مکاتیب و منشآت نیازمند تحقیق بیشتری است که در این نوشته در حد طرح مسئله بیان شد.

در این مقاله از مفهوم منشآت‌نگاری استفاده شده که شاید از برخی جهات، عبارت «نگاری» به عنوان پسوند «منشآت» حشو و زائد به نظر آید، اما منظور از این مفهوم آن دسته از

رسائل، مکاتیب و منشآت است که متضمن نامه‌ها، فرمان‌ها، نشان‌ها و منشور و دیگر مکتوبات سلطانی، دیوانی و اخوانی است. با توجه به اینکه منشآت، ترسل، مکاتیب و رسائل در معنی مزبور اسم خاص است؛ بنابراین می‌توان پسوند «نگاری» را بدان افزود و از منشآت نگاری، ترسل نگاری، مکاتیب نگاری و رسائل نگاری صحبت کرد.

سده نهم دوران اوج منشآت نگاری بود. در قلمرو تیموری ده‌ها منشآت جمع‌آوری شد و حتی تأثیر آن را می‌توان در نزد ایرانیان دیوانی دربار هند نیز یافت. الهام‌بخش رونق منشآت نگاری را می‌توان اثر مؤثر دستور الکاتب فی تعیین المراتب خواجه محمد بن هندوشاه نخجوانی معروف به شمس منشی (سده هشتم هجری) دانست. خواجه محمود گاوآن معروف به خواجه جهان، وزیر دربار بهمنی دکن، دو کتاب با عنوان ریاض الانشا و مناظر الانشا دارد (گاوآن، ۱۹۳۸: مقدمه).

از منشآت معروف این دوره می‌توان به منشآت نصرالله بن عبدالؤمن منشی سمرقندی، فرائد غیائی یوسف اهل، شرف‌نامه خواجه عبدالله مروارید، منشاء الانشا نظام‌الدین عبدالواسع، لطایف الانشا، مخزن الانشا، منشآت میبیدی (میبیدی، ۱۳۷۴: ۳۰-۱۷) یادکرد و ده‌ها منشآت دیگر که هنوز به زیور چاپ آراسته نشده‌اند. منشآت یا ترسل معین‌الدین محمد زمچی اسفزاری را می‌توان یکی از نمونه‌های برجسته منشآت نگاری این دوره دانست که در این مقاله جایگاه و اهمیت آن در دانش تاریخ بررسی می‌شود.

### پیشینه پژوهش

پیش از پرداختن به پیشینه منشآت زمچی اسفزاری بهتر است اشاره کوتاه به ادبیات منشآت پژوهی شود. ادبیات منشآت پژوهی را به سه دسته می‌توان تقسیم کرد. دسته نخست، پژوهش‌های اسناد تاریخی دوره‌های پیشین مانند مقدمه‌ای بر شناخت اسناد تاریخی جهانگیر قائم مقامی (تهران، ۱۳۹۴)، مهرها و طغراها و فرمان‌های پادشاهان ایران محمدعلی کریم‌زاده (لندن، ۱۳۸۵)، مدخل پالئوگرافی صد و یک سند فارسی ل. فکتی (۱۹۷۵ بوداپست) است که قصدشان ارائه اسناد صرف نبوده؛ بلکه درصدد خوانش انتقادی اسناد بودند تا وجوه مبهم آن را توضیح دهند؛

دسته دوم، مجموعه اسنادی است که به قصد ارائه اصل سند نیز تسهیل دسترسی پژوهشگران و سندپژوهان به اسناد موجود در آرشیوها منتشر شده است. تفاوت این دسته با دیگران این است که پژوهندگان اسناد پراکنده را گردآوری و آن‌ها را با مقدمه‌ای کوتاه یا بلند منتشر کرده‌اند. در سال‌های اخیر این نمونه آثار بیشتر شده و اهمیت خود را در مطالعات

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۹۳

تاریخی پیدا کرده است. این دسته به منشآت‌نگاری نزدیک‌تر از منشآت‌پژوهی است. اشاره به همه این‌ها در این نوشته مقدور نیست و تنها به چند نمونه منتشرشده در سال‌های اخیر اشاره می‌شود: مانند *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران گردآورنده عبدالحسین نوایی* (۱۳۷۰)، درباره مکتوبات تاریخی فارسی ایران و *ماوراءالنهر گردآورنده منصور صفت‌گل* (ژاپن، ۱۳۸۵)، *گزیده احکام و فرامین شاهان ایران به حکام قفقاز گودرز رشتیانی* (۱۳۹۴)، منشآت و مکاتیب عصر صفوی غلامحسین مهربانی (تهران، ۱۴۰۰) و ده‌ها اثر دیگر؛

دسته سوم، منشآت‌پژوهی است. خوشبختانه در سال‌های اخیر درباره محتوی و ساختار منشآت و ترسل و رسائل مقالات متعددی در نشریات منتشر شده است که فراوانی مقالات موجود، نشان می‌دهد که عتبه‌الکتبه، التوسل الی الترسل، دستورالکاتب بیشترین منشآت‌پژوهی را به ترتیب به خود اختصاص داده است. این اظهارنظر با توجه به تعداد مقالات منتشرشده در بازه زمانی ده سال اخیر در مجلات پژوهشی مطرح شده است. بیشترین تحقیقات نیز توسط پژوهشگران رشته ادبیات فارسی صورت گرفته که رویکردشان ادیبانه، بررسی آرایه‌ها، مسائل اخلاقی و تعلیمی، سبک زبانی، ساختار مفاهیم و واژگان و سایر محورهای ادبی است. یادداشت‌های قاسم تویسرکانی در مقدمه کتاب *نامه‌های رشیدالدین وطواط* (در سال ۱۳۳۸) را می‌توان یکی از قدیمی‌ترین تحقیقات در این زمینه دانست (وطواط، ۱۳۸۳: ۱۳۳-۳). پژوهش مفصل صفت‌گل به‌عنوان پژوهشگر تاریخ، درباره مکتوبات ایران صفوی و ازبکان و امارات بخارا ماوراءالنهر بیشتر وجه نسخه‌شناسی و ساختارشناسی دارد (صفت‌گل، ۱۳۸۵: ۱۲۳-۳) که بیان تک‌تک آن‌ها به درازا می‌انجامد.

پژوهشگران تاریخ با وجود اهمیت منشآت، کمتر بدان توجه کرده و تنها اهمیت و جایگاه آن را در پژوهش‌های تاریخی کاویده‌اند، البته آنان در پژوهش‌های تاریخی از داده‌های تاریخی به‌نحو مطلوبی استفاده کرده‌اند، اما منشآت‌پژوهی به‌عنوان شاخه‌ای از پژوهش‌های تاریخی، کمتر مورد توجه واقع شده است که به‌منظور جلوگیری از اطناب کلام از معرفی آنان خودداری می‌شود.

براساس این تلقی، مقالاتی درباره اهمیت و جایگاه اسناد در مطالعات تاریخی رواج یافت که آخرین پژوهش مربوط به مقاله غلامرضا امیرخانی (امیرخانی، ۱۳۹۱: ۶۰-۶۶) است. دسته دیگر از پژوهش‌های مربوط به منشآت با همراه با موضوع‌های دیگری است، اما محدود مقالاتی به اهمیت و جایگاه منشآت‌نگاری در تاریخ‌شناسی اشاره دارند که می‌توان به مقاله اورجی - منوچهری با عنوان «جایگاه منشآت نصرالله‌بن‌عبدالمؤمن منشی سمرقندی در پژوهش‌های تاریخی دوره تیموری» اشاره کرد. این مقاله، اطلاعات مفیدی درباره منشآت

منشی سمرقندی ارائه می‌دهد و منشآت را به سه دسته تقسیم می‌کند: ۱. منشآت با هدف آموزش گردآوری می‌شود؛ ۲. منشآت با هدف دیوانی همان سلطانیات و دیوانیات نوشته می‌شود؛ ۳. منشآت به‌عنوان مکتوب به دوستان یا همان اخوانیات نوشته می‌شود (اورجی و منوچهری، ۱۳۹۳: ۸۱-۶۰).

هرچند مورد نخست این دسته‌بندی جای تأمل دارد و چندان رسا نیست، نوعی بازنویسی از تقسیم‌بندی سنتی نامه‌های تاریخی یعنی سلطانیات، دیوانیات و اخوانیات است که در اثر جهانگیر قائم مقامی معرفی شده است (قائم مقامی، ۱۳۹۴: ۶۰-۴۲). تنها پژوهش درباره منشآت زمچی اسفزاری توسط سید امیر جهادی حسینی مصحح منشآت اسفزاری با رویکرد ادبی در مقدمه مفصل کتاب است که به معرفی شخص زمچی اسفزاری، ویژگی‌ها و آرایه‌های ادبی و سایر وجوه ادبی آن پرداخته است (زمچی اسفزاری، ۱۳۹۸: مقدمه: هفده تا صدوده) مصحح به‌خوبی تعدادی از شخصیت‌های زمان زمچی اسفزاری را معرفی کرده و زندگی‌نامه مختصر او را به نقل از حبیب‌السییر و سایر منابع تاریخی بیان کرده است که به‌منظور جلوگیری از تکرار بیان نمی‌شود.

### زمانه و حیات قلمی نویسنده

زمچی اسفزاری بنا بر روایت خود، در سال ۸۷۳ قمری پس از سقوط دولت ابوسعید تیموری به‌دست آق‌قویونلوها، و تصرف هرات توسط سلطان حسین بایقرا، به هرات رسید. استقرار دولت جدید و نیاز به دولتمردان جدید، طالبان شهرت و قدرت را به‌سوی هرات کشاند. به‌دلیل نقش‌سازی نظامیان ترک در قدرت‌گیری بایقرا، چند سال اول عمر دیوانی مصروف رقابت بین دیوانیان و نظامیان گذشت. او در جناح‌بندی قدرت، در جبهه دیوانیان تحت حمایت خواجه مجدالدین محمد خوافی وزیر قرار گرفت. حضورش در جناح‌بندی، به افزایش نفوذ و قدرت او در دربار سایه انداخت.

مخدومش خواجه مجدالدین در سال ۸۸۲ قمری بر اثر توطئه درباری عزل و اموالش مصادره شد. زمچی منشآت را به نام او گردآوری کرد. او به‌دلیل سلطه همه‌جانبه نظامیان ترک به سرکردگی امیرعلی شیر نوایی، نتوانست از دیوان به دربار راه یابد. عدم ذکر نام زمچی اسفزاری در *مجالس النفائس* تألیف علی شیر نوایی از ناراحتی او از رویکرد سیاسی زمچی حکایت دارد (نوایی، ۱۳۶۳: ۸۹). بعد از قتل مجدالدین، زمچی اسفزاری تحت حمایت خواجه قوام‌الدین نظام‌الملک قرار گرفت. وزارت طولانی‌مدت او سبب ایجاد آرامش در متصرفات حسین بایقرا شد. نزدیکی او به دربار، از نامه‌های سلطان که به دربار ترکمانان آق‌قویونلو و مصر و هند به

قلم زمچی اسفزاری نوشته شده، مشخص است.

او در سال ۸۹۹-۸۹۷ق به سفارش مخدومش خواجه قوام‌الدین وزیر، *تاریخ هرات* را با عنوان *روضات الجنات و فی اوصاف مدینه هرات* نوشت. متأسفانه در مجموعه منشآت او، نامه‌ای که به دوره پس از نگارش کتاب *تاریخ هرات* دلالت کند، موجود نیست تا تأثیر تاریخ بر شیوه نگارش و زاویه دیدش به رویدادها سنجیده شود، اما موضع دبیری و انشایی او در *تاریخ هرات* آشکار است.

او در تاریخ‌نویسی قلمی متکلف دارد و بیشتر به رویدادهای واقعی به‌طور کلی توجه کرده و از بیان جزئیات خودداری ورزیده است. زمچی اسفزاری را به‌معنی دقیق کلام می‌توان منشی‌مورخ دانست که در *تاریخ هرات* وجه ادبی بر تاریخی غلبه دارد. لازم است اشاره شود که تاریخ محلی ارتباط تنگاتنگی با رویدادهای فرهنگی دارد و تفکیک این دو نه مقدور است و نه جالب و مفید. پیوند موضوعات فرهنگی را باید جزئی جدا از تاریخ‌نویسی محلی در نظر گرفت، هرچند تاریخ زمچی اسفزاری ادامه *تاریخ‌نامه هرات* سیفی هروی است، از نظر رویکرد به رویدادها، زمچی اسفزاری از سیفی ادیبانه‌تر و کلی‌تر نوشته و به جزئیات کمتر توجه کرده است (زمچی اسفزاری، ۱۳۳۸: مقدمه).

شاید بتوان این مسئله را نیز در بستر خود امری متعارف دانست. متون او در مقایسه با منشایی چون عبدالله مروارید و عبدالواسع نظامی پیچیدگی کمتری دارد، اما تاریخش در مقایسه با تاریخ‌های هم‌زمان مانند *مطلع السعدین* مصنوع و متکلفانه است. البته تکلف‌نویسی زمچی اسفزاری ایرادی بنیادی نیست، زیرا عصر *بایقرا* دوران مصنوع‌نویسی و رواج دانش‌های ادبی است و هریک از فضلا سعی داشتند با پیچیده‌کردن مفاهیم و استفاده از انواع آرایه‌های ادبی فضیلت خود را به رخ رقبا بکشند. پیچیده‌کردن ادبیات، میدانی برای ادیبان و منشیان ایجاد می‌کرد که از دخالت حداکثری دیگران جلوگیری می‌نمود و نوعی سیاست دفاعی از منافع صنفی محسوب می‌شد که می‌توان آن را سیاست صنفی دانست.

زمچی در خوش‌نویسی نیز استاد بوده، اما حضورش در خوش‌نویسی چندان برجسته نیست. شاید هم رقابت بین خوش‌نویسان و منشیان از یک‌سو و رقابت دیوانیان و نظامیان از سوی دیگر، عرصه را به زمچی اسفزاری تنگ کرده بود. حضور حدود سی‌ساله‌اش در دیوان بایقرا، موجب آشنایی و شناخت شبکه نخبگان درون دربار و کشورهای همسایه شده بود.

منشآت زمچی اسفزاری احتمالاً دوبار تدوین شده یک‌بار جهت ارائه به خواجه مجدالدین محمد وزیر و بار دوم خواجه قوام‌الدین نظام‌الملک؛ زیرا نامه‌های مربوط به دوران پس از مرگ مجدالدین نیز در این مجموعه دیده می‌شود. مکاتبات بایقرا با سلطان یعقوب و مکاتبه

زمچی وزیر با قاضی عیسی ساوجی مشاور و صدر سلطان یعقوب آق‌قویونلو و نجم‌الدین مسعود پروانچی یعقوب از آن جمله است.

برداشت امیر جهادی مصحح منشآت که گردآوری این اثر را به سال ۸۷۳ نسبت می‌دهد، نمی‌تواند درست باشد (زمچی اسفزاری، مقدمه: بیست‌وپنج). این تاریخ عزیمت زمچی اسفزاری به دربار هرات و ورود به جرگه ادیبان بود. معلوم نیست او پیش از هرات، در کجا درس خوانده و به‌عنوان ادیب شناخته شده است. موضوعات محوری قابل توصیف و تبیین در منشآت زمچی اسفزاری را می‌توان به شرح زیر بیان کرد. البته محورها بیشتر از این موارد است. با این‌همه در مقاله حاضر به دلیل محدودیت به چند محور زیر بسنده می‌شود.

### منشآت‌نگاری و شناسایی شبکه‌نخبگانی

منشآت‌نگاری در کنار تذکره‌نگاری و طبقات‌نویسی از مهم‌ترین منابع شناسایی شبکه رسمی و غیررسمی ارتباطی نخبگان فرهنگی، سیاسی و دیوانی با یکدیگر در قلمروهای متفاوت است. از منشآت می‌توان هم به شبکه ارتباطی داخل مرزهای سیاسی یک حکومت پی برد و هم به شبکه ارتباطی نخبگان در ورای مرزها؛ وجود مکاتبات اخوانی منشآت نشان می‌دهد که یک ادیب توان برقراری ارتباط دوستی با چه گروه‌ها و قشرهایی را دارد. شعاع نفوذ ادیب-منشی از مرزهای سرزمین خود فراتر رفته است یا خیر؟ از منشآت زمچی اسفزاری ارتباط دو سطح از نخبگان را می‌توان شناسایی کرد: نخبگان درون‌سرزمینی و نخبگان برون‌سرزمینی؛ هرکدام از این سطوح، تنوع متفاوتی دارد.

زمچی اسفزاری در درون سرزمینی با امیران، خاتونان، عالمان، صوفیان، قاضیان، ادیبان، بازاریان و سایر گروه‌های اجتماعی ارتباط داشت؛ بنابراین مشکلات شخصی و خانوادگی و سایر مسائل در این ارتباطات حل می‌شد. در بخشی از منشآت، مکاتبه برای دریافت نیازمندی‌ها از گوسفند برای قربانی کردن تا خرما برای تناول، هیزم برای سوخت زمستانی را شامل شده است (زمچی اسفزاری، ۱۳۹۸: ۲۷۵-۲۶۳) چنین مکاتباتی در منشآت در دسترس دوره تیموری به‌ندرت دیده می‌شود. به نظر می‌رسد این دسته از مکاتبات که زمچی اسفزاری آن را «عرضه‌داشت» نامیده (همان: ۲۰۰) که همان عریضه امروزی است، نشان می‌دهد که یک ادیب چگونه می‌تواند با گروه‌های مختلف جامعه پیوند برقرار کند یا واسطه برقراری ارتباط باشد.

در شبکه برون‌سرزمینی او از طریق نگارش نامه به شخصیت‌های برجسته مانند قاضی عیسی ساوجی، مولانا عبدالحی منشی در دربار ترکمانان آق‌قویونلو و همچنین با نخبگان



تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۹۷

دیوانی عثمانی، هندی و شروانشاهی ارتباط یافته بود. زمچی اسفزاری در مکاتبه‌ای به عبدالحی منشی دربار سلطان یعقوب از مولانا کمال‌الدین فقیه حسین درخواست کمک کرده است که عازم زیارت کعبه بود و فقیه مزبور مقام احتساب دوره سلطان ابوسعید و مدتی نیز همان منصب را در دیوان بایقرا برعهده داشت. او استاد میرزا کیچیک بوده که در سال ۸۸۸ق درگذشته است (حبیب‌السیر، ۱۰۸/۴).

میرزا کیچیک رابطه دوستانه‌ای با زمچی اسفزاری داشته و مقدمه کتاب مناسک او را نوشته است (زمچی اسفزاری، ۱۳۹۸: ۲۲۸-۲۲۳). عبدالحی منشی از استادان به نام خط نستعلیق و منشیان دربار سلطان ابوسعید بوده و در واقعه قراباغ اسیر شد و در دربار ترکمانان به منصب منشی مخصوص ارتقا یافته بود (منشی قمی، ۱۳۵۲: ۴۴-۴۳)

معین‌الدین محمد در خوش‌نویسی شاگرد عبدالحی بود (Thackston, 2014:9). مشخص است که عبدالحی به دلیل اقامت طولانی در دربار هرات، با کمال‌الدین حسین فقیه آشنایی داشته و اما چه ضرورتی بر وجود واسطه بین این دو فرد بود. احتمالاً کمال‌الدین از طرفداران جناح نظامی بود و در این دوران که به دلیل نارضایتی سلطان از امیرعلی شیر نوایی قدرتش کاسته شده بود، دست به دامن فردی شده که در مدار قدرت قرار داشت و با عبدالحی رابطه شاگردی-استادی داشت. بدیهی است قدرت محتسب در جامعه تیموری به دلیل جایگاه فقهی و انتظامی از منشی بالاتر بود.

اخیراً دانشگاه کمبریج از ایلکر اوریم بین‌باش پژوهشگر دانشگاه لندن، کتاب ارزشمند شبکه‌های روشنفکران ایران دوره تیموری را با محوریت شرف‌الدین علی یزدی منتشر کرده که الگویی مناسب برای مطالعات شبکه‌نخبگانی در نیمه نخست سده نهم هجری قمری فراهم کرده است. ارزش این اثر، از این منظر است که هر دو (یزدی مورخ و زمچی منشی)، نویسنده و دبیر بوده و در عرصه دیوانی-فرهنگی فعال بودند. شبکه‌نخبگانی هر دو از نظر ساختاری و محتوایی می‌تواند مشابهت‌های فراوانی با هم داشته باشد (Ilkar Binbas, 2016, pp.1-21). (evrim)

### منشآت و نظام قشربندی اجتماعی مستحکم

شاید هیچ منبع تاریخی به اندازه منشآت، نظام قشربندی اجتماعی استوار را نشان ندهد. منشآت چگونگی تأثیرپذیری متن از نظام اجتماعی هرمی را آشکار می‌کند. هرچند در نظام اجتماعی ایران وجود نظام طبقه‌بندی اجتماعی به سان نظام طبقات غرب انکار می‌شود؛ زبان ادیبانه منشآت، نظام اجتماعی سلسله‌مراتبی سفت‌وسخت جامعه ایرانی را نشان می‌دهد که

چگونه هر گروه یا قشر اجتماعی با القاب و عناوین و محتوای متفاوت مورد خطاب قرار می‌گیرد. چگونه فرودست از فرادست نیازمندی خود را بیان می‌کند؟ گروه‌های هم‌منزلت و ناهم‌منزلت چگونه با هم ارتباط کلامی و خطابی دارند؟

«عرضه‌داشت»‌های موجود در منشآت به‌عنوان متن، بازتاب‌دهنده نظام قشربندی اجتماعی است. منشآت تنها منبعی است که می‌توان ادعا کرد که نظام قشربندی اجتماعی را به‌صورت هر می از بالا به پایین نشان می‌دهد (واعظ کاشفی، بی‌تا، نسخه خطی، مخزن الانشا، برگ ۶۷-۳۰). این پیوستگی و انسجام در متون تاریخ‌نگارانه و ادبی و سایر متون به این آشکاری دیده نمی‌شود. در نشان‌ها و منشورها نظام قشربندی به‌صورت زیر است:

برادران، فرزندان سلطان، امرای عالی‌مقدار، ارکان دولت (محرمان درگاه و محرمان بارگاه)، اعیان (خاندان‌های بزرگ و ریشه‌دار)، اشراف (صاحبان دارایی و بازرگانان)، مشاهیر (دارندگان مقامات علمی و هنری)، اعراف (دارندگان مناصب محلی)، ارباب (دارندگان زمین)، مزارعان (کشاورزان و برزگران)، مقیمان (سکنه)، متوطنان (متوطنه)، از آن جمله است (زمچی اسفزاری، ۱۳۹۸: ۳۸-۳۵؛ واعظ کاشفی، بی‌تا، برگ ۶۷-۳۰).

وقتی مقامی بالا مانند وزارت یا صدر یا مستوفی نشانی دریافت می‌کرد به تناسب موقعیت و جایگاه منصب، توصیه به رعایت جایگاه وی برشمرده می‌شد؛ وقتی مقامی پایین نشان دریافت می‌کرد قشربندی اجتماعی مورد رجوع می‌شد؛ مثلاً وقتی مقام پایین مانند ارمک‌باف نشان دریافت می‌کرد رعایت حال او به ارباب، کلان‌تران، عمال، مزارعان، سکنه و متوطنه توصیه می‌شد. مقامات بالاتر به دلیل عدم ارتباط نظام‌مند از این توصیه بیرون گذاشته شده و دست آنان در تحکم و اعمال نفوذ باز بود.

منشآت به‌خوبی نزاکت اجتماعی دبیران را گوشزد می‌کند و به دیگران نیز آموزش می‌دهد. نشان می‌دهد منشیان تابعی از نظم قشربندی اجتماعی است. برای روشن کردن ادبیات «قشری» یا «طبقه»‌ای عناوین خطابی برای چهار گروه به شرح زیر نمایش داده می‌شود.

جدول شماره ۱

قشر	مکتوب ارسالی	پاسخ مکتوب
امرای بزرگ	به عالی حضرت معدلت منقبت مملکت پناه اسلام ملاذ عاطفت شعار کثرت دثار	خطاب مستطاب حضرت امارت پناهی، مملکت ماذی، عاطفت شعاری، معدلت دثاری
خواتین بزرگ	سرعلیا و خدرعظمی، حضرت بانوی کبری خاتون معظم، زبده خواتین الزمان زبیده العصر و الاون	اعنی مفاوضه اضافت شعار و ملطفه ملاطفت آثار خباب عصمت مآب عفت پناه، بلقیس الزمان، زبیده العصر و الاوان
صدور	عالی جناب معالی مآب صدارت پناه نفیرانتباه	مخاطبه علیه و ملطفه سنیه حضرت مخدوم صدارت پناهی، اسلام ملاذی
وزرا	به عالی جناب وزارت پناه آصفی عاطفت شعاری، اسلام ملاذی	خطاب عالی و کتاب متعالی که حضرت آصفی وزارت پناهی عاطفت شعاری

گاهی حتی در یک قشر اجتماعی، لایه‌ها و گروه‌های مختلف را با عبارت متفاوت خطاب می‌کردند؛ مثلاً در قشر علما لایه‌های مختلف (مانند علما، فضلا، حکما، واعظان، فقها، اطبا، خطبا، منشیان، حفاظ، شعرا) را شناسایی و با عبارات مختلف خطاب می‌کردند. عناوین و القاب متفاوت و مطمئن از دیگر شواهد منشآت برای نظام قشربندی است. هر کدام این لایه‌ها می‌تواند به دسته‌های دیگری نیز تقسیم شود. در لایه علما گروه‌هایی همچون مفتیان، واعظان، مشایخ، خطبا، حافظان و خوش‌خوانان، شیخ‌الاسلام‌ها نیز جای می‌گیرند که با بهره‌گیری از سایر منابع می‌توان تفاوت‌ها و تمایزات این لایه‌ها را تبیین کرد (ارزنجان، شماره ۹۴۹۷، برگ ۴۵-۳۶)

در کمتر منبعی می‌توان به این دقت تمایزات و تفاوت‌های لایه‌ها و دسته‌ها را شناسایی کرد. منابع تاریخ‌نگاری یا متون ادبی به دلیل کارکرد خاصشان به ریزه‌کاری‌های درونی قشرها نمی‌پردازند. درحالی‌که منشآت به دلیل کارکرد حقوقی و دیوانی‌شان، از اعتبار زیادی در این زمینه برخوردار است. وقتی در نشان یا فرمان سلطانی مسئله‌ای درباره لایه اجتماعی مطرح می‌شد، بار حقوقی و مدنی ایجاد می‌کرد. این لایه یا خاندان و فرد با استناد بر این عبارت می‌توانستند از مزایا و امتیازات آن بهره‌مند گردند و البته در متون تاریخی و ادبی این ضرورت کارکردی، احساس نمی‌شد.

به عبارت دیگر، منشآت صورت‌بندی اجتماعی براساس منزلت را به روشنی نشان می‌دهد.

نشان‌ها و منشورات صادره از سوی سلطان برای مناصب از نظر محتوا تفاوت‌هایی دارد. بیان منشآت، درباره شخصیت‌هایی که از نظر جایگاه علمی، نسبی، سببی و فردی در موقعیت بالاتری قرار داشتند با فردی که منزلت فروتری در نزد مردم غیردرباری داشت، یکسان نبود؛ مثلاً وقتی مقام صدر تعیین می‌شد نوع منشور و نشان صادره برای سید و غیرسید تفاوت‌هایی داشت.

زمچی اسفزاری، نمونه منشور صدارت سه شخصیت هم‌زمان یعنی مولانا برهان‌الدین (غیرسید) و مولانا حافظ معین‌الدین خلیفه (غیرسید) و مولانا سید خواجه شهاب‌الدین را بیان کرده است. نشان مولانا خواجه سید خواجه شهاب‌الدین به دلیل جایگاه سیادت از نظر تعیین وظایف، مسئولیت‌ها، اختیارات، امتیازات با دو نشان دیگر متفاوت است. در این دو منشور، تذکرات لازم را برای جلوگیری از اصول پیشین «تغییر و تبدیل به قواعد آن راه ندهند» متذکر شده است، اما در منشور سید شهاب‌الدین خیلی کلی‌تر بیان شده و به نوعی به اختیار او نهاده است. عبارت «مقررات مصادر و موارد افعال مولانا اعظم مشارالیه در جمیع احوال از غبار عثار و شویب معایب مصفی خواهد بود» آمده است (زمچی اسفزاری، ۱۳۹۸: ۴۶-۳۹).

در نشان‌های غیرسادات تحکم و نوعی انعطاف‌ناپذیری دیده می‌شود. اختیارات و وظایف محوله نهادی شاید تفاوت معناداری نداشته باشد. چون از نوعی یکسانی حکایت دارد؛ اما در نوع بیان و میزان اختیارات و وعیدها تفاوت‌ها آشکار است. وظایف سادات، کلی بیان شده است، درحالی‌که در غیر سادات جزئیات بیشتری آمده است. البته باید به یاد داشته باشیم که منشورها و احکام متعلق به سلطان است و از زبان ایشان صادر می‌شد، اما نمی‌توان نوع نگرش منشی را در نگارش نادیده گرفت.

منشی در چنین مواردی با فهم نگاه و نظر سلطان، سعی دارد با قلم خود مکنونات قلبی سلطان را از عالم نظر به عالم قلم درآورد و چه بسا در این عینیت‌سازی مکنونات قلبی خود را نیز نشان دهد. اگر روابط عاطفی و دوستی بین صاحب‌منصب و منشی وجود داشت، عبارات و مفاهیم از نوعی لطافت و انعطاف برخوردار می‌شد و هرگاه خصومت بر روابط دو نفر حاکم بود، عبارات کمی با تحکم و انعطاف‌ناپذیری همراه می‌شد.

باید افزود هرچند نشان‌ها ساختار مشخصی دارند، انتخاب نوع عبارات و کلمات و رویکرد کلی به عهده منشی بود. در منشآت زمچی اسفزاری در دو نشان مولانا سید شهاب‌الدین و مولانا برهان‌الدین بر تفقه و فقاہتشان و درباره مولانا معین‌الدین بر «اخلاص و اطاعتش» تأکید شده است. سید شهاب‌الدین و زمچی اسفزاری صاحب منشآت هر دو خوش‌نویس بودند، نوعی قرابت بینشان وجود داشت. ممکن است تأکید بر اخلاص به این معنی باشد که اطاعت

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۱۰۱

از سلطان می‌تواند فردی را به مقامی که شایسته‌اش نیست برساند؛ حتی اگر در تفقه و اجتهاد صاحب‌نظر نباشد.

### منشآت و جایگاه زنان در ساختار قدرت و نزد درباریان

واقعیت این است که منابع تاریخی اعم از تاریخ‌نگارانه و ادبی، درباره زنان به نوعی گرفتار «غفلت جنسی» هستند و داده‌های قابل تأمل و تفسیری کمتری ارائه داده‌اند، لذا به این دلیل، امروزه از نوعی «تاریخ مذکر» یا «تاریخ مردانه» سخن به میان می‌آید؛ حتی روایت زنان نیز آمیخته به غرض‌ورزی و فرودست‌انگاری است. منشآت را باید از این قضیه متفاوت دانست. هرچند منشآت به همه زنان توجه ندارد و فقط به زنان درباری یا اشرافی نظر دارد و نشان‌ها و مکاتباتی که خواه از سوی سلطان و خواه منشی یا مقام اشرافی صادر شده، نشان‌دهنده نوعی برتری جایگاه خاتون و مکاتبه‌کننده است.

در منشآت زمچی اسفزاری هشت مکاتبه با خاتونان درج شده که به جز یک مورد نام بقیه مشخص نیست (همان: ۲۲۷-۲۲۹ و ۱۸۱-۱۷۷)، حتی معلوم نیست آیا خاتونان همسران یا مادران سلطان است یا زنان اشرافی، مکاتبه‌کننده از فرزندان یا برداران یا همسر یا دوستان خاتونان است، اما به هر حال منشآت نشان‌دهنده جایگاه خاتونان در ساختار قدرت و جایگاه برتر آن‌ها در نظام قشربندی اجتماعی است.

خاتونان درباری اعم از مادران، زنان و دختران سلطان یا اشراف درباری گه‌گاه برای رعایت حال اهل علم و ادب همراه نامه هدایایی ارسال می‌کردند. سعی آنان بر این بود که روابط مناسب خود را با اهل علم، دیوان و امیران به تناسب ضرورت‌های فردی و خانوادگی و قدرت سیاسی حفظ کنند. رقابت بین خاتونان دربار و اشراف و همچنین علایق علمی و ارتباطات شخصی موجب می‌شد پیوند خود را با اهل علم نگه دارند. ارسال هدیه و نامه به اهل علم در حرمسرا و دربار و دیوان انعکاس می‌یافت، همچنین در محافل علمی، این ارتباطات به جایگاه خاتون و عالم در نزد همگان و درباریان می‌افزود.

دریافت‌کننده هدایا نیز به تناسب روابطش با خاتون درخواست‌هایی مطرح می‌کرد. ارسال نامه توسط اهل علم به خاتونان نیز امری رایج بود. آنان نیز بنابه ضرورت‌های فردی و جایگاهی نیازمند داشتن حامیان قدرتمند در ساختار قدرت بودند تا در زمان نیاز مشکلشان را رفع کنند، حتی گاهی اهل علم بنا به جایگاه و سن خاتون، خود را در مقام «فرزندی» قرار می‌داد (همان: ۲۲۹).

در منشآت زمچی نامه‌ای در پاسخ به مکتوب خاتون آمده است که احتمالاً ارسال‌کننده

خود منشی است: «الحمد لله الذی انزل دعوات علی عبده الکتاب، سر مفاخرت و مباحثات به اوج کیوان رسانیده، به اضعاف دعوات بندگانه قیام نمود. امیدوارم که برقرار بنده بی مقدار به تشریف امثل عالیه مباهی فرموده اشارت اوامر و نواهی دریغ نفرمایند تا به لوازم بندگی و جان‌سپاری قیام نمایند.» (همان: ۲۳۰)

زمچی در مکاتبه‌ای که گیرندهٔ مکتوب روشن نیست که احتمالاً به یکی از خاتونان دربار نوشته از روابط متعارف و عبارات خشک و رسمی فراتر رفته به نوعی مکنونات قلبی و عاطفی خود را بی‌پرده بیان کرده است. این مکاتبات نشان می‌دهد که گاه فرد فرودست در حین رعایت جایگاه خود و مخاطب، از بیان علایق قلبی خود نسبت به خاتون خودداری نمی‌کرد. البته بیان چنین علایقی را نباید به عشق ظاهری و لذایذ جنسی تقلیل داد. زمچی در مکتوبی به خاتونی که او را «بلقیس الزمان، زبیده العهد و الاوان» و «درهٔ صدف شهریاری» می‌نامد که اشارهٔ مستقیم به جایگاه خاتون در ساختار قدرت دارد، او را هم دختر سلطان و همسر سلطان مورد تمجید قرار می‌دهد و می‌نویسد: «اگرچه به حسب اقتضا زمان و موانع و طوارق حدثان، مفارقت جسمانی روی نموده، مواصلت روحانی از عوارض خلل مبراست. قرب جانی چو بود بعد مکانی سهل است... هرچند تفارق اشباحی مخمل تعانق ارواحی نمی‌تواند شد، چشم صورت‌بین به وصال خیال اکتفا نمی‌کند و دل شکسته بال تمنا سعادت اتصال می‌نماید.»

غرض از نقل قول بالا، نشان‌دادن رابطه و پیوند اهل علم با خاتونان و برعکس است که هر دو خواهان برقراری چنین روابطی بودند. متأسفانه منشآت از این زوایه مدنظر نبوده است. هر دو به «مکاتبه» و «تشریف» به‌عنوان ابزار نفوذ اجتماعی و سیاسی می‌نگریستند.

معمولاً مقامات فرادست برای شخصیت‌ها یا مقامات فرودست هدایایی با عنوان «تشریف» می‌فرستادند. گاهی فرد با نوشتن مکتوبی خواهان دریافت «تشریف» می‌شد. گاه نیز مقام فرادست برای برقراری روابط و بزرگداشت عالمی یا مقام دیوانی و سیاسی «تشریف» می‌فرستاد. البته علایق قلبی خاتونان را به علم و ادب که موجب برقراری روابط با عالمان می‌شد، نباید نادیده گرفت. در یکی از مکاتبات سلجوق‌شاه همسر حسن پادشاه آق‌قویونلو در مکاتبه با سلطان حسین بایقرا خواهان عقد مواصلت بین دو خاندان به‌منظور استحکام دوستی بین دو دولت شده است (همان: ۱۸۰-۱۷۹)

هرچند محوشدن نام زنان در منشآت نشان‌دهندهٔ نوع نگاه مردانه در متون است، واقعیت مکاتبات نشان می‌دهد که بین واقعیت اجتماعی و ادبیات رسمی باید تفاوت قائل شد. متون نوعی پوشاندگی یا پنهان‌کاری را دارد. به هر حال، منشآت از مهم‌ترین منابع تاریخی برای تبیین و جایگاه و نقش خاتونان و عالمان به‌عنوان ابزار نفوذ اجتماعی و فرهنگی و سیاسی

است که نباید نادیده گرفته شود.

### منشآت منبعی مهم برای تبیین مفاهیم و اصطلاحات دیوانی و درباری

در اهمیت منشآت در تبیین نظام دیوانی مقالات و نوشته‌های پراکنده وجود دارد (بوسه، ۱۳۶۷: ۱-۱۵۳). پژوهشگران برای تبیین نظام دیوانی ناگزیر به مراجعه به منشآت بودند. در این مقاله سعی بر این است از زاویه دیگر به این مسئله پرداخته شود. منشآت در بردارنده شبکه و سامانه مفاهیم دیوانی است که در دیگر منابع نیامده است. اگر سیر شکل‌گیری سامانه مفاهیم را به شرح زیر طراحی کنیم، جایگاه منشآت در این سیر روشن خواهد شد.

مفهوم \_\_\_\_\_ خوشه‌بندی (مقوله‌سازی) مفاهیم \_\_\_\_\_ شبکه مفاهیم \_\_\_\_\_ سامانه مفاهیم  
خوشه‌بندی به جایگاه مفهوم در یک نظام معنایی اشاره می‌کند که روابط تنگاتنگی با خود مفهوم دارد. در شبکه مفاهیم اشاره به مفاهیمی است که این مفهوم در ارتباط با یک فضای معنایی گسترده‌تر و کلی‌تر قرار می‌گیرد و با تشخیص شبکه مفهوم می‌توان در پیرامون معنای کلی آن سخن گفت و همچنین شبکه مفاهیم جایگاه مفهوم در نظام دیوانی را نشان می‌دهد. در سامانه مفاهیم می‌توان جایگاه مفاهیم را در نظام سیاسی تعریف کرد؛ برای مثال، مفاهیمی چون «نقیر، قطمیر، ذره، فتیل، شعیر» از مفاهیمی است که به خوشه «جمع» یا «مداخل» اشاره دارند. خود مفهوم «جمع» به یک فضای معنایی کلی‌تر یعنی دیوان اشراف و استیفا بستگی دارد. وقتی این مفاهیم را از شبکه دیوان اشراف یا استیفا خارج کنیم، معنا و تعریف متفاوتی پیدا خواهند کرد؛ برای مثال، قرار داشتن مفهوم «ذره» در خوشه «جمع» معنایی مستفاد می‌کند که در خوشه‌بندی دیگری متفاوت خواهد بود (زمچی اسفزاری، ۱۳۹۸: ۲۸-۲۵).

مفاهیم مانند «علوفه، علفه، مقرری، ادرار و حق السعی»، به خوشه «خرج» یا «مخارج» یا «خارجیات» و «اخراجات» تعلق دارد که این مفاهیم در شبکه دیوان اشراف و استیفا قابلیت طرح دارد که این نیز به سامانه دیوان وزارت وابسته است (همان). کاربرد این خوشه نیز در دوره‌هایی کاربرد دارد؛ مثلاً «خارجیات» در دوره پیشاتیموری و ترکمن، «خرج» و «اخراجیات» در دوره تیموری و «مخارج» در ترکمن کاربرد وسیعی داشت. چنین گستره مفاهیم در سایر مشاغل و مناصب دیوانی مانند قضاوت، استیفا، وزارت و... وجود دارد که منشآت بهترین منبع برای چنین شناختی است. منابع تاریخ‌نگارانه و متون ادبی دارای چنین موقعیت و جایگاهی نیستند. البته این سخن به معنی نفی ارزش و اعتبار متون دیگر نیست، بلکه در مقایسه با منشآت جایگاه فروتری دارند.

### رویکرد انتقادی منشآت به عملکرد برخی دیوان‌ها

منشآت از جمله متون انتقادی به مسائل اجتماعی به‌ویژه نهاد قضاوت و قاضی است. هرچند منشآت متون رسمی و دیوانی است، مکتوبات اخوانی و هزلیات آنان را از رسائل یکپارچه رسمی خارج می‌کند. بخشی از این انتقادات نیز در این قسمت‌ها آمده است. یکی از دیوان‌هایی که همیشه مورد انتقاد منشیان بوده و این مخالفت در منشآت ثبت شده، مخالفت با دیوان قضا و عملکرد قاضیان است. در اغلب منشآت از جمله منشآت زمچی اسفزاری و منشآت مبدی یزدی (۱۳۷۶: ۱۷۶-۱۳۹) دوره ترکمانان این اعتراض دیده می‌شود.

پیشگام مخالفت با عملکرد دیوان قضا و قاضیان، متعلق به *التوسل الی التوسل* است (مؤید بغدادی، ۱۳۸۵: ۲۶۸-۲۲۵). زمچی اسفزاری در ارزیابی عملکرد یکی از قضات ولایات، نقد جدی بر ساختار عملکرد نظام قضایی وارد کرده به‌صورت ضمنی، بحث بی‌لیاقتی، خیانت، مال‌دوستی، تکبر و جهل و بی‌معرفتی قضات را از ناشی از روابط ساختاری قدرت می‌داند.

هرچند او گاهی در نقد، از اخلاق نقد دور افتاده و از عبارات پسندیده خارج شده و به رکاکت‌گویی گراییده است، اساس تفکر انتقادی او در مکاتباتش مبتنی بر حفظ نظم اجتماعی دین‌مدار و ایجاد عدالت اجتماعی است. او در نقد قاضی یک شهر، به نقد اخلاق فردی و جمعی و ایمان قاضیان تأکید می‌کند و سعی دارد نبود ایمان فردی را به نبود پایبندی بر اصول قضاوت پیوند زند؛ به نوعی او از روش تعمیم بی‌ایمانی به تمامی حوزه‌های نظر و عمل بهره می‌گیرد.

زمچی، در نقد قاضی در یک گفت‌وگوی خیالی با قاضی وقت می‌پرسد: «گفتم حرمت شریعت کجا رفت؟ گفت: آنچه تو دیدی بر باد هوا رفت. گفتم: خدا از بی‌دیانتان ناراضی است. گفت: کدام مرد متدین بر جای قاضی است؟» (زمچی اسفزاری، ۱۳۹۸: ۲۸۰). او در نقد عملکرد قاضیان، تأثیر عوامل رشوه‌خواری، حرام‌خوری، ناحق‌کردن حق دیگران، تکبر و نخوت را در سپهر اخلاق انسانی و دینی غیرقابل قبول دانسته و آن‌ها را موجب تباهی اخلاق فردی و خانوادگی و مهم‌تر از همه انحراف از اخلاق حرفه‌ای می‌داند. از دید او چنین قاضیانی در خانواده دچار مشکل بی‌عفتی و نامستوری می‌شوند و به‌صراحت می‌گویند آنکه در بسترش حرام رود شایسته مسند قضا نخواهد بود (همان: ۲۸۰-۲۷۸).

باید گفت که شاید تعریف او از عدالت اجتماعی هیچ قرابتی با تعریف امروزی نداشته باشد، اما برداشت اسفزاری در چارچوب سنت و تفکر اجتماعی زمانه است. او بر این باور است که هرکس براساس اختیاراتش باید تلاش کند حق را به‌حق‌دار برساند. قضات در این زمینه بیش از دیگران نقش دارند؛ چون جایگاه قضاوت برای این منظور تعریف شده است، اما



تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۱۰۵

اینکه حق‌دار چه کسی است، اسفزاری در این باره، سخنی نمی‌گوید و بیشتر بر محور مراجعه‌کنندگان و شاکیان تمرکز می‌کند.

صحت او از عدالت اجتماعی مسئله‌عام برای همه جامعه نیست، بلکه برای شاکیان است. او بی‌سوادی، بی‌دینی، رشوه‌خواری و بی‌اخلاقی قاضیان را مفاسد مهم موجود در نظام قضایی می‌داند. قاضیان را متهم می‌کند که «نه حد قصاص داند نه حکم جروح، به اندکی رشوتی صد گواه از تیغ زبانش مجروح» (همان: ۲۷۹)؛ بررسی انتقادات منشآت از قضات و نظام قضایی یکی از درخشان‌ترین بخش انتقادات اجتماعی است که در برخی از آن‌ها دیده می‌شود. معمولاً منشآت در نقد عملکرد دیوانیان به مسئله قضات توجه می‌کنند و به نوعی رابطه بین منشیان و قضات چندان رابطه محبت‌آمیزی نبوده است. البته بررسی رابطه بین منشیان و قضات نیاز به پژوهش جدی دارد تا در ساختار قدرت تحلیل شود، اما انتقادات آنان از مسئله قضاوت و قاضیان نشان‌دهنده نوعی رقابت توأم با بدبینی است.

### اخوانیات و مسئله اجتماعی

اخوانیات به‌عنوان بخش مهمی از منشآت در دهه‌های اخیر به منبع بی‌کران مسائل اجتماعی تبدیل شده، با وجود تحقیقات اندک در این زمینه، هنوز جایگاه و اهمیت آن ناشناخته باقی مانده است<sup>۱</sup> (زبان‌فهم نصیری، ۱۳۹۷: ۱۷۰-۵۳). باید از نگاه به منشآت به‌عنوان منابع مصنوع و تزئینی آموزشی خودداری کرد، هرچند در دل خود وجه آموزشی را نیز داراست. به نظر می‌رسد، اخوانیات بهتر از انواع دیگر مکتوبات، می‌تواند رویکرد اجتماعی در تاریخ‌پژوهی امروز را پر کند.

اخوانیات از این منظر مهم هستند که در لابه‌لای نامه‌ها، مهم‌ترین مسائل مبتلا به جامعه مانند فقر و تنگدستی، ریا و چاپلوسی، اخلاق و رفتار فرادست و فرودست، وضع اخلاقی و رفتاری به‌خوبی نشان داده شده است. اخوانیات محمل مناسبی برای گفت‌وگوی علمی غیابی بین عالمان و صاحب‌نظران است که سابقه آن در تمدن اسلامی دیرپاست. شاخص‌ترین نمونه نیز گفت‌وگوی انتقادی و جدلی ابوعلی مسکویه و ابوحیان توحیدی در کتاب *الهُوَامِلُ و الشوَامِلُ* است. اخوانیات مجموعه مهمی از تعزیت‌نامه و تهنیت‌نامه‌ها، دعوت به مراسم عزا و

---

۱. زبان‌فهم نصیری، سارا (۱۳۹۷)، *تعاملات اجتماعی در اخوانیات ایران عصر صفوی (قرن ۱۱ ق)*، رساله دکتری به راهنمایی اسماعیل حسن‌زاده و نزهت احمدی، گروه تاریخ دانشگاه الزهراء(س)؛ این رساله سعی کرده بخشی از مسائل اجتماعی را از منظر منشآت بررسی کند، اما هدفش نمایاندن جایگاه و اهمیت منشآت در تاریخ‌پژوهشی نیست. در لابه‌لای سطور می‌توان نکات بدیعی یافت. همچنین نک. (زبان‌فهم نصیری و دیگران، ۱۳۹۶: ۵۰-۲۵).

عروسی، شادباش‌ها از تولد فرزندان تا ختنه آنان، درخواست تقاضای تشریف و کتاب برای تکمیل کتابخانه، همیزم برای سوخت زمستانی و لباس برای فرزندان، گندم و جو برای پخت نان، پول برای امرار معاش، درخواست مرکوب برای سواری و علوفه برای مرکوب و ده‌ها مسئله دیگر اجتماعی را نشان می‌دهد (زمچی اسفزاری: ۱۳۹۸، ۲۶۹-۲۷۵).

در برخی از منشآت قسمتی به‌عنوان هزلیات گنجانده شده است که تکمیل‌کننده اخوانیات است. زمچی اسفزاری نگارش منشیان را خشک و ملالت‌آور می‌داند و بنابر سنت نگارشی، نویسندگان با درج هزلیات در کتاب‌های خود آن را تلطیف ساخته است. در اخوانیات درخواست‌ها معمولاً از طرف فرودستان مطرح می‌شود که با نثری بسیار ادیبانه، ملتمسانه و مؤدبانه است، اما در هزلیات این مسئله مورد نقد قرار می‌گیرد؛ برای نمونه در منشآت زمچی اسفزاری نامه‌ای با عنوان «طلب الفرس» هست که در آن، درخواست چنین مطرح شده است: «بر رأی شاه فرخ‌رخ پوشیده نماند که بنده مدتی است از فیل‌بند حوادث پیاده مانده، بساط فرزین‌وار بی‌اسب طی می‌کند. از انعام لاکلام به اسبی امیدوار است» (همان: ۲۷۰)، اما در هزلیات در نقد رفتار فرادست چنین می‌نویسد: «حکایت: شخصی مؤلف را اسبی وعده کرده بود که به میعاد معین تسلیم نماید آن میعاد برسد، عذری گفت و نداد، این قطعه در آن باب اتفاق افتاد قطعه:

عجایب مادیانی بود خواجه      که خود را در مروت می‌ستایید  
مرا یک کره اسبی وعده فرمود      چو وقت کره‌دادن شد بزایید

چون قطعه بدو رسید کره‌ای فرستاد به‌غایت حقیر و آن شخص به عظم جثه متصف بود. این قطعه دیگر گفت بدو فرستاد. قطعه:

مادیانی چنان کلان که تویی      کره می‌دهی بدین خردی» (همان: ۲۸۲)

در مکتوب طلب الفرس به بهره‌مندی از مفاهیم شطرنج، عبارت «شاه فرخ‌رخ» نشان از تمجید با واژه‌های از جنس درخواست مطرح کرده، اما در نقد هزلی، او را «مادیان کلان» توصیف می‌کند. به دید زمچی اسفزاری، هزلیات جزئی از متن‌نویسی است و در توجیه آن از قول بزرگان می‌نویسد: «چون فصحای ملیح الکلام گفته‌اند: الهزل فی الکلام کالملاح فی الطعام. جهت تشحیذ ذهن کاتب، تا به عبوست و گران‌جانی و خشکی طبع در حضور لطیفان متهم نگردد. این چند کلمه از روی جلد در لباس هزل مرقوم گشت.» (همان: ۲۸۴)

عبارت واپسین او در جایگاه هزل در نزد منشیان، نشان‌دهنده آگاهی آنان بر جدی و واقعی بودن محتوای این هزلیات است. هزلیات به نوعی شکننده جایگاه و منصب فرادستان است که به کنایه از زبان پادشاه، بزرگ‌زاده، عالم یا ظریفی، نقد می‌شود. تحلیل جایگاه

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۱۰۷

اخوانیات در این مختصر نمی‌گنجد و لازم است با رویکرد مقایسه‌ای با دیگر منشآت، بحث گسترده‌ای انجام شود.

### مکاتبات سلاطین در منشآت به‌مثابه اسناد دیپلماتیک

اسناد دیپلماتیک از مهم‌ترین اسناد توصیف و تحلیل روابط و سیاست خارجی دولت‌هاست. در ایران کنونی به دلیل سیطره نگاه امنیتی بر روابط خارجی، اسناد دیپلماتیک از دید مورخان دور نگاه داشته شده یا آنان را گروهی محرم، برای مطالعات روابط خارجی نمی‌شناسند. با این همه مورخان را از مطالعه اسناد دیپلماتیک برای توصیف و تحلیل روندهای تاریخی روابط گریزی نیست. در دوره میانه تاریخ ایران که نظام آرشیو وجود نداشت، اسناد دیپلماتیک چندان نگهداری نمی‌شد. این اسناد در قالب منشآت ادیبان باقی مانده است.

اگر اسناد دیوانی از جمله منشورها، نشان‌ها و فرمان‌ها بیشتر ناظر بر امور دیوانی بوده و اخوانیات ناظر بر امور اجتماعی است، بخشی از مکاتبات سلطانی ناظر بر اسناد دیپلماتیک است که از نظر محتوا و ساختار از دوره سلجوقی تا دوره تیموری و ترکمان‌تغییری چندان نداشته است، اما از نظر کمی روند افزایشی دارد.

منشآت زمچی اسفزاری نشان می‌دهد که دربار سلطان حسین بایقرا سیاست تنش‌زدایی را در قبال حکومت‌های منطقه و فرمانطقه در پیش گرفته از حکومت‌های کوچک چون شروانشاهیان، سلغرشاه والی هرموز و حکمران کیایی گیلان تا حکومت‌های بزرگ مانند سلطان محمد فاتح، سلاطین ترکمانان آق‌قویونلو، ممالیک مصر مکاتبه کرده است. در کنار آن از مکاتبه سلطان و شخصیت‌های درباری بایقرا با شخصیت‌های بزرگ دربارهای منطقه و فرمانطقه نیز چشم‌پوشی نشده است.

از دربار ترکمانان با قاضی عیسی ساوجی صدر و مشاور سلطان یعقوب و خواجه نجم‌الدین مسعود پروانچی، از هند با محمود گاوانی معروف به خواجه جهان وزیر و مشاور قدرتمند حکمرانان بهمنی دکن، در مصر با خوش‌قدم نایب شام، در عثمانی با مولانا بدرالدین علی قاضی‌زاده روم را می‌توان نام برد (همان: ۲۳۰-۱۱۳) اسناد دیپلماتیک را از نظر محتوا می‌توان به چند دسته تقسیم کرد. البته این دسته‌بندی می‌تواند بیشتر از این موارد نیز باشد:

۱. *اردات‌نامه‌ها*: مکاتبات سیاسی مبتنی بر حسن هم‌جواری و رعایت دوستی، تعزیت و تهنیت که طرفین بر اظهار دوستی و تداوم آن تأکید کرده‌اند. از ده‌ها سند موجود در منشآت بخش مهمی از اسناد به این نوع مکاتبات اختصاص یافته است. معمولاً این نوع نامه‌ها در اعیاد یا فصول مختلف سال ارسال می‌شد. در اردات‌نامه معمولاً ارسال‌کننده و پاسخ‌دهنده، ضمن

ابزار دوری سرزمینی، نزدیکی دل را مهم‌ترین عنصر در روابط دوستانه می‌داند. در اغلب ارادت‌نامه‌ها سلاطین یکدیگر را برادر یا پدر و فرزند خطاب می‌کنند؛

۲. درخواست‌نامه‌ها: اسناد دوستانه مبتنی بر «درخواست»، ناظر بر یک امر تجاری یا کالا یا جنس نایاب یا تقاضای رسیدگی به اموال تاجر یا اتباع در سرزمین مقصد است. از نظر حجم نیز این‌گونه اسناد کم نیست؛ مثلاً سلطان بایقرا یا سلطان عثمانی یا ترکمان خواهان ارسال جنس نایاب بودند یا سلطان عثمانی از فرمانروای ترکمان خواستار ارسال چند پرنده نایاب شده است یا مقداری از آب بروجرود که خاصیت درمانی یا دافع آفات و حشرات داشته (نویسی، ۶۳۱-۶۳۰ و ۴۲۷-۴۲۵)، نیز سفارش حمایت و بنده‌نوازی فردی خاص، خواهان کمک‌های مسافرتی به تاجران مستقل ایرانی یا عثمانی یا تعیین تکلیف ماترک اموال تاجر مرحوم در منطقه در قالب درخواست‌نامه‌ها مطرح می‌شد. این نوع اسناد بیشتر کاربرد سیاسی-تجاری به منظور نشان‌دادن حسن همکاری را دارد (زمچی اسفزاری، ۱۳۹۸، ۲۲۳-۲۲۱)؛

۳. فتح‌نامه‌ها: این نوع از اسناد ارزش تاریخی بالایی نسبت به سایر اسناد دیپلماتیک دارند. متن فتح‌نامه‌ها که اغلب طولانی است، منعکس‌کننده قرائت رسمی از رویداد تاریخی مشخص است. در فتح‌نامه‌ها معمولاً پادشاهان گزارش مبسوطی از عملکرد خود در قبال رخداد‌های سیاسی به همتای قلمروهای دیگر ارائه می‌دهند و این گزارش‌ها مشحون از داده‌های تاریخی است. ارسال فتح‌نامه‌ها وضعیت پیچیده‌ای دارد. تنها برای اعلام پیروزی نیست، گاهی سلطان در رقابت با سلطان دیگر به منظور فخرفروشی یا نشان‌دادن اقتدار و تلاش برای سلطه گفتمانی و روانی به چنین اقدامی مبادرت می‌ورزد. سرکوب نیروهای مزاحم مرزهای سیاسی و اعلام این فتح به نوعی جهت «منت سیاسی» به دولت همسایه است. وقتی دولت همسایه در شکست یا کنترل نیروهای گریز از مرکز ناکام می‌شد، فرمانروای دیگر با تعقیب و سرکوب آنان قدرت فوق‌العاده خود را به نمایش می‌گذاشت؛

براساس منشآت زمچی اسفزاری، سلطان حسین بایقرا، فتح‌نامه قوم هزاره آغا که مانع رفت‌وآمد کاروان‌های تجاری از ماوراءالنهر بودند، در پاسخ به فتح‌نامه سلطان یعقوب ارسال کرده است که در متن نامه مشخص نشده است این فتح‌نامه در برابر چه فتحی (احتمالاً فتح قلاع گرج‌ها) نوشته شده است. سلطان یعقوب تلاش‌های زیادی برای تنش‌زدایی از سیاست خارجی آق‌قویونلوها انجام داد. او توانست روابط متوازی با عثمانی و تیموریان برقرار کند.

ارسال فتح‌نامه به نوعی برای نشان‌دادن اقتدار سلطان ترکمان در تسلط بر راه‌های تجاری قفقاز بود. سلطان حسین نیز با فتح‌نامه خود که ناظر بر راه‌های تجاری ماوراءالنهر بوده خواسته پاسخ متقابلی دهد. باید گفت که قفقاز از استرآباد مسیر مناسبی برای کاروان‌های تجاری و

تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۱۰۹

حجاج خراسانی بود. القاب و عناوینی که به سلطان داده می‌شد همگی پیرامون موضوع فتح بوده برای نمونه در مکتوب سلطان حسین آمده است «از وصول...اعنی نامه فتح آیت و کتابت نصرت کتابت عالی جناب سلطنت قباب اخوت انتساب، ناصرالاولیا و المؤمنین، قاره الاعداء و المتمردين، فاتح ابواب فتح و الظفر، دفع اسباب الخوف و الخطر» (همان: ۲۰۸-۲۰۲)؛

۴. *اعتراض‌نامه‌ها*: منظور مکاتباتی است که به منظور روشن‌نگاری اختلاف بین دو سلطان بر سر موضوعات سیاسی و مرزی ردوبدل می‌شد. این نوع مکاتبات نشان‌دهنده محورها و موضوعات تنش‌زا در روابط بین دولت‌هاست. تعداد این نوع مکاتبات در منشآت سده نهم در مقایسه با منشآت سده‌های پیشین روند افزایشی دارد که بیانگر افزایش تنش بین دولت‌های منطقه است. بین حکمرانان ترکمان، تیموری و عثمانی ده‌ها مکتوب در این زمینه ردوبدل شده است که مجموعه قابل‌اعتنایی برای مطالعات مسائل و موضوعات تنش‌زا در روابط و سیاست خارجی است.

اعتراض‌نامه‌های متعددی در منشآت از جمله زمچی اسفزاری آمده است که چند نمونه بین سلطان حسین بایقرا و حسن پادشاه آق‌قویونلو آمده است. بایقرا در اعتراض به تعرض نیروهای نظامی مستقر در کرمان به مناطقی از قهستان، و غارت اموال و اسارت مردم مکتوبی فرستاده و به شدت اعتراض کرده است و در ادامه می‌نویسد: «هرچند تأمل می‌رود این صورت به هیچ تأویل بر خاطر همایون جایگیر نمی‌شود که کیفیت جسارت و باعث بر اقدام این خسارت چه تواند؟... اکنون علی‌ای حال آن جناب عدالت شعار مشارالیهما و انصار و اعوان ایشان را به نوعی تأدیب نموده به سزا خواهند رسانید که موجب تجربه و اعتبار دیگر مفسدان شود» (همان: ۲۲۳-۲۲۰).

### نتیجه‌گیری

منشآت از مهم‌ترین منابع اسنادی تاریخی است که اسناد موجود در آن کاربرد، سیاسی، اجرایی و اداری داشته و امروزه اهمیت زیادی در پژوهش‌های تاریخی دارد. متأسفانه تا امروز مطالعات بسنده‌ای در اهمیت و جایگاه منشآت در پژوهش‌های تاریخی نشده است. سایه ادبیات بر منشآت گسترده شده و می‌توان یکی از دلایل اصلی کم‌توجهی تاریخ‌دانان به منشآت را همین سایه ادبی دانست. همچنین این کلان‌روایت که منشآت بیشتر وجه آموزشی داشته و منشیان به منظور ارائه الگوهای نوشتاری از خود و منشیان بزرگ به تدوین این مجموعه دست می‌زدند، مهم‌ترین عامل در سایه قرارگرفتن منشآت شده است. حذف اسامی و تاریخ‌ها در اغلب مکتوبات منشآت موجب شده تا تشخیص زمان‌مندی آن برای تاریخ‌پژوهان با دشواری

همراه شود. همچنین ادبیات مسجع و مصنوع منشآت نیز در بی‌توجهی مورخان بی‌تأثیر نیست. با این همه، محورهای هفتگانه متن نشان می‌دهد که می‌توان جایگاه و اهمیت منشآت را فراتر از داده‌نگاری و به خدمت‌گرفتن آن برای رویدادشناسی قرار داد. منشآت در کنار تاریخ‌نگاری و سایر متون ادبی و تاریخی می‌تواند اوضاع اجتماعی از جمله نیازمندی‌های فرهنگ سنتی جامعه از جمله تعاملات اجتماعی، ستیز و سازش، درماندگی و نیازمندی، تهنیت و تعزیت، عروسی‌ها و... را نشان دهد. منشآت از زاویه‌ای به مسائل دیوانی، سیاسی و اجتماعی و فرهنگی پرداخته که در تاریخ‌نگاری‌ها بدان بی‌توجهی شده است. منشآت مهم‌ترین منبع شبکه‌شناسی نخبگان و گردش آنان در نظام اجتماعی، مشاغل و اصناف و نظام دیوانی است. غلبه وجه دیوانی بر منشآت موجب شده تا پژوهشگران بر وجوه دیگر بی‌توجهی نشان دهند که در کنار سایر عوامل قابل تأمل است. باید منشآت را از ذیل متون ادبی خارج و آن را در دسته مستقل و هم‌تراز با متون ادبی (دیوان اشعار) و متون تاریخ‌نگارانه تلقی کرد که می‌توان جایگاه آن را در «متون اسنادی» دانست که ویژگی‌های منحصربه‌فردی دارد. اطلاق عنوان «متون اسنادی» آن را با اسناد جدید متفاوت می‌کند. منشآت زمچی اسفزاری که از نمایندگان شاخص مکتوبات منشایانه دوره تیموری است، ارزش و اهمیت زیادی برای تاریخ‌پژوهان دارد. متأسفانه انتشار محدود منشآت یکی دیگر از عوامل کم‌توجهی به این منبع در پژوهش‌های مهم است. منشآت زمچی اسفزاری از این قاعده به دور نیست. با انتشار کتاب منشآت، امید می‌رود پژوهش‌های جدی درباره این اثر انجام شود. برای نمونه منشآت زمچی اسفزاری به دلیل درج نشان برای ناظران برخی از بیوتات درباری از جمله نشان کارگاه ارمک‌بافی، نشان طبابت دارالشفاء، نشان زرگر دربار، ارزش بیشتری از دیگر منشآت هم‌زمان و ناهم‌زمان در مطالعات تاریخی پیدا کرده است. ارزش و اهمیت منشآت زمچی اسفزاری از منظر شناخت اصناف قابل تأمل است که در بسیاری از منشآت پیشین و پسین کم‌نظیر است. همچنین ارزش این منشآت نسبت به سایر منشآت سده نهم مسئله توجه به دیباچه‌نویسی، مقدمات و رقع‌نویسی (تعداد نه مقدمه و دیباچه و رقع) و لوح قبر است. او با رقع‌نویسی و تولید سایر متون مانند مقدمه‌نویسی بر آثار قلمی دیگران و لوح‌نویسی مراقد برتری علمی خود را بر سایر آثار مشابه نشان داده است. شاید اگر زمچی منشی خوش‌نویس نبود چنین تنوع متنی نمی‌توانست تولید کند؛ درواقع، جایگاه خوش‌نویسی زمچی اسفزاری، تنوع زیادی به منشآت او بخشیده است که تقریباً در دیگر منشآت این فقره دیده نمی‌شود و به نوبه خود منحصربه‌فرد است. زمچی اسفزاری با درج ترسل در ابتدای منشآت خود، راه خوش‌نویسان را در ترسل‌نگاری پیموده و بیشتر خود را در قامت خوش‌نویس نشان داده است که متأسفانه در پژوهش‌های خوش‌نویسی

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۱۱۱

به ترسل و رقعہ‌نویسی به او کم‌توجهی شده است. او در ترسل خود جایگاه کاتبان را با روایتی از پیامبر برتر نشان داده و ویژگی‌هایی برای کاتبان بیان کرده است که در سایر ترسلات نیز دیده می‌شود. از کنار هم‌چیدن متون متعدد از جمله ترسل‌نگاری، منشآت‌نگاری و رقعہ‌نویسی و حتی لوح‌نویسی و مقدمه‌نویسی می‌توان نوعی خودباوری در شخصیت او یافت و این خودباوری منشآت او را از دیگران متفاوت کرده است. شاید نگارش مقالات از این نوع بتواند راه منشآت‌پژوهی را هموار و روند آن را شتاب بخشد.

### منابع

- امیرخانی، غلامرضا (۱۳۹۱) «پژوهشی در نقش اسناد دیوانی در تبیین ساختار قدرت دولت تیموریان»، گنجینه اسناد، ۲۲، دفتر اول، ۶۰-۴۶.
- اورجی، فاطمه؛ منوچهری، علی (۱۳۹۳) «جایگاه منشآت نصرالله‌بن‌عبدالمومن منشی سمرقندی در پژوهش‌های تاریخی دوره تیموری»، گنجینه اسناد، (۹۴)، ۸۱-۶۰.
- بدیع‌جویی، منتجب‌الدین (۱۳۸۴) عتبه‌الکتابه، به تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال آشتیانی، تهران: اساطیر.
- بوسه، هربرت (۱۳۶۷) پژوهشی در تشکیلات دیوان اسلامی، ترجمه غلامرضا وهرام، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۷۴) تاریخ بیهقی، به تصحیح علی‌اکبر فیاض، تهران: نشر علم.
- توحیدی، ابوحيان (۱۹۵۱) الهوامل و الشوامل، نشر: احمدامین و سیداحمد صقر، قاهره: الهیئه العامه لقصور الثقافه.
- تویسرکانی، قاسم (به‌اهتمام) (۱۳۸۳) نامه‌های رشیدالدین وطواط، تهران: دانشگاه تهران.
- حسن‌آبادی، ابوالفضل (۱۳۹۷) «منشآت‌های دوره تیموری براساس تحلیل منشاء‌الانشاء»، گنجینه اسناد، (۱۱۲)، ۸۵-۱۰۲.
- خاقانی، افضل‌الدین بدیل‌بن‌علی (۱۳۶۲) منشآت خاقانی، به تصحیح محمد روشن، تهران: فرزانه.
- خوارزمی، ابوبکر محمدبن‌عباس (۱۳۸۴) رسائل خوارزمی، به تصحیح محمد مهدی پورگل، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- خواندمیر (بی‌تا) حبیب‌السیر، تهران: انتشارات خیام.
- رشتیانی، گودرز (گردآورنده) (۱۳۹۴) گزیده احکام و فرامین شاهان ایران به حکام قفقاز، اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۳جلد، تهران: اداره نشر وزارت امور خارجه.
- زبان‌فهم نصیری، سارا (۱۳۹۷) تعاملات اجتماعی در اخوانیات ایران عصر صفوی (قرن ۱۱ق)، رساله دکتری، گروه تاریخ، دانشگاه الزهراء (س).
- زبان‌فهم نصیری، سارا؛ حسن‌زاده، اسماعیل؛ احمدی، نزهت (۱۳۹۶) «واکنش‌ها به فرامین ممنوعیت

- شراب، مواد مخدر و ریش در چند نامه اخوانی از قرن یازدهم ق، «مطالعات تاریخ فرهنگی، ۳۴(۹)، ۲۵-۵۰».
- زمچی اسفزاری، معین‌الدین محمد (۱۳۳۸) *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، به تصحیح سید محمدکاظم امام، تهران: دانشگاه تهران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۸)، *منشآت اسفزاری*، تصحیح سیدامیرجهادی حسینی، تهران، کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- شرف‌الدین طیب ارزنجانی، منشآت، نسخه خطی، شماره بازیابی ۹۴۹۷، آرشیو مجلس شورای اسلامی.
- صفت گل، منصور (گردآورنده) (۱۳۸۵)، پژوهشی درباره مکتوبات تاریخی فارسی ایران و ماوراءالنهر، ژاپن: مؤسسه مطالعات زبان‌ها و فرهنگ‌های آسیا و افریقا.
- علی شیرنوبی، میرنظام‌الدین (۱۳۶۳) *مجالس النفایس*، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: نشر کتابخانه منوچهری.
- غزالی، امام محمد (۱۳۶۳) *مکاتیب یا فضائل الانام من رسائل الاسلام*، به تصحیح عباس اقبال، تهران: سنایی و طهوری.
- گاوان، محمود (۱۹۳۸) *ریاض الانشا*، به تصحیح چاندین حسین، به اهتمام غلام یزدانی، حیدرآباد دکن هند.
- منشی قمی، قاضی میراحمد (۱۳۵۲) *گلستان هنر*، به تصحیح احمد سهیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- منشی، نورالدین (۱۳۸۱) *وسائل الرسائل و دلائل الفضائل*، به تصحیح رضا سمیع‌زاده، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- مؤید بغدادی، بهال‌الدین محمد (۱۳۸۵) *التوسل الی الترسل*، به تصحیح احمد بهمنیار، تهران: اساطیر.
- مهرابی، غلامحسین (گردآورنده) (۱۴۰۰) *منشآت و مکاتیب عصر صفوی*، تهران: انتشارات میراث فرهیختگان.
- میبدی، قاضی حسین‌بن معین‌الدین (۱۳۷۴) *منشآت میبدی*، به تصحیح نصرت‌الله فروهر، تهران: نقطه و میراث مکتوب.
- نخجوانی، محمدبن هندوشاه (شمس منشی) (۱۳۹۰) *دستور الکاتب فی تعیین المراتب*، به تصحیح محمود طاوسی، تهران: فرهنگستان هنر.
- نوبی، عبدالحسین (گردآورنده) (۱۳۷۰) *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران*، تهران: علمی و فرهنگی.
- واعظ کاشفی، ملاحسین (بی تا) *مخزن الانشا*، نسخه خطی شورای اسلامی، به شماره ۲۲۵۸
- Thackston, 2014, "Album perfaces and other Documents on the history of calligraphers and painterd". *STUDIES AND SOURCES IN ISLAMIC ART AND ARCHITECTURE*, Brill-leiden



**List of sources with English handwriting**

- Ali Shirnavai, Mir Nezam al-Din (1983), *Maġālīs ul-Nafā'īs*, by Ali Asghar Hekmat, Tehran, Manochchri Publishing House.
- Amirkhani, Gholamreza (2013) "Research on the role of court documents in explaining the power structure of the Timurid government", *Ganjineh-ye Asnad Quarterly*, Year 22, Book 1, Spring, pp. 46-60.
- Badī' joveīnī, Montajab ul-Dīn, 'Otaht-ul-Katbah, edited by Mohammad Qazvini and Abbas Eqbal Ashtiani, Tehran, Asāfir;
- Beyhaqī, Abolfazl (1995), *Tārīk-e Beyhaqī*, edited by Ali Akbar Fayaz, Tehran, 'Elam Publishing.
- Bose, Haribert (1988), a study on the organization of the Islamic Court, translated by Gholamreza Varahram, Tehran, Institute for Cultural Studies and Research.
- Gavan, Mahmoud (1938), *Rīyāz ul-Anšā'*, corrected by Chandban Hossein, by Gholam Yazdani, Hyderabad, Deccan, India.
- Ġazālī, Imam Moġammad (1984), *Makātib yā Fazā'il ul-Anām Mīn Rasā'il ul-Islam*, revised by Abbas Iqbal, Sana'ī and Tahūrī Publishing
- Gudarz Rashtiani, (2014), a selection of decrees and decrees of the kings of Iran to the governors of the Caucasus, Department of Documents and History of Diplomacy, 3 volumes;
- Hasan Abadi, Abulfazl (2017), "The Origins of the Timurid Period Based on the Analysis of the Origins of the Origins", *Ganjineh-ye Asnad*, Winter, No. 112, pp. 85-102;
- ġāqānī, Afzaluddīn Badīl b. 'Alī ġāqānī (1983), *Monša'āt-e ġāqānī*, edited by Mohammad Roshan, Tehran, Farzān Publications.
- Khwarazmī, Abū Bakr Moġammad b. 'Abbās (2005), *Rasā'il Khwarazmī*, corrected by Mohammad Mahdi Pourgol, Tehran, Association of Cultural Artifacts and Masters
- Mehrabi, Gholamhossein (2021), *Monša'āt va Makātib-e 'Aṣr-e ṣafavī*, Farhīkṭegan Heritage Publications,
- Meybodī, Qazi Hossein b. Moineddin, *Monša'āt-e Meybodī*, corrected by Nusratullah Forohar, Tehran, published by Noqteh and written heritage;
- Mo'ayīd Baġdādī, Bahauddīn Moġammad (2006), *Al-Tawasol Īla Al-Tarasol*, edited by Ahmad Bahmanyar, Tehran, Asāfir, p. 9.
- Monshi Qomi, Qazi Mir Ahmad (1973), *Golestān-e Honar*, edited by Ahmad Sohaili, Tehran, Farhang Iran Foundation.
- Monshi, Nooruddin (2001), *Vasā'il ul-Rasā'il wa Dalā'il ul-Fazā'il*, edited by Reza Samizadeh, Tehran, Association of Cultural Artifacts and Cultures,
- Naġjavānī, Mohammad b. Hindushah known as Shams Manshi (2013), the order of the writers in the determination of grades, edited by Mahmoud Taosi, Tehran, Art Academy;
- Navaei, Abdul Hossein (1990), historical documents and correspondence of Iran, Tehran, scientific and cultural publications;
- Orji, Fatemeh, Manouchchri, Ali (2013), "The position of the origins of Nasrallah b. Abd al-Momen, the secretary of Samarqandi in the historical researches of the Timurid period", *Ganjineh-ye Asnad*, Summer, No. 94, pp. 60-81.
- Rašīduddīn Waṭawāt (2004), *Nāmeḥ-hā-ye Rašīduddīn Waṭawāt*, by the efforts of Qasem Tuysarkani, Tehran University.
- šaraf ul-Dīn Ṭayyeb Arzanġānī, *Monša'āt*, Manuscript, Retrieval Number 9497, Archives of the Islamic Council.
- Sefatgol, Mansour, (2006), research on Persian historical writings of Iran and Trans-Netherlands, Japan, Institute of Asian and African Languages and Cultures Studies.

- Tawhīdī, Abūḥayyān (1951), *Al-Hawamīl wa Al-šawamīl*, Ahmad Amin and Seyed Ahmad Safar, Cairo;
- Vā'ez Kāšefī, Mollā Ḥosseīn (n.d), *Maḵzan ul-Īnšā'*, manuscript of the Islamic Council, No. 2258;
- Zaban-Fahm Nasiri, Sara (2017), *Social Interactions in Safavid Iranian Brotherhoods (11th century AH)*, doctoral thesis under the guidance of Esmail Hassanzadeh and Nazhat Ahmadi, Department of History, Al-Zahra University.
- Zamchī-Esfazārī, Mo'īnuddīn Mohammad (1959), *Rūzāt ul-ĵanat fī Awošāf Madīnat Harāt*, edited by Seyyed Mohammad Kazem Imam, Tehran, University of Tehran;
- Zamchī-Esfazārī, Mo'īnuddīn Mohammad (2018), *Monša'āt-e Esfazārī*, Edited by Seyda Mirjihadi Hosseini, Tehran, Islamic Council Library and Document Center

#### References in English

- Thackston , 2014, "Album perfaces and other Documents on the history of calligraphers and painterd". *STUDIES AND SOURCES IN ISLAMIC ART AND ARCHITECTURE* , Brill-leiden



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

## The place and importance of Monsha'at in historiography; Relying on the Monsha'at and Tarassul of Moinuddin-Mohammed Zamji-Esfazari<sup>1</sup>

Esmail Hassanzadeh <sup>2</sup>

Received: 2023/07/25

Accepted: 2024/01/04

### Abstract

Monsha'at as one of the historical documentary sources has valuable content on various aspects of Iranian society. As it goes from the previous centuries to the later centuries, Monsha'at has gained importance and a high position among the Literati and Historians. Unfortunately, historians have paid little attention to them due to reasons such as their lack of widespread publication, the difficulty of their handwriting, the belief in the grand narrative of the superiority of their educational aspect, etc. Monsha'at research has not been seriously considered so far. This article, using the approach of Monsha'at research with the method of thematic analysis, aims to show the place and importance of Monsha'at and Tarassul of Moinuddin Mohammad Zamji-Esfazari, one of the 9th century actuaries (monshi) at the court of Sultan Hossein Bayqara. The calligrapher's position has led to his creations being diverse and unique in terms of letters and content. He has created a new type of historical documentation by combining the text script (Tarassul) and the epistle (Rogea) with the Mushat script, which is unprecedented in the eyes of his predecessors. By incorporating Sultani, Diwani and Ikhwani documents, Zamji-Esfazari's work has taken a step from the educational approach to creating a documentary text with minimal omissions.

**Keywords:** Timurid period, Documentary sources, Monsha'at, Tarassul, Zamji Esfazari.

---

1. DOI: 10.22051/hph.2024.44516.1674

2. Associate professor Department of History, Faculty of Literature, Alzahra University, Tehran, Iran. [e.hassanzadeh@alzahra.ac.ir](mailto:e.hassanzadeh@alzahra.ac.ir)

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507





دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۳۰، پیاپی ۱۱۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۱  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۱۳۵-۱۱۷

## «توصیف فربه»، مهم ترین مسئولیت علمی مورخان از قدیم تا جدید<sup>۱</sup>

حسن حضرتی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۰۳

### چکیده

مدعای اصلی جستار حاضر این است که مهم ترین مسئولیت علمی مورخان چه در دوره سنت و چه در دوره مدرن، توصیف عمیق و گسترده رویدادهای مهم گذشته انسانی است. برخی از ناقدان این مدعا، ایرادهایی را بدان وارد و آن را نقد کرده اند؛ از قبیل ترویج رویکرد سنتی، نقلی و اثبات گرایانه به دانش تاریخ که دیگر دوران آن گذشته است؛ ترویج کلیشه کاذب دوگانه «توصیف یا تحلیل»؛ نفی بهره برداری از روش و نظریه در پژوهش های تاریخی، تبلیغ رویکرد ختشی و بی توجه به مسائل اکنون جوامع انسانی (تاریخ برای تاریخ) و... نگارنده در این جستار می کوشد در کنار تشریح بیشتر مدعای خود، به این نقدها نیز پاسخ درخور ارائه کند تا در مسیر تفاهم بیشتر میان اهل تاریخ درباره ماهیت و کارویژه اصلی تاریخ شناسی گامی بردارد. تأکید نگارنده بر این است که دفاع از کارویژه اصلی دانش و رشته تاریخ تلاشی است برای جلوگیری از زوال و تحلیل رفتن این رشته دانشگاهی در درون دیگر رشته های علوم انسانی و رفتاری و به ویژه علوم تعمیمی جامعه شناسی و سیاست شناسی؛ از این رو راه برون رفت از این وضعیت بحرانی را برجسته سازی توصیف فربه به عنوان مهم ترین وظیفه رشته ای مورخان ارزیابی می کند.

**کلیدواژه ها:** تاریخ شناسی، مسئولیت علمی، توصیف فربه، علوم تعمیمی، قدیم، جدید.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2024.45872.1701

۲. دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران، تهران، ایران: hazrati@ut.ac.ir

## درآمد

نگارنده پیش از این در نوشتاری با عنوان «در باب مهم‌ترین وظیفه رشته‌ای مورخان»<sup>۱</sup> از این مدعا دفاع کرده بود که «توصیف فربه» مهم‌ترین وظیفه علمی مورخان بوده و است. این جستار واکنش‌هایی در موافقت یا مخالفت به دنبال داشت. سمیه عباسی و هاشم ملکشاهی در قالب پژوهشی مبسوط که برآیند آن مقاله‌ای با عنوان «تاریخ میان‌رشته‌ای و جایگاه آن در پژوهش‌های تاریخی»<sup>۲</sup> است، با انجام مصاحبه و رجوع به نوشته‌های موجود، به جمع‌آوری نظرات موافقان و مخالفان پرداخته و در نهایت نتایجی باب میل خود اخذ و ارائه داده‌اند. در یک کلام، ماحصل پژوهش ایشان این است که سیطره رویکرد باورمندان به «توصیف فربه» به عنوان مهم‌ترین وظیفه رشته‌ای مورخان نه تنها «دستاورد روشنی برای برون‌رفت رشته تاریخ از این وضعیت نامطلوب نداشته، بلکه با ایجاد فضای نظریه‌هراسی و جداسازی علم تاریخ از دیگر شاخه‌های علوم انسانی به بهانه یکتانگاری و حفظ استقلال آن، مانع تغییر روشمند در شیوه‌های پژوهشی و آموزشی رشته تاریخ شده است» (عباسی و ملکشاهی، ۱۴۰۱: ۲۱۵-۲۱۴).

جدا از این، در پژوهش یادشده دیدگاه‌های استادانی مانند سیدهاشم آقاجری، علی محمد لوی و دیگران بازتاب یافته که به نوعی رد مدعای اصلی جستار «در باب مهم‌ترین وظیفه رشته‌ای مورخان» است. راقم این سطور در نوشتار حاضر می‌کوشد با تشریح بیشتر مدعای خود، به برخی سوءفهم‌ها در این باره پاسخ بدهد تا گامی به پیش برای دستیابی به تفاهم بیشتر درباره ماهیت رشته تاریخ در میان متولیان آن برداشته باشد.

## توصیف فربه؟

مدعای نگارنده این است که مهم‌ترین وظیفه علمی مورخان در ذیل رشته تاریخ، «توصیف فربه/ عمیق و گسترده/ جامع/ فراگیر/ پرمایه» است. برای جلوگیری از برداشت‌های غلط، تعریف دقیق این مفهوم ضروری است. پیش از ارائه تعریف، یادآوری این نکته لازم است که مفهوم «توصیف فربه» پیش‌تر در آثار کسانی مانند گیلبرت رایل<sup>۳</sup>، کلیفورد گیرتز<sup>۴</sup>، نورمن دنزین<sup>۵</sup> و دیگران به کار رفته و ساخته این قلم نیست. آن‌ها این مفهوم را در مباحث

۱. (حضرتی، ۱۳۹۹: ۸۷-۶۹)

۲. (عباسی و ملکشاهی، ۱۴۰۱: ۲۲۰-۱۸۳).

3. Ryle, G. (1949). *Concept Of The Mind*. London: Hutchinson And Company.

4. Geertz, C. (1973). *The Interpretation Of Cultures: Selected Essays*. New York: Basic Books.

5. Denzin, N. K. (1989). *Interpretive Interactionism*. Newbury Park, CA: Sage; Denzin, N.

مردم‌شناختی به کار برده‌اند و آنچه مراد آنان است تفاوت‌های بنیادی با منظور نگارنده دارد. در زمانه‌ای که هرکسی می‌کوشد مفاهیم پیش‌ساخته‌شده‌ای مانند «جنگ روایت‌ها»، «تاریخ گذشته گذشته»، «رشته‌نما» و... را به نام خود ثبت کند؛ این قلم برای حفظ امانت‌داری، در جستار پیشین خود با صراحت اعلان کرد این مفهوم را پیش‌تر چه کسانی و به چه معنایی به کار برده‌اند، اما این به معنای آن نبود که مراد این قلم از مفهوم توصیف فربه همانی است که گیرتز و دیگران در پژوهش‌های مردم‌شناختی داشته‌اند؛<sup>۱</sup> زیرا اساساً این مفهوم به معنای دیگری مدنظر است.

تعریف نگارنده از «توصیف فربه» در مطالعات تاریخی بدین قرار است: «توصیف فربه»: پاسخ به پرسش‌های چیستی و چگونگی<sup>۲</sup> درباره‌ی مهم‌ترین رویدادهای گذشته انسانی است. تاریخ‌ورز در این مسیر با بهره‌گیری از روش‌ها و مهارت‌های مورد نیاز، به دنبال تبدیل داده‌های خام موجود در منابع تاریخی به داده‌ها و شواهد معتبر و متقن آزموده شده و قابل استناد است. به بیان دیگر، «توصیف فربه» در تاریخ‌شناسی، فهم و تشریح صحت و سقم آن چیزی است که در گزارش‌های تاریخی آمده است. بر این اساس باید گفت «توصیف فربه» در تاریخ‌ورزی مقدم (اولی) بر «تفسیر و تحلیل» است نه مقدمه آن.

با تعریف ارائه‌شده، روشن می‌شود که توصیف فربه به دنبال پاسخ به پرسش‌های چیستی و

---

K., & Lincoln, Y. S. (Eds.). (2005). *Handbook Of Qualitative Research* (3rd Ed.). Thousand Oaks, CA: Sage.

۱. برخی این‌گونه برداشت کرده‌اند. برای نمونه (نک. مصاحبه با هاشم آقاجری به نقل از عباسی و ملک‌شاهی، ۱۴۰۱: ۱۹۲-۱۹۱)

۲. به فهم نگارنده، در پژوهش‌های تاریخی پرسش‌های چیستی و چگونگی هر دو ساحت توصیفی دارند و پرسش‌های چگونگی به دنبال ارائه تبیین علمی رایج و مرسوم نیستند. زیرا به گفته همپل، تبیین تاریخی در مقایسه با تبیین علمی دقت کمتری دارد؛ زیرا تبیین تاریخی تنها تلاش می‌کند تا نشان دهد «رویداد مورد بحث امری تصادفی نبوده بلکه با توجه به شرایط خاص مقدم یا هم‌زمان با آن، رویدادی قابل انتظار بوده است». با وجود این، از آنجا که تاریخ نمی‌تواند گزارش نسبتاً کاملی از شرایط اولیه و فرضیات کلی حاکم بر نظام تبیینی خود ارائه کند، نه تبیین علی و نه تبیین احتمالی عرضه نمی‌دارد. تاریخ، برخلاف علم، فقط می‌تواند «طرح‌های کلی تبیینی» ارائه کند، یعنی طرح‌های مقدماتی تبیین‌هایی که همراه با شرح و بسط جزئیات، می‌توانند قوانینی را که به‌طور تلویحی دربردارند، در صورتی که مورخان کارشان را با دقت و موشکافی بیشتری دنبال کنند، آشکار سازند. (Hempel, 35,38-39,42; نقل از کلارک، ۱۳۹۶: ۵۲).

دبلیو. اچ. والش حتی از همپل فراتر می‌رود. به باور او، تبیین تاریخی مستلزم فرایند اتصال است، فرایندی که مورخ طی آن مفاهیم مسلطی را مشخص می‌سازد که به روشن کردن جزئیات واقعیت‌ها کمک می‌کنند، روابط بین رویدادها را ردیابی می‌کند و از مواد نوعی «روایت معنادار» می‌سازد. اینجا تبیین با توصیف پیوند می‌خورد (همان: ۵۴).

چگونگی است؛ زیرا برای هر مورخی مهم‌تر از این وجود ندارد که بدانند یک رویداد در گذشته واقعاً چگونه رخ داده است. مورخ برای کشف آن لازم است با چشم مسلح به سراغ گزارش‌های باقی‌مانده از رویدادهای گذشته انسانی (اعم از گزارش‌های تاریخ‌نگارانه و غیرتاریخ‌نگارانه/ معرفتی یا غیرمعرفتی) برود. منظور از چشم مسلح، یعنی آشنا به مهارت‌های مختلف و روش‌های گونه‌گونی باشد که برای فهم عمیق و گسترده این گزارش‌ها نیاز است؛ مهارت‌هایی مانند متن‌خوانی، آشنایی با تقویم و گاه‌شماری، ماده تاریخ، زبان‌دانی، سندخوانی، خط‌شناسی، مَهرخوانی و... . نیز روش‌های علمی مختلفی برای فهم فراگیر این گزارش‌ها تعریف شده است؛ از پدیدارشناسی گرفته تا هرمنوتیک و... .

علی‌القاعده باید نتیجه این تکاپوی مهارت‌محور و روش‌مند ختم شود به عبور از «معرفت عامه»<sup>۱</sup> و نیل به «معرفت خاصه»<sup>۲</sup> درباره مسئله مدنظر.<sup>۳</sup> «معرفت عامه» یعنی استناد به داده‌های تاریخی و نتیجه‌گرفتن از آن‌ها پیش از ارزیابی دقیق علمی آن داده‌ها. معرفت عامه در تاریخ‌ورزی یعنی احراز واقعیت به اتکا مرجعیت؛ یعنی مغالطه‌کنه و وجه؛ یعنی پیش از نقد و بررسی درونی و بیرونی راوی و روایت، بر درستی آن حکم کنیم.

«نقد درونی»<sup>۴</sup> و «نقد بیرونی»<sup>۵</sup> راوی و روایت یعنی تأمل در مؤلفه‌هایی مانند هویت فردی، خانوادگی، قومی و ملی راوی؛ فاصله زمانی و مکانی بین راوی و روایت؛ وضعیت و شرایط تاریخی مخاطبان راوی؛ اصالت روایت از لحاظ خط، زبان، نوع کاغذ و شیوه تحریر که آیا با زمانه و فرهنگ راوی تطابق دارد یا خیر؛ تناسب معنوی روایت با روایت‌های موازی؛ مراجع روایت؛ معانی لفظی روایت با توجه به تحول و تطور زبان در بستر تاریخ؛ زدودن امور غیرواقعی از روایت؛ علائق، انتظارات، پیش‌فهم‌ها و قصد راوی؛ فهم معنای واقعی روایت و ارزیابی آن در میزان عقل و...<sup>۶</sup> با این ملاحظات است که تاریخ‌ورز می‌تواند معرفت عامه را تبدیل به معرفت خاصه کند. یعنی وقتی از او می‌پرسند که ارتفاع قله دماوند چقدر است، پاسخ ندهد که مثلاً بنا به آنچه مردم دماوند می‌گویند، چهار هزار متر است. بل مسلح به مهارت‌های اندازه‌گیری و روش‌های آن، متربه‌دست، ارتفاع قله را اندازه بگیرد و دقیق بگوید پنج هزار و ششصد و ده متر.

---

1. Common knowledge

2. Special knowledge

۳. برای پژوهشی تفصیلی درباره خلط معرفت عامه و معرفت خاصه در مطالعات علوم انسانی (نک. طالبان، ۱۳۹۵: ۲۰۶-۱۹۲).

4. Internal Critique

5. External Critique

۶. برای بسط بیشتر این موضوع (نک. حضرتی، ۱۴۰۱: ۳۸-۲۹).



### مختصات «توصیف فربه»

پس از ارائه تعریفی از مفهوم «توصیف فربه»، به تشریح ویژگی‌های آن می‌پردازیم تا به بیانی دیگر زوایا و خبایای آن را بیشتر بشکافیم.

*الف.* ترجیح توصیف فربه به معنای اتخاذ رویکرد سنتی و پوزیتیویستی در تاریخ‌ورزی نیست. به گمان برخی از ناقدان، دفاع از توصیف فربه گام‌نهادن در میدان تاریخ‌نگاری سنتی و مدعایی پیشامدرن درباره معرفت تاریخی است. گویی کسانی که از این مدعا دفاع می‌کنند، مبتنی بر پارادایم سنت به دانش تاریخ می‌نگرند و می‌پژوهند. ماهیت تاریخی را معرفتی سهل‌الوصول می‌شمارند که به آسانی قابل دستیابی است.

نیز تاریخ سیاسی را تنها واحد مطالعه در تاریخ می‌دانند و حجیت را در تاریخ‌نگاری تنها به نقل می‌دهند و نه عقل. در همین راستا، هاشم آقاجری می‌گوید: «در هیچ‌جای دنیا مورخ امروز نمی‌تواند با همان دستگاه‌ها و چارچوب‌ها و روش‌های پیشامدرن، دیگر تحقیق تاریخی بکند... در دنیا چرخش تاریخی اتفاق افتاده است و توجه ویژه‌ای به تاریخ در علوم دیگر شده است؛ مانند آثار گیرتز، داگلاس نورث و... حالا عجیب است که در ایران عده‌ای از موضع رشته تاریخ نه تنها مخالفت می‌کنند با این چرخش‌ها، بلکه حتی مخالفت می‌کنند با اقتضائات مدرن‌شدن رشته تاریخ در ایران» (عباسی و ملکشاهی، ۱۴۰۱: ۱۹۲-۱۹۱).

آقاجری در ادامه از مدافعان تاریخ توصیف‌محور می‌پرسد: «اگر نمی‌خواهید به همان روش تاریخ‌نگاری طبری، ابن‌اثیر و اسکندربیک منشی و سپهر تاریخ‌نگاری کنید، بفرمایید این تحول چگونه باید اتفاق بیفتد» (همان: ۱۹۱). هاشم آقاجری به خطا گمان می‌کند مدافعان تاریخ توصیفی تنها توجه‌شان به تاریخ سیاسی است و به تاریخ اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و فکری و روانی عنایتی ندارند (همان). به فهم هاشم آقاجری هرکسی از تاریخ توصیفی دفاع کند، اثبات‌گراست (همان: ۱۹۲).

داریوش رحمانیان نیز چنین برداشتی دارد. به نظر او، تاریخ توصیفی یعنی تاریخ نقلی و توجه صرف به تاریخ سیاسی: «هنوز هستند کسانی که از تاریخ رویدادمحور و روایی و توصیفی به‌عنوان تاریخ شایسته و بایسته دفاع می‌کنند و رفتن به سوی عرصه‌ها و موضوعات تاریخ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را آن هم با روش‌ها و رویکردهای جدید، انحراف از سنت و اصول و قواعد تاریخ‌نویسی می‌پندارند» (عباسی و ملکشاهی، ۱۴۰۱: ۱۹۶).

در پاسخ باید گفت، تاریخ‌نگاری توصیفی<sup>۱</sup> برابر با تاریخ‌نگاری نقلی<sup>۲</sup> و ذیل پارادایم

---

1. Descriptive Historiography  
2. Narrative Historiography

تاریخ‌نگاری سنتی<sup>۱</sup> نیست. تاریخ‌نگاری توصیفی از آن حیث که بهای ویژه‌ای به روش می‌دهد، رویکردی مدرن است و تعلق خاطر بیشتری به پارادایم تاریخ‌نگاری مدرن دارد؛ از این‌رو در رویکرد توصیف‌محور، معرفت تاریخی مبتنی بر نظریه «تطابق»<sup>۲</sup> و آینه‌وار فهم نمی‌شود. در این نگره، معرفت تاریخی سهل‌الوصول نیست و دست‌یافتن بدان کار اهل فن است؛ کسانی که مهارت می‌دانند و به روش‌های علمی مسلط‌اند. اشراف به مجموعه‌ای از مهارت‌ها و روش‌های علمی کمی و کیفی لازم است تا تاریخ‌ورز به توصیف عمیق و گسترده درباره یک رویداد تاریخی دست یابد.

یکی از ناقدان، ساده‌انگارانه در نقد رویکرد توصیف‌محور گفته است که: «پارادایم مسلط بر این ساختار، دستیابی به حقیقت تاریخی را برای خود سهل‌الوصول کرده و مدعی است تاریخ به‌سادگی آنجا ایستاده و منتظر است تا با اتخاذ منابع و روش‌های درست توسط مورخان فراچنگ آید» (کریمی، ۱۴۰۰: ۵)

ریشه این برداشت‌های ناصواب خلط میان تعریف دقیق تاریخ‌نگاری نقلی و تاریخ‌نگاری توصیفی است. تاریخ‌نگاری توصیفی را نباید با وقایع‌نگاری و تاریخ‌نگاری نقلی اشتباه گرفت. تاریخ‌نگاری نقلی مربوط به پارادایم سنت است و نسبتی با روش‌های مدرن ندارد؛ درحالی‌که مدافعان توصیف فربه مورخان‌اند که تعلق فکری‌شان به مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری مدرن است و سخت‌پای‌بند به روش در مطالعات تاریخی‌اند.

دیگر اینکه، دفاع از توصیف فربه مدعایی الزاماً عین‌گرا نیست. به این معنا که سخن‌گفتن از ترجیح توصیف فربه حتماً و بالضروره نسبتی با اثبات‌گرایی<sup>۳</sup> ندارد. در این رویکرد، نگاه به معرفت تاریخی الزاماً عینی نیست. می‌توان در عین حال هم قائل به تاریخ‌توصیفی بود و هم رسیدن به کنه امر واقع را ممکن ندانست. معرفت تاریخی را ذهنی فهم کرد و به‌جای سخن‌گفتن از کشف، به فهم بهای بیشتری داد. می‌توان به ترجیح توصیف نسبت به تحلیل در تاریخ‌ورزی پایبند بود و در عین حال از تاریخ‌نگاری تطابقی و آینه‌وار دفاع نکرد. به بیان دیگر، نباید مدافعان تاریخ‌توصیفی را اثبات‌گرا دانست و از طرف‌داران تاریخ بی‌طرفانه و تاریخ‌عینی شمرد.

سخن در باب مهم‌ترین وظیفه مورخان است، نه ماهیت معرفت تاریخی که عینی است یا ذهنی. اگرچه این بدان معنا نیست که همه مدافعان تاریخ‌توصیفی باور اثبات‌گرایانه ندارند. ممکن است اثبات‌گرا باشند و ممکن است نباشند. نکته این است که این دو را لازم و ملزوم

---

1. Traditional Historiography  
2. Correspondency  
3. positivism

یکدیگر گرفتن خطاست.

دقیقه دیگر اینکه این ادعا را هم می‌توان داشت که دفاع از توصیف فربه به معنای دفاع از تاریخ کوتاه‌مدت نیست. مورخان در دل توصیف فربه در کنار رویدادها می‌توانند به ساختارها و فرایندها هم توجه کنند. یعنی به تعبیر «پیتر برک» می‌توان نوع جدیدی از روایت را به کار گرفت که موضوع‌های ساختاری را نیز همانند جریان زمانی و گاه‌شمارانه که مشخصه تاریخ رویدادی است، در نظر بگیرند. وی معتقد است، مورخان می‌توانند روایت‌هایی بسازند که به اندازه کافی پرمایه باشند و به همان اندازه که به آدمیان و رویدادها می‌پردازند، به ساختارها و فرایندها نیز پردازند (نقل از کلارک، ۱۳۹۶: ۱۳۴).

هاشم آقاجری در نقد رویکرد توصیف‌محور به برخی موردهای موفق در تاریخ‌تئوریک مانند «ابن‌خلدون، مارکس، ماکس وبر، چارلز تیلی، مکتب آنال، تاریخ‌نگاری پست کلونیال، تاریخ‌نگاری سوبالترن و تاریخ‌نگاری فمینیستی»<sup>۱</sup> (عباسی و ملک‌شاهی، ۱۴۰۱: ۱۹۱) اشاره کرده است. در پاسخ باید گفت، این نمونه‌ها در ساحت تاریخ‌ورزی ناقض رویکرد توصیف‌محور نیستند. برجستگی نمونه‌های بالا (البته در مقام فعل مورخانه نه فیلسوفانه و جامعه‌شناسانه) این است که فراتر از تاریخ سیاسی به واحدهای دیگر مطالعه در تاریخ‌شناسی توجه نموده یا موضوعات جدید یا رویکردهای نویی را به میان آورده‌اند؛ بدون اینکه از وظیفه اصلی خود در مقام یک مورخ که عبارت از توصیف عمیق و گسترده باشد، غفلت کنند.

ابن‌خلدون در «مقدمه» از علم‌غمران سخن می‌گوید. جان‌مایه کلام او در این اثر این است که به «تاریخ فرهنگی» باید توجه کرد و تاریخ‌نگاری نباید در امر سیاسی خلاصه شود. او در «مقدمه» اش نه از فلسفه تاریخ سخن می‌گوید (آن‌گونه که رایج است و ادعا می‌شود) و نه توصیف پرمایه را خفیف می‌شمارد. او به دنبال آن است که رویکرد مسعودی و ابوعلی مسکویه را در تاریخ‌نگاری اسلامی برجسته کند؛ یعنی توجه به تاریخ‌نگاری فرهنگی و اجتماعی در کنار تاریخ‌نگاری سیاسی.

کجای این رویکرد با مدعای ما در ترجیح توصیف بر تحلیل در تعارض است؟! نظریه‌ای که به ابن‌خلدون در «مقدمه» و «العبر» نسبت داده می‌شود، نظریه زوال/ انحطاط است. او نخستین مورخ مسلمان است که به موضوع زوال به‌عنوان یک پُرسمان پرداخته است. چنان‌که سید جواد طباطبایی گفته است: «ابن‌خلدون برای نخستین بار پرسش‌هایی را طرح کرد که هیچ‌یک از اندیشمندان دوره اسلامی نتوانسته بود آن پرسش‌ها را به‌صورت منظومه‌ای طرح

---

۱. موافقت با استاد در این که مارکس و ماکس وبر و چارلز تیلی را مورخ بنامیم، بسیار سخت است. اینان بیشتر به فیلسوف تاریخ و حقوق‌دان و جامعه‌شناس بودن شهره‌اند تا مورخ.

کند. ابن‌خلدون با تکیه بر سنت خردگرایی فیلسوفان دوره اسلامی، به‌ویژه ابن‌رشد و با عنایتی که به منطق داده‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زمان خود داشت، توانست نخستین بار نظریه عمومی انحطاط دوره اسلامی را تدوین کند» (طباطبایی، ۱۳۷۳: ۲۸۰).

دقیقه‌ای که در نگره آفاجری مغفول مانده این است که ابن‌خلدون این نظریه را از دل توصیف عمیق و گسترده خود در «مقدمه» و سپس «العبر» به دست داده است. او به‌عنوان مورخی حرفه‌ای نخست به مهم‌ترین رسالت علمی خود یعنی توصیف فربه می‌پردازد و سپس از دل این توصیف به نظریه‌ای هم می‌رسد که آن منطق زوال در تمدن مسلمانان است. این دقیقاً همان رویکردی است که نگارنده از آن دفاع می‌کند. یعنی تقدم توصیف بر تحلیل، تقدم داده بر نظریه و ترجیح جست‌وجوی چستی و چگونگی رویدادها بر چرایی وقوع آن‌ها؛ کاری که ابن‌خلدون کرده است.

این همان کاری است که برینگتون مور در کتاب ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی<sup>۱</sup> انجام داده یا همان کاری است که دیگر مورخان آکادمیک انجام می‌دهند، اما برخی از آن‌ها پایان توصیف پرمایه خود را به ارائه نظریه‌ای ختم می‌کنند و برخی به همان توصیف فربه اکتفا می‌کنند. نکته مشترک همه این پژوهش‌های مورخانه رجحان و برتری توصیف بر تحلیل است؛ چه ابن‌خلدون دوره سنت باشد، چه ویلفرد مادلونگ، خلیل اینالجیق یا فریدون آدمیت دوره مدرن.

نمونه‌های دیگر مورد اشاره آفاجری هم از همین جنس است. مگر غیر از این است که نومورخان مکتب آنال به تاریخ‌نگاری فرهنگی و اجتماعی و روانی در مقابل تاریخ‌نگاری سیاسی بهای بیشتری می‌دهند؟ مگر غیر از این است که در آثار نومورخان آنالی مانند مارک بلوخ، لوسین فور، فرنان برودل و... توصیف عمیق و گسترده جایگاه ویژه‌ای دارد؟ از جامعه فئودالی<sup>۲</sup> و لمس سلطنتی<sup>۳</sup> مارک بلوخ گرفته تا سرمایه‌داری و حیات مادی ۱۸۰۰۹-۱۴۰۰<sup>۴</sup> و مدیترانه و جهان مدیترانه در عصر فیلیپ دوم<sup>۵</sup> فرنان برودل. مگر غیر از این است که

۱. ترجمه حسین بشیریه، ۱۳۹۵

۲. ترجمه بهزاد باشی، ۱۳۶۳

۳. بنگرید به (مقدمه پرویز پیران به نقل از برودل، ۱۳۷۲)

۴. همان

5. (Fernand, 1996)

همان‌طور که کلارک یادآور شده، تفاوت فقط در اینجاست که برودل در اقدامی به‌منظور نشان‌دادن مرگ تاریخ رویدادی، رویداد مرگ فیلیپ دوم را به صفحات پایانی کتاب مدیترانه خود منتقل کرد و تاریخ دریا را به‌جای تاریخ شاهان بر صدر نشانده. بنگرید (کلارک، ۱۳۹۶: ۹۹).

تاریخ‌نگاری پسااستعماری (پست‌کلونیال)، مهم‌ترین دغدغه‌اش توجه به پیامدهای فرهنگی استعمار در مقابل پیامدهای سیاسی آن است؟ مگر غیر از این است که تاریخ‌نگاری سوبالترن به جای طبقات فرادست، فرودستان را در مرکز تاریخ‌نگاری خود قرار می‌دهد؟ در آثار آنتونیو گرامشی<sup>۱</sup>، گایاتری چاکراورتی اسپیواک<sup>۲</sup> و راناچیت گوها<sup>۳</sup>، مگر غیر از این است که هر مدعایی به استناد یا در پس توصیف عمیق و گسترده از حیات فرودستان آمده است؟! فاطمه مرنیسی به‌عنوان جامعه‌شناس - مورخی فمینیست، مگر غیر از این است که در پی توصیفی عمیق و گسترده در کتاب *زنان پرده‌نشین و نخبگان جوشن‌پوش؛ برداشتی نوین از حقوق زن در اسلام*<sup>۴</sup> و دیگر آثارش، می‌کوشد کلان‌روایت‌های غلط درباره نگاه فرومایه به زن را در تاریخ اسلام مردود اعلان کند؟! همه این رویکردهای تاریخ‌نگارانه کوشیده‌اند موضوع و منظر مطالعه خود را در مطالعات تاریخی تغییر بدهند، اما هیچ‌کدام توصیف فربه را قربانی تفسیر فربه نکرده‌اند.

ب. دفاع از توصیف فربه به‌عنوان مهم‌ترین کارویژه دانش تاریخ، توجه ویژه‌ای به مهارت‌آموزی و کاربست روش دارد. این رویکرد به‌دنبال آن است تا با تعریف و تبیین کارویژه‌ای مشخص برای رشته تاریخ، نظام آموزشی آن را به‌ویژه در گروه‌های علمی دانشگاهی به سمتی سوق بدهد که برآیند آن تربیت دانشجویانی باشد که به‌صورت اختصاصی مهارت‌هایی را بیاموزند که در هیچ دپارتمان دیگری به‌صورت جدی مورد توجه نیست. نتیجه این امر آن می‌شود که ماحصل تلاش علمی دپارتمان‌های تاریخ، آماده‌سازی نیروی متخصص و ماهر به جامعه علمی باشد نه کارگر ساده. در این میان به آموزش مهارت‌هایی مانند گاه‌شماری و تقویم، ماده تاریخ، کاغذشناسی، خط‌شناسی، سندشناسی، سندخوانی، فهرشناسی، زبان‌دانی، متن‌خوانی، جرح و تعدیل، نسب‌شناسی، رجال‌شناسی، حدیث‌شناسی، رمزنگاری و... توصیه می‌شود.

در کنار یادگیری مهارت‌های مختلف، یادگیری روش‌های علمی آزمون مدعاهای کمی و به‌ویژه کیفی، مورد تأکید مدافعان رویکرد توصیف‌محور است. می‌دانیم روش‌ها در علوم مختلف ساری و جاری‌اند و از بالای سر همه علوم می‌گذرند و شاید خاستگاه‌شان علمی خاص باشد؛ اما به همه علوم تعلق دارند. قالب‌هایی هستند که اگر برای آزمون هر مدعایی در

۱. گرامشی واضع مفهوم سوبالترن Subaltern است. برای شناخت بیشتر، بنگرید به (گرامشی، ۱۴۰۲).

۲. برای آشنایی بیشتر با دیدگاه‌های او، بنگرید به (اسپیواک، ۱۳۹۹).

۳. برای پژوهشی بنیادی در این حوزه از راناچیت گوها، بنگرید به (Ranajit, 1983).

۴. ترجمه ملیحه مغازه‌داری؛ با مقدمه و ویرایش محمد کریمی زنجانی اصل

هر علمی مناسب باشند، می‌توانند به کار آیند. در تاریخ‌شناسی هم این روش‌ها کاربرد دارند و می‌توانند در توصیف و تحلیل به کار گرفته شوند. پس توجه به روش را که رویکردی مدرن است، نباید تنها ویژه رویکردهای تحلیلی بدانیم. اتفاقاً بخش زیادی از این روش‌ها و به‌ویژه روش‌های کیفی، توصیف‌محور و در خدمت آن‌اند؛ برعکس رویکردهای کمی که بیشتر در خدمت تحلیل و تفسیرند. از آنجا که مدعای (فرضیه)های علمی در پژوهش‌های تاریخی عموماً کیفی‌اند، بنابراین بخش زیادی از این روش‌ها، توصیف پُرمايه را دغدغه خود دارند تا تحلیل و تفسیر؛ از پدیدارشناسی و هرمنوتیک گرفته تا تحلیل گفتمان و گرنرد تئوری<sup>۱</sup> و ...

پ. توصیف فربه به معنای نادیده‌گرفتن نظریه‌های علمی نیست. مسئله، نفی «نظریه‌آزمایی» و ترجیح ندادن آن به داده‌شناسی در مطالعات تاریخی است، نه بهره‌برداری از نظریه‌ها و الهام‌گرفتن از آن‌ها. توضیح اینکه نظریه<sup>۲</sup> قالبی است که هم می‌تواند در تاریخ توصیفی کاربرد داشته باشد و هم در تاریخ تحلیلی. این‌گونه نیست که نظریه‌ها فقط به کار تحلیل بیایند و بس. برخی از ناقدان، دفاع از تاریخ توصیفی را ضدیت با نظریه برداشت کرده و آن را به «نظریه‌هراسی» (عباسی و ملکشاهی، ۱۴۰۱: ۲۱۵-۲۱۴) متهم نموده‌اند. برداشتی که بی‌تردید نادرست است.

هاشم آقاجری در دفاع از برجسته‌سازی «نظریه‌آزمایی» در مطالعات تاریخی تنها نیست. علی‌محمد ولوی هم از مدافعان سرسخت آن است. حتی این دو می‌کوشند آغازکننده سيطرة این رویکرد در دپارتمان‌های تاریخ را به نام گروه علمی که خود به‌نوعی متولی آن بودند، ثبت کنند.<sup>۳</sup> شاید نتوان گفت آغازکننده کدام یک بودند، اما هیچ تردیدی در این نیست که گروه تاریخ دانشگاه تربیت‌مدرس و دانشگاه الزهرا(س) در معماری این بنای کج بیش‌ترین سهم را نسبت به گروه‌های دیگر مانند گروه‌های تاریخ دانشگاه تهران و دانشگاه شهید بهشتی داشتند.<sup>۴</sup>

## 1. Grounded Theory

## 2. Theory

۳. آقاجری در مصاحبه با سمیه عباسی و هاشم ملکشاهی به پیشرو بودن گروه تاریخ دانشگاه تربیت‌مدرس در آغاز مباحث مرتبط با مطالعات تاریخ تئوریک در زمانی که دیگر گروه‌های تاریخ کشور اطلاعی از این مباحث نداشتند» (عباسی و ملکشاهی، ۱۴۰۱: ۱۹۵) اشاره دارد. ولوی هم در مصاحبه با نامبردگان چنین ادعایی دارد: «زمانی در گروه تاریخ دانشگاه الزهرا(س) این مباحث مطرح بود که دانشکده‌ها و گروه‌های دیگر آن را به تمسخر گرفته و آن را کاری فانتزی می‌دانستند. خوشحالم بعد از نزدیک [به] چهل سال تکاپو و تلاش در این عرصه، می‌بینم در دانشگاه‌هایی که این باور در آن‌ها مطرح نبود و حتی نگاه منفی داشتند، الان در همان مسیر ما هستند.» (همان)

۴. سنت تاریخ‌نگاری مبتنی بر توصیف فربه در دانشگاه تهران از آغاز تا اکنون غالب بوده است. از عباس آقبال آشتیانی تا غلامحسین زرگری‌نژاد در متونی که خلق کرده‌اند، بر این سنت پایبند مانده‌اند. ایضاً گروه تاریخ

ولوی اساساً مهم‌ترین کار در پژوهش‌های تاریخی را در کنار آزمون فرضیه، آزمون نظریه می‌داند: «اگر بخواهیم به سمت حل مسئله برویم و علمی را کاربردی کنیم، باید بیاییم سراغ آزمون فرضیه و آزمون نظریه و این دو کار باید انجام شود» (همان: ۱۹۶-۱۹۵). تأکید بر نظریه‌آزمایی بیش از هر استاد تاریخ دیگری (حتی هاشم آقاجری) در بیانات علی‌محمد ولوی بازتاب یافته است. علت این امر علقه ویژه وی به رشته جامعه‌شناسی و در مقطعی (کارشناسی) تحصیل در آن است، اما او غافل از این است که هیچ زمانی «آزمون نظریه» در سنت تاریخ‌ورزی قدیم و جدید (اعم از ایرانی و انیرانی) برای مورخان رویکردی جذاب نبوده و نیست.

مورخان همواره به دنبال شرح تاریخی مبسوط بودند و از تقلیل و ساده‌سازی آن در قالب گزاره‌ای فرازمانی و فرامکانی X آنگاه Y پرهیز داشتند. پژوهش‌های تاریخی، پژوهش‌هایی مبتنی بر نام‌هاست و نه متغیرها. تبدیل نام‌ها به متغیرها دغدغه عالمان علوم تعمیمی است و تاریخ‌ورزان چندان رغبتی بدان نشان نمی‌دهند.<sup>۱</sup>

فارغ از این، کسانی مانند ولوی و آقاجری که غایت دانش تاریخ را همانند جامعه‌شناسی و دیگر علوم تعمیمی، «نظریه‌پردازی» و «نظریه‌آزمایی» می‌دانند، باید به این پرسش کلیدی پاسخ بدهند که اگر این‌گونه است، پس مثلاً فرق بین تاریخ‌شناسی و جامعه‌شناسی چیست؟ اساساً چرا این‌ها در یک دپارتمان ادغام نمی‌شوند؟ موضوع و روش در این دو علم که مشترک است، اگر غایت را هم مشترک بگیریم دیگر چه فرقی بین این دو باقی می‌ماند؟

ماحصل سال‌ها مساعی ولوی و آقاجری برای به صدرنشاندن نظریه‌آزمایی در پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دانشجویی، تقلیدهای ناشایسته از رویکردهای مسلط در علوم تعمیمی و بی‌خاصیت کردن پژوهش‌های تاریخی دانشجویی است. در چنین رویکردی به مسئله پژوهش، «آزمون نظریه» بیش از «داده‌شناسی و توصیف فربه آن‌ها» اهمیت پیدا می‌کند و محوریت پژوهش در عمل با «آزمون نظریه» است و نه توصیف عمیق و گسترده داده‌ها. تأکید بر «نظریه‌آزمایی» در پژوهش‌های تاریخی یعنی تکاپو در وضعیت معلق با تاریخ‌شناسی نشستن و با جامعه‌شناسی بلندشدن. نتیجه این وضعیت شترمرغی چیزی جز خاصیت‌زدایی و سلب هویت رشته‌ای از دانش تاریخ نیست. کاری که در این چند دهه، دانسته یا نادانسته، استادانی

---

دانشگاه شهید بهشتی با بزرگانی چون حسینعلی ممتحن، محمداسماعیل رضوانی، رضا شعبانی و ... .  
۱. به همین سبب است که برخی از فیلسوفان علم در علمیت دانش تاریخ تشکیک کرده و آن را در بهترین حالت «علم آلی» (آن‌گونه که شوپنهاور باور داشت) یا «علم مقدماتی» (آن‌گونه که کارل همپل معتقد بود) ارزیابی می‌کردند.

مانند آقاجری و ولوی پیش‌ران آن بوده‌اند.

هاشم آقاجری و در جایی قباد منصوربخت (همان: ۱۹۳) به این موضوع تأکید دارند که اساساً دانش تاریخ دانشی نظریه‌ساز است. آقاجری ادعایی صریح در این‌باره دارد: «چرا باید مبلغ این تفکر اشتباه باشیم که تاریخ نیازمند گرفتن تئوری از رشته‌های دیگر است، درحالی‌که مورخان و دانش تاریخ خود در این زمینه پیشرو هستند» (همان: ۱۹۱).

نگارنده در اینکه نظریه‌ها از دل داده‌های تاریخی برمی‌آیند، با آقاجری هم‌نظر است. در این تردیدی نیست که مثلاً نظریه «محرومیت نسبی موجب انقلاب می‌شود»، از دل توصیف عمیق و گسترده مورخان از انقلاب‌ها برآمده و بر زبان یک جامعه‌شناس انقلاب‌ها (تد رابرت گر)<sup>۱</sup> جاری شده است، اما پرواضح است که خود مورخان این نظریه را از درون توصیف پُرمايه خود بیرون نکشیده و برجسته نموده‌اند و یک جامعه‌شناس است که آن شرح‌های تاریخی مبسوط مورخان را در قالب نظریه‌ای فرازمانی و فرامکانی ذیل گزاره‌ای علی (x آنگاه y) تبیین نموده است.

دلیل این امر هم کاملاً واضح است: علاقه و ذائقه مورخان، شرح مبسوط رویدادهاست و علاقه جامعه‌شناسان و دیگر عالمان علوم تعمیمی خلاصه‌کردن آن شرح مبسوط ذیل گزاره‌ای فرازمانی و فرامکانی به نام نظریه است که قابلیت تعمیم هم داشته باشد. اینکه مورخان می‌توانند نظریه‌سازی هم بکنند و از دل توصیف‌های پُرمايه خود گزاره‌های فرازمانی و فرامکانی استخراج و آن را برجسته سازند، امری غیرممکن نیست؛ ولی آنچه حداقل تاکنون در کارهای مورخان دیده‌ایم، رغبت نشان‌دادن به آن است.<sup>۲</sup> به همین روی است که تاکنون هیچ

۱. چرا انسان‌ها شورش می‌کنند، ترجمه علی مرشدی‌زاد. از این اثر ترجمه دیگری انجام شده است: شورش سیاسی؛ علل، نتایج و بدیل‌ها، ترجمه سعید صادقی جقه.

۲. سمیه عباسی و هاشم ملکشاهی در جستار خود پس از ارائه آمارهایی از مقالات انتشاریافته در مجلات تاریخی، نتیجه گرفته‌اند که «هنوز امر پژوهش و نظام آموزش دانشگاهی تاریخ در ایران در سیطره توصیف‌گرایان است» (عباسی و ملکشاهی، ۱۴۰۱: ۲۱۴). دلیل آن کاملاً واضح است، زیرا نظریه‌آزمایان هم در ساحت عمل همانند توصیف‌گرایان می‌پژوهند و می‌نویسند. در سطح نظر ادعاهای زیادی طرح می‌شود. مهم این است که مبتنی بر آن ادعاها به تألیف متن روی آورد. با صدای بلند از تاریخ‌نگاری پست‌مدرن دفاع کردن چندان هنر نیست. هنر واقعی آن است که براساس آن، یک دوره از تاریخ ایران نوشته شود تا عیارش مشخص گردد. سال‌هاست عده‌ای از دوره‌بندی سلسله‌ای تاریخ ایران انتقاد کرده و آن را کهنه و به درد‌نخور می‌نامند. این گروه برای جانداختن طرح نوبی از دوره‌بندی تاریخ ایران باید به نگارش متن‌هایی بر آن اساس مبادرت بورزند. تا این کار اتفاق نیفتد، آن‌قدرها را کسی جدی نخواهد گرفت و تأثیرگذار نخواهد بود. اگر دوره‌بندی سلسله‌ای از تاریخ ایران پذیرفته شده و جافتاده است، به پشتوانه مجموعه‌ای از پژوهش‌های تاریخی است که بر آن اساس انجام شده‌اند. دو صد گفته چون نیم کردار نیست.



تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۱۲۹

کتابی با نام «نظریه‌های کلاسیک تاریخ‌شناسی»، «نظریه‌های جدید تاریخ‌شناسی» و نظایر این‌ها (آن‌گونه که در علوم تعمیمی به‌وفور شاهد آنیم) تألیف نشده است؛ بنابراین، طبیعی است اگر تاریخ‌ورزی بخواهد؛ مثلاً ساختار دولت صفوی را توصیف پُرمايه بکند، ناگزیر از رجوع به نظریه‌های ساختاری مندرج در آثار جامعه‌شناسان و سیاست‌شناسان است. کجای این امر بدیهی جای تعجب و تأسف دارد؟!

ت. ایده رجحان «توصیف فربه» به‌دنبال دوگانه‌سازی میان «توصیف» یا «تحلیل» نیست. برخی از ناقدان به عمد یا به سهو، ایده «توصیف فربه به‌عنوان مهم‌ترین وظیفه رشته‌ای مورخان» را به‌شکل تنها وظیفه رشته‌ای مورخان خوانده و موضع گرفته‌اند. سیمین فصیحی، علیرضا ملایی توانی و داریوش رحمانیان از آن شمارند. داریوش رحمانیان در این باره می‌گوید: «دیگر زمان آن گذشته که امثال دورکیم و اسپنسر و غیره گمان می‌کردند کار تاریخ و مورخ صرفاً این است که داده‌های خام و صحیح را گردآوری کند و کنار بنشیند و کار تحلیل و پردازش و نظم بخشیدن به آن‌ها را به متخصصان دیگر رشته‌ها، به‌ویژه جامعه‌شناسی بسپارد» (همان: ۱۹۷).

علیرضا ملایی توانی هم نظری به همین مضمون دارد: «توصیف مهم است، ولی توقف در آن ظلم به دانش در رشته تاریخ است و مانع ورود مورخان به عرصه‌ها و موضوعات متعددی است که در حال شکل‌گیری می‌باشد» (همان: ۱۹۳). سیمین فصیحی هم این منازعه روشی را ذیل دوگانه‌سازی توصیف یا تحلیل دیده است: «چون حوزه تاریخ خیلی گسترده است، هیچ نوع خودکامگی را بر نمی‌تابد که من برای کشف حقیقت یا واقعیت از این روش یا از آن روش استفاده کنم... موضوع مشخص می‌کند که کدام شیوه پژوهش بهتر است» (همان: ۱۹۷).

این حرف‌ها برداشت غیردقیق از مدعای این قلم است. نگارنده در هیچ جایی از تنها وظیفه مورخ سخن نرانده است. آنچه بر آن تأکید می‌کند درباره مهم‌ترین وظیفه مورخان است. تحریف مهم‌ترین به تنها وظیفه، باعث این برداشت‌های ناصواب شده است. سخن بر سر این است که مورخ مهم‌ترین وظیفه خود را که اقتدار و کارویژه رشته‌ای او در آن نهفته است، به نحو احسن انجام بدهد و سپس به‌دنبال کارهای دیگری برود که نقطه تلاقی و اشتراک این علم با علوم هم‌پيوند است.

این دقیقاً همان کاری است که هر رشته علمی برای حفظ بقا و ماندگاری خود انجام می‌دهد. کاری مختص خود تعریف و سعی می‌کند به نحو احسن آن را به انجام برساند. طبیعی است که فارغ از آن کار ویژه، برخی از کوشش‌های رشته‌ای آن‌ها مشترک با دیگر رشته‌های مرتبط باشد؛ بنابراین نزاع بر سر این یا آن نیست، نزاع بر سر این است که تعین رشته‌ای

مورخان با چه مهارت علمی ویژه آنان تعریف شده است. انتظار عالمان علوم دیگر از مورخان چیست؟ اینان قرار است چه خلأ علمی را پُر کنند که عالمان علوم دیگر از انجام آن ناتوان‌اند. قراردادن این وظیفه مهم در عرض وظایف فرعی دیگری که فقط مختص رشته ما نیست و در دپارتمان‌های دیگر هم انجام‌پذیر است، خطایی است بزرگ که اصرار بر تداوم آن زوال و مرگ رشته تاریخ را به دنبال خواهد داشت. مرگی که در زمان وقوع، اتفاقی ساده قلمداد خواهد شد و کسی را نگران و غمگین نخواهد کرد؛ زیرا تابوت آن را پیش‌تر همین استادان دلباخته به علوم تعمیمی فراهم کرده و درحالی‌که این رشته هنوز جانی در بدن داشت، جنازه آن را بر این تابوت نهاده و محفل به محفل رشته‌نمایی آن را جار زده و آخر بسان مادر آدی ویلیام فاکنر گور به گورش<sup>۱</sup> کردند.

در کنار این دوگانه‌سازی کاذب، نگاه دیگری هم وجود دارد که به یکسان‌نگاری توصیف و تحلیل تأکید می‌کند. در این تردیدی نیست که در ساحت معرفت‌شناسی تاریخی، توصیف سطحی از تحلیل است و اساساً تفکیک و مرزبندی میان این دو ممکن نیست؛ بنابراین ترجیح تاریخ توصیفی و تمیز آن از تاریخ تحلیلی در ساحت روش تحقیق<sup>۲</sup> و روش‌شناسی<sup>۳</sup> معنادار است و نه معرفت‌شناسی<sup>۴</sup>.

بدون‌شک در درون هر توصیفی، تحلیل و تفسیر مورخ مبتنی بر گرایش‌ها و حیث‌التفاتی او نهفته است. اما نکته این است که در ساحت روش تحقیق و روش‌شناسی، هر پژوهشی رسالتی برای خود تعریف می‌کند که آیا مسئله او چیستی یا چگونگی موضوع است یا چرایی آن. براین اساس هم پرسش‌های تحقیق به صورت چیستی، چگونگی یا چرایی تنظیم می‌شود. در این سطح از تحقیق، واضح است که داستان توصیف از تحلیل جداست.

ممکن است مسئله یک تاریخ‌ورز چیستی و چگونگی حمله عرب مسلمان به ایران باشد و نه چرایی آن. در چنین شرایطی تمام ارکان پژوهش باید برای توصیف پرمایه از این رویداد طراحی بشود. اما اگر مسئله تاریخ‌ورز چرایی حمله عرب مسلمان به ایران باشد، باید طرحی دیگر ریخت و طرح‌نامه‌ای با رویکردی تحلیلی تنظیم کرد. طبیعی است این دو نوع پژوهش عین هم نیستند و از اساس تفاوت‌هایی با هم دارند؛ از این رو نمی‌توان در سطح روش‌شناختی، این دو رویکرد پژوهشی را یکی انگاشت. باین حال تردیدی نیست که در هر دو نوع پژوهش

---

۱. اشاره به رمانی از ویلیام فاکنر به نام گوربه‌گور است که در آن تابوت مادر خانواده پیش از مرگ و در جلوی چشمان او توسط فرزندانش ساخته می‌شود.

یادشده، حیث التفاتی پژوهشگر ساری و جاری است.

ث. دفاع از توصیف فربه به معنای نگاه خنثی به مسائل انسانی نیست. مهم‌ترین تأثیرگذاری مورخان در تحولات سیاسی، اجتماعی، فکری و اقتصادی معاصر، زمانی است که تصویری صحیح، دقیق، عمیق و معطوف به حقیقت‌جویی و حقیقت‌دوستی از گذشته انسانی به جامعه خود عرضه کنند. یعنی بکشند فارغ از منافع شخصی، قومی، ملی و اعتقادی، روایتی واقعی یا قریب به واقع درباره رویدادهای تاریخی به دست دهند. عمق تأثیرگذاری مورخان همین است؛ یعنی ارائه توصیفی پرمایه و عاری از ارزش‌ها و گرایش‌ها. پایبندی به شرافت مورخانه اینجاست که رخ می‌نماید. اینجاست که تاریخ در تقابل با ایدئولوژی‌ها و ایسم‌های گونه‌گون قرار می‌گیرد و اعتقاد و حیث التفاتی از هر نوعی را فدای حقیقت تاریخی می‌کند.

تاریخ ناب، اگر وجود داشته باشد، بیش از هر چیزی در توصیف عمیق و گسترده نمود دارد. توصیفی که غایت آن رسیدن به کنه امرواق است، فارغ از آنکه باورها و گرایش‌های قومی، ملی و دینی در این باره چه موضعی دارند. فارغ از اینکه تاریخ‌شناسی در خدمت قدرت سیاسی باشد و بخواهد دانشی از جنس آن را تولید کند. آنچه پست‌مدرن‌ها در این باره می‌گویند این است که رسیدن به کنه امرواق آرزویی غیرممکن و خیالی باطل است. مدعای پست‌مدرنی چه درست باشد و چه نادرست، نگارنده در این تردید ندارد که باید غایت تکاپوی علمی هر مورخی رسیدن به کنه امرواق باشد. تعقیب غایتی غیر از این، او را از مورخ بودن ساقط می‌کند. به این اعتبار هر مورخی باید حقیقت‌جو باشد و رسیدن به آن را محال نداند، حتی اگر در این مسیر ناکام باشد. به این معنا و با این تعریف، اگر توصیف فربه، آن‌گونه که سیمین فصیحی ادعا می‌کند (عباسی و ملکشاهی، ۱۴۰۱: ۱۹۸)، به دنبال «تاریخ برای تاریخ» باشد، این قلم آن را امری خطا نمی‌داند و باور بدان را انکار نمی‌کند.

### به جای نتیجه‌گیری

در این نوشته کوشیدم مدعای «توصیف فربه، مهم‌ترین وظیفه رشته‌ای مورخان» را بیشتر تشریح کنم و در این میان به برخی نقدها نیز پاسخ بدهم. دغدغه من اعتلای رشته تاریخ و پیشگیری از زوال و انحطاط آن است. برخی کج‌روی‌ها، مرگ این رشته را نزدیک کرده است. تقلیدها و پیروی‌های ناصواب و نابجا از رشته‌های دیگر (به‌ویژه جامعه‌شناسی) توسط برخی از استادان ذی‌نفوذ تاریخ و تعمیم رویکردهای علمی آن رشته‌ها در دپارتمان‌های تاریخ بدون اینکه به مختصات رشته تاریخ توجه داشته باشند، تداوم حیات دانشگاهی این رشته را با مشکلات عدیده روبه‌رو کرده است. مهم‌ترین مشکل، به‌حاشیه‌رفتن کارویژه اصلی آن است.

در مقابل، ایجاد تعهداتی برای این رشته از جنس تعهدات علمی دپارتمان‌هایی مانند جامعه‌شناسی و سیاست‌شناسی است. ایده‌ی ترجیح توصیف پرمایه به‌عنوان مهم‌ترین کارویژه رشته و دانش تاریخ به‌دنبال آن است که با هشدار درباره‌ی این کج‌روی‌ها، از انحلال رشته‌ی تاریخ در درون رشته‌های دیگر هم‌پیوند جلوگیری کند.

دانش تاریخ معرفتی است داده‌بنیاد. ارائه‌ی داده‌های معتبر درباره‌ی گذشته‌ی انسانی کاری است بس سخت و صعب که مورخان انجام آن را برعهده دارند. آن‌ها برای این کار باید به دل اسناد و مدارک بزنند و از لابه‌لای آن‌ها روایتی واقعی یا قریب به واقع را بیرون کشیده و توصیف و تبیین کنند. آنچه مورخ ارائه می‌کند، مورد استفاده‌ی خیلی از علوم به‌ویژه علوم انسانی و اجتماعی قرار می‌گیرد. بنای نظریه‌پردازی خیلی از علوم تعمیمی هم همین داده‌هایی است که تاریخ‌ورزان ارائه می‌کنند. در تقسیم کاری که میان علوم صورت گرفته، شاید سخت‌ترین آن به دوش مورخان افتاده است. همین هم باعث شده عالمانی چون اسپنسر، مورخان را چونان عمله‌ها ببینند و کارگرانی زحمتکش برای معمارانی شیک‌پوش که نامشان جامعه‌شناس است و سیاست‌شناس و... بی‌تردید اسپنسر اشتباه می‌کرد. صدالبته تواضع و فروتنی مورخان او را به این اشتباه انداخته بود. فروتنی همراه با سکوت و عدم تبلیغ درباره‌ی کار بسیار سخت و البته بسیار ذی‌قیمتی که انجام می‌دهند. مورخان هیچ‌وقت صدای‌شان بلند نبود. همین تواضع بیش از حد است که عالمان برج عاج‌نشین علوم دیگر را به اشتباه انداخته است.

شدت تأثیرگذاری داده‌های تاریخی بسیار فراتر از تئوری‌هایی است که در علوم دیگر ارائه می‌شود. وابستگی تئوری‌ها به داده‌ها به‌مراتب بیشتر از وابستگی داده‌ها به تئوری‌هاست؛ از این رو در بازار علم هم مورخان دست بالا را دارند. متاعی که آن‌ها عرضه می‌کنند به‌مراتب ارز و بهایی بیشتر دارد، اما صد افسوس که مورخان ارزان‌فروش‌اند. قدر و قیمت آنچه دارند، نمی‌دانند. حتی به ارزش هنر خود واقف نیستند. شاید نباشند عالمان علمی چون مورخان که این قدر خودکم‌بین باشند. اعتمادبه‌نفس کافی نداشته باشند. به ماهیت دانش خود و مختصات آن نیندیشند. به قدرت عظیمی که معرفتشان در دل خود دارد، ایمان نداشته باشند. ما مورخان گاهی لازم است جدا از موضوع دانشمان، به خود آن نظر کنیم و در باب سرشت و مقام و اعتبار و منزلت‌ش در میان علوم دیگر تأمل کنیم تا خود را عمله‌ی عالمان علوم دیگر نبینیم. بدانیم تاریخ اشرف علوم است و تاریخ‌ورزان، پادشاهان فروتن در کشور علوم انسانی.

## منابع

- اسپیواک، گایاتری چاکراورتی (۱۳۹۹) مرگ یک رشته، ترجمه اسماعیل نجار، مسلم آئینی، سارا سلیمانی، نیکی نصیری، تهران: مهراندیش.
- برودل، فرنان (۱۳۷۲) *سرمایه‌داری و حیات مادی ۱۸۰۰-۱۴۰۰*، ترجمه بهزاد باشی، با مقدمه‌ای از پرویز پیران، تهران: نی.
- بلوخ، مارک (۱۳۶۳) *جامعه فئودالی*، ترجمه بهزاد باشی، تهران: آگاه.
- حضرتی، حسن (۱۳۹۹) «در باب مهم‌ترین وظیفه رشته‌ای مورخان»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، ۳۰(۲۶)، ۸۷-۶۹.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۱) *روش پژوهش در تاریخ‌شناسی*، (ویراست سوم)، تهران: لوگوس.
- طالبان، محمدرضا (۱۳۹۵) «بازتولید معرفت عامه در لفاظیه پژوهش جامعه‌شناختی»، *جامعه‌شناسی ایران*، (۱ و ۲)، ۲۰۶-۱۹۲.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۷۳) *زوال اندیشه سیاسی در ایران*، تهران: انتشارات کویر.
- عباسی، سمیه؛ ملکشاهی، هاشم (۱۴۰۱) «تاریخ میان‌رشته‌ای و جایگاه آن در پژوهش‌های تاریخی»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، ۳۲(۲۹)، ۱۸۳-۱۲۰.
- فاکنر، ویلیام (۱۴۰۱) *گور به گور*، ترجمه نجف دریابندری، تهران: چشمه.
- کریمی، بهزاد (۱۴۰۰) «پست‌مدرنیسم ما را فروتن می‌کند»، *اعتماد*، سه‌شنبه ۲۲ تیر، ۱۹(۴۹۷۶)، ۵.
- کلارک، الیزابت ا. (۱۳۹۶) *تاریخ، متن، نظریه، مورخان و چرخش زبانی*. ترجمه سید هاشم آقاجری، تهران: مروارید.
- گر، تد رابرت (۱۳۷۸) *چرا انسان‌ها شورش می‌کنند*، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۰) *شورش سیاسی؛ علل، نتایج و بدیل‌ها*، ترجمه سعید صادقی جقه، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- گرامشی، آنتونیو (۱۴۰۲) *نامه‌های زندان (جلد اول از ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۸)* به‌کوشش سرجو کاپریولیو، السافوبینی، ترجمه اثمار موسوی‌نیا، تهران: نی.
- مریسی، فاطمه (۱۳۸۰) *زنان پرده‌نشین و نخبگان جوشن‌پوش؛ برداشتی نوین از حقوق زن در اسلام*، ترجمه ملیحه مغازه‌داری؛ با مقدمه و ویرایش محمد کریمی زنجانی اصل، تهران: نی.
- مور، برینگتون (۱۳۹۵) *ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: مرکز نشر دانشگاهی
- Braudel, Fernand. (1996). *The Mediterranean and the Mediterranean World in the Age of Philip II*. Berkeley: University of California Press.
- Denzin, N. K. (1989). *Interpretive Interactionism*. Newbury Park, CA: Sage.
- Denzin, N. K., & Lincoln, Y. S. (Eds.). (2005). *Handbook Of Qualitative Research (3rd Ed.)*. Thousand Oaks, CA: Sage.
- Geertz, C. (1973). *The Interpretation Of Cultures: Selected Essays*. New York: Basic Books.
- Ranajit Guha. (1999). *Elementary Aspects of Peasant Insurgency in Colonial India*, Oxford University Press, Delhi, 1983, New edition: Duke Univ Press.
- Ryle, G. (1949). *Concept Of The Mind*. London: Hutchinson And Company.

### List of sources with English handwriting

- Abbasi, Somayeh, Malekshahi, Hashem (2022). "Interdisciplinary History and its Position in Historical researches", historical perspective and historiography, 32 (29), 120-183.
- Bloch, Mark (1984). Feudal society, translated by Behzad Bashi, Tehran: Āgāz.
- Braudel, Fernan (1993). Capitalism and Material Life 1800-1400, translated by Behzad Bashi, with an introduction by Parviz Piran, Tehran: Našr-e Ney.
- Clark, Elizabeth A. (2016). History, Theory, Text Historians and the Linguistic Turn. Translated by Seyed Hashem Aghajari, Tehran: Morvārd Publications.
- Faulkner, William (2022). As I Lay Dying, translated by Najaf Daryabandari, Tehran: Češmeh.
- Gramsci, Antonio (1402). Letters (Volume 1 from 1926 to 1928) by Serjo Capriolio, Elsa Fobini, translated by Ethmar Mousavinia, Tehran: Ney Publishing.
- Gurr, Ted Robert (1400). Political rebellion : causes, outcomes and alternatives, translated by Saeed Sadeghi Jageh, Tehran: Research Center for Strategic Studies.
- Gurr, Ted Robert (1999). Why men rebel, translated by Ali Morshidizadeh, edited by Hamira Moshirzadeh, Tehran: Institute of Strategic Studies, first edition.
- Hazrati, Hassan (2019). " On the Most Crucial Disciplinary Task of the Historians", journal of historical perspective and historiography, 30(26, 69-87).
- Hazrati, Hassan (2022). Research method in historiography, (3rd edition), Tehran: Logūs.
- Karimi, Behzad (2021). "Postmodernism humbles us", Etemad newspaper, Tuesday, July 22, 1400, year 19, serial number 4976, page 5.
- Memissi, Fatima (2008). The Veil And The Male Elite: A Feminist Interpretation Of Women's Rightsin Islam, translated by Malihe Maghazedari; With an introduction and edited by Mohammad Karimi Zanjani Asl, Tehran: Ney Publishing.
- Moore, Barrington (2015). Social Origins of Dictatorship and Democracy, translated by Hossein Bashiriyeh, Tehran: Academic Publishing Center.
- Spivak, Gayatri Chakravorty (2019). Death of a Discipline, translated by Ismail Najar, Moslem Aeini, Sara Soleimani, Niki Nasiri, Tehran: Mehrandīš.
- Tabatabai, Seyyed Javad (1994). The decline of political thought in Iran, Tehran: Kavār Publications.
- Talebiyan, Mohammad Reza (2015). "Reproduction of popular knowledge in the envelope of sociological research", Iranian Journal of Sociology, (1 and 2) 192-206.

### References in English

- Braudel, Fernand. (1996). *The Mediterranean and the Mediterranean World in the Age of Philip II*. Berkeley: University of California Press.
- Denzin, N. K. (1989). *Interpretive Interactionism*. Newbury Park, CA: Sage.
- Denzin, N. K., & Lincoln, Y. S. (Eds.). (2005). *Handbook Of Qualitative Research (3rd Ed.)*. Thousand Oaks, CA: Sage.
- Geertz, C. (1973). *The Interpretation Of Cultures: Selected Essays*. New York: Basic Books.
- Ranjit Guha. (1999). *Elementary Aspects of Peasant Insurgency in Colonial India*, Oxford University Press, Delhi, 1983, New edition: Duke Univ Press.
- Ryle, G. (1949). *Concept Of The Mind*. London: Hutchinson And Company



## "Thick Description", the most important scientific responsibility of historians from old to modern period<sup>1</sup>

Hassan Hazrati<sup>2</sup>

Received:2023/12/14

Accepted: 2024/02/22

### Abstract

The main claim of the present essay is that the most important scientific responsibility of historians, whether ancient or modern, is to provide a thick description of important events related to the human past. Some critics of this assertion have criticized it and raised objections to it; For example, the traditional, chronistic and positivist approach is promoted in the study of history. An approach that is no longer acceptable. promoting the double false stereotype of "description or analysis"; denying the use of methods and theories in historical research, promoting a neutral and indifferent approach to the current issues of human societies (theory of history for history) and...

In this essay, the author attempts to provide an appropriate response to these criticisms in addition to further explaining his claim, in order to take a step towards greater understanding among historians about the nature and main function of historiography. The author emphasizes that defending the main function of knowledge and the field of history is an attempt to prevent the decline and decay of this academic field within other areas of humanities and social sciences, especially the general sciences of sociology and politics. The way out of this critical situation is therefore to emphasize dense description as the most important disciplinary task of historians.

**Keywords:** Historiography, Scientific responsibility, Thick description, Nomothetic sciences, Old, Modern.

---

1. DOI: 10.22051/hph.2024.45872.1701

2. Associate Professor, Department of History and Civilization of Islamic Nations, University of Tehran, Tegrn, Iran. [hazrati@ut.ac.ir](mailto:hazrati@ut.ac.ir)

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507





دو فصلنامه علمی تاریخ نگاری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهرا (س)  
سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۳۰، پیاپی ۱۱۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۱  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۱۶۲-۱۳۷

## مؤلفه‌های تاریخ نگاری جمهوری آذربایجان و تاریخ نگاری محلی شمال غرب ایران<sup>۱</sup>

محمد رضائی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۰۳

### چکیده

تشکیل جمهوری آذربایجان در واپسین دهه قرن بیستم و سیر هویت‌یابی با استفاده از تاریخ و تاریخ‌نویسی متفاوت درباره گذشته مشترک چند هزار ساله با ایران، چالش‌هایی را متوجه تاریخ‌نگاری محلی مناطق شمال غرب ایران با تأثیرپذیری از آثار منتشر شده در آن کشور کرد. پژوهش حاضر به دنبال بررسی این مسئله است که تشکیل کشوری مستقل با اشتراکات تاریخی، زبان و فرهنگ مشترک با مناطق شمال غرب ایران با نام جمهوری آذربایجان و رویکردهای تاریخ‌نگاری آن چه تأثیرات و پیامدهایی بر تاریخ‌نگاری محلی استان‌های ترک‌زبان شمال غرب ایران داشته است. به نظر می‌رسد شکل‌گیری کشوری به نام جمهوری آذربایجان و تاریخ‌نگاری رسمی آن در راستای ایجاد هویت ملی با استفاده از قرائت خاصی از تاریخ و مؤلفه‌های ناشی از آن در موضوعاتی مانند واژه آذربایجان، ریشه، حدود، آذربایجان شمالی و جنوبی، سابقه باستانی حضور ترکان و حکومت‌های ترک در منطقه، تکیه بر زبان ترکی، تحولات سیاسی جمهوری آذربایجان و مناقشات آن و تاریخ عمومی ترک بر تاریخ‌نگاری محلی در استان‌های ترک‌زبان، تأثیرات محسوس و نامحسوس چندی داشته است. کلیدواژه‌ها: آذربایجان، جمهوری آذربایجان، تاریخ، تاریخ‌نگاری، تاریخ محلی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2024.45133.1684

۲. دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران.  
ac.m.rezaei@azaruniv.ac.ir

#### مقدمه

جمهوری آذربایجان از جمله دولتی به شمار می‌رود که زاینده شکست تاریخی حکام قاجاریه از روسیه در منطقه قفقاز و دگرگونی‌های عصر سقوط تزارها و فروپاشی شوروی است. جدایی سرزمین‌های آن‌سوی ارس در پی توسعه‌طلبی امپراتوری تزاری و سیاست‌های هویتی آن و تداوم این سیاست در دوره شوروی سبب ایجاد فاصله با تاریخ مشترک آن با ایران شد. جمهوری آذربایجان در پی استقلال با پیگیری سیاست هویت‌یابی مبتنی بر زبان و فرهنگ محلی به بازتولید هویت جدیدی پرداخت که در نیل به این مهم، تاریخ و تاریخ‌نگاری ابزار مهم و کارآمد به شمار می‌رود. این رویکرد در برخی موارد موجب تحریف و وارونه‌کردن تاریخ مشترک آن با ایران شده و گذشته به گونه‌ای متفاوت با آنچه طی دوره پهلوی و پس از آن در ایران ترویج می‌شد، به رشته تحریر درآمد.

باتوجه به اشتراکات فرهنگی و زبانی ساکنان دو سوی ارس، به‌ویژه استفاده از واژه آذربایجان در نام‌گذاری کشور نوظهور، تاریخ‌نگاری محلی در استان‌های ترک‌زبان ایران تا حدودی به صورت پیدا و پنهان از دیدگاه حاکم بر تاریخ‌نگاری ترک‌محور جمهوری آذربایجان متأثر شده که این روند چالش‌های چندی را موجب شده است.

نظر به اهمیت مناسبات تاریخی و سیاسی ایران با مناطق شمالی ارس، طی دهه‌های اخیر پژوهش‌های چندی در قالب کتاب و مقاله در حوزه تاریخ منتشر شده که به چند دسته تقسیم می‌شود. بیشتر پژوهش‌ها در راستای مسئله دولت-ملت‌سازی عمدتاً از سوی متخصصان حوزه علوم سیاسی صورت گرفته است؛ از جمله کتاب *جمهوری آذربایجان (۲۳ سال تکاپو برای دولت‌سازی)* که مجموعه مقالاتی درباره دولت‌سازی بوده و در بخشی از آن به جریان تاریخ‌سازی توجه شده است (احمدی، ۱۳۹۴).

نویسندگان کتاب *روند ملت‌سازی در جمهوری‌های قفقاز جنوبی (جمهوری آذربایجان، ارمنستان و گرجستان)* در بخشی به تأثیر روند دولت-ملت‌سازی در جمهوری آذربایجان و تهدیدات احتمالی آن توجه کرده‌اند (قوام و زرگر، ۱۳۹۰). از جمله مقالات مرتبط با این موضوع می‌توان به «دولت‌سازی در قفقاز جنوبی: شکست‌ها و موفقیت‌ها» اشاره کرد که در آن به جمهوری آذربایجان نیز پرداخته شده است (کرم‌زادی و خوانساری فرد، ۱۳۹۱).

سید امامی (۱۳۸۵) در مقاله خود «قومیت از منظر سیاست‌های هویت»، بر لزوم شناخت هویت و مرزهای قومی در راستای جلوگیری از سوءاستفاده از آن پرداخته است. در بخشی از مقاله «دیپلماسی عمومی و سیاست همسایگی جمهوری اسلامی ایران در روابط با جمهوری آذربایجان؛ ظرفیت‌ها، موانع و راهکارها» به تحریف تاریخ در ارتباط با ایران توجه شده است

(حسینی تقی‌آباد و علی‌زاده، ۱۳۹۸: ۱۴-۱۰).

بخش دیگری از پژوهش‌ها به مسئله هم‌گرایی و واگرایی و ارائه راهکارهایی در این راستا اختصاص دارد. تعدادی از پژوهش‌ها نیز پیرامون مسائل قومی و هویتی سامان یافته است. علی‌مرشدی‌زاده (۱۳۸۴) در کتاب *روشنفکران آذری و هویت ملی و قومی* با توجه به آثار و مواضع مختلف به بررسی مسئله هویت ملی و قومی منطقه در میان نخبگان آذربایجانی توجه کرده است.

در زمینه تاریخ و تاریخ‌نگاری به‌عنوان مقوله پر اهمیت در ایجاد هویت برای جمهوری آذربایجان نیز پژوهش‌های ارزشمندی در قالب کتاب و مقاله انجام یافته است که می‌توان آن‌ها را به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول پژوهش‌هایی را شامل است که تاریخ‌نگاری جدید جمهوری آذربایجان را بررسی کرده‌اند؛ از جمله پژوهش‌های دسته اول بررسی کتب درسی جمهوری آذربایجان را می‌توان نام برد (احمدی، ۱۳۹۶). در این کتاب نویسنده رویکرد حاکمیت با استفاده از تاریخ‌نگاری را در ایجاد هویت میان دانش‌آموزان به‌عنوان گروهی با بیشترین امکان تأثیرپذیری از ایدئولوژی حاکم، بررسی کرده است که بخشی از آن در ارتباط با تاریخ ایران و تحریفات صورت گرفته است. براساس همین کتاب مقاله‌ای نیز با عنوان «بررسی کتاب‌های درسی جمهوری آذربایجان (با تأکید بر کتاب‌های تاریخی)» منتشر شده است (احمدی، ۱۳۹۰: ۱۸۴-۱۵۷).

در کتاب *چالش‌های تاریخ‌نگاری وارونه، نقدی بر مکتب تاریخ‌نگاری قفقاز* نویسنده تلاش دارد آنچه تحریف تاریخ در ارتباط با آذربایجان است، بررسی کند (سیف‌الدینی، ۱۳۹۵). در بخشی از کتاب شکل‌گیری تاریخ‌نگاری مدرن در جمهوری آذربایجان به تاریخ‌نگاری رسمی در راستای دولت-ملت‌سازی و قوم‌زایی بعد از استقلال جمهوری آذربایجان پرداخته شده است (یعقوب‌زاده فرد، ۱۴۰۰). از سایر مقالات مرتبط می‌توان «تحول تاریخ‌سازی در جمهوری آذربایجان» را نام برد که به‌شکلی ناقص سیر تاریخ‌نگاری یا آنچه نویسنده تاریخ‌سازی می‌نامد، بررسی شده است (بابایی، ۱۳۹۵).

دسته دوم شامل آثاری است که تلاش دارند علل و عوامل تأثیرگذار بر تاریخ‌نگاری این کشور را بررسی کنند؛ از جمله این پژوهش‌ها می‌توان مقاله «اتحاد جماهیر شوروی و ایجاد هویت ملی برای آذربایجان در دهه ۱۹۳۰» را نام برد که نویسنده به تلاش‌های شوروی سابق برای جداسازی هویت اهالی مناطق شمالی ارس از گذشته تاریخی و فرهنگی در راستای ایجاد هویت جدید آذربایجانی و علل آن پرداخته است (Yilmaz, 2013: 511-533). مقاله دیگری از همین نویسنده با عنوان «مشاجرات داخلی: مورخان آذربایجان علیه ایران شناسان شوروی»،

اختلاف‌نظر مورخان جمهوری آذربایجان و ایران‌شناسان شوروی درباره نحوه تطبیق تاریخ گذشته منطقه با رویکرد استالینی و مشکلات ناشی از آن بررسی کرده است (Yilmaz, 2013: 769- 783).

با وجود اهمیت پژوهش‌های یادشده، به صورت اختصاصی تأثیرات احتمالی رویکردهای مورخان جمهوری آذربایجان و مؤلفه‌های ناشی از آن بر منابع داخلی بررسی نشده است. ضرورت پرداختن به چنین موضوعی از آنجا ناشی می‌شود که همه‌ساله شاهد انتشار کتب متعددی در خصوص تاریخ و فرهنگ منطقه هستیم. اگرچه اکثر آثار منتشرشده از نظر علمی بی‌مایه، غیرعلمی و از سوی نویسندگانی عمدتاً غیرمتخصص نوشته شده و در مجامع علمی و دانشگاهی اعتنایی به آن‌ها نمی‌شود، در سطح جامعه که اطلاع‌چندانی از بینش و روشی حاکم بر تاریخ‌نگاری علمی ندارند به شکل‌گیری گفتمانی در تضاد با شواهد تاریخی موجود می‌انجامد.

هدف از پژوهش حاضر بررسی تاریخ‌نگاری جمهوری آذربایجان نیست، بلکه تلاش شده با ارائه نمونه‌هایی از دیدگاه‌های رایج در آن کشور که در متن کتاب‌های منتشرشده نمود یافته، تأثیرات آن بر آثار چاپ‌شده با موضوع تاریخ محلی آذربایجان طی دهه‌های اخیر را واکاوی کند و میزان تأثیرپذیری احتمالی از رویکرد حاکم بر تاریخ‌نگاری همسایه شمالی و مؤلفه‌های ناشی از آن که در تضاد با گفتمان حاکم بر تاریخ‌نگاری ایران، به‌ویژه تاریخ‌نگاری باستان‌گرای عهد پهلوی است تا حد امکان روشن نماید. براین اساس پژوهش حاضر با روش توصیفی تحلیلی با تکیه بر مطالعات کتابخانه‌ای تلاش دارد پاسخی به سؤال زیر بیابد.

شکل‌گیری کشوری با نام جمهوری آذربایجان و رویکردهای تاریخ‌نگاری آن چه تأثیراتی بر تاریخ‌نگاری محلی در استان‌های ترک‌زبان داشته است؟

به نظر می‌رسد با توجه به نبود توجه کافی به تاریخ محلی، به‌ویژه از سوی محافل علمی، طی دهه‌های اخیر تاریخ‌نگاری جمهوری آذربایجان و دیدگاه‌های حاکم بر آن در برخی مسائل مانند ریشه واژه آذربایجان، حضور ترکان، زبان ترکی و در نتیجه حاکمیت ترکان تا حدودی بر تعدادی از نویسندگان داخلی تأثیرگذار بوده و پیامدهای آن در متن برخی کتب منتشرشده مشهود است.

### تاریخ‌نگاری جمهوری آذربایجان و شمال غرب ایران

تاریخ‌نگاری به‌عنوان ابزاری در راستای ایجاد دولت‌ملت و مشروعیت‌آزسوی حکومت در جمهوری آذربایجان به خدمت گرفته شد و بسیاری از کتب منتشرشده روایت حکومت از

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۱۴۱

تاریخ را منعکس کرده و نوعی تاریخ هدایت‌شده به شمار می‌رود که از این بابت اعتبار چندانی ندارند (ملایی توانی، ۱۳۹۰: ۹۱-۸۹).

البته این مسئله چندان جدید نبوده و از دوره شوروی، اقداماتی جهت تغییر هویت آن در راستای جداکردن اهالی از پیوستگی تاریخی و فرهنگی با ایران براساس ایدئولوژی حاکم و قرائت استالینی از تاریخ صورت گرفته بود، ولی این روند بعد از استقلال در شکل و قالبی جدید سامان یافت. در این راستا تاریخ‌نگاری جمهوری آذربایجان تلاش می‌نماید گذشته را به‌گونه‌ای ترسیم نماید تا با نیازهای ایدئولوژی حاکم همخوانی داشته باشد؛ لذا شاهد تولید انبوه منابع مکتوب با قرائتی متفاوت از تاریخ‌نگاری فارسی، به‌ویژه گفتمان ناسیونالیستی مبتنی بر باستان‌گرایی در تاریخ‌نگاری رایج عصر پهلوی هستیم (نک. رسولی، ۱۳۹۷: ۴۴-۴۱؛ آبادیان، ۱۴۰۱: ۲۴-۱۳؛ پارسا مقدم، ۱۴۰۲).

نکته مهم اینکه نمی‌توان از تأثیر دیدگاه‌ها و اندیشه‌های سازنده این تاریخ‌نگاری بر تعداد نسبتاً زیاد نویسندگان محلی مناطق شمال غرب ایران غافل شد. چنانچه اشاره شد همه‌ساله تعدادی کتاب با موضوع تاریخ یا سایر حوزه‌های فرهنگ محلی در ایران منتشر می‌شود. اگرچه پرداختن به تاریخ محلی در روشن‌شدن زوایای تاریک تاریخ و فرهنگ این مناطق حائز اهمیت است و کارکردهای چندی از جمله ایجاد هویت و خودآگاهی ملی از آن انتظار می‌رود (دهقانی، ۱۳۹۰: ۱۳۲)، ولی با بررسی کتب موجود به نظر می‌رسد در مواردی این روند مسیری مغایر با چنین اهدافی را پیموده و گاهی هویت محلی در برابر هویت ملی قرار گرفته، چالش‌هایی را سبب شده است. در برخی از این آثار انگاره‌های ایدئولوژیک تاریخ‌نگاری جمهوری آذربایجان به‌صورت آشکار و پنهان اثر نهاده و هویتی جدید مبتنی بر آذربایجان‌گرایی (آذربایجانچلیق) را تبلیغ می‌نماید.

از دید برخی صاحب‌نظران حوزه تاریخ‌نگاری، نوشتن برخی کتاب‌ها، به‌ویژه طی سه دهه اخیر نوعی واکنش به تاریخ‌نگاری باستان‌گرای دوره پهلوی و رویکردهای آن درباره منطقه آذربایجان است. تاریخ‌نگاری ایدئولوژیک از اوایل دوره پهلوی به‌عنوان ابزاری در پیشبرد دیدگاه حاکمیت و نخبگان جهت ایجاد هویت ملی و یکپارچگی کشور به کار گرفته شد (صدقی و دیگران، ۱۴۰۰: ۷۸-۸۵) که گاه موضع‌گیری‌ها و توصیه‌های نه‌چندان علمی را در پی داشت.

این دیدگاه‌ها گاهی درخصوص برخی مسائل فرهنگی و به‌ویژه زبانی مناطقی مانند آذربایجان تدریجانه بود، لذا از همان دوره مخالفت‌هایی را سبب شد. این مخالفت‌ها پس از انقلاب و عدم حمایت از ایدئولوژی باستان‌گرا، مجال رشد بیشتری یافت و تا حدودی تبدیل

به گفتمان رایج در منابع این حوزه در ارتباط با منطقه شده است. براین اساس شاید بتوان بخشی از مطالب موجود در کتب منتشرشده را پاسخی به تدریج‌های گذشته دانست، ولیکن تا فروپاشی شوروی طرح برخی موارد چالش‌برانگیز در کتاب‌های منتشرشده در ایران چندان گسترده نبوده است.

از سوی دیگر شاهد انتشار نسبتاً گسترده کتاب درخصوص تاریخ منطقه هستیم که منابع استفاده‌شده آن‌ها را کتاب‌های منتشرشده در آن سوی ارس تشکیل می‌دهد. این واقعیت تا حدود زیادی مؤید تأثیرپذیری از تاریخ‌نگاری همسایه شمالی است. علاوه بر این، در اکثر موارد منبع استفاده‌شده نویسندگان متأثر از این جریان، کتاب *ایران ترک‌لری نین اسکی تاریخی* و در پاره‌ای موارد کتاب‌های نویسندگان هم‌سو است. براین اساس اگرچه نمی‌توان نقش برخی عوامل داخلی و تدریج‌ها در ایجاد زمینه برای چنین رویکردهایی پیرامون تاریخ و فرهنگ منطقه را نادیده گرفت، به نظر می‌رسد تأثیرپذیری از عوامل خارجی طی دهه‌های اخیر نقش بیشتری داشته است.

آمار موجود حاکی از آن است که نگارش کتاب با موضوع تاریخ آذربایجان با عناوین مختلف طی دو دهه اخیر در ایران روندی روبه‌رشد داشته و کتاب‌های متعددی روانه بازار شده؛ ولی آثار منتشرشده از نظر علمی و ادبیات نگارش در سطح عمدتاً نازل قرار دارند و در اکثر آن‌ها تلاش بر تولید و تبلیغ گفتمان خاص بر محوریت قومیت و هویت محلی مشهود است. به نظر می‌رسد این روند به احتمال زیاد در آینده کاهش احساس تعلق به هویت ملی را سبب خواهد شد. در ادامه باتوجه به کتاب‌ها و پیش‌نویس‌های اولیه ارائه‌شده جهت اخذ مجوز به اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی آذربایجان شرقی به بررسی برخی چالش‌های تاریخ‌نگاری محلی در شمال غرب ایران پرداخته خواهد شد.

## واژه آذربایجان

### ۱. اختلاف در ریشه و منشأ واژه آذربایجان

درباره معنای آتروپاتکان و وجه تسمیه آن بین دیدگاه‌های سنتی رایج در بین مورخان ایران با جمهوری آذربایجان اختلاف نظر وجود دارد. دیدگاه‌های موجود در سه دسته تقسیم‌بندی می‌شود، برخی پژوهشگران ایرانی باتوجه به منابع یونانی (استرابو، ۱۳۸۲: ۴۹؛ پلوتارخ، ۱۳۸۰: ۴۵۶) آن را برگرفته از نام سرداری به نام «آتروپات» یا «آتروپاتس» می‌دانند. تعدادی از صاحب‌نظران نیز باتکیه بر منابع متقدم عربی و سفرنامه‌ها این واژه را مأخوذ از آتش دانسته و قراردادن آتشکده معروف آذرگشسب در منطقه را علت این نام‌گذاری عنوان می‌کنند (یاقوت

حموی، ۱۹۹۵: ۱/ ۱۲۸) و آذربایجان را متشکل از سه جزء «آتور» یعنی آتش «پت» به معنای نگهبان و «کان» یا «گان» به معنای محل دانسته، آن را نگهبان آتش معنا می‌کنند. در مقابل پژوهشگران جمهوری آذربایجان این واژه را دارای منشأ ترکی می‌دانند، ولی در خصوص اجزا و معنای آن اختلافاتی میان ایشان وجود دارد. برای مثال عده‌ای مانند سیداف آن را دارای اجزای «آذ - ار - بای - گان» به معنی پدر توانگر مبارک دانسته‌اند (سیداف به نقل از فاتقی، ۱۳۷۵: ۱۰۰-۹۹). برخی مانند غنی‌یوف واژه آذربایجان را از «ادیر»<sup>۱</sup> به معنی بلندی، تپه، کوه‌پایه و رشته‌کوه می‌دانند و کوهستانی بودن «بخش اعظم آذربایجان جنوبی» را مؤید آن می‌دانند (QƏNİYEV, 2019: 12). این نتیجه‌گیری‌ها در خصوص ریشه و منشأ واژه آذربایجان در برخی منابع انتشاریافته در ایران نیز مشهود است و تعدادی از نویسندگان به بازنشر این نظریه پرداخته‌اند (چهره‌گشا، ۱۳۸۹: ۱۵-۱۴؛ سپهر وند، ۱۳۸۱: ۳۸-۳۷). البته پیش از استقلال جمهوری آذربایجان نیز نظریاتی مشابه، هرچند محدود، از سوی برخی نویسندگان داخلی ارائه شده است؛ برای مثال در برهان قاطع این کلمه ترکی و «آذر» را به معنی بلند و «بایگان» به معنی بزرگان گرفته و آن را جای بزرگان معنی کرده‌اند (برهان تبریزی، ۱۳۳۲: ۱/ ۲۴).

## ۲. آذربایجان یا جمهوری آذربایجان

شکل‌گیری جمهوری آذربایجان در دو مقطع زمانی در منطقه‌ای که در ادوار گذشته عمدتاً بخشی از قلمروی حکومت‌های مستقر در ایران بوده، یکی از مسائل مهم و تأمل‌برانگیز است که بر تاریخ‌نگاری محلی منطقه تأثیرگذار بوده است. در پی خلأ ناشی از فروپاشی و سقوط تزارها در (۲۸ می ۱۹۱۸/۶ خرداد ۱۲۹۷ ش) با صدور اعلامیه‌ای در تفلیس شاهد شکل‌گیری دولتی توسط حزب مساوات در گنجه و سپس با کمک قوای عثمانی در باکو به ریاست محمدامین رسول‌زاده هستیم که جمهوری خلق آذربایجان نامیده شد (İbrahimova, 2010: 251-279).

در زمان شوروی از عنوان جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان برای این بخش استفاده شد؛ ولی در پی فروپاشی شوروی، با نام جمهوری آذربایجان در (۱۸ نوامبر ۱۹۹۱/۲۷ آبان ۱۳۷۰) بار دیگر موجودیت مستقلی یافت. همان‌گونه که این نام‌گذاری در ابتدای قرن بیستم محل ایراد بوده و محمدامین رسول‌زاده در روزنامه رعد مورخ ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۳۶ مجبور به توضیح شد (بیات، ۱۳۸۰: ۴۷)، در اواخر سده بیست نیز استفاده از این واژه

چالش‌هایی را به‌همراه داشت.

یکی از موارد مهم، استفاده از واژه آذربایجان به‌صورت عام و کلی در عناوین و متن کتاب‌های مختلف تاریخی است. برای نمونه کتاب *تاریخ سیاسی و جغرافیایی آذربایجان* و بسیاری کتاب‌ها با عناوین مشابه را می‌توان نام برد که نویسندگان علاوه‌بر شمال ارس به مناطق جنوبی آن نیز پرداخته‌اند که داخل جغرافیای سیاسی جمهوری آذربایجان نیست (Piriyev, 2006: 14; QƏNİYEV, 2019: 12).

در کتاب‌های منتشر شده در ایران، به‌ویژه منابع تاریخ محلی نیز واژه آذربایجان در بسیاری از موارد به‌صورت عام و کلی بدون مشخص کردن منطقه مدنظر و بهره‌گیری از پیشوند یا پسوند به‌گونه‌ای استفاده شده که همراه با ابهام است و می‌تواند هم مناطقی از ایران و نیز مناطق شمالی ارس را پوشش دهد. به‌زعم برخی پژوهشگران این مسئله به‌صورت عمدتاً تعمدی صورت می‌گیرد (رضا، ۱۳۶۷: ۲۱۷-۲۱۶)، ولی دلیلی برای این نظریه ارائه نمی‌شود. به‌احتمال زیاد بتوان آن را نوعی تأثیرپذیری از دیدگاه تاریخ‌نگاری جمهوری آذربایجان به شمار آورد. برخی نویسندگان براساس گستره جغرافیایی زبان ترکی، آذربایجان باستان را از «جنوب ترکمنستان تا شمال خراسان و شمال ایران تا آناطولی... قفقاز در شمال تا دشت قزوین و شوش را شامل» می‌دانند (کریمی، ۱۴۰۰: ۷۸). پرواضح است آنچه در منابع متقدم موجود درباره حدود منطقه ثبت شده با چنین دیدگاه‌هایی در تضاد آشکار است.

ازسوی دیگر چنین قرائتی امکان این را فراهم می‌کند تا واژه‌هایی مانند آذربایجان شمالی و جنوبی یا کلماتی مشابه همچون بخش شمالی و جنوبی آذربایجان توسط نویسندگان جمهوری آذربایجان برای اطلاق به دو سوی ارس استفاده شود.<sup>۱</sup> تأثیر این دیدگاه تا حدودی در کتاب‌های تاریخ مناطق شمال غرب ایران مشهود است. برخی نویسندگان داخلی نیز از آذربایجان شمالی و جنوبی یا واژگانی مشابه آن استفاده می‌کنند.<sup>۲</sup> این در حالی است که در

---

۱. برای نمونه «در سرزمین‌های آذربایجان جنوبی به‌روشنی کتیبه‌های اورارتویی به‌ویژه در حوزه مناطق اطراف ارومیه» یا «درمورد آذربایجان جنوبی برخی اطلاعات از کتاب‌های مقدس نیز می‌توان به دست آورد» که در هر دو واژه آذربایجان جنوبی تکرار شده است (Əliyev, 2007: 7). همچنین رک.

Əliyev, 2007: 7; Əliyev, Şükürova, 2010: 5-6; Həsənova, Əliyeva, 2010: 83; Nəcəfova, 2010: 196-221; İsmayılova, 2010: 526-545; MAHMUDLU, et al, n.d /9:109, 137-139; NURIYEVA, 2015: 197, 208; Mahmudlu, et al, 2018: 13.

۲. برای مثال «آثار باستانی که در قوبوسستان در آذربایجان شمالی» (کریمی، ۱۴۰۰: ۲۳۴). استفاده از واژگان آذربایجان شمالی و جنوبی در سایر کتاب‌ها نیز مشهود است (رک: زهتابی، ۱۳۸۱: ۱/ ۱۴؛ گروه مؤلفان (۱)، ۱۴۰۰: ۱۲۲ و ۸۷ و ۲۰ و ۱۰؛ زرگری، ۱۴۰۰: ۲۱۶ و ۴۵؛ زارع شاهمرسی، ۱۳۸۵: ۷۳؛ یگانه، ۱۳۹۸: ۱۸؛ عزیزی، ۱۳۹۹: ۹۵ و ۷۵-۶۴؛ سپهروند، ۱۳۸۱: ۲۳ و ۱۶؛ قربانی، ۱۳۹۵: ۲۱).



تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۱۴۵

هیچ‌یک از منابع متقدم استفاده از این واژگان جهت نامیدن دو سوی ارس مصطلح نبوده است. به نظر می‌رسد استفاده از این عناوین براساس رویکردهای سیاسی و در راستای طرح ادعای سرزمینی انجام می‌شود.

مسئله مهم دیگری که در برخی کتاب‌ها تأکید شده، لزوم ایجاد دولتی متحد در منطقه است که پیش‌تر توسط برخی از حکام محلی محقق شده، لذا مسبوق به سابقه است. برای نمونه محمودلو و همکارانش در تیتیر یکی از کتاب‌های خود با عنوان *ایجاد دولت مستقل* می‌نویسد: «در چنین شرایطی بیداری سیاسی آذربایجان آغاز شد. شروان شاهان، ساجی‌ها، سالاریان، روادیان، شدادیان، حکام شکی... و سایر حکومت‌های مستقل و نیمه‌مستقل ایجاد شد... خاندان ساجی آذربایجان را در قالب دولتی مستقل متحد کردند... در دوره حاکمیت شاه اسماعیل اکثر مناطق آذربایجان در قالب دولتی واحد متحد شدند» (Mahmudlu, et al, 2018: 28, 31, 111, 114).

نویسندگان جمهوری آذربایجان و نویسندگان داخلی متأثر از این دیدگاه معتقدند در پی معاهده گلستان و ترکمنچای «وطن ما به دو قسمت تقسیم شد» (MAHMUDLU, et al, 2006:116 n.d:9/ 8) و سرزمینی واحد دو تکه گردیده و ملتی برادر در دو سوی ارس از هم جدا مانده‌اند (mahmudlu, Khalilov, Agayev, 2001:5/ 144-148). به اعتقاد ایشان «در نتیجه جنگ‌هایی که بین سال‌های ۱۸۲۸-۱۸۱۳ بین دول روسیه تزاری و قاجارهای ایران درگرفت، سرزمین‌های آذربایجان در شمال ارس به اشغال روسیه درآمد و در نتیجه سرزمین‌های ما که ۴۱۰ هزار کیلومترمربع بود، به دو قسمت تقسیم شد و در حال حاضر جمهوری آذربایجان تنها در ۸۶,۶ هزار کیلومترمربع از این سرزمین‌های تاریخی استقرار دارد» (QƏNİYEV, 2019: 13-14).

از زمان استقلال جمهوری آذربایجان در کتاب‌های متعدد ایده آذربایجان واحد مطرح شده است. به نظر می‌رسد هدف از این رویکرد چیزی جز لزوم اتحاد سرزمینی به رهبری دولت باکو نیست. ایشان مدعی هستند قسمت شمال آذربایجان استقلال یافته و بایستی زمینه‌های بخش جنوبی جهت تشکیل کشوری واحد فراهم شود. دیدگاه ایلچی‌یک مبنی بر خارج کردن جنوب ارس از اشغال فارس‌ها و الحاق به جمهوری آذربایجان نمونه گویای چنین بینشی است (علی‌اف، ۱۳۸۵: ۱۱۸).

به تصویر کشیدن مناطق ترک‌زبان ایران در نقشه‌های برخی کتاب‌های درسی و غیردرسی به‌عنوان بخشی از آن کشور در این راستا قابل بررسی است (MAHMUDLU, et al, n.d /8: 53-54, 71, 83, 101). اگرچه وجود مانع در زمان اخذ مجوز کتاب امکان طرح علنی چنین

ادعاهایی را از سوی نویسندگان داخلی منتفی می‌کند، ولیکن بررسی متن کتاب‌ها و به‌ویژه پیش‌نویس‌های اولیه ارائه‌شده جهت اخذ مجوز تا حدودی حاکی از رسوخ و انعکاس چنین دیدگاه‌هایی، به‌صورت غیرمحسوس است.

### فرضیه دیرپایی حضور ترکان در آذربایجان

از دیگر موارد طرح‌شده در تاریخ‌نگاری رسمی جمهوری آذربایجان اصرار بر نظریه بومی بودن ترکان در منطقه است. در این قرائت بر منشأ باستانی ترکان در سرزمین آذربایجان تأکید می‌شود. در برخی از کتاب‌ها، آذربایجان مسکن انسان‌های اولیه، نخستین خاستگاه ترکان و محل زندگی قبایل ترک باستانی شمرده می‌شود (NURIYEVA, 2015: 10-16) و ترکان امروزی اولین ساکنان آذربایجان بوده و از دوره باستان در این منطقه حضور داشته‌اند.

اقوامی مانند لولوبی‌ها، کاسی‌ها، حوری‌ها، ماناها و مادها که در جنوب ارس زندگی می‌کردند، نیاکان ترکان آذربایجان امروز را تشکیل می‌دهند (Yusifov, 1994: 287-284; Elçibey, 2012: 804-812). براین اساس، البته تحت تأثیر تاریخ‌نگاری ترکیه، سومری‌ها در اصل مهاجرانی از آذربایجان به بین‌النهرین قلمداد می‌شوند. طرفداران این نظریه معتقدند به‌مرور با ورود عنصر جدید ترک و آمیختن با بومیان طی سه مرحله روند حضور ترکان تقویت شده است (Bünyadov, 2005: 156-157; Agaoğlu, 2006: 176; Əliyarlı, 2009: 17; Rüstemova, 2009: 110-122).

این سه مرحله از اوایل سده هفتم پیش از میلاد، با مهاجرت کیمرها و اسکیت‌ها شروع و با حضور هون‌ها و بعدها سلاجقه تکمیل شده است. مورخان جمهوری آذربایجان، چنان‌که مطرح خواهد شد، با استفاده از چنین پیش‌فرض‌هایی نتیجه می‌گیرند که اولین حکومت‌های تشکیل‌شده در آذربایجان ترک‌تبار بوده و منطقه ازسوی سلسله‌های ترک اداره می‌شد (NURIYEVA, 2015: 20; QƏNİYEYEV, 2019: 40).

یکی از پیامدهای این قرائت اصرار بر دیرینگی زبان و فرهنگ ترکی و تقدم آن در منطقه آذربایجان بوده و حتی برخی پا را فراتر نهاده، خاستگاه زبان ترکی را آذربایجان می‌دانند (سیف‌الدینی، ۱۳۹۵: ۱۰). از دیدگاه ایشان زبان از عوامل اثبات نژاد اقوام باستانی به شمار می‌رود، لذا بر ترک و بومی بودن این اقوام اصرار زیادی شده و لولوبی‌ها، کیمری‌ها، سکاها، ارارتوها، ماناها و مادها اقوام ترک‌زبان شمرده می‌شوند (NURIYEVA, 2015: 53).

برخی از ایشان معتقدند قدیمی‌ترین گویش ترکی را می‌توان در زبان ماناها جست‌وجو کرد (NURIYEVA, 2015: 25). در اینجا قصد نقد صحت و سقم این نظریه را نداریم، ولی با

تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۱۴۷

توجه به منابع موجود چنین نگاهی به تاریخ باستان منطقه، در بسیاری از منابع ایرانی نیز تا حدودی مشاهده شده است<sup>۱</sup> و تعدادی از نویسندگان در آثار خود به بازنشر خواسته یا ناخواسته آن اقدام کرده‌اند. برای مثال در کتاب *نگاهی به تاریخ آذربایجان آمده: «وقتی به آذربایجان می‌آییم دولت‌های مقتدری از ترکان آفریده و قرن‌ها حکومت مقتدری را برقرار کرده‌اند.»* (کریمی، ۱۴۰۰: ۲۰۳) برخی نویسندگان داخلی بدون ارائه شواهد لازم حضور ترکان در منطقه را ۲۵۰۰ سال پیش از آریایی‌ها دانسته (عزیزی، ۱۳۹۹: ۲۰ و ۵۴-۵۵) و طوایف ترک را ساکنان اصلی و قدیمی ماد آروپاتن به شمار می‌آورند (چهره‌گشا، ۱۳۸۹: ۲۵).

این درحالی است که براساس اخبار موجود مادها در اصل اتحادیه‌ای از قبایل به شمار می‌روند که تعدادی از آن‌ها التصاقی زبان بوده‌اند و اطلاع موثقی مبنی بر ترک‌بودن ایشان در دست نیست. همچنین اعتقاد به مهاجرت سومریان از آذربایجان بدون ارائه شواهد تاریخی و تنها براساس شباهت مطرح می‌شود (زهتابی، ۱۳۸۱: ۱ / ۳۹؛ گروه مؤلفان (۲)، ۱۴۰۰: ۴۹؛ همراز، ۱۳۹۸: ۱۳-۱۱؛ نیایش، ۱۳۸۰: ۴۴-۳۷).

به ادعای ایشان سومرشناسان «متوجه شباهت‌های زبانی و فرهنگی بین ترک‌های ساکن آذربایجان باستانی و سومریان شدند.» و وجود هنر مشترک بین دو منطقه نشان از این پیوند دارد که البته در بسیاری از موارد شباهت‌های ادعا شده به صورت کلی و بدون ارائه منبع موثق طرح شده است (گروه مؤلفان (۲)، ۱۴۰۰: ۱۰۵ و ۷۷ و ۵۸). در پاره‌ای مواقع نیز تحت‌تأثیر آموزه‌ها و گفتمان غالب بر تاریخ‌نگاری همسایه شمالی، آذربایجان مرکز زبان ترکی دانسته شده است.

به‌زعم ایشان از عصر باستان زبان مردم منطقه ترکی بوده و ترکی امروزی از آمیزش و ترکیب زبان اقوام باستانی آذربایجان با لهجه‌های دیگر این زبان شکل گرفته است (کریمی، ۱۴۰۰: ۲۳۴). از نظر ایشان «هیچ تردیدی نیست که ترکی سخن گفتن آذربایجانیان دلیل بومی بودن این زبان در این سرزمین بوده است... و طوایف ترک زمانی که به آذربایجان رسیدند با هم‌زبانان خود مواجه می‌شدند» (چهره‌گشا، ۱۳۸۹: ۲۶؛ همو، ۱۳۹۳: ۱۹؛ گروه مؤلفان (۲)، ۱۴۰۰: ۳۲۲ و ۱۹۶-۱۸۳؛ همراز، ۱۳۹۸: ۲۹-۲۸). اگرچه بی‌دقتی در ثبت مسائل فرهنگی توسط جغرافی‌نگاران سده‌های اولیه و تناقض در متون امکان برخی نتیجه‌گیری‌های نادرست را فراهم می‌نماید، پاره‌ای اخبار کاملاً با دیدگاه‌های تأکیدشده این گروه مغایر است.

---

۱. در سایر منابع نیز چنین رویکردی دیده می‌شود؛ برای نمونه (رک. محمدزاده صدیق، ۱۳۸۶: ۷؛ گروه مؤلفان (۲)، ۱۴۰۰: ۲۵۸؛ یگانه، ۱۳۹۸: ۱۶؛ چهره‌گشا، ۱۳۸۹: ۱۷ و ۱۱؛ همو، ۱۳۹۳: ۱۸؛ زرگری، ۱۴۰۰: ۱۲؛ محمودی قلندری، ۱۳۹۲: ۷؛ نائی، ۱۳۹۲: ۷۰؛ عزیززاده، ۱۳۸۶: ۵۸؛ الهیاری، ۱۳۸۸: ۳۲؛ نیایش، ۱۳۸۰: ۷).

## حاکمیت ترکان و مسئله خان‌نشین‌ها

### ۱. تأکید بر حاکمیت ترکان بر آذربایجان

به اعتقاد برخی پژوهشگران کتمان حاکمیت سلسله‌های مستقر در ایران بر منطقه قفقاز یکی از مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری جمهوری آذربایجان به شمار می‌رود (احمدی، ۱۳۹۴: ۳۲) که نمونه آن کتب درسی و آثار انتشاریافته توسط نویسندگانی مانند رامیز مهدی‌اف یا در کتاب *الهام سیمای* یک رئیس‌جمهور (ویلسون، ۱۳۹۰) قابل مشاهده است. چنان‌که اشاره شد نویسندگان این آثار معتقدند در طول تاریخ سلسله‌های ترک بر منطقه آذربایجان حکومت داشته و از عهد باستان یعنی دوره مانناها، اورارتوها، مادها و آتروپاتکان حاکمیت ترکان شروع و پس از اسلام طی دوره سلجوقی، اتابکان، ایلخانی، چوپانی، تیموری، صفوی، افشار و قاجار ادامه یافته که نوعی تداوم ملک‌داری به شمار می‌رود.

نکته مهم اینکه این سلسله‌ها علاوه بر آذربایجان و قفقاز بر فلات ایران نیز استیلا داشته‌اند، در نتیجه ایران بخشی از متصرفات حکام ترک و فاقد حکومت مستقل محسوب می‌شود. در دوره‌بندی تاریخی نیز به ترک و آذربایجانی‌بودن دولت‌ها یا اشغال منطقه در برخی ادوار ازسوی سایر دول و اقوام مانند ساسانیان و عرب‌ها که همراه با شورش‌هایی بوده، توجه می‌شود.<sup>۱</sup> (NURİYEVA, 2015: 46). این قرائت یک جانبه از تاریخ، از دوره باستان شروع و تا الحاق مناطق شمالی ارس به روسیه تداوم می‌یابد.

بی‌شک یکی از پیامدهای این نوع تاریخ‌نگاری، القای اندیشه وجود کشور آذربایجان به‌عنوان واحدی سیاسی مستقل از دوره باستان است (Turan, 2016: 278-279). در این میان سلسله صفویه در اندیشه تاریخ‌نگاران جمهوری آذربایجان جایگاه ویژه‌ای دارد، چراکه به‌زعم ایشان در این دوره اولین بار مناطق شمالی و جنوبی ارس در داخل دولت آذربایجان متحد شده و زبان آذربایجانی به‌عنوان زبان حکومت انتخاب شده است (NURİYEVA, 2015: 8-9). در کنار آن ایده آذربایجان بزرگ یا واحد نیز مطرح می‌شود (واعظی، ۱۳۸۹: ۸۶). با توجه به چنین نگاهی به تاریخ، آذربایجان واجد ماهیت مستقل شمرده می‌شود که در پی سقوط صفویه اراضی آن ابتدا بین روسیه و عثمانی و در پی حملات روسیه در عهد قاجار، بین ایران و روسیه تقسیم شده است. در نتیجه این معاهدات ظالمانه، ملت آذربایجان به دو بخش تقسیم شده‌اند (MAHMUDLU, et al, n.d /8: 50-54, 182; NURİYEVA, 2015: 172-194). با

۱. برای اطلاع بیشتر رک.

Agaoğlu, 2006: 74 ; Dewaal, 2003: 133-137, Süleymanlı, 2006: 27, Hacısalihoğlu, 2012: 182; NURİYEVA, 2015: 30-150; Mahmudlu, et al, 2018: 31-111; QƏNİYEYEV, 2019: 86-207;

سیف‌الدینی، ۱۳۹۵: ۱۰.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۱۴۹

تبلیغ اندیشه‌های یادشده تلاش می‌شود افکار عمومی در مسیری مطابق با ایدئولوژی حاکم هدایت شود (احمدی، ۱۳۹۶: ۱۶). مهم‌تر اینکه براساس این دیدگاه، جمهوری آذربایجان تداوم حکومت ترکان در عصر معاصر به شمار می‌رود.

چنین افکاری در منابع فارسی و ترکی منتشرشده در ایران رسوخ یافته و تأثیر آن را می‌توان در برخی کتاب‌ها، به‌ویژه ترجمه‌ها مشاهده کرد. ترجمه کتاب *آذربایجان امپراتورلاری* (ظاهرزاده، ۱۴۰۰) نمونه‌ای از این تأثیرپذیری است. در تعدادی از کتاب‌های منتشره در ایران به حاکمیت ترکان از دوره باستان پرداخته شده است (زهتابی، ۱۳۸۱: ۱/ ۷۱۰-۲۱۱؛ چهره‌گشا، ۱۳۸۹: ۳۴-۲۷؛ سپهروند، ۱۳۸۱: ۲۸ و ۱۶؛ همراز، ۱۳۹۸: ۲۲). طرف‌داران این دیدگاه ماننا را اولین دولتی می‌دانند که موفق به ایجاد وحدت سرزمینی در آذربایجان شده است (کریمی، ۱۴۰۰: ۲۳۲).

پیروان داخلی این دیدگاه مدعی هستند در طول تاریخ، آذربایجان حکومت مستقل خود را در داخل امپراتوری بزرگ ایران حفظ کرده و بسیاری از حاکمان و حکومت‌های ایران در اصل «حکومت‌های آذربایجانی به حساب می‌آیند» که در برهه‌هایی بر همه این کشور استیلا یافته‌اند (گروه مؤلفان (۲)، ۱۴۰۰: ۲۲۱).

## ۲. تأکید بر خان‌نشین‌ها به عنوان واحدهای سیاسی منطقه

وجود خان‌نشین‌ها در تقسیم‌بندی تاریخ سیاسی منطقه به‌عنوان واحدهای سیاسی یکی از مسائلی به شمار می‌رود که در تاریخ‌نگاری جمهوری آذربایجان بر آن تأکید می‌شود. به اعتقاد طرف‌داران این نظریه در مناطق شمالی و جنوبی ارس به‌ویژه بعد از صفویه، خان‌نشین‌های چندی تأسیس شده و هرکدام حکومت محلی مستقلی به شمار می‌رفت (رسول‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۱-۱۲؛ Mustafayev, 2015: 73-75; Əliyarlı, Şükürov, 2010: 7; Həsənova, Əliyeva, ۲۰۱۰: 84-88; MAHMUDLU, et al, n.d /8: 84-88). این خان‌نشین‌ها نسل‌اندنسل آزادانه در آذربایجان حکومت کرده و در رقابت با یکدیگر بوده‌اند (زیادخان، ۱۳۸۹: ۷۱؛ NURİYEVA, 2015: 9). از جمله این حکومت‌ها در مناطق جنوبی ارس خانات ارومیه، خوی، تبریز، مراغه، سراب و مناطق شمال آن خان‌نشین‌هایی مانند شکی، دربند، باکو، تالش... را می‌توان نام برد (Şükürov, 1998: 22).

بررسی مکتوبات در ایران، حاکی از تأثیرپذیری از این دیدگاه است و تأکید بر وجود خان‌نشین‌ها در قالب نگارش، خصوصاً ترجمه به انحای مختلف انعکاس یافته است. برای مثال در کتاب *خان‌نشین تبریز به حکام مستقل تبریز پس از فروپاشی صفویان به‌ویژه در دوره دناوله*

توجه شده است (ایمانوا، ۱۴۰۰). در سایر کتب نیز می‌توان این دیدگاه را کم‌وبیش مشاهده کرد (همت‌زاده، ۱۳۹۹: ۸۶-۷۹). با اندکی دقت در متن کتب موجود چنین به نظر می‌رسد القای وجود حکومت‌های محلی در آذربایجان پیامدی جز تشکیک در وابستگی مناطق شمالی و جنوبی رود ارس به حکام مستقر در ایران ندارد.

### مسائل و مشکلات جمهوری آذربایجان

از سایر مسائل تأثیرگذار بر کتاب‌ها در ایران، انعکاس مشکلات داخلی جمهوری آذربایجان را می‌توان نام برد. در این میان مناقشه قره‌باغ اهمیت بسیاری دارد. این مناقشه ازسویی ریشه در مسائل دوره شوروی و از سوی دیگر عوامل قومی داشته و حیات سیاسی و اجتماعی این کشور را تا بازپس‌گیری قره‌باغ تحت‌الشعاع قرار داده است؛ لذا اشغال قره‌باغ توسط ارمنستان موضوعی محوری در تاریخ‌نگاری جمهوری آذربایجان به شمار می‌رود که به رشد احساسات ملی‌گرایانه منجر شد.

موضوع آرامنه و قره‌باغ در منابع کشور مذکور به‌گونه‌ای مطرح می‌شود که ایشان به‌عنوان گروهی غیر و دشمن تاریخی در طول ادوار مختلف در جنایات علیه آذری‌ها به ایفای نقش پرداخته‌اند (Abasova, Şirinova, 2002: 125; MAHMUDLU, et al, n.d/9: 67-71). یعقوب‌زاده فرد، ۱۴۰۰: ۱۵۷). اشغال قره‌باغ و بی‌طرفی ایران در شرایطی که بخش‌هایی از خاک جمهوری آذربایجان در اشغال آرامنه بود سبب ایراد اتهاماتی مبنی بر حمایت از آرامنه شد. این امر در مناطق شمالی ایران موجبات احساسات مردمی را فراهم کرد و تا حدودی به حس تنفر قومی از آرامنه دامن زد.

نگرش تاریخ‌نگاران جمهوری آذربایجان به مناقشه قره‌باغ، فارغ از میزان صحت آن، تا حدودی نویسندگان آذربایجانی ایران را تحت‌تأثیر قرار داد و کتاب‌های چندی در این رابطه ترجمه و منتشر شد که ازجمله آن‌ها کتاب *فاجعه قره‌باغ* را می‌توان نام برد (محمدزاده، ۱۳۹۰). در این راستا سابقه تاریخی اقدامات آرامنه در شمال غرب ایران مورد توجه قرار گرفته و طی دو دهه اخیر چندین کتاب با موضوع کشتار مسلمانان توسط آرامنه معروف به جلوه‌ها در جریان جنگ جهانی اول به رشته تحریر درآمده است.

در این کتاب‌ها ضمن توجه به مسئله قره‌باغ و کشتار آذربایجانی‌ها تلاش شده، اشغال قره‌باغ را به‌نوعی تداوم اقدامات جلولوق‌ها قلمداد نمایند (همت‌زاده، ۱۳۹۹: ۱۵۵-۱۱۵؛ همت‌زاده، ۱۴۰۰: ۱۰۰-۴۷ و ۳۴؛ تیموری، ۱۳۹۹: ۲۵۳-۱۳؛ گروه مؤلفان (۲)، ۱۴۰۰: ۵۶-۵۲؛ عزیزی، ۱۳۹۹: ۱۰۶؛ نجفلی، ۱۳۹۹: ۱۰۶-۵). مناقشات جمهوری آذربایجان و ارمنستان و

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۱۵۱

سیر آن تا آزادسازی مناطق اشغالی قره‌باغ از سایر موارد مورد توجه است (عزیزی، ۱۳۹۹: ۲۹-۱۷؛ همت‌زاده، ۱۴۰۰: ۱۹۷-۲۵۵) که گاهی با عبارت احساسی در حمایت از آن مانند «آذربایجانین ظفرلی اردوسو» (عزیزی، ۱۳۹۹: ۳) یا آذربایجان غالب و ارمنستان مغلوب و تسلیم (عزیزی، ۱۳۹۹: ۶۳-۵۹ و ۴۵) بیان می‌شود. باتوجه‌به متون بررسی‌شده در چنین مواقعی نیز واژه آذربایجان به‌صورت کلی و بدون قید پیشوند جمهوری به کار رفته است. از دیگر موارد مهم در رویکرد تاریخ‌نگاری جمهوری آذربایجان در ارتباط با مسئله آرامنه، تأکید بر نقش حمایتی امپراتوری عثمانی و جمهوری ترکیه است که از آن با عناوینی همچون «ملت برادر» یا «کمک برادرانه» یاد می‌شود (رسول‌زاده، ۱۳۸۰: ۴۹-۴۷). این امر را می‌توان در مسائل مرتبط با پایان جنگ جهانی اول در ارتباط با آرامنه و نیز نقش ترکیه در جریان آزادسازی مناطق اشغالی قره‌باغ مشاهده کرد.

در منابع مذکور عثمانی و امروزه ترکیه در برابر آرامنه، منجی و نجات‌دهنده آذربایجانی‌ها معرفی می‌شوند (زارع شاهمرسی، ۱۳۸۵: ۸۶). جریان دانشناک‌ها و حضور قوای عثمانی در آذربایجان حین جنگ جهانی اول را می‌توان نمونه‌ای از این نقش به شمار آورد. بررسی متن منابعی که درخصوص بحران قره‌باغ و فاجعه جلولوق در ایران نوشته شده، حاکی از تأثیر و بازنشر چنین دیدگاهی است. در این منابع قوای عثمانی ناجی مردم برخی شهرها در برابر آرامنه معرفی شده‌اند (همت‌زاده، ۱۳۹۹: ۱۵۵-۱۱۵؛ همت‌زاده، ۱۴۰۰: ۳۴، ۴۷-۱۰۰؛ ۱۶۲-۴۴؛ تیموری، ۱۳۹۹: ۲۵۳-۱۳؛ گروه مؤلفان (۲)، ۱۴۰۰: ۵۶-۵۲؛ عزیزی، ۱۳۹۹: ۱۰۶).

بی‌شک پیامد انتشار وسیع این افکار در قالب کتاب چیزی جز، دامن‌زدن به قومیت‌گرایی محلی نیست. نویسندگان این آثار با دست‌مایه اشغالگری جمهوری ارمنستان به تولید گفتمانی در راستای نیازهای موجود پرداخته، تلاش دارند نوعی همبستگی علیه غیر را ترویج نمایند که این غیر به خلافت عربی، حکومت ایرانی یا آرامنه که عامل ستم بر ملت آذربایجان بوده‌اند، قابل‌تعمیم است (چهره‌گشا، ۱۳۹۰: ۶۳). نتیجه‌نهایی این روند در درازمدت چیزی جز کاهش احساس همبستگی ملی نخواهد بود.

### سایر عوامل تأثیرگذار

غیر از موارد طرح‌شده، تأثیر برخی از انگاره‌های تاریخ‌نگاری همسایه شمالی مانند قهرمان‌سازی از چهره‌های تاریخی ادوار گذشته منطقه و شخصیت‌های سیاسی جمهوری آذربایجان در آثار بررسی‌شده قابل‌ردیابی است. ترسیم چهره‌ای افسانه‌ای از بابک به‌عنوان قهرمانی که در راه نجات مردم آذربایجان تلاش نموده، جانش را فدای وطن کرده، از موارد

ارزشمند به شمار می‌رود (Mahmudlu, et al., 2018: 20; QƏNİYEV, 2019: 74). در چنین رویکردی جنگ‌های خرم‌دینان به رهبری بابک در برابر خلافت عباسی و در کل عرب‌ها «نبرد آزادی‌بخش» برای آزادی آذربایجان تلقی و از صفحات درخشان تاریخ منطقه دانسته شده است (Bünyadov, 2005: 340; NURIYEVA, 2015: 53).

هرچند نوع نگاه به جریان بابک با توجه به ایدئولوژی حاکم بر ادوار مختلف تاریخ ایران متفاوت است؛ در منابع چند دهه اخیر با واژگانی مانند «قهرمان بزرگ آذربایجان»، «بابک ترک»، «اثل قهرمانی» از وی یاد شده و تکاپوهای خرم‌دینان «قیام مردم آذربایجان» قلمداد می‌شود (فیض الهی وحید، ۱۳۸۸: ۲۴ و ۱۷ و ۴). در برخی منابع نیز از بابک به‌عنوان قهرمان مبارزه با اشغالگران (جدی یئلسویو، ۱۳۸۸: ۴۵ و ۱۵ و ۸)، «برترین مبارز این سرزمین»، «انقلابی تنها» یاد شده و فعالیت وی را آغاز جنبش رهایی‌بخش آذربایجان عنوان می‌کنند (مهراب، ۱۳۸۷: ۳۶، ۸۱، ۱۰۳). برخی نویسندگان نیز به اشتباه و برخلاف اطلاعات موجود، دین و آیین جاویدان و مزدک را همان فرهنگ تورک‌ها می‌دانند که تا قرن دوم هجری به شکل مشخص تداوم یافته و بابک به‌نوعی تجسم روح ملی در میان توده و خلق قلمداد شده است (کریمی، ۱۴۰۰: ۵۶۱ و ۵۵۲).

معرفی چهره‌های سیاسی جمهوری آذربایجان همچون حیدر علی‌اف با عناوینی همچون پدر، پیشوای کبیر، منجی آذربایجان و جانشین‌اش الهام و قهرمان‌سازی از ایشان نیز از موارد چشمگیر است. نکته مهم اینکه بیشتر توجه به این موضوع در قالب ترجمه صورت گرفته است. برای نمونه ترجمه کتاب حیدر علی‌اف (میرعلم اف و آندریانف، ۱۳۹۸) یا الهام سیمای یک رئیس‌جمهور را می‌توان نام برد که البته دومی از سوی سفارت جمهوری آذربایجان انجام شده است.

بخش نسبتاً زیادی از آثار در کشورهایمانند ترکیه و جمهوری آذربایجان به تاریخ عمومی ترک اختصاص دارد. در این منابع تاریخ آذربایجان ذیل بخشی از تاریخ عمومی ترک بررسی شده است. تأثیرپذیری در این حوزه نیز تاحدودی مشهود است. طی نیم‌قرن اخیر به‌ویژه دو دهه اخیر کتب نسبتاً زیادی در حوزه تاریخ عمومی ترک، عمدتاً در قالب ترجمه منتشر شده است. با بررسی عنوان، به‌ویژه دوره و موضوع، روشن است که عمده کتاب‌ها به تاریخ ترکان شمال غرب در عصر باستان اختصاص دارد که معرفی و بررسی آن‌ها در این اندک مقدور نیست.



### نتیجه‌گیری

بی‌توجهی به تاریخ‌نگاری محلی از سوی حاکمیت در کنار تشکیل کشوری مستقل با نام بخشی از خاک ایران با عنوان جمهوری آذربایجان با ایدئولوژی خاص که نیازمند تاریخ‌سازی بود، علاوه بر چالش بر سر نام‌گذاری و پیامدهای ناشی از آن، در مناطق مرزی که دارای تفاوت‌های زبانی با مناطق مرکزی ایران است نوعی تأثیرپذیری از تاریخ‌نگاری همسایه شمالی را سبب شد. تشکیل جمهوری آذربایجان با توجه به پیشینه پیوند آن با ایران تاریخی، همسایگی و اشتراکات فرهنگی به‌ویژه در حوزه زبانی با شمال غرب ایران و نوع نگاه متفاوت به تاریخ مشترک با ایران در راستای ایجاد هویت، با بهره‌گیری از تاریخ و تاریخ‌نگاری سبب تحریف برخی مسائل و وارونه‌کردن تاریخ به نفع هویت جدید و نیز ارائه تاریخی متفاوت از آنچه از دوره پهلوی در ایران تبلیغ می‌شد، گردید. در این نگاه تأکید بر دیرینگی حضور ترکان و وجود کشوری مستقل یا حداقل حکومت‌هایی با منشأ آذربایجانی از عصر باستان تا دوره قاجار در منطقه است که با فراز و نشیب‌هایی در ادوار مختلف تداوم یافته و آذربایجان همواره مستقل بوده، یا حکومت‌های آن بر سایر مناطق ایران سلطه داشته‌اند. بررسی منابع منتشرشده طی سه دهه اخیر، به‌ویژه منابع استفاده‌شده حاکی از تأثیر این نوع نگرش در میان برخی از نویسندگان داخلی است. با بی‌توجهی به تاریخ محلی در محافل علمی، تاریخ‌نگاری منطقه‌ای رشد نسبتاً زیادی نمود که براساس علایق شخصی عمدتاً از سوی نویسندگان غیرمتخصص نوشته شده و شاهد تأثیرپذیری از آثار منتشرشده آن سوی مرزها هستیم. اگرچه توجه به تاریخ محلی نوعی فرصت جهت آشکارشدن زوایای تاریک تاریخ منطقه است؛ بررسی متن کتاب‌ها نشان از غیرعلمی بودن این نوشته‌ها، غیرمتخصص بودن نویسندگان و تکرار مطالب است به‌گونه‌ای که متن برخی از آن‌ها با تفاوت‌های اندکی تقریباً یکی بوده و بر گفتمانی واحد تأکید دارد که می‌تواند در شکل‌گیری هویت متفاوت، ایجاد شکاف و تمایل به آن سوی مرزها مؤثر بوده و البته نوعی تهدید نرم به شمار می‌رود.

### منابع

- احمدی، حسین (۱۳۹۰) «بررسی کتاب‌های درسی جمهوری آذربایجان (با تأکید بر کتاب‌های تاریخی)»، *مطالعات ملی*، (۲)، ۱۸۴-۱۵۷.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴) *جمهوری آذربایجان ۲۳ سال تکاپو برای دولت و ملت‌سازی*، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۶) *بررسی کتب درسی جمهوری آذربایجان*، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

استرابو (۱۳۸۲) *جغرافیای استرابو سرزمین‌های زیر فرمان هخامنشیان*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

ایمانوا، آینور (۱۴۰۰) *خان‌نشین تبریز*، علی‌اصغر حقدار، بی‌جا: باشگاه ادبیات.  
آبادیان، حسین (۱۴۰۱) «سیف آزاد و تاریخ‌نگاری نژادی مبتنی بر آریایی‌گرایی»، *تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری*، ۳۲(۲۹)، ۳۱-۱۱.

بابایی، علی (۱۳۹۵) «تحول تاریخ‌سازی در جمهوری آذربایجان».

<https://azariha.org/1541/%D8%AA%D8%AD%D9%88%D9%84-%D8%AA%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%AE-%D8%B3%D8%A7%D8%B2%DB%8C-%D8%AF%D8%B1-%D8%AC%D9%85%D9%87%D9%88%D8%B1%DB%8C-%D8%A2%D8%B0%D8%B1%D8%A8%D8%A7%DB%8C%D8%AC%D8%A7%D9%86>

برهان تبریزی، محمدحسین‌بن‌خلف (۱۳۳۲) *برهان قاطع*، به‌اهتمام محمد معین، تهران: ابن‌سینا.

بیات، کاوه (۱۳۸۰) *توفان بر فراز قفقاز*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

پارسامقدم، رضا (۱۴۰۲) «تعیین نظم گفتمانی خوانش نژادی ناسیونالیست‌های رمانتیک ایرانی در تاریخ‌نگاری معاصر ایران (از قاجاریه تا پایان دوره پهلوی)»، *تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری*، doi: 10.22051/hph.2023.44568.1676

پلوتارخ (۱۳۸۰) *ایرانیان و یونانیان به روایت پلوتارخ*، ترجمه احمد کسروی، تهران: جامی.

تیموری، میلاد (۱۳۹۹) *تراژدی بزرگ در غرب آذربایجان*، تبریز: اختر.

جدی یئلسویو، منصور (۱۳۸۸) *بابک قهرمان مبارزه با اشغالگران*، اردبیل: شیخ صفی.

چهره‌گشا، امیر (۱۳۸۹) *عجب‌شیر در گذر زمان*، تهران: تکدرخت.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۰) *پیشگامان تاریخ و فرهنگ آذربایجان*، تهران: تکدرخت.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۳) *تاریخ عجب‌شیر*، تبریز: اختر.

حسینی تقی‌آباد، مهدی؛ علی‌زاده، شیوا (۱۳۹۸) «دیپلماسی عمومی و سیاست همسایگی جمهوری اسلامی ایران در روابط با جمهوری آذربایجان: ظرفیت‌ها، موانع و راهکارها»، *جستارهای سیاسی معاصر*، ۱۰(۴)، ۲۴-۱.

دهقانی، رضا (۱۳۹۰) «هویت ایرانی و تاریخ‌نگاری محلی (از آغاز اسلام تا قرن هفتم هجری)»، *مطالعات ملی*، ۴(۴)، ۱۴۰-۱۱۵.

رسول‌زاده، محمدامین (۱۳۸۰) *جمهوری آذربایجان چگونگی شکل‌گیری و وضعیت کنونی آن*، ترجمه تقی اسلام‌زاده، تهران: شیرازه.

رسولی، حسین (۱۳۹۷) «تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی دوره رضاشاه و تأکید بر پیوستگی نژادی کردها و ایرانیان»، *تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری*، ۲۸(۲۲)، ۵۹-۳۹.

رضا، عنایت‌الله (۱۳۶۷) *آذربایجان و ایران*، بی‌جا: مرد امروز.

زارع شاهموسی، پرویز (۱۳۸۵) *آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز*، تبریز: اختر.

زرگری، رضا (۱۴۰۰) *تاریخ دیرین شرق آذربایجان*، تبریز: ستوده.

زهتابی، محمدتقی (۱۳۸۱) *ایران تورکلزینین اسکی تاریخی*، تبریز: اختر.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۱۵۵

- زیادخان، عادل‌خان (۱۳۸۹) *جمهوری آذربایجان*، ترجمه سجاد حسینی، تبریز: اختر.
- سپهروند، مجید (۱۳۸۱) *مراغه در سیر تاریخ*، تبریز: احرار.
- سید امامی، کاووس (۱۳۸۵) «قومیت از منظر سیاست‌های هویت»، *دانش سیاسی*، (۳)، ۱۶۵-۱۴۳.
- سیف‌الدینی، سالار (۱۳۹۵) *چالش‌های تاریخ‌نگاری وارونه، نقدی بر مکتب تاریخ‌نگاری قفقاز*، تهران: تمدن ایرانی.
- صدقی، ناصر؛ سلماسی‌زاده، محمد؛ دین‌پرست، ولی؛ جعفری، فرهاد (۱۴۰۰) «ناسیونالیسم ایرانی و مسئله آذربایجان و زبان ترکی (با تأکید بر مجلات دوره گذار از قاجاریه به پهلوی)»، *تاریخ اسلام و ایران*، ۳۱(۴۹)، ۹۱-۷۳.
- طاهرزاده، عدالت (۱۴۰۰) *آذربایجان امپراتورلاری آغامحمدخان قاجار*، بهرام سورگون، تبریز: پارلاقلم.
- عزیززاده، میرنیی (۱۳۸۶) *تاریخ دشت مغان*، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- عزیزی، عادل (۱۳۹۹) *گوزون آیدین آذربایجان*، قم: یاس بخشایش.
- علی‌اف، علی اکرام (۱۳۸۵) *خطرات حاج علی اکرام*، به کوشش عبدالحسین شهیدی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- فائق، ابراهیم (۱۳۷۵) *آذربایجان در مسیر تاریخ ایران*، تبریز: یاران.
- فیض‌الهی و وحید، حسین (۱۳۸۸) *سرخ جامگان مبارزان شیعه آذربایجان*، تبریز: هاشمی سودمند.
- قربانی، لطفعلی (۱۳۹۵) *آذربایجان در عصر تیمورگورکان*، تبریز: پژوهش‌های دانشگاه.
- قوام، سید عبدالعلی؛ زرگر، افشین (۱۳۹۰) *روند ملت‌سازی در جمهوری‌های قفقاز جنوبی (جمهوری آذربایجان، ارمنستان و گرجستان)*، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات.
- کرم‌زادی، مسلم؛ خوانساری فرد، فهیمه (۱۳۹۱) «دولت‌سازی در قفقاز جنوبی: شکست‌ها و موفقیت‌ها»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، (۷۸)، ۱۶۵-۱۳۷.
- کریمی، محمدرضا (۱۴۰۰) *نگاهی به تاریخ آذربایجان*، قم: یاس بخشایش.
- گروه مؤلفان (۱) (۱۴۰۰) *تاریخ آذربایجان (از دوران باستان تا ۱۸۷۰)*، علی حسین‌زاده داشقین، تبریز: اختر.
- گروه مؤلفان (۲) (۱۴۰۰) «سه سنگیاد باستانی» در *برگ‌هایی از تاریخ آذربایجان* (مجموعه مقالات)، تبریز: اختر.
- محمدزاده، حورا (۱۳۹۰) *فاجعه قره‌باغ*، ترجمه پرویز زارع شاهمرسی، ارومیه: باز نشر.
- محمودی قلندری، بهروز (۱۳۹۲) *عهد باستان سومریان تا هخامنشیان*، تبریز: عمیدی.
- مرشدی‌زاد، علی (۱۳۸۴) *روشنفکران آذری و هویت ملی و قومی*، تهران: نشر مرکز.
- ملایی توانی، علیرضا (۱۳۹۰) «ملاحظات روش‌شناختی در چیستی و اعتبار تاریخ‌نگاری‌های رسمی»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، ۲۱(۷)، ۸۷-۱۱۳. doi: 10.22051/hph.2014.847
- مهراب، محمد (۱۳۸۷) *بابک خرم‌دین*، تبریز: هاشمی سودمند.
- میرعلی‌اف، حسین بالا؛ آندریانف، ویکتور (۱۳۹۸) *حیدر علی‌اف*، ترجمه حسین شرقی دره‌جک و

میرعلی رضایی، تبریز: آیدین.

نائبی، محمدصادق (۱۳۹۲) میانه، تهران: جهان جام‌جم.

نجفلی، گون‌تکین (۱۳۹۹) / اورمو بولگه سینده جیلوولوق حادشه لری ۱۹۱۸-۱۹۱۷، محمدرضا اسماعیل‌زاده، تبریز: اختر.

نیایش، امید (۱۳۸۰) / آذربایجان و هویت، تهران: امید نیایش.

واعظی، محمود (۱۳۸۹) سیاست و امنیت در قفقاز، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.

ویلسون، گرائم (۱۳۹۰) / الهام؛ سیمای یک رئیس‌جمهور، بی‌جا: بی‌نا (سفارت جمهوری آذربایجان در ایران).

همت‌زاده، مهدی (۱۳۹۹) / حقایق تلخ و تاریک از جنایات ارمنه و قتل عام مسلمانان، تبریز: آذر توران.

\_\_\_\_\_ (۱۴۰۰) / حقایق تلخ و تاریک از جنایات ارمنه و قتل عام مسلمانان، قم: یاس بخشایش.

\_\_\_\_\_ (۱۴۰۰) / قره‌باغ از اشغال تا آزادی، قم: یاس بخشایش.

همراز، رضا (۱۳۹۸) / تاریخچه ادبیات آذربایجان تا عصر صفوی، تبریز: قالان یورد.

الهیاری، فریدین (۱۳۸۸) / ورزقان و خاروانا در پس‌کوپه‌های تاریخ آذربایجان، تبریز: هاشمی سودمند.

یعقوب‌زاده فرد، جلیل (۱۳۹۹) / مجموعه مقالاتی پیرامون تاریخ آذربایجان، تبریز: قالان یورد.

\_\_\_\_\_ (۱۴۰۰) / شکل‌گیری تاریخ‌نگاری مدرن در جمهوری آذربایجان، تبریز: قالان یورد.

یگانه، عیسی (۱۳۹۸) / مختصری از تاریخ و جغرافیای سولدوز (شهرستان نقده)، تبریز: اختر.

یاقوت حموی، عبدالله (۱۹۹۵) / معجم البلدان، بیروت: دار صادر.

Abasova, X.M, Şirinova, E.Q, (2002), "Azərbaycan Tarixşünaslığında Sovet Repressiyası Problemi Haqqında", *Bakı Universiteti Xəbərləri Humanitar Elmlər Seriyası*, No. 4, p 120-127.

Agaoğlu, Elnur (2006), *Sovyet İdeolojisi Çerçevesinde Türk Cumhuriyetlerinin Tarih Yazımı ve Tarih Eğitimi: Azerbaycan Örneği*, Ankara: Hacettepe Üniversitesi Atatürk İlkeleri ve İnkılapları Tarihi Anabilim Dalı Yayınlanmamış Doktora Tezi.

Bünyadov, Ziya, (2005), *Azərbaycan VII- IX Əsrlərdə*, Bakı: Elm.

Dewaal, Thomas, (2003), *Black Garden: Armenia and Azerbaijan through Peace and War*, New York: New York University Press.

Elçibey, Ebülfez, (2012), "Azerbaycan'dan Başlayan Tarih", Muhammet Kemaloğlu (çev.) , *The Journal of Academic Social Science Studies*, Vol. 5, Issue 8, pp. 804-812.

Əliyərli, S.S, Şükürov K.K, (2010), I. RUSİYANIN ŞİMALİ AZƏRBAYCAN XANLIQLARINI İSGAL ETMƏSİ. XANLIQ DÖVRÜNÜN SONU, in, *AZƏRBAYCAN TARİXİ XIX – XXI əsrin əvvəli. Ali məktəblər üçün müəhazirələr kursu*, BAKI: «Bakı Universiteti» nəşriyyatı, p 3-82.

Əliyərli, Süleyman, (2009), *Azərbaycan Tarixi: Uzaq Keçmişdən 1870-ci İlə Qədər*, Bakı: Çıraq

Əliyev, İqrar, (2007), *AZƏRBAYCAN TARİXİ ən qədimdən bizim eramın III əsri*, BAKI: Elm nəşriyyatı.

Hacısalihoğlu, Fuat, (2012), "Azerbaycan'da Ulusal Tarih Yazımı", *History Studies*, Pro. Dr. Enver Konukçu Armağanı, ss. 173-194.

Həsənova, L.L, Əliyeva, F.M, (2010), II. ŞİMALİ AZƏRBAYCAN XIX ƏSRİN 40-70-ci İLLƏRİNDƏ, in *AZƏRBAYCAN TARİXİ XIX – XXI əsrin əvvəli. Ali məktəblər üçün*

- mühazirələr kursu, BAKI: «Bakı Universiteti» nəşriyyatı, p 83-121.
- İbrahimova, A.Z. (2010), VIII. AZƏRBAYCAN XALQ CÜMHURİYYƏTİ (1918 – 1920), in: AZƏRBAYCAN TARİXİ XIX – XXI əsrin əvvəli. Ali məktəblər üçün mühazirələr kursu, BAKI: «Bakı Universiteti» nəşriyyatı, p 248- 279.
- İsmayılova, S.A. (2010), XIV. CƏNUBİ AZƏRBAYCANI 1917-ci il – XXI ƏSRİN ƏVVƏLLƏRİNDƏ, in: AZƏRBAYCAN TARİXİ XIX – XXI əsrin əvvəli. Ali məktəblər üçün mühazirələr kursu, BAKI: «Bakı Universiteti» nəşriyyatı, p 526- 545.
- MAHMUDLU YAQUB, ƏLİYEV QABİL, Abdullayev Mehman, Hüseynova Leyla, Cabbarov Hafiz, (n.d), AZƏRBAYCAN TARİXİ 9inci sinfi üçün DƏRSLİK, BAKI: ŞƏRQ-QƏRB.
- MAHMUDLU YAQUB , ƏLİYEV QABİL, HUSEYNOVA LEYLA, ƏLİŞOVA HƏCƏR , CABBAROV HAFİZ, MUSAYEVA ESMİRA, BƏHRƏMOVA SEVİL, (n.d), AZƏRBAYCAN TARİXİ 8inci sinfi üçün DƏRSLİK, BAKI: TƏhsil.
- Mahmudov Yagub, Xəlilov Raffiq, Ağayev Sabir, (2001), Ata yurdu : 5-ci sinif üçün dərslik, Bakı, "Təhsil" Nəşriyyatı.
- Mustafayev, Şohret, (2015), "XVIII-XX. Yüzyıllarda Tarihi Azərbaycan Toprağı -İrevan Hanlığı'nın Arazisində Ermenilərin Göç Etməsinin Politikası", Atatürk Araştırma Merkezi Dergisi, Cilt 31, Sayı 91, ss. 69-92.
- Nəcəfova, K.T. (2010), VI. CƏNUBİ AZƏRBAYCANI 1828-1914-cü İLLƏRDƏ, in: AZƏRBAYCAN TARİXİ XIX – XXI əsrin əvvəli. Ali məktəblər üçün mühazirələr kursu, BAKI: «Bakı Universiteti» nəşriyyatı, p 196-221.
- NURİYEV, İRADƏ, (2015), AZƏRBAYCAN TARİXİ (ən qədim zamanlardan– XXI əsrin əvvəllərinədək), BAKI: Mütərcim.
- Piriyev, Vaqif Ziyəddin oğlu, (2006), AZƏRBAYCANIN TARIXI-SIYASI COĞRAFIYASI, Bakı: Mütərcim.
- QƏNİYEV, HƏSƏN, (2019), AZƏRBAYCAN TARİXİ (ƏN QƏDİM ZAMANLARDAN – XXI ƏSRİN İLK ONİLLİKLƏRİNƏDƏK), BAKI: n.d.
- Rüstəmov, Afag, (2009), "Azərbaycan'da Tarixi Kimliğin ve Dilin Gelişim Süreçleri", Karadeniz, Yıl 1, Sayı 2, ss. 110-122.
- Şükürov, Kərim, (1998), Azərbaycan Tarixi, Cild II, Bakı: Şirvan nəşr.
- Süleymanlı Ebulfez, (2006). Milletleşme Sürecinde Azerbaycan Türkleri. Rus İşgalinden Turan, Refik, (2016), Azerbaycan SSC ve Azerbaycan Cumhuriyeti Dönemlerinde Okutulan Tarih Ders Kitaplarında Azerbaycan Halkının Etnik Kökenine ve Diline Yaklaşım, ", I. Uluslararası Türklerde Tarih Bilinci ve Tarih Yazıcılığı Sempozyumu Bildirileri Kitabı, Ed. Nurettin Hatunoğlu ve Canan Kuş Büyüktaş, Zonguldak: Bülent Ecevit Üniversitesi Yayınları, No:7, ss.271- 283.
- Yusifov, YUSİF BEHLULOĞLU, (1994), "Albaniya'nın Etnik Tarihine Bir Bakış", XII Türk Tarih Kongresi Bildirileri, Cilt II, ss. 283-291.
- Mahmudlu Yagub, ƏLİYEV QABİL, HUSEYNOVA LEYLA, Ağayev Sabir, BƏHRƏMOVA SEVİL, ƏLİŞOVA HƏCƏR, (2018), AZƏRBAYCAN TARİXİ 7inci sinfi üçün DƏRSLİK, BAKI: TƏhsil.
- Yılmaz Harun, (2013) "The Soviet Union and the Construction of Azerbaijani National Identity in the 1930s", Iranian Studies, Vol. 46, No. 4: 511–533.
- Yılmaz Harun, (2015) "A Family Quarrel: Azerbaijani Historians against Soviet Iranologists", Iranian Studies, Vol. 48, No. 5: 769–783.

**List of sources with English handwriting**

- Ahmadi, H. (2011). Examining the History Books of the Republic of Azerbaijan (with emphasis on textbooks). *National Studies Journal*, 12(46), 157-184. [In Persian].
- Ahmadi, H. (2015). Azerbaijan Republic 23 years of struggle for government and nation building. Tehran: Institute of Contemporary History of Iran. [In Persian].
- Ahmadi, H. (2017). Review of textbooks of the Republic of Azerbaijan, Tehran: Institute of Contemporary History of Iran. [In Persian].
- Strabo. (2003). Strabons Geographika of the lands under the Achaemenid command, translated by Sanetizadeh H, Tehran: Dr. Mahmoud Afshar Foundation. [In Persian].
- Imanova, A. (2021). Khanneshin Tabriz. translated by Haqdar, AA. «n.d»: Literature Club. [In Persian].
- Abadian, H. (2022). Seif-e Azad and Racial Historical Perspective Based on Aryanism. *Historical Perspective&Historiography*, 32(29), 11-31. doi: 10.22051/hph.2023.43625.1666.[In Persian].
- Babaei, A.(2016). "History-making evolution in the Republic of Azerbaijan".[In Persian]. <https://azariha.org/1541/%D8%AA%D8%AD%D9%88%D9%84-%D8%AA%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%AE-%D8%B3%D8%A7%D8%B2%DB%8C-%D8%AF%D8%B1-%D8%AC%D9%85%D9%87%D9%88%D8%B1%DB%8C-%D8%A2%D8%B0%D8%B1%D8%A8%D8%A7%DB%8C%D8%AC%D8%A7%D9%86>
- Pages from the history of Azerbaijan. (2021). Tabriz: Āzar Tūrān and Nabāfī. [In Persian].
- Burhan Tabrizi, M H. (1953). Burhan Qāf'. by Moin M. Tehran: Ibn Sīnā. [In Persian].
- Bayat, K. (2001). Storm over the Caucasus. Tehran: Printing and Publishing Center of the Ministry of Foreign Affairs. [In Persian].
- Parsamoghadam, R. (2023). Determining the discursive order of the racial reading of Iranian romantic nationalists in contemporary Iranian historiography (from the Qajar period to the end of the Pahlavi period). *Historical Perspective&Historiography*, (), -. doi: 10.22051/hph.2023.44568.1676.[In Persian].
- Plutarchus. (2001). The lives of the noble Grecians and Romans (Iranians and Greeks according to Plutarchus). Translated by Kasravi A. Tehran: jāmi. [In Persian].
- teymuri chori, M. (2020). Great Tragedy in West Azerbaijan. Tabriz: Aq̄tar. [In Persian].
- Jedi Yelsoyo, M. (2009). Babak, the hero of the struggle against the invaders. Ardabil: šeiḳ̄ safī. [In Persian].
- Cehregosa, A. (2010). Ajabshir in the passage of history. Tehran: Tekdraḳt. [In Persian].
- Cehregosa, A. (2011). The pioneers of Azerbaijan's history and culture. Tehran: Tekdraḳt. [In Persian].
- Cehregosa, A. (2014). History of Ajabshir. Tabriz: Aq̄tar. [In Persian].
- Hosseini Taghiabad, S. M., & Alizadeh, S. (2020). Public Diplomacy and Neighbourhood Policy of the Islamic Republic of Iran in Relations with the Republic of Azerbaijan; Capacities, Obstacles and Solutions. *Contemporary Political Studies*, 10(4), 1-24. doi: 10.30465/cps.2020.28380.2377.[In Persian].
- Dehqani, R. (2011). Iranian Identity and Local Historiography (The Beginning of Islam until the Seventh Century A.H). *National Studies Journal*, 12(48), 115-140. [In Persian].
- Rasulzadeh, M A. (2001). the Republic of Azerbaijan, how it was formed and its current state. translated by Islamzadeh T. Tehran: Shiraz. [In Persian].
- Rasouli, H. (2019). Nationalist Historiography in Reza Shah Era and Its Emphasis on Ethnic Affinity between Kurds and Iranians. *Historical Perspective&Historiography*, 28(22),

- 39-59. doi: 10.22051/hph.2019.24475.1324. [In Persian].
- Reza, E. (1988). Azerbaijan and Aran. «n.d»: Marde Amroz. [In Persian].
- Zare Shahmarasi, P. (2006). The Azerbaijan of Iran and Azerbaijani of Caucasus. Tabriz: Akhtar. [In Persian].
- Zargari, R. (2021). Ancient history of eastern Azerbaijan, Tabriz: Sotoūdeh. [In Persian].
- Zahtabi, M T. (2002). The Old History of the Turks of Iran. Tabriz: Akhtar. [In Persian].
- Ziyad Khan, A. (2010), Republic of Azerbaijan. translated by Hosseini S. Tabriz: Akhtar. [In Persian].
- Sepherond, M . (2002). Maragheh in the course of history. Tabriz: Ahrār. [In Persian].
- Seyed Emami, K. (2006). Ethnicity from the Point of View of Identity Politics. *Bi-Quarterly Political Knowledge*, 2(1), 143-166. doi: 10.30497/pk.2006.69. [In Persian].
- Seyfūddini, S. (2016). A critical approach to the Caucasian school of historiography is a problem of writing fictional history. Tehran: Iranian civilization. [In Persian].
- Sedghi, N., Salmasizadeh, M., Dinparast, V., & Jafari, F. (2021). Iranian Nationalism and the Issue of Azerbaijan and the Turkish Language (Emphasizing on Periodicals of Transition Era From Qajar to Pahlavi). *History of Islam and Iran*, 31(49), 73-91. doi: 10.22051/hii.2021.31928.2272. [In Persian].
- Taherzadeh, A. (2021). Emperors of Azerbaijan, Agha Mohammad Khan Qajar. Sorgun B, Tabriz: Parla Qalam. [In Persian].
- Azizzadeh, M. (2007). History of the Mughan Plain. Tehran: Institute of Contemporary History of Iran. [In Persian].
- Azizi, Adel, (2020), Gozon Aydin Azerbaijan, Qom: Yas Bakshaish. [In Persian].
- Aliov, A. (2006). The memoirs of hajj Ali Ekram Aliov (the leader of islamicparty of Azarbaijan). Shahidi Arasbaran, A H. Tehran: Islamic Revolution Documentation Center. [In Persian].
- Faeghi, E. (1996). Azerbaijan on the history. Tabriz: Yarān. [In Persian].
- Faiz Elahi Vahid, H. (1388). Sorkh Jamgan Shiite Fighters of Azerbaijan. Tabriz: Hashemi Soodmand. [In Persian].
- Ghorbani, LA. (2016). Azerbaijan in the era of Timur Gorkan. Tabriz: University Research. [In Persian].
- Ghavam, A . Zargar, A.(2011). Process of nation- state building in the south caucasus republics (Armenia, Azerbaijan and Georgia). Tehran: Islamic Azad University, Science and Research Branch. [In Persian].
- Keremzadi, M, Khansari Fard, F. (2014). State Building in the South Caucasus: Failures and Successes. *Central Asia and The Caucasus Journal*, 18(78), 137-165. [In Persian].
- Karimi, M. (2021). A look at the history of Azerbaijan. Qom: Yas Bakshaish. [In Persian].
- Group of Authors. (2021). History of Azerbaijan (from ancient to 1870). Hosseinzadeh Dashkin,A. Tabriz: Akhtar. [In Persian].
- Mohammadzadeh Sediq, H. (2007). Three Ancient Stones, Tabriz: Akhtar. [In Persian].
- Mohammadzadeh, H. (2011). Qarabagh catastrophe. translated by Zare Shahmarsi, P. Urmia: Baznashr. [In Persian].
- Mahmoudi Qalandari, B. (2013), Sumerian to Achaemenid period. Tabriz: Umidi. [In Persian].
- Morshedi – Zad, A.(2005). Azari intellectuals and their attitude to national and ethnic identity. Tehran: Nahre Markaz. [In Persian].
- Mollaiy Tavani, A. R. (2011). Methodological Reflections About identity and Credibility of the Official Historiography. *Historical Perspective&Historiography*, 21(7), 87-113. doi: 10.22051/hph.2014.847. [In Persian].
- Mehrab, M. (2008). Babak Khorramdin. Tabriz: Hashemi Soodmand. [In Persian].
- Miralamov, H. Andrianov, V. (2019). Heydar Aliyev. translated by Sharqi Dere Jack,H and Rezaei, MA. Tabriz: Āydein. [In Persian].

- Naibi, MS. (2012). Myani, Tehran: Jahān Jam. [In Persian].
- Najafli, GT. (2020). Jululuq Incident in Urmia 1917-1918. Ismailzadeh, MR. Tabriz: Akhtar. [In Persian].
- Niayesh, O. (2001). Azerbaijan and Identity. Tehran: Omīd Nīāyeš. [In Persian].
- Vaezi, M. (2010). Politics and Security in the Caucasus, Tehran: Strategic Research Center. [In Persian].
- Wilson, G. (2011). inspiration; The face of a president, without a place: «n.d» «n.n». (Embassy of the Republic of Azerbaijan in Iran). [In Persian].
- Hamzadeh, M. (2020). bitter and dark facts of Armenian crimes and Muslim massacres. Tabriz: Āzar Tūrān. [In Persian].
- Hamzadeh, M. (2021). bitter and dark facts of Armenian crimes and Muslim massacres. Qom: Yas Bakshaish. [In Persian].
- Hamzadeh, M. (2021). Qarabaq from occupation to freedom, Qom: Yas Bakshaish. [In Persian].
- Hamraz, R. (2019). History of Azerbaijan literature until the Safavid era. Tabriz: Qalan Yord. [In Persian].
- Al-Hyari, F. (2009). Warzghan and Kharwana in the history of Azerbaijan. Tabriz: Hashemi Soodmand. [In Persian].
- Yaqubzadeh Fard, J. (2021). The formation of modern historiography in the Republic of Azerbaijan. Tabriz: Qalan Yord. [In Persian].
- Yaqubzadeh Fard, J. (2020). A collection of articles about the history of Azerbaijan. Tabriz: Qalan Yord. [In Persian].
- Yeganeh, I. (2019). A Brief History and Geography of Soldoz (Nagdeh county), Tabriz: Akhtar. [In Persian].
- Yāqūt Ḥamawī, A. (1995). Moʻjam ul-Boldān. Beirut: Dār šādīr. [In Arabic].
- Abasova, X.M, Şirinova, E.Q, (2002), "Azərbaycan Tarixşünaslığında Sovet Repressiyası Problemi Haqqında", *Bakı Universiteti Xəbərləri Humanitar Elmlər Seriyası*, No. 4, p 120-127. [In Turkish].
- Agaoğlu, Elnur (2006), *Sovyet İdeolojisi Çerçevesinde Türk Cumhuriyetlerinin Tarih Yazımı ve Tarih Eğitimi: Azerbaycan Örneği*, Ankara: Hacettepe Üniversitesi Atatürk İlkeleri ve İnkılapları Tarihi Anabilim Dalı Yayınlanmamış Doktora Tezi. [In Turkish].
- Bünyadov, Ziya, (2005), *Azərbaycan VII- IX Əsrlərdə*, Bakı: Elm. [In Turkish].
- Dewaal, Thomas, (2003), *Black Garden: Armenia and Azerbaijan through Peace and War*, New York: New York University Press. [In Turkish].
- Elçibey, Ebülfez, (2012), "Azerbaycan'dan Başlayan Tarih", Muhammet Kemaloğlu (çev.) , *The Journal of Academic Social Science Studies*, Vol. 5, Issue 8, pp. 804-812. [In Turkish].
- Əliyərli, S.S, Şükürov K.K, (2010), I. RUSİYANIN ŞİMALİ AZƏRBAYCAN XANLIQLARINI İSGAL ETMƏSİ. XANLIQ DÖVRÜNÜN SONU ,in, *AZƏRBAYCAN TARİXİ XIX – XXI əsrin əvvəli*. Ali məktəblər üçün mühazirələr kursu, BAKI: «Bakı Universiteti» nəşriyyatı, p 3-82. [In Turkish].
- Əliyərli, Süleyman, (2009), *Azərbaycan Tarixi: Uzaq Keçmişdən 1870-ci İlə Qədər*, Bakı: Çıraq. [In Turkish].
- Əliyev, İqrar, (2007), *AZƏRBAYCAN TARİXİ ən qədimdən bizim eranın III əsri*, BAKI: Elm nəşriyyatı. [In Turkish].
- Hacısalihoğlu, Fuat, (2012), "Azerbaycan'da Ulusal Tarih Yazımı", *History Studies*, Pro. Dr. Enver Konukçu Armağanı, ss. 173-194. [In Turkish].
- Həsənova, L.L, Əliyeva, F.M, (2010), II. ŞİMALİ AZƏRBAYCAN XIX ƏSRİN 40-70-ci İLLƏRİNDƏ, in *AZƏRBAYCAN TARİXİ XIX – XXI əsrin əvvəli*. Ali məktəblər üçün mühazirələr kursu, BAKI: «Bakı Universiteti» nəşriyyatı, p 83-121. [In Turkish].
- İbrahimova, A.Z, (2010), VIII. *AZƏRBAYCAN XALQ CÜMHURİYYƏTİ (1918 – 1920)*,



- in: AZƏRBAYCAN TARİXİ XIX – XXI əsrin əvvəli. Ali məktəblər üçün mühazirələr kursu, BAKI: «Bakı Universiteti» nəşriyyatı, p 248- 279. [In Turkish].
- İsmayılova, S.A, (2010), XIV. CƏNUBİ AZƏRBAYCAN1917-ci il – XXI ƏSRİN ƏVVƏLLƏRİNDƏ, in: AZƏRBAYCAN TARİXİ XIX – XXI əsrin əvvəli. Ali məktəblər üçün mühazirələr kursu, BAKI: «Bakı Universiteti» nəşriyyatı, p 526- 545. [In Turkish].
- MAHMUDLU YAQUB , ƏLİYEV QABİL, Abdullayev Mehman, Hüseynova Leyla, Cabbarov Hafiz, (n.d), AZƏRBAYCAN TARİXİ 9inci sinfi üçün DƏRSLİK, BAKI: ŞƏRQ-QƏRB. [In Turkish].
- MAHMUDLU YAQUB , ƏLİYEV QABİL, HUSEYNOVA LEYLA, ƏLİŞOVA HƏCƏR , CABBAROV HAFİZ, MUSAYEVA ESMİRA, BƏHRƏMOVA SEVİL, (n.d),AZƏRBAYCAN TARİXİ 8inci sinfi üçün DƏRSLİK, BAKI: TƏhsil. [In Turkish].
- Mahmudov Yagub, Xəlilov Raffiq, Ağayev Sabir, (2001), Ata yurdu : 5-ci sinif üçün dərslik, Bakı, "Təhsil" Nəşriyyatı. [In Turkish].
- Mustafayev,Şohret, (2015), "XVIII-XX. Yüzyıllarda Tarihi Azərbaycan Topraqı -İrevan Hanlığı'nın Arazisinde Ermenilerin Goç Ettirme Politikası", Atatürk Araştırma Merkezi Dergisi, Cilt 31, Sayı 91, ss. 69-92. [In Turkish].
- Nəcəfova, K.T, (2010), VI. CƏNUBİ AZƏRBAYCAN1828-1914-cü İLLƏRDƏ, in: AZƏRBAYCAN TARİXİ XIX – XXI əsrin əvvəli. Ali məktəblər üçün mühazirələr kursu, BAKI: «Bakı Universiteti» nəşriyyatı, p 196-221. [In Turkish].
- NURİYEVA, İRADƏ, (2015), AZƏRBAYCAN TARİXİ (ən qədim zamanlardan– XXI əsrin əvvəllərinədək), BAKI: Mütərcim. [In Turkish].
- PiriyeV, Vaqif Ziyəddin oğlu , (2006), AZƏRBAYCANIN TARIXI-SIYASI COĞRAFIYASI, Bakı: Müəllim. [In Turkish].
- QƏNİYEV, HƏSƏN, (2019), AZƏRBAYCAN TARİXİ (ƏN QƏDİM ZAMANLARDAN – XXI ƏSRİN İLK ONİLLİKLƏRİNƏDƏK), BAKI: n.d.
- Rüstəmov, Afag, (2009), “Azərbaycan'da Tarihə Kimliğin ve Dilin Gelişim Süreçleri”, Karadeniz, Yıl 1, Sayı 2, ss. 110-122. [In Turkish].
- Şükürov, Kərim, (1998), Azərbaycan Tarixi, Cild II, Bakı: Şirvanəşr. [In Turkish].
- Süleymanlı Ebulfez, (2006). Milletleşme Sürecinde Azerbaycan Türkleri. Rus İşgalinden. [In Turkish].
- Turan, Refik, (2016), Azerbaycan SSC ve Azerbaycan Cumhuriyeti Dönemlerinde Okutulan Tarih Ders Kitaplarında Azerbaycan Halkının Etnik Kökenine ve Diline Yaklaşım, ”, I. Uluslararası Türklerde Tarih Bilinci ve Tarih Yazıcılığı Sempozyumu Bildirileri Kitabı, Ed. Nurettin Hatunoğlu ve Canan Kuş Büyüktaş, Zonguldak: Bülent Ecevit Üniversitesi Yayınları, No:7, ss.271- 283. [In Turkish].
- Yusifov, YUSİF BEHLULOĞLU, (1994), “Albaniya'nın Etnik Tarihine Bir Bakış”, XII Türk Tarih Kongresi Bildirileri, Cilt II, ss. 283-291. [In Turkish].
- Mahmudlu Yagub, ƏLİYEV QABİL, HUSEYNOVA LEYLA, Ağayev Sabir, BƏHRƏMOVA SEVİL, ƏLİŞOVA HƏCƏR, (2018), AZƏRBAYCAN TARİXİ 7inci sinfi üçün DƏRSLİK, BAKI: TƏhsil. [In Turkish].
- Yılmaz Harun, (2013) " The Soviet Union and the Construction of Azerbaijani National Identity in the1930s ", Iranian Studies, Vol. 46, No. 4: 511–533. [In English].
- Yılmaz Harun, (2015) " A Family Quarrel: Azerbaijani Historians against Soviet Iranologists ", Iranian Studies, Vol. 48, No. 5: 769–783. [In English].



## Components of the Historiography of the Republic of Azerbaijan and the Local Historiography of North-western Iran<sup>1</sup>

Mohammad Rezaei<sup>2</sup>

Received: 2023/10/05  
Accepted: 2024/02/22

### Abstract

In the last decade of the twentieth century, the local historiography of the northwestern regions of Iran was confronted with challenges arising from the establishment of the Republic of Azerbaijan and the resulting process of identity formation through divergent historical narratives about a millennia-long shared past with Iran. These challenges were mainly influenced by scholarly works originating from the Republic of Azerbaijan. The Republic of Azerbaijan, as an autonomous nation with historical, linguistic, and cultural ties to the northwestern territories of Iran, serves as a point of departure for examining the impact of its formation and official historiography on the historiographical landscape of the Turkish-speaking provinces of northwestern Iran. This study seeks to explore how the emergence of this sovereign state and its historical narratives have shaped and influenced the local historiography of these provinces. It is evident that the establishment of the Republic of Azerbaijan and its sanctioned historiography have exerted both overt and nuanced influences on the construction of national identity through a specific rendition of history and its associated elements. These elements encompass a diverse range of themes, including the etymology and historical evolution of the term "Azerbaijan," demarcation of territorial boundaries, discussions of North and South Azerbaijan, examinations of ancient Turkish presence and governance in the region, promotion of the Turkish language, analyses of political trajectories within the Republic of Azerbaijan and their attendant controversies, as well as a broader exploration of Turkish influence on local historiography in Turkish-speaking provinces.

**Keywords:** Azerbaijan, Republic of Azerbaijan, History, Historiography, Local history.

---

1. DOI: 10.22051/hph.2024.45133.1684

2. Associate Professor, Department of History and Civilization of Islamic Nations Azarbaijan Shahid Madani University, Tabriz, Iran. Email: [ac.m.rezaei@azaruniv.ac.ir](mailto:ac.m.rezaei@azaruniv.ac.ir)  
Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهرا (س)  
سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۳۰، پیاپی ۱۱۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۱  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۱۹۶-۱۶۳

## تاریخ آموزش رسمی محیط زیست در ایران: محیط زیست در کتاب های درسی دهه های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰<sup>۱</sup>

مهدی رفعتی پناه مهرآبادی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۲۳

### چکیده

این مقاله از طریق تحلیل محتوای کمی کتاب های درسی پایه پنجم ابتدایی و سوم راهنمایی دهه های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ و نیز بررسی میزان توجه به آموزش محیط زیست در نظام برنامه ریزی توسعه ای در تلاش است تا نشان دهد که سهم محیط زیست و حفاظت از آن در کتاب های درسی و متعاقباً در آموزش رسمی به چه میزان بوده است و اصولاً نگاه به محیط زیست در اندیشه برنامه ریزان درسی تحت تأثیر چه عواملی قرار داشته است. یافته های مقاله نشان می دهد که از مجموع محتوای متنی کتاب های بررسی شده تنها حدود ۲ درصد به حفاظت محیط زیست پرداخته و در سطوح سه گانه دانش، نگرش و مهارت، از مجموع محتوای متنی محیط زیستی کتاب های بررسی شده، بیش از ۷۰ درصد به سطح دانش اختصاص یافته است و افزون بر این بیشترین میزان داده های محیط زیستی را می توان در کتاب هایی چون جغرافیا، علوم تجربی و حرفه و فن یافت. این امر می تواند نشانگر غلبه تفکر تجربی بر نگاه برنامه ریزان درسی در زمینه آموزش محیط زیست باشد؛ با این حال به نظر می رسد در دهه ۱۳۸۰ توجه کتاب های درسی به سطح نگرش بیشتر شده به طوری که از ۲ درصد، در دهه ۱۳۷۰ به ۴ درصد، در دهه ۱۳۸۰ افزایش یافته است. همچنین داده های موجود نشان می دهند که در دهه ۱۳۸۰ از غلبه تفکر تجربی کاسته شده و حفاظت محیط زیست به کتاب های غیر تجربی چون فارسی و تعلیمات دینی وارد شده است. به علاوه در دهه ۱۳۸۰ کتاب های درسی، توجه بیشتری به آلودگی های محیطی و تأثیر فعالیت های آلاینده انسان بر محیط زیست نسبت به دو دهه قبلی داشته اند.

کلیدواژه ها: آموزش محیط زیست، آموزش رسمی، دانش، نگرش، مهارت، دهه های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2023.44878.1680

۲. استادیار گروه مطالعات تاریخی و محیطی، پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی (سمت)، تهران، ایران:  
rafatipanah@samt.ac.ir

#### مقدمه

در آموزش محیط‌زیست سه سطح دانش، نگرش و مهارت همواره مدنظر است. در سطح دانش تلاش می‌شود تا آگاهی لازم نسبت به محیط‌زیست در افراد ایجاد شود. این سطح متعلق به حیطه شناختی است و شامل مواردی چون دادن اطلاعات محیط‌زیستی، کسب دانش درباره مقولات محیط‌زیستی و همچنین دادن آگاهی درباره عواقب عدم حفاظت از محیط‌زیست است. سطح نگرش با ارزش‌ها و احساسات مربوط به محیط‌زیست و نیز انگیزه برای مشارکت در حفظ و بهبود محیط‌زیست سروکار دارد و شامل ارزش‌هایی چون احترام به محیط‌زیست، احترام به حقوق مردم و ارزش گذاشتن به رفتارهای محیط‌زیستی و درونی‌شدن ارزش‌های محیط‌زیستی می‌شود. در نهایت سطح مهارت شامل مهارت‌های ارتباطی، حل مسئله و کنشگری در محیط‌زیست می‌شود و با حیطه روانی - حرکتی در پیوند قرار می‌گیرد.

بدون توجه به این سه سطح در آموزش نمی‌توان انتظار تربیت شهروندان محیط‌زیستی یا نسل‌هایی را داشت که حفاظت محیط‌زیست در کنار سایر دغدغه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی‌شان قرار می‌گیرد و طبعاً برای پی‌بردن به میزان توجه نظام آموزشی به سه سطح مذکور، چاره‌ای جز مراجعه به کتاب‌های درسی نیست، به‌ویژه اینکه کتاب‌های درسی آینه تمام‌نما و تعیین اصلی سیاست‌گذاری دولتی در این حیطه به شمار می‌روند. محتوای کتاب درسی را می‌توان برون‌داد تفکر سیاست‌گذاران به حساب آورد، اندیشه سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان آموزشی در محتوای کتاب‌های درسی عینیت می‌یابد و نگاه دولت را به مقوله‌های مختلف آموزشی باز می‌نمایاند، لذا تحلیل محتوای کتاب‌های درسی به نوعی تحلیل سیاست‌های دولتی در سطحی بالاتر نیز به شمار می‌رود.

بر همین اساس در این پژوهش تلاش می‌شود تا به تحلیل محتوای کتاب‌های درسی و سهم محیط‌زیست و حفاظت از آن در محتوای این کتاب‌ها پرداخته شود. بررسی محتوای کتاب‌های درسی و تحلیل محتوای این کتاب‌ها می‌تواند نشان دهد که اولاً سهم محیط‌زیست و حفاظت از آن در دهه‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ در آموزش رسمی به چه میزان بوده است و ثانیاً نگاه به محیط‌زیست در اندیشه برنامه‌ریزان و مؤلفان کتاب‌های درسی این دهه تحت‌تأثیر چه عواملی قرار داشته است؟

#### روش تحقیق

در تحلیل کتاب‌های درسی، اتکای بحث بر تمام کتاب‌های مقاطع پنجم دبستان و سوم راهنمایی (سال‌های ۱۳۷۱ و ۱۳۷۵ و ۱۳۷۹ و ۱۳۸۱ و ۱۳۸۵ و ۱۳۸۹) است. دلیل انتخاب

پایه‌های پنجم دبستان و سوم راهنمایی نیز این است که از یک سو دوره‌های دبستان و راهنمایی به‌عنوان عام‌ترین دوره‌های تحصیلی به شمار می‌روند و نقش پررنگی در اجتماع‌پذیری افراد جامعه بازی می‌کنند و از سوی دیگر سال‌های پنجم دبستان و سوم راهنمایی به‌عنوان آخرین سال‌های تحصیلی این دوره‌ها کامل‌ترین اطلاعات مرتبط با هریک از این دوره‌ها را در اختیار دانش‌آموزان قرار می‌دهند، لذا اتکا بر این دو مقطع تحصیلی بیش از هر مقطع یا دوره‌ای می‌تواند معنادار باشد، به‌ویژه اینکه برخی از پژوهش‌ها به اهمیت دوران کودکی و نوجوانی در شکل‌گیری شخصیت فرد اشاره داشته‌اند و نقش کتاب‌های درسی را در این زمینه بسیار پررنگ توصیف کرده‌اند (قضاوی و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۲۶).

به‌علاوه در تحلیل محتوای کتاب‌های درسی سه واحد شمارش - پاراگراف، تصویر و درس - مدنظر قرار گرفتند. در شمارش مؤلفه‌های متنی، پاراگراف‌ها شمارش شدند؛ چراکه امکان شمارش کلمات و حتی جملات به جهت جزئی بودن بیش از حد و شمارش صفحات به دلیل کلی بودن بیش از حد وجود نداشت. همچنین تعداد تصاویر کتاب‌های درسی و نیز تعداد درس‌های هر کتاب به‌عنوان واحدهایی که می‌توانند بازتابی از محتوا ارائه کنند، مدنظر قرار گرفتند و هر واحدی که به مقولاتی چون آب، هوا، خاک، درختان، گیاهان، حیات‌وحش و... مرتبط می‌شد، به‌عنوان واحد محیط‌زیستی به شمار آمد.

### پیشینه تحقیق

درباره محتوای محیط‌زیستی کتاب‌های درسی تاکنون مقالات مختلفی نگارش شده است که هم از حیث دوره تاریخی و هم به جهت گستره زمانی و تعداد کتاب‌های بررسی شده با مقاله حاضر کاملاً متفاوت هستند و البته هیچ‌کدام به‌لحاظ تعداد کتاب‌ها و مقاطع بررسی شده به جامعیت این پژوهش نیستند. مقالات و آثار منتشر شده عمدتاً یا فقط یک پایه تحصیلی یا صرفاً یک موضوع درسی را مدنظر قرار داده‌اند و از داشتن نگاهی جامع‌تر و کلان‌تر به مقوله آموزش محیط‌زیست بازمانده‌اند؛ مثلاً در سال ۱۳۸۲ تحقیقی درباره تحلیل محتوای کتاب‌های درسی دوره ابتدایی از لحاظ توجه به محیط‌زیست انجام شد. (صالحی‌عمران و آقامحمدی، ۱۳۸۷).

به‌همین صورت مقاله‌ای در ارتباط با جایگاه اخلاق محیط‌زیستی در محتوای کتاب‌های درسی دوره ابتدایی در سال تحصیلی ۱۳۹۱-۱۳۹۰ به نگارش در آمده است (بیات و دیگران، ۱۳۹۲). در سال ۱۳۸۳ نیز مقاله‌ای درباره انعکاس موضوعات مربوط به محیط‌زیست در کتاب‌های درسی مقطع ابتدایی، راهنمایی و متوسطه انجام گرفت. این پژوهش نظام آموزشی را

در حیطة دانشی موفق ولی در ابعاد ادراکی و تفهیمی ناموفق ارزیابی کرد (عبداللهی و صادقی، ۱۳۹۱).

همچنین مقاله‌ای دیگر در سال ۱۳۸۸ به بررسی برنامه‌ریزی درسی مقطع راهنمایی با تأکید بر محورهای آموزش محیط‌زیست پرداخت (دیبايي و لاهیجانیان، ۱۳۸۸). سپس در سال ۱۳۹۲ پژوهشی در مورد جایگاه آموزش محیط‌زیستی در برنامه درسی دوره متوسطه نظام آموزشی کشور منتشر شد و نتیجه گرفت که «کتاب‌های درسی بیشتر به ارائه دانش محیط‌زیستی تأکید داشته و مسئولیت‌پذیری در مراقبت از محیط، مهارت‌های انتقادی، مشارکت فعال و کنشگری را کمتر مورد توجه قرار داده‌اند» (سلیمان‌پور و دیگران، ۱۳۹۲).

از همین دست پژوهش‌ها می‌توان به پژوهش دیگری اشاره کرد که به تحلیل محتوای کتاب‌های آموزشی دوره ابتدایی به لحاظ توجه به محیط‌زیست پرداخته است و نشان داده است که در این کتاب‌ها به محیط‌زیست توجه درخور نشده است (قضاوی و دیگران، ۱۳۸۹). به همین نحو پژوهشی که درباره بررسی میزان و نوع توجه به مؤلفه‌های محیط‌زیستی در کتاب‌های درسی دوره ابتدایی در سال ۱۳۹۸ انجام شده است، نشان می‌دهد که در کتاب‌های درسی دوره ابتدایی نقشه محتوایی خاص و ازپیش‌تعیین‌شده‌ای برای مباحث محیط‌زیستی وجود ندارد (خموشی بیدگلی، ۱۳۹۸).

### آموزش محیط‌زیست در اسناد برنامه‌ای

یافته‌های پژوهشی که درباره بازتاب محیط‌زیست و حفاظت از آن در کتاب‌های درسی دهه ۱۳۶۰ انجام شده است، نشان می‌دهد که تنها ۲ درصد از محتوای متنی کتاب‌های درسی این دهه به حفاظت محیط‌زیست پرداخته‌اند. این پژوهش همچنین نشان می‌دهد که ۷۸ درصد از محتوای متنی کتاب‌ها مزبور به سطح دانش، ۱ درصد به نگرش و ۹ درصد به مهارت محیط‌زیستی پرداخته‌اند. به همین جهت از یک سو محیط‌زیست در کتاب‌های درسی دهه ۱۳۶۰ به عنوان امری حاشیه‌ای در نظر گرفته شده است و از سوی دیگر در ارائه مطالب محیط‌زیستی صرفاً به ایجاد آگاهی و ارتقای دانش بسنده شده و هیچ توجه خاصی به دو سطح بینش و مهارت نشده است.

افزون بر این، پژوهش مذکور پس از بررسی محتوای کتاب‌های مختلف درسی پایه‌های پنجم ابتدایی و سوم راهنمایی متذکر می‌شود که بیشتر مطالب مربوط به محیط‌زیست و حفاظت از آن در کتاب‌هایی تجربی (علوم تجربی، جغرافیای طبیعی و حرفه‌وفن) آمده است و از گنجاندن مطالب محیط‌زیستی در کتاب‌های انسانی غفلت شده است و نتیجه می‌گیرد که این

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۱۶۷

امر نشان از سیطره نگاه‌های سنتی (پوزیتیو) به آموزش بر برنامه‌ریزان درسی دارد (رفعتی‌پناه، ۱۴۰۰).

با این حال باید توجه داشت که در دهه ۱۳۶۰ از یک‌سو، کشور درگیر جنگ تحمیلی ۸ ساله بود و از سوی دیگر مشکلات داخلی و درگیری با برخی از گروه‌های معارض سبب شده بود تا امکان برنامه‌ریزی برای امور مختلف و از جمله حفاظت محیط‌زیست به نحو مقتضی فراهم نگردد، اما با پایان جنگ تحمیلی (۱۳۶۷) و تثبیت نظام سیاسی، فرصت لازم برای تدوین برنامه‌های توسعه‌ای فراهم آمد و برنامه اول توسعه (۱۳۷۲-۱۳۶۸) پس از تصویب به اجرا گذاشته شد.

به همین دلیل می‌توان انتظار داشت که از اواخر دهه ۱۳۶۰ و دهه‌های بعدی مدنظر این پژوهش (۱۳۸۰ و ۱۳۷۰) که مصادف با تدوین و اجرای برنامه‌های توسعه دوم (۱۳۷۸-۱۳۷۴)، سوم (۱۳۸۳-۱۳۷۹) و چهارم (۱۳۸۸-۱۳۸۴) می‌شد، محیط‌زیست به‌عنوان فصلی از برنامه‌های توسعه مدنظر قرار گیرد و به همین صورت، آموزش محیط‌زیست به‌عنوان جزئی از آموزش رسمی و دولتی بیش از دهه ۱۳۶۰ مدنظر واقع شود.

طبعاً پیش از بررسی محتوای کتاب‌های درسی، پرداختن به اسناد بالادستی به‌ویژه برنامه‌های توسعه و قوانین آن‌ها می‌تواند بر میزان توجه برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران به آموزش محیط‌زیست پرتو افکند، به‌ویژه اینکه نحوه و میزان توجه سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان به حفاظت محیط‌زیست و آموزش آن در نظام رسمی و دولتی آموزش، بر محتوای کتاب‌های درسی نیز تأثیر می‌گذارد و آن‌ها را براساس اسناد مزبور تدوین می‌کند. به همین دلیل ضروری است تا محتوای برنامه‌های توسعه و اسناد بالادستی به‌لحاظ توجهشان به آموزش محیط‌زیست بررسی گردد.

بررسی اسناد برنامه‌ای نشان می‌دهد که با توجه به تصریح اصل پنجاهم قانون اساسی به «عمومی» بودن وظیفه حفاظت محیط‌زیست، تلاش شد تا در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی آموزشی در مدارس، توجه به محیط‌زیست گنجانده شود. در لایحه برنامه اول (۱۳۶۵-۱۳۶۲) و پیوست آن (۱۳۶۲) به «آموزش و جلب مشارکت عامه در زمینه محیط‌زیست» اشاره شد (لایحه برنامه اول توسعه، ۱۳۶۲: ۱۸-۱؛ سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۶۱: ۲۱) و سپس در اصلاحیه‌های این برنامه (۱۳۶۶ و ۱۳۶۴)، در بخش سیاست‌های اجرایی آموزش و پرورش، یکی از تغییرات محتوایی کتاب‌های درسی تغییر در مباحث مربوط به «سالم‌سازی محیط‌زیست» به حساب آمد (وزارت برنامه و بودجه، ۱۳۶۴: ۱۳۸؛ وزارت برنامه و بودجه، ۱۳۶۶: ۱۳۶). همچنین یکی از برنامه‌های فصل حفاظت محیط‌زیست (در هر دو اصلاحیه)،

برنامه ارشاد و آموزش در نظر گرفته شد.

هدف این برنامه عبارت بود از ارشاد و آموزش همگانی؛ افزایش انگیزه و حس مسئولیت و ارتقای سطح دانش و بینش محیط‌زیستی مردم و مدیران کشور به منظور کمک به حفظ و تداوم محیط‌زیست سالم (وزارت برنامه و بودجه، ۱۳۶۴: ۱۸۱؛ وزارت برنامه و بودجه، ۱۳۶۶: ۱۸۵).

در دهه ۱۳۷۰ و اجرایی شدن برنامه توسعه اول و دوم به‌رغم اینکه در تبصره ۱۳ قانون برنامه اول توسعه (۱۳۷۲-۱۳۶۸) که در ارتباط با حفاظت محیط‌زیست بود، هیچ اشاره‌ای به آموزش محیط‌زیست نشد (سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۶۸ (الف): ۱۲)؛ ولی «پرورش روحیه احترام به... حفظ محیط‌زیست و منابع طبیعی» یکی از راه‌های «گسترش کمی و ارتقا کیفی فرهنگ عمومی، تعلیم و تربیت و علوم و فنون در جامعه با توجه خاص نسبت به نسل جوان»، هم در قانون این برنامه و هم در برنامه کلان توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۳۷۲-۱۳۶۸) به حساب آمد (همان: ۳۳؛ وزارت برنامه و بودجه، ۱۳۶۶: ۲۴).

همچنین در پیوست این برنامه، یکی از راه‌های نیل به اهداف حفاظتی، «آموزش عمومی» در نظر گرفته شد (سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۶۸ (ب): ۵-۵). ضمن اینکه ایجاد شورایی با عنوان «شورای آموزش زیست‌محیطی» به‌عنوان یکی از سیاست‌های کلی فصل حفاظت محیط‌زیست این برنامه در دستور کار قرار گرفت (همان: ۷-۵).

در قانون برنامه دوم نیز نیم‌نگاهی به آموزش عمومی محیط‌زیست شد. براساس بند «و» از بخش هشت تبصره ۱۹ قانون برنامه دوم، یکی از اقدامات دولت برای صرفه‌جویی در مصرف انرژی و حفاظت از محیط‌زیست، عبارت شد از اختصاص بخشی از مطالب کتاب‌های درسی مدارس و دانشگاه‌ها به موضوع اهمیت آب و انواع انرژی و ضرورت مدیریت مصرف آن (اداره کل قوانین و مقررات، ۱۳۷۴: ۱۷). همچنین در پیوست لایحه این برنامه، ترویج دانش، بینش و آموزش محیط‌زیستی به‌عنوان یکی از خط‌مشی‌ها و سیاست‌های کلی محیط‌زیست در نظر گرفته شد (سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۲: ۱۲-۲)؛ هرچند که در قانون برنامه، این خط‌مشی حذف شد (اداره کل قوانین و مقررات: ۹۴).

در حالی که بند «و» از بخش هشت تبصره ۱۹ قانون برنامه دوم توسعه به آموزش محیط‌زیست و محتوای محیط‌زیستی کتاب‌های درسی اختصاص یافته بود، در قانون برنامه سوم (۱۳۸۳-۱۳۷۹) به‌رغم وجود دو ماده در ارتباط با سیاست‌های محیط‌زیستی (مواد ۱۰۴ و ۱۰۵)، هیچ اشاره‌ای به آموزش محیط‌زیست نشد (سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، ۱۳۸۲: ۱۲۵-۱۳۰).



همچنین در بخش سیاست‌های آموزشی با وجود اختصاص ۹ ماده از این قانون به موضوعات آموزشی (مواد ۱۵۴-۱۴۶)، آموزش محیط‌زیست مورد غفلت واقع شد (همان: ۲۰۸-۱۹۴). به همین نحو در سیاست‌ها و رهنمودهای کلی محیط‌زیستی این برنامه با وجود توجه به امور مختلفی چون حفاظت و بهره‌برداری از زیست‌بوم‌ها، کاهش آلودگی در فعالیت‌های تولیدی، بهره‌برداری از منابع تجدیدشونده و مواردی از این دست، هیچ‌ذکری از آموزش محیط‌زیست به میان نیامد (سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۸ (الف): ۲۴-۲۱). حتی در فصل آموزش و پرورش عمومی «سند برنامه» به‌رغم تشریح سیاست‌های استراتژیک و سیاست‌های اجرایی آموزش عمومی، باز هم سخنی از آموزش محیط‌زیست و لزوم تحول در محتوای آموزش عمومی به میان نیامد (سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۸ (ب): ۳۴۳-۳۳۳).

شاید بتوان گفت که در تمامی مستندات برنامه سوم، «سند برنامه»، تنها جایی بود که در آن به آموزش محیط‌زیست اشاره‌ای غیرمستقیم و گذرا شد. «ارتقای آگاهی و دانش محیط‌زیستی» یکی از خطوط اصلی ساختاری، نهادی و سیاستی بخش «سیاست‌های زیست‌محیطی» سند برنامه به حساب آمد (همان: ۳۲۱/۱)؛ بنابراین هرچند برنامه سوم نسبت به برنامه‌های قبل توجه بیشتری به محیط‌زیست مبذول داشت؛ از پرداختن به آموزش محیط‌زیست غافل ماند و این امر در تضاد با سیاست‌های محیط‌زیستی این برنامه و قانون آن قرار داشت.

به نظر می‌رسد در قانون برنامه چهارم (۱۳۸۸-۱۳۸۴)، با توجه به افزایش حساسیت‌ها نسبت به محیط‌زیست و نیز امعان‌نظر دولت اصلاحات به مسائل محیط‌زیستی، نسبت به قانون برنامه سوم توجه بیشتری به آموزش محیط‌زیست صورت گرفت. در دو ماده از مواد ۱۳ گانه‌ای که به حفاظت محیط‌زیست اختصاص یافت، اشاراتی به آموزش محیط‌زیست شد. براساس ماده ۶۰، دولت مکلف شد برای تقویت و توانمندسازی ساختارهای مرتبط با محیط‌زیست و منابع طبیعی، سازوکارهای لازم را جهت گسترش آموزش‌های عمومی و تخصصی محیط‌زیست در کلیه واحدهای آموزشی و مراکز آموزش عالی برقرار کند (قانون برنامه چهارم، ۱۳۸۵: ۹۰).

همچنین براساس بند الف ماده ۶۴، سازمان حفاظت محیط‌زیست موظف شد در راستای ارتقای آگاهی‌های عمومی و دستیابی به توسعه پایدار آیین‌نامه‌ای را با پیشنهاد شورای عالی حفاظت محیط‌زیست به تصویب هیئت وزیران برساند و کلیه دستگاه‌ها و رسانه‌های دولتی و صداوسیما نیز ملزم به اجرای برنامه‌های آموزشی بدون دریافت وجه شدند (همان: ۹۲). ضمناً در مستندات برنامه چهارم، «ارتقای آموزش محیط‌زیستی دانشگاهی» به‌عنوان یکی از اهداف و راهبردهای برنامه چهارم برای توانمندسازی بخش محیط‌زیست کشور به حساب آمد (سازمان

مدیریت و برنامه‌ریزی، ۱۳۸۳: ۱ / ۸۳۷).

با توجه به محتوای بند الف ماده ۶۴، آیین‌نامه اجرایی مربوط به این بند توسط سازمان حفاظت محیط‌زیست تهیه و بنا به پیشنهاد شورای عالی حفاظت از محیط‌زیست و تصویب در هیئت وزیران در تاریخ اول مرداد ۱۳۸۵ به کلیه وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها ابلاغ شد. بند الف ماده ۱ این آیین‌نامه، در تعریف آموزش رسمی محیط‌زیستی، آن را تلفیق هدفمند و نظام‌مند موضوعات محیط‌زیستی در دروس مقاطع و پایه‌های مختلف آموزش تحصیلی و همچنین در رشته‌های مختلف آموزش عالی دانست، به نحوی که آموزه‌های دانش‌آموزان و دانشجویان در بروز رفتار و تصمیم‌گیری سازگار با محیط‌زیست مؤثر واقع شوند. ماده ۳ این آیین‌نامه نیز شورای عالی آموزش و پرورش را موظف کرد که

الف. در بازنگری کتاب‌های درسی مقاطع مختلف تحصیلی، کمیّت و کیفیت مطالب آموزش محیط‌زیست را با هماهنگی سازمان حفاظت محیط‌زیست و با توجه به نیاز زمان ارتقا دهد؛

ب. برنامه‌های آموزشی محیط‌زیستی معلمان، برنامه‌ریزان آموزشی، برنامه‌های مراکز تربیت‌معلم و فوق‌برنامه دانش‌آموزان را متناسب با نیازهای آموزشی آنها تنظیم و به مرحله اجرا درآورد (مرکز پژوهش‌های مجلس).

یکی از مهم‌ترین پیش‌بینی‌ها در این آیین‌نامه (ماده ۲)، تشکیل کارگروه فرابخشی با عضویت وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های ذی‌ربط با مسئولیت سازمان حفاظت محیط‌زیست به‌عنوان دستگاه هماهنگ‌کننده بود تا از این راه اهداف فرهنگی در زمینه محیط‌زیست، از طریق برنامه‌ریزی در سطوح مختلف آموزش رسمی و غیررسمی کشور، محقق شود. کارگروه بند الف ماده ۶۴ قانون برنامه چهارم توسعه کشور پس از مدتی توانست «برنامه جامع آموزش همگانی محیط‌زیست کشور» را تدوین کند. این برنامه پس از تصویب هیئت وزیران در خردادماه ۱۳۸۸ جهت اجرا به همه وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی ابلاغ شد (سازمان حفاظت محیط‌زیست)؛ بدین ترتیب می‌توان اذعان کرد، برنامه چهارم توسعه به‌طور جدی به بحث آموزش محیط‌زیست پرداخت.

بنابراین باتوجه به افزایش توجه به آموزش محیط‌زیست (به‌ویژه آموزش رسمی) در اسناد بالادستی خصوصاً برنامه چهارم، می‌توان انتظار داشت که میزان توجه به محیط‌زیست در کتاب‌های درسی نسبت به دهه ۱۳۶۰ افزایش یافته باشد، امری که با تحلیل محتوای کتاب‌های درسی می‌توان آن را بررسی کرد.

### تحلیل محتوای کتاب‌های درسی دهه ۱۳۷۰

#### الف. تحلیل محتوای کتاب‌های درسی سال ۱۳۷۱

تحلیل محتوای کتاب‌های کلاس پنجم ابتدایی سال ۱۳۷۱ حاکی از آن است که از مجموع ۲۲۴۵ پاراگراف، ۳۴ پاراگراف (۱/۵ درصد)، از مجموع ۵۳۰ تصویر ۴ تصویر (۰/۷ درصد) و از مجموع ۱۷۳ درس ۴ درس (۲/۳ درصد) به حفاظت محیط‌زیست اختصاص یافته است. همچنین کتاب علوم تجربی محمل اصلی بحث‌های محیط‌زیستی به شمار آمده است. در این کتاب از مجموع ۴۲۹ پاراگراف ۱۸۹ مورد (برابر با ۴۴ درصد) به محیط‌زیست و ۳۱ پاراگراف (معادل ۷ درصد) به حفاظت پرداخته است. بخش جغرافی کتاب تعلیمات اجتماعی پس از کتاب علوم تجربی بیشترین موارد پرداختن به محیط‌زیست و نه حفاظت از آن را شامل می‌شود و این در حالی است که بخش‌های تاریخ و مدنی بهره‌چندانی از مطالب محیط‌زیستی نبرده‌اند. بر این اساس بخش جغرافی دارای ۱۷۱، تاریخ ۹ و مدنی ۲ پاراگراف محیط‌زیستی هستند. ضمن اینکه سهم حفاظت محیط‌زیست در این کتاب‌ها نادیده گرفته شده است. جغرافی و تاریخ هیچ پاراگراف، درس و تصویری را به حفاظت اختصاص نداده‌اند و فقط بخش مدنی یک پاراگراف را به حفاظت اختصاص داده است. به همین نحو کتاب تعلیمات دینی و فارسی نیز هیچ محتوای حفاظتی را در بر نمی‌گیرند.

نگاهی به ابعاد دانش، نگرش و مهارت در این کتاب‌ها نیز نشان از غلبه آموزش دانش بر نگرش و مهارت دارد. از مجموع ۴۵۸ پاراگرافی که با محیط‌زیست و مقولات محیط‌زیستی مرتبط هستند، ۳۷۹ پاراگراف (برابر با ۸۲ درصد) به دانش، ۸ پاراگراف (۱/۷ درصد) به نگرش و ۳۴ پاراگراف (۷/۴ درصد) به حفاظت مربوط می‌شوند.

بررسی کتاب‌های درسی سوم راهنمایی این سال نشان می‌دهد که از مجموع ۴۲۰۹ پاراگراف، ۱۴۲ پاراگراف (۳/۳ درصد)، از مجموع ۷۳۶ تصویر ۶ تصویر (۰/۸ درصد) و از مجموع ۱۵۷ درس ۷ درس (۴/۴ درصد) به حفاظت محیط‌زیست تخصیص داده شده است. همچنین بیشترین توجه به محیط‌زیست و حفاظت از آن در کتاب‌هایی است که با علوم تجربی و نگاه‌های تجربه‌گرایانه در پیوند قرار دارند. به‌عنوان نمونه از مجموع ۶۰۶ پاراگراف کتاب جغرافیا ۳۲۷ پاراگراف (معادل ۵۴/۹ درصد) به مقولات محیط‌زیستی، از مجموع ۴۳۶ پاراگراف کتاب شناخت حرفه‌وفن ۵۸ پاراگراف (۱۳/۳ درصد) به مقولات محیط‌زیستی و ۲۳ پاراگراف (۴/۹ درصد) به حفاظت، از مجموع ۷۱۲ پاراگراف کتاب علوم ۲۴۲ پاراگراف (۳۳ درصد) به مقولات محیط‌زیستی و ۵۸ پاراگراف (۸/۱ درصد) به حفاظت اختصاص یافته است و این در حالی است که بحث محیط‌زیست و حفاظت از آن حتی در حداقلی‌ترین معنایش در کتاب‌های

۱۷۲ / تاریخ آموزش رسمی محیط‌زیست در ایران: ... / رفعتی پناه مهرآبادی

علوم انسانی مانند تاریخ، تعلیمات اجتماعی، فرهنگ اسلامی و تعلیمات دینی بازتابی نداشته است.

جدول ۱. جدول تجمیعی نسبت محتوای محیط‌زیستی و حفاظتی به کل محتوای کتاب‌های درسی

سال ۱۳۷۱<sup>۱</sup>

عناوین	تعداد	درصد نسبت به کل
تعداد کل پاراگراف‌ها	۶۴۵۴	-----
تعداد پاراگراف‌های محیط‌زیستی	۱۲۲۲	۱۸/۹
تعداد پاراگراف‌های مرتبط با حفاظت	۱۷۶	۲/۷
تعداد کل تصاویر	۱۲۶۶	-----
تعداد تصاویر محیط‌زیستی	۳۰۷	۲۴/۲
تعداد تصاویر مرتبط با حفاظت	۱۰	۰/۷۸
تعداد کل درس‌ها	۳۳۰	-----
تعداد درس‌های محیط‌زیستی	۷۵	۲۲/۷
تعداد درس‌های مرتبط با حفاظت	۱۳	۳/۹

جدول ۲. جدول تجمیعی نسبت ابعاد دانش، نگرش و مهارت در کتاب‌های درسی سال ۱۳۷۱ به

کل پاراگراف‌های محیط‌زیستی (تعداد و درصد)

مهارت		نگرش		دانش		تعداد پاراگراف‌های محیط‌زیستی
درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	
۱۱/۵ درصد	۱۴۱	۱/۵ درصد	۱۹	۷۹/۳ درصد	۹۷۰	۱۲۲۲

۱. آموزش هنر پنجم دبستان، ۱۳۷۱؛ فارسی پنجم دبستان، ۱۳۷۱؛ تعلیمات دینی پنجم دبستان، ۱۳۷۱؛ علوم تجربی پنجم دبستان، ۱۳۷۱؛ تعلیمات اجتماعی پنجم دبستان، ۱۳۷۱؛ آموزش هنر سوم راهنمایی، ۱۳۷۱؛ تاریخ سوم راهنمایی، ۱۳۷۱؛ فرهنگ اسلامی و تعلیمات دینی، ۱۳۷۱؛ علوم تجربی سوم راهنمایی، ۱۳۷۱؛ جغرافی سوم راهنمایی، ۱۳۷۱؛ شناخت حرفه و فن سوم راهنمایی، ۱۳۷۱؛ فارسی و دستور سوم راهنمایی، ۱۳۷۱؛ تعلیمات اجتماعی سوم راهنمایی، ۱۳۷۱؛ آمادگی دفاعی سوم راهنمایی، ۱۳۷۱.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۱۷۳

تجمیع محتوای کتاب‌های سال ۱۳۷۱ بیانگر آن است که ۲/۷ درصد از محتوای متنی این کتاب‌ها به حفاظت محیط‌زیست اختصاص یافته است به نحوی که از ۶۴۵۴ پاراگراف موجود، ۱۷۶ پاراگراف به حفاظت محیط‌زیست مربوط می‌شود. به علاوه بررسی ابعاد دانش، نگرش و مهارت در این کتاب‌ها گویای غلبه دانش بر نگرش و مهارت است. همان‌طور که جدل بالا نشان می‌دهد بیش از ۷۹ درصد از پاراگراف‌های محیط‌زیستی به بعد دانش پرداخته‌اند، در حالی که سهم بُعد نگرش ۱/۵ درصد و سهم بُعد مهارت ۱/۵ درصد است.

#### ب. تحلیل محتوای محیط‌زیستی کتاب‌های سال ۱۳۷۵

بررسی محتوای کتاب‌های پنجم ابتدایی سال ۱۳۷۵ نشان می‌دهد که از ۲۲۱۳ پاراگراف موجود فقط ۳۳ پاراگراف (۱/۴ درصد) به حفاظت محیط‌زیست اختصاص دارد. به همین صورت از ۴۸۶ تصویر ۴ تصویر (۰/۸ درصد) و از ۱۸۱ درس تنها ۳ درس (۱/۶ درصد) به حفاظت محیط‌زیست مربوط می‌شود.

افزون بر این بیشترین بازتاب مقولات محیط‌زیستی و حفاظتی را می‌توان در کتاب علوم تجربی و بخش جغرافی کتاب تعلیمات اجتماعی مشاهده کرد. بخش جغرافی کتاب تعلیمات اجتماعی دارای ۹۱، تاریخ، صفر و مدنی، صفر پاراگراف محیط‌زیستی هستند. جغرافی و تاریخ و مدنی هیچ پاراگراف، درس و تصویری را به حفاظت اختصاص نداده‌اند. همچنین کتاب علوم تجربی محمل اصلی مقولات محیط‌زیستی و نیز حفاظت محیط‌زیست است. بر این اساس از مجموع ۴۲۹ پاراگراف این کتاب، ۱۸۹ پاراگراف (۴۴ درصد) به مقولات محیط‌زیستی و ۳۱ پاراگراف (۷ درصد) به حفاظت محیط‌زیست پرداخته‌اند و این در حالی است که کتاب‌های تعلیمات دینی و فارسی از مباحث حفاظتی غفلت کرده‌اند. بررسی ابعاد دانش، نگرش و مهارت در این کتاب‌ها غلبه دانش (با ۷۴/۶ درصد از محتوای محیط‌زیستی) را بر نگرش (با ۱/۵ درصد) و مهارت (با ۹/۶ درصد) نشان می‌دهد.

توجه حداقلی به حفاظت محیط‌زیست در کتاب‌های سوم راهنمایی سال ۱۳۷۵ سبب شد تا تنها ۲ درصد از محتوای متنی این کتاب‌ها به حفاظت محیط‌زیست معطوف باشد. از مجموع ۳۷۱۴ پاراگراف کتاب‌های سوم راهنمایی، ۷۶ پاراگراف (۲ درصد) به حفاظت محیط‌زیست پرداخته است. به علاوه، کتاب علوم تجربی و شناخت حرفه و فن اصلی‌ترین محمل حفاظت محیط‌زیست به شمار آمده‌اند و در کنار کتاب جغرافیا مرکز ثقل بحث‌های مربوط به مقولات محیط‌زیستی هستند. بر این اساس ۵۳/۹ درصد از محتوای متنی کتاب جغرافیا، ۲۷/۴ درصد محتوای متنی کتاب علوم و ۱۳/۳ درصد محتوای متنی کتاب حرفه و فن به مقولات محیط‌زیستی

تخصیص داده شده‌اند. همچنین کتاب علوم با ۸/۹ درصد و کتاب حرفه‌وفن با ۴/۹ درصد بیشترین محتوای متنی مربوط به حفاظت محیط‌زیست را در بر گرفته‌اند. در وضعیتی کاملاً متناقض، عدم درک محیط‌زیست و حفاظت از آن به‌مثابه مسئله‌ای اجتماعی، سبب شده است تا کتاب‌های تعلیمات دینی، تاریخ، تعلیمات اجتماعی، فارسی و هنر فاقد محتوای محیط‌زیستی باشند، به‌نحوی که هیچ پاراگرافی در کتاب تاریخ و تعلیمات اجتماعی به محیط‌زیست اختصاص نیافته است و تنها ۵ پاراگراف در کتاب هنر، ۵ پاراگراف از کتاب تعلیمات دینی و ۲۶ پاراگراف از کتاب فارسی به مقولات محیط‌زیستی مربوط می‌شوند. همچنین تجمیع محتوای کتاب‌های سال ۱۳۷۵ بیانگر آن است که ۱/۸ درصد از محتوای متنی این کتاب‌ها به حفاظت محیط‌زیست اختصاص یافته. از ۵۹۲۷ پاراگراف موجود، ۱۰۹ پاراگراف به حفاظت محیط‌زیست مربوط می‌شود. به‌علاوه بررسی ابعاد دانش، نگرش و مهارت در این کتاب‌ها گویای غلبه دانش بر نگرش و مهارت است. بیش از ۸۱ درصد از پاراگراف‌های محیط‌زیستی به بعد دانش پرداخته‌اند، درحالی‌که سهم بُعد نگرش ۲ درصد و سهم بُعد مهارت ۶/۹ درصد است.

جدول ۳. جدول تجمیعی نسبت محتوای محیط‌زیستی و حفاظتی به کل محتوای کتاب‌های درسی

سال ۱۳۷۵<sup>۱</sup>

عناوین	تعداد	درصد نسبت به کل
تعداد کل پاراگراف‌ها	۵۹۲۷	-----
تعداد پاراگراف‌های محیط‌زیستی	۹۲۰	۱۵/۱
تعداد پاراگراف‌های مرتبط با حفاظت	۱۰۹	۱/۸
تعداد کل تصاویر	۱۲۷۷	-----
تعداد تصاویر محیط‌زیستی	۲۹۵	۲۳/۱
تعداد تصاویر مرتبط با حفاظت	۷	۰/۵
تعداد کل درس‌ها	۳۱۵	-----
تعداد درس‌های محیط‌زیستی	۵۵	۱۷/۴
تعداد درس‌های مرتبط با حفاظت	۷	۲/۲

۱. آموزش هنر پنجم دبستان، ۱۳۷۱؛ علوم تجربی پنجم دبستان، ۱۳۷۵؛ تعلیمات اجتماعی پنجم دبستان، ۱۳۷۵؛ فارسی پنجم دبستان، ۱۳۷۵؛ آموزش قرآن کریم و تعلیمات دینی، ۱۳۷۵؛ تعلیمات اجتماعی سوم راهنمایی، ۱۳۷۴؛ فارسی سوم راهنمایی، ۱۳۷۸؛ شناخت حرفه‌وفن سوم راهنمایی، ۱۳۷۵؛ علوم تجربی سوم راهنمایی، ۱۳۷۵؛ جغرافی سوم راهنمایی، ۱۳۷۱؛ فرهنگ اسلامی و تعلیمات دینی، ۱۳۷۴؛ تاریخ سوم راهنمایی، ۱۳۷۴؛ آموزش هنر سوم راهنمایی، ۱۳۷۴؛ آمادگی دفاعی سوم راهنمایی، ۱۳۷۴.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۱۷۵

جدول ۴. جدول تجمیعی نسبت ابعاد دانش، نگرش و مهارت در کتاب‌های درسی سال ۱۳۷۵ به

کل پاراگراف‌های محیط‌زیستی (تعداد و درصد)

مهارت		نگرش		دانش		تعداد پاراگراف‌های محیط‌زیستی
درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	
۶/۹ درصد	۶۴	۲ درصد	۱۹	۱۱/۷ درصد	۷۵۲	۹۲۰

#### پ. تحلیل محتوای کتاب‌های درسی سال ۱۳۷۹

شمارش تعداد پاراگراف‌های کتاب‌های پنجم دبستان سال ۱۳۷۹ نشان می‌دهد که صرفاً ۲/۷ درصد از محتوای متنی این کتاب‌ها به حفاظت محیط‌زیست اختصاص دارد؛ بدین سان از مجموع ۲۰۰۶ پاراگراف، ۵۶ پاراگراف (۲/۷ درصد)، از ۴۶۹ تصویر ۸ تصویر (۱/۷ درصد) و از ۱۶۴ درس ۵ درس (۳ درصد) به حفاظت محیط‌زیست مربوط می‌شود. با این حال به نظر می‌رسد در سال ۱۳۷۹ محتوای حفاظتی در مجموع کمی بهبود یافته است، چنان‌که درصد پاراگراف‌های حفاظتی از ۱/۴ درصد در سال ۱۳۷۱ به ۲/۷ درصد در سال ۱۳۷۹، تصاویر حفاظتی از ۰/۸ درصد به ۱/۷ درصد و درس‌های حفاظتی از ۱/۶ درصد به ۳ درصد افزایش یافته است.

درست به‌مانند دوره‌های پیشین، محیط‌زیست و حفاظت از آن در کتاب‌هایی مانند علوم تجربی و بخش جغرافی کتاب تعلیمات اجتماعی جای گرفته است. در کتاب تعلیمات اجتماعی بیشترین موارد محیط‌زیستی در بخش جغرافی قرار دارد و بخش‌های تاریخ و مدنی بهره‌چندانی از مطالب محیط‌زیستی نبرده‌اند. براین اساس بخش جغرافی دارای ۹۷، تاریخ صفر و مدنی ۲ پاراگراف محیط‌زیستی هستند. ضمن اینکه سهم حفاظت محیط‌زیست در این کتاب نادیده گرفته شده است.

کتاب علوم تجربی یکی از دلایل رشد محتوای حفاظتی کتاب‌های سال ۱۳۷۹ نسبت به دوره‌های قبل است. حدود ۱۳ درصد از محتوای متنی این کتاب (۵۳ پاراگراف) به حفاظت از محیط‌زیست اختصاص یافته است. همچنین از دروس یازده‌گانه این کتاب، درس یازدهم، «انسان و محیط‌زیست»، به صورت اختصاصی وارد بحث‌های محیط‌زیستی و حفاظتی شده است و این امر بیانگر توجه بیشتر برنامه‌ریزان آموزشی به مسئله شناخت و حفاظت از محیط‌زیست است.

همچنین دروس دیگری از این کتاب سویه‌های حفاظتی دارند؛ مانند درس ۶ با عنوان «زمین در خدمت انسان»، درس ۴ با نام «تاریخچه زمین» و درس پنجم با عنوان «خاک زندگی بخش». کتاب علوم تجربی در این سال برخلاف دوره‌های قبل دارای محتوای متنی مرتبط با آلودگی‌های محیطی نیز هست.

۶ پاراگراف به آلودگی و آلاینده‌های آب، ۴ پاراگراف به آلودگی و آلاینده‌های خاک، ۱۷ پاراگراف به بهره‌وری و مصرف بهینه از موارد و انرژی، ۶ پاراگراف به رعایت بهداشت فردی و جمعی، ۱۳ پاراگراف به تأثیر آلاینده‌ها بر زیست‌بوم‌ها و ۴ پاراگراف به سایر موارد آلودگی اختصاص یافته است.

نتیجه اینکه هرچند به محیط‌زیست و حفاظت از آن در کتاب‌های پنجم سال ۱۳۷۹ ارتقا یافته است، در نوع نگاه به این مسئله تغییر خاصی رخ نداده است؛ به عبارتی، توجه خاص به محیط‌زیست و حفاظت از آن در کتاب علوم تجربی نشانگر نگاه تجربی و پوزیتیو برنامه‌ریزان کتاب درسی نسبت به محیط‌زیست و بی‌توجهی به ادراک محیط‌زیست به عنوان مسئله‌ای اجتماعی است، به ویژه اینکه در بخش تاریخ کتاب تعلیمات اجتماعی، در کتاب فارسی و تعلیمات دینی هیچ پاراگرافی به حفاظت اختصاص نیافته است. سنجش دانش، نگرش و مهارت محیط‌زیستی در این کتاب‌ها نیز بر تمرکز محتوای آموزشی بر بُعد دانش (۶۹/۷ درصد) دلالت دارد، در حالی که بُعد نگرش ۱/۹ درصد و بُعد مهارت ۶/۱ درصد را شامل می‌شوند.

بررسی کتاب‌های مقطع سوم راهنمایی همین سال نشان می‌دهد که از مجموع ۳۴۵۳ پاراگراف تنها ۹۷ پاراگراف (برابر با ۲/۸ درصد)، از ۸۴۴ تصویر، ۱۰ تصویر (۱/۱ درصد) و از ۱۴۶ درس فقط ۷ درس (۴/۷ درصد) به حفاظت محیط‌زیست اختصاص یافته‌اند. در میان کتاب‌های بررسی شده، کتاب‌های جغرافیا، علوم و شناخت حرفه‌وفن بیشترین محتوای محیط‌زیستی و حفاظت را دارا هستند. بر این اساس از مجموع ۴۱۶ پاراگراف موجود در کتاب جغرافیا ۱۳۱ پاراگراف (۳۱/۵ درصد) به مقولات محیط‌زیستی و ۲۱ پاراگراف (۵ درصد) به حفاظت محیط‌زیست؛ از مجموع ۵۹۱ پاراگراف کتاب علوم، ۱۶۱ پاراگراف (۲۷/۴ درصد) به مقولات محیط‌زیستی و ۵۳ پاراگراف (۸/۹ درصد) به حفاظت محیط‌زیست و از مجموع ۳۹۲ پاراگراف کتاب شناخت حرفه‌وفن ۸۸ پاراگراف (۱۴/۷ درصد) به مقولات محیط‌زیستی و ۲۳ پاراگراف (۵/۸ درصد) به حفاظت محیط‌زیست اختصاص یافته‌اند و این در حالی است که کتاب‌های تاریخ، هنر، تعلیمات دینی، تعلیمات اجتماعی و فارسی دارای هیچ پاراگرافی در ارتباط با حفاظت محیط‌زیست نیستند.

نگاهی به ابعاد سه‌گانه دانش، نگرش و مهارت محیط‌زیستی در این کتاب‌ها نشان می‌دهد



تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۱۷۷

که ۷/۷ درصد از مطالب مرتبط با محیط‌زیست به دانش محیط‌زیستی توجه داشته‌اند، درحالی‌که تنها ۳/۴ درصد به نگرش و ۱/۸ درصد به مهارت محیط‌زیستی پرداخته‌اند. افزون‌بر این تجمیع محتوای کتاب‌های سال ۱۳۷۹ بیانگر آن است که ۲/۸ درصد از محتوای متنی این کتاب‌ها به حفاظت محیط‌زیست اختصاص یافته است به‌نحوی که از ۵۴۵۹ پاراگراف موجود، ۱۵۳ پاراگراف به حفاظت محیط‌زیست مربوط می‌شود. ضمن اینکه بررسی ابعاد دانش، نگرش و مهارت در این کتاب‌ها گویای غلبه دانش بر نگرش و مهارت است. بیش از ۷۴ درصد از پاراگراف‌های محیط‌زیستی به بُعد دانش پرداخته‌اند، درحالی‌که سهم بُعد نگرش ۳/۲ درصد و سهم بُعد مهارت ۷/۲ درصد است.

جدول ۵. جدول تجمیعی نسبت محتوای محیط‌زیستی و حفاظتی به کل محتوای کتاب‌های درسی

سال ۱۳۷۹<sup>۱</sup>

عناوین	تعداد	درصد نسبت به کل
تعداد کل پاراگراف‌ها	۵۴۵۹	-----
تعداد پاراگراف‌های محیط‌زیستی	۷۰۲	۱۲/۸
تعداد پاراگراف‌های مرتبط با حفاظت	۱۵۳	۲/۸
تعداد کل تصاویر	۱۳۱۳	-----
تعداد تصاویر محیط‌زیستی	۲۷۰	۲۰/۵
تعداد تصاویر مرتبط با حفاظت	۱۸	۱/۳
تعداد کل درس‌ها	۳۱۰	-----
تعداد درس‌های محیط‌زیستی	۶۵	۲۰/۹
تعداد درس‌های مرتبط با حفاظت	۱۲	۳/۸

۱. فارسی پنجم ابتدایی، ۱۳۷۹؛ تعلیمات دینی پنجم ابتدایی، ۱۳۷۹؛ علوم تجربی پنجم ابتدایی، ۱۳۷۹؛ تعلیمات اجتماعی پنجم ابتدایی، ۱۳۷۹؛ آموزش هنر پنجم دبستان، ۱۳۷۱؛ جغرافیا سوم راهنمایی، ۱۳۷۹؛ آمادگی دفاعی سوم راهنمایی، ۱۳۷۹؛ آموزش هنر سوم راهنمایی، ۱۳۷۹؛ تاریخ سوم راهنمایی، ۱۳۷۹؛ فرهنگ اسلامی و تعلیمات دینی سوم راهنمایی، ۱۳۷۹؛ علوم تجربی سوم راهنمایی، ۱۳۷۹؛ شناخت حرفه‌وفن سوم راهنمایی، ۱۳۷۹؛ فارسی سوم راهنمایی، ۱۳۷۹؛ تعلیمات اجتماعی سوم راهنمایی، ۱۳۷۹.

جدول ۶. جدول تجمیعی نسبت ابعاد دانش، نگرش و مهارت در کتاب‌های درسی سال ۱۳۷۹ به

کل پاراگراف‌های محیط‌زیستی

مهارت		نگرش		دانش		تعداد پاراگراف‌های محیط‌زیستی
درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	
۷/۲درصد	۵۱	۳/۲درصد	۲۳	۷۴/۲درصد	۵۲۱	۷۰۲

بررسی نتایج حاصل از تحلیل محتوای محیط‌زیستی کتاب‌های درسی دهه ۱۳۷۰ نشان می‌دهد که در این دهه، محیط‌زیست با وجود برخی تغییرات در کتاب‌های درسی به‌ویژه علوم تجربی، باز هم نتوانست حضوری اصیل در کتاب‌های درسی این دهه داشته باشد. مجموع پاراگراف‌های کتاب‌های دو مقطع مدنظر در دهه ۱۳۷۰ برابر با ۱۷۸۴۰ پاراگراف است. از این میزان، تعداد ۴۳۸ پاراگراف به بحث‌های مرتبط با حفاظت محیط‌زیست اختصاص دارد و بنابراین صرفاً ۲/۴درصد از محتوای متنی این کتاب‌ها به حفاظت محیط‌زیست می‌پردازد و این در حالی است که برای تربیت شهروند محیط‌زیستی نمی‌توان به این مقدار بسنده کرد. به‌علاوه، از مجموع ۲۸۴۴ پاراگرافی که به محیط‌زیست مربوط می‌شود، تعداد ۲۲۴۳ پاراگراف به دانش، ۶۱ پاراگراف به نگرش و ۲۵۶ پاراگراف به مهارت اختصاص یافته است. همچنین تعداد ۲۸۴ پاراگراف به هیچ‌یک از این ابعاد و حیطه‌ها مربوط نمی‌شد و به همین جهت به‌عنوان «سایر» در نمودار بالا آمده است.

بررسی گویه‌هایی مرتبط با آلودگی‌های محیطی:

۱. آلودگی و آلاینده‌های طبیعی و مصنوعی آب،
  ۲. آلودگی و آلاینده‌های طبیعی و مصنوعی هوا،
  ۳. آلودگی و آلاینده‌های مصنوعی خاک،
  ۴. آلودگی و آلاینده‌های صوتی،
  ۵. بهره‌وری و مصرف بهینه از مواد و منابع انرژی موجود،
  ۶. رعایت بهداشت فردی و جمعی و تأثیر آلاینده‌ها بر سلامت و زندگی انسان،
  ۷. تأثیر آلاینده‌ها بر زیست‌بوم،
  ۸. اهمیت حفظ گیاهان و جانوران.
- نشان می‌دهد که از مجموع تمام پاراگراف‌های شمارش‌شده (۱۷۸۴۰ پاراگراف)، ۹ پاراگراف (۰/۵درصد) به آلودگی آب، ۶ پاراگراف (۰/۳۳درصد)، ۲۵۰

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۱۷۹

پاراگراف به رعایت بهداشت فردی و جمعی (۴/۱درصد)، ۱۷ مورد به اهمیت حفظ گیاهان و جانوران (۰/۹۵درصد)، ۱۳ پاراگراف به تأثیر آلاینده‌ها بر زیست‌بوم (۰/۰۷۲درصد) و در نهایت ۳۳ پاراگراف به بهره‌وری و مصرف بهینه مواد و منابع انرژی (۰/۱۸درصد) اختصاص یافته بود. این در حالی است که ۱۷۵۰۹ پاراگراف (۹۸/۱ درصد) به هیچ مقوله‌ای از مقوله‌های فوق نپرداخته بود.

### تحلیل محتوای محیط‌زیستی کتاب‌های دهه ۱۳۸۰

#### الف. تحلیل محتوای محیط‌زیستی کتاب‌های سال ۱۳۸۱

تحلیل محتوای محیط‌زیستی کتاب‌های پنجم دبستان سال ۱۳۸۱ نشان می‌دهد که از مجموع ۱۶۴۳ پاراگراف، تنها ۵۰ پاراگراف (۳درصد) به حفاظت محیط‌زیست اختصاص داده شده‌اند. همچنین از تعداد ۳۸۶ تصویر ۸ تصویر (۲درصد) و از ۱۲۳ درس فقط ۴ درس (۲/۲درصد) مرتبط به حفاظت هستند.

استمرار ادراک محیط‌زیست و حفاظت از آن به‌مثابه امری تجربی و نه اجتماعی سبب شد تا به‌مانند گذشته، بخش جغرافی کتاب تعلیمات اجتماعی و نیز کتاب علوم تجربی محمل اصلی بحث‌های محیط‌زیستی باشند. در کتاب تعلیمات اجتماعی بیشترین موارد محیط‌زیستی در بخش جغرافی قرار دارد و بخش‌های تاریخ و مدنی بهره چندانی از مطالب محیط‌زیستی نبرده‌اند. براین اساس بخش جغرافی دارای ۹۷، تاریخ، صفر و مدنی ۲ پاراگراف محیط‌زیستی هستند. ضمن اینکه سهم حفاظت محیط‌زیست در این کتاب‌ها نادیده گرفته شده است. همچنین در بخش جغرافی از مجموع ۲۳ درس ۲۱ درس به محیط‌زیست مرتبط می‌شود، درحالی که در بخش تاریخ هیچ درسی به محیط‌زیست ارتباط پیدا نمی‌کند.

در بین تمامی کتاب‌های بررسی شده، کتاب علوم تجربی تنها کتابی است که دارای محتوای حفاظتی به معنی دقیق کلمه است. حدود ۱۳درصد از محتوای متنی این کتاب (۴۹ پاراگراف) به حفاظت از محیط‌زیست اختصاص یافته است. همچنین از دروس یازده گانه این کتاب، درس یازدهم با عنوان «انسان و محیط‌زیست» به‌صورت اختصاصی وارد بحث‌های محیط‌زیستی و حفاظتی شده است. این کتاب دارای محتوای متنی مرتبط با آلودگی‌های محیطی نیز هست. به‌نحوی که ۶ پاراگراف به آلودگی و آلاینده‌های آب، ۴ پاراگراف به آلودگی و آلاینده‌های خاک، ۱۷ پاراگراف به بهره‌وری و مصرف بهینه از مواد و انرژی، ۶ پاراگراف به رعایت بهداشت فردی و جمعی، ۱۳ پاراگراف به تأثیر آلاینده‌ها بر زیست‌بوم‌ها و ۴ پاراگراف به سایر موارد آلودگی اختصاص دارد.

به صورتی کاملاً متناقض، درحالی که ۱۳ درصد از محتوای متنی کتاب علوم تجربی به حفاظت محیط‌زیست اختصاص دارد، کتاب‌های فارسی و تعلیمات دینی فاقد هر نوع محتوای حفاظتی هستند.

از بین ابعاد سه‌گانه دانش، نگرش و مهارت، بُعد دانش با اختصاص ۶۶/۸ درصد از محتوای محیط‌زیستی بیشترین سهم را دارد و این در حالی است که بعد نگرش تنها ۲ درصد و بعد مهارت فقط ۷ درصد را به خود اختصاص می‌دهد.

نگاهی به محتوای کتاب‌های سوم راهنمایی این سال حاکی از آن است که از مجموع ۳۲۴۲ پاراگراف، ۲۹ پاراگراف (برابر با ۰/۹ درصد)، از ۹۲۱ تصویر ۸ تصویر (۰/۸۶ درصد) و از ۱۳۴ درس، ۶ درس (معادل ۴/۶ درصد) به حفاظت محیط‌زیست پرداخته‌اند. در این میان کتاب‌های جغرافیا، علوم و آموزش حرفه‌وفن بیشترین محتوای حفاظتی و محیط‌زیستی را از آن خود کرده‌اند. از مجموع ۵۴۶ پاراگراف کتاب علوم، ۱۱۴ پاراگراف (۲۰/۸ درصد) به مقولات محیط‌زیستی و ۹ پاراگراف (۱/۶ درصد) به حفاظت؛ از مجموع ۳۲۵ پاراگراف کتاب جغرافیا، ۱۰۷ پاراگراف (۳۲/۸ درصد) به مقولات محیط‌زیستی و ۶ پاراگراف (۱/۸ درصد) به حفاظت و از مجموع ۵۶۹ پاراگراف کتاب آموزش حرفه‌وفن ۱۸۳ پاراگراف (معادل ۳۲ درصد) به مقولات محیط‌زیستی و ۱۴ پاراگراف (برابر با ۲/۴ درصد) به حفاظت محیط‌زیست اختصاص یافته‌اند و این در حالی است که کتاب‌های هنر، تاریخ، تعلیمات اجتماعی، فارسی و تعلیمات دینی بحث حفاظت از محیط‌زیست را مغفول گذاشته‌اند، هرچند که فصلی از کتاب فارسی به طبیعت اختصاص دارد.

در بین ابعاد سه‌گانه دانش، نگرش و مهارت، بعد دانش با اختصاص ۷۶/۶ درصد از محتوای محیط‌زیستی به خود، نشان از تأکید بر دانش محیط‌زیستی و غفلت از نگرش و مهارت دارد.

تجمیع محتوای کتاب‌های پنجم دبستان و سوم راهنمایی این سال نشان می‌دهد که صرفاً ۱/۶ درصد از محتوای متنی این کتاب‌ها به حفاظت محیط‌زیست توجه نشان داده است و بُعد دانش بیش از ۷۳ درصد از محتوای محیط‌زیستی را شامل می‌شود.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۱۸۱

جدول ۷. جدول تجمیعی نسبت محتوای محیط‌زیستی و حفاظتی به کل محتوای کتاب‌های درسی

سال<sup>۱</sup> ۱۳۸۱

عناوین	تعداد	درصد نسبت به کل
تعداد کل پاراگراف‌ها	۴۸۸۵	-----
تعداد پاراگراف‌های محیط‌زیستی	۶۸۳	۱۳/۹
تعداد پاراگراف‌های مرتبط با حفاظت	۷۹	۱/۶
تعداد کل تصاویر	۱۳۰۷	-----
تعداد تصاویر محیط‌زیستی	۲۵۹	۱۹/۸
تعداد تصاویر مرتبط با حفاظت	۱۵	۱/۱
تعداد کل درس‌ها	۲۵۷	-----
تعداد درس‌های محیط‌زیستی	۶۲	۲۴/۱
تعداد درس‌های مرتبط با حفاظت	۱۰	۳/۸۹

جدول ۸. جدول تجمیعی نسبت ابعاد دانش، نگرش و مهارت در کتاب‌های درسی سال ۱۳۸۱ به

کل پاراگراف‌های محیط‌زیستی

تعداد پاراگراف‌های محیط‌زیستی	دانش		نگرش		مهارت	
	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد
۶۸۳	۵۰۰	۷۳/۲ درصد	۲۱	۳ درصد	۲۷	۴ درصد

ب. تحلیل محتوای محیط‌زیستی کتاب‌های سال ۱۳۸۵

تحلیل محتوای کتاب‌های پنجم دبستان سال ۱۳۸۵ نشان می‌دهد که ۲/۲ درصد از محتوای متنی، ۱/۲ درصد از تصاویر و ۶/۱ درصد از دروس به حفاظت محیط‌زیست مرتبط می‌شوند و در این بین محیط‌زیست توانسته است جایگاه بهتری هم در کتاب علوم تجربی و هم در

۱. فارسی پنجم ابتدایی، ۱۳۸۱؛ تعلیمات اجتماعی پنجم ابتدایی، ۱۳۸۱؛ علوم تجربی پنجم ابتدایی، ۱۳۸۱؛ تعلیمات دینی پنجم ابتدایی، ۱۳۸۱؛ تعلیمات اجتماعی سوم راهنمایی، ۱۳۸۱؛ آموزش فنی و حرفه‌ای سوم راهنمایی، ۱۳۸۱؛ فرهنگ اسلامی و تعلیمات دینی سوم راهنمایی، ۱۳۸۱؛ تاریخ سوم راهنمایی، ۱۳۸۱؛ فارسی سوم راهنمایی، ۱۳۸۱؛ آموزش هنر سوم راهنمایی، ۱۳۸۱؛ علوم تجربی سوم راهنمایی، ۱۳۸۱؛ آمادگی دفاعی، ۱۳۸۱؛ جغرافیا سوم راهنمایی، ۱۳۸۱.

کتاب‌هایی چون فارسی و هدیه‌های آسمانی و بخش جغرافی کتاب تعلیمات اجتماعی به دست آورد.

در بین تمام کتاب‌های این سال کتاب علوم تجربی تنها کتابی است که دارای محتوای حفاظتی به معنی دقیق کلمه است. حدود ۱۰ درصد از محتوای متنی این کتاب (۱۸ پاراگراف) به حفاظت از محیط‌زیست اختصاص دارد. همچنین از دروس یازده‌گانه این کتاب، درس یازدهم با عنوان «انسان و محیط‌زیست» به صورت اختصاصی وارد بحث‌های محیط‌زیستی و حفاظتی شده است به نحوی که ۴ پاراگراف به آلودگی و آلاینده‌های آب، ۴ پاراگراف به آلودگی و آلاینده‌های خاک، ۱۵ پاراگراف به بهروری و مصرف بهینه از مواد و انرژی، ۱۱ پاراگراف به رعایت بهداشت فردی و جمعی، ۱۳ پاراگراف به تأثیر آلاینده‌ها بر زیست‌بوم‌ها اختصاص یافته است.

به نظر می‌رسد در این سال برخلاف دوره‌های گذشته کتاب هدیه‌های آسمانی با اختصاص حدود ۳ درصد و کتاب فارسی (بخوانیم) با اختصاص ۱/۲ درصد از محتوای متنی خود به حفاظت محیط‌زیست، توانسته‌اند محیط‌زیست را از انحصار نگاه‌های تجربه‌گرایانه تا حدی خارج کنند.

بررسی محتوای کتاب‌های سوم راهنمایی سال ۱۳۸۵ نشان می‌دهد که از مجموع ۲۹۹۲ پاراگراف موجود، ۵۶ پاراگراف (۱/۸ درصد)، از ۹۵۶ تصویر ۱۸ تصویر (۱/۸ درصد) و از ۱۲۶ درس ۵ درس (۳/۹ درصد) به حفاظت محیط‌زیست اختصاص یافته‌اند. هرچند در کتاب‌های پنجم دبستان این سال، محیط‌زیست و حفاظت از آن توانسته بود در کتاب‌های فارسی و هدیه‌های آسمانی راه یابد؛ به نظر می‌رسد در کتاب‌های سوم راهنمایی این امکان به وجود نیامده است و محتوای محیط‌زیستی و حفاظتی در کتاب‌های جغرافیا، علوم و آموزش فنی و حرفه‌ای متمرکز شده است. ۲۳/۳ درصد از محتوای متنی کتاب علوم به مقولات محیط‌زیستی و ۴/۴ درصد به حفاظت؛ ۳۳/۴ درصد از محتوای متنی کتاب جغرافیا به مقولات محیط‌زیستی و ۳/۹ درصد به حفاظت محیط‌زیست و ۲۴/۱ درصد از محتوای متنی کتاب آموزش فنی و حرفه‌ای به مقولات محیط‌زیستی و ۴/۶ درصد به حفاظت محیط‌زیست اختصاص دارد. در مقابل، کتاب‌های تاریخ، تعلیمات دینی، فارسی و تعلیمات اجتماعی توجهی به حفاظت محیط‌زیست نداشته‌اند.

مجموعاً در سال ۱۳۸۵ فقط ۲ درصد از محتوای متنی کتاب‌های پنجم دبستان و سوم راهنمایی به حفاظت محیط‌زیست مربوط می‌شود و ۷۰ درصد از محتوای محیط‌زیستی حول بُعد دانش می‌گردد.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۱۸۳

جدول ۹. جدول تجمیعی نسبت محتوای محیط زیستی و حفاظتی به کل محتوای کتاب‌های درسی

سال ۱۳۸۵

عناوین	تعداد	درصد نسبت به کل
تعداد کل پاراگراف‌ها	۴۶۹۵	-----
تعداد پاراگراف‌های محیط‌زیستی	۵۷۵	۱۲/۲
تعداد پاراگراف‌های مرتبط با حفاظت	۹۴	۲
تعداد کل تصاویر	۱۵۲۱	-----
تعداد تصاویر محیط‌زیستی	۲۸۳	۱۸/۶
تعداد تصاویر مرتبط با حفاظت	۲۵	۱/۶
تعداد کل درس‌ها	۲۲۳	-----
تعداد درس‌های محیط‌زیستی	۴۶	۲۰/۶
تعداد درس‌های مرتبط با حفاظت	۱۱	۴/۹

جدول ۱۰. جدول تجمیعی نسبت ابعاد دانش، نگرش و مهارت در کتاب‌های درسی سال ۱۳۸۵ به

کل پاراگراف‌های محیط‌زیستی (تعداد و درصد)

تعداد پاراگراف‌های محیط‌زیستی	دانش		نگرش		مهارت	
	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد
۵۷۵	۴۰۳	۷۰درصد	۳۵	۶درصد	۱۶	۲/۷درصد

پ. تحلیل محتوای محیط‌زیستی کتاب‌های سال ۱۳۸۹

بررسی محتوای محیط‌زیستی کتاب‌های پنجم دبستان سال ۱۳۸۹ نشان می‌دهد که از مجموع ۱۶۱۲ پاراگراف موجود، ۴۲ پاراگراف (۲/۶درصد)، از ۵۳۷ تصویر، ۷ تصویر (۱/۳درصد) و از ۹۶ درس تنها ۶ درس (۶/۲درصد) به حفاظت محیط‌زیست اختصاص یافته است.

۱. هدیه‌های آسمانی پنجم دبستان، ۱۳۸۴؛ تعلیمات اجتماعی پنجم دبستان، ۱۳۸۵؛ علوم تجربی پنجم دبستان، ۱۳۸۵؛ فارسی: بخوانیم پنجم دبستان، ۱۳۸۵؛ فرهنگ اسلامی و تعلیمات دینی سوم راهنمایی، ۱۳۸۱؛ آمادگی دفاعی، ۱۳۸۱؛ جغرافیا سوم راهنمایی، ۱۳۸۱؛ آموزش هنر سوم راهنمایی، ۱۳۸۵؛ تاریخ سوم راهنمایی، ۱۳۸۵؛ تعلیمات اجتماعی سوم راهنمایی، ۱۳۸۵؛ فارسی سوم راهنمایی، ۱۳۸۵؛ آموزش حرفه و فن سوم راهنمایی، ۱۳۸۵؛ علوم تجربی سوم راهنمایی، ۱۳۸۵؛ جغرافیا سوم راهنمایی، ۱۳۸۵.

در این سال هرچند به‌مانند سال ۱۳۸۵ بحث حفاظت محیط‌زیست در کتاب‌های فارسی و هدیه‌های آسمانی مجال ظهور و بروز یافته است؛ در مقایسه با علوم تجربی سهم بسیار کمتری دارد. بر این مبنا حدود ۹ درصد از محتوای متنی کتاب علوم تجربی (۳۱ پاراگراف) به حفاظت از محیط‌زیست اختصاص یافته است. کتاب علوم همچنین دارای محتوای متنی مرتبط با آلودگی‌های محیط هست. به‌نحوی که ۴ پاراگراف به آلودگی و آلاینده‌های آب، ۴ پاراگراف به آلودگی و آلاینده‌های خاک، ۱۵ پاراگراف به بهروری و مصرف بهینه از مواد و انرژی، ۱۱ پاراگراف به رعایت بهداشت فردی و جمعی، ۱۳ پاراگراف به تأثیر آلاینده‌ها بر زیست‌بوم‌ها اختصاص دارد.

به‌لحاظ آماری سهم حفاظت محیط‌زیست در کتاب‌های سوم راهنمایی سال ۱۳۸۹ همچنان اندک است. از ۲۷۱۸ پاراگراف موجود، ۵۸ پاراگراف (۲/۱ درصد)، از ۹۴۵ تصویر ۱۸ تصویر (۱/۹ درصد) و از ۱۳۷ درس ۴ درس (۲/۹ درصد) به حفاظت محیط‌زیست مرتبط می‌شود. همچنین بحث‌های محیط‌زیستی و حفاظتی در کتاب‌های جغرافیا، حرفه‌وفن و علوم متمرکز هستند، به‌صورتی که از مجموع ۲۶۸ پاراگراف کتاب جغرافیا، ۱۱۲ پاراگراف (۴۱/۷ درصد) به مقولات محیط‌زیستی و ۱۶ پاراگراف (۵/۹ درصد) به حفاظت؛ از مجموع ۴۴۸ پاراگراف کتاب شناخت حرفه‌وفن، ۱۰۸ پاراگراف (۲۴/۱ درصد) به مقولات محیط‌زیستی و ۲۱ پاراگراف (۴/۶ درصد) به حفاظت و از ۴۷۶ پاراگراف کتاب علوم، ۱۰۱ پاراگراف (۲۲/۶ درصد) به مقولات محیط‌زیستی و ۲۱ پاراگراف (۴/۴ درصد) به حفاظت اختصاص یافته است و این در حالی است که کتاب‌های تاریخ، تعلیمات دینی، تعلیمات اجتماعی، هنر و فارسی فاقد محتوای حفاظتی هستند.

شگفت آنکه این نتایج با نتایج تحقیقی که در سال ۱۳۹۸ درباره میزان و نوع توجه به مؤلفه‌های محیط‌زیستی در کتاب‌های درسی دوره ابتدایی صورت گرفته است، هماهنگ است. نتایج پژوهش مذکور نشان می‌دهد که در کتاب‌های علوم تجربی و مطالعات اجتماعی (بخش جغرافی) توجه زیادی به محیط‌زیست شده است، درحالی‌که در کتاب‌های فارسی، هدیه‌های آسمانی، نگارش، کار و فناوری توجه کمتری صورت گرفته است و در درس قرآن هیچ توجهی به مباحث محیط‌زیستی نشده است (خموشی و مظاهری، ۱۳۹۸: ۱۹۴).



تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۱۸۵

جدول ۱۱. جدول تجمیعی نسبت محتوای محیط‌زیستی و حفاظتی به کل محتوای کتاب‌های درسی سال ۱۳۸۹<sup>۱</sup>

عناوین	تعداد	درصد نسبت به کل
تعداد کل پاراگراف‌ها	۴۳۳۰	-----
تعداد پاراگراف‌های محیط‌زیستی	۵۴۱	۱۲/۴۹
تعداد پاراگراف‌های مرتبط با حفاظت	۱۰۰	۲/۲۳
تعداد کل تصاویر	۱۴۸۲	-----
تعداد تصاویر محیط‌زیستی	۲۸۴	۱۹/۲
تعداد تصاویر مرتبط با حفاظت	۲۵	۱/۶
تعداد کل درس‌ها	۲۳۳	-----
تعداد درس‌های محیط‌زیستی	۴۴	۱۸/۸
تعداد درس‌های مرتبط با حفاظت	۱۰	۴/۲

جدول ۱۲. جدول تجمیعی نسبت ابعاد دانش، نگرش و مهارت در کتاب‌های درسی سال ۱۳۸۹ به کل پاراگراف‌های محیط‌زیستی (تعداد و درصد)

مهارت		نگرش		دانش		تعداد پاراگراف‌های محیط‌زیستی
تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	
۱۸	۳۲/۳ درصد	۲۳	۴/۲ درصد	۳۸۶	۷۱/۳ درصد	۵۴۱

بررسی کتاب‌های درسی این دهه نشان می‌دهد که به‌رغم تلاشی که برای توجه به محیط‌زیست و گنجاندن درس‌های مرتبط با رابطه انسان و محیط‌زیست و تأثیر آلودگی‌ها بر محیط‌زیست به‌خصوص در کتاب‌های علوم تجربی صورت گرفت، تغییر خاصی در محتوای این کتاب‌ها (حداقل به‌لحاظ آماری) ایجاد نشد. در این دهه به‌مانند دهه قبل تنها حدود ۲ درصد از محتوای متنی کتاب‌ها به حفاظت محیط‌زیست اختصاص یافت. به همین نحو

۱. هدیه‌های آسمانی پنجم دبستان، ۱۳۸۹؛ علوم تجربی پنجم دبستان، ۱۳۸۹؛ تعلیمات اجتماعی پنجم دبستان، ۱۳۸۹؛ فارسی بخوانیم، ۱۳۸۹؛ آمادگی دفاعی سوم راهنمایی، ۱۳۸۸؛ فرهنگ اسلامی و تعلیمات دینی، ۱۳۸۹؛ تاریخ سوم راهنمایی، ۱۳۸۹؛ آموزش هنر سوم راهنمایی، ۱۳۸۹؛ تعلیمات اجتماعی سوم راهنمایی، ۱۳۸۹؛ فارسی سوم راهنمایی، ۱۳۷۸؛ جغرافیا سوم راهنمایی، ۱۳۸۹؛ علوم تجربی سوم راهنمایی، ۱۳۸۹؛ آموزش حرفه و فن سوم راهنمایی، ۱۳۸۹.

حدود ۷۲ درصد از محتوای محیط‌زیستی کتاب‌های این دهه به‌مانند دهه ۱۳۷۰ به دانش، ۳ درصد به مهارت، ۴ درصد به نگرش و ۲۰ درصد به سایر اختصاص داده شد. به تعبیری با وجود اختصاص درس‌هایی با عناوینی نظیر «انسان و محیط‌زیست»، «خاک زندگی‌بخش» یا نام‌گذاری برخی از فصول با عنوان «طبیعت» در کتاب‌های درسی، تغییر محسوسی در محتوای حفاظتی کتاب‌های این دهه نسبت به دو دهه قبل ایجاد نشد.

بررسی گویه‌های نه‌گانه مرتبط با آلودگی‌های محیطی نشان داد که از مجموع تمام پاراگراف‌های شمارش‌شده (۱۳۹۱۰ پاراگراف)، ۳۸ پاراگراف (۲۷ درصد) به آلودگی آب، ۳۰ پاراگراف به آلودگی هوا (۲۱ درصد)، ۳۱ پاراگراف به آلودگی خاک (۲۲ درصد)، ۷ پاراگراف به آلودگی صوتی (۰/۰۵ درصد) ۷۶ پاراگراف به رعایت بهداشت فردی و جمعی (۰/۵۴ درصد)، ۴۵ مورد به اهمیت حفظ گیاهان و جانوران (۳۲ درصد)، ۹۲ پاراگراف به تأثیر آلاینده‌ها بر زیست‌بوم (۰/۶۶ درصد)، ۸۶ پاراگراف به بهره‌وری و مصرف بهینه مواد و منابع انرژی (۰/۶۱ درصد) و در نهایت ۱۱ پاراگراف به سایر (۰/۰۷ درصد) اختصاص یافته بود. این در حالی است که ۱۳۴۹۴ پاراگراف (۹۷ درصد) به هیچ مقوله‌ای از مقوله‌های فوق نپرداخته بود.

### نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که از اواسط دهه ۱۳۷۰ به‌تبع مطرح‌شدن بحث آموزش محیط‌زیست در برنامه‌های توسعه، توجه به محیط‌زیست و حفاظت از آن در کتاب‌های درسی نیز افزایش داشته است و همین امر سبب شد تا به‌عنوان مثال در کتاب علوم تجربی پایه پنجم ابتدایی سال ۱۳۷۹ درس‌هایی با ماهیت محیط‌زیستی گنجانده شود، درس‌هایی چون «انسان و محیط‌زیست»، «زمین در خدمت انسان» و «خاک زندگی‌بخش». با این حال در این دهه هنوز نوع نگاه به محیط‌زیست تابع نگاه‌های تجربی است و کتاب‌های غیرتجربی یا از محتوای محیط‌زیستی تهی هستند یا بسیار کم به آن پرداخته شده است. در دهه ۱۳۸۰ ضمن افزایش مباحث محیط‌زیستی در کتاب‌های تجربی، به نظر می‌رسد این مباحث در کتاب‌های انسانی چون هدیه‌های آسمانی و فارسی نیز مجال ظهور یافته است. بدین ترتیب می‌توان نوعی تحول تدریجی، هرچند کند، را در تحول ادراک محیط‌زیست از امری تجربی به امری اجتماعی مشاهده کرد. به‌علاوه بررسی مقایسه‌ای گویه‌های مرتبط با آلودگی‌های محیطی در سه دهه ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ نشان می‌دهد که در دهه ۱۳۸۰ کتاب‌های درسی توجه بیشتری به آلودگی‌های محیطی و تأثیر فعالیت‌های آلاینده انسان بر محیط‌زیست نسبت به دو دهه قبلی

داشته‌اند. با وجود اینکه تعداد کل پاراگراف‌های کتاب‌های درسی در هر دهه نسبت به دهه قبل از آن کاهش داشته است، تعداد پاراگراف‌های مرتبط با آلودگی‌های محیطی همواره رو به افزایش بوده است. افزون‌بر این، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد در دهه ۱۳۸۰ توجه کتاب‌های درسی به سطح نگرش بیشتر شده به طوری که از ۲ درصد در دهه ۱۳۷۰ به ۴ درصد در دهه ۱۳۸۰ افزایش یافته است. به‌رغم تمام پیشرفت‌هایی که در محتوای محیط‌زیستی کتاب‌های درسی طی دو دهه مزبور رخ داد، باید معترف بود که هنوز تا رسیدن به حد مطلوب فاصله زیادی وجود داشت، به‌نحوی که در دو دهه مدنظر، تنها حدود ۲ درصد از کل محتوای متنی به حفاظت محیط‌زیست اختصاص یافت و البته دلیل این امر را نه فقط در سیاست‌گذاری‌های آموزشی و قانون‌گذاری‌ها بلکه همچنین در فلسفه آموزش و پرورش در ایران باید جست‌وجو کرد. اتخاذ آموزش سنتی و تکیه بر فلسفه رئالیستی و پوزیتیو به‌عنوان یکی از فلسفه‌های سنتی آموزش در ایران، سبب شد که محیط‌زیست به‌عنوان موضوعی که نیاز به آموزش دارد، تنها در کتاب‌هایی چون علوم و جغرافی بازتاب یابد و سایر کتاب‌ها توجه چندانی به این موضوع نداشته باشند. درحقیقت برنامه درسی مبتنی بر مجموعه‌ای مشخص از دانش‌ها من جمله تاریخ، علوم اجتماعی، ادبیات، جغرافی، علوم دینی، ریاضی و... می‌شد، ولی در این بین محیط‌زیست به‌عنوان موضوعی که می‌توانست به‌مانند تاریخ، جغرافیا و سایر علوم به‌صورت مشخص در برنامه درسی گنجانده شود به حساب نیامد. به رسمیت نشناختن محیط‌زیست و ضرورت حفاظت از آن مانع حضور این موضوع به‌عنوان بخشی از هر یک از دانش‌های فوق‌الذکر در کتاب‌های درسی شد و به دلیل درک تجربه‌گرایانه و پوزیتیو از محیط‌زیست، تنها کتاب‌های جغرافی و علوم تجربی محملی برای بحث‌های محیط‌زیستی شدند. به‌عبارتی برنامه‌های آموزش محیط‌زیست در مدارس کمک چندانی به دانش‌آموزان برای آگاهی از محیط‌زیست نمی‌کرد، ضمن اینکه نبود آموزش مهارت‌های محیط‌زیستی هیچ انگیزه‌ای در افراد برای اقدام در زمینه‌های حل مسائل محیط‌زیستی به وجود نمی‌آورد.

در پایان شاید توضیح این نکته ضروری باشد که تغییر در نگرش و مهارت‌های محیط‌زیستی نسل‌ها به تدریج رخ می‌دهد و نتیجه برنامه‌ریزی‌های دو دهه ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ نه در همان دهه‌ها بلکه در دهه‌های بعدی نمود می‌یابد. تلاش‌هایی که در این دو دهه صورت گرفت، سبب شد که محیط‌زیست و حفاظت از آن، هرچند به‌آرامی، جای بیشتری در کتاب‌های درسی پیدا کند و از نگاه تک‌بعدی تجربی به محیط‌زیست بکاهد؛ اما درعین حال باید خاطر نشان کرد که تا رسیدن به نقطه قابل قبول فاصله زیادی وجود دارد.

### منابع

- آمادگی دفاعی سوم راهنمایی (۱۳۷۱) تهران: شرکت چاپ و نشر ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۴) تهران: شرکت چاپ و نشر ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- آمادگی دفاعی (۱۳۸۱) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- آموزش حرفه‌وفن سوم راهنمایی (۱۳۸۵) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- آموزش فنی و حرفه‌ای سوم راهنمایی (۱۳۸۱) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- آموزش قرآن کریم و تعلیمات دینی (۱۳۷۵) تهران: دفتر چاپ و توزیع کتاب‌های درسی.
- آموزش هنر پنجم دبستان (۱۳۷۱) تهران: شرکت افست.
- آموزش هنر سوم راهنمایی (۱۳۷۱) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۴) تهران: شرکت چاپ و نشر ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- اداره کل قوانین و مقررات کشور (۱۳۷۴) مجموعه قانون برنامه پنج‌ساله دوم توسعه، تهران: اداره کل قوانین و مقررات کشور.
- بیات، طاهره و دیگران (۱۳۹۲) «جایگاه اخلاق زیست‌محیطی در برنامه درسی دوره ابتدایی»، پژوهش در برنامه‌ریزی درسی، ۱۰(۳۶)، ۵۱-۵۶.
- تاریخ سوم راهنمایی (۱۳۷۱) تهران: شرکت چاپ و نشر ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۴) تهران: شرکت چاپ و نشر ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- تعلیمات اجتماعی پنجم دبستان (۱۳۷۱) تهران: وزارت آموزش و پرورش.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵) تهران: دفتر چاپ و توزیع کتاب‌های درسی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵) تهران: اداره کل چاپ و توزیع کتاب‌های درسی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹) تهران: اداره کل چاپ و توزیع کتاب‌های درسی.
- تعلیمات اجتماعی پنجم ابتدایی (۱۳۷۹) تهران: اداره کل چاپ و توزیع کتاب‌های درسی.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۱۸۹

- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱) تهران: اداره کل چاپ و توزیع کتاب‌های درسی.
- \_\_\_\_\_ *تعلیمات اجتماعی سوم راهنمایی* (۱۳۷۱) تهران: شرکت چاپ و نشر ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۴) تهران: شرکت چاپ و نشر ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران
- \_\_\_\_\_ *تعلیمات دینی پنجم دبستان* (۱۳۷۱) تهران: شرکت افست.
- \_\_\_\_\_ *تعلیمات دینی پنجم ابتدایی* (۱۳۷۹) تهران: اداره کل چاپ و توزیع کتاب‌های درسی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱) تهران: اداره کل چاپ و توزیع کتاب‌های درسی.
- \_\_\_\_\_ *جغرافی سوم راهنمایی* (۱۳۷۱) تهران: شرکت چاپ و نشر ایران.
- \_\_\_\_\_ *جغرافیا سوم راهنمایی* (۱۳۷۹) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- خموشی بیدگلی، صفیه؛ مظاهری، حسن (۱۳۹۸) «بررسی میزان و نوع توجه به مؤلفه‌های زیست‌محیطی در کتاب‌های درسی دوره ابتدایی»، *مطالعات برنامه درسی ایران*، ۱۴(۵۵)، ۲۰۰-۱۷۷.
- دیباچی، شادی؛ لاهیجانیان، اکرم‌الملوک (۱۳۸۸) «بررسی برنامه‌های درسی مقطع راهنمایی با تأکید بر محورهای آموزش محیط‌زیست»، *علوم محیطی*، ۶(۳)، ۱۸۴-۱۷۷.
- رفعتی‌پناه مهرآبادی، مهدی (۱۴۰۰) «تاریخ آموزش محیط‌زیست در ایران: محیط‌زیست در کتاب‌های درسی دهه ۱۳۶۰»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، ۳۱(۲۸)، ۱۵۱-۱۲۱.
- سازمان برنامه و بودجه (۱۳۶۱) برنامه کلان توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پنج ساله اول (۱۳۶۶-۱۳۶۲) بی‌جا: سازمان برنامه و بودجه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۸) قانون برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۸-۱۳۷۲) تهران: سازمان برنامه و بودجه (الف).
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۸) پیوست قانون برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، تهران: سازمان برنامه و بودجه (ب).
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۲) پیوست لایحه برنامه دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۷-۱۳۷۳: هدف‌ها، خط‌مشی‌های اساسی، سیاست‌ها و برنامه‌های اجرایی: کلان و بخشی، تهران: سازمان برنامه و بودجه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸) سیاست‌ها و رهنمودهای کلی برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران: پیوست شماره یک لایحه برنامه سوم، تهران: سازمان برنامه و

بودجه (الف).

- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸) سند برنامه: برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۳-۱۳۷۹، پیوست شماره ۲ لایحه برنامه، تهران: سازمان برنامه و بودجه (ب).
- سازمان حفاظت محیط‌زیست، «برنامه جامع آموزش همگانی»، قابل دسترس در: <https://ecc.doe.ir/portal/home/?116614>, (accessed 19 November 2023).
- سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور (۱۳۸۳) *مبانی نظری و مستندات برنامه چهارم*، تهران: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.
- سلیمانی پور عمران، محبوبه و دیگران (۱۳۹۲) «آموزش زیست‌محیطی و جایگاه آن در برنامه درسی متوسطه نظام آموزش کشور»، *پژوهشنامه تربیتی*، ۸(۳۴)، ۸۳-۱۰۲.
- شناخت حرفه‌وفن سوم راهنمایی (۱۳۷۱) تهران: شرکت چاپ و نشر ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵) تهران: شرکت چاپ و نشر ایران.
- شناخت حرفه‌وفن سوم راهنمایی (۱۳۷۹) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- صالحی عمران، ابراهیم؛ آقامحمدی، علی (۱۳۸۷) «بررسی دانش، نگرش و مهارت‌های زیست‌محیطی معلمان آموزش دوره ابتدایی استان مازندران»، *تعلیم و تربیت*، (۹۵)، ۹۱-۱۱۷.
- علوم تجربی پنجم ابتدایی (۱۳۷۹) تهران: اداره کل چاپ و توزیع کتاب‌های درسی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱) تهران: اداره کل چاپ و توزیع کتاب‌های درسی.
- علوم تجربی پنجم دبستان (۱۳۷۱) تهران: وزارت آموزش پرورش.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵) تهران: دفتر چاپ و توزیع کتاب‌های درسی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵) تهران: اداره کل چاپ و توزیع کتاب‌های درسی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹) تهران: اداره کل چاپ و توزیع کتاب‌های درسی.
- علوم تجربی سوم راهنمایی (۱۳۷۱) تهران: شرکت افست «سهامی عام».
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵) تهران: شرکت چاپ و نشر ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- فارسی: بخوانیم پنجم دبستان (۱۳۸۵) تهران: اداره کل چاپ و توزیع کتاب‌های درسی.
- فارسی: بخوانیم (۱۳۸۹) تهران: اداره کل چاپ و توزیع کتاب‌های درسی پنجم دبستان.
- فارسی پنجم ابتدایی (۱۳۷۹) تهران: اداره کل چاپ و توزیع کتاب‌های درسی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱) تهران: اداره کل چاپ و توزیع کتاب‌های درسی.
- فارسی پنجم دبستان (۱۳۷۱) تهران: شرکت افست.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵) تهران: دفتر چاپ و توزیع کتاب‌های درسی.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۱۹۱

- فارسی سوم راهنمایی (۱۳۷۸) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- فارسی و دستور سوم راهنمایی (۱۳۷۱) تهران: شرکت چاپ و نشر ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- فرهنگ اسلامی و تعلیمات دینی (۱۳۷۱) تهران: شرکت افست «سهامی عام».
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۴) تهران: شرکت چاپ و نشر ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- فرهنگ اسلامی و تعلیمات دینی سوم راهنمایی (۱۳۷۹) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱) تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- قانون برنامه چهارم توسعه (۱۳۸۱-۱۳۸۴) (۱۳۸۵) تهران: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.
- قضای، منصوره و دیگران (۱۳۸۹) «تحلیل محتوای کتاب‌های تعلیمات اجتماعی دوره ابتدایی ایران به‌لحاظ توجه به معضلات زیست‌محیطی»، *اندیشه‌های نوین تربیتی*، ۶(۴)، ۱۵۲-۱۲۳.
- لایحه برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۲) بی‌جا: سازمان برنامه و بودجه.
- مرکز پژوهش‌های مجلس، «آیین‌نامه اجرایی بند الف ماده ۶۴ قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران»، قابل دسترس در: <https://rc.majlis.ir/fa/law/show/126392>, (accessed 19 November 2023)
- وزارت برنامه و بودجه (۱۳۶۴) اصلاحیه برنامه اول توسعه جمهوری اسلامی ایران: اهداف، استراتژی‌ها، سیاست‌ها و سرمایه‌گذاری‌های بخشی، تهران: وزارت برنامه و بودجه.
- وزارت برنامه و بودجه (۱۳۶۶) *اصلاحیه برنامه اول توسعه جمهوری اسلامی ایران*، تهران: وزارت برنامه و بودجه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۸) برنامه کلان توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۷۲-۱۳۶۸): مقدماتی مصوب شورای اقتصاد، تهران: وزارت برنامه و بودجه.
- هدیه‌های آسمانی پنجم دبستان (۱۳۸۴) تهران: اداره کل چاپ و توزیع کتاب‌های درسی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹) تهران: اداره کل چاپ و توزیع کتاب‌های درسی.

### List of sources with English handwriting

- Art education for the fourth and fifth grade of primary school* (1992), Tehran: Ministry of Education.
- Art education for the third grade of guidance school* (1992), Tehran: Iran Publishing Company.
- Art for the first for third grades of guidance school* (1995), Tehran: Iran Publishing Company.
- Art for the first for third grades of guidance school* (2000), Tehran: Iran Publishing Company.
- Art for the first for third grades of guidance school* (2002), Tehran: Iran Publishing Company.
- Art for the first for third grades of guidance school* (2006), Tehran: Iran Publishing Company.
- Art for the first for third grades of guidance school* (2010), Tehran: Iran Publishing Company.
- Bayat, Tahereh and others (2012), "The Status of Environmental Ethics in the Contents of Primary School Textbooks of Iran", *Journal of Research in Curriculum Planning*, 10 (9), Spring, pp 51-56.
- Country Management and Planning Organization (2004), *Theoretical Foundations and Documents of the Fourth Plan*, Tehran: Country Management and Planning Organization, Deputy for Support Affairs, Center for Scientific Documents and Publishing.
- Defense preparation for the Third grade of guidance school* (1992), Tehran: Iran Publishing Company.
- Defense preparation for the Third grade of guidance school* (1995), Tehran: Iran Publishing Company.
- Defense preparation for the Third grade of guidance school* (2000), Tehran: Iran Publishing Company.
- Defense preparation for the Third grade of guidance school* (1992), Tehran: Iran Publishing Company.
- Defense preparation for the Third grade of guidance school* (2002), Tehran: Iran Publishing Company.
- Defense preparation for the Third grade of guidance school* (2009), Tehran: Iran Publishing Company.
- Department Of Environment, "Comprehensive Public Education Program", available at: <https://ecc.doe.ir/portal/home/?116614/%D8%A8%D8%B1%D9%86%D8%A7%D9%85%D9%87-%D8%AC%D8%A7%D9%85%D8%B9-%D8%A2%D9%85%D9%88%D8%B2%D8%B4-%D9%87%D9%85%DA%AF%D8%A7%D9%86%DB%8C>, (accessed 19 November 2023).
- Dibaei, Shadi and Lahijanian, Akram Al-Molok (2008), " Exploration of Environmental Education in Curriculum of Guidance Schools", *Environmental Sciences*, 6 (3), Spring, pp 177-184.
- General Directorate of Laws and Regulations of the country (1995), *Law collection of the second five-year plan of economic, social and cultural development of the Islamic Republic of Iran*, Tehran: General Directorate of Laws and Regulations of the country.
- Experimental sciences for the fifth grade of primary school* (1992), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Experimental sciences for the fifth grade of primary school* (1996), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Experimental sciences for the fifth grade of primary school* (2002), Tehran: Iran textbook publishing company.



- Experimental sciences for the fifth grade of primary school* (2006), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Experimental sciences for the fifth grade of primary school* (2010), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Experimental sciences for the third grade of guidance school* (1992), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Experimental sciences for the third grade of guidance school* (1996), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Experimental sciences for the third grade of guidance school* (2000), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Experimental sciences for the third grade of guidance school* (2002), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Experimental sciences for the third grade of guidance school* (2006), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Experimental sciences for the third grade of guidance school* (2010), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Farsi for fifth grade of primary school* (2006), Tehran: Ministry of Education.
- Farsi for fifth grade of primary school* (2010), Tehran: Ministry of Education.
- Farsi for fifth grade of primary school* (2006), Tehran: Ministry of Education.
- Farsi for fifth grade of primary school* (2000), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Farsi for fifth grade of primary school* (2002), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Farsi for fifth grade of primary school* (1992), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Farsi for third grade of middle school* (1992), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Farsi for third grade of middle school* (1999), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Farsi for third grade of middle school* (2000), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Farsi for third grade of middle school* (2002), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Farsi for third grade of middle school* (2006), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Gazavi Mansourch and others (2011), Environmental issues as addressed by primary school textbooks in Iran”, *New thoughts on education*, 6 (4), pp123-154.
- Geography for the third grade of guidance school* (1992), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Geography for the third grade of guidance school* (2000), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Geography for the third grade of guidance school* (2002), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Geography for the third grade of guidance school* (2006), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Heavenly gifts for fifth grade for primary school* (2005), Tehran: General Department of Textbook Printing and Distribution.
- Heavenly gifts for fifth grade for primary school* (2010), Tehran: General Department of Textbook Printing and Distribution.
- History for the third grade of guidance school* (1992), Tehran: Iran textbook publishing company.
- History for the third grade of guidance school* (1995), Tehran: Iran textbook publishing company.
- History for the third grade of guidance school* (2000), Tehran: Iran textbook publishing company.
- History for the third grade of guidance school* (2002), Tehran: Iran textbook publishing company.
- History for the third grade of guidance school* (2006), Tehran: Iran textbook publishing company.

- History for the third grade of guidance school* (2010), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Rafatipanah Mehrabadi, Mahdi (2021) "History of environmental education in Iran: environment in textbooks of the 1980s/1360S", *Historical perspective and Historiography*, winter, 31 (28), pp 121-154.
- religious education for the fifth grade of primary school* (1992), Tehran: Ministry of Education.
- religious education for the fifth grade of primary school* (2000), Tehran: Textbook Printing and Distribution Office.
- religious education for the fifth grade of primary school* (2002), Tehran: Textbook Printing and Distribution Office.
- The holy Quran and religious education for third grade of guidance school* (1996), Tehran: Textbook Printing and Distribution Office.
- Islamic culture and religious education for the third grade of guidance school* (1992), Tehran: Ministry of Education.
- Islamic culture and religious education for the fifth grade of primary school* (1995), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Islamic culture and religious education for the third grade of guidance school* (2000), Tehran: Ministry of Education.
- Islamic culture and religious education for the third grade of guidance school* (2002), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Islamic culture and religious education for the third grade of guidance school* (2010), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Islamic Parliament research Center, "Executive Regulations, Clause A, Article 64 of the Law of the Fourth Economic, Social and Cultural Development Plan of the Islamic Republic of Iran", available at: <https://rc.majlis.ir/fa/law/show/126392>, (accessed 19 November 2023).
- Law of the Fourth Plan of Economic, Social and Cultural Development of the Islamic Republic of Iran (1384-1388)*, (2006), Tehran: Organization of Management and Planning of the Country, Deputy of Administrative, Financial and Human Resources Affairs, Center for Scientific Documents, Museum and Publications.
- khamushi bidgoli, Safiye and Mazaheri Hasan (2019), "The Environmental Indicators in the Content of Elementary School Textbooks", *Journal of Curriculum studies*, 14 (55), pp 177 -200.
- Ministry of Planning and Budget (1985), *Amendment to the First Development Plan of the Islamic Republic of Iran: Objectives, Strategies, Policies and Sectorial Investments*, Tehran: Ministry of Planning and Budget.
- Ministry of Planning and Budget (1987), *Amendment to the First Development Plan of the Islamic Republic of Iran*, Tehran: Ministry of Planning and Budget.
- Ministry of Planning and Budget (1989), *the Islamic Republic of Iran's economic, social and cultural development plan (1368-1372): preliminary approved by the Economic Council*, Tehran: Ministry of Planning and Budget.
- Planning and Budget Organization (1982), *the first five-year economic, social and cultural development plan (1362-1366)*, Tehran: Planning and Budget Organization.
- Planning and Budget Organization (1989), *Law of the First Plan of Economic, Social and Cultural Development of the Islamic Republic of Iran (1372-1368)*, Tehran: Planning and Budget Organization, Center for Economic-Social Documents and Publications, (A).
- Planning and Budget Organization (1989), *Annex to the Law of the First plan of Economic, Social and Cultural Development of the Islamic Republic of Iran*, Tehran: Planning and Budget Organization, Center for Economic-Social Documents and Publications (B).

- Planning and Budget Organization (1993), *annex of the second economic, social and cultural development plan of the Islamic Republic of Iran 1373-1377: objectives, basic policies, policies and executive programs: macro and sector*, Tehran : Planning and Budget Organization, Center for Economic-Social Documents and Publications.
- Planning and Budget Organization (1999), *general policies and guidelines of the third plan of economic, social and cultural development of the Islamic Republic of Iran: Annex number one of the third program bill*, Tehran: Program and Budget Organization, Center for Economic-Social Documents and Publications, (A).
- Planning and Budget Organization (1999), *plan Document: The Third Economic, Social and Cultural Development Plan of the Islamic Republic of Iran, 1379-1383, Appendix No. 2 of the Program Bill*, Tehran: Planning and Budget Organization, Center for Economic-Social Documents and Publications, (b).
- Salehi Omran, Ebrahim and Agha Mohammadi, Ali (2008), "A Study about knowledge, attitude and environmental skills of elementary school teachers in Mazandaran province", *Quarterly Journal of Education*, No 95, Fall, pp 117-91.
- Social education for the fifth grade of primary school* (1992), Tehran: Ministry of Education.
- Social education for the fifth grade of primary school* (1996), Tehran: Ministry of Education.
- Social education for the fifth grade of primary school* (2000), Tehran: Ministry of Education.
- Social education for the fifth grade of primary school* (2006), Tehran: Ministry of Education.
- Social education for the fifth grade of primary school* (2010), Tehran: Ministry of Education.
- Social studies for the third grade of guidance school* (1992), Tehran: Iran Publishing Company.
- Social studies for the third grade of guidance school* (1995), Tehran: Iran Publishing Company.
- Social studies for the third grade of guidance school* (2000), Tehran: Iran Publishing Company.
- Social studies for the third grade of guidance school* (2006), Tehran: Iran Publishing Company.
- Social studies for the third grade of guidance school* (2010), Tehran: Iran Publishing Company.
- Soleimanipour Omran, Mahbobeh and others (2013), "Environmental education and its place in the curriculum of secondary education system", *Educational Research Quarterly*, 8(34), Spring, pp. 83-102.
- Technique & Vocational Course for the third grade of middle school* (1992), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Technique & Vocational Course for the third grade of middle school* (1996), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Technique & Vocational Course for the third grade of middle school* (2000), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Technique & Vocational Course for the third grade of middle school* (2002), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Technique & Vocational Course for the third grade of middle school* (2006), Tehran: Iran textbook publishing company.
- Technique & Vocational Course for the third grade of middle school* (2010), Tehran: Iran textbook publishing company.
- The bill of the first plan of economic, social and cultural development of the Islamic Republic of Iran*, (1983), Tehran: Program and Budget Organization.



## The history of environmental formal education in Iran: Environment in textbooks of the 1370s/1990s and 1380/2000s<sup>1</sup>

Mahdi Rafatipanah Mehrabadi<sup>2</sup>

Received: 2023/09/09

Accepted: 2023/12/14

### Abstract

This article uses a quantitative content analysis of fifth grade elementary school and third grade of middle school textbooks from the 1370s/1990s and 1380s/2000s in an attempt to show the contribution of the environment and its protection in textbooks and subsequently in formal education. In addition, this article tries to find out what factors influenced the thinking of curriculum planners and textbook authors. The results of the study show that only two percent of the total text content of the books deals with environmental protection. Of the threefold levels of knowledge, attitude and skills in these books, 78% are at the knowledge level. Furthermore, the largest amount of environmental data is found in books such as Geography, Experimental Science and Technology & Occupation. This could be an indication of the dominance of experimental thinking in the eyes of curriculum designers in the field of environmental education. However, it seems that in the 1380s, the textbooks paid more attention to the level of attitude, so that it increased from 2% in the 1370s to 4% in the 1380s. Moreover, in the 1380s, the dominance of experimental thinking seems to have decreased and environmentalism was included in non-experimental books such as Farsi and religious teachings. In addition, in the 1380s, textbooks paid more attention to pollution and the impact of polluting human activities on the environment than in the previous two decades.

**Keywords:** Environmental education, Formal education, Knowledge, Attitude, Skill, 1990s and 2000s.

---

1. DOI: 10.22051/hph.2023.44878.1680

2. Assistant professor of the institute for research and development in the humanities (SAMT), Tehran, Iran: [rafatipanah@samt.ac.ir](mailto:rafatipanah@samt.ac.ir)  
Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۳۰، پیاپی ۱۱۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۱  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۱۹۷-۲۲۵

## مفهوم و پیوند زمان و مکان در تاریخ نگری قدیم ایرانی (با تمرکز بر دوره ساسانیان)<sup>۱</sup>

ناصر صدقی<sup>۲</sup>، عارف نریمانی<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۱۲

### چکیده

پژوهش حاضر براساس این مسئله شکل گرفته است که زمان و مکان در تاریخ نگری قدیم ایرانی چه معنا و نسبتی دارد. آنچه از تاریخ نگری قدیم ایرانی در نظر داریم، الگوی نظری و مفصل بندی گفتمانی متشکل از مجموعه ای از عناصر و مفاهیم است که در بسترهای سیاسی و فرهنگی دوره مزدایی - ساسانی شکل گرفته و در دوره های بعدی باز تولید شده است. مفهوم زمان و مکان در تاریخ نگری قدیم ایرانی را می توان در دو سطح اجتماعی - سیاسی و الهیاتی - اسطوره ای به بحث گذاشت. سطح اجتماعی - سیاسی زمان و مکان در تاریخ نگری ایرانی در امتداد سطح الهیاتی - اسطوره ای آن قرار دارد. سطح الهیاتی - اسطوره ای، با محوریت نبرد خیر و شر بیشتر حالتی خطی دارد؛ در حالی که سطح اجتماعی - سیاسی انگاره زمان و مکان، در درون درکی دایره وار از هستی و اجتماع شکل گرفته است و براساس ظهور و سقوط سلسله های پادشاهی، حالتی چرخه ای و تکرارشونده دارد. براساس یافته های این پژوهش که با روش تحلیلی به نگارش درآمده است، در تاریخ نگری قدیم ایرانی، پادشاه در مرکز و حلقه واسط زمان ها و مکان های تاریخی و فراتاریخی قرار می گیرد. در این تاریخ نگری، سطح اجتماعی - سیاسی زمان و مکان، در امتداد سطح الهیاتی - اسطوره ای و حول مقام و نظم پادشاهی قرار دارد، همچنان که برهم خوردن نظم شاهی موجب گسست پیوند زمان ها و مکان های تاریخی و فراتاریخی مذکور می شود.

**کلیدواژه ها:** زمان، مکان، تاریخ نگری قدیم، ساسانیان، ایران.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2024.43576.1665

۲. استاد گروه تاریخ، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی دانشگاه تبریز، تبریز، ایران: n\_sedghi@tabrizu.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران  
(نویسنده مسئول): arefnarimani@yahoo.com

#### مقدمه

زمان و مکان را به‌همراه عامل انسانی باید ارکان عمده تاریخ و معرفت تاریخی دانست (Koselleck, 2018: 27). علم تاریخ در بررسی یک رویداد، پیش از هر چیز، در پی آن است تا زمان و مکان وقوع آن را مشخص کرده و هر پدیده را در زمان و مکان وقوع خود به بحث بگذارد. بعد از آن است که می‌تواند در باب علل، چرایی، روندها و فرایندهای وقوع یک رویداد و پدیدار تاریخی بحث کند. در سطح و مرحله اول معرفت تاریخی، زمان و مکان جنبه‌ای کمی و فیزیکی دارد که براساس تغییرات پدیده‌های طبیعی و تقویم و زمان‌سنجی ثبت می‌شود، اما زمان و مکان در معرفت تاریخی تنها خصوصیتی عینی و فیزیکال ندارد؛ بلکه انگاره‌هایی معنایی هستند که با امور اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، ایدئولوژیک و انسان‌ساخت پیوندی محکم دارند.

این مقاله در پی بحث از مفهوم زمان و مکان و پیوند آن دو در تاریخ‌نگری قدیم ایرانی است. شکل‌گیری تاریخ‌نگری قدیم، به‌مثابه طرحی سیستماتیک را می‌توان به دوره ساسانیان نسبت داد. عمده توجه این مقاله نیز بر همین دوره خواهد بود. هر دوی زمان و مکان در تاریخ‌نگری قدیم را می‌توان در دو سطح الهیاتی - اسطوره‌ای و اجتماعی - سیاسی به بحث گذاشت. سطح اجتماعی - سیاسی (تاریخی)، در تداوم همان سطح الهیاتی - اسطوره‌ای قرار می‌گیرد. سطح الهیاتی - اسطوره‌ای با محوریت نبرد خیر و شر بر درکی خطی از تاریخ مبتنا دارد. در سوی دیگر، سطح اجتماعی - سیاسی، بر درکی دایره‌وار از زمان و مکان مبتنا دارد که روند تغییرات در آن به شکلی چرخه‌ای رخ می‌دهد.

بحث مفهوم و پیوند زمان و مکان در تاریخ‌نگری قدیم، موضوع تحقیق مستقلی قرار نگرفته است، اگرچه برخی از تحقیقات اشاراتی به عناصر و مؤلفه‌های زمانی و مکانی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری قدیم داشته‌اند. قابل توجه‌ترین این تحقیقات، نوشته‌های محمد توکلی طرقی است (توکلی طرقی، ۱۳۹۷؛ Tavakoli-Targhi, 2001). نوشته‌های او با آنکه مطالبی روشن‌گر در این زمینه طرح می‌کند، تمامی عناصر و مفاهیم مطرح در آن را به بحث نمی‌گذارد و همچنین نوع و جوانب پیوند زمان و مکان در تاریخ‌نگری قدیم را نیز روشن نمی‌کند.

مقاله تهامی و کاویانی‌راد (۱۳۹۴) با عنوان «تبیین قلمرو و فضای برگزیده در اندیشه و اسطوره ایرانیان باستان» همان‌طور که از عنوان آن مشخص است مفهوم فضا را در اندیشه اسطوره‌ای به بحث گذاشته است. این تحقیق، ورودی به بحث زمان و پیوند آن با مکان ندارد. کتاب مرتضی ثاقب‌فر با عنوان *شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران با رویکردی*

ناسیونالیستی، درباره فلسفه تاریخ حاکم بر نگره قدیم است. این مبحث با آنکه برای مفهوم زمان می‌تواند سودمند باشد، بحث زیادی در باب موضوع این مقاله ندارد. این امر در باب مقاله سنگاری و کرباسی (۱۳۹۶) با عنوان «رویکرد به تاریخ از منظر فلسفه تاریخ دیانت زردشتی» نیز صادق است. آنتونیو پانائینو نیز در برخی از تحقیقات خود به بحث از مفهوم زمان در الهیات و روایات زرتشتی با اشاره به مباحث غایت‌شناسانه و منجی‌باورانه آن پرداخته است (Panaino, 2017). پانائینو در مقاله دیگرش مفهوم زمان در سنت پیشاسلامی ایرانی را در زمینه چرخه دوازده هزار ساله مزدایی و پالایش نهایی جهان از منظر کیهان‌شناختی به بحث می‌گذارد. او اشاراتی روشن‌گر در باب تمایز دو زمان نامحدود و زمان تاریخی و ویژگی‌های چنین تمایزی دارد (Panaino, 2016). این دسته از تحقیقات با آنکه برای بحث مفهوم زمان در نگره قدیم در سطح الهیاتی - اسطوره‌ای مهم هستند، اما برای سطح تاریخی، سیاسی و اجتماعی زمان، و نیز مفهوم مکان و پیوند آن با زمان، مطلب چندانی ندارند. پژوهش حاضر خواهد کوشید با استفاده از روش تاریخی و تحلیلی، ضمن بحث از جوانب و گونه‌های مفهومی زمان و مکان در تاریخ‌نگری قدیم، درباره نوع پیوند آن‌ها صحبت کند.

### تاریخ و تاریخ‌نگاری در دوره ساسانیان

یکی از جنبه‌های اهمیت دوره ساسانیان، جمع‌آوری سیستماتیک اسطوره‌ها و داستان‌های حماسی و نیز روایات دینی، و استفاده از مفاهیم و اصطلاحات موجود در آن‌ها در جهت اهداف سیاسی و ایدئولوژیک بود. بررسی متون و منابع تاریخی نشان می‌دهد که دوره ساسانیان به‌عنوان ارائه‌دهنده سنتی سیاسی و اجتماعی، تأثیر چشمگیری بر دوره‌های بعد از خود گذاشته است. چنین چیزی حتی بر شکل بازنمایی خود ساسانیان در ادبیات و متون دوره اسلامی نیز تأثیر داشته است.

در ادبیات دوره اسلامی، ساسانیان با محوریت اردشیر، در قامت حکومتی ظاهر می‌شوند که سیاست، قدرت و اجتماع متشکلت دوره ملوک‌الطوایف را در حالتی منظم‌تر و متمرکزتر گرد هم آوردند، اما این گردآوری، تنها منحصر به پدیدآیی یک مرکزیت سیاسی و اجتماعی متفاوت با سیستم ملوک‌الطوایفی پیشین به‌عنوان یک کنش سیاسی نبود، بلکه دارای وجوه مهم فکری، سیاسی، و مذهبی بود که در ارتباط با همان تمرکزگرایی سیاسی قرار داشت.

درواقع ساسانیان برای ایجاد تمرکزگرایی سیاسی و اجتماعی، نیاز به نوعی ایدئولوژی سیاسی توجیه‌گر داشتند. در اینجا بود که آنان از سنت‌ها، اسطوره‌ها، و حماسه‌های پیشین و همچنین باورهای دینی و مذهبی در جهت ایجاد و بسط نوعی ایدئولوژی سیاسی استفاده

کردند. یکی از نتایج مهم این مسئله، ارائه تاریخی حماسی - اسطوره‌ای با محوریت پادشاهان بود.

برخی از مورخان از مسئله مهم گذر از سنت شفاهی به سنت نوشتاری در خلال دوره ساسانی یاد کرده‌اند که این تحول پیامدهای مهمی داشته است (سرخوش کرتیس و استوارت، ۱۳۹۲: ۱۰). مورخان از این مسئله یاد کرده‌اند که در دوره ساسانی تاریخ افسانه‌ای ایران وارد مرحله تازه‌ای می‌شود. در ادبیات غالبی که در تاریخ‌نگاری جدید و تحت قرائتی ملی‌گرایانه و نوین حاکم شده، از آن تحت عناوینی چون شکل‌گیری سنتی ملی، تاریخ ملی، افسانه‌های ملی و... یاد می‌شود (کریستن‌سن، ۱۳۵۰: ۲۲؛ یارشاطر، ۱۳۶۳: ۲۰۰؛ ویسهوفر، ۱۳۷۷: ۲۰۰؛ دریایی، ۱۳۸۲: ۷۳).

آنچه در ادبیات تاریخی معاصر به‌عنوان «تاریخ ملی» عنوان شده است، به همین مسئله جمع‌آوری سیستماتیک اسطوره‌ها و داستان‌های حماسی مختلف و روایات دینی و نیز استفاده از مفاهیم و اصطلاحات موجود در آن‌ها در جهت اهداف سیاسی و ایدئولوژیک اشاره دارد. بخشی از نتیجه این طرح سیستماتیک اسطوره‌ها و عقاید دینی و دست‌بردن به تاریخ، ارائه و تحکیم رویکردی زمانی و تاریخی بود که براساس آن، خاطره تاریخی شکل می‌گرفت، زمان حال توجیه و تفسیر می‌شد و مسیر و ضرورت‌های آینده مشخص می‌گردید.

تحقیقات تاریخی به‌طور مکرر بر تلاش ساسانیان بر زدودن خاطره دوره اشکانیان یا تقلیل دوره حکومتی آن‌ها تأکید دارند. همچنین در این دوره تصویر خاص و منفی از اسکندر ایجاد می‌شود. تمامی این‌ها را باید در راستای همان مدیریت ایدئولوژیک زمان از طرف ساسانیان دانست. کرین بروک نشان می‌دهد که چگونه از داستان‌ها و افسانه‌ها استفاده می‌شد تا اهداف تبلیغاتی دولت ساسانی از طریق حفظ داستان‌های خاص یا نسخه‌هایی از تاریخ یا مانند آن برآورده شود (سرخوش کرتیس و استوارت، ۱۳۹۲: ۱۰). باین‌همه، همان‌گونه که یارشاطر اشاره دارد، مورخان به هنگام بحث از تاریخ‌نگاری ایرانیان در دوره پیش از اسلام، با مشکلات فراوانی روبه‌رو هستند. عمده‌ترین مشکل نیز از این جهت است که از ایران دوره‌های سلوکی، پارتی و ساسانی هیچ کتاب تاریخی به دست نیامده است (یارشاطر، ۱۳۸۹: ۴۷۱). اما باین‌حال، بخش بزرگی از مورخان بر وجود سنتی تاریخ‌نگارانه در دوره پیش از اسلام و به‌ویژه دوره ساسانی تأکید دارند.

بنا بر اعتقاد این مورخان، ایران پیش از اسلام دارای سنت شفاهی و افسانه‌ای در باب تاریخ بود که در همین دوره ساسانیان و به‌ویژه اواخر این دوره به شکل مکتوب درمی‌آید. به‌طور مثال، علیرضا شاپور شهبازی با رأی بر وجود سنتی تاریخ‌نگارانه در ایران پیش از اسلام،



ضمن تفاوت‌گذاری بین تاریخ‌نگاری ایرانی با سنت تاریخ‌نگاری یونانی و مکتب هرودوت، بر این اعتقاد است که «تاریخ‌نگاری ایرانی با تأسی از سنت شفاهی و سبک میان‌رودانی شبه‌تاریخی که روایت‌های تاریخی را با مفاهیم خدامحوری (خدامرکزی)، موعظه‌های ایدئولوژیکی و روایت‌های داستانی می‌آراست، توسعه پیدا کرد» (شاپور شهبازی، ۱۳۹۶: ۸۶). او با اینکه از وجود رویدادنامه‌های شاهی و دودمانی مکتوب بحث می‌کند و به وجود سنگ‌نوشته‌هایی اشاره می‌کند که به نگهداری و ثبت رویدادهای تاریخی می‌پردازد (همان: ۸۸-۸۷) اما بر این نظر است که «تاریخ‌نگاری ایرانی... در شکل شفاهی آن شکوفا شد» (همان: ۹۰). به نظر می‌رسد اطلاق عنوان تاریخ از طرف شهبازی به برخی روایت‌های قهرمانانه و شاعرانه در بین ایرانیان در باب بعضی از شخصیت‌ها تا حدودی گرفتار نوعی استفاده غیردقیق از عنوان تاریخ و تاریخ‌نگاری است.<sup>۱</sup> در هر صورت، شهبازی روندی را به تصویر می‌کشد که در نهایت منجر به مکتوب شدن اسطوره‌ها و روایت‌های پیشین در دوره ساسانیان می‌گردد.

در این فرایند مکتوب‌شدن سنت شفاهی و افسانه‌ای پیشین، بر اهمیت سال‌های پایانی حکومت ساسانیان، به‌ویژه سال‌های پادشاهی خسرو انوشیروان و نیز پادشاهان پس از او از جمله خسرو پرویز تأکید می‌گردد. سال‌هایی که بنابر نظر کنیری از مورخان، بسیاری از کتب برجای مانده از دوره ساسانیان که گاه از زبان شخصیت‌هایی مانند اردشیر یا تنسر نوشته شده‌اند، محصول همان سال‌ها هستند (کریستن سن، ۱۳۵۰: ۶۲-۶۱؛ کریستین سن، ۱۳۹۴: ۷۶؛ زند و هومن یسن، ۱۳۴۲: ۱۶۴). اشاره بلعمی را در این باب که انوشیروان «هرچه اردشیر پاپک را کتب بود و سیرت و وصیت و عهد، همه بنیشت و کار بیست» (بلعمی، ۱۳۵۳: ۲ / ۹۷۹) می‌توان در همین راستا تفسیر کرد. در *فارسنامه* نیز اشاره شده است که «چون پادشاهی بر کسری انوشیروان عادل قرار گرفت عهد اردشیرین بابک پیش نهاد و وصیت‌های او را کی در

---

۱. شهبازی هیچ بحثی در این باب نمی‌کند که آیا هر روایتی را که به گذشته انسانی مربوط باشد، می‌توان تاریخ به حساب آورد یا نه و اینکه مرز تاریخ با اسطوره-افسانه چگونه مشخص می‌گردد؟ همچنین او در تمایزگذاری بین سنت تاریخ‌نگاری ایرانی و یونانی این امر را مغفول می‌گذارد که آیا در یونان نیز چنین سنت‌های روایی و شفاهی وجود داشته‌اند یا نه؟ این امری است مهم که ابتدای تاریخ‌نگاری هرودوت تا حد زیادی بر همین روایت‌های شفاهی استوار بود. نوعی از تاریخ‌نگاری که در واژه‌شناسی واژه هستوریا نیز قابل مشاهده است. به‌سختی بتوان باور کرد که روایت‌های شبه‌تاریخی شبیه به آنچه شهبازی در باب وجود آن در ایران باستان استدلال می‌کند، در یونان وجود نداشته باشد. همچنین وجود سنت مکتوب تاریخ‌نگاری در یونان، این امر را ثابت نمی‌کند که در کنار آن، چنین سنت‌های شفاهی در باب گذشته که به‌سختی بتوان به آن عنوان تاریخ گذاشت، وجود نداشته باشد. در چنین صورتی، بحث اصلی این خواهد بود که چرا در جهان یونانی گرایش به پدیدآیی تاریخ‌نگاری مکتوب با ابتنا بر سنت‌های شفاهی به وجود آمد و در ایران باستان چنین امری محقق نشد؟

آن عهد است کار بست» (ابن‌البلیخی، ۱۳۸۴: ۸۸). همچنین مورخان بسیاری بر این نظر هستند که اواخر دوره ساسانیان و به‌ویژه دوره بعد از پیروز و انوشیروان را باید دوره تدوین منظم اسطوره‌ها دانست. گویا در همین زمان بوده است که داستان‌ها و روایات مربوط به تاریخ پادشاهی ایران به شکل منظم و سیستماتیک و در شکل کتابی تحت عنوان *خدای‌نامک* (خودای‌نامک - خدای‌نامه) مکتوب می‌گردد. نگارش این تاریخ پادشاهی نیز در شکل اولیه خود باز به دوره انوشیروان و سپس دوره خسرو پرویز و حتی یزدگرد و تحولات و زمینه‌های تاریخی آن دوره ربط داده می‌شود (خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۳۸؛ ویسهوفر، ۱۳۷۷: ۲۱۳ و ۲۰۰؛ یارشاطر، ۱۳۸۹: ۴۷۱؛ خطیبی، ۱۳۹۳: ۶۷۹-۶۷۸).

همان‌گونه که مشخص است، مهم‌ترین استناد این دسته از مورخان در زمینه وجود سنت تاریخ‌نگاری شفاهی و مکتوب در دوره پیش از اسلام و به‌ویژه دوره ساسانی، حول وجود همین کتاب *خدای‌نامک* قرار دارد. کتابی که حاوی روایاتی اسطوره‌ای - شبه‌تاریخی در باب پادشاهان ایران بوده و به باور مورخان در دوران پسین ساسانیان به نگارش درآمده است. این کتاب که گویا به لحاظ زمانی، رویدادهای آغاز آفرینش تا زمان تألیف آن را در برمی‌گرفت، بازتاب تصور ویژه دوره ساسانی از تاریخ ایران بوده است (خطیبی، ۱۳۹۳: ۶۷۶) و روایت و نگره زمانی آن نیز بر محوریت پادشاهان قرار داشت.

شواهد تاریخی نشان می‌دهد که ترجمه‌های چندی از این خدای‌نامک‌ها در دوره اسلامی انجام شده است و این کتاب برای مورخان و مترجمان مسلمان شناخته شده بود (خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۳۵-۳۴). به‌عنوان نمونه‌ای بارز می‌توان به حمزه اصفهانی اشاره کرد که در کتاب مشهور خود، در روایت تاریخ پادشاهان ایران، از این خدای‌نامک‌ها بهره برده است که گویا تحت عنوان *سیرالملوک الفرس* و دیگر عناوین به عربی برگردانده شده بودند (اصفهانی، ۱۳۴۶: ۷). مباحث چندی در بین مورخان در باب ماهیت خدای‌نامک طرح شده است. همان‌گونه که اشاره شد، قرائت عمده آن را نشانگر وجود سنت تاریخ‌نگاری در دوره ساسانی می‌داند. فارغ از ماهیت این کتاب، آنچه مشخص است اینکه می‌توان در آن روایتی اسطوره‌ای - حماسی و شبه‌تاریخی در باب طبقات پادشاهی ایرانیان پیدا کرد. روایتی که تأثیری ارزشمند بر اندیشه تاریخی دوره اسلامی داشته است. در واقع می‌توان گفت روایتگری مورخان مسلمان از تاریخ پادشاهی ایرانیان، مبتنی بر همان انگاره و روایتی بوده است که در خدای‌نامک ارائه شده است. روایتی که مبتنی بر یک زمان‌سنجی دقیق نیست. همان‌گونه که یارشاطر می‌نویسد، این روایت سرآغاز روشنی ندارد که بتوان به کمک آن سال‌شمار رویدادها را مشخص کرد. نظامی که در این روایت غالب است بر پی‌آیی پادشاهان ابتدا داشت که چهارچوبی زمانی برای

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۲۰۳

رویدادها به دست می‌داد (یارشاطر، ۱۳۸۹: ۴۷۹).

به‌طور کلی می‌توان چنین گفت که ساسانیان با ابتنا بر روایات و اسطوره‌های پیشین، رویکردی خاص به گذشته را پرورش دادند؛ هرچند که ما امروز منبع و کتابی را سراغ نداریم که بتوان آن را تاریخ‌نگاری به معنای واقعی کلمه خواند. مسئله‌ای که باعث شده تا مورخان و محققان بعدی بر این نظر باشند که تاریخ‌نگاری برای ایرانیان پیش از اسلام چندان اهمیتی نداشته است. استدلالاتی که مطرح می‌شود در همین راستا قرار دارد. اینکه از دوره پیش از اسلام یک اثر تاریخی واقعی در دست نیست و کتیبه‌های معروفی که درباره کردار شاهان مختلف ایران برجای مانده، چیزی فراتر از یک گزارش عمومی نیست. بر مبنای نظر این مورخان، کتب اسناد رسمی هم ماهیت مشابهی داشته است و در حقیقت فهرست ساده‌ای از وقایع و سال‌ها و نسخه‌برداری از ملاحظات رسمی و نامه‌ها از برای کارگزاران در کار دیوانی بوده است. همچنین این استدلال که در میان نوشته‌های مجامع زرتشتی پس از اسلام و آثار پارسیان هند، یک اثر واقعی تاریخی، خواه پیش از اسلام و خواه پس از اسلام، دیده نمی‌شود، تأکیدی بر این مدعا گرفته می‌شود که در ایران پیش از اسلام، تاریخ‌نگاری واقعی وجود نداشته است. از طرف دیگر، این مورخان به مسئله اسطوره‌هایی که در دوره ساسانیان جمع‌آوری شده نیز اشاره دارند. رویدادهای مهم از این اسطوره‌ها حذف شده و وقایع تاریخی به گونه اعمال چند شخصیت، قهرمان عمده و زنان آن‌ها از برای درک و فهم نمایندگان طبقات فرادست و حاکمه ارائه شده است (اشپولر و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۰-۹).

بدون شک این استدلال‌ات چشمگیر هستند، اما این نیز مشخص است که ساسانیان در همین افسانه‌ها و روایت‌های دستکاری شده، سعی در ارائه مفهومی زمانی و رویکردی خاص به گذشته داشتند؛ بنابراین، با بررسی متون و منابع برجای مانده از دوره ساسانیان یا متونی که در دوره اسلامی با ابتنا بر کتب ساسانی - مزدایی نگاشته شده‌اند، می‌توان نوعی تاریخ‌نگاری را پیدا کرد و از مفهوم زمانی و مکانی آن سخن به میان آورد. در واقع، اگرچه ما امروز منبع و کتابی را از آن دوره سراغ نداریم که بتوان آن را تاریخ‌نگاری به معنای واقعی کلمه خواند؛ اما این نافی وجود ادراکی نسبت به گذشته نمی‌تواند باشد. منابع عمده استفاده‌شده در این نوشته نیز با اینکه منابعی تاریخ‌نگارانه به معنای دقیق کلمه نیستند، می‌توانند فهمی زمانی و مکانی را برای ما نشان دهند.

### مفهوم زمان و گونه‌های آن در تاریخ‌نگری قدیم ایرانی

مفهوم زمان در تاریخ‌نگری قدیم ایرانی که عموماً در قالب جهان‌بینی مزدایی زرتشتی - ساسانی

نمود یافته، آمیزه‌ای از دو فهم خطی و چرخه‌ای در خصوص زمان بود. در این جهان‌بینی، زمان را می‌توان در دو سطح زمان الهیاتی - اسطوره‌ای (حماسی) و زمان اجتماعی - سیاسی به بحث گذاشت. زمان الهیاتی - اسطوره‌ای جنبه‌ای خطی و زمان تاریخی با ویژگی اجتماعی - فرهنگی، جنبه‌ای چرخه‌ای و تکرارشونده داشت. با این حال، همواره تلاش می‌شد تا سطح تاریخی یا اجتماعی - سیاسی زمان با سطح مقدس الهیاتی - اسطوره‌ای آن انطباق یابد. در نتیجه بُعد چرخه‌ای زمان تاریخی همواره در درون بعد خطی و تکاملی زمان اسطوره‌ای و الهیاتی معنا می‌یافت.

به عبارت دیگر، هدف بر آن بود تا سطح عرفی و تاریخی زمان، در انطباق با زمان اسطوره‌ای و الهیاتی و در راستای هدف غایی و مقدس کلی تاریخ حرکت کند و بدان نزدیک شود. شکل‌گیری و بسط سیستماتیک تاریخ‌نگری قدیم را می‌توان در دوره ساسانیان پیگیری کرد. مشخصه اصلی این الگوی سیاسی - اجتماعی بیش از هر چیز، تأکید بر عنصر مرکزیت با محوریت پادشاه است (دریایی و رضاخانی، ۱۳۹۶: ۶۹)، به طوری که پیوند زمان خطی اسطوره‌ای و الهیاتی با زمان چرخه‌ای تاریخی و سیاسی در وجود پادشاه گره خورده و معنا می‌یابد. جمع‌آوری سیستماتیک روایات و اسطوره‌های پیشین، ارائه تاریخی حماسی با محوریت پادشاهان، تلاش برای ارائه قرائتی واحد از دین و تأکید بر تمرکزگرایی دینی و مذهبی و نیز ارائه مفهومی متمرکز از سلطنت با اتکا به سنت‌های سیاسی پیشین مسائلی مرتبط با این تمرکزگرایی سیاسی بودند. این عمل ساسانیان یک الگوی فکری و سیاسی را ایجاد کرد که دوره‌های بعد از خود را تحت تأثیر قرار داد. از درون همین الگوی فکری و سیاسی می‌توان نوعی تاریخ‌نگری را مشاهده کرد و مفهومی زمانی را به بحث گذاشت.

برای هرگونه بحث از مفهوم زمان در تاریخ‌نگری زرتشتی - ساسانی باید پیش از هر چیز به روایت‌های الهیاتی - اسطوره‌ای مربوط به این دوره رجوع کرد. این روایت‌ها، بر مبنای آنچه به دست ما رسیده، نوعی زمان خطی و غایی با محوریت نبرد خیر و شر را ارائه می‌دهند. مشهور است که در ادبیات زروانی از دو نوع زمان بی‌کرانه یا همان زروان اکرانه و زمان کرانه‌مند یا همان زروان درنگ‌خدای سخن به میان آمده است. در همین زمان کرانه‌مند است که خیر و شر در مقابل هم قرار گرفته و نبرد اهرمزد و اهریمن اتفاق می‌افتد. بررسی مراحل مختلف روایت الهیاتی - اسطوره‌ای یا همان اسطوره آفرینش، نوعی طرح روایی را نشان می‌دهد که مفهومی خاص از زمان را دربردارد. تولد اهرمزد و اهریمن به واسطه تردید زروان اکرانه، پدیدآیی زروان کرانه‌مند از درون زروان اکرانه، صف‌آرایی اهرمزد و اهریمن یا همان خیر و شر در برابر یکدیگر، حمله اهریمن از جهان تاریکی زیرین به جهان روشنایی برین،

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۲۰۵

تعیین زمان نبرد با پیشنهاد هرمزد با هدف شکست اهریمن و پذیرش آن از طرف اهریمن به دلیل ناآگاهی از غایت امر و پدیدآیی آفرینش مادی که در نهایت به آفرینش انسان منجر می‌گردد، مراحل مختلف این طرح روایی هستند که به‌وضوح تصویری زمانی را نشان می‌دهند (فرنیغ‌دادگی، ۱۳۸۰: ۴۱-۴۰ و ۳۶-۳۴). این طرح روایی، نوعی زمان خطی را الگوبندی می‌کند که در آن تاریخ و زمان تاریخی بر مبنای همان نبرد مقدس خیر و شر معنا پیدا می‌کند.

بر مبنای این روایات، هرمزد در جهان برین نامحدود روشنایی، و اهریمن نیز در جهان زیرین و تاریکی بی‌کران قرار داشت. در «میان ایشان تَهیگی بود که وای است که آمیزش (دو نیرو) بدو است» (همان: ۳۳)؛ بنابراین تقابل خیر و شر و یا هرمزد و اهریمن در همین فضای تهی میان این دو جهان یا همان وای، اتفاق می‌افتد. بهار به شباهت این طرح با میدان جنگ‌های باستانی اشاره کرده است که دو سپاه در دو سو می‌ایستادند و در میانه که تهی از دو سپاه بود، دلاوران با یکدیگر نبرد می‌کردند (بهار، ۱۳۹۱: ۳۹). در اینجا به‌طور واضح تصور مکانی و زمانی خاصی را می‌توان دید که در آن، آفرینش را به زمان و مکان ستیز بین دو نیروی خیر و شر بدل کرده است.

در این رویکرد اعتقاد بر آن بود که تاریخ و زمان برای شکست‌دادن اهریمن ضرورت دارد. زمان، همان موعد نبردی است که هرمزد برای شکست اهریمن معین کرده است (فرنیغ‌دادگی، ۱۳۸۰: ۳۵). همچنین زمان به چهار دوره سه هزار ساله تقسیم می‌شود که هر کدام جایگاهی مخصوص خود در این نبرد نیروهای اهورایی با نیروهای اهریمنی دارد. نکته مهم این است که چنین روایاتی تنها مربوط به جهان اسطوره‌ها و نبرد کیهانی نیستند، بلکه گزارش‌هایی از نبردی هستند که هر انسانی در زندگی روزانه خود، در ازدواج و در کار و حتی در زندگی درونی خود با آن روبه‌رو می‌شود (هینلز، ۱۳۶۸: ۲۰۳؛ سنگاری و کرباسی، ۱۳۹۶: ۶۹). اجتماعات در برابر هم و هر اجتماع در درون خود نیز، حاوی نوعی از نبرد خیر و شر هستند.

دیگر ویژگی مهم این طرح روایی در کنار همان الگوی خطی و غایت‌باورانه از تاریخ را باید در تأکید بر محوریت و عاملیت پادشاهان و قهرمانان دانست. در واقع، آن عاملی که نقشی اساسی در تقابل خیر و شر اجتماعی بر عهده دارد، پادشاهان هستند. چنین مسئله‌ای به‌طور واضح در مراحل بعدی این روایت الهیاتی-اسطوره‌ای کاملاً مشهود است که در نهایت به تاریخ حماسی منجر می‌گردد. همین تاریخ حماسی و پادشاهی، به تاریخ پادشاهان ساسانی متصل می‌شود. در اینجا زنجیره‌ای زمانی مبتنی بر تاریخ پادشاهان شکل می‌گیرد که از زمان اسطوره‌ای آغاز شده، در زمانی حماسی تداوم یافته و به تاریخ پادشاهان ساسانی اتصال

می‌یابد.

دریایی اشاره می‌کند که آنچه بندهشن (کتاب آفرینش اولیه) و دیگر متن‌های فارسی میانه به‌عنوان تاریخ توصیف می‌کنند، چیزی نیست جز نشان‌دادن تاریخ مقدس زرتشتی که با دوران ساسانی ترکیب شده است (دریایی، ۱۳۹۵: ۱۲۲). این روایت و زنجیره زمانی در دوره‌های بعدی و در تاریخ پس از اسلام نیز مدنظر قرار گرفت. چنین روایتی در تداوم همان اسطوره آفرینش، با آفرینش کیومرث به‌عنوان نخستین انسان و پادشاه و سپس پدیدآیی مشی و مشیانه شاکله یافته و با روایت پادشاهان و شخصیت‌هایی مانند هوشنگ، طهمورث، جمشید، فریدون و... تداوم پیدا کرده و به پادشاهانی چون کی‌خسرو، لهراسب، گشتاسب، بهمن و دارا می‌رسد. مورخان اسلامی از جمله مسعودی از اینان به‌عنوان ملوک طبقه اول ایران یاد می‌کنند (مسعودی، ۱۳۸۲: ۲۲۷-۲۱۵). بعد از دوره ملوک طبقه اول و مرگ دارا پس از حمله اسکندر، دوره ملوک الطوایف فرامی‌رسد. بعد از ملوک الطوایف، نوبت به پادشاهی اردشیر به‌عنوان سرسلسله ساسانیان و برچیننده سیستم ملوک الطوایفی می‌رسد. ساسانیان به‌عنوان ملوک طبقه دوم ایران به حساب می‌آیند (مسعودی، ۱۳۸۲: ۲۳۸)؛ بنابراین در اینجا می‌توان نوعی تقسیم‌بندی و دوره‌بندی تاریخی را نیز مشاهده کرد که در دوره پیش از اسلام ایجاد شده و در دوره اسلامی نیز شناخته شده بود. این دوره‌بندی تاریخی با شروع از کیومرث و با ختم به ساسانیان، تاریخ پادشاهی ایرانی را به سه دوره عمده و گاه به چهار دوره تقسیم می‌کرد. بیرونی نیز مانند مسعودی به این دوره‌بندی پرداخته و از سه بخش در تاریخ ایران یاد کرده است (بیرونی، ۱۳۸۶: ۱۴۰). حمزه اصفهانی از سلسله‌های چهارگانه پادشاهان ایران سخن گفته است. این سلسله‌های چهارگانه به ترتیب پیشدادیان (فیشدادیه)، کیانیان، اشکانیان (اشغانیه) و ساسانیان بودند (اصفهانی، ۱۳۴۶: ۷). این تقسیم‌بندی از شهرت و رواج بیشتری نیز برخوردار است. در *فارسنامه* نیز به تبعیت از حمزه، به همین سلسله‌های چهارگانه اشاره شده است (ابن‌البختی، ۱۳۸۴: ۸). بعدها خواندمیر هم به طریقی مشابه، از همین سلسله‌های چهارگانه یاد می‌کند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱۷۵/۱).

در روایات غالب، نسب اردشیر به پادشاهان طبقه اول یا همان کیانیان می‌رسد (برای چنین زنجیره زمانی از جمله نک. ثعالبی نیشابوری، ۱۳۶۸). در این روایت، اردشیر نه تنها به شکل نسبی با پادشاهان قدیم و طبقه اول مرتبط می‌شد، بلکه به‌عنوان شخصی نیز نمودار می‌گردید که سنت‌های دیرین پادشاهی را زنده کرد. در *نامه تنسر*، دوران بعد از اسکندر و دوره ملوک طوایف به‌عنوان دورانی از بی‌نظمی، بدعت در دین، رواج بی‌عدالتی و دگرگون‌شدن سنت‌ها نمودار می‌گردد که اردشیر به برقراری نظم مبتنی بر سنت اولین یعنی همان عدل و زدودن

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۲۰۷

سنت پسین، یعنی همان ظلم و جور و بازگرداندن دین به شکل اولیه خود کوشید (نامه تنسر به گشنسپ، ۱۳۵۴: ۵۵). در هر صورت، این زنجیره و تاریخ پادشاهی در امتداد همان اسطوره آفرینش و نیز در ارتباط با رویکردی خطی و غایت‌باورانه به تاریخ قرار می‌گیرد که به هدفی مشخص و روشن برای تاریخ و زمان باور دارد. در کنار چنین زنجیره زمانی، می‌توان رویکردی حکمی و تعلیمی به تاریخ را نیز پیدا کرد که حالتی چرخه‌ای و دورانی دارد. این قرائت چرخه‌ای و دورانی از زمان نیز بر محوریت پادشاهان و عملکرد آن‌ها شکل می‌گیرد.

کتاب‌های برجای مانده از دوره ساسانیان، سیرالملوک‌ها و دیگر کتاب‌های دوره اسلامی به هنگام بحث از یک اجتماع و سامان اجتماعی مطلوب، دایره‌ای را به تصویر می‌کشند که در آن اجزای مختلف اجتماع و گروه‌های مختلف به‌طور تنگاتنگی در ارتباط با همدیگر قرار دارند. کارکرد مطلوب اجتماع وابسته به کارکرد مطلوب اجزایش است (عنصرالمعالی، ۱۳۷۵: ۲۳۳؛ مسعودی، ۱۳۸۲: ۲۶۵؛ غزالی طوسی، ۱۳۱۷: ۴۸؛ عهد اردشیر، ۱۳۴۸: ۱۱۴ و ۱۱۲؛ دینکرد چهارم، ۱۳۹۳: ۸۶). آن عنصری که به کارکرد و ارتباط مطلوب این اجزای مختلف اجتماعی شکل می‌دهد، عدالت است. آن عاملی که بانی و حافظ این عدالت به حساب می‌آید، شخص پادشاه است. وجود و عدم عدالت در جامعه‌ای یا قوت و ضعف آن که به‌طور مکرر در جوامع و تاریخ اتفاق افتاده است، الگویی از انسجام و فروپاشی، قدرت و ضعف و تعالی و سقوط یک اجتماع را در روند تاریخ نشان می‌دهد. عوامل چندی می‌تواند موجب برهم‌خوردن نظم اجتماعی و سیاسی گردند. از میان این‌ها، بدعت در دین و عصیان علیه پادشاه، دو مفهومی هستند که جایگاهی بارز در زمان‌نگری این دیدگاه دارند. بدعت به‌عنوان عملی بر ضد پادشاه، می‌تواند نظم اعتقادی و دینی را که برای هرگونه نظم سیاسی و اجتماعی لازم است، برهم بزند (عهد اردشیر، ۱۳۴۸: ۷۰ و ۶۷). دوران چرخش زمان تاریخی، با ویژگی‌های بدعت، ارتداد، ناامنی، گسست فره، برهم‌خوردن دایره عدالت و بی‌ثباتی اجتماعی و سیاسی به تصویر کشیده می‌شود. در این شرایط که برخلاف نظم کیهانی و الهی است، نظم دایره‌وار اجتماعی و دینی برهم می‌خورد و اجتماع، دیگر آن نظم مبتنی بر دایره‌های تودرتو با مرکزیت پادشاه را ندارد.

کارویژه این تاریخ‌نگری و حکمت تاریخی و سیاسی، هشدار و انذار در باب آثار سوء حرکت اجتماع به طرف چنین وضعیتی است. پنداشت عمده بر این بود که درک این الگوی تعالی و سقوط، جنبه تعلیمی و اخلاقی مهمی دارد که می‌تواند یاری‌رسان تدبیر مناسب اجتماع باشد. تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری قدیم می‌کوشید تا منطق تحول و تداوم و نیز افول قدرت سیاسی را توضیح دهد (صدقی، ۱۳۹۳: ۲۲۳-۲۰۱). چنین رویکرد چرخه‌ای به زمان نیز،

به‌طور ویژه در تواریخ سلسله‌ای متجلی می‌شدند. تواریخی که بر حسب دوران حکمرانی حاکمان و دولت‌ها نگاشته می‌شود. توجه به واژه دولت در مفهوم قدیمی آن به معنای تداول و گردش، نکته‌ای جالب توجه است که باز می‌تواند در ارتباط با همان رویکرد و دیدگاه چرخه‌ای از زمان و تاریخ باشد. مسئله‌ای که مدنظر روزنتال نیز قرار گرفته است (روزنتال، ۱۳۶۵: ۱۰۷-۱۰۶). در واقع این تاریخ‌نگاری، روایت گردش، تداول و دست‌به‌دست شدن قدرت سیاسی نزد افراد و خاندان‌های مختلف است. هم‌سو با همین منطقی، روایت تاریخی نیز بر مبنای دوره حکومت حاکمان یا سلسله‌ها تنظیم می‌شد. همچنین، مکان و تقسیمات مکانی نیز بر مبنای قلمروی حکومتی سلسله‌های پادشاهی مشخص می‌گردید.

مخاطبان این تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری، پادشاه و صاحب‌منصبان سیاسی و مردمان عادی جامعه است. مردم مکلف به اطاعت از پادشاه هستند و پادشاه مکلف به حراست از آنان و نظم اجتماعی و تمشیت امور بر وجهی عادلانه است (طباطبایی زواری، ۱۳۳۴: ۹۶). پادشاهان در مرکز هرگونه نظم سیاسی و اجتماعی قرار داشته و نقطه اتصال و پیوند تاریخ با فراتاریخ هستند. شرط حرکت جوامع و تاریخ در روند غایی و خطی الهیاتی، شکل‌گیری نظم‌های شاهی است. وقتی نظم شاهی برقرار است امکان اتصال زمان تاریخی به زمان کیهانی فراهم شده و تاریخ می‌تواند به سمت غایت مدنظر در تاریخ‌نگری اسطوره‌ای و الهیاتی حرکت کند، اما آن‌گاه که موقعیت و محوریت پادشاهی واحد به مخاطره بیفتد، این اتصال و پیوند بین دو ساحت مذکور و زمان‌های متعلق به هر یک گسسته می‌شود.

وضعیت آشوب و بی‌نظمی اعتقادی و اجتماعی، نموداری از تحقق نیت شروانه اهریمنی است؛ بنابراین افراد اجتماع، می‌بایست مطابق با روند حرکت الهیاتی و خطی تاریخ حرکت کرده و حول محوریت پادشاهی واحد گرد هم آیند. عصیان افراد اجتماع و تبعیت نکردن از قوانین شریعت، می‌تواند عقوبت الهی را در پی داشته و منجر به ازبین‌رفتن پادشاهی و زمانه نیک گردد (خواجه نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۱۱). در این دیدگاه، بیش از این حق و عاملیتی برای توده‌های مردم قائل نشده‌اند (طباطبایی زواری، ۱۳۳۴: ۸۶؛ ثاقب‌فر، ۱۳۷۷: ۲۵۸-۲۵۷). عاملیت اصلی، در کنار اراده کیهانی و الهی، مربوط به پادشاهان و قهرمانان و پهلوانان بود (مسکوب، ۱۳۸۱: ۳۹۴-۳۹۳). آن‌گاه که هرکدام از این دو طرف، یعنی هم پادشاهان و نخبگان سیاسی و هم افراد اجتماع گرفتار لغزشی در اطاعت از اصول اخلاقی و سیاسی می‌شدند، خطر آشوب و برهم‌خوردن نظم و انسجام اجتماعی وجود داشت. همین امر باعث می‌شد تا جوامع تغییر یابند. تغییر در اینجا، نه امری مثبت و رو به جلو، بلکه به‌مثابه امری منفی و نشانه‌ای از هبوط و زوال تاریخی بود.



انسجام دوباره اجتماعی و شکل‌گیری شرایط مطلوب، به‌طور کل ذیل اراده انسانی قرار نداشت. علاوه بر آنکه شخص باید از نژاد پادشاهان بوده و از خصوصیت نژادگی برخوردار باشد، بلکه باید دارای فره ایزدی نیز باشد. همچنین مقدرات کیهانی و الهی، نقش اصلی در این فرایند برآمدن پادشاه جدید و نظم دوباره دارند (خواجه نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۱۱). انسان آن‌گاه از توفیق برخوردار است که مطابق با مقدرات و قضا و قدر عمل و حرکت کند (مسکویه، ۲۵۳۵: ۶۲). به‌عنوان نمونه‌ای بارز از چنین قرائتی می‌توان به روایت *کارنامه اردشیر بابکان* اشاره داشت که در پی آن است تا نوعی پیوند معنادار بین رویداد برآمدن اردشیر با تحولات و زمان کیهانی برقرار کند (کارنامه اردشیر بابکان، ۱۳۵۴: ۹-۷؛ ۳۱-۲۵؛ ۴۳-۳۵).

بنابراین، تحولات این جهانی و زمان تاریخی چرخه‌ای، مرتبط با تحولات کیهانی است. در تاریخ‌نگری قدیم ایرانی، نحوه قرارگیری اجرام و صور و بروج فلکی، نقشی مهم در روند و نتایج امور تاریخی دارد، اما رابطه زمان تاریخی با زمان کیهان‌شناختی منحصر بدین حدود نیست. در این نگره، نظم کیهانی به‌عنوان نظم پیشینی و مرجع تام و قدسی اجتماع و هرگونه عمل به حساب می‌آمد که انسان و جهان سیاست و اجتماع به‌عنوان جهان صغیر باید بر مبنای آن تنسیق و انتظام می‌یافت (صیامیان گرجی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۱۲-۱۱۰). علاوه بر این‌ها، در نگره قدیم، زمان و کیهان، برابر گرفته می‌شدند و زمان، کیهانی است. زمان و کیهان متشکل از بروج دوازده‌گانه و ستاره‌های هفت‌گانه‌ای بودند. کیهان در این بروج دوازده‌گانه زمانی، به حرکت و تحول می‌پردازد که شکلی دورانی و چرخه‌ای دارد. با هر چرخش زمان در بروج دوازده‌گانه که به شکل نمادین با چرخه سالانه بیان می‌شود، کیهان و زمان و آفرینش، بار دیگر با زمان مقدس و آغازین ارتباط می‌یابند.

### مفهوم مکان در تاریخ‌نگری قدیم

در بحث مکان نیز مانند زمان می‌توان از دو سطح مکان اسطوره‌ای-الهیاتی و مکان سیاسی-تاریخی سخن گفت. با توجه به اصالت مکان اسطوره‌ای-الهیاتی، در اینجا هم مکان سیاسی-تاریخی در امتداد و ذیل اولی تعریف می‌شود. مکان در این تاریخ‌نگری بر مبنای ارتباط آن با امر قدسی و اسطوره‌ای تعریف و بازنمایی می‌شد. پیش‌تر اشاره شد که چگونه در اسطوره‌ها و باورهای زروانی و مزدایی، زمان و مکان (در شکل فضای تهی وای) به صحنه تلاقی و نبرد خیر و شر بدل می‌گردد (فرنبرگ دادگی، ۱۳۸۰: ۳۳؛ بهار، ۱۳۹۱: ۳۹). چنین روایتی، به‌طور واضح مفهومی مکانی را دربردارد. اگر از این‌ها بگذریم، تصور مکانی این روایت، در ادامه همان اسطوره آفرینش و در بحث جغرافیای هفت اقلیم، بیشتر مشخص می‌شود؛ بنابراین برای

هرگونه بحث در باب مفهوم مکان و جغرافیا در تاریخ‌نگری قدیم، باید به مفهوم‌سازی جغرافیای هفت اقلیم و نیز مفهوم ایران (ایرانه‌ویج) به‌عنوان مرکز این اقلیم هفت‌گانه توجه نشان داد. در تمامی این‌ها تصویری دایره‌ای از جغرافیا و مکان حاکم است که در درون خود، تأکیدی اساسی بر روی عنصر مرکزیت دارد. در اینجا ما با روایت و عناصری اسطوره‌ای و مذهبی رویارو هستیم که در دوره ساسانیان کارکردهای ایدئولوژیک و سیاسی به خود می‌گیرند.

پدیده‌آبی هفت اقلیم، در درون اسطوره آفرینش توضیح داده می‌شود. در این روایت اسطوره‌ای، سه هزار ساله اول مصروف آفرینش جهان مینوی می‌شود. در سه هزار ساله دوم هرمزد آفرینش مادی را شروع می‌کند. در طی این آفرینش مادی، زمین و هفت اقلیم مسکون آن پدید می‌آید. زمین را چون زرده تخم‌مرغ در میان آسمان آفرید که خود چون تخم‌مرغ است (بهار، ۱۳۷۶: ۱۳). از این کره زمین، بنا به مطالب نامه‌های پهلوی، تنها نیمکره فوقانی آن شایسته رویش گیاهان و زیست جانوران و مردم است. در آغاز هزاره هفتم، پس از تازش اهریمن بر زمین، ایزدی به نام تیشتر، با جام ابرمانند از آب‌هایی که در آغاز آفریده شده بود، آب برداشت. باد آن را به آسمان برد و بر زمین بارانید. در پی این باران بزرگ، زمین نمناک شد و به هفت پاره بگسست. هر پاره را اقلیمی خوانند که در پهلوی «کشور» گفته می‌شود. «پاره‌ای به اندازه نیمه‌ای در میان و شش پاره دیگر پیرامون آن قرار گرفت. آن شش پاره به اندازه خونیرس (خونیرث) است. او آن‌ها را کشور نام نهاد، زیرا ایشان را مرز نبود» (بهار، ۱۳۷۶: ۱۴؛ فرنبرگ دادگی، ۱۳۸۰: ۷۰). «از این هفت کشور همه‌گونه نیکی در خونیرس (خونیرث) بیش آفریده شد» (فرنبرگ دادگی، ۱۳۸۰: ۷۱-۷۰). در ادامه این روایت، به آفرینش انسان نیز اشاره شده است. از روایت‌هایی که در این اسطوره‌ها وجود دارد می‌توان دریافت که عربستان، ایران، توران، روم، چین و هند یا سند جزء خونیرث است (بهار، ۱۳۷۶: ۲۰).

در روایت‌های مختلف، ایرانه‌ویج بخشی از همین خونیرث به حساب می‌آید. بررسی روایت‌های مختلف، نه تنها نشان‌دهنده ابهام در موقعیت و گستره خونیرث است، بلکه در موقعیت، جایگاه و گستره ایرانه‌ویج نیز ابهاماتی اساسی وجود دارد. در *وندیداد*، ایرانه‌ویج به‌عنوان «نخستین سرزمین و کشور نیگی» که اهوره‌مزدا می‌آفریند معرفی می‌شود که «بر کرانه رود دایتیای نیک» قرار دارد (اوستا، ۱۳۸۵: ۶۵۹). همچنین ایرانه‌ویج، سرزمینی است که در مرکز آفرینش و زمین قرار دارد و حاصل آفرینش و توجه افزون‌تر خداوند معرفی می‌شود که بهتر از دیگر مناطق آفریده شده است (دینکرد چهارم، ۱۳۹۳: ۸۱؛ مینوی خرد، ۱۳۵۴: ۶۲). تفاسیر غالب، ایرانه‌ویج را شکل اولیه ایران‌شهر می‌دانند که بعدها در دوره ساسانیان استفاده

شد. هرچند ابهاماتی اساسی وجود دارد، در هر صورت، به نظر می‌رسد بر مبنای روایتی که در دوره ساسانیان شکل می‌گیرد، ایران شهر به‌عنوان مرکز و قلب جغرافیای مسکون زمین معرفی می‌گردد. نیولی به چنین دگرگشتی در سنت اواخر دوران ساسانی اشاره دارد که بر مبنای آن، امپراتوری ایران جای همان ناحیه مرکزی یا خونیرث را می‌گیرد (اشرف، ۱۳۹۵: ۵۵). تحقیقات دیگر نشان داده‌اند که انگاره هفت کشور، تحت تأثیر افق جغرافیایی جدید در دوره ساسانیان، تغییر یافت (افکنده و عالفر، ۱۳۹۵: ۱۰) و در نتیجه، ایرانه‌ویج، با سرزمین‌های تحت سلطه ساسانیان انطباق پیدا کرد. به‌طور قطع نمی‌توان مشخص کرد که این ایران شهر، بخش مرکزی خونیرث به‌عنوان سرزمینی گسترده را دربرمی‌گیرد، «نسبت مرکز در مرکز» (کوه‌کن، ۱۳۹۶: ۳۱)، یا مطابق و معادل با خود خونیرث به‌عنوان بخشی مرکزی در میان اقلیم‌های هفت‌گانه گرفته شده است. به هر صورت، در این تصویرگری، ایران شهر به‌عنوان بهترین اقلیم، در مرکز اقلیم‌های هفت‌گانه قرار دارد. به همان‌سان که اقلیم ایران شهر در مرکز جهان قرار دارد، پادشاه نیز به‌مثابه قلب تپنده این جغرافیا، در مرکز و محور آن قرار گرفته و موجودیت و یکپارچگی ایران شهر به موجودیت پادشاه گره می‌خورد.

انگاره هفت اقلیم، در دوره اسلامی نیز شناخته شده بود. مورخان و متفکران اسلامی از جمله مسعودی و بیرونی به هنگام بحث از این انگاره، بابل و گاه ایران شهر و حتی عراق را به‌عنوان قلب و مرکز این اقلیم‌ها معرفی می‌کنند. این مورخان نشان داده‌اند که اقلیم بابل و ایران شهر، اگرچه به‌عنوان اولین و اصلی‌ترین اقلیم مطرح است، از آن جهت که در شمارش نیز مانند موقعیت جغرافیایی در مرکز اقلیم‌ها قرار بگیرد، در ردیف چهارم این اقلیم‌ها برشمرده می‌شود (بیرونی خوارزمی، ۱۳۵۲: ۱۱۰-۱۰۹). مسعودی توضیح داده است که هفت اقلیم معموره شمال را به‌صورت دایره‌ها تعیین کرده‌اند و اقلیم چهارم که بابل است در میان آن جای دارد و شش دایره اطراف آن است (مسعودی، ۱۳۶۵: ۳۱). بیرونی نیز مانند مسعودی، این تقسیم‌بندی را به دلایل سیاسی مرتبط دانسته و همچنین به شکل بندی دایره‌وار آن و قرارگیری پادشاه در قلب اقلیم میانه اشاره دارد. (بیرونی خوارزمی، ۱۳۵۲: ۱۱۱-۱۰۹؛ مسعودی، ۱۳۸۲: ۱۵۷). هر دوی این مورخان، این اقلیم مرکزی را با عناوین بابل و گاه ایران شهر معرفی می‌کنند (بیرونی خوارزمی، ۱۳۵۲: ۱۱۱).

مسعودی در جاهایی از نوشته‌های خود، بابل را معادل خونیرث می‌گیرد و اشاره می‌کند که خونیرث نام کلدانی سرزمین بابل بوده است (مسعودی، ۱۳۶۵: ۳۶). مسعودی در فقراتی از کتاب خود به هنگام بحث از انگاره هفت اقلیم، به انگاره همسانی و شباهت جهان آفرینش به‌عنوان جهان کبیر با بدن انسان به‌عنوان جهان صغیر نیز اشاره دارد. در اینجا پادشاه که در

اقلیم مرکزی مستقر است، در جایگاه قلب و در مرکز جسم انسان قرار دارد. همچنین اشاره‌ای بسیار مهم به پنداشت دایره‌وار از ملک و اجتماع می‌کند که شاه در مرکز آن دایره قرار می‌گیرد. پادشاه از قلب و مرکز این دایره ملک، به تدبیر عادلانه امور می‌پردازد (مسعودی، ۱۳۶۵: ۳۷). مسعودی در فقره‌ای دیگر، عراق را به‌عنوان «سرگل ایران‌شهر» معرفی می‌کند (مسعودی، ۱۳۶۵: ۳۷). مسئله‌ای که دینوری نیز در جایی از کتاب خود بدان اشاره کرده است (دینوری، ۱۳۶۴: ۲۵). در تمامی روایت‌ها، می‌توان به‌طور واضح، آثار تفکر بابلی و بین‌النهرینی را مشاهده کرد که تأثیری اساسی در انگاره‌ها و مفاهیم دوره ساسانی دارند.

علاوه‌بر انگاره هفت اقلیم، انگاره سه سرزمین نیز در اساطیر و حماسه‌های دوره قدیم مدنظر قرار گرفته است. همان‌گونه که در بحث مفهوم زمان مشاهده شد، روایت اساطیری که با اسطوره آفرینش شروع می‌شود، در تداوم خود به روایت و زنجیره‌ای زمانی با محوریت پادشاهان می‌پردازد. یکی از مشهورترین این پادشاهان فریدون است که بعد از دوره ظلم و جور ضحاک به روی کار می‌آید.

دوره فریدون و خاتمه پادشاهی او اهمیتی اساسی در روایت‌های دوره ساسانی دارد. تصمیم فریدون برای تقسیم قلمروی تحت سلطه خود بین سه فرزندش و وقوع درگیری بین فرزندان او، مرحله‌ای مهم در این روایت اسطوره‌ای - حماسی به حساب می‌آید. این رویداد از جهت مفهوم مکانی و جغرافیایی تاریخ‌نگری قدیم اهمیتی بنیادین دارد. در این روایت نیز، ایران، به‌عنوان سهم ایرج، در مرکز دو سرزمین توران و روم قرار می‌گیرد. در اینجا بار دیگر، مرزهای ساسانی با جهان اسطوره‌ای و حماسی ارتباط می‌یابد. همین امر می‌تواند اختلاف و ستیزهای ساسانیان با همسایگان ترک و رومی خود را رنگی مقدس، اسطوره‌ای و حماسی دهد. در اینجا شاهد آن هستیم که زمان کنونی و مسائل سیاسی حاکم با زمان و مکانی مقدس و اسطوره‌ای پیوند می‌خورد. تقسیم زمین توسط فریدون، آغازگاه نوعی ستیز است که به‌عنوان نمادی از تقابل خیر و شر، تاریخ را تحت تأثیر قرار داده است.

همان‌گونه که در مفهوم زمانی و تاریخی، تاریخ ساسانیان به‌واسطه یک زنجیره و روایت زمانی با زمان حماسی مرتبط می‌گردید، این روایت، با محوریت تقسیم‌بندی فریدون و جنگ‌ها و ستیزهای بعد از آن و نیز داستان‌های حماسی و پهلوانی متعاقب آن، مکان و جغرافیای پادشاهی ساسانی را در ارتباط با مکان و روایات حماسی قرار می‌دهد. در اینجا، مکان به مکانی اسطوره‌ای و حماسی بدل می‌گردد که حفظ و پایداری آن نتیجه دلآوری‌های شورانگیز پادشاهان و پهلوانان است.

یک وجه شباهت عمده بین این انگاره و روایت اسطوره‌ای - حماسی با انگاره هفت اقلیم،

در تأکید هر دو بر قرارگیری ایران‌شهر در مرکزیت جغرافیای سیاسی و اجتماعی است. ایران‌شهر به‌عنوان قلمروی پادشاهی ساسانی، در مرکز جغرافیای مسکون و جغرافیای سیاسی و پادشاهی قرار دارد. همچنین بدین واسطه و به‌واسطه طرحی روایی و زمانی، قلمروی پادشاهی ساسانی به قلمروی اسطوره‌ای و حماسی پیوند می‌خورد.

در تمامی این‌ها با تصویری اسطوره‌ای و انگاره‌ای دایره‌ای از مکان رویارو هستیم که سرزمین و حکومت خود را در مرکز قرار می‌دهد. پیش‌تر توضیح داده شد که چگونه نمادسازی مرکز زمین در انگاره جغرافیایی قدیم در قالب خونیرث، ایرانه‌ویج و ایران‌شهر بازنمایی می‌شد. مرکز مقدسی که تحولات عمده مربوط به آفرینش در آن رخ داده و در آینده نیز در آن رخ خواهد داد (فرنغ دادگی، ۱۳۸۰: ۷۱-۷۰). این مرکز، می‌تواند مورد هجوم عناصر اهریمنی قرار بگیرد. مشهور است که در اساطیر مزدایی و زروانی، جهان نور و مینوی مورد هجوم اهریمن قرار می‌گیرد. حمله‌ای که سکون و آرامش اولیه را بر هم می‌زند. آن عاملی که باعث می‌شود تا مکان و جغرافیا (جغرافیای مرکزی مقدس) از شرتشت و بی‌نظمی اهریمنی در امان باشد، عنصر پادشاه است. هرگونه نظم مکانی و جغرافیایی حول محوریت پادشاه شکل خواهد گرفت. در این فهم دایره‌وار از مکان و اقلیم‌های جغرافیایی با مرکزیت ایران‌شهر، آن چیزی که امکان موجودیت و یک‌پارچگی به این مکان را می‌دهد، پادشاه است. همان‌گونه که پادشاه واسطه ارتباط دو زمان کیهانی - اسطوره‌ای با زمان تاریخی است، در فهم مکانی نیز به‌عنوان واسطه پیوند مکان تاریخی - جغرافیایی با جهان الهیاتی - اسطوره‌ای مقدس بوده، در مرکز دایره مکانی قرار گرفته و موجودیت بخش به مکان و یک‌پارچگی آن در شکل ایران‌شهر است.

با بررسی مفهوم و انگاره جغرافیای هفت اقلیم که در دوره ساسانیان بسط می‌یابد و بخشی از ایدئولوژی و تاریخ‌نگری آن‌ها را تشکیل می‌داد و همچنین عنصری اساسی در تاریخ‌نگری قدیم به حساب می‌آید، می‌توان نکات چندی را مستفاد کرد: ۱. در این روایت، شکل‌گیری جغرافیای مسکون با داستان‌ها و حوادث اسطوره‌ای ربط پیدا می‌کرد، ۲. این انگاره جغرافیایی و مکانی، مبتنی بر تصویری دایره‌ای با محوریت و مرکزیت پادشاهان است، ۳. اقلیم تحت حکومت ساسانیان با اتکا به روایتی اسطوره‌ای و دینی در مرکز آفرینش و زمین قرار می‌گرفت، ۴. ساسانیان برای نامیدن قلمرو تحت سلطه خود از مفاهیمی دینی استفاده کردند، ۵. ساسانیان به تدریج و با استفاده از باورها، روایات و اسطوره‌های پیشین (از جمله بین‌النهرینی) ویژگی و صفت مرکزیت را که برای پایتخت و مرکز آن‌ها (سرزمین بابل) به کار گرفته می‌شد، تحت عنوان واژه ایران‌شهر به کلیت قلمرو تحت سلطه خود تعمیم دادند، ۶. پادشاهان ساسانی با

استفاده از ادبیات و روایات دینی مزدایی و روایات و داستان‌های اسطوره‌ای مختلف از جمله بین‌النهرینی، اندیشه‌ای مکانی را ارائه دادند که بر مبنای آن در کسوت پادشاهانی مطرح شدند که در قلب آفرینش قرار می‌گرفتند، ۷. این انگاره مرکزی بخشی به جغرافیای تحت تسلط خود، در روایت اسطوره‌ای - حماسی دیگر، از جمله انگاره سه سرزمین نیز دیده می‌شود، ۸. این تقسیم‌بندی جغرافیایی، علاوه بر ریشه‌های اسطوره‌ای و حماسی، ویژگی و کارکرد سیاسی و ایدئولوژیک بارزی داشت که در تطابق با تفکر نخبگانی، طبقاتی، تمرکزگرا و پادشاه‌محور آن دوره و همچنین مبتنی بر تقسیم‌بندی سیاسی با محوریت پادشاه و قلمروی پادشاهی بوده است، ۹. قرارداد محل سکونت یا محل حکومت خود به‌عنوان مرکز آفرینش یا مرکز قلمروهای سیاسی، رویکردی اسطوره‌ای و بخشی از نگره انسان قدیم بوده است که در دوره‌های بعدتر کارکردهای سیاسی نیز پیدا کرده است.

#### پیوند زمان و مکان در تاریخ‌نگری قدیم

مباحث بالا نشان داد که مفهوم جغرافیایی - مکانی و مفهوم زمانی - تاریخی این تاریخ‌نگری در پیوندی وثیق با همدیگر قرار دارند. به‌عنوان نوعی جمع‌بندی، پیوند زمان و مکان در تاریخ‌نگری قدیم را می‌توان در سه محور عمده دانست: ۱. وجه الهیاتی - اسطوره‌ای زمان و مکان، ۲. زنجیره زمانی و قلمرو جغرافیایی با محوریت پادشاه، ۳. نظم دایره‌وار و روندهای چرخه‌ای نظم و آشوب در زمان و مکان.

هر دوی زمان و مکان رابطه‌ای اساسی با تحولات کیهانی، اسطوره‌ای و قدسی دارد. پدیدآیی زمان و مکان، به‌عنوان بخشی از آفرینش مادی، در رابطه با امری برین و مقدس توضیح داده می‌شود (فرنبرگ دادگی، ۱۳۸۰: ۳۶-۳۵؛ بهار، ۱۳۹۱: ۳۵). بر مبنای روایات زرتشتی، این هرمزد بود که اهریمن را متقاعد کرد تا نبرد را در محدوده زمان و مکان جهانی و تاریخی بپذیرد (Panaino, 2017: 64). بر این اساس، اهریمن با قبول این پیشنهاد در زمان محدود و مکان فیزیکی مجبوس می‌گردد، اما اهرمزد، تنها برای بازیابی زمان الهی و ابدی که بعد از شکست اهریمن متحقق خواهد شد، به این زمان محدود وارد می‌شود (Panaino, 2016: 115)؛ بنابراین در این نگره، زمان و مکان در راستای هدفی غایی و مسیری طولی قرار می‌گیرند که در نهایت به پیروزی خیر بر شر منجر خواهد شد. این ویژگی، بیش از هر جا در همان اسطوره آفرینش متجلی می‌شود. در تداوم همان اسطوره آفرینش، می‌توان زنجیره‌ای روایی را نیز مشاهده کرد که بر محوریت پادشاهان تنظیم شده است. این نظم زمانی و روایی براساس توالی حکومت پادشاهان، حاکمان و دوره حکومت آن‌ها شکل می‌گرفت و

در آن «فراز و فرود پادشاهان مدار زمان‌بندی تاریخی را فراهم می‌آورد» (توکلی طرقي، ۱۳۹۷: ۲۲). به شکلی مشابه، در تصور مکانی نیز محوریت با پادشاه بود و مکان و جغرافیا نیز بر مبنای قلمروهای پادشاهی تقسیم می‌شد.

در تاریخ‌نگری قدیم، تمرکز سیاسی و تسلط و تحکیم نظام متمرکز پادشاهی به‌عنوان امری اصیل نمودار می‌شود. این مسئله در ارتباط با درکی دایره‌وار از زمان و مکان قرار داشت. تصور دایره‌ای از زمان و مکان، در ارتباط با انگاره‌ای گسترده‌تر قرار دارد که بر تطابق و تشابه کیهان، اجتماع و تن آدمی باور داشت (عهد اردشیر، ۱۳۴۸: ۱۱۴؛ دینکرد چهارم، ۱۳۹۳: ۸۶؛ فرنبرگ دادگی، ۱۳۸۰: ۱۲۳). کیهان، اجتماع و انسان، هرکدام متشکل از اجزای مختلفی هستند که هر جزء جایگاه مخصوص به خود را دارد. نظم اجتماعی حاصل قرارگیری هر جزء در جایگاه خود است.<sup>۱</sup>

در اینجا می‌توان دایره‌ای را تصور کرد که شاه عادل در مرکز نظم اجتماعی قرار دارد و گروه‌ها، اقشار و طبقات مختلف اجتماعی در اطراف این نقطه مرکزی و در جایگاه مخصوص به خود قرار گرفته‌اند. چنین تصویری، نمودار شرایط مطلوب و منظم اجتماعی است. آن‌گاه که این وضعیت دایره‌وار و سلسله‌مراتبی به هم می‌خورد، نمودار برهم‌خوردن نظم مطلوب اجتماعی است. باور بر این بود که تعادل بین گروه‌ها، طبقات و اجزای جامعه به تعادل دایره‌وار عادلانه منجر خواهد شد (عنصرالمعالی، ۱۳۷۵: ۲۳۳؛ مسعودی، ۱۳۸۲: ۲۶۵؛ غزالی طوسی، ۱۳۱۷: ۴۸؛ عهد اردشیر، ۱۳۴۸: ۱۱۴ و ۱۱۲؛ دینکرد چهارم، ۱۳۹۳: ۸۶). بر این اساس، دوگانه‌ای بین نظم و آشوب برقرار می‌شد و زمان و اجتماع در چرخه‌هایی از نظم و تعادل دایره‌ای و بی‌نظمی و آشوب قرار می‌گرفت.

همچنین مکان نیز به شکلی دایره‌وار و خیمه‌ای با مرکزیت پادشاهی عادل به تصویر کشیده می‌شد. مکان و جغرافیا نیز مانند زمان می‌تواند در درون چرخه‌هایی از نظم و آشوب قرار بگیرد. زمانه مطلوب زمانه‌ای است که مکان و عناصر مکانی و اجتماعی بر حول محوریت پادشاه و عنصر عدالت تمرکز پیدا بکنند. عدالت به‌عنوان عاملی معرفی می‌شد که پراکندگی‌ها را فراهم می‌آورد (مسعودی، ۱۳۸۲: ۲۱۶). آن‌گاه که نظم مکانی و اجتماعی بر هم می‌خورد، نظم زمانی نیز بر هم خورده، و به چرخش زمان می‌انجامد. زمان و مکان باید بر مبنای الگوهای الهیاتی و مقدس، نظم یافته و متمرکز شوند. هرگونه نظم مکانی، بسته به وجود حاکمی مقتدر و عادل بوده و فقدان حاکم و پادشاه می‌توانست به تشتت و بی‌نظمی مکانی

۱. اسطوره‌شناسان انگاره همسانی خانه-جسم-کیهان را مربوط به گذشته‌ای بسیار دور و بخشی از تفکر اسطوره‌ای می‌دانند (ایلباده، ۱۳۷۵: ۱۲۹؛ گودورف، ۱۳۷۹: ۸۴).

منجر گردد. پادشاه در این نگاه، در جایگاه مرکزی و اصلی نظم جغرافیایی و مکانی و همچنین در نقطه مرکزی هرگونه نظم تاریخی، اجتماعی و زمانی نیز قرار دارد. در چنین تصویری، ملک و حوزه فرمانروایی به‌مثابه یک دایره انگاشته می‌شود که شاه در مرکز دایره مملکتی و ملکی خویش قرار می‌گیرد. مسعودی اشاره می‌کند که «ملوک قدیم می‌گفتند شاه بزرگ مرکز دایره ملک خویش است» (مسعودی، ۱۳۶۵: ۳۷). در این دیدگاه، برهم‌خوردن نظم اجتماعی و مکانی، تاریخ و زمان را نیز در حالتی متغیر و آشوبناک قرار می‌داد. چنین وضعیتی باعث می‌شد نظم زمانی برهم‌خورده و زمان و تاریخ در فرایندی قرار بگیرند که به‌شکلی حلقه‌وار و دورانی، دوباره بدان نظم مکانی و اجتماعی پیشین منجر گردد.

علاوه بر این، روندهای چرخه‌ای در زمان و مکان، وجهی دیگر نیز دارد. پیش‌تر به این‌همانی زمان و کیهان و نیز شکل چرخه‌ای زمان کیهانی اشاره شد. در اینجا آمیزه‌ای عمیق بین کیهان، زمان و نیز باورهای اسطوره‌ای شاهد هستیم. در این زمان اسطوره‌ای و کیهانی است که هر چیزی شکل می‌گیرد. مکان نیز در این زمان اسطوره‌ای شکل گرفته است. از سوی دیگر، کیهان، بیش از هر چیز حالتی مکانی دارد. کیهان، گستره‌ای مکانی در معنای گسترده آن است. همچنین خود مکان نیز بخشی از کیهان و نظام کیهان‌شناختی است. بر مبنای این نگاه، ساخته‌شدن هر چیزی نو و نظم‌یافتن دوباره هر امر و کاری، به شکلی نمادین بدان امر مقدس ازلی اشاره دارد که در زمان نخستین و توسط عنصر الوهیت و عوامل آن اتفاق افتاده است. این خصوصیت بازگشت و تکرار بی‌پایان امر مقدس نخستین، بخشی مهم از ویژگی زمان اسطوره‌ای است که مدنظر اسطوره‌شناسان قرار گرفته است (از جمله نک. الیاده، ۱۳۷۵؛ همو، ۱۳۶۵؛ گودوروف، ۱۳۷۹).

بنابراین، به روی کار آمدن هر پادشاه که نظمی دوباره به روند و جریان امور می‌بخشد، نمادی از آن کار مقدس و نخستین است. همان‌گونه که در آفرینش، نظمی نوین از درون حالتی خائوس وار پدید آمد، هرگونه عمل پادشاه جدید برای ایجاد نظمی نوین، تمثیل همان پایان بی‌نظمی و تاریکی اولیه و پدیدآیی نظم از درون حالت خائوس وار بی‌نظمی و آشوب است. آشوبگران به‌عنوان بازنمودهای اجتماعی همان عناصری هستند که در اسطوره‌ها به‌عنوان تمثیل‌گر حالت بی‌نظمی نخستین به تصویر کشیده می‌شوند که همواره نظم آفرینش را تهدید می‌کنند. وظیفه پادشاه، ممانعت از حمله عناصر آشوبگر به این نظم مقدس است. در این دیدگاه «شاه در صف مقدم جدال کیهانی خیر و شر قرار» می‌گیرد (کوه‌کن، ۱۳۹۶: ۸۱). در این دیدگاه، پادشاه و نهاد پادشاهی در جایگاهی نمودار می‌شوند که قوام دین و انتظام امور این جهانی، اجتماعی و انسانی تابع آن است و مصلحت بندگان خدا و آبادانی جهان به او



تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۲۱۷

سپرده شده است (طباطبایی زواری، ۱۳۳۴: ۶۷-۶۶ و ۵۷؛ غزالی طوسی، ۱۳۱۷: ۳۹ و ۴۲؛ مسعودی، ۱۳۸۲: ۲۱۶-۲۱۵؛ مسکویه، ۲۵۳۵: ۱۱۳). همچنان که به جهت اهمیت و محوریت مقام شاهی در تاریخ‌نگری ایرانی، زمان و ویژگی‌های زمانه بر مبنای دوره پادشاهی و حکومت سلاطین و حکمرانان مشخص می‌شود.<sup>۱</sup> آنان در کنار پیامبران به عنوان برگزیدگان الهی هستند. در تاریخ‌نگری قدیم، پادشاهان نمونه، در قامت افرادی انتظام‌بخش، بنیادگذار و آغازکننده دوره نوین به تصویر کشیده می‌شوند؛ مسئله‌ای که مدنظر کریستین سن نیز قرار گرفته است (کریستن سن، ۱۳۵۰: ۵۶).

### نتیجه‌گیری

مطابق مباحث طرح‌شده، می‌توان نظم و زنجیره‌ای روایی در تاریخ‌نگری قدیم را تشخیص داد که در متون و داستان‌های اسطوره‌ای و حماسی و تاریخی متجلی می‌شود. این نظم و زنجیره روایی، پیش‌ویش از هرچیز مفهومی زمانی است. اصلی‌ترین ویژگی این نظم روایی و زمانی، ابتدای آن بر مفهوم و عنصر پادشاهی است. این زنجیره روایی که در امتداد اسطوره و روایت آفرینش قرار می‌گیرد، با زنجیره‌ای از پادشاهان و شخصیت‌های اسطوره‌ای و حماسی تنظیم می‌شد و بر مبنای محوریت عامل پادشاه نظم می‌یافت. در نتیجه، نظم زمانی و روایی شکل می‌گرفت که براساس توالی حکومت پادشاهان، حاکمان و دوره حکومت آنها قرار داشت. به شکلی مشابه، مکان و جغرافیا نیز بر مبنای قلمروهای پادشاهی تقسیم می‌شد. مفهوم مکانی این طرح روایی، علاوه بر وجه اسطوره‌ای و مقدس و همچنین وجه حماسی آن، در هر دو انگاره هفت اقلیم و سه سرزمین، دارای بن‌مایه‌ای سیاسی با محوریت پادشاهان و قلمروهای پادشاهی بود. همچنین، همین قلمروهای پادشاهی است که در روایت‌های زمانی نیز متجلی می‌شوند. در این معنا، روایت‌ها و زنجیره‌های زمانی، روایت قلمروهای پادشاهی در طول زمان و تاریخ است. ایران یا ایران‌شهر نیز به عنوان قلمرویی پادشاهی مدنظر قرار می‌گرفت. چنین انگاره‌هایی تفاوتی معنادار با انگاره جدید از زمان و مکان و پیوند آن دو دارد. امری که ادبیات غالب ناسیونالیستی توجهی بدان ندارد. در تاریخ‌نگری قدیم ایرانی، بحث از یک گستره جغرافیایی، به معنای بحث از موطن یک ملت خاص نبود، بلکه هدف بحث در باب سرزمینی بود که

---

۱. اشاره غزالی به سخن احنف بن قیس خطاب به معاویه در این زمینه روشن‌تر است: «زمانه تویی اگر تو به صلاح باشی وی به صلاح باشد و اگر تو به فساد باشی وی نیز به فساد باشد» (غزالی طوسی، ۱۳۱۷: ۸۱). پادشاهان و حاکمان، و عملکرد و حتی نیت آنها، تأثیرگذارترین عامل در شکل‌دهی به ویژگی‌های هر زمان و دوره تاریخی است (همان: ۷۵ و ۵۳ و ۵۲ و ۴؛ خواجه نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۶۵).

دربگیرنده گستره حکومتی یک نظام و سلسله پادشاهی بود. تاریخ در معنای قدیم آن، به توضیح و توصیف سرگذشت نظام‌ها و سلسله‌های پادشاهی در طول زمان می‌پرداخت یا تاریخ یک قلمرو و گستره جغرافیایی را به بحث می‌گذاشت که قلمروی یک سلسله پادشاهی مشخص بود. همچنین زمان و مکان در زمینه و طرح روایی کلان نبرد خیر و شر و پیروزی غایی خیر بر شر مدنظر قرار می‌گرفت. تمام این‌ها از تصورات جدید از زمان و مکان متفاوت هستند. روشن است که در اینجا با انگاره‌ای اسطوره‌ای و الهیاتی از زمان و مکان رویارو هستیم که کارکردی سیاسی به خود گرفته است. برای درک چنین انگاره‌ای از مکان، توجه به تصور دایره‌وار و تأکید بر روی عنصر مرکزیت در این تصور مکانی ضروری است. دو انگاره‌ای که به نحوی وثیق در ارتباط با هم قرار دارند و هر دو نیز نمادهایی اسطوره‌ای هستند. در فقرات متعددی که در باب جغرافیای هفت اقلیم از منابع ذکر شد، هم‌زمان بر انگاره دایره‌ای و مرکزیت تأکید شده است. مفهوم مرکز، جایگاهی بارز و مهم در انگاره سه سرزمین نیز دارد. قراردادن یک مکان در مرکز گستره‌ای جغرافیایی امری است که به‌طور مکرر در انگاره‌های اسطوره‌ای از جغرافیا و مکان انجام می‌پذیرد، اما باید توجه داشت که پنداشت یک مکان مشخص به‌عنوان مرکز آفرینش نه امری مختص به هند و ایرانیان بود و نه برآمده از یک آگاهی ملی بود. این نوع اعتقاد، در تطابق و تشابه با اعتقادات جوامع و فرهنگ‌های باستانی قرار داشت. به‌طور مثال محققان اشاره کرده‌اند که هر دو امپراتوری روم و ساسانی، قلمرو امپراتوری خود را تنها مرکز اصلی جهان می‌دانستند. همچنان که قبل از آن‌ها، تمدن‌های بین‌النهرین و مصر باستان خود را در مرکز عالم و جهان کیهانی تصور می‌کردند یا یهودیان خود را ملت و قوم برگزیده خداوند در سرزمین مقدس تصور می‌کردند.

### منابع

- ابن‌البلخی (۱۳۸۴) *فارسانامه*، به تصحیح و تحشیه گای لیترانج و رینولد آلن نیکلسون، تهران: اساطیر.
- اشپولر و دیگران (۱۳۸۸) *تاریخ‌نگاری در ایران*، ترجمه یعقوب آژند، چاپ ۲، تهران: گستره.
- اشرف، احمد (۱۳۹۵) *هویت ایرانی: از دوران باستان تا پایان پهلوی*، و دو مقاله از گرادو نیولی و شاپور شهبازی، ترجمه و تدوین حمید احمدی، چاپ ۴، تهران: نشر نی.
- اصفهانی، حمزه‌بن حسن (۱۳۴۶) *تاریخ پیامبران و پادشاهان (سنی ملوک‌الارض و الانبیا)*، ترجمه جعفر شعار، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- افکنده، احسان؛ عالفرو، باقرعلی (۱۳۹۵) «میراث هند و ایرانی «هفت کشور» در متون کهن ایرانی و هندی»، پژوهش‌های ایران‌شناسی، ۶(۱)، ۲۰-۱.
- الیاده، میرچا (۱۳۶۵) *اسطوره بازگشت جاودانه مقدمه بر فلسفه‌ای از تاریخ*، ترجمه بهمن سرکاراتی،

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۲۱۹

تبریز: نیما.

- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵) مقدس و نامقدس، ترجمه نصراله زنگویی، تهران: سروش.
- اوستا: کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی (۱۳۸۵) جلد ۱ و ۲، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، چاپ ۱۰، تهران: مروارید.
- بلعمی، ابوعلی محمد (۱۳۵۳) تاریخ بلعمی، جلد ۲، به تصحیح محمد تقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، چاپ ۲، تهران: تابش.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۶) از اسطوره تا تاریخ، گردآورنده و ویراستار: ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران: چشمه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱) پژوهشی در اساطیر ایران، ویراستار کنایون مزداپور، چاپ ۹، تهران: آگه.
- بیرونی خوارزمی، ابوریحان محمد بن احمد (۱۳۵۲) تحلید نهاییات الأماکن لتصحیح مسافات المساکین، ترجمه احمد آرام، تهران: دانشگاه تهران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶) آثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، چاپ ۵، تهران:

امیرکبیر.

- تهامی، مرتضی؛ کاویانی راد، مراد (۱۳۹۴) «تبیین قلمرو و فضای برگزیده در اندیشه و اسطوره ایرانیان باستان»، در تحقیقات کاربردی علوم جغرافیایی، (۳۷)، ۶۶-۲۵.
- توکلی طرفی، محمد (۱۳۹۷) تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ، تهران: پردیس دانش.
- ثاقب فر، مرتضی (۱۳۷۷) شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران، تهران: قطره- معین.
- ثعالبی نیشابوری، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل (۱۳۶۸) تاریخ ثعالبی مشهور به غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، پاره نخست: ایران باستان، پیش‌گفتار و ترجمه محمد فضائلی، بی‌جا: نقره.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۶) «از شاهنامه تا خدای‌نامه»، نامه ایران باستان، ۷ (۱ و ۲)، ۱۱۹-۳.
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۹۳) «خدای‌نامه»، در تاریخ جامع ایران، جلد ۵، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۷۰۳-۶۷۵.
- خواجه نظام‌الملک، ابوعلی حسن طوسی (۱۳۴۷) سیرالملوک (سیاست‌نامه)، به اهتمام هیوبرت دارک، چاپ ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۱۳۸۰) تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، چاپ ۴، تهران: خیام.
- دریایی، تورج (۱۳۸۲) «دیدگاه‌های موبدان و شاهنشاهان ساسانی درباره ایران‌شهر»، نامه ایران باستان، ۳ (۲)، ۲۷-۱۹.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲) «مقام سلطنت در ایران اوایل دوره ساسانی»، عصر ساسانی (ایده ایران)، ترجمه محمد تقی ایمان‌پور و کیومرث علی‌زاده، جلد ۳، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۵) «تاریخ‌نگاری در ایران باستان متأخر» در خردنامه، ترجمه محمد حیدرزاده، (۱۶)، ۱۲۸-۱۱۳.
- دریایی، تورج؛ رضاخانی، خداداد (۱۳۹۶) از جیحون تا فرات (ایران‌شهر و دنیای ساسانی) ترجمه مریم بیجوند، تهران: مروارید.

دینکرد چهارم (۱۳۹۳) پژوهش مریم رضایی، زیر نظر سعید عریان، تهران: علمی.  
دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۶۴) *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی.  
روزنتال، فرانتس (۱۳۶۵) *تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام*، بخش اول، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد: آستان  
قدس رضوی.

*زند و هومن یسن و کارنامه اردشیر بابکان* (۱۳۴۲) ترجمه صادق هدایت، چاپ ۳، تهران: امیرکبیر.  
سرخوش کرتیس، وستا؛ استوارت، سارا (۱۳۹۲) *عصر ساسانی (ایه ایران)* جلد ۳، ترجمه محمدتقی  
ایمان‌پور و کیومرث علی‌زاده، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

سنگاری، اسماعیل؛ کرباسی، علیرضا (۱۳۹۶) «رویکرد به تاریخ از منظر فلسفه تاریخ دیانت زردشتی»،  
*تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، ۲۷ (۲۰)، ۵۵-۷.

شاپور شهبازی، علیرضا (۱۳۹۶) «تاریخ‌نگاری در ایران پیش از اسلام»، در *جنای شاپور*، ترجمه بهرام  
روشن‌ضمیر و کلثوم غضنفری، ۳ (۹)، ۹۸-۸۶.

صدقی، ناصر (۱۳۹۳) *تاریخ‌نگاری در ایران عصر سلجوقی*، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.  
صیامیان گرجی، زهیر؛ ماخانی، سعید؛ ماخانی، محمدجلال (۱۳۹۶) «مبانی کیهان‌شناختی اندیشه سیاسی  
ایران‌شهری با تأکید بر منابع زرتشتی»، در *مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه انجمن ایرانی  
تاریخ*، ۸ (۳۱)، ۱۲۸-۱۰۷.

طباطبایی زواری، محمد جلال‌الدین (۱۳۳۴) *توقیعات کسری انوشروان سؤالات مؤبدان و دستوران از  
انوشروان و جواب آن‌ها (دستورنامه کسری)*، به سعی و اهتمام حاج حسین نخجوانی، تبریز:  
شفق.

*عهد اردشیر* (۱۳۴۸) پژوهنده عربی: احسان عباس، برگرداننده به فارسی س. محمدعلی امام شوشتری،  
تهران: انجمن آثار ملی.

عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر زیار (۱۳۷۵) *قابوس‌نامه*، به اهتمام و تصحیح  
غلامحسین یوسفی، چاپ ۸، تهران: علمی و فرهنگی.

غزالی طوسی، امام ابو حامد حجه الاسلام محمد بن محمد بن محمد بن احمد (۱۳۱۷) *نصیحه الملوک*، با  
مقدمه و تصحیح و حاشیه جلال همایی، تهران: چاپخانه مجلس.

فرنبرگ دادگی (۱۳۸۰) *بندهش*، گزارنده مهرداد بهار، چاپ ۲، تهران: توس.  
کارنامه اردشیر بابکان با متن پهلوی، آوانویسی، ترجمه فارسی و واژه‌نامه (۱۳۵۴) به تصحیح بهرام  
فروه‌وشی، تهران: دانشگاه تهران.

کریستن سن، آرتور امانوئل (۱۳۵۰) *کارنامه شاهان در روایات ایران باستان*، ترجمه باقر امیرخانی و  
بهمن سرکاراتی، تبریز: دانشگاه تبریز.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۴) *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، چاپ ۴، تهران: نگاه.  
کوه‌کن، محمود رضا (۱۳۹۶) *ایران‌شهر: روند تبیین اندیشه سیاسی ایران‌شهری (ایران باستان)*، تهران:  
دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۲۲۱

گودورف، ژرژ (۱۳۷۹) «کیهان اسطوره‌ای»، در *جهان اسطوره‌شناسی*، ژرژ دومزیل... [و دیگران]، ترجمه جلال ستاری، تهران: مرکز.

مسعودی، ابوالحسین علی‌بن حسین (۱۳۶۵) *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ ۲، تهران: علمی و فرهنگی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۲) *مروج الذهب*، جلد ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ ۷، تهران: علمی و فرهنگی.

مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۱) «شاهنامه و تاریخ»، در *ایران‌نامه*، (۸۰)، ۴۱۶-۳۸۵.  
مسکویه، احمدبن محمد (۲۵۳۵) *جاویدان خرد*، ترجمه تقی‌الدین محمد شوشتری، به‌اهتمام بهروز ثروتیان، تبریز: شفق.

مینوی خرد (۱۳۵۴) ترجمه احمد تفضلی، بی‌جا: بنیاد فرهنگ ایران.  
*نامه تنسر به گشنسپ* (۱۳۵۴) به تصحیح مجتبی مینوی، چاپ ۲، تهران: خوارزمی.  
ویسهوفر، یوزف (۱۳۷۷) *ایران باستان (از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد)*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.

هینلز، جان (۱۳۶۸) *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: چشمه.  
یارشاطر، احسان (۱۳۶۳) «چرا در شاهنامه از پادشاهان ماد و هخامنشی ذکری نیست؟»، در *ایران‌نامه*، ۳(۱۰)، ۲۱۳-۱۹۱.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۹) «تاریخ ملی ایران»، در *تاریخ ایران کیمبریج از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان*، ترجمه حسن انوشه، چاپ ۶، تهران: امیرکبیر، ۵۸۷-۴۷۱.

Koselleck, Reinhart (2018), *Sediments of time: on possible histories*, translated and edited by Stefan-Ludwig Hoffmann and Sean Franzel, Stanford, California: Stanford University Press.

Panaino, Antonio (2017). "The End of Time and the 'Laws of Zoroaster': A Zoroastrian Doctrine in the Manichaean Reception." In *In Limine. Esplorazioni Attorno All'idea Di Confine*, edited by Francesco Calzolaio, Erika Petrocchi, Marco Valisano, and Alessia Zubani, 61-68. Studi E Ricerche 9. Venice: Edizioni Ca' Foscari.

Panaino, Antonio (2016), "Between Astral Cosmology and Astrology: The Mazdean Cycle of 12,000 Years and the Final Renovation of the World", in *The Zoroastrian Flame: Exploring Religion, History and Tradition*, Edited by Alan Williams, Sarah Stewart & Almut Hintze, London. New York: I. B. Tauris & Co. Ltd.

Tavakoli-Targhi, Mohamad (2001), *Refashioning Iran: Orientalism, Occidentalism, and Historiography*, London: Palgrave Macmillan.

**List of sources with English hand writing**

- '*Ahd-e Ardešir*' (1969), Arabic Researcher: Ehsan Abbas, Translated into Persian by S. Mohammad Ali Imam Shoshtari, Tehran: Selsele Enteshārāt-e Anjoman-e Ātār-e Mellī.
- Afkande. Ehsān; Ālfar. Bāqerali (2016), "Indo-Iranian Heritage of "Haft karšvar" in the Old Iranian and Indian Texts", in *Pažūhešhāye Irānšenāsi*, Number 1, 1-20.
- Ashraf. Ahmad (2016), *Iranian identity: from ancient times to the end of Pahlavi, and two articles by Gherardo Gnoli and Shapour Shahbazi*, Translated and compiled by Hamid Ahmadi, Tehran: Našr-e Ney.
- Avesta: The Ancient Iranian Hymns & Texts* (2006), Report and research by Jalil Dūstkhah, Tehran: Morvārīd.
- Bahar. Mehrdad (1997), *from myth to history*, Compiled and Edited by Abolqasem Esmāeilpur, Tehran: Našr-e Češme.
- Bahar. Mehrdad (2012), *A Research in Iranian Mythology*, Edited by Katayun Mazdapur, Tehran: Āgah.
- Bīrūnī. Abūreihān (2007), *Ātār ul-bāqīye*, Translated by Akbar danaseresht, Tehran: Amīrkabīr.
- Bīrūnī kārzmī. Abūreihān Moḥammad b. Aḥmad (1973), *Ketāb-o Toḥdīd Nehāyāt al-Amāken Lītašhīh-e Masāfāt al-Masāken*, Translated by Ahmad Aram, Tehran: University of Tehran Press.
- Christensen, Arthur Emanuel (1971), *Les gestes des rois dans les traditions de l'Iran antique*, Translated by Baqer Amirkhani and Bahman Sarkarati, Tabriz: Tabriz Univesity.
- Daryayi. Toraj (2003), "Viewpoints of Sassanid monks and emperors about Iranshahr", in *Nāme-ye Irane Bāstān*, Number. 2, 19-27.
- Daryayi. Toraj (2013), "The Position of the Monarchy in Iran in the Early Sassanid Period", *Sassanian Era (Idea of Iranshahri)*, Vol. 3, Translated by Mohammad Taqi Imanpur and Kiyumars Alizade, Mashhad: Enteshārāt-e Dānešqāh-e Ferdosi-ye Mashhad.
- Daryayi. Toraj (2016), "Historiography in Late Ancient Iran", Translated by Mohammad Heydarzade, in *Kheradnāme*, Number. 16, 113-128.
- Daryayi. Toraj, Khodadād Rezakhani (2017), *From Oxus to Ruphrates: The World of Late Antique Iran*, Translated by Maryam Bijvand, Tehran: Morvārīd.
- Dīnvarī. Abūhanīfe Aḥmad b. Dāvūd (1985), *Akbār ul-Ṭīwāl*, Translated by Mahmood Mahdavi Damghani, Tehran: Našr-e Ney.
- Dinkard-e Čāhārom* (2014), Research by Maryam Rezaei, Under the Supervision of Saeed Ariyan, Tehran: Našr-e 'Elmī.
- Eliade. Mircea (1986), *The myth of the eternal return*, Translated by Bahman Sarkārāti, Tabriz: Nimā.
- Eliade. Mircea (1996), *Mythe de leternel retour*, Translated by Nasrollahe Zanquyi, Tehran: Sorūš.
- Faranbağ (2001), *Bondaheš*, Reported by Mehrdad Bahar, Tehran: Tūs.
- Gudorf. Gorges (2000), "Mythological Cosmos", in: *The world of mythology (Jahan-e Ostūrešenāsi)*, Tehran: Našr-e Markaz.
- Ġazzālī-ye Tūsī. Emām Abūhāmed Ḥojjatol-Islam Moḥammad b. Moḥammad b. Moḥammad b. Aḥmad (1938), *Našīhat ul-Molūk*, Edited and Revised by Jalal Homaei, Tehran: Čāpkāne-ye Majles.
- Hinnells. John Russell (1989), *Persian mythology*, Translated by Zhale Amuzqar- Ahmad Tafazzoli, Tehran: Češme.
- Kārnāme-ye Ardešīr-e Bābakān (1975), Edited by Bahram Farahvashi, Tehran: University of Tehran Press.

- ḵāje Nezāmolmolk. Abū 'Alī Hassan Tūsī (1968), *Seyar ul-Molūk (Sīyāsāt Nāme)*, edited by Hubert Darke, Tehran: Bongāh-e Tarjome va Našr-e Ketāb.
- Koselleck. Reinhart (2018), *Sediments of time: on possible histories*, translated and edited by Stefan-Ludwig Hoffmann and Sean Franzel, Stanford, California: Stanford University Press.
- Kuhkan. Mahmoodreza (2017), *Iranshahr The Explanation Course of the Iranshahr Political Thought (The Ancient Iran)*, Tehran: Daftar-e Pažūhešhā-ye Farhangī.
- Mas'ūdi. Abū al-Ḥossein 'Alī b. Ḥossein (1986), *Al-Tanbih wa al-Ašraf*, Translated by Abol-Qasem Payande, Tehran: Šerkat-e Enteshārāt-e 'Elmī va Farhangī.
- Mas'ūdi. Abū al-Ḥossein 'Alī b. Ḥossein (2003), *Morūj ulzahab*, Vol. 1, Translated by Abol-Qasem Payande, Tehran: Šerkat-e Enteshārāt-e 'Elmī va Farhangī.
- Meskub. Shahrokh (2002), "Šāhnāme va Tārikh", in *Irānnāme*, Number. 80, 385-416.
- Mīnavī-e kerad* (1975), Translated by Ahmad Tafazzoli, (n.p): Enteshārāt-e Bonyād-e Farhang-e Iran.
- Moskūyah. Aḥmad b. Moḥammad (1976), *jāvidān kerad*, Translated by Taqi-al-din Mohammad Shoshtari, Tabriz: Šafaq.
- Nāme-ye Tansar be Gošnab (1975), Edited by Mojtaba Minavi, Tehran: Šerkat-e Sahāmī-ye Enteshārāt-e ḵārazmī.
- 'Onsor ul-Ma'ālī Keikāvūs b. Eskandar b. Qābūs b. Vošmgīr-e Zīyār (1996), *Qābūs-nāmeḥ*, Edited by Gholamhosein Yusefi, Tehran: Šerkat-e Enteshārāt-e 'Elmī va Farhangī.
- Rosenthal. Franz (1986), *A History of Muslim Historiography*, Vol. 1, Translated by Asadollah Azad, Mashhad: Mo'aseseye Čāp va Enteshārāt-e Āstāne Qods-e Razavī.
- Saqebfār. Morteza (1998), *Ferdowsi's Shahnameh and philosophy of history of Iran*, Tehran: Qatre – Moin.
- Ta'ālībī Neyšābūrī. 'Abdolmalek b. Moḥammad b. Esmā'īlī (1989), *Tāriḵ-e Ta'ālībī Mašhūr be Ġorare Akbāre Molūk el-Fors wa Sīyārohōm*, Translated by Mohammad Fazayeli, n.p: Našr-e Noqreh.
- Sangari. Esmā'il; Alireza Karbasi (2017), "An Approach to History from the Viewpoint of Philosophy of History of Zoroastrianism", in *Journal of Historical Perspective & Historiography*, Number 20, Pages 55-77.
- Sedqi. Naser (2014), *Historiography in Seljuk-era Iran*, Tehran: Pažūheškade-ye Tāriḵ-e Islam.
- Siamian Gorji Z, Makhani S, Makhani M J. (2017), "The Cosmological Foundations of Iranshahri's Political Thought with an Emphasis on Zoroastrian Resources", in *Cultural History Studies (Pejuhesh Nameh Anjoman-e Iraniye Tarikh)*, 8 (31), 107-128.
- Tabatabaei Zavvari. Mohammad Jalaleddin (1955), *Toqī'āt-e Kasrā Anūšervān (Dastūr-nāme-ye Kasravī)*, With the efforts of Haj Hosein Nakhjavani, Tabriz: Šafaq.
- Tahami. Morteza; Morad Kavaniarad (2015), "Explanation of Selected Territory and Space in Ancient Iranian Ideas and Myths", in *Jurnal of Applied Researches in Geographical Sciences*, Vol. 15, Number 37, 25-46.
- Tavakoli-Targhi. Mohamad (2001), *Refashioning Iran: Orientalism, Occidentalism, and Historiography*, London: Palgrave Macmillan.
- Tavakoli-Tarqi. Mohamad (2018), *Vernacular Modernity and the Rethinking of History*, Tehran: Pardīse Dāneš.
- Wieschofer. Josef (1998), *Ancient Persia: Form 550 B.C to 650 A.D.*, Translated by Morteza Saqebfār, Tehran: Qoqnūs.
- Yarshater. Ehsan (1984), "Why is there no mention of Median and Achaemenid kings in the Shahnameh", in *Iranname*, Number. 10, 191-213.

### References in English

- Koselleck. Reinhart (2018), *Sediments of time: on possible histories*, translated and edited by Stefan-Ludwig Hoffmann and Sean Franzel, Stanford, California: Stanford University Press.
- Panaino. Antonio (2017). "The End of Time and the 'Laws of Zoroaster': A Zoroastrian Doctrine in the Manichaean Reception." In *In Limine. Esplorazioni Attorno All'idea Di Confine*, edited by Francesco Calzolaio, Erika Petrocchi, Marco Valisano, and Alessia Zubani, 61–68. Studi E Ricerche 9. Venice: Edizioni Ca' Foscari.
- Panaino. Antonio (2016), "Between Astral Cosmology and Astrology: The Mazdean Cycle of 12,000 Years and the Final Renovation of the World", in *The Zoroastrian Flame: Exploring Religion, History and Tradition*, Edited by Alan Williams, Sarah Stewart & Almut Hintze, London. New York: I. B. Tauris & Co. Ltd.
- Tavakoli-Targhi. Mohamad (2001), *Refashioning Iran: Orientalism, Occidentalism, and Historiography*, London: Palgrave Macmillan.



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)



## The Concept and Connection of Time and Place in Old Iranian Historical Perspective (With a Focus on Sasanian Period)<sup>1</sup>

Naser Sedghi<sup>2</sup>  
Aref Narimani<sup>3</sup>

Received: 2023/11/16  
Accepted: 2024/02/01

### Abstract

The problem of current research is what is the meaning and relationship of time and place in the ancient Iranian historical perspective. What is meant here from Iranian historical perspective is a theoretical model and a discursive articulation consisting of a series of elements and concepts that emerged in the political and cultural contexts of the Mazdai-Sasanian period and were reproduced in later periods. The concept of time and place in the ancient Iranian historical perspective can be discussed on two levels: the socio-political and the theological-mythological. The socio-political level of time and place in Iranian historical perspective lies on the theological-mythological level. The theological-mythological level, which focuses on the struggle between good and evil, has a linear form. While the socio-political level of the concept of time and place is formed within a circular understanding of existence and society, and is based on the rise and fall of kingdoms, it has a cyclical and repetitive state. According to the results of this study, in the ancient Iranian historical perspective, the king is placed in the center and middle link of historical and transhistorical times and places. In this historical perspective, the socio-political level of time and place is located along the theological-mythological level, and around the status and order of the kingdom. Likewise, the collapse of the royal order causes the disconnection of the aforementioned historical and transhistorical times and places.

**Keywords:** Time, Place, Old Historical Perspective, The Sassanians, Iran.

---

1. DOI: 10.22051/hph.2024.43576.1665

2. Professor, Department of History, Faculty of Law and Social Sciences, University of Tabriz, Tabriz, Iran. [n\\_sedghi@tabrizu.ac.ir](mailto:n_sedghi@tabrizu.ac.ir)

3. PhD student of Islamic Iranian History, Faculty of Law and Social Sciences, University of Tabriz, Tabriz, Iran (Corresponding Author). [arefnarimani@yahoo.com](mailto:arefnarimani@yahoo.com)

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507



دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۳۰، پیاپی ۱۱۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۱  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۲۵۲-۲۲۷

## بازنمایی اسطوره ضحاک در ادبیات انتقادی عثمانی<sup>۱</sup>

توران طولابی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۱۲

### چکیده

مضامین اسطوره‌ای یکی از مؤلفه‌های فرهنگ باستانی ایران است که از رهگذر ادبیات منظوم و منثور، به فرهنگ‌های پیرامونی راه یافته است. این تأثیرگذاری گاه تا دوره معاصر دوام یافته که نمایشنامه‌نگاری عثمانی در سده سیزدهم/ نوزدهم یکی از جلوه‌های آن است. شمس‌الدین سامی فراشری، ادیب و اندیشه‌ور منتقدی بود که با الهام از اسطوره ضحاک و در قالب نمایشنامه «کاو»<sup>۳</sup>، به نقد نظام سیاسی عثمانی برخاست. نمایشنامه یادشده در آستانه انقلاب مشروطه ایران به فارسی ترجمه شد و «ضحاک» نام گرفت. در پژوهش حاضر بررسی محتوای این نمایشنامه و ترجمه فارسی آن به مثابه یک متن ادبی مدنظر قرار دارد و کوشش می‌شود با الهام از نوتاریخ‌گرایی به عنوان یک رهیافت روش‌شناسی متناسب، پیوند بازآرایی محتوایی اسطوره کاوه با کارکرد انتقادی آن در دو بافتار سیاسی- فرهنگی متمایز ایران و عثمانی تبیین شود. بررسی زمینه تاریخی نگارش کاوه در عثمانی و ترجمه آن در ایران از هم‌نوایی سپهر گفتگویی هر دو محیط سیاسی با این درون‌مایه اسطوره‌ای حکایت دارد؛ در هر دو بستر، خودکامگی آماج نقد بوده و مؤلف و مترجم برای این منظور درون‌مایه اسطوره یادشده را مناسب یافته‌اند. البته وجه تمایزی نیز می‌توان تشخیص داد؛ سامی روایت خود را بر بازآرایی چهره کاوه متمرکز کرده، حال آنکه مترجم در واکنش به استبداد قاجاری، خوانش متفاوتی از اسطوره مذکور بر محور شخصیت ضحاک عرضه نموده است. مترجم نمایشنامه را با نام ضحاک عرضه کرده تا نشان دهد این دو بستر به رغم اشتراکات فرهنگی و تجربه‌های تاریخی مشابه تفاوت‌های آشکار و در نتیجه مسیر متفاوتی در پیش دارند. بُعد دیگر نمایشنامه ناظر بر تجلی مسئله عدالت و مصائب اجتماعی است که در روایت زندگی کاوه بازتاب یافته و با واقعیت‌های زندگی روزمره ایران این روزگار همخوانی دارد.

**کلیدواژه‌ها:** ایران، ترجمه، شمس‌الدین سامی، ضحاک، عثمانی، کاوه.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2024.46429.1711

۲. دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران. toolabi.t@lu.ac.ir

«در صدر مجلس تختی گذاشته شده است»

از طرف راست و چپ تخت دو درب

دیوارها مصور به تصویر مار»

(سامی، ۱۳۲۳: ۷)

#### مقدمه

در نیمه دوم سده سیزدهم / نوزدهم، محیط فکری عثمانی به تبع صحنه سیاسی آن، چهره تازه‌ای از خود نمایاند. با درگذشت عبدالمجید اول (حک: ۱۸۳۹-۱۸۶۱م)، عصر جدیدی در حیات سیاسی امپراتوری آغاز شد که نقد سلطنت مطلقه از جلوه‌های مشهود آن بود. اصلاحات تحولات شگرفی چون تأسیس نهادهای آموزشی جدید، تربیت نخبگان نوگرا، رونق چاپ و نشر و ظهور یک قشر اندیشمند منتقد و تجددگرا در عثمانی ایجاد کرد. در این مقطع، نخبگان فرادست اعم از سلاطین، صدراعظم‌ها و چهره‌های سیاسی و گاه فرهنگی ترقی‌خواه در رأس تغییر بودند، اما در وضعیت جدید، متفکرانی قرار داشتند که با توسل به گونه‌های نوشتاری نوین در پی طرح مفاهیم متجدد سیاسی و اجتماعی بودند. آن‌ها دیگر به نوسازی ارتش، اصلاح نظام آموزشی و حتی نظام حقوقی بسنده نکردند؛ بلکه مفاهیم مدرنی چون آزادی سیاسی و نظام پارلمانی را سزاوار طرح و پیگیری دانستند. اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی مطرح شده توسط جریان نو عثمانیان در این مقوله می‌گنجد. هم‌زمان، رونق صنعت چاپ و اقبال به ابزارهای تازه برای نشر افکار نظیر روزنامه، نمایشنامه، رساله‌های انتقادی و رمان، افق نوینی به روی نوگرایان منتقد گشود تا آرای خود را که عمدتاً از اشراف آنان به زبان‌های اروپایی یا تجربه زندگی در فرنگ مایه می‌گرفت، نشر دهند.

پیش‌گام ارائه گزارش‌های انتقادی از وضعیت عثمانی در قیاس با اروپای آن روزگار چهره‌هایی چون ابوبکر راتب افندی (۱۷۹۹-۱۷۵۰م) و احمد عزمی افندی (د. ۱۸۲۲م) بودند. این نگرش در نیمه دوم سده سیزدهم / نوزدهم شتاب گرفت و به نقد ساختار قدرت و طرح مفاهیم جدید سیاسی سوق یافت. حاصل آن رونق نقد سیاسی با محمل ادبی در این مقطع بود. در این میان، نمایشنامه یکی از این گونه‌های ادبی بود که به‌مثابه ابزاری نو در اختیار اندیشه‌وران منتقد قرار گرفت. *ازدواج شاعر* (نگارش: ۱۸۶۰م) اثر ابراهیم شناسی (۱۲۸۸-۱۲۴۲ق/۱۸۷۱-۱۸۲۶م) ادیب چیره‌دست ترک سرآغاز راهی بود که از دهه ۱۸۷۰ میلادی به بعد رونق گرفت. نمایشنامه‌های «عفیغه آنزهلوق»، «اطالا» و «وصلت» از رجایی‌زاده محمود اکرم (۱۹۱۴-۱۸۴۷م)، «اجل قضا» از ابوضیا محمد توفیق (۱۹۱۳-۱۸۴۹م)، «وطن یا سیلیستره» و «گل نهال» از نامق کمال (۱۸۸۸-۱۸۴۰م) در همین دهه به نگارش درآمد. چهره‌هایی چون

شمس‌الدین سامی فراشری (۱۹۰۴-۱۸۵۰م) نیز با نگارش آثار نوآیین از جمله نمایشنامه مفاهیم و مضامین سیاسی تازه‌ای در انداختند. نمایشنامه «کاوه» سامی در سال ۱۸۷۶ میلادی به نگارش درآمد تا در این دهه، روزگار درخشان نمایشنامه‌نویسی ترکی در عثمانی رقم بخورد. سامی در این نمایشنامه به نقد خودکامگی سلطان عثمانی برخاست. این درون‌مایه برای هم‌تایان وی در ایران که در همین روزگار گرفتار استبدادی سخت‌جان بود جاذبه داشت؛ از این‌رو، نمایشنامه کاوه با اقبال روبه‌رو شد و به فارسی برگردانده شد.

پیشینه پژوهش حاضر را از چند زاویه می‌توان بررسی کرد. در ترکیه به دلیل سهم سامی در تکوین ادبیات جدید ترکی، شماری پژوهش درباره او به نگارش درآمده است.<sup>۱</sup> در ایران اسطوره ضحاک و مقایسه آن با اسطوره‌های دیگر یا تأثیرپذیری دهخدا از قاموس‌الاعلام سامی نقطه محور برخی پژوهش‌ها بوده است. رئیس‌نیا در پژوهش کلاسیک خود درباره مناسبات ایران و عثمانی از معدود پژوهشگرانی است که در این زمینه اطلاعات درخوری ارائه می‌دهد و به ترجمه اثر سامی با نام ضحاک در ایران اشاره می‌کند. آدمیت نیز ذیل ادبیات اجتماعی و سیاسی به این نمایشنامه توجه کرده است.<sup>۲</sup> بالاین‌حال، تاکنون پژوهشی درباره چگونگی بازنمایی نمایشنامه کاوه در ایران، به‌ویژه از منظر مقایسه تطبیقی بافتار سیاسی ایران و عثمانی انجام نشده است.

در پژوهش حاضر تلاش می‌شود نشان داده شود که چگونه نگارش نمایشنامه کاوه برآیند یک چرخش گفتمانی در فرهنگ سیاسی عثمانی نیمه دوم سده نوزدهم بود. بدین معنا که زمانه اصلاحات از بالا به سر رسیده بود و متفکران با الهام از اندیشه‌های سیاسی برگرفته از غرب خواستار نوگردانی نظام سیاسی بودند. اندیشه‌وران ایران نیز در آستانه مشروطیت در کشاکش انتقاد از ساختار استبدادی قدرت ترجمه این نمایشنامه را کارآمد یافتند. بدین‌سان از رهگذر

---

1. Kılıç, Çiğdem, Piyeslerinin önsözlerine göre Şemsettin Sami'nin tiyatro görüşleri ق ۰۸۷- = *Tiyatro Araştırmaları Dergisi*, 28: 2009-2, pp. 19-40; Topaloğlu, Yüksel, "Bir Töre Ounu: Besa Yahut Ahde Vefa", *Trakya Üniversitesi Sosyal Bilimler Dergisi*, Haziran 2013 Cilt 15 Sayı 1 (169-184), ss. 169-184; Akı, Niyazi. XIX. Yüzyıl Türk Tiyatrosu Tarihi. Erzurum: Atatürk Üniversitesi Yayınları, 1963; Sağlam, Nuri, "Tanzimat Sonrası Türk Edebiyatında Milli Tiyatro", *Anlayışı ve Şemsettin Sami'nin 'Besa yahut Ahde Vefa' Adlı Piyesi, İlmi Araştırmalar*, S: 8, İstanbul, 1999, s. 199-207.

۲. «شیوه‌های فرهنگ‌نویسی در لغت‌نامه دهخدا»، (صادقی، ۱۳۸۸: ۳۹-۲)؛ «تحلیل استنادی مدخل‌های اعلام تاریخی غیرشخص لغت‌نامه دهخدا»، (احتشامی، ۱۳۸۲: ۱۹۹-۱۷۳)؛ «ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم» (رئیس‌نیا، ۱۳۸۵: ۲۶ و ۹۹)، نیز همو در مدخل «شمس‌الدین سامی» دانشنامه جهان اسلام گزارشی از زندگی و آثار سامی ارائه کرده است؛ ایدئولوژی نهضت مشروطیت (آدمیت، ۱۴۰۰: ۳۴۴-۳۴۳ و ۳۱۶)؛ نیز درباره شمس‌الدین سامی و نسبت او با شعر فارسی (نک. Abdulla, 2023).

آثار نمایشنامه‌ای می‌توان به درکی از سرشت مناسبات ایران و عثمانی دست یافت که در پسِ روایتی عمدتاً سیاسی مغفول مانده است.

به لحاظ روش‌شناسی، پژوهش حاضر از رویکرد نوتاریخ‌گرایی<sup>۱</sup> الهام گرفته که رهیافت کارآمدی برای پرداختن به متون ادبی چونان منبع پژوهش تاریخی است. از نظر بنیان‌گذاران این رویکرد، متن ادبی به مثابه یک فراورده تاریخمند، افزون‌بر بازنمایی زمانه خود، حامل گفتمان‌ها و جلوه‌گاه ساختارهای زبانی و فرهنگی آن روزگار است. به بیان دیگر، متن ادبی افزون‌بر اینکه محصول یک بافتار تاریخی معین است، در تاروپود خود گفتمان‌ها، نگرش‌ها و ساختارهایی را حمل می‌کند که واکاوی روشمند آن‌ها می‌تواند به شناخت ژرف‌تر از شناختمان، ایدئولوژی و نگرش‌های فرهنگی غالب آن عصر کمک کند.<sup>۲</sup> بر این اساس، نمایشنامه نیز یک متن ادبی است که می‌توان آن را منبعی سودمند برای دستیابی به معرفت تاریخی دانست. در عین حال، در این پژوهش به صرف واکاوی متن بسنده نشده و کوشش شده است تا با ترسیم ابعاد مختلف بستر تاریخی، ارتباط متقابل زمینه و زمانه در پیوند با گفتمان حاکم بر آن متن تبیین شود.

### از زینت المجالس تا نمایشنامه

«دور گلستان و زینت المجالس گذشته است. امروز این قبیل تصنیفات به کار ملت نمی‌آید. امروز تصنیفی که متضمن فواید ملت و مرغوب طبایع خوانندگان است، فن دراما و رومان است» (میرزاآقا تبریزی، ۱۳۳۵: ۲۱۵). شاید نتوان انتظار داشت کسی جز فتحعلی آخوندزاده، چهره پیشگام نمایشنامه‌نویسی، چنین صریح در اهمیت نمایشنامه‌نویسی، تغییر گفتمان زمانه و به تبع آن ضرورت تغییر گونه‌های نوشتاری سخن براند. میرزاآقا تبریزی، مخاطب نامه با وی هم‌نوا بود و او نیز «این قسم تصنیفات» را «مایه ترقی و تربیت ملت و تکمیل مراتب عبرت و تجربت» دانست (همان: ۲)؛ از این رو، به سهم خود کوشید تا این‌گونه جدید نوشتاری را به زبان فارسی عرضه کند. در آستانه انقلاب مشروطه، نمایشنامه به محافل تجددگرا راه گشود به گونه‌ای که از مدرسه، روزنامه و تئاتر به‌عنوان سه اصل ترقی یاد شده که بدون هر کدام از آن‌ها تمدن، ناقص خواهد بود (روزنامه تیاتر، ۱۳۶۶: ۲۱).

#### 1. New Historicism

۲. در زمینه رویکرد نوتاریخ‌گرایی (تاریخ‌گرایی نوین) و کارایی آن برای پژوهش تاریخی (نک. میلانی، ۱۳۸۲:

۱۷-۱۳؛ پاینده، ۱۳۹۷: ۲۰-۱۱؛

Greenblat, 1989: 1-14; Montrose, 1989: 15-37; Aram Weeser, 1994: 1-34; Gallager & Greenblat, 2000: 20-48)

البته فرهنگ ایران با فن نمایش بیگانه نبود و پیشینه‌ای غنی از آن در سنت «تعزیه» بازتاب یافته بود، اما سبک مدرن آن یعنی «درام»<sup>۱</sup> که نمایشنامه برابرنهادۀ فارسی آن است، از غرب الهام گرفت. با ساخت نخستین نمایش‌خانه‌ها در دورۀ ناصرالدین‌شاه (حک: ۱۳۱۳-۱۲۶۴ق) دهلیزی گشوده شد که این هنر به ایران راه یابد و این رهاوردِ فرنگستان به‌مرور قوت بگیرد (جتی عطایی، ۱۳۳۳: ۵۹-۵۸). ویژگی ممتاز این‌گونه نوشتاری نوظهور سبک بیان آن بود که به زبان محاوره پهلو می‌زد. همچنین این قابلیت را داشت که با لحن طنز، کنایه یا استعاره منویات تجددگرایانی را بیان کند که افق تازه‌ای برای آیندۀ ایران متصور بودند. درواقع، نمایشنامه محملی در اختیار اندیشه‌وران تجددگرا گذاشت تا دغدغه‌های خود را به زبانی ساده و عامه‌فهم بیان نمایند. آنان امید داشتند با نمایشنامه «عیوب زمان استبداد را به زبان ساده و عامیانه» بیان کنند و راهی برای تغییر بگشایند (روزنامۀ تیتر، ۱۳۶۶: ۵۰). نمایشنامۀ فارسی به همت امثال میرزا جعفر قراچه‌داغی و میرزا آقا تبریزی پا گرفت که از رهگذر زبان ترکی به محیط فرهنگی قفقاز پیوند خورده و از گفتمان تجددگرای آخوندزاده تأثیر پذیرفته بودند. رونق نمایشنامه در محیط پرتلاطم ایران عصر مشروطه به‌نحوی بود که شیخ ابوالحسن نجفی مردی، از علمای مشروعه‌خواه، لب به شکوه از «تیتر» گشود (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۷: ۲۲۳).

### نمایشنامه در خدمت نقد سیاسی

متعاقب تشدید بحران نظم سیاسی در عثمانی، ضرورت اعمال اصلاحات آغاز شد و با یاری دولتمردان قوت گرفت. پیوستگی اصلاحات با ساختار سیاسی قدرت در ظهور چهره‌های ادبی چون عاکف پاشا (۱۲۶۱-۱۲۰۴ق/۱۸۴۵-۱۷۸۹م)، پرتو ادهم پاشا (۱۲۸۹-۱۲۴۰ق/۱۸۷۲-۱۸۲۵م) یا احمد و فیک پاشا (۱۲۰۸-۱۳۳۸ق/۱۸۲۳-۱۸۹۱م) بازتاب یافت که جملگی حامل عنوان «پاشا» بودند. با ظهور ابراهیم شناسی، «افندی»‌ها جای پاشاها را گرفتند (حبیب، ۱۳۴۰: ۱۰۷) تا دیگر ابزار بیان و مسائل مدنظر آنان نیز متفاوت باشد. این مسیر با ظهور چهره‌های ادبی دیگر همچون رجایی‌زاده محمود اکرم و نامق کمال رونق بیشتری یافت. تأثیرپذیری از تحولات سیاسی فرانسه و زندگی شماری از فرانسویان در استانبول (همان: ۶۹) در چرخش از پاشا به افندی تأثیرگذار بود. در سایه اصلاحات عصر تنظیمات و خط شریف گلخانه (۱۲۵۵ق/۱۸۳۹م) نیز زمینه مساعدی فراهم شد که برخی مدعی شوند «تصویر افکار» شناسی، «ظفرنامه» ضیا پاشا و «وطن» نامق کمال در نبود چنین موقعیتی نوشته نمی‌شدند (همان: ۸۴). به‌هر تقدیر، زمینه طرح مفاهیم نو از رهگذر ابزارهای جدید به‌مرور قوت گرفت. زبان بیان

نیز در مقایسه با قبل دستخوش تغییر شد و ساده‌نویسی با ظهور گونه‌های جدید نوشتاری در قالبی انتقادی پا گرفت. نسلی از متفکران برآمدند که به الگوی حکمرانی عثمانی خرده گرفتند و دغدغه یافتن راهکاری برای مقابله با افول عثمانی داشتند. یکی از مسائل مدنظر آن‌ها شیوه سیاست‌ورزی دولت عثمانی بود که با چرخشی در زبان و گفتمان سیاسی، «استبدادی» تعبیر شد. گشت‌وگذار جمعیتی که بعدها نوعثمانیان نام گرفت در سایه درختان جنگل‌های بلگراد و گفت‌وگو از مصائب عثمانی در ۱۸۶۵ میلادی (Mardin, 2000: 10-11) شاهدهی بر این ادعاست. وقتی، شناسی در نامه خود از پاریس (۱۸۶۶م) از فداشدن در راه «دین و دولت، وطن و ملت» سخن گفت (حیب، ۱۳۴۰: ۱۰۸)، نشان داد که این متفکران دیگر دغدغه اصلاحات از بالا را ندارند، بلکه متأثر از زیست‌جهان غرب سخن از وطن و ملت به میان آورده‌اند. آن‌ها حامل دغدغه‌هایی بودند که در مقایسه با نسل پیشین دولتمردان ترقی‌خواه عثمانی خاستگاه غربی داشت و نیازمند تحول شگرفی در سیاست‌ورزی بود. ضیا پاشا، یکی از چهره‌های نوعثمانی، اندوه ناشی از مقایسه غرب و جهان اسلام را چنین سرود: «راهی دیار کفر شدم، شهرها و کاشانه‌ها را دیدم/ در اقلیم مسلمانان سیاحت کردم، همه‌جا را ویران دیدم» (همان: ۱۳۲).<sup>۱</sup> نامق کمال نیز سرگشته از سیاحت لندن، حسرت خود را در قالب مقاله‌ای به قلم آورد (توفیق، ۱۳۰۸ق: ۳۳۱-۳۱۵). بدین ترتیب، بیان دغدغه‌های نو در قالب‌های متفاوت نشان داد زمانه در مقایسه با مقطع اصلاحات از لونی دیگر آمده است. نگاهی به آمار انتشار رمان، داستان و نمایشنامه‌های این دوره حکایت از این تغییر ژرف دارد (رئیس‌نیا، ۱۳۷۴: ۹۶/۳). نمایشنامه کاوه از این چشم‌انداز قابل درک است.

کاوه به مرزهای عثمانی محدود نماند و بر مدار زبان و دغدغه تجدد به فضای ادبی ایران آن روزگار راه گشود و اسطوره وام‌گرفته‌شده از فرهنگ ایران با ردایی به‌رنگ عثمانی به زادگاهش برگشت. اگر زمانی دیوان شاعران در اولویت ترجمه از فارسی به ترکی بود، حالا گونه‌های نوظهوری چون نمایشنامه به دلیل قابلیت بیان مفاهیم سیاسی نو دهلیز ارتباطی اندیشه‌وران ایران و عثمانی بود. در زمانه‌ای که به تعبیر هابزبام، روزگار خوشبختی ناسیونالیسم بود (بیگدلو، ۱۳۹۶: ۱۹۴)، نمایشنامه «وطن» نامق کمال گزینه مناسبی دیده شد و در شهرهای تهران و تبریز به صحنه رفت (رنجبر فخری، ۱۳۸۳: ۴۹۲ و ۷۳).

زمانی که کوکب بخت قاجارها روبه‌افول بود نیز نمایشنامه «جلال‌الدین خوارزمشاه» این ادیب ترک ترجمه شد (حسن‌پور، ۱۳۹۶: ۳۰) تا آشنایی بیشتری با نمایشنامه‌های همسایه شکل گیرد؛ برخلاف عصر کلاسیک، زمانه رونق ترجمه از ترکی به فارسی فرارسیده بود.

۱. دیار کفری گزدم بلده‌لر، کاشانه‌لر گوردوم/ دولاشدم ملک اسلامی بوتون ویرانه‌لر گوردوم.



تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۲۳۳

تأسیس دارالترجمه نقطه عطفی برای شتاب‌بخشی به روند ترجمه و دهلیزی رو به جهان خارج بود؛ بدین ترتیب ترجمه متون بسیاری از زبان فرانسوی و آثاری به زبان ترکی عثمانی مدنظر قرار گرفت (بهنام، ۱۳۷۵: ۴۶-۴۴).

### زندگی و زمانه شمس‌الدین سامی

شمس‌الدین سامی در ژوئن ۱۸۵۰ میلادی در فراشر آلبانی زاده شد. او براساس سنت وقت آموزش‌نخبگان در عثمانی با زبان عربی و فارسی آشنا شد و بخت آشنایی با ادبیات سیاسی فرانسه را یافت (Uçman, 2010: 519-520). آشنایی با چند زبان (بروسه‌لی، ۱۳۴۲ق: ۷۸/۳) و تأثیرپذیری از «دفتر ترجمه» و «انجمن دانش» سبب شد سامی بتواند آثاری به سبک و سیاق انتقادی بنویسد. وی با فعالیت در روزنامه‌هایی چون «صبح»، «عائله»، «هفته» و نگارش رمان *تعشقی طلعت و فطنت* به یکی از چهره‌های تأثیرگذار در تکوین ادبیات جدید ترکی تبدیل شد (Erol, 2016: 117؛ رئیس‌نیا، ۱۳۹۶: ۶۱۹/۲۲). فعالیت روزنامه‌نگاری او نیز چشمگیر بود، به طوری که مرگش «مطبوعات عثمانیه» را «غریق یأس و الم» کرد (ثروت فنون، ۱۳۲۰: ۱۰؛ حزیران ۱۳۲۰: ۱۶۲).

سامی نمایشنامه را به مثابه ابزاری برای بیان اندیشه خود به خدمت گرفت. چند سال پیش از نگارش «کاوه»، نامق کمال با نگاهی به آثار چهره‌هایی چون شکسپیر بر اهمیت تئاتر تأکید کرده بود (Yılmaz Aydoğdu, 2005: 573-576, 497-501). نمایشنامه «کاوه» در ۱۸۷۲م/ ۱۲۹۳ق به نگارش درآمد و در چاپخانه «تصویر افکار» منتشر شد (Erol, 2016: 123) تا سپهر سیاسی عثمانی پساتنظیمات و عملکرد دولت سلطان عبدالعزیز (۱۸۷۶-۱۸۶۱م)، در قالب اثری تمثیلی به نقد کشیده شود. شاید نگاهی به زندگی‌نامه ابوضیا توفیق، ادیب و روزنامه‌نگار ترک برای درک وضعیت اصحاب قلم در این مقطع مناسب باشد. تعطیلی مکرر روزنامه‌های نوظهور و تبعید روزنامه‌نگاران نمونه‌هایی از اقدامات دستگاه حاکمه علیه او و هم‌قطارانش بود (Ebüzziya, 1994: 375؛ Mardin, 2000: 65-67). شاهد دیگر آن تعطیلی روزنامه «عبرت» و اعمال محدودیت برای نامق کمال پس از اجرای نمایشنامه وطن بود (Kemal Bek, 2004: 8-9). تیغ سانسور در دوره سلطان عبدالحمید قوت گرفت و تعبیری چون «وطن»، «حریت» یا «مشروطیت» نیز مشمول سانسور شد (Karal, 2007: VIII/ 412-413).

سامی برای بیان این وضعیت و ضرورت استبدادستیزی دست‌به‌دامن شاعران فارسی‌گو شد. زبان ترکی در مقطع کلاسیک در قالب ترجمه یا شرح آثار شاعران پرآوازه فارسی‌گو همچون حافظ از زبان فارسی تأثیر می‌پذیرفت (عثمان، ۱۳۳۶: ۱۰۳ و ۱۰۱). فردوسی، دیگر چهره

محبوب در سپهر فرهنگی عثمانی، مضامین مطلوبی برای آراستن نظم سلطانی در اختیار ادیبان آن دیار می‌گذاشت. در این روزگار که آل عثمان با فتح قسطنطنیه موقعیت سیاسی و راهبردی حکومت خود را تثبیت کرده بودند، درون‌مایه‌های وام‌گرفته از شاهنامه برای آن‌ها کارآمد می‌نمود. محبوبیت شاهنامه چنان بود که افزون بر ایجاد منصب «شهنامه‌چی» در دربار عثمانی، آثاری براساس مضامین و وزن عروضی آن سروده شد (وودهد، ۱۳۸۷: ۳۴۶-۳۴۷).

گرایش به شاهنامه در سده نوزدهم نیز تداوم یافت؛ چنان‌که ابوضیا توفیق از دمخور بودن نامق کمال با این اثر و «از بر بودن» برخی حکایات آن یاد کرده است (توفیق، ۱۳۲۷: ۱۹). کمال آن‌قدر با شاهنامه دمخور بود که شعر منسوب به فردوسی با مطلع «ز شیر شتر خوردن و سوسمار» را نیز شنیده باشد و آن را نقل کند (کمال: ۳۵۸). تأثیرگذاری شاهنامه تا دوره جمهوریت تداوم یافت و محمد نجاتی لوغال (۱۸۸۱-۱۹۶۴م) با تسلط چشمگیر خود بر زبان فارسی آن را به ترکی ترجمه کرد (Lugal, 2018-2019: 219).

سامی به زبان فارسی تعلق خاطر ژرفی داشت و نسبت این زبان و شعر را چنین بیان کرده است: «فارسی برای شعر و شعر برای فارسی خلق شده است» (سامی، ۱۳۰۲ق: ۶).<sup>۱</sup> آشنایی با فرهنگ اسطوره‌ای ایران از رهگذر شعر به وی امکان داد تا با توسل به شاهنامه چهره مدنظر خود را بیابد. او در کنار نگارش نمایشنامه «سهراب یا خود فرزندکشی» (رئیس‌نیا: ۱۳۹۶: ۲۲/۶۱۹)، چند مقاله نیز درباره فردوسی و مقابله کاوه با «انواع مظالم» نوشت (سامی، ۱۳۱۴: ۵/۳۳۸۸-۳۳۸۶، ۳۸۲۰). نگارش ماده‌های «اشکانیان»، «ساسانیان»، «ضحاک» و «فریدون» در قاموس‌الاعلام جلوه دیگری از آگاهی تاریخی-اساطیری سامی است (سامی، ۱۳۰۶: ۱۳۱۱: ۴/۲۹۷۷ و ۲۸۸۲-۲۸۸۱ و ۲/۹۸۳-۹۸۴). سامی در مقدمه نمایشنامه «کاوه»، فردوسی را «استاد ادبا» و شاهنامه را اثری فصیح خوانده است که می‌تواند بر صدر ادبیات شرق بنشیند (Sami, 2018: 9). به باور او شاهنامه، اثری عظیم هم‌رده با آثار ادبی تراز اول دنیا و فردوسی پیر و سرور شعرای فارسی‌گو است (سامی، ۱۲۹۸ق: ۹۰ و ۶۰). در دیگر آثار خود نیز از فردوسی با عنوان «استاد نامدار شعرای ایران‌زمین»، «سلطان‌الشعرا» و «شاید حتی سالار نظم‌گویان عالم» یاد کرده است (سامی، ۱۳۲۰ق: ۹ و ۴۷). داستان ضحاک برگرفته از شاهنامه که بیشتر از سرگرمی، حکایت روزگار سلطه و امید به خاتمه آن را با زبان اشارت منتقل می‌کند (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۱: ۵۰-۵۱) انتخاب مناسبی می‌نمود. در عثمانی دیگر مجالی برای عرضه مفاهیمی که قدرت شاهانه را تقویت می‌کرد نبود. تغییر آشکار از وام‌گیری مفاهیم ناظر

۱. «فارسی حقنده: شعر ایچون یارادلمش بر لساندر و شعر او لسان ایچون ایجاد اولنمشدر» دنیله بیلیر. او همچنین فارسی را زبان شعر و ایران را وطن شعرا دانسته است (هفته، ۱۲۹۸: ۸۹).

بر نظم شاهی از شاهنامه به کار بست اسطوره‌های منادی مبارزه با ظلم حکایت از گذار عصر کلاسیک به جهان نو سیاست‌ورزی و چرخشی گفتمانی در عثمانی است.<sup>۱</sup>

### از کاوه تا ضحاک؛ سودای بازآرایی «وطن»

میرزاابراهیم‌خان امیرتومان پسر میرزا علی‌اکبرخان آجودانباشی توپخانه بود که با تشویق ندیم السلطان، وزیر انطباعات و دارالترجمه خاصه همایونی دست به ترجمه اثر سامی زد. این اثر در مطبعه خورشید تهران به قیمت سه قران منتشر شد (تیتر ضحاک، مقدمه مترجم، ۱۳۲۳: ۲). میرزاابراهیم‌خان برای ترجمه این اثر «جهد و مشقت» به خرج داد تا به تعبیر خود بتواند مسیر نوظهور نگارش تئاتر در ایران را هموار کند (همان). مترجم و ذکاءالملک فروغی، مدیر روزنامه «تربیت» که زبان به تمجید ترجمه گشوده است، به نام اصلی این اثر یعنی «کاوه» اشاره‌ای نکرده‌اند. فروغی که خود دستی در ترجمه نمایشنامه داشت (ملک‌پور، ۱۳۶۳: ۲/۲۷۳) در تتمه چاپ نخست نمایشنامه، مترجم را تحسین کرد و داستان را حاوی «نکات دقیق»، «رموز حقایق» و ناظر بر «فواید و عواید» دانست (تیتر ضحاک، ۱۳۲۳: ۱۴۰؛ روزنامه تربیت، ۱۳۲۳: ۱۹۷۶).

گزینش چهره‌های اسطوره‌ای برای بیان مفاهیم سیاسی زمانه پیش از ترجمه نمایشنامه سامی نیز سابقه داشت. میرزاآقاخان کرمانی برای بازسازی گذشته تاریخی ایران به سراغ اساطیری چون کاوه آهنگر رفت (کرمانی، ۱۳۲۴ق: ۷۰-۷۱). ترجمه اثر با عنوان ضحاک بیانگر دشواری مواجهه با ساختار پیچیده قدرت سیاسی در ایران در مقایسه با عثمانی است. اصلاحات نسبتاً نظام‌مند عثمانی و تداوم آن در چند سده تغییرات شگرفی در ساختار سیاسی و حقوقی در پی داشت. این درحالی بود که ساختار سیاسی و نظام اداری فاجاریه تقریباً دست‌نخورده باقی مانده بود (Sohrabi, 1995: 1393-1394). انتخاب عنوان ضحاک حکایت از درک مترجم به راه درازی دارد که پیش روی کنشگران سیاسی برای تغییر در وضعیت موجود بود. ترجمه نمایشنامه سامی مجرای برای بیان مصائب ایران از سوی طیفی از تجددگرایان نوگرایی شد که حالا در پی طرح درک مدرن از مفهوم «وطن» بودند.

درک نوآیین از مفهوم وطن و ضرورت تأمل در مصائب آن عمدتاً از رهگذر شکست‌های نظامی در کانون توجه متفکران جهان اسلام قرار گرفت. نگارش چکامه‌های میهنی (وطنیات)

---

۱. برخی این نمایشنامه را افزون‌بر ماهیت ضد استبدادی دارای بُعد استعمارستیزی نیز دانسته‌اند. به نظر می‌رسد این مؤلفه دست‌کم در مقایسه با نمایشنامه وطن نامق کمال در آن به چشم نمی‌خورد (نک. ملک‌پور، ۱۳۶۳: ۲/۲۷۳).

توسط رفاعه رافع الطهطاوی (۱۲۹۰-۱۲۱۶ق/۱۸۷۳-۱۸۰۱م) و تمجید از گذشته باستانی مصر (عنایت، ۱۳۹۴: ۳۵) یا تلاش نامق کمال برای نگارش آثاری با محوریت مفهوم وطن (Kaplan, 1993: 169-177, 222-227) جلوه‌ای از تغییر گفتمان سیاسی در بخشی از جهان اسلام است. در ایران نیز تکاپوی بازآرایی انگاره وطن رونق گرفت. به مرور معنای گذشته وطن رنگ باخت و جای خود را به ایده کشور مدرن با مرزهای معین داد. در بخشی از نمایشنامه به ضرورت نجات «وطن» و فداشدن در راه آن اشاره شده و از قربانی کردن جوانان بر پای مارها نیز با تعبیر کشتن «نورسیدگان بی‌گناه وطن» یاد شده است (سامی، ۱۳۲۳: ۹ و ۷).

بررسی محتوای این نمایشنامه بیانگر دو بُعد انتقاد از استبداد سیاسی و مصائب مردم است که با وضعیت ایران وقت هم‌خوانی دارد. روزی که میرزا ابراهیم‌خان برای ترجمه نمایشنامه «سامی» گام برداشت نیز گوشه‌چشمی به «سلامتی وطن» به‌مثابه یک «وظیفه» داشت و بعید نیست روایت رمانتیک نمایشنامه از روزگار جم برای او یادآور گذشته باستانی ایران بوده باشد. در روزگار رونق شرق‌شناسی و رمزگشایی از خطوط باستانی که با آمدوشد به غرب و تأمل در چرایی انحطاط همراه شد، انگاره پاسداشت گذشته باستانی رواج یافت (توکلی طرقی، ۱۳۹۵: ۱۵-۱۳) و اندیشه‌وران کوشیدند با الهام از این مقطع «باشکوه» چهره ایران را بازآرایی کنند (مراغه‌ای، ۱۳۹۷: ۱۲۱ و ۲۶). نگرش حسرت‌ناک به گذشته باستانی به ایرانیان مقیم عثمانی هم تسری یافت؛ حسین دانش (۱۹۴۳-۱۸۷۰م) با الهام از خاقانی، اثری با نام «مداین خرابه‌لری» در استانبول منتشر کرد. رضا توفیق (۱۹۴۹-۱۸۶۹)، ادیب ترک نیز در مقدمه‌اش بر این اثر از گذشته تاریخی ایران سخن راند. دانش در این اثر با مقایسه حال و گذشته ایران با زبان شعر برای مصائب ایران نالید (دانش، ۱۳۳۰: ۲۳-۲۲). بعید است در پس ذهن میرزا ابراهیم‌خان نیز چنین مسئله‌ای نبوده باشد آنگاه که تعبیر «پیرترین ممالک» را برای ایران در نمایشنامه دیده است (سامی، ۱۳۲۳: ۳۲). نقل نخستین جملات نمایشنامه برای فهم موضوع خالی از لطف نیست:

«ما که با آیین جم در عالم افتخار می‌کردیم... ما که روز نوروز هر قدر غنچه‌ها باز می‌شد، قلبمان بیشتر فرحناک می‌شد، در کنار نهرها و چمن‌زارها و در میان گل‌ها و غنچه‌ها آیین جم را اجرا می‌داشتیم، ما امروز به عبادت این حیوان مخوف مجبوریم!» (همان: ۸).

#### انتقاد از استبداد

مهم‌ترین بُعد انتقادی نمایشنامه «سامی» ناظر بر انتقاد از استبداد سیاسی و خودکامگی حاکمان

است که ضحاک نماینده آن به شمار می‌رود. روایت نمایشنامه ضحاک با مذمت مارها به‌عنوان احقر مخلوقات و موجودی وحشت‌انگیز شروع می‌شود. در پی رشته‌ای از مسائل موبدان اذعان می‌کنند که باید به «معبودها» یعنی مارها مغز کله انسان داد (سامی، ۱۳۲۳: ۳۲). استعاره‌ای که به ستیز جباران زمانه با اندیشه جوانان تعبیر شده است (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۱: ۷۴). مار نمادی است که در سراسر نمایشنامه حضور دارد و تصاویری از آن بر دیوار نصب شده است. وقتی موبدان برای عقد خوب‌چهر، دختر ضحاک و قحطان می‌آیند مارهایی بر گردن، دست و شانه‌هایشان پیچیده است. موبدان و ضحاک برای گرنش به نزد قفس مارها در کنار اتاق می‌روند:

«اینک، تأمل کنیم!

بیایید که گرنش بکنیم

حضور این معبود ناس!

باید نمودن التماس (تمام به سجده می‌روند)» (سامی، ۱۳۲۳: ۵۵).

به‌هرحال موضوع تهیه خوراک مارها از مغز جوانان نهایی می‌شود؛ تصمیمی که استثنابردار نیست. خودکامگان در روزگار ادبار مشروعیت برای حفظ اورنگ سلطنت به نزدیک‌ترین افراد خود نیز رحم نمی‌کنند. در نبود سازوکارهای قانونی، این سرشت سلطنتی است که امور آن با محوریت اراده رأس هرم قدرت پیش می‌رود. مهرو، یکی از چهره‌های این نمایشنامه که سال‌هاست از پسرش خبری ندارد خطاب به خوب‌چهر از ظلم می‌گوید. به نظر می‌رسد سخن مهرو در نظر میرزاابراهیم‌خان حکایتی از سازوکار سیاسی حاکم بر ایران است؛ آنجا که می‌گوید: «دخترجانم، ظالم پاره جگر ندارد. اقربا، تعلقات، احباب هم ندارد. اسپرها و مظلم‌ها دارد» (همان: ۲۲). حضور چنین چهره‌ای در نمایشنامه‌نویسی عثمانی پیش‌تر در قاپلان‌پاشا، چهره مستبد و عبوس نمایشنامه «گل‌نهال» نامق کمال جلوه یافته بود که برای حفظ قدرت خود با کاربست سازوکار استبدادی از برخورد بی‌رحمانه با نزدیک‌ترین افراد نیز فروگذار نمی‌کند (طولایی، ۱۴۰۱: ۴۷-۴۸). اندرز شیخعلی‌میرزا به وزیر خود درباره ضرورت عادی‌سازی خون‌ریزی و قتل از آغاز طفولیت در نمایشنامه میرزارضاخان طباطبایی نائینی نیز جلوه‌ای از این امر است (روزنامه تیاتر، ۱۳۶۶: ۶۰). وقتی خوب‌چهر برای نکاح با قحطان به موبد پاسخ منفی می‌دهد و از عشق به پرویز می‌گوید خشم ضحاک بر او فرومی‌ریزد و دستور حبس او و پرویز را می‌دهد (سامی، ۱۳۲۳: ۶۰). مهرو که پس از مرگ همسر ضحاک وظیفه نگهداری از خوب‌چهر را بر عهده گرفته متذکر می‌شود که او در دم مرگ از رفتار ضحاک آسوده‌خاطر نبوده است (همان: ۵۱).

البته همه استبداد نباید به نام ضحاک نوشته شود. آنچه هویداست همراهی دستگاهی است که هریک به امید نام و نان با ضحاک همراهی می‌کنند. نگاهی به ساختار سیاسی قدرت قاجاریه بیانگر آن است که افزون بر شاه طیفی از عناصر ذی‌نفع از رجال درباری و خلوتیان تا نخبگان مرکزی و محلی در وضعیت سیاسی و اجتماعی وقت دخیل بودند (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۴۳). قحطان در سودای وصال خوب‌چهر با دستگاه حاکمه همراهی می‌کند. وانگهی، همراهی تمام‌قد موبدان برای تعبیر خواب ضحاک، پیشنهاد کشتن انسان‌ها و رفتار آن‌ها در مراسم عقد قحطان و خوب‌چهر جلوه‌ای از مناسبات پیچیده‌ای است که خودکامگی او را استوارتر می‌کند. وقتی فرهاد برای نجات خوب‌چهر و پرویز پادرمیانی می‌کند موبد موبدان پاسخ می‌دهد: «ما دخالت نمی‌توانیم بکنیم... (به موبدها) پیش باشید، برویم!» (سامی، ۱۳۲۳: ۶۱) و می‌روند. اصولاً چه پادرمیانی‌ای می‌تواند باشد وقتی همان‌ها با تعبیر خواب پیشنهاد کشتن جوانان را به ضحاک دادند؛ عزیمت موبدان، حساب‌شده و در جهت حفظ مرجعیتی است که در دستگاه حاکمیت مستقر دارند. حضور تمام‌قد آنان برای قرعه‌زدن نام اطفال، دستور تیزکردن ساطورها و تذکر برای همراهی نکردن با محکومان به قتل بیانگر همراهی با ضحاک است (همان: ۱۴۲). در نمایشنامه «ضحاک» غلامحسین ساعدی (۱۳۱۴-۱۳۶۱) نیز موبدان و نجیب‌زادگان فقط با سوت ضحاک می‌آیند و در برابر او سر خم می‌کنند (ساعدی، ۱۳۷۷: ۷۶-۷۵). در اشاره فردوسی به نهان‌گشتن کردار فرزنانگان و بازبودن دست دیوان می‌تواند ناظر بر همین باشد (فردوسی، ۱۳۹۹: ۲۹/۱). سامی در جای دیگر نیز به «مداهنه» موبدان اشاره کرده است:

«او یک خوابی دید که از روی خیر تعبیر می‌توانست بشود، این موبدها محض خلوص خرج‌دادن به پرده بالای مداهنه برآمده، به جهت ظلم ظالم آلت می‌شوند!... او به جهت برانداختن آیین جم حکم به تدبیری می‌کند، وزیرش محض اینکه تدبیری به خرج بدهد، برای ریختن خون مردمان بی‌گناه و از گرسنگی مردن فقرا با بزرگان فکر یک شیطنت می‌کند!» (سامی، ۱۳۲۳: ۱۱۵).

در ساختار استبدادی، پیوستگی با هرم سیاسی قدرت امتیاز به شمار می‌رود و عناصر ذی‌نفع سعی در حفظ امتیاز خود دارند. وقتی ضحاک صحبت از قتل خوب‌چهر می‌کند، قحطان و یکی از موبدان نمی‌توانند او را از این تصمیم برگردانند. گفت‌وگوی قحطان و موبد در بخشی از نمایشنامه (همان: ۱۲۵-۱۲۴) حکایت از آن دارد که وابستگان به قدرت اگر پای خواسته‌شان در میان باشد به دنبال چاره‌ای برای عبور از امر ضحاک می‌گردند. در اثر ساعدی نیز نجیب‌زادگانی که برای حفظ «مصالح مملکتی» تخفیف در مجازات را جائز نمی‌دانستند، در روزگار ادبار ضحاک سخن از نادرستی بر تخت‌نشاندن او می‌کنند؛ همان‌هایی که به محض

برافتادن جمشید برای حفظ موقعیت خود و در قبال محافظتی دوطرفه به او پیوسته بودند (ساعدی، ۱۳۷۷: ۵۲ و ۵۰).

### مصائب مردم

محوریت شاه در هرم قدرت میراث دیرپایی از روزگار گذشته بود که در دوره قاجاریه نیز تداوم یافت. ابزارهای برخاسته از عصر تجدد همچون نمایشنامه به کمک بیان این الگوی زمامداری آمد که اکنون در کانون انتقاد تجددگرایان قرار داشت. در اثر سامی به این نکته در قالب بیان نگرش ضحاک مبنی بر ضرورت از میان رفتن آیین جم، خرابی معابد جمشیدی‌ها و ساختن معابد جایگزین در روستاها توجه شده است. وقتی اطرافیان ضحاک قشون را برای اعمال چنین اقتداری ناکافی می‌خوانند ضحاک با خشم اذعان می‌کند که آن را از ده‌های سر راه بگیرند. در نبود ارتش دائمی در ایران دوره قاجاریه ده‌ها می‌توانستند دیوار کوتاه این نقصان باشند؛ در حکومت ضحاک سراسر مملکت نه ملک موروثی که غنیمتی جنگی به شمار می‌رود (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۱: ۹۰). در نهایت قرار می‌شود حیوانات افراد باورمند به آیین جم در روستاها ضبط شود. این کار را نیز با برهم زدن بساط پایکوبی هواداران آیین جم می‌کنند و گوسفند، گاو، الاغ، بز و «اسباب تعیش» شان را می‌گیرند (سامی، ۱۳۲۳: ۸۰-۷۹ و ۳۴ و ۲۹)؛ این شیوه رایج حکمرانی در آستانه انقلاب مشروطیت بود و در تنگ‌ترکردن حلقه زندگی مردم تأثیر معینی داشت؛ صدای اعتراض به بدسلوکی حکام ایالات و ولایات و مباشران آن‌ها از نقاط مختلف ایران بلند بود (وقایع اتفاقیه، ۱۳۷۶: ۱۷۱ و ۱۶۳ و ۲۴).

بدین ترتیب چپاول زندگی روستاییان برای یک‌دست کردن آیینی کشور اجرا شد و انداز قحطان مبنی بر خطر شورش اهالی تأثیری در گوش سنگین خودکامه وقت نداشت. این قسمت از نمایشنامه یادآور شورش‌های مکرر عصر ناصری است که برآیند نارضایتی از وضعیت موجود بود. معابد آیین جم در قصبه‌ها ویران می‌شوند و همه را جای عبادت مارها می‌کنند (سامی، ۱۳۲۳: ۶۵)؛ شهرها به طبیعت تاریخ زودتر در معرض سیاست‌ورزی دولت مرکزی قرار دارند و زندگی روستاییان و طبقات فرودست نیز در چنین روزگاری آسیب فراوانی می‌یابد. سخن کاوه خطاب به چند چوپان مبنی بر اینکه آن‌ها خوشبخت‌ترند چون برخلاف شهری‌ها از ظلم ظالمان دورترند (همان: ۶۸)، می‌تواند روایتی از سازوکار حاکمیت در دوره قاجاریه باشد که در گوشه ذهن مترجم بوده است. البته دشواری‌های زندگی بر سر طیف وسیعی از مردم شهر گرفته تا روستاها سنگینی می‌کرد و برآمدن مشروطیت نیز نتوانست تغییر محسوسی در زندگی رعایا ایجاد کند (یزدانی، ۱۴۰۱: ۲۱۰ و ۱۹۴) و در همچنان بر همان پاشنه

پیشین می چرخید. کاوه و پسرانش امیدی به فردای خود ندارد. مهربان، همسر کاوه، رنج‌هایش را این‌گونه نجوا می‌کند:

«زغال نماند... برای شب هم هیچ نان نداریم... چه خواهیم خورد؟... آخ! فقر چه چیز مشکلی است!... شب و روز کار بکن، شب هم گرسنه بخواب! اما باری، لکن بچه‌های بیچاره!... الان خسته می‌آیند، شکم‌هاشان گرسنه، نان می‌خواهند!» (سامی، ۱۳۲۳: ۸۷).

ماجرای قحطی‌ها و کمبود یا گرانی اقلام ضرورش معیشت در دوره قاجاریه امر آشنایی بود. تورق متون این دوره حکایت از بلوای نان در دوره ناصرالدین‌شاه و تداوم آن در دوره مظفرالدین‌شاه دارد (وقایع اتفاقیه، ۱۳۷۶: ۴۶۶؛ نظام‌السلطنه مافی، ۱۳۶۲: ۶۸؛ ملک‌الورخین، ۱۳۸۶: ۶۵۹/۲ و ۲۸۶/۱ و ۳۷/۱). بیان کاوه درباره کمبودها بیانگر وضعیت روزگاری است که میرزاابراهیم‌خان در آن به قصد ترجمه اثر سامی قلم به دست گرفت: «شب و روز تلاش کردن و باز گرسنه ماندن! خوراک و نان به قدر شکم بیرون نتوان آوردن! داد، فلک!... تلاش کردن باز تلاش کردن» (سامی، ۱۳۲۳: ۹۲). نرخ گندم و دیگر اقلام ضروری معیشت در سال‌های منتهی به انقلاب مشروطه افزایش یافت و دولت راهکار را گاه در تشکیل «مجلس انتظام نرخ» و گاه در اعمال قوه قهریه و درفش دید (دشتکی‌نیا، ۱۴۰۰: ۱۰۹ و ۱۰۰ و ۹۶) و عملاً راهی نیز به جایی نبرد. تقلاهی خرید یک قرص نان فرساینده است، اما چیزی آزردهنده‌تر از آن هم وجود دارد؛ هراس از سلب امنیت و «ظلم ظالمان». وقتی بهرام، پسر کاوه توسط گماشتگان ضحاک برده می‌شود، مهربان آه‌وناله خود برای نبود قوت لایموت را غفلت می‌داند؛ زیرا هنوز پسرش در امان بود: «انسان چقدر غافل است! امروز صبح نشسته از گرسنگی شکایت می‌کردم!... آه! گرسنه باشم! سنگ به شکم می‌بندم، علف می‌خورم، خاک می‌خورم! لکن به چنین مصیبتی دچار نشوم! از پاره‌های جگر جدا نشوم!» (همان: ۱۱۰).

وقتی امنیت سلب می‌شود، نبود نان نیز رنگ می‌بازد. ناامنی یکی از مسائل پایدار دوره قاجاریه بود که از سرشت حکومت نشئت می‌گرفت و مسائل دیگر به آن دامن می‌زد (اشرف، ۱۳۵۹: ۴۱-۴۰). اندکی بعد، یک «صاحب‌منصب» رستم، پسر دیگر کاوه را نیز می‌برد. در چنین شرایطی اعتراض امر عجیبی نبود. کاوه هم وقتی خبر غارت احشام مردم را می‌شنود آمادگی خود را برای اعتراض اعلام می‌کند، زیرا حاضر است «در راه حق هر چیزی را فدا» کند و عازم میدان شود (سامی، ۱۳۲۳: ۸۲، ۱۱۲)؛ از دیرباز لازمه پیشه آهنگری دمخویی با آتش و غلبه بر ترس بوده است و ابزار تولیدی آن‌ها در هر آغاز هر تمردی مورد نیاز بود (فرخی، ۱۳۸۷: ۴۸۰ و ۴۷۸). بُعد دیگری از نمایشنامه ناظر بر مقوله اعتراض است که ظهور آن بدین شکل



رهاورد عصر مدرن بود.

براساس دیدگاه تاریخ‌گرایان نوین یکی از کارکردهای متون ادبی فراهم‌کردن امکان شنیده‌شدن صداهای خاموش تاریخ است (پاینده، ۱۳۹۷: ۲۵). نمایشنامه نیز با زبان ساده امکان انتشار بیشتر این صدای خاموش را فراهم کرد. میرزاابراهیم‌خان خود به قابلیت زبان ساده تئاتر برای «دانا کردن عامه ناس» واقف بود و در این زمینه نوشته است: «لسان تیاتر زبانی باشد که خاص و عام خواننده و نخواننده همه می‌فهمند» (تیاتر ضحاک، مقدمه مترجم، ۲). زبان شکوه مهربان از دشواری معیشت و ناامنی جلوه‌ای از این صداهای خاموش تاریخ است؛ چونان صدایی که از لابه‌لای سطور نمایشنامه طباطبایی نائینی در اجحاف بی‌پرده فرادستان در حق زیردستان به چشم می‌خورد (روزنامه تیاتر، ۱۳۶۶: ۶۵ و ۵۸).

در این نمایشنامه، شیکوه از ظلم پرتکرار است، اما به‌مرور امید بر نمایشنامه مسلط می‌شود. وقتی قباد می‌گوید ظلم می‌گردد و به سر ظالم کوفته می‌شود و رقصی میانه میدان روبه‌آفتاب جاری می‌شود (سامی، ۱۳۲۳: ۷۶-۷۵ و ۶۵) نوید ظهور کاوه را می‌دهد. نوید قباد به پرویز که «امید همیشه بهتر از یأس است». هرچند، عملاً استبداد گوش‌به‌زنگ منتظرند و با رصد وضعیت، اسلحه‌به‌دست میدان رقص را به هم می‌زنند (همان: ۸۹). این امر از سوی خدایان زور که خنده را بر لب رعایایشان بر نمی‌تابند و در پی سیطره اندیشه‌ای واحد بر عرصه‌های مختلف اجتماعی می‌گردند (میلانی، ۱۳۸۲: ۲۶۵) دور از ذهن نیست؛ آن‌چنان‌که عوامل ضحاک در پی یک‌دست‌کردن آیین خود بر سراسر مناطق تحت سیطره‌شان بودند. شاید سامی در این قسمت حبس و تبعید روزنامه‌نگاران و نویسندگان منتقد عثمانی را در ذهن داشته است که در این روزگار در جریان بود (Mardin, 65-67; Ebüzziya, 1994: 375).

### تمنای عدالت

انگاره حکومت مشروطه که ریشه در یونان باستان داشت، در تجربه انگلیسی بازاریابی شد و بر بال گفتمان جمهوری‌خواهی فرانسوی مرزهای جهان را درنوردید. گستره امواج این گفتمان در آستانه سده بیستم، خاورزمین را نیز از ژاپن (۱۸۸۹م) تا عثمانی (۱۸۷۶م) و ایران (۱۹۰۶م) متأثر کرد و در هر بستری به فراخور ساختارهای فرهنگی و اقتضائات سیاسی آن تفسیر شد (Sohrabi, 2019: 5-6). در ایران که عدل، ترجیح‌بند گفتمان سیاسی سنت، اما حلقه گمشده‌ای

در واقعیت آن بود، مشروطه نیز بر آمال مختلفی از جمله عدالت‌خواهی صورت بست.

امید می‌رفت که نظم برآمده از جنبش مشروطه‌خواهی و گرانگه‌آ آن یعنی مجلس، عدالت را، این‌بار به روایت رعیت، تحقق بخشد. نصب عبارت «عدل مظفر» بر سردر مجلس

(دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۲/۵۳۵)، اطلاق نام «عدالتخانه» بر آن و کاربرد تعبیری چون «کنگره عدالت» (مشروح مذاکرات مجلس، دوره اول: ۳۶۸) شواهدی از این امر بود. گرچه حتی در همین شواهد نیز تفاوت عدالت به تفسیر «مظفر» و نمونه بدیل تظلم‌جویان از آن هویدا بود. این گفتمان بر نمایشنامه «کاوه» نیز سایه انداخته بود؛ انتظار از نظم نو و نهاد کانونی آن یعنی مجلس، «عدالت» بود. بلعمی اندر حدیث پادشاهی ضحاک، برآمدن فریدون را «مهرروز» نامیده و از گسترش داد و عدل اندر جهان سخن گفته است (بلعمی، ۱۳۸۶: ۱۹۲).

گویی از سده‌ها پیش روایت این اسطوره جلوه‌ای از تلاش برای نیل به عدل و آرزوی تحقق آن بوده است.

آرزوی عدالت در خاتمه نمایشنامه «کاوه» نیز جلوه‌ای از آرزوی میرزاابراهیم‌خان و متجددان نوگرا برای ایران است. در این بخش دست فریدون و خوب‌چهر در دست هم است، فریدون بر اورنگ شاهی تکیه زده و سخن از «عدل» در میان است (سامی، ۱۳۲۳: ۱۳۹) پس از ندای «پاینده باد عدل» و «لعنت بر ظلم و ظالم» نمایشنامه پایان می‌یابد و پرده می‌افتد. در سراسر نمایشنامه مذمت ظالمان به چشم می‌خورد؛ اگرچه به صورت مستقیم سخن از عدالت در میان نیست. در آغاز وقتی خوب‌چهر قرار است به خاطر تمکین نکردن به ازدواج با قحطان به همراه پرویز راهی زندان شود به مهر، مادرخوانده خود می‌گوید: «روح‌های ما در عالم دیگر آزاد و با هم مأنوس خواهند بود. چون که مادرجانکم در آنجا ظلم نیست، اسیری هم نیست!» (همان: ۶۲). خیزش عمومی علیه استبداد و برآمدن کاوه نشان داد که می‌توان نشان خودکامگان را برداشت شاید امیدی به رفع ظلم و برقراری عدالت ایجاد شود.

مشروطه ایران امید برای تغییر در وضع موجود برانگیخت، اما جان‌سختی نظم کهن و چهره‌های وابسته به آن مجالی برای تغییر وضعیت نگذاشت. در سال‌های آخر عمر دولت قاجاریه میرزاده عشقی (۱۲۷۳-۱۳۰۳ ش.)، نمایشنامه‌هایی نوشت که در آن‌ها یأس موج می‌زد. گویی در ذهن میرزاابراهیم‌خان فقط یک چهره استبدادی وجود داشت، اما در روزگار نگارش نمایشنامه‌های «بیچاره‌زاده» و «ایده‌آل مرد دهگان» روشن بود که مستبدان بیش از یک نفرند و انتظار سرنوشتی تراژیک برای مشروطیت دور از ذهن نبود. در کشوری که با ساختارهای معیشتی و فرهنگی تقریباً دست‌نخورده‌ای وارد مشروطه شده بود ایستادگی کسانی چون «سفاک‌الدوله» و «ولنگارخان» به مثابه نماد استبداد در برابر «حاجی بیچاره» (میرانصاری، ۱۳۸۶: ۶۶-۵۹) یا حضور چهره‌های چپاولگری چون شیخعلی میرزا، کشیکچی‌باشی و دیگران در نمایشنامه دوره مشروطه طباطبایی نائینی (روزنامه تیاتر، ۱۳۶۶: ۶۷-۵۸) حکایت از سخت‌جانی نظم کهن داشت؛ مسئله فقط رأس هرم قدرت نبود.

شاید میرزاابراهیم‌خان نیز پیش‌تر به این حقیقت پی برده بود و از این‌رو، نام نمایشنامه‌اش را نه کاوه که ضحاک گذاشت. گویی در منظومه فکری سامی عثمانی برای مواجهه با بحران‌های موجود و گذار به ترکیه نوین به کاوه نیاز داشت، اما ترجمه آن به ضحاک حکایت از وضعیت ایران داشت که در آن دیو استبداد قدرتمندتر از همسایه‌اش بود و راه درازی برای رهایی از خودکامگی در پیش داشت. وقتی جمالزاده در ۱۳۳۶ق در برلین داستان «رجل سیاسی» را می‌نوشت مشروطه به روزگار عسرت نشسته و به قول او کم نبودند امثال «فکلی موسفید» و «غفورالدوله» که در کنار شاه دست‌اندرکار استبداد بودند.<sup>۱</sup> در این مقطع یأس فضای سیاسی ایران را فراگرفته بود، چنانچه آقا شیخ‌جعفر داستان او حکایت کاوه را طنزآمیز و براساس شنیده‌هایش از زبان پسرش، حسنی نقل کند (جمالزاده، ۱۳۲۰: ۳۴). البته نگرش امیدوارانه به کاوه در قالب انتشار روزنامه‌ای با این عنوان در برلین بازتاب یافت؛ کوکب بخت اقتدارگرایی در حال برآمدن بود.

### نتیجه‌گیری

در پژوهش پیش‌رو کوشش شد تا بر محور چند مؤلفه معین، بستر سیاسی نگارش و ترجمه نمایشنامه «کاوه»، اثر سامی بررسی شود. حاصل بررسی محتوای این نمایشنامه نشان می‌دهد سامی با الهام از اسطوره ضحاک کوشیده است تا بر ضرورت مواجهه با خودکامگی دست بگذارد. محتوا و قالب نمایشنامه سامی با حدیث پادشاهی ضحاک در شاهنامه یکسان نیست، اما تقریباً همان داستان با برخی تغییرات عرضه شده است. در نیمه دوم سده سیزدهم/نوزدهم سپهر گفتمان سیاسی عثمانی چرخش آشکاری را تجربه کرد. پیش‌از این تاریخ عمدتاً سلطان و دولتمردان تراز اول نماینده جریان تغییرخواهی بودند، در این مقطع متفکران و تجددخواهان نوگرا با ابزارهای مدرن نوشتاری کوشیدند تفسیرگر مفاهیم سیاسی و اجتماعی غربی باشند. نمایشنامه کاوه جلوه‌ای از این تغییر بود. این اسطوره که در قالب یک نمایشنامه در عثمانی عصر مدرن بازآرایی شد از رهگذر ترجمه به زادگاه خود بازگردانده شد تا ایستادگی در برابر استبداد بازتعریف شود. نمایشنامه را میرزاابراهیم‌خان امیر تومان با عنوان «ضحاک» ترجمه کرد تا در عین شباهت وضعیت به زادبوم عثمانی، بیانگر موقعیت متفاوت ایران در آستانه مشروطیت باشد. گویی مترجم کوشیده است تا با ترجمه این متن مسیری برای انتقاد از استبداد سخت‌جانی هموار کند که افزون‌بر مؤلفه‌های حاکم بر دستگاه سیاسی وقت، ریشه

۱. خوشحال دستجردی و چهارم‌حالی (۱۳۸۹) با بررسی داستان جمالزاده این چهره‌ها را به ضحاک‌های زمانه تفسیر کرده‌اند.

تاریخی داشت. وانگهی، در نمایشنامه مفهوم اعتراض که از مفاهیم برآمده از عصر مدرن است، طرح و به رسمیت شناخته می‌شود.

بعد دیگر نمایشنامه ناظر بر روایت مشکلات معیشتی و مصائب مردم است که در قالب زندگی کاوه و خانواده‌اش بازتاب یافته است. میرزاابراهیم‌خان در ترجمه این نمایشنامه در کنار ابعاد سیاسی و استبدادستیزی، گوشه‌چشمی به مصائب معیشتی مردم در عصر قاجاری نیز داشته است. قحطی، کمبود نبود نان و برخی اقلام اولیه زندگی یا خشک‌سالی از رخدادهای ثابت دوره قاجاریه به شمار می‌روند. جامعه وازده از مصائب اقتصادی و گریزان از نبود عدالت فراگیر به‌دنبال راهکاری برای برون‌رفت از بحران بود. نمایشنامه نیز با آرزوی خاتمه ظلم و برقراری عدالت پایان می‌یابد که با گفتمان سیاسی حاکم بر مشروطه ایران هم‌خوانی دارد. خوش‌بینی آخر نمایشنامه و سردادن شعار «زنده‌باد عدالت» حکایت از تلاش نوگرایانی چون میرزاابراهیم‌خان دارد که در قالب نمایشنامه‌نویسی در جست‌وجوی تحقق آن بودند، اما دیرزمانی نباید تا بساط مشروطه در جدال با ساختارهای سخت‌جان نظم کهن و پشت‌گرمی روسیه برچیده شود. برخلاف عثمانی که با ظهور کاوه می‌توانست برخی مصائب را از پیش بردارد، ایران هنوز برای مبارزه با ضحاک و منظومه سیاسی قدرتی که ضحاک‌های بسیاری پرورده بود، راهی بس طولانی در پیش داشت.

### منابع

- اتحادیه، منصوره؛ سعدوندیان، سیروس؛ رام‌پیشه، حمید (به‌کوشش) (۱۳۶۲) *خاطرات و اسناد حسین‌قلی‌خان نظام‌السلطنه مافی*، تهران: نشر تاریخ ایران.
- اشرف، احمد (۱۳۵۹) *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه*، تهران: زمینه.
- آبراهامیان، پروانه (۱۳۸۳) *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.
- آدمیت، فریدون (۱۴۰۰) *ایدئولوژی نهضت مشروطیت*، تهران: گستره.
- بروسه‌لی، محمدطاهر (۱۳۴۲) *عثمانلی مؤلفری*، جلد ۳، استانبول: مطبعه عامره.
- بلعمی، ابوعلی (۱۳۸۶) *تاریخ بلعمی*، به تصحیح ملک‌الشعرا بهار و محمد پروین گنابادی، تهران: هرمس.
- بهنام، جمشید (۱۳۷۵) *ایرانیان و اندیشه تجدد*، تهران: نشر و پژوهش فرزادروز.
- بیگللو، رضا (۱۳۹۶) *جریان‌های فرهنگی ایران معاصر*، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- پاینده، حسین (۱۳۹۷) «خوانش متن به شیوه تاریخ‌گرایان نوین (تحلیل گفتمان سوشون)»، *فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، ۱۴ (۵۳)، ۱۱-۳۹.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۲۴۵

- تبریزی، میرزا آقا (۱۳۵۴) *نمایشنامه‌های میرزا آقا تبریزی*، تهران: طهوری.
- توفیق، ابوضیا (۱۳۰۸) *نمونه ادبیات عثمانیه*، قسطنطنیه: مطبعه ابوالضیا.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۲۷) «مرحوم نامق کمال‌بک» در سعادت.
- توکلی طرقي، محمد (۱۳۹۵) *تجدد بومی و بازانديشی تاریخ*، تورنتو: کتاب ایران‌نامه.
- ثروت فنون (۱۳۲۰) *اون دردنجی سنه*، یکرمی یدنجی جلد، «ضیاع الیم مرحوم شمس‌الدین سامی‌بک»، عدد ۶۸۷، ۱۰ حزیران.
- جمالزاده، سیدمحمدعلی (۱۳۲۰) *یکی بود یکی نبود*، بنگاه پروین.
- جنتی عطایی، ابوالقاسم (۱۳۳۳) *بنیاد نمایش در ایران*، تهران: کتاب‌فروشی ابن‌سینا.
- حبیب، اسماعیل (۱۳۴۰ق) *تورک تجدد ادبیاتی تاریخی*، استانبول: مطبعه عامره.
- حسن پور، نیایش (۱۳۹۶) *نهضت آشنایی ایرانیان با تئاتر و ادبیات نمایشی عثمانی در عصر قاجار (از آغاز تا پایان عصر قاجار)*، تهران: کوله‌پشتی.
- خوشحال‌دستجردی، طاهره؛ چهارمحالی، محمد (۱۳۸۹) «بازتاب اسطوره‌کاوه در داستان کوتاه راجل سیاسی جمالزاده»، *جستارهای ادبی*، (۱۷)، ۱۴۶-۱۱۹.
- دانش، حسین (۱۳۳۰) *مداین خرابه‌لری*، استانبول: جمعی کتابخانه‌سی.
- دشتکی‌نیا، فرهاد (۱۴۰۰) «عملکرد دولت قاجار در بحران افزایش قیمت‌ها (۱۳۲۴-۱۳۱۴ق)»، *تاریخ اسلام و ایران*، ۳۱ (۵۰)، ۹۳-۱۱۸.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۸۷) *حیات یحیی*، جلد ۲، به‌تصحیح مجتبی برزآبادی فراهانی، تهران: فردوس.
- روزنامه تربیت* (۱۳۲۳) «اعلان»، نمره ۳۸۲، ۱۲ شعبان.
- رئیس‌نیا، رحیم (۱۳۷۴) *ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم*، تبریز: ستوده.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۶) «شمس‌الدین سامی»، *دانشنامه جهان اسلام* (جلد ۲۲) تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی.
- زرگری‌نژاد، غلامحسین (۱۳۷۷) *رسائل مشروطیت*، هجده رساله و لایحه درباره مشروطیت، چاپ ۲، تهران: کویر.
- ساعدی، غلامحسین (۱۳۷۷) *ضحاک*، اهواز: به‌نگاه.
- سامی، شمس‌الدین (۱۳۰۲ق) *خرده‌چین*، استانبول: مهران مطبعه‌سی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۱۴) *قاموس‌الاعلام*، بشنجی جلد، استانبول: مهران مطبعه‌سی.
- سعیدی سیرجانی، علی‌اکبر (به‌کوشش) (۱۳۷۶) *وقایع اتفاقیه*، مجموعه گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ قمری، تهران: پیکان.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱) *ضحاک ماردوش*، تهران: پیکان.
- طباطبایی نائینی، میرزارضاخان (۱۳۶۶) *روزنامه تیاتر*، *نمایشنامه شیخ‌علی‌میرزای حاکم بروجرد*، به‌کوشش محمد گلبن و فرامرز طالبی، تهران: چشمه.
- طولابی، توران (۱۴۰۱) «راز دل» نامق کمال: بازتاب مسئله افول عثمانی در نمایشنامه‌های وطن و

- گل نهال، «تاریخ اسلام و ایران»، ۳۲(۵۵)، ۳۵-۵۵.
- عثمان، رفعت (۱۳۳۶) ادرنه رهنماسی (تاریخچه: ۷۶۳-۱۳۳۷ هجری سنه لری) ادرنه: ولایت مطبعه سی.
- عنایت، حمید (۱۳۹۴) سیری در اندیشه سیاسی عرب، تهران: امیرکبیر.
- فرخی، یزدان (۱۳۸۷) «بر آن بی بها چرم آهنگران (پژوهشی در جایگاه اجتماعی آهنگران)»، مزدک نامه، ۱، ۴۶۶-۴۸۴.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۹) شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: سخن.
- کرمانی، میرزا آقاخان (۱۳۲۴ق) آینه سکندری، بی جا.
- کمال، نامق، کلیات کمال، برنجی ترتیب: مقالات سیاسی و ادبیه، استانبول: سلانیک مطبعه سی.
- مراغه ای، حاجی زین العابدین (۱۳۹۳) سیاحتنامه ابراهیم بیگ، به کوشش محمدعلی سپانلو، تهران: آگه.
- مشروح مذاکرات شورای ملی (۱۳۲۵)، دوره اول.
- ملک المورخین، عبدالحسین خان (۱۳۸۶) مرآت الوقایع مظفری، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: میراث مکتوب.
- ملک پور، جمشید (۱۳۶۳) جلد ۲: ادبیات نمایشی در ایران دوران انقلاب مشروطه، تهران: توس.
- میرانصاری، علی (۱۳۸۶) نمایشنامه های میرزاده عشقی، تهران: طهوری.
- میرزا ابراهیم خان امیرتومان (۱۳۲۳) تیاتر ضحاک، تهران: مطبعه خورشید.
- میلانی، عباس (۱۳۸۲) تجلدد و تجددستیزی در ایران (مجموعه مقالات)، تهران: اختران.
- وودهد، کریستین (۱۳۸۷) «منصب شهنامه نویسی در امپراتوری عثمانی» در مزدک نامه، ترجمه نصرالله صالحی، ۱، ۳۷۹-۳۴۴.
- هفته، برنجی جلد (۱۲۹۸) «شرقده شعر و شعرا ۱»، عدد ۴، ۱۳ شوال، ۶۰-۵۶.
- \_\_\_\_\_ «شرقده شعر و شعرا ۲»، عدد ۶، ۲۷ شوال، ۹۱-۸۶.
- یزدانی، سهراب (۱۴۰۱) روستاییان و مشروطیت ایران، تهران: ماهی.
- Balim, Çiğdem (1995), "Sami, Shams Ül- Din Farasheri", *EI*, Leiden: Brill, Vol. III: 1043-1044.
- Deringil, Selim (1991), "legitimacy structure in the Ottoman state: The reign of Abdul Hamid II (1876-1909)", *IJMES*, Vol. 23, No. 3.
- Ebüzzıya, Ziyad (1994), "Ebüzzıya Mehmed Tefik", *TDVİA*, 10. Cilt: ss. 374-378.
- Erol, Kemal (2016), "Şemsettin Sami'nin Besa ve Gäve adlı piyeslerinde sömürtyüye karşı politik eleştiri", *Uluslararası Sosyal Araştırmalar Dergisi*, Cilt 9, Sayı 44, Vol. 9: ss. 117-128.
- Gallagher, Catherine & Greenbratt, Stephen (2000), *Practicing New Historicism*, Chicago & London, The University of Chicago Press.
- H. Aram Veeseer (1994), "The New Historicism" in: H. Aram Veeseer (ed.), *The New Historicism Reader*, Routledge, New York & London, pp. 1-34.
- Karal, Enver Ziya (2007), *Osmanlı tarihi, VIII. Cilt, Birinci Meşrutiyet ve İstibdat Devirleri (1876-1907)*, Ankara: Türk Tarih Kürümü, 6. Baskı.
- Kaplan, Mehmet (1993), Engingün, İnci, Birol, Emel, *Yeni Türk Edebiyatı Antolojisi II*, İstanbul, 2. baskı, Marmara Üniversitesi.
- Kemal, Namık (2004), *Vatan Yahut Silistre*, Hazırlayan: Kemal Bek, İstanbul.
- Kılıç, Çiğdem (2009), "Piyeslerinin önsözlerine göre Şemsettin Sami'nin tiyatro görüşleri", *Tiyatro Araştırmaları Dergisi*, 28: pp. 19-40;

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۲۴۷

- Mardin, Şerif(2000),The genesis of Young Ottoman thought, A study in the modernization of Turkish political idea, Syracuse University Press.
- Montrose, Louis A (1989), “Professing the Renaissance: The Poetics of Culture” in: H. Aram Veaser (ed.), The New Historicism, Routledge, New York & London, pp. 15-37.
- Sağlam, Nuri(1999), “Tanzimat Sonrası Türk Edebiyatında ‘Milli Tiyatro’, Anlayışı ve Şemseddin Sami’nin ‘Besa yahut Ahde Vefa’ Adlı Piyesi, *İlmi Araştırmalar*, S: 8: ss. 199-207;
- Sami, Şemseddin(2018), *Gâve(Beş fasıldan ibaret fâcia)*, Hazırlayan: İrfan Morina, İstanbul, Logos.
- Sohrabi, Nader(2019), “Pathways, Contingencies and the Secular in Iran’s First Revolution”, *Working paper series of the HCAS’ Multiple Secularities Beyond the West, Beyond Modernities*, No. 14, pp. 3-40.
- Sohrabi, Nader(1995), “Historicizing Revolutions: Constitutional Revolutions in the Ottoman Empire, Iran and Russia, 1905-1908”, *The American Journal of Sociology*, Vol. 100, No. 6 (May, 1995), 1383-1447;
- Topaloğlu, Yüksel(2013), “Bir Töre Ouunu: Besa Yahut Ahde Vefa”, *Trakya Üniversitesi Sosyal Bilimler Dergisi*, C. 15, Sayı 1: ss. 169-184;
- Uçman, Abdullah(2010), “Şemseddin Sâmî”, *TDVİA*, 38. Cilt: ss. 519-523.
- Yılmaz Aydoğu(2005) İsmail Kara(Hazırlayanlar), *Namık Kemal Osmanlı Modernleşmesinin Meseleleri*, İstanbul: Dergâh Yayınları;

### List of sources with English handwriting

- Abrahamian, Ervand (2004), *Iran between two Revolutions*, translated by Ahmad Golmohammadi & Mohammad Ebrahim Fatahi, Tehran: Našr-e Ney [In Persian].
- Adamiyat, Fereydun (2021), *Ideology of Constitutional Movement*, Tehran: Gostarch [In Persian].
- Ashraf, Ahamd (1980), *Historical obstacles to the growth of capitalism in Iran: Qajar period*, Tehran: Zamineh [In Persian].
- Bal'mī, Abū 'Alī (2007), *Tārīk-e Bal'mī*, edited by, Malek ul-Shoara Bahar & Mohammad Parvin Gonabadi, Tehran: Hermes [In Persian].
- Balim, Çiğdem (1995), "Sami, Shams ÜI- Din Farasheri", *EI*, Leiden: Brill, Vol. III: 1043-1044.
- Behnam, Jamshid (1996), *Iranians and Modern Thought*, Tehran: Farzān-e Roūz.
- Bigdelou, Reza (2017), *Cultural Currents of Contemporary Iran*, Tehran: Islamic Culture and Thought Research Institute Publishing [In Persian].
- Bursalı Mehmed Tahir (1342. A.H), *Osmanlı Müellifleri*, Cilt. 3, Istanbul, Matbaa-I Amire.
- Danesh, Huseyin (1330 A.H), *Madayin Harabeleri*, İstanbul, Cem'i Kitaphanesi.
- Dashtakinia, Farhad (20221), "The Performance of the Qajar Government Periods the Crisis of Rising Prices (1896-1906/1314-1324 AH)", *History of Islam and Iran*, Vol. 31, Issue 50, pp. 93-118 [In Persian].
- Deringil, Selim (1991), "legitimacy structure in the Ottoman state: The reign of Abdul Hamid II (1876-1909)", *IJMES*, Vol. 23, No. 3.
- Dolatabadi, Yahya (2008), *Hayāt-e Yahyā*, Vol. 2, Edited by Mojtaba Barzabadi, Tehran: Ferdows [In Persian].
- Erol, Kemal (2016), "Şemsettin Sami'nin Besa ve Gâve adlı piyeslerinde sömürüyü karşı politik eleştiri", *Uluslararası Sosyal Araştırmalar Dergisi*, Cilt 9, Sayı 44, Vol. 9: ss. 117-128.
- Enayat, Hamid (2015), *A Study in Arab Political Thought*, Tehran: Amīr Kabīr [In Persian].
- Farokhi, Yazdan (2008), "Bar Ān Bībahā Ćarm-e Āhangarān", *Mazdak Nameh*, Vol. 1 [In Persian].
- Ferdowsī, Abū al- Qāsem (2020), *šāhnāme*, Ed. By Jalal Khaleqi Motlaq Tehran: Soğan [In Persian].
- Gallagher, Catherine & Greenbratt, Stephen (2000), *Practicing New Historicism*, Chicago & London, The University of Chicago Press.
- H. Aram Veaser (1994), "The New Historicism" in: H. Aram Veaser (ed.), *The New Historicism Reader*, Routledge, New York & London, pp. 1-34.
- Habib, Esmaeil (1340 A.H), *Türk Teceddüt Edebiyatı Tarihi*, İstanbul, Matbaa-I Amire.
- Hafta Gazetesi, 1. Cilt, "Şark'da Şiir ve Şüera 1", No. 4, 1, 13 Şevval 1298, ss. 56-60.
- Hafta Gazetesi, 1. Cilt, "Şark'da Şiir ve Şüera 2", No. 6, 1, 27 Şevval 1298, ss. 86-91.
- Hasanpour, Niyayesh (2017), *the movement of acquaintance of Iranians with Ottoman drama and literature in the Qajar era (from the beginning to the end of the Qajar era)*, Tehran: Koūle Poštī [In Persian].
- Jamalzadeh, Seyyed Mohammad Ali (1941), *Yekī Boūd Yekī Naboūd*, Bongāh-e Parvin [In Persian].
- Jannati Attaei, Abul Qaasem (1954), *The Foundation of Performance in Iran*, Tehran: Ibn Sina Bookstore [In Persian].
- Kaplan, Mehmet (1993), *Engingün, Inci, Birol, Emel*, *Yeni Türk Edebiyatı Antolojisi II*, İstanbul, 2.baskı, Marmara Üniversitesi.



- Karal, Enver Ziya(2007), Osmanlı tarihi, VIII. Cilt, Birinci Meşrutiyet ve İstibdat Devirleri(1876-1907), Ankara: Türk Tarih Kürümü, 6. Baskı.
- Kemal, Namık, Külliyyat-ı Kemal, 1. Tertib, Makalat-i Siyasiye ve Edebiye, İstanbul, Selânik Matbaası.
- Kemal, Namık(2004), Vatan Yahut Silistre, Hazırlayan: Kemal Bek, İstanbul.
- Kermani, Mirzâ Âqakhân (1906), Âeine-ye Sekandari [In Persian].
- Khoshhal Dastjerdi, Tahereh, Mohammad Charmahali (2010), “A REFLECTION OF KAVEH’S MYTH IN JAMALZADEH’S “RAJOL-E SIASI” (“POLITICIAN”) SHORT STORY”, Jostârhâ-ye Adabi, No. 17 [In Persian].
- Kılıç, Çiğdem(2009), “Piyeslerinin önsözlerine göre Şemsettin Sami’nin tiyatro görüşleri”, Tiyatro Araştırmaları Dergisi, 28: pp. 19-40;
- Mafî, Hosein Gholikhan (1983), kâterât va Asnâd-I Hüseîn Gölîkân Mâfî, Ed. by Ettehadieh, Mansoureh, Cyrus Saadvandian & Hamid Rampisheh, Tehran: Naşr-e Târîk-e Iran [In Persian].
- Mardin, Şerif(2000),The genesis of Young Ottoman thought, A study in the modernization of Turkish political idea, Syracuse University Press.
- Malekpour, Jamshid (1984), Vol.1: second volume: dramatic literature in Iran during the constitutional revolution, Tehran: Tos., Tehran: Toûs [In Persian].
- Malek- ul Movarekîn, ‘Abd- ul- Houssein (2007), Mer’t ul-Vaqāye Mozafarî, ed. by. Navaei, Abdulhossein, Tehran: Mirât-e Maktûb [In Persian].
- Maraqeei, Haji Zeynulabedin (2014), Siyâhatnâme-ye Ebrahimbeyg, Ed. by M. Sepanlou, Tehran: Âgah [In Persian].
- Maşroûh-e Mozâkerât-e Mağles-e şourâ-ye Melî (1908), Vol. 1 [In Persian].
- Milani, Abbas (2023), modernity and modernity in Iran (collection of articles), Tehran: Aqtârân [In Persian].
- Miransari, Ali (2007), Mirzadeh Eshghi's Plays, Tehran: Tahoûrî [In Persian].
- Mirzaebrahimkhan Amir Touman (1905), Zahak Theater, Tehran: Matba’t korşid [In Persian].
- Montrose, Louis A (1989), “Professing the Renaissance: The Poetics of Culture” in: H. Aram Veesser (ed.), The New Historicism, Routledge, New York & London, pp. 15-37.
- Payandeh, Hossein (2018), “Reading Texts as a New Historicity Analyzing the Discourses of Savushun”, Cultural Studies and Communication, No. 53, pp. 11-39 [In Persian].
- Raisnia, Rahim (1995), Iran and Ottomans on the threshold of the 20th century, (1995), Tabriz: Sotoudeh [In Persian].
- Raisnia, Rahim (2017), “Şemsetdin Sâmî”, Dânešnâme-ye jahân-e Islam, Vol. 22, Tehran: Bonyâd-e Dayerat ul-ma’âref-e Islâmî [In Persian].
- Rifat, Osman (1336 A.H), Edirne Rehnüması (763-1337 A.H), Edirne, Vilayet Matbaası.
- Roûznâme-ye Tarbiyat, “E’lân” (1905), No. 382, 12 Shabân 1323 A.H [In Persian].
- Saedi, Gholamhossein (1998), zaḥāk, Ahvaz: Behnegâh [In Persian].
- Sağlam, Nuri(1999), “Tanzimat Sonrası Türk Edebiyatında ‘Millî Tiyatro’, Anlayışı ve Şemsettin Sami’nin ‘Besa yahut Ahde Vefa’ Adlı Piyesi, İlmi Araştırmalar, S: 8: ss. 199-207;
- Sâmî, Şemsetdin(2018), Gâve(Beş fasıldan ibaret fâcia), Hazırlayan: İrfan Morina, İstanbul, Logos.
- Sâmî, Şemsetdin (1302 A.H), Hurde-Çin, İstanbul, Mihrân Matbaası.
- Sâmî, Şemsetdin (1314 A.H), Kamusul Alam, 5. Cilt, İstanbul, Mihrân Matbaası.
- Saeidi Sirjani (2002), Ali Akbar, zaḥāk-e Mârdouş, Tehran: Peykân [In Persian].
- Saeidi Sirjani (Ed. By) (1997), Vaqāy-e Etefâqiye: a collection of reports of English secret writers in the southern provinces of Iran from 1291 to 1322, Tehran: Peykân [In Persian].
- Servet-I Fünun, 14. Y, 27. C., “Ziyâ- ı Elim Marhum Şemsetdin Sâmî Beg”, No. 678, 10 Haziran 1320 A.H.

- Sohrabi, Nader(19950), “Historicizing Revolutions: Constitutional Revolutions in the Ottoman Empire, Iran and Russia, 1905-1908”, *The American Journal of Sociology*, Vol. 100, No. 6 (May, 1995), 1383-1447;
- Sohrabi, Nader(2019), “Pathways, Contingencies and the Secular in Iran’s First Revolution”, Working paper series of the HCAS’ Multiple Secularities Beyond the West, Beyond Modernities, No. 14, pp. 3-40.
- Tabatabaei Naeini (1987), *Mirza Rezakhan, Rouznâme-ye Te’âtr-e şeyk ‘Alî Mîrzâ Hâkem-e Boroujerd*, Ed. By Mohammad Golban & Faramarz Talebi, Tehran: Çeşme [In Persian].
- Tabrizi, Mirza Agha (1975), *Namâyešnâmeha-ye Mîrzâ Âqâ Tabrîzî*, Tehran: Tahouîrî [In Persian].
- Tavakoli Taraghi, Mohammad, *Tajadod-e Bûmî va Bâzandîši-e Târîk*, Toronto: Iran Nâme [In Persian].
- Ebüzzîya, Ziyad (1994), “Ebüzzîya Mehmed Tefvik”, *TDVİA*, 10. Cilt: ss. 374-378.
- Tevfik, Ebüzzîya (1327 A.H), *Mehrum Nâmık Kemal, Dersaadet*.
- Tevfik, Ebüzzîya (1308 A.H), *Nümune-I Edebiyat-I Osmaniye, Constantinople, Matbaa-I Ebüzzîyâ*
- Toolabi, Tooran (2022), *Namık Kemal’s “Râz-e Del”: Decline of Ottoman Empire as reflected in the plays “Vatan Yahut Silistre” and “Gülñihal”*, *Majale-ye Târîk-e İslam va İran*, Vol.32, Issue 55, pp. 35-55 [In Persian].
- Topaloğlu, Yüksel(2013), “Bir Töre Ouunu: Besa Yahut Ahde Vefa”, *Trakya Üniversitesi Sosyal Bilimler Dergisi*, C. 15, Sayı 1: ss. 169-184;
- Uçman, Abdullah (2010), “Şemseddin Sâmî”, *TDVİA*, 38. Cilt: ss. 519-523.
- Woodhead, Christine (2008), “An Experiment in Official Historiography: The Post of Şehnameci in the Ottoman Empire”, *WZKM, Wien*, No. 75. 1983, pp. 157-182, Translated by Nasrollah Sâlehi, *Mazdak Nâme*, Vol, 1.
- Yazdani, Sohrab (2022), *Villagers and Constitutionalism of Iran*, Tehran: Mâhî.
- Yılmaz Aydoğu(2005) *İsmail Kara(Hazırlayanlar)*, *Namık Kemal Osmanlı Modernleşmesinin Meseleleri*, İstanbul: Dergâh Yayınları.
- Zargarinejad, Gholamhossein (1998), *constitutional treatises, eighteen treatises and bills on constitutionalism*, second edition, Tehran: Kavîr [In Persian].
- References in English and Other Language
- Balim, Çiğdem (1995), “Sami, Shams Ül- Din Farasherî”, *EI*, Leiden: Brill, Vol. III: 1043-1044.
- Deringil, Selim (1991), “legitimacy structure in the Ottoman state: The reign of Abdul Hamid II (1876-1909)”, *IJMES*, Vol. 23, No. 3.
- Ebüzzîya, Ziyad (1994), “Ebüzzîya Mehmed Tefvik”, *TDVİA*, 10. Cilt: ss. 374-378.
- Erol, Kemal (2016), “Şemseddin Sami’nin Besa ve Gâve adlı piyeslerinde sömürçüye karşı politik eleştiri”, *Uluslararası Sosyal Araştırmalar Dergisi*, Cilt 9, Sayı 44, Vol. 9: ss. 117-128.
- Gallagher, Catherine & Greenbratt, Stephen (2000), *Practicing New Historicism*, Chicago & London, The University of Chicago Press.
- H. Aram Veesser (1994), “The New Historicism” in: H. Aram Veesser (ed.), *The New Historicism Reader*, Routledge, New York & London, pp. 1-34.
- Karal, Enver Ziya(2007), *Osmanlı tarihi, VIII. Cilt, Birinci Meşrutiyet ve İstibdat Devirleri(1876-1907)*, Ankara: Türk Tarih Kürümü, 6. Baskı.
- Kaplan, Mehmet (1993), Engingün, İnci, Birol, Emel, *Yeni Türk Edebiyatı Antolojisi II*, İstanbul, 2.baskı, Marmara Üniversitesi.
- Kemal, Namık(2004), *Vatan Yahut Silistre*, Hazırlayan: Kemal Bek, İstanbul.
- Kılıç, Çiğdem(2009), “Piyeslerinin önsözlerine göre Şemseddin Sami’nin tiyatro görüşleri”, *Tiyatro Araştırmaları Dergisi*, 28: pp. 19-40;

- Mardin, Şerif(2000),The genesis of Young Ottoman thought, A study in the modernization of Turkish political idea, Syracuse University Press.
- Montrose, Louis A (1989), “Professing the Renaissance: The Poetics of Culture” in: H. Aram Veesser (ed.), The New Historicism, Routledge, New York & London, pp. 15-37.
- Sağlam, Nuri(1999), “Tanzimat Sonrası Türk Edebiyatında ‘Milli Tiyatro’, Anlayışı ve Şemsettin Sami’nin ‘Besa yahut Ahde Vefa’ Adlı Piyesi, *İlmi Araştırmalar*, S: 8: ss. 199-207;
- Sami, Şemseddin(2018), *Gâve(Beş fasıldan ibaret fâcia)*, Hazırlayan: İrfan Morina, İstanbul, Logos.
- Sohrabi, Nader(2019), “Pathways, Contingencies and the Secular in Iran’s First Revolution”, *Working paper series of the HCAS’ Multiple Secularities Beyond the West, Beyond Modernities*, No. 14, pp. 3-40.
- Sohrabi, Nader(1995), “Historicizing Revolutions: Constitutional Revolutions in the Ottoman Empire, Iran and Russia, 1905-1908”, The American Journal of Sociology, Vol. 100, No. 6 (May, 1995), 1383-1447;
- Topaloğlu, Yüksel(2013), “Bir Töre Ouunu: Besa Yahut Ahde Vefa”, *Trakya Üniversitesi Sosyal Bilimler Dergisi*, C. 15, Sayı 1: ss. 169-184;
- Uçman, Abdullah(2010), “Şemseddin Sâmî”, *TDVİA*, 38. Cilt: ss. 519-523.
- Yılmaz Aydoğu(2005) İsmail Kara(Hazırlayanlar), *Namık Kemal Osmanlı Modernleşmesinin Meseleleri*, İstanbul: Dergâh Yayınları;



## Representation of Zahâk in Ottoman Critical Literature<sup>1</sup>

Tooran Toolabi<sup>2</sup>

Received: 2023/10/28

Accepted: 2024/02/01

### Abstract

From the classical era until the 19th century, Iranian literary texts occasionally served as a source of inspiration in the Ottoman Empire. One such example is Zahâk, a myth from Ferdowsi's Shâhnâmeh, which was used to criticize the political situation in the Ottoman Empire. As Ottoman thinkers became familiar with the intellectual works of the West and the political structure of Europe, they began to criticize the governance of their declining empire. The prominent writer Şemseddin Sami, for instance, protested against despotism in various works, including plays such as Kâveh. This play not only exemplifies modern literature but also serves as a critical work by a Turkish thinker, expressing political issues in literary language. In Iran, Kâveh was translated by Mirzâ Ebrâhimkhan Amir Toumân as Zahâk, aiming to convey a different political context. This essay, inspired by "New Historicism" as a functional approach, illuminates the intended concepts of both the author and the Iranian translator. It reveals that both Iran and the Ottoman Empire had similar political experiences. Moreover, it shows that both the writer and the translator were aware of political despotism as a problem in their "homeland". However, the political situation in Iran appears to be more complex. Understanding the political structure and the distinct experiences of monarchy in these contexts simplifies the question: why was Kâveh translated as Zahâk in Iran? Additionally, this play reflects social issues in Kâveh's life, which adds another dimension to the work.

**Keywords:** Şemseddin Sami, Kâveh, Zahâk, Iran, Ottoman Empire, Translation.

---

1. DOI: 10.22051/hph.2024.46429.1711

2. Associate Professor, History Department, Lorestan University, Khoram Abad, Iran, [toolabi.t@lu.ac.ir](mailto:toolabi.t@lu.ac.ir)

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۳۰، پیاپی ۱۱۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۱  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۲۸۱-۲۵۳

## بررسی و نقد آرا و استدلال‌های پژوهشگران عرب و ایرانی پیرامون نام خلیج فارس<sup>۱</sup>

علیرضا کچویی<sup>۲</sup>، یاسر قزوینی حائری<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۰۳

### چکیده

بر اساس نقشه‌های تاریخی و معاصر و متون تاریخی و جغرافیایی یونانی، لاتین، عربی و فارسی، نام «فارس» در طول تاریخ به دریای جنوب ایران اطلاق شده است؛ باین حال، در اوایل دهه شصت قرن بیستم میلادی نام «عربی» از سوی سیاست‌مداران عرب جایگزین نام «فارس» شد. در پی این اقدام، مورخان عرب به منظور اصیل جلوه‌دادن و مستندساختن این نام، شواهد و استدلال‌های تاریخی، جغرافیایی، زبانی و قومی ارائه دادند. در برابر این جریان، مورخان ایرانی شواهد تاریخی بی‌شماری از اطلاق نام فارس به این دریا را در منابع یونانی، لاتین، فارسی، اروپایی و به‌ویژه عربی فهرست کردند. نظر به استفاده از مراجع و گزاره‌های تاریخی در این تحقیقات، در پژوهش حاضر کوشش می‌شود ضمن بررسی و طبقه‌بندی استدلال‌های مورخان ایرانی و عرب پیرامون نام اصیل و درست این دریا، آرا و استدلال‌های ایشان از گذر قیاس با گزاره‌های تاریخی اعتبارسنجی شود. یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد غرض پژوهشگران ایرانی و عرب از رجوع به منابع تاریخی، نه شناسایی و بررسی نام (های) این دریا در طول تاریخ، بلکه اثبات صحت و اصالت نام مدنظر خود و نشان‌دادن نادرستی نام مدنظر طرف دیگر بوده است؛ ازاین رو، در صورت مشاهده شواهد و گزاره‌های تاریخی متضاد با ادعاهای خود به تحریف، بهانه‌تراشی و نادیده‌گرفتن آن روی آورده و تحقیقاتشان جنبه ایدئولوژیک پیدا کرده است.

**کلیدواژه‌ها:** خلیج فارس، خلیج عربی، تاریخ، متون جغرافیایی اسلامی، دوره اسلامی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2024.45446.1694

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول): ar.kachuie@ut.ac.ir

۳. استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران: y.qazvini@ut.ac.ir  
- مقاله برگرفته از پایان نامه با عنوان "خلیج فارس در جغرافیای ذهنی جغرافیدانان و منجمان مسلمان تا سده هشتم هجری" با دانشگاه تهران در سال ۱۴۰۰ است.

#### مقدمه

بررسی متون جغرافیایی دوره اسلامی نشان می‌دهد مصطلح دریای فارس در سده‌های میانه به بخش وسیع‌تری از دریا نسبت به محدوده کنونی آن، از غرب تنگه هرمز تا شط‌العرب، اطلاق و افزون بر خلیج فارس کنونی، شامل دریای عمان، دریای سرخ، اقیانوس هند و دریای چین می‌شده (مستوفی، ۱۹۱۳: ۲۳۳؛ الاضطحری، ۱۹۲۷: ۲۹-۲۸؛ بکران، ۱۳۴۲: ۲۱؛ البکری، ۲۰۰۳: ۱۴۷) و در طول تاریخ از وسعت پهنه آبی که فارس نامیده شده، کاسته شده است (وثوقی، ۱۳۸۱: ۸).

نقشه‌ها، متون قدیمی تاریخی و جغرافیایی یونانی، لاتین (Strabo, 1967: XVII/3؛ Strabo، 1967: XVI: 301؛ Ptolemy، 1991: 130، 136؛ ۱۳۷۲: ۹۵) و سفرنامه‌های اروپایی<sup>۱</sup> (Wellsted، 1840: 47-51؛ Niebuhr، 1792: 137، 139، 144، 151، 154؛ Boehm، 1904: 12-21؛ 59؛ Malleon، 1907: 4؛ Heude، 1819: 1-19-41-44؛ 53-54؛ Miles، 1919: 8-10-11-13-14-15؛ Lorimer، 1986: 7/4-5-8-83-234-235-245) نشان می‌دهد این دریا از دوره باستان تاکنون به نام فارس خوانده شده و در دوره معاصر نیز دولتمردان (سند شماره ۱ تا ۵)، تاریخ‌نگاران (جرجی زیدان، ۱۹۲۲: ۶۳/۱-۳۶/۲-۳۷-۳۸؛ علی، ۱۹۵۹: ۸۶/۱-۸۷-۱۰۴-۱۱۶-۱۳۱؛ ۲۹۴/۲)، جغرافی‌نویسان، نقشه‌نگاران (سعید الصباغ در امین الریحانی، ۱۹۶۷: ۲۰۹/۲) (نقشه شماره ۱) و سیاحان عرب (امین الریحانی، ۱۹۶۷: ۶۴/۱؛ ۳۵۱/۲ و ۲۹۶ و ۲۲۵ و ۲۲۱ و ۲۸ و ۲۱ و ۱۲ و ۶) تا اواسط سده بیستم<sup>۲</sup> از نام «بحر فارس»، «الخلیج الفارسی» یا «خلیج العجم» برای اشاره به این دریا استفاده کرده‌اند. باین حال، جمال عبدالناصر، رئیس جمهور مصر که سودای رهبری بر جهان عرب را داشت، در یکی از

---

۱. باید گفت مترجمان عرب در ترجمه کتبی که در آن‌ها از عبارت خلیج فارس استفاده شده یا حتی خلیج فارس در عنوان آن ذکر شده، نام فارس را حذف یا نام عربی را جایگزین آن کرده‌اند؛ برای مثال کتاب *Gazetteer of the Persian Gulf, Oman and Central Arabia* نوشته لوریمر با نام *دلیل الخلیج* منتشر و نام عربی در متن جایگزین نام فارس شده است.

۲. جواد علی که در کتاب *تاریخ العرب قبل الاسلام* چاپ سال ۱۹۵۱ میلادی فقط از نام خلیج فارس استفاده کرده، در کتاب ده‌جلدی *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام* چاپ سال ۱۹۶۸ میلادی نام عربی را جایگزین نام فارس کرده است، باین حال، چندین مرتبه در جلد نخست برای تفهیم کلام خود از نام خلیج فارس بدین گونه یاد کرده است: «یحده جزیره العرب من الشرق الخلیج العربی المعروف عند اليونان باسم (الخلیج الفارسی) (Sinus Persicus) (علی، ۱۹۶۸: ۱/ ۱۴۰) و «ورد اسم محل آخر سمي (Vicinus Jerachaeorum)، و يقع فی مقابل النهر الذی دعاه نهر (الآر) (Lar) الذی یصب علی زعم (بطلمیوس) فی الخلیج العربی (الخلیج الفارسی) (Sinus Persicus) (همان: ۲۷/۱)».

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۲۵۵

سخنرانی‌های خود در اوایل دهه شصت میلادی نام الخلیج العربی را به‌طور رسمی جایگزین الخلیج الفارسی کرد.

نظر به رواج اندیشه‌های ناسیونالیستی در فضای اجتماعی، سیاسی و علمی آن روزگار استفاده از این نام به‌سرعت مورد قبول و محبوبیت محافل سیاسی و دانشگاهی قرار گرفت و مورخان و محققان عرب برای مستندکردن ادعای جمال عبدالناصر مبنی بر صحت، اصالت و حقانیت نام «عربی»، تحقیقاتی از قبیل «الخلیج العربی فی مدونات المؤرخین و البلدانین الاقدمین» (فؤاد جمیل، ۱۹۶۶)، «بل هو الخلیج العربی شاء الجهلاء أم أبوا» (مصطفی، ۱۹۷۰)، «الخلیج العربی فی ماضیه و حاضره» (العزیز، ۱۹۷۲)، «الخلیج عند یونان و اللاتین» (علی، ۱۹۸۰)، «الخلیج العربی در اسه الجغرافیه السیاسیه» (الهیتی، ۱۹۸۱)، «الخلیج العربی فی العصور الاسلامیه» (عقیلی، ۱۹۸۳)، «الخلیج العربی» (صالح و الکبیس، ۱۹۸۴)، «تاریخ الخلیج العربی فی العصور الاسلامیه الأولى» (عمر فوزی، ۱۹۸۵) و «الخلیج العربی بحر الاساطیر» (قلعجی، ۱۹۹۲) را تألیف کردند.

در مقابل، مورخان و پژوهشگران ایرانی برای نشان‌دادن درستی و تاریخی بودن نام فارس و جعلی و خطابودن هر نام دیگری غیر از آن با ارائه شواهد بسیاری از اطلاق نام فارس به دریای میان فلات ایران و شبه‌جزیره عربستان در نقشه‌های تاریخی و متون تاریخی یونانی، لاتین، فارسی، عربی و اروپایی پژوهش‌های بسیاری را از قبیل «خلیج فارس در متون یونانی و لاتین و تازی» (نفیسی، ۱۳۳۷)، «خلیج فارس و خلیج عربی» (محیط طباطبایی، ۱۳۴۱)، «خلیج فارس و نام آن» (اقتداری، ۱۳۴۳)، «خلیج فارس» (یغمایی، ۱۳۵۲)، «خلیج فارس و نام آن در طول تاریخ» (مشکور، ۱۳۵۵)، «محاکمه خلیج فارس نویسان» (مدنی، ۲۵۳۷)، «وجه تسمیه خلیج فارس» (افشار سیستانی، ۱۳۷۰)، «نام خلیج فارس و باستان‌شناسان خارجی» (مجیدزاده، ۱۳۷۲)، «نقشه‌های تاریخی خلیج فارس» (وثوقی، ۱۳۸۱)، «نقشه‌ها و نقشه‌نگاران خلیج فارس» (سحاب، ۱۳۸۲)، «درآمدی بر پیشینه تاریخی نام خلیج فارس» (پورآرین، ۱۳۸۶)، «وصف خلیج فارس در نقشه‌های تاریخی» (گنجی و دیگران، ۱۳۸۶) و «خلیج فارس از دیرباز تاکنون» (اقتداری، ۱۳۸۷) نگاشتند.

علی‌رغم اهمیت مسئله نام خلیج فارس از حیث تاریخی، سیاسی، فرهنگی و جغرافیایی و ضرورت آگاهی پژوهشگران ایرانی از نظرات و استدلال‌های پژوهشگران عرب در باب نام دریای میان فلات ایران و شبه‌جزیره عربستان، تاکنون دیدگاه پژوهشگران عرب پیرامون صحت و حقانیت نام عربی برای این خلیج بررسی و ارزیابی نشده است. همچنین، نظر به تحقیقات معتابه پژوهشگران ایرانی پیرامون نام دریای فارس تاکنون کارنامه این پژوهشگران

نیز بررسی و ارزیابی نشده است؛ از این رو، هدف از نگارش پژوهش حاضر طبقه‌بندی شواهد و استدلال‌های مورخان و پژوهشگران ایرانی و عرب راجع به نام دریای فارس و بررسی و نقد آن‌هاست.

### پژوهشگران معاصر عرب و نام خلیج فارس

پژوهشگران و نویسندگان معاصر عرب که پیش از دهه شصت قرن بیستم میلادی به اتفاق از نام فارس برای اشاره به دریای میان فلات ایران و شبه‌جزیره عربستان استفاده می‌کردند، واکنش‌های متفاوتی مانند پذیرش، دفاع، مخالفت و انتقاد نسبت به جایگزین شدن نام عربی با نام فارس برای خلیج نشان دادند. باین‌حال، علی‌رغم مخالفت و انتقاد برخی از مورخان و نویسندگان عرب مانند قدری قلعبجی، علی حمیدان و محمدعلی نوفل در ابتدای کار (مجتهدزاده، ۱۳۷۵: ۲۸) نام جدید آرام‌آرام جای خود را در میان نویسندگان عرب باز کرد و تحقیقات متعددی در راستای اثبات اصالت و حقانیت آن به رشته تحریر درآمد.

#### ۱. رویکردهای پژوهشگران مدافع نام عربی برای خلیج در گذر زمان

رویکردهای مورخان و نویسندگان عرب مدافع نام خلیج عربی از ابتدای شکل‌گیری آن در اوایل دهه شصت قرن بیستم میلادی تاکنون یکسان نبوده و تحولاتی را به خود دیده است. قلم نویسندگانی که در سال‌های نخست در باب حقانیت و صحت تاریخی نام عربی قلم‌زده‌اند بیشتر پشتوانه احساسی داشته و در تحقیقاتشان از شواهد و منابع تاریخی اندکی استفاده شده است<sup>۱</sup> (عبدالرزاق، ۱۹۶۵: ۶۴؛ مصطفی، ۱۹۷۱: ۷۸). این نویسندگان حتی در برخی مواقع متوسل به لعن و نفرین افرادی شده‌اند که با اطلاق نام فارس به خلیج درصدد تحریف تاریخ و پایمال کردن حقیقت برآمده‌اند (مصطفی، ۱۹۷۱: ۷۷).

باین‌حال، با گذشت زمان از شدت شور و احساس نویسندگان عرب کاسته شده و با بهره‌گیری از شواهد و گزاره‌های تاریخی به غنای تحقیقات آنان افزوده شده است. پژوهشگران عرب در دهه‌های پایانی سده بیستم میلادی سعی داشتند با پررنگ جلوه‌دادن حضور قوم عرب در دریا و حضور دریانوردان عرب در فعالیت‌های مرتبط با دریانوردی در طول تاریخ و همچنین نادیده‌گرفتن و حتی انکار نقش ایرانیان در دریا و امور دریانوردی، نام عربی را نام

۱. در مجله الأقالیم، چاپ وزارة الثقافة و الارشاد عراق، مقالات متعددی راجع به دفاع از نام خلیج عربی نگاشته شده، باین‌حال، در شماره‌های نخست این مجله نیز از عبارت خلیج فارس استفاده شده است (البرازی، ۱۹۶۴: ۸۶).



تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۲۵۷

صحيح و حقیقی برای این دریا معرفی کنند که به‌زعم آنان به‌سبب غفلت برخی نویسندگان یونانی به محاق رفته و نام فارس به اشتباه جایگزین آن شده است (الهیتی، ۱۹۸۱: ۱۱-۱۰؛ عقیلی، ۱۹۸۳: ۲۵-۲۴؛ عمر فوزی، ۱۹۸۵: ۶۴-۶۳؛ قلعه‌جی، ۱۹۹۲: ۱۹-۱۷).

در دو دهه اخیر با فروکش کردن احساسات عرب‌گرایی در محافل سیاسی و دانشگاهی و کامیابی عرب‌ها در ترویج نام خلیج عربی در میان اکثر کشورهای عربی و تا حد چشمگیری در سطح بین‌الملل از اهتمام مورخان و نویسندگان عرب به سخن‌گفتن و استدلال آوردن از حقانیت نام خلیج عربی کاسته شده و مسئله نام خلیج اهمیت سابق خود را از دست داده است؛ از این رو، بیشتر این پژوهشگران بدون آنکه درصدد نادیده‌گرفتن حضور ایرانیان در دریا و انکار نقش آنان در امور دریانوردی و پررنگ جلوه‌دادن نقش عرب‌ها در دریا در طول تاریخ باشند، هر دو نام فارس و عربی را از نظر تاریخی اصیل و درست دانسته‌اند (ابوعزة، ۲۰۰۱: ۱۰؛ الغیثی، ۲۰۲۰: ۱۶۹).

## ۲. استدلال‌های پژوهشگران عرب برای اثبات صحت و اصالت نام عربی

محققان و نویسندگان عرب برای نشان‌دادن صحت و اصالت نام عربی برای خلیج به ارائه برخی شواهد تاریخی از کاربرد مصطلح خلیج عربی در منابع یونانی، فارسی و سفرنامه‌های اروپایی و بیان برخی استدلال‌های تاریخی، جغرافیایی، قومی و زبانی پرداخته‌اند.

### الف. شواهد کتبی و استدلال‌های تاریخی

مورخان عرب برای نشان‌دادن نادرستی رواج نام فارس در طول تاریخ برای این دریا و اثبات اصالت و صحت نام عربی، ضمن ارائه شواهدی از استفاده دریای عربی یا خلیج عربی در متون یونانی، اسلامی و سفرنامه سیاحان اروپایی مانند کارستن نیبور<sup>۱</sup> آلمانی<sup>۲</sup> (۱۷۳۳-۱۸۱۵م) (العزی، ۱۹۷۲: ۱۴؛ الهیتی، ۱۹۸۱: ۱۱؛ عمر فوزی، ۱۹۸۵: ۶۴؛ قلعه‌جی، ۱۹۹۲: ۸؛ ۱۴؛ خوری و تدمری، ۱۹۹۹: ۱۰-۹) چنین استدلال آورده‌اند که در متون عصر باستان بومیان پیرامون سواحل این دریا اعم از آشوریان و سومریان این پهنه آبی را نارموتو نامیده (مصطفی، ۱۹۷۰: ۷۸؛ الهیتی، ۱۹۸۱: ۷؛ قلعه‌جی، ۱۹۹۲: ۷) و حتی ایرانیان دوره باستان نیز از این نام استفاده نکرده‌اند (علی، ۱۹۸۰: ۲۰؛ عبدالرزاق، ۱۹۶۴: ۶۶؛ العزی، ۱۹۷۲: ۱۴).

به‌زعم مورخان عرب نخستین بار نئارخوس<sup>۳</sup> (۳۶۰-۳۰۰ ق.م) از مصطلح دریای فارس

1. Carsten Niebuhr

۲. مورخان عرب به اشتباه نیبور را دانمارکی دانسته‌اند (عبدالرزاق، ۱۹۶۸: ۶۵؛ الهیتی، ۱۹۸۱: ۱۱؛ قلعه‌جی، ۱۹۹۲: ۱۱).

3. Nearchos

استفاده کرده و این نام به سبب بی‌توجهی سیاحان و جغرافی‌دانان یونانی نسبت به سواحل عربی این دریا و نگاه به دریا صرفاً از گذر ایران (قلعجی، ۱۹۹۲: ۸؛ الکبیسسی و غانم، ۱۹۸۴: ۸؛ العقیلبی، ۱۹۸۳: ۲۳؛ سعید، ۱۹۸۵: ۹؛ عبدالرزاق، ۱۹۶۴: ۶۷)، به سبب استقرار حکومت مرکزی در آن (علی، ۱۹۸۰: ۲۱)، میان اندیشمندان یونانی مانند بطلمیوس (۱۶۸-۹۰م) رواج یافته است. حال آنکه در برخی متون یونانی مانند کتاب استرابو<sup>۱</sup> (۲۳م-۶۳ق م) و پلینی<sup>۲</sup> (۲۳-۷۸م) از نام عربی برای این دریا استفاده شده است. همچنین، پژوهشگران عرب علت رواج نام فارس در تمدن اسلامی را ترجمه کتاب *بطلمیوس* که از دریای فارس نام برده و ترجمه‌نشده سایر متون جغرافیایی یونانی که از دریای عربی استفاده کرده‌اند، به زبان عربی دانسته‌اند (مصطفی، ۱۹۷۰: ۷۹؛ العزی، ۱۹۷۲: ۱۵؛ علی، ۱۹۸۰: ۲۱؛ الهیتی، ۱۹۸۱: ۹؛ عمر فوزی، ۱۹۸۵: ۶۳؛ سعید، ۱۹۸۵: ۹).

#### ب. استدلال‌های جغرافیایی

دومین دلیل پژوهشگران عرب برای نشان دادن صحت و اصالت نام عربی پیوستگی جغرافیایی شبه‌جزیره عربستان به خلیج فارس و ارتباط نداشتن سرزمین ایران با آن دریاست. مورخان عرب چنین استدلال کرده‌اند که حائل شدن رشته‌کوه زاگرس میان سواحل شمالی دریای فارس و شهرهای مرکزی ایران منجر به قطع ارتباط سرزمین ایران از حیث جغرافیایی با دریا شده است (عمر فوزی، ۱۹۸۵: ۶۳؛ قلعجی، ۱۹۹۲: ۱۸-۱۷). در نتیجه، ایرانیان امکان عبور و مرور میان شمال و جنوب رشته‌کوه زاگرس را نداشته و سواحل شمالی خلیج فارس از نظر جغرافیایی ناحیه‌ای مستقل از ایران بوده است (الهیتی، ۱۹۸۱: ۱۱؛ عبدالرزاق، ۱۹۶۴: ۶۵)؛ حال آنکه هیچ مانع طبیعی میان شبه‌جزیره عربستان و دریای فارس وجود ندارد. همچنین، پژوهشگران عرب، ایالت خوزستان واقع در ساحل ایرانی دریای فارس را پیوسته به ناحیه سواد عراق و ایالتی عربی دانسته‌اند که بیرون از فلات ایران قرار گرفته است (محمد، ۲۰۱۴: ۳۰-۲۶).

#### ب. استدلال‌های قومی و زبانی

به اعتقاد مورخان عرب، اطلاق نام فارس به دریا به سبب انتساب به سرزمین فارس بوده<sup>۳</sup> و

1. Strabo

2. Pliny

۳. اصطخری مانند برخی جغرافی‌دانان و منجمان مسلمان از قبیل ابن‌حوقل (۱۹۳۸: ۴۲)، محمد بکران (۱۳۴۲: ۱۸)، ابوعلی مروزی (۱۳۹۰: ۱۳۹) و جیهانی (۱۳۶۸: ۵۵) دریای قُلُوم (سرخ) تا چین را دریای فارس نامیده (الاصطخری، ۱۹۲۷: ۲۹) و سپس برای تسهیل در بازشناسی قسمت‌های مختلف دریا، این دریای وسیع را به قسمت‌های کوچک‌تری تقسیم کرده و نام سرزمین مشهورتر مجاور آن را بدان قسمت اطلاق کرده است؛

غیر از نام، هیچ چیز دیگر این خلیج در طول تاریخ ایرانی نبوده است، چراکه ایرانیان به دلیل ترس از دریا از انجام امور مرتبط با دریانوردی امتناع می‌کرده‌اند (امین سعید، بی‌تا: ۱۰-۹؛ الهیتی، ۱۹۸۱: ۱۰؛ عقیلی، ۱۹۸۳: ۲۶؛ عمر فوزی، ۱۹۸۵: ۶۳؛ قلعجی، ۱۹۹۲: ۱۷-۱۸)، حال آنکه عرب‌ها از دوره باستان تاکنون بر دریا استیلا داشته و به امور دریانوردی اهتمام داشته‌اند (الهیتی، ۱۹۸۱: ۷؛ عمر فوزی، ۱۹۸۵: ۶۳؛ قلعجی، ۱۹۹۲: ۷).

همچنین، به‌زعم ایشان اغلب ساکنان سواحل جنوبی و شمالی خلیج فارس و جزیره‌های آن در طول تاریخ از قوم عرب و زبان رایج در این منطقه زبان عربی بوده است (الهیتی، ۱۹۸۱: ۱۰؛ عمر فوزی، ۱۹۸۵: ۶۴؛ قلعجی، ۱۹۹۲: ۱۲)؛ بنابراین، شایسته است این دریا به نام عربی خوانده شود.

#### نقد و بررسی دیدگاه و استدلال‌های پژوهشگران معاصر عرب

از آنجاکه نویسندگان عرب تنها از منابع کتبی تاریخی اعم از متون تاریخ‌نگاری، جغرافیایی و سفرنامه‌ها برای اثبات ادعای خود بهره جسته و از شواهد باستان‌شناسی، زبان‌شناسی و مسائل حقوقی و سیاسی استفاده نکرده‌اند، برای بررسی و نقد ادعا و استدلال‌های آنان نیز بیشتر به منابع کتبی تاریخی استناد شده و گاه برای نشان‌دادن اعتبار گزاره‌های تاریخی از یافته‌های کاوش‌های باستان‌شناسی نیز استفاده شده است.

#### ۱. بررسی و نقد شواهد کتبی و استدلال‌های تاریخی

بررسی متون یونانی و اسلامی مورداستفاده پژوهشگران عرب نشان می‌دهد مراد آنان از دریای عربی دریای واقع در غرب شبه‌جزیره عربستان، دریای سرخ، و از دریای فارس دریای واقع در شرق آن بوده است (Strabo, 1967: XVI: 301, Strabo, 1967: XVII/3؛ حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۹۵). همچنین، در جای‌جای سفرنامه کارستن نیبور از نام دریای فارس استفاده شده (Niebuhr, 1792: 137, 139, 144, 151, 154) و مراد وی از دریای عربی دریای سرخ بوده است (Niebuhr, 1792: 175). به نظر می‌رسد مورخان عرب بدون در نظر داشتن این نکته که نام عربی در نقشه‌ها و متون جغرافیایی یونانی و اسلامی برای دریای سرخ استفاده شده (Bosworth, 1997: 79) تنها درصدد ارائه شواهدی از کاربرد نام خلیج عربی یا دریای عربی

---

از این رو، مراد اصطخری از «نسبانه خصوصاً الی فارس» (الاصطخری، ۱۹۲۷: ۳۲) تمایز قائل شدن میان پهنه وسیع دریای قُلزُم تا چین با پهنه کوچک‌تر دریای بصره تا سرن‌دیب (خلیج فارس و دریای عمان کنونی) است که برای هر دو از نام فارس استفاده کرده است.

در نقشه‌ها و متون تاریخی بوده‌اند.

علی‌رغم اطلاق نام فارس به دریای میان فلات ایران و شبه‌جزیره عربستان در متون یونانی (Strabo, 1967: XVI: 301; Ptolemy, 1991: 130, 136) همان‌طور که مورخان عرب به درستی اذعان داشته‌اند، در منابع کتبی ایران باستان مانند کتیبه‌ها و متون پهلوی از نام «فارس» برای این دریا استفاده نشده است. باین‌حال، باید گفت محققان عرب نیز شاهدهی از کاربرد نام «عربی» برای این دریا در متون آشوری، بابلی، عربی و ایران باستان ارائه نداده و ایرادی که بر نام فارس وارد کرده‌اند، بر نام مدنظر آنان نیز وارد است.

در باب نفوذ نام فارس به تمدن اسلامی از گذر ترجمه متون یونانی، باید گفت جغرافی‌دانان مسلمان ضمن آشنایی با نام‌های یونانی دریاها از قبیل اوقیانوس، بُنطس (دریای سیاه) و ارقانیا (دریای خزر) (ابن‌رسته، ۱۸۹۲: ۸۳؛ المسعودی، ۱۸۹۳: ۶۶؛ حمدالله مستوفی، ۱۹۱۳: ۲۲۸؛ المسعودی، ۱۹۶۶: ۱۳۶؛ بیرونی، ۱۳۶۲: ۱۷۰) نام‌گذاری مستقل و خاص خود را از دریاها داشته‌اند.

برای مثال، دانشمندان مسلمان دریای مدیترانه را به نام‌های شام، مصر، انطاکیه و روم و دریای خزر را به نام‌های گرگان، طبرستان، آبسکون و گیلان خوانده‌اند (الهمذانی، ۱۸۸۵: ۷؛ ابن‌رسته، ۱۸۹۱: ۸۳؛ بیرونی، ۱۳۶۲: ۱۷۰). همچنین، علاوه بر نام فارس که یونانیان استفاده می‌کردند، از نام‌های دیگری مانند عمان (بکران، ۱۳۴۲: ۲۱)، بحرین (یاقوت الحموی، ۱۹۵۵: ۳۴۴/۱)، ابکه (الادریسی، ۱۹۸۹: ۹/۱)، سیراف (طوسی، ۱۳۸۲: ۹۶) و عراق (المقدسی، ۱۹۰۶: ۱۵) برای نامیدن دریای جنوب ایران استفاده شده است. به این اعتبار، نمی‌توان فارس خواندن این خلیج در دوره اسلامی را صرفاً به سبب نفوذ جای‌نام‌های یونانی به تمدن اسلامی دانست.

## ۲. بررسی و نقد استدلال‌های جغرافیایی

علی‌رغم ادعای پژوهشگران عرب که اذعان به ارتباط‌نداشتن شهرهای مرکزی ایران با سواحل شمالی خلیج فارس دارند، متون تاریخی، جغرافیایی و سفرنامه‌های دوره اسلامی نشان از ارتباط وسیع و گسترده سواحل شمالی دریای فارس با پس‌کرانه‌های آن دارند. متون تاریخی و جغرافیایی دوره اسلامی نشان می‌دهد بندرها و جزیره‌های دریای فارس در تقسیم‌بندی‌های اداری و جغرافیایی ذیل ایالت فارس و کرمان قرار داشته‌اند. برای مثال، بندر سیراف، مهروبان و نجیرم و جزیره‌های خارک، لافت و بنی‌کاوان جزو کوره اردشیرخوره در ایالت فارس بوده (المقدسی، ۱۹۰۶: ۴۳۲؛ الاصلطخری، ۱۹۲۷: ۱۰۶-۱۰۷) و بندر هرمز ذیل ایالت کرمان قرار داشته است (المقدسی، ۱۹۰۶: ۴۶۶؛ حدود العالم، ۱۳۷۲: ۳۶۸).

لازم به یادآوری است ایالت‌های خوزستان، فارس و کرمان پس‌کرانه بنادر خلیج فارس بوده و واردات و صادرات شهرهای بندری به اعتبار و پشتوانه آن‌ها صورت می‌گرفته است؛ از این رو، در متون جغرافیایی از ارجان در ایالت فارس به‌عنوان انبار فارس و عراق و بارانداز خوزستان و اصفهان (المقدسی، ۱۹۰۶: ۴۲۵) و از بندر هرمز به‌عنوان مجمع بازرگانان و بارگه کرمان یاد شده است (ابن حوقل، ۱۹۳۸: ۳۱۱؛ الاصلطخری، ۱۹۲۷: ۱۶۶؛ حدود العالم، ۱۳۷۲: ۳۶۸). راجع به سورو در مرز ایالت کرمان و فارس نیز گفته شده کالاهای عمان به آنجا می‌آید و از آنجا به کرمان می‌رود (المقدسی، ۱۹۰۶: ۴۲۷).

علاوه بر این، جغرافی‌دانان و تاریخ‌محلّی‌نویسان مسلمان به ذکر راه‌های بنادر تا مراکز ایالت‌ها و فاصله آن‌ها با یکدیگر پرداخته‌اند؛ برای مثال، در متون جغرافیایی دوره اسلامی مسافت شیراز تا بندر سیراف (الاصلطخری، ۱۹۲۷: ۱۲۸؛ ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۶۳)، بم تا بندر هرموز (المقدسی، ۱۹۰۶: ۴۷۳) و منزل‌های میان آن‌ها به‌دقت ذکر شده و در متون تاریخی بارها از لشکرکشی‌ها و رفت‌وآمد تجار میان سواحل شمالی خلیج فارس و بلاد مرکزی ایران سخن رفته است (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۱۶؛ مسکویه، ۱۳۷۶: ۴۸۹-۴۸۰). همچنین، سفرنامه‌نویسان مسلمان نیز تجربه عبور خود از بنادر خلیج فارس به شهرهای مرکزی ایران را گزارش داده‌اند (ابن بطوطه، ۱۳۵۹: ۳۰۵-۳۰۴؛ ناصرخسرو، ۱۳۶۳: ۱۶۵-۱۶۳).

به نظر می‌رسد نویسندگان معاصر عرب درصدد بوده‌اند از وجود رشته‌کوه زاگرس به‌عنوان مانعی طبیعی میان شهرهای مرکزی فلات ایران با بنادر شمالی خلیج فارس بهره ببرند تا به‌زعم خود از طریق انکار ارتباط جغرافیایی ایران و ایرانیان با دریا و پررنگ جلوه‌دادن نقش عرب‌ها در دریای فارس در طول تاریخ، نام «عربی» را نام درست و اصیل این خلیج بنمایانند؛ حال‌آنکه نادیده‌گرفتن گزارش‌های مورخان، سیاحان و جغرافی‌دانان مسلمان در باب پیوستگی جغرافیایی و ارتباط اداری و تجاری سواحل خلیج فارس و پس‌کرانه‌های آن نشان از رویکرد غیرعلمی و ضعف تحقیقات آنان دارد.

در باب پیوستگی جغرافیایی ایالت خوزستان به ناحیه سواد عراق شایان ذکر است قاطبه جغرافی‌دانان مسلمان اعم از ایرانی و عرب، در سده‌های میانه همواره از خوزستان به‌عنوان یکی از ایالت‌های ایران‌شهر یاد کرده‌اند (المقدسی، ۱۹۰۶: ۴۰۲؛ ابن حوقل، ۱۹۳۸: ۲۵۰؛ الاصلطخری، ۱۹۲۷: ۸۸)؛ بنابراین، ارتباط سرزمین خوزستان و مردم آن با دریا در طول تاریخ ذیل تاریخ ایران قابل درک است و نه تاریخ شبه‌جزیره عربستان.

### ۳. بررسی و نقد استدلال زبانی و قومی

از دیگر دلایل پژوهشگران عرب برای نشان‌دادن صحت و حقانیت نام عربی برای این خلیج

حضور و هیمنه عرب‌ها در دریا و اهتمام ایشان به امور دریایی و به دنبال آن رواج زبان عربی و تأکید بر عدم حضور ایرانیان و رواج زبان فارسی در سواحل و جزایر دریای فارس در طول تاریخ بوده است. این در حالی است که منابع تاریخی و یافته‌های کاوش‌های باستان‌شناسی حاکی از حضور و نقش فعال ایرانیان در امور تجاری، دریانوردی و کشتی‌سازی در دوره باستان و اسلامی در سواحل شمالی و جنوبی خلیج فارس و حتی فراتر از آن در مصر، هند و چین است (زرین‌کوب، ۱۳۹۱: ۱۰۶؛ وثوقی و صفت‌گل، ۱۳۹۵: ۱/ ۶۷ و ۶۳؛ Potts, 2009: 39؛ وثوقی، ۱۳۹۵: ۳۵).

برای مثال، متون پهلوی نشانگر اهتمام شاهان ساسانی به خلیج فارس و تجارت آن از نخستین سال‌های تأسیس این سلسله به دست اردشیر بابکان تا سقوط سلسله ساسانی هستند (Daryaei, 2003: 6). از شواهد باستان‌شناسی مانند حفر قنات و قلعه‌های نظامی ایرانی در سواحل جنوبی خلیج فارس چنین مستفاد می‌شود که در دوره ساسانی نه تنها بنادر شمالی خلیج فارس بلکه سواحل جنوبی آن مانند بحرین<sup>۱</sup> و عمان تحت سلطه شاهنشاهی ساسانی بوده و ایرانیان در آنجا سکونت داشته‌اند (Morony, 2002: 30). متون تاریخی دوره اسلامی نیز حکایت از حضور چشمگیر ایرانیان و رواج دین زردشتی در عمان و بحرین هنگام فتوح اسلامی دارد (بلاذری، ۱۹۳۲: ۸۹-۸۸). همچنین، در متون جغرافیایی اسلامی از حضور ایرانیان و اشتغال ایشان به تجارت، دریانوردی و کشتی‌سازی (المقدسی، ۱۹۰۶: ۱۸) و رواج زبان فارسی در صُحار (المقدسی، ۱۹۰۶: ۹۶)، عدن و جدّه (المقدسی، ۱۹۰۶: ۷۹) سخن رفته و به دریانوردان مشهور ایرانی مانند محمدبن زید بود سیرافی و جوهر بن احمد اشاره شده است (المسعودی، ۱۹۶۶: ۱۲۶).

#### ۴. ریشه نام‌گذاری تاریخی دریا: انتساب به سرزمین یا استیلای قومی؟

یکی از استدلال‌هایی که محققان عرب برای اثبات صحت و اصالت نام «عربی» مطرح کرده‌اند، استیلا و هیمنه قوم عرب بر دریای فارس است. پژوهشگران عرب بدون توجه به شیوه نام‌گذاری دریاها در دوره اسلامی که براساس انتساب به سرزمین مجاور دریا صورت می‌گرفته (کچویی و قزوینی حائری، ۱۴۰۰: ۸۸) با طرح مسئله نام‌گذاری دریا براساس تملک و استیلای یک قوم بر آن و سپس، انکار حضور و استیلای ایرانیان و تأکید بر هیمنه عنصر عرب و رواج زبان عربی در دریا درصدد نشان‌دادن عدم اعتبار نام فارس و اصالت و حقانیت نام عربی برای

۱. مراد از بحرین، بحرین تاریخی است که ناحیه شرقی شبه‌جزیره عربستان اعم از هجر، الاحساء، قطیف، عقیر و بیشه را دربرمی‌گرفته است (ابن حوقل، ۱۹۳۸: ۲۵؛ المقدسی، ۱۹۰۶: ۹۳؛ ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۱۵۲).

دریای جنوب ایران برآمده‌اند (علی، ۱۹۸۰: ۲۰-۲۱؛ الهیتی، ۱۹۸۱: ۹؛ عمر فوزی، ۱۹۸۵: ۶۴؛ عمر فوزی، ۱۹۸۵: ۶۴؛ قلعبی، ۱۹۹۲: ۱۸). حال آنکه همان‌طور که پیش‌تر گفته شد برخلاف دیدگاه پژوهشگران معاصر عرب که با عینک ایدئولوژی‌های جدید به تاریخ نظر می‌کنند، از حیث تاریخی منطق نام‌گذاری دریا در دوره اسلامی براساس انتساب به نام سرزمین مجاور دریا بوده و استفاده از نام فارس برای دریای میان فلات ایران و شبه‌جزیره عربستان مانند استفاده از نام روم، شام، اندلس، انطاکیه، روم و مصر برای دریای مدیترانه، برخلاف ایده‌های ناسیونالیستی نویسندگان معاصر عرب، ارتباطی به حضور و هیمنه قوم خاصی بر دریا نداشته و دارای وجه سرزمینی بوده است.

همچنین، لازم به توضیح است اگرچه اطلاق نام فارس به دریای جنوب ایران در دوره اسلامی به اعتبار منطق نام‌گذاری دریا نزد جغرافی‌دانان مسلمان، اطلاق نام سرزمین‌های ساحلی به دریا، صورت گرفته جغرافی‌دانان مسلمان تصریح دارند نام فارس به سبب برتری و آبادانی ایالت فارس نسبت به سایر ایالت‌ها، استیلای شاهان و حاکمان ایران بر دریا در دوره باستان و اسلامی<sup>۱</sup> (الاصطخری، ۱۹۲۷: ۱۲۲؛ جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۱۴) و حضور چشمگیر ایرانیان در دریا و امور دریانوردی (المقدسی، ۱۹۰۶: ۱۸) از رواج بیشتری نسبت به اسامی سایر ایالت‌ها برخوردار بوده است. بدین ترتیب، مطرح کردن مسئله ارتباط نام دریا با مالکیت و استیلای یک قوم بر آن نیز نتوانسته کمکی به محققان عرب برای اثبات اصالت نام «عربی» و نادرستی نام «فارس» کند.

#### استدلال‌های مورخان ایرانی برای درستی و تاریخی بودن نام فارس

پژوهشگران ایرانی از گذر استناد به منابع تاریخی یونانی، رومی، اروپایی، فارسی و از همه مهم‌تر عربی تأکید داشته‌اند در همه ادوار تاریخی و نزد همه ملت‌ها و اقوام به‌ویژه عرب‌ها از دوره باستان تاکنون فقط از نام فارس برای دریای میان فلات ایران و شبه‌جزیره عربستان استفاده شده (افشار سیستانی، ۱۳۸۱: ۶۷) و هیچ نام دیگری غیر از فارس در طول تاریخ برای این خلیج استفاده نشده است (محیط طباطبایی، ۱۳۴۱: ۳۰۵؛ مدنی، ۲۰۳۷: ۳۴؛ وثوقی، ۱۳۸۱: ۱۷؛ مجتهد زاده، ۱۳۸۳: ۳۰). به‌زعم پژوهشگران ایرانی اطلاق نام عربی به دریای میان فلات ایران و شبه‌جزیره عربستان با توطئه برخی دولتمردان بریتانیایی (مدنی، ۲۰۳۷: ۱۵؛ افشار سیستانی، ۱۳۷۰: ۴۵۱؛ پورآرین، ۱۳۸۶: ۱۹۸) و سوءاستفاده بعضی رهبران سیاسی کشورهای

۱. «در میان مملکت‌هایی که بر ساحل دریا قرار گرفته‌اند نام دریا به فارس خوانده شده، چراکه هیچ سرزمین از آن آبادتر نیست و پادشاهان فارس از گذشته تاکنون بر این دریا سلطه داشته‌اند».

۲۶۴ / بررسی و نقد آرا و استدلال‌های پژوهشگران عرب و ایرانی پیرامون نام خلیج فارس / کجویی و ...

عربی در نیمه دوم قرن بیستم صورت گرفته (مجتهدزاده، ۱۳۷۵: ۲۷) و مراد از خلیج عربی در منابع تاریخی دریای سرخ بوده است (اقتداری، ۱۳۴۳: ۶۹؛ مشکور، ۱۳۵۵: ۱۰۵-۱۰۴).

### ۱. اسناد و شواهد غیر ایرانی-عربی

پژوهشگران ایرانی با ارائه شواهدی از استفاده نام فارس برای دریای میان فلات ایران و شبه جزیره عربستان در متون باستانی یونانی و رومی مانند کتاب بطلمیوس، کتزیاس<sup>۱</sup>، استرابو و هرودوت (نفیسی، ۱۳۳۷: ۶؛ اقتداری، ۱۳۴۳: ۷۰؛ مشکور، ۱۳۵۵: ۸۹-۸۸؛ یغمایی، ۱۳۵۲: ۱۰؛ سحاب، ۱۳۸۲: ۱۴۶-۱۴۴) ضمن نشان دادن قدمت و رواج نام فارس در تمدن‌های کهن، از انتخاب نام فارس از سوی یونانی‌ها که بدون دخالت ایرانیان صورت گرفته، در راستای دفاع از نام فارس بهره برده و شکل‌گیری و رواج این نام را دور از هرگونه تعصب و غرض‌ورزی قومی و ملی دانسته‌اند (محیط طباطبایی، ۱۳۴۱: ۳۰۲).

علاوه بر این، پژوهشگران ایرانی برای نشان دادن شهرت و فراگیری نام خلیج یا دریای فارس نزد اقوام و ملل گوناگون در دوره جدید به اسناد و شواهد اروپایی سده‌های اخیر مانند نقشه‌ها، اطلس‌ها، روزنامه‌ها، مصاحبه‌ها، سفرنامه‌ها و متون تاریخی به زبان‌های فرانسوی، انگلیسی، ایتالیایی، هلندی، پرتغالی، روسی، اسپانیایی و همچنین، شواهد غیراروپایی مانند اسناد و شواهد ژاپنی و ترکی استناد کرده‌اند (اقتداری، ۱۳۴۳: ۷۰؛ یغمایی، ۱۳۵۲: ۱۴؛ مشکور، ۱۳۵۵: ۱۰۶؛ افشار سیستانی، ۱۳۸۱: ۱۱۶-۱۱۴؛ سحاب، ۱۳۸۲: ۲۰۶-۱۶۶؛ گنجی و دیگران، ۱۳۸۶: ۹).

### ۲. اسناد و شواهد ایرانی-عربی

علاوه بر ارائه شواهد غیر ایرانی-عربی از نام فارس در طول تاریخ، از دیگر اقدام‌های پژوهشگران ایرانی برای دفاع از نام فارس ارائه شواهد بی‌شماری از کاربرد نام خلیج یا دریای فارس در منابع تاریخی ایرانی و عربی بوده است. کتیبه داریوش هخامنشی به زبان فارسی باستان در کانال سوئز و متون دینی زردشتی مانند *اوستا* و *بندهشن* از قدیمی‌ترین شواهد کتبی هستند که پژوهشگران ایرانی برای اثبات اصالت و قدمت نام «فارس» در متون ایرانی باستان به آن استناد کرده‌اند (اقتداری، ۱۳۴۳: ۶۹؛ مشکور، ۱۳۵۵: ۸۸؛ مدنی، ۲۵۳۷: ۲۲؛ افشار سیستانی، ۱۳۸۱: ۷۳؛ اقتداری، ۱۳۸۷: ۲۱۳).

باین حال، نقطه اوج کار پژوهشگران ایرانی فهرست کردن شواهد کتبی بی‌شمار دوره



تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۲۶۵

اسلامی به زبان فارسی و عربی از قبیل متون جغرافیایی، تاریخی، حدیثی، تفسیری و ادبی بوده که در آن‌ها از البحر الفارس یا خلیج فارس استفاده شده است. همچنین، نویسندگان ایرانی خاطرنشان کرده‌اند در هیچ متن عربی معاصر پیش از دهه شصت میلادی اعم از کتب درسی، روزنامه‌ها، جراید، نقشه‌ها و اطلس‌های جغرافیایی نامی غیر از فارس برای این خلیج استفاده نشده است (نفیسی، ۱۳۳۷: ۸-۱۰؛ اقتداری، ۱۳۴۳: ۷۶-۷۰؛ یغمایی، ۱۳۵۱: ۱۵؛ مشکور، ۱۳۵۵: ۱۰۴-۹۰؛ وثوقی، ۱۳۸۱: ۹-۷؛ افشار سیستانی، ۱۳۸۱: ۱۰۴-۹۰؛ سحاب، ۱۳۸۲: ۱۶۵-۱۴۹؛ اقتداری، ۱۳۸۷: ۲۱۸-۲۱۴).

### ۳. اطلاق نام خلیج عربی به دریای سرخ

پژوهشگران ایرانی ضمن تأکید بر عدم اطلاق نام عربی به دریای میان فلات ایران و شبه‌جزیره عربستان در متون تاریخی به ارائه شواهدی از اطلاق نام عربی به دریای سرخ در منابع تاریخی یونانی و اسلامی پرداخته (حدود العالم، ۱۳۷۲: ۹۵؛ Strabo, 1967: XVII/3؛ Ptolemy, 1991: 137) و با استناد به این شواهد به هم‌تایان عرب خود توصیه کرده‌اند اگر مایل به نامیدن دریایی به نام عربی هستند بهتر است به جای تغییر و تحریف نام تاریخی خلیج فارس که هرگز به نام عربی نامیده نشده، دریای سرخ را که شواهدی از اطلاق نام عربی بدان در متون تاریخی وجود دارد، خلیج عربی بخوانند (محیط طباطبایی، ۱۳۴۱: ۳۰۳؛ اقتداری، ۱۳۴۳: ۶۹؛ یغمایی، ۱۳۵۲: ۱۵؛ مشکور، ۱۳۵۵: ۱۰۴-۹۰؛ مجیدزاده، ۱۳۷۲: ۶۷؛ افشار سیستانی، ۱۳۸۱: ۱۲۴).

### بررسی و نقد استدلال‌های پژوهشگران ایرانی

برخلاف پژوهشگران عرب که برای نشان‌دادن کاربرد نام «عربی» برای دریا در طول تاریخ با کمبود اسناد و شواهد تاریخی مواجه هستند، مورخان ایرانی با در اختیار داشتن انبوهی از شواهد و گزاره‌های تاریخی از اطلاق نام فارس به دریای میان فلات ایران و شبه‌جزیره عربستان به فهرست‌کردن این متون و شاهد مثال آوردن از آن‌ها پرداخته‌اند. با این حال، پژوهشگران ایرانی در دفاع خود از نام تاریخی فارس دچار برخی اشتباهات شده‌اند و انتقاداتی بر استدلال‌های آنان وارد است.

### ۱. نادیده گرفتن سایر اسامی استفاده شده برای خلیج

بررسی متون و شواهد تاریخی نشان می‌دهد در الواح گلی آشوری دریای میان فلات ایران و شبه‌جزیره عربستان به نام نارمرتو خوانده شده و در متون پهلوی از این دریا با نام پودیگ<sup>۱</sup> یاد

---

1. Pudig

شده است (پاکزاد، ۱۳۸۴: ۱۴۱). همچنین، در متون دوره اسلامی نیز اسامی متعددی برای این دریا در کنار نام فارس از قبیل عمان (بکران، ۱۳۴۲: ۲۱)، بصره (بیرونی، ۱۳۶۲: ۱۶۷؛ مستوفی، ۱۹۱۳: ۲۳۳)، بحرین (یاقوت الحموی، ۱۹۵۵: ۱/۳۴۴)، ابله (الادریسی، ۱۹۸۹: ۱/۹)، سیراف (طوسی، ۱۳۸۲: ۹۶) و عراق (المقدسی، ۱۹۰۶: ۱۵) استفاده شده است. با این همه، برخی از پژوهشگران ایرانی با نادیده گرفتن این اسامی اذعان داشته‌اند غیر از نام فارس هیچ نام دیگری برای این دریا در طول تاریخ استفاده نشده (محیط طباطبایی، ۱۳۴۱: ۳۰۵؛ مدنی، ۲۵۳۷: ۳۴؛ وثوقی، ۱۳۸۱: ۱۷؛ مجتهد زاده، ۱۳۸۳: ۳۰) و برخی دیگر معتقد هستند اسامی استفاده شده به بخش محدودی از این دریا و نه همه آن، اطلاق شده است (محیط طباطبایی، ۱۳۴۱: ۳۰۷)؛ حال آنکه بررسی متون جغرافیایی اسلامی مانند *احسن التقاسیم* (المقدسی، ۱۹۰۶: ۱۵)، *جهان نامه* (بکران، ۱۳۴۲: ۲۱-۲۰)، *معجم البلدان* (یاقوت الحموی، ۱۹۵۵: ۱/۳۴۴) و *نزهة القلوب* (مستوفی، ۱۹۱۳: ۲۳۳) نشان می‌دهد اسامی مذکور مانند نام فارس برای کل دریا (خلیج فارس و دریای عمان) استفاده شده است.<sup>۱</sup>

## ۲. نام خلیج فارس در منابع ایرانی دوره باستان

پیش‌تر گفته شد پژوهشگران ایرانی برای نشان‌دادن استفاده از نام فارس در ایران باستان به برخی شواهد مانند کتیبه داریوش هخامنشی در کانال سوئز<sup>۲</sup> (مدنی، ۲۵۳۷: ۲۲؛ مشکور، ۱۳۵۵: ۸۸؛ افشار سیستانی، ۱۳۷۰: ۴۳۸) و گزاره‌های جغرافیایی متون باستانی مانند *بندهشن* و *اوستا* (افشار سیستانی، ۱۳۸۱: ۶۹؛ آموزگار، ۱۳۸۸: ۱۱۹) استناد کرده‌اند. با این حال، در کتیبه داریوش هخامنشی سخنی از نام دریا به میان نیامده (Kent, 1953: 147)، بلکه تنها از نام سرزمینی که دریا در جوار آن قرار داشته، سخن رفته است.<sup>۳</sup> علاوه بر این، همان‌طور که ذکر آن گذشت در *اوستا* و متون پهلوی برای اشاره به دریای میان فلات ایران و شبه‌جزیره عربستان از نام «پودینگ» استفاده شده (پاکزاد، ۱۳۸۴: ۱۴۱؛ آموزگار، ۱۳۸۸: ۱۱۹) و تاکنون شاهی از اطلاق

۱. «بحر عمان: گفته‌اند که این بحر و بحر پارس هر دو یکی است، به سبب آنکه ولایت پارس بر جانب شمال اوست و ولایت عمان بر جانب مغرب او» (بکران، ۱۳۴۲: ۲۱).

۲. برای مثال احمد اقتداری ذیل بحث «نام خلیج فارس که در منابع و کتبی که مشهور و معتبرند» چنین می‌گوید: «کهنه‌ترین نامی که از خلیج فارس به‌جای مانده، نامی است که آشوریان پیش از ورود نژاد آریا به فلات ایران بر این دریا گذاشته‌اند» و محمدجواد مشکور نیز که در صدد ارائه «تاریخچه نام واقعی خلیج فارس» است می‌گوید: «نارموتو به معنای رود تلخ کهنه‌ترین نامی است که از خلیج فارس به جا مانده است».

۳. «دستور دادم این ترعه را حفر کنند از رودی به نام نیل که در مصر جریان دارد، به طرف دریایی که از پارس می‌آید».

نام فارس به دریای میان فلات ایران و شبه‌جزیره عربستان در منابع کتبی ایران باستان یافت نشده است. به نظر می‌رسد نویسندگان ایرانی میان نشان دادن شواهد اشاره به دریای جنوب ایران و شواهد اطلاق نام «فارس» بدان دچار خلط مبحث شده و در ارائه شواهدی از کاربرد نام فارس برای دریا در منابع ایران باستان خطا رفته‌اند.

### نتیجه‌گیری

به دنبال استفاده جمال عبدالناصر از اصطلاح خلیج عربی، برخی از مورخان و محققان عرب به منظور مستند کردن نام عربی و نشان دادن رواج اشتباه نام فارس برای خلیج در متون جغرافیایی و تاریخی یونانی و اسلامی به نگارش مقالات و کتب متعددی همت گماشتند. در مقابل، نویسندگان و مورخان ایرانی با فهرست کردن شواهد و اسناد بی‌شماری از رواج نام فارس در متون یونانی، لاتین، عربی، فارسی، زبان‌های جدید اروپایی و سایر زبان‌های جهان در مقام پاسخ‌گویی به نویسندگان و سیاست‌مداران عرب و دفاع از نام تاریخی «فارس» برآمدند.

بررسی تحقیقات پژوهشگران ایرانی و عرب پیرامون نام دریای میان فلات ایران و شبه‌جزیره عربستان نشان می‌دهد پژوهشگران عرب به سبب کمبود شواهد متنی تأییدکننده صحت و اصالت نام خلیج عربی، متوسل به استدلال‌های جغرافیایی، زبانی، قومی و تاریخی شده‌اند. در مقابل، پژوهشگران ایرانی که برخلاف هم‌تایان عرب خود شواهد تاریخی بسیاری از اطلاق نام فارس به دریای میان فلات ایران و شبه‌جزیره عربستان در اختیار داشتند، برای اثبات درستی و اصالت نام «فارس» تنها به ارائه شواهد و اسناد تاریخی و معاصر از رواج این نام بسنده و از ارائه استدلال‌های تاریخی، جغرافیایی، زبانی و قومی برای اثبات ادعای خود خودداری کرده، حتی استدلال‌های مطرح شده از سوی پژوهشگران عرب را نیز بدون پاسخ گذاشته‌اند.

مقایسه تحقیقات پژوهشگران ایرانی و عرب با منابع تاریخی نشان می‌دهد برخی از ادعاهای این پژوهشگران در تعارض با گزاره‌های تاریخی قرار دارد و هر دو گروه در تحقیقاتشان در باب نام دریای میان فلات ایران و شبه‌جزیره عربستان اشتباهاتی داشته‌اند؛ تا حدی که می‌توان گفت هدف پژوهشگران ایرانی و عرب از استناد به گزاره‌های تاریخی بیش از آنکه شناخت و بررسی روش نام‌گذاری دریاها و تطور و تحول نام دریای میان فلات ایران و شبه‌جزیره عربستان در طول تاریخ باشد، اثبات صحت و اصالت نام مدنظر خود و نشان دادن نادرستی نام مدنظر طرف مقابل بوده و در صورت مشاهده شواهد و گزاره‌های تاریخی متضاد با ادعاهای خود به تحریف، بهانه‌تراشی و نادیده‌گرفتن آن روی آورده‌اند؛ بنابراین، تحقیقات آنان جنبه ایدئولوژیک داشته است.

### منابع

- آموزگار، ژاله (۱۳۸۸) «دریای پارس از دیرباز»، بخارا، (۷۰)، ۱۱۵-۱۲۱.
- ابن بطوطه (۱۳۵۹) *سفرنامه ابن بطوطه*، ترجمه محمدعلی موحد، چاپ ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن حوقل (۱۹۳۸) *صورة الارض، دخویه، الطبعة الثانية*، لیدن: بریل.
- ابن خردادبه (۱۸۸۹) *المسالك و الممالك، دخویه*، لیدن: بریل.
- ابن رسته (۱۸۹۲) *الاعلاق النفیسة، الطبعة الاولى*، لیدن: بریل.
- ابوحاکمة، احمد مصطفی (۱۹۸۴) *تاریخ الكويت الحديث*، کویت: ذات السلاسل.
- ابوعزة، عبدالله (۲۰۰۱) *الخليج العربي فی العصر الاسلامی*، کویت: الفلاح.
- افشار سیستانی، ایرج (۱۳۸۱) *نام خلیج فارس*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۰) «وجه تسمیة خلیج فارس»، *تحقیقات اسلامی*، ۶ (۲ و ۱)، ۴۵۷-۴۳۷.
- اقتداری، احمد (۱۳۴۳) «خلیج فارس و نام آن»، *کانون وکلا*، (۹۴)، ۸۰-۶۵.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷) *خلیج فارس از دیرباز تاکنون*، تهران: امیرکبیر.
- الإدریسی (۱۹۸۹) *نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق*، بیروت: عالم الكتب.
- الإصطخری، ابواسحق (۱۹۲۷) *المسالك و الممالك، دخویه*، لیدن: بریل.
- البرازی، نوری خلیل (۱۹۶۴) «الحدود السياسية بین اقطار الوطن العربی... حدود مصطنعة»، *الأقلام، الجزء الاول، سنة الاولی*، ۹۲-۷۶.
- البکری، عبدالله (۲۰۰۳) *المسالك و الممالك*، محقق: جمال طلبه، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- البلاذری، ابی الحسن (۱۹۳۲) *فتوح البلدان*، مصحح: رضوان محمد رضوان، قاهره: مصریة اللبنائیة.
- الحرثی، محمدبن عبدالله (۲۰۰۷) *موسوعة عمان الوثائق السریة*، بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربیة.
- الحموی، یاقوت (۱۹۵۵) *معجم البلدان*، بیروت: دارصادر.
- الریحانی، امین (۱۹۶۷) *ملوک العرب، الطبعة الخامسة*، بیروت: دارالریحانی للطباعة و النشر.
- العزى، خالد (۱۹۷۲) *الخليج العربی فی ماضیه و حاضره*، بغداد: جاحظ.
- العقيلي، محمد ارشيد (۱۹۸۳) *الخليج العربی فی العصور الاسلامیة*، بیروت: دارالفکر اللبنائی.
- الغیثی، سعید (۲۰۲۰) «الخليج: عربی أم فارسی»، *البحوث و النشر العلمی*، المجلد ۳۶، (۱۲)، ۱۶۸-۱۶۰.
- المسعودی، ابوالحسن (۱۸۹۳) *التنبيه و الاشراف، دخویه*، لیدن: بریل.
- \_\_\_\_\_ (۱۹۶۶) *مروج الذهب و معادن الجواهر*، شارل پلا، بیروت: دارصادر.
- المقدسی، محمد (۱۹۰۶) *احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم*، دخویه، لیدن: بریل.
- الوندواوی، مؤید (۲۰۲۲) *السيطرة و النفوذ البريطاني على الخلیج: مطالعات فی محتوی الارشيف البريطاني ۱۷۵۰-۱۹۳۵*، عمان / بغداد: دارالوضاح للنشر / مكتبة دجلة.

- الهمذانی، ابن فقیه (۱۸۸۵) مختصر کتاب البلدان، دخویه، لیدن: بریل.
- الهی، صبری فارس (۱۹۸۱) *الخليج العربي دراسة الجغرافية السياسية*، الطبعة الثانية، بغداد: دار الرشید.
- بایندر، غلامعلی (۱۳۸۸) *خليج فارس، با مقدمه کاوه بیات*، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- بکران، محمدبن نجیب (۱۳۴۲) *جهان نامه*، به تصحیح محمدامین ریاحی، تهران: ابن سینا.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۲) *التفهيم في اوائل صناعة التنجيم*، به تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: بابک.
- پاکزاد، فضل‌الله (۱۳۸۴) بندهشن، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- پورآرین، فواد (۱۳۸۶) «درآمدی بر پیشینه تاریخی نام خلیج فارس»، *جغرافیا*، ۵ (۱۲ و ۱۳)، ۲۰۲-۱۸۷.
- جمیل، فؤاد (۱۹۶۶) «الخليج العربي في مدونات المؤرخين»، *سومر*، المجلد الثاني والعشرون، ۵۶-۳۹.
- جواد، مصطفی (۱۹۷۰) «بل هو الخليج العربي شاء الجهلاء أم أبوا»، *الأقلام*، (۱۱)، ۷۹-۷۸.
- جیهانی، ابوالقاسم (۱۳۶۸) *اشکال العالم*، ترجمه عبدالسلام کاتب، مشهد: آستان قدس رضوی.
- حدود العالم (۱۳۷۲) *با حواشی و تعلیقات ولادیمیر مینورسکی*، تهران: دانشگاه الزهرا(س).
- خوری، ابراهیم؛ تدمری، جلال (۱۹۹۹) *سلطنة هرمز العربية*، رأس الخیمة: مرکز الدراسات و الوثائق.
- زرین کوب، روزبه (۱۳۹۱) «نام‌های ایرانی دریاهاى جنوب ایران»، *تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا(س)*، ۲۲(۱۳)، ۱۲۰-۱۰۳.
- زیدان، جرجی (۱۹۲۲) *تاریخ التمدن الاسلامی*، الطبعة الثالثة، المطبعة الهلال.
- سحاب، محمدرضا (۱۳۸۲) «نقشه‌ها و نقشه‌نگاران خلیج فارس»، *گروه تاریخ*، ۴(۵)، ۲۱۴-۱۴۱.
- سعید، امین (بی تا) *الخليج العربي*، بیروت: دارالکتب العربی.
- سعید، سامی (۱۹۸۵) *تاریخ الخليج العربي من اقدم الازمنة حتى التحرير العربي*، بصره: جامعة البصرة.
- شبانکاره‌ای، محمد (۱۳۶۳) *مجمع الانساب*، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- صالح، غانم محمد؛ الکیسی، خلیل فضیل (۱۹۸۴) *الخليج العربي*، بغداد: جامعة بغداد.
- طوسی، محمد (۱۳۸۲) *عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات*، به تصحیح منوچهر ستوده، چاپ ۲، تهران: علمی و فرهنگی.
- عبدالرزاق، البصیر (۱۹۶۴) «تسمية الخليج بالخليج العربي»، *الأقلام*، (۸)، ۶۷-۶۴.
- عبدالغنی، عبدالعزیز (۲۰۰۴) *ابوظبی، ابوظبی*: مرکز الوثائق و البحوث.
- علی، جواد (۱۹۸۰) «الخليج عند اليونان و اللاتین»، *مورخ العربي*، (۱۲)، ۵۶-۱۹.
- \_\_\_\_\_ (۱۹۵۱) *تاریخ العرب قبل الاسلام*، بغداد: مطبعة التفيض.
- \_\_\_\_\_ (۱۹۶۸) *المفصل في تاريخ العرب قبل الاسلام*، بغداد: مكتبة النهضة.
- عمر فوزی، فاروق (۱۹۸۵) *تاریخ الخليج العربي*، الطبعة الثانية، بغداد: مزیده و متقحه.
- فرهوشی، بهرام (۱۳۵۴) *کارنامه اردشیر بابکان*، تهران: دانشگاه تهران.
- قلعجی، قدری (۱۹۹۲) *الخليج العربي بحر الاساطير*، الطبعة الثانية، بیروت: شركة المطبوعات للتوزيع و النشر.

۲۷۰ / بررسی و نقد آرا و استدلال‌های پژوهشگران عرب و ایرانی پیرامون نام خلیج فارس / کجویی و ...

کجویی، علیرضا؛ قزوینی حائری، یاسر (۱۴۰۰) «دریاهای جهان از نگاه جغرافی‌دانان مسلمان»، *مطالعات تاریخ فرهنگی*، ۱۳(۴۹)، ۷۹-۱۰۵.

گنجی، محمدحسن و دیگران (۱۳۸۶) *وصف خلیج فارس در نقشه‌های تاریخی*، تهران: بنیاد ایران‌شناسی.

محمد، عماد (۲۰۱۴) *الخلیج العربی، عمان: دارصفا*.

محیط طباطبایی، سید محمد (۱۳۴۱) «خلیج فارس و خلیج عربی»، *یغما*، (۱۷۱)، ۳۰۸-۳۰۲.  
مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۵) «نام خلیج فارس در درازای تاریخ»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، (۱۰۶)-۱۰۵، (۱۰۵)، ۲۹-۲۰.

مجیدزاده، یوسف (۱۳۷۲) «نام خلیج فارس و باستان‌شناسان خارجی»، *نشر دانش*، (۶)۱۳، ۲۱۱-۲.

مدنی، سید احمد (۲۵۳۷) *محاكمه خلیج فارس نویسان*، تهران: توس.  
مروزی، ابوعلی (۱۳۹۰) *گیهان‌شناخت*، تحقیق و تصحیح علی صفری آق‌قلعه، تهران: مرکز پژوهش کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

مستوفی، حمدالله (۱۹۱۳) *نزهة القلوب*، مصحح: گای لیسترنج، لیدن: بریل.

مسکویه (۱۳۷۶) *تجارب الامم*، ترجمه علی‌نقی منزوی، تهران: توس.  
مشکور، محمدجواد (۱۳۵۵) «خلیج فارس و نام آن در طول تاریخ»، *بررسی‌های تاریخی*، (۶)۱۱، ۲۶۴-۲۴۱.

ناصرخسرو (۱۳۶۳) *سفرنامه*، به تصحیح محمد دبیر سیاقی، چاپ ۲، تهران: زوار.  
نیسی، سعید (۱۳۳۷) «خلیج فارس در متون یونانی و لاتین و تازی»، *وزارت امور خارجه*، (۸)۲، ۱۱-۶.

وثوقی، محمدباقر (۱۳۸۱) «نقشه‌های تاریخی خلیج فارس»، *تاریخ روابط خارجی*، (۱۳)، ۳۰-۵.  
\_\_\_\_\_ (۱۳۹۵) *میراث دریانوردان ایرانی در بنادر چین*، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.

وثوقی، محمدباقر؛ صفت‌گل، منصور (۱۳۹۵) *اطلس تاریخ بنادر و دریانوردی ایران*، تهران: سازمان بنادر و دریانوردی.

یغمایی، اقبال (۱۳۵۲) *خلیج فارس*، تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر.

Boehm, E. C., (1904) *The Persian Gulf and South Sea Isles*, London, Horace Cox  
Bosworth, E., (1997) «The Nomenclature of the Persian Gulf», *Iranian Studies*, Vol.30, No 1/2, PP. 77-94.

Daryace, T., (2003) «The Persian Gulf Trade in Late Antiquity» *Journal of World History*, Vol. 14, No, 1, pp. 1-16.

Heude, A. W., (1819) *A Voyage up Persian Gulf and a Journey overland from India to England*, London, Strahan and Spottiswood

Kent. R. G., (1953) *Old Persian*, Second Edition, *American Oriental Society*, New Haven

Levinson, M., (2011) «Mapping the Persian Gulf Naming Dispute», *Institute of General Semantics*, July, 2011, Vol. 68, NO.3, pp. 279-287

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۲۷۱

- Lorimer. J.G., (1986) *Gazetteer of the Persian Gulf, Oman and Central Arabia*, Archive editions
- Malleson, F., (2017) *Diary of a tour in the Persian Gulf and in Turkish Arabia*, SIMLA, Printed at the Government Monotype Press
- Miles. S.B., (1919) *The Countries and Tribes of the Persian Gulf*, London, Harrison and Sons
- Morony, M. G., (2002) «The Late Sasanian Economic Impact on the Arabian Peninsula», *Name ye Iran-e Bastan, The International Journal of Ancient Iranian Studies*, No. 1 (2): pp.25-37.
- Niebuhr, C., (1792) *Travels Through Arabia*, Robert heron, Edinburg
- Potts, D. T., (2009) «The Archaeology and Early History of The Persian Gulf», in: *The Persian Gulf in History*, Edited by L. G. Potter, New York, Palgrave Macmillan, pp. 27-56.
- Ptolemy, C., (1991) *The Geography*, Translated and Edited by Edward Luther Stevenson, New York, Dover Publications.
- Strabo, (1967) *The Geography of Strabo*, Translated, by Horace Leonard Jones Third Printed, London, Harvard University press
- Wellsted. J. R., (1840) *Travels to the City of the Caliphs along the Shores of the Persian Gulf and the Mediterranean*, London, Henry Colburn
- [https://www.qdl.qa/%D8%A7%D9%84%D8%B9%D8%B1%D8%A8%D9%8A%D8%A9/archive/81055/vdc\\_100000000282.0x0000e6](https://www.qdl.qa/%D8%A7%D9%84%D8%B9%D8%B1%D8%A8%D9%8A%D8%A9/archive/81055/vdc_100000000282.0x0000e6)

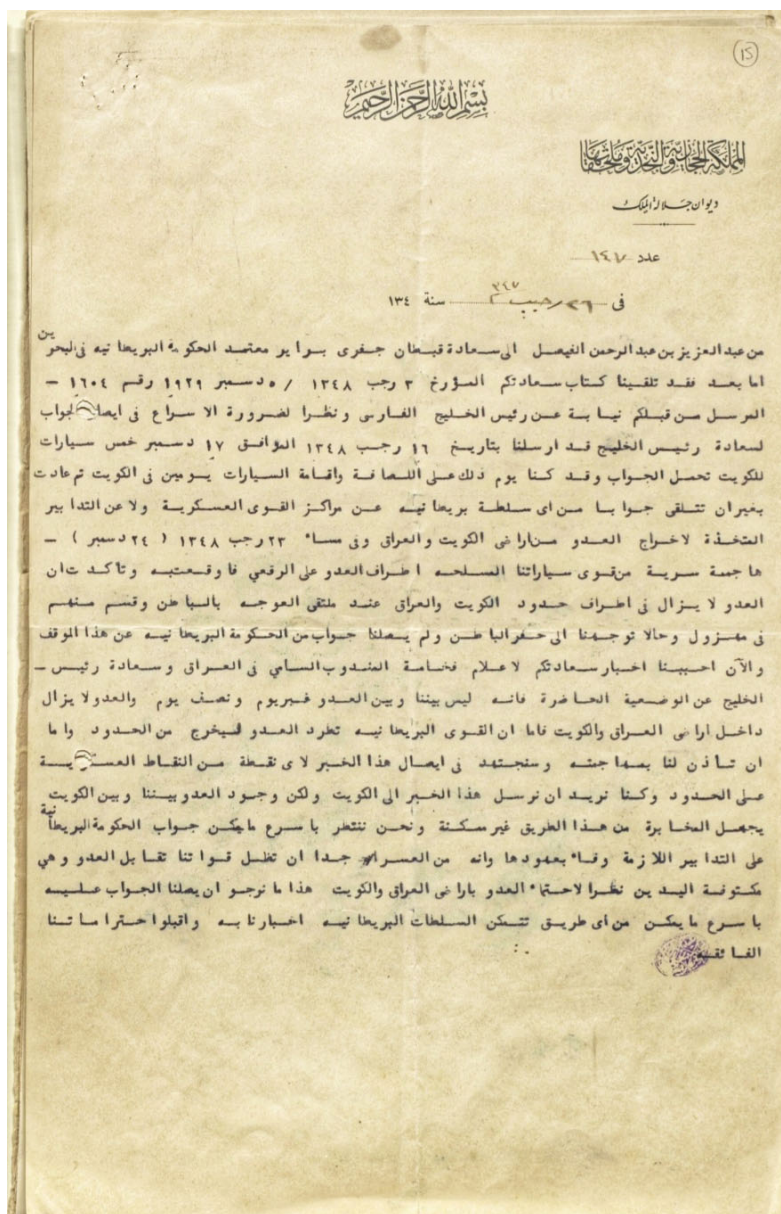
No. 7.

من مبارک الصباح حاکم الكويت الى حضرة ذو الشوكة و الأجلال  
کرنل سر پرسي کاکس باليوز و قونسول جنرال الدولة  
البيهية القيصرية الانكليزية في خليج فارس  
دام بقاءه - آمين

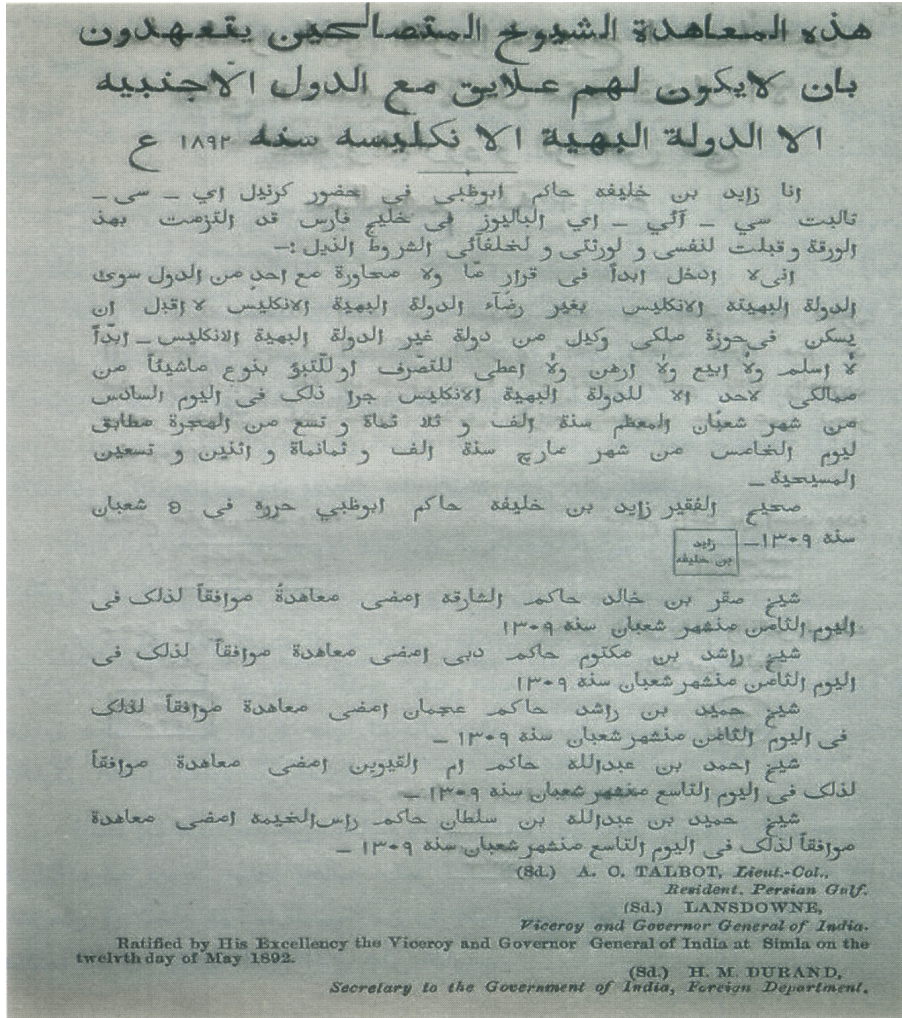
غيب افتقاد خاطرکم العزیز دمتم بخیر و سرور هو ان يد الخالص اخذة امرکم العالی المورخ  
٢٧ رجب سنة ١٣٣٠ مطابق ١٣ جولي سنة ١٩١٢ و به امرتم بخصر من الدولة البهية القيصرية  
لوجود التلغراف في بلدنا الكويت و في حين معارضة حضرتم السامية الى يو شهر لا حظتم كما  
کنتم مترصدين او امرالأ خيرة من الدولة البهية القيصرية حتى تخبرونا من طرف مرامها و تطلبون  
مساعدتنا في هذا المرام و ان وجود التلغراف يصير موجب تسهيل لدولة البهية و لنا و جماعتنا -  
اتي لخيرة حضرتم العالیة شخصاً بوقت ما كنا مستترين بملاقاتكم البهية بموافقتي و مساعدتي في  
هذا العمل و غيره الذي منه اصلاح و تزوره موافق بخيرة حسبما يصدر به امر الدولة البهية القيصرية  
و ارادتم العالیة و التفاصيل حسب امرکم في جريان الشغل يبينها لنا المحب قبطان شيكسبيير  
نحن ايضاً نبيّن له نوع الذي فيه راحتنا و نسئل الله ان يجعل جميع مساعيدكم مقررة ميمونة  
بالترقيق معمردة العراق و يوفقنا لكسب رضاكم بالقول و العمل هذا و ارجو دوام توجهاتكم و رتوع  
انظاركم السامية مع قبول احتراماتي و لا زلتم سالمين مصرسين ١١ شعبان سنة ١٣٣٠ ع







سند شماره ۲. نامه عبدالعزیز بن عبدالرحمن، بنیان‌گذار حکومت پادشاهی عربستان سعودی به چارلز گوفری پریور (Charles Geoffrey Prior) مأمور سیاسی بریتانیا در بحرین (افسر ارتش هند بریتانیا و خدمات سیاسی هند) (کتابخانه بریتانیا، برگه‌های ویژه و سجلات از دفتر هند، شماره سند: JOR/R//15/2/1495، سوم دسامبر ۱۹۲۹-۴ مارس ۱۹۳۰ میلادی، ص ۲۹).



سند شماره ٣. پیمان‌نامه میان شیوخ ساحل عمان متصالح با تالبوت (A.O. Talbot)

(الوندای، ٢٠٢٢: ٢٨٩)

الرائع بالله الجيد  
سعيد بن تيمور  
فصل من تاريخ ۱۳۲۷

بسم الله الرحمن الرحيم

من سعيد بن تيمور الحضة صدقنا الدجل المحتره لعنتت كرتل في سي قول العيم السياسي  
في خليج فارس

بعد التحية الكامل والسلام الواض تاونك كآب حضرتكم عدد ۲۲۳ الموضع في ۱۹ جون سنة ۱۳۲۳  
وتولناه مسرورين ودفنا منه ان حضرتك امرت من حكومة ملكة ايرلندا الحر ان تعضبا بتمه بيارضوت  
زيادة في تكوس مجار و حكومتنا العشر في المانه (و عشرة وعشرين في المانه على الشيخ والجور  
الكولي التي ليلها اسمه وعين او اقل من تلك الدرجات عند الامتحان) وذلك في الشروط  
التي في المادة السادسة من المعاهدة التجارية التي عقدتها جلالة ملكة بريطانيا العظمى و ايرلندا مع  
سلطان سقط وهذه المعاهدة اعتبرتها حكومة ملكة ايرلندا الحر جارية على قوتها الى ان  
ستغيرها من الون فضا عد مسترة على حالتها فيما بينها وبيننا الى اخره  
فاننا نحن صدقنا حكومة ملكة ايرلندا الحر على هذه الموافقة وبقين بتكلم الصلوة الوديد  
بيننا على الدوام هذا ختاماً عندكم وافرا السلام (حرف في يوم ۱۷ من في القعدة سنة  
۱۳۵۲ . صدقكم المخلص  
سعيد بن تيمور

سند شماره ۴. نامه سعيد بن تيمور، سلطان عمان به سر ترنچارد كراون وويليام فاول

(Sir Trenchard Craven Wiliam Fowle) (الحارثي، ۲۰۰۷: ۷۸۳/۲)

۲۷۶ / بررسی و نقد آرا و استدلال‌های پژوهشگران عرب و ایرانی پیرامون نام خلیج فارس / کجویی و ...

No. 257 of 1922. 91  
British Residency & Consulate-General,  
Bushire, 2nd October 1922  
10th Safar 1341.

To  
Shaikh Soltan ben Zaid,  
Chief of Abu Dhabi.

A.C. 95

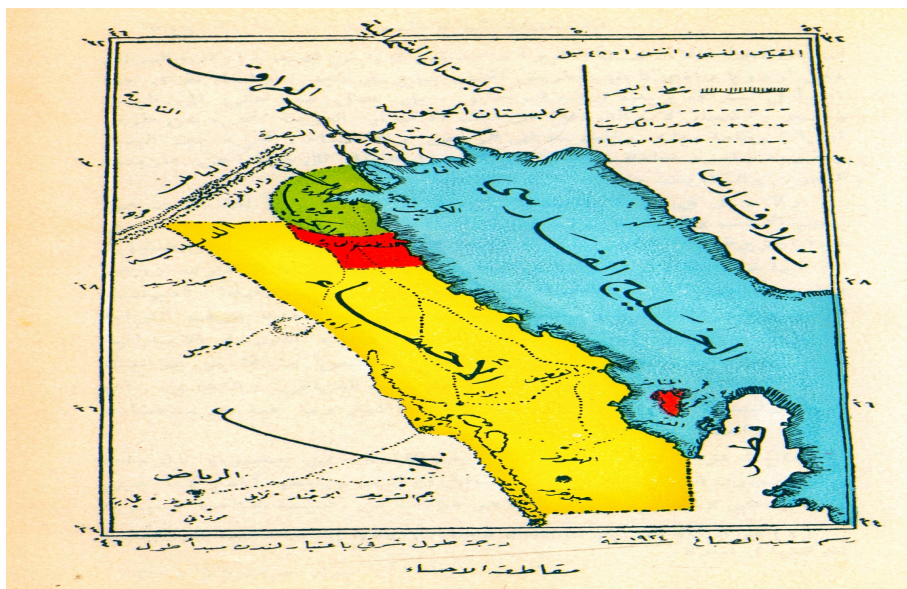
I have received your letter dated 5th Moharram 1341, announcing your assumption of the chiefship of Abu Dhabi in succession to your late brother Shaikh Hamdan ben Zaid.

I note that you are prepared to maintain the friendly relations and to abide by all the treaties and agreements in force with the British Government. I presume the copy of the Book of Treaties given to your late brother Shaikh Hamdan in 1912 is with you.

Sd/- A.P. Trevor. Lt-Colonel,  
Political Resident, Persian Gulf.

۵۰۰

سند شماره ۵. نامه کلنل آرتور پریسکوت ترور (A.P.Trevor) مقیم سیاسی بریتانیا در خلیج فارس به شیخ سلطان بن زاید (عبدالغنی، ۲۰۰۴: ۲۲۱)



نقشه شماره ۱. نقشه نگار سعید الصباغ سال ۱۹۲۴ میلادی (الریحانی، ۱۹۶۷: ۲۰۹/۲)

**List of sources with English handwriting**

- Abd al-Razzaq, Al-Basir (1964) "Name of the Gulf in the Arabian Gulf" Al-Aqlam, Sunnah al-Awla, vol. 8, 64-67.
- Abdul Ghani, Abdul Aziz (2004) Abu Dhabi, first edition, Abu Dhabi, Markaz waṭāʾiq wa al-Boḥūṭ
- Abu Azzah, Abdullah (2001) The Arabian Gulf in the Islamic Age, first edition, Kuwait, Al Falāḥ.
- Abū Hākīmah, Aḥmad Mostafa (1984) Tāriḳ-e Al-Kuwait Al-Ḥadīth, first edition, Kuwait, zāul-Salāsīl
- Afshar Sistani, Iraj (1991) "The Designation of the Persian Gulf", Islamic Research, Year 6, 1-2, 437-457.
- Afshar Sistani, Iraj (2002) Name of the Persian Gulf, first edition, Tehran, Office of Political and International Studies
- Al-Aqili, Mohammad Arshid (1983) Al-ḳalīj ul-‘Arabī fī al-‘Aṣṅul-Islamīyya, first edition.
- Al-Bakrī, ‘Abdullāh (2003) Al-Masālīk wa Al-Mamālīk, Jamal Talabah, first edition, Beirut, Dār ul-Kīṭāb Al-‘Elmīya.
- Al-Balāzrī, Abī al-Ḥassan (1932) Fotūḥ ul-Boldān, Rizwan Mohammad Rizwan, first edition, Cairo, Misriya al-Lobānīya
- Al-Barāzī, Noūrī ḳalīl (1964) "Al-Ḥoodūd ul-Sīyāsīya beīn Aqṭār ul-Waṭān ul-‘Arabī... Ḥoodūd Moṣṭan‘at", Al-Aqlam, vol.1, 76-92
- Al-Ezi, Khaled (1972) The Arabian Gulf in its Past and Present, First Edition, Baghdad, jāḥīz
- Al-Gheithi, Saeed (2020) "The Gulf: Arab or Persian", Al-Boḥūṭ wa Al-Naṣr ul-‘Elmī, Vol. 36, 12, 160-198.
- Al-Hamadānī, Ibn Faḳīḥ (1885) Moḳṭaṣar Kīṭāb al-Boldān, Dakhoye, first edition, Leiden, Braille.
- Al-Ḥamawī, Yāqūt (1955) Mo‘jam ul-Boldān, first edition, Beirut, Dār ṣādīr
- Al-Harīthi, Mohammad b. Abdullah (2007) Oman Encyclopedia of Secret Documents, Beirut, Al-Waḥdat ul-‘Arabīya Center for Studies.
- Al-Hiti, Sabri Fars (1981) The Arabian Gulf: A Study of Political Geography, second edition, Baghdad, Dār ul-Raṣīd.
- Alī, Jawad (1951) History of the Arabs before Islam, Baghdad, Al-Tafeīz
- Alī, Jawad (1968) Detailed in History of the Arabs before Islam, first edition, Baghdad, Maktabat ul-Nahṣa
- Alī, Jawad (1980) "the Gulf between the Greeks and the Latins", Arab historian, 12, 19-56
- Al-īdrīsī (1989) Nozhat ul-Moṣṭāq fī Aḳṭaraq al-Āfāq, first edition, Beirut, ‘Ālīm ul-Kīṭāb Al-Iṣṭakrī, Abū Ishāq (1927) Al-Masālīk wa Al-Mamālīk, Dakhoye, first edition, Leiden, Brill.
- Al-Maqdasī, Mohammad (1906) Aḥsan ul-Taḳāsīm fī Ma‘rifat ul-Aḳālīm, Dakhoye, first edition, Leiden, Brill
- Al-Mas‘oūdī, Abū al Ḥassan (1893) Al-Tanbīh wa Al-Iṣrāf, Dakhoyeh, first edition, Leiden, Brill.
- Al-Mas‘oūdī, Abū al Ḥassan (1966) Morūj ul-zahab wa al-Ma‘ādīn ul-jawhar, Charles Pella, first edition, Beirut, Dār ṣādīr
- Al-Reihani, Amin (1967) King of the Arabs, 5th edition, Beirut, Dār al-Reihānī for printing and publishing.
- Al-Wandawi, Moayed (2022) British control and influence over the Gulf: Studies in the content of the British archives 1750-1935, First Edition, Amman/Baghdad, Dār al-Waḥāḥ Līl-Naṣr/Dejla School

- Amouzgar, Jaleh (2008) "Persian Sea since long ago", Bukhara, 70, 115-121.
- Anonymous (1993) *Ḥodūd ul-ʿĀlam*, Vladimir Minorsky, first edition, Tehran, Al-Zahra University
- Bakran, Mohammad b. Najib (1963) *ḡahān Nāmeḡ*, Mohammad Amin Riahi, first edition, Tehran, Ibn Sīnā
- Bayander, Gholam Ali (2009) *Persian Gulf*, Kaveh Bayat, first edition, Tehran, Dr. Mahmoud Afshar Endowment Foundation
- Bīrūnī, Abū Reīḡhān (1983) *Al-Tafḡīm Fī Awāʿil ʿānāʿat ul-Taḡjīm*, Jalaluddin Homai, first edition, Tehran, Bābak
- Eghtedari, Ahmad (1964) "Persian Gulf and its name", Bar Association, 94, 65-80.
- Eghtedari, Ahmad (2008) *The Persian Gulf from long ago until now*, first edition, Tehran, Amīrkabīr
- Farahvashi, Bahram (1975) *Kārnāme Ardešīr Bābakān*, Tehran, University of Tehran
- Ganji, Mohammad Hassan and others (2007) description of the Persian Gulf in historical maps, first edition, Tehran, Iranology Foundation
- Ibn Baḡūḡah (1980), *Safarnāmeḡ-e Ibn Baḡūḡah*, Mohammad Ali Movahed, second edition, Tehran, translation and publishing company
- Ibn ḡūqal (1938) *ḡūrat ul-Arḡ*, Dakhuyeh, second edition, Leiden, Brill
- Ibn ḡordazbah (1889) *Al-Masālik wa Al-Mamālik*, Dakhoye, Leiden, Brill
- Ibn Rosteh (1892) *Al-Aʿlāq al-Nafisa*, first edition, Leiden, Brill
- Jamil, Fouad (1966) "The Arabian Gulf in the Historians' Records", *Sumer*, vol.12, 39-56
- Javad, Mustafa (1970) "Rather, it is the Arabian Gulf, whether the ignorant like it or not" *Al-Aqlām*, No. 11, 78-79.
- ḡeīḡhānī, Abūḡqāsīm (1989) *Aḡkāl ul-ʿĀlam*, Abdulsalam Katib, first edition, Mashhad, Āstān-e Qods Razavī
- kachuei, Alireza and Qazvini Haeri, Yaser (2021) "The world's sea in the mental geography of Muslim geographers" *Cultural History Studies*, 13th year, 49, 79-105
- Khoury, Ibrahim and Tadmari, Jalal (1999) *Salḡanaḡe Hormoz ʿArabīya*, first edition, Ra's ul ḡāimāh, Center for Studies and Documents
- Madani, Seyyed Ahmad (2537) *Trial of Persian Gulf Writers*, first edition, Tehran, Tūs.
- Majidzadeh, Yusuf (1993) "The name of the Persian Gulf and foreign archaeologists", *Danesh publication*, 13th year, 6, 2-11.
- Marvazi, Abu Ali (2013) *Geīḡhān ḡenāḡt*, Ali Safari Aq Qalaʿe, first edition, Tehran, Library Research Center, Museum and Document Center of the Islamic Council
- Mashkōor, Mohammad Javad (1976) "Persian Gulf and its name throughout history", *historical reviews*, year 11, 6, 241-264
- Mohammad, Emad (2014) *Al-ḡalīj al-ʿArabī*, first edition, Oman, Dār ḡafā
- Mohit Tabatabai, Seyyed Mohammad (1962) "Persian Gulf and Arabian Gulf", *Yaghma*, 171, 302-308.
- Mojtahedzadeh, Pirouz (1996) "The Name of the Persian Gulf Throughout History", *Political-Economic Information*, No. 105-106, 20-29.
- Moskviyeh (1997) *The experiences of all the nations*, Alinḡi Manzavi, first edition, Tehran, Tos
- Mostūfī, ḡamdollah (1913) *Nozhat ul-Qolūb*, Guy Listrange, Leiden, Brill
- Nafisi, Saeed (1958) "Persian Gulf in Greek and Latin and Tazi texts", *Ministry of Foreign Affairs*, second year, 8, 6-11.
- Nāḡer ḡosrū (1984) *Safarnāmeḡ*, Mohammad Dabir Siyaghi, second edition, Tehran, Zoavār Omar, Farooq (1985) *History of the Arabian Gulf*, second edition, Baghdad, updated and revised.
- Pakzad, Fazlullah (2005), *Bondaheḡ*, first edition, Tehran, Islamic Encyclopedia Center

- Pourarian, Fouad (2016) "Introduction to the historical background of the name of the Persian Gulf", *Geography*, Year 5, 12 and 13, 187-202.
- Qalaji, Qadri (1992) *The Arabian Gulf, the legendary sea*, second edition, Beirut, Al-Maṭbū'āt Lī al-tūzī' wa al-našr Company.
- šabānkāre'ī, Moḥammad (1984) *Maǰma' ul-Ansāb*, Mirhashem Mohhaddeth, first edition, Tehran, Amīr Kabīr
- Saeed, Amin (n.d) *Arabian Gulf* first edition, Beirut, Dār ul-Kītab ul-'Arabī.
- Saeed, Sami (1985) *Tārīḵ Al-ḵalīj al-'Arabī, Mīn Aqdam al-Azmanah Ḥata Taḥrīr al-'Arabī*, Basra, Basra University
- Sahab, Mohammad Reza (2012) "Maps and cartographers of the Persian Gulf", *Department of History*, 4th year, 5, 141-214.
- Saleh, Ghanem Mohammad, Al-Kabisi, Khalil Fazil (1984) *Arabian Gulf*, first edition, Baghdad, Baghdad University
- Tousi, Mohammad (2012) *The wonders of creation and the strangeness of existence*, Manouchehr Sotoudeh, second edition, Tehran, scientific and cultural
- Vothoqi, Mohammad Baqer (2008) "Historical Maps of the Persian Gulf", *History of Foreign Relations*, 13, 5-30.
- Vothoqi, Mohammad Baqer (2016) *The legacy of Iranian sailors in Chinese ports*, first edition, Tehran, Cultural Heritage and Tourism Research Institute.
- Vothoqi, Mohammad Baqer, Sefatgol, Mansour (2015) *Atlas of the History of Ports and Maritime Affairs of Iran*, first edition, Tehran, Ports and Maritime Organization
- Yaghmaei, Eqbal (1973) *Persian Gulf*, first edition, Tehran, General Department of Writing, Ministry of Culture and Arts.
- Zarinkoob, Rozbeh (2012) "Iranian Letters of the Southern Seas of Iran", *History of Islam and Iran*, Alzahra University, 22nd year, 13, 103-120.
- Zeidan, George (1922) *History of Islamic Civilization*, third edition, al-Hilāl Publishing House.

#### References in English

- Boehm, E. C., (1904) *The Persian Gulf and South Sea Isles*, London, Horace Cox
- Bosworth, E., (1997) «The Nomenclature of the Persian Gulf», *Iranian Studies*, Vol.30, No 1/2, PP. 77-94.
- Daryaei, T., (2003) «The Persian Gulf Trade in Late Antiquity» *Journal of World History*, Vol. 14, No, 1, pp. 1-16
- Heude, A. W., (1819) *A Voyage up Persian Gulf and a Journey overland from India to England*, London, Strahan and Spottiswood
- Kent, R. G., (1953) *Old Persian*, Second Edition, *American Oriental Society*, New Haven
- Levinson, M., (2011) «Mapping the Persian Gulf Naming Dispute», *Institute of General Semantics*, July, 2011, Vol. 68, NO.3, pp. 279-287.
- Lorimer, J.G., (1986) *Gazetteer of the Persian Gulf, Oman and Central Arabia*, Archive editions.
- Malleson, F., (2017) *Diary of a tour in the Persian Gulf and in Turkish Arabia*, SIMLA, Printed at the Government Monotype Press
- Miles, S.B., (1919) *The Countries and Tribes of the Persian Gulf*, London, Harrison and Sons
- Morony, M. G., (2002) «The Late Sasanian Economic Impact on the Arabian Peninsula», *Name ye Iran-e Bastan, The International Journal of Ancient Iranian Studies*, No. 1 (2): pp.25-37.
- Niebuhr, C., (1792) *Travels Through Arabia*, Robert heron, Edinburg.
- Potts, D. T., (2009) «The Archaeology and Early History of The Persian Gulf», in: *The Persian Gulf in History*, Edited by L. G. Potter, New York, Palgrave Macmillan, pp. 27-56.

Ptolemy, C., (1991) *The Geography*, Translated and Edited by Edward Luther Stevenson, New York, Dover Publications.

Strabo, (1967) *The Geography of Strabo*, Translated, by Horace Leonard Jones Third Printed, London, Harvard University press.

Wellsted. J. R., (1840) *Travels to the City of the Caliphs along the Shores of the Persian Gulf and the Mediterranean*, London, Henry Colburn.

[https://www.qdl.qa/%D8%A7%D9%84%D8%B9%D8%B1%D8%A8%D9%8A%D8%A9/archive/81055/vdc\\_10000000282.0x0000e6](https://www.qdl.qa/%D8%A7%D9%84%D8%B9%D8%B1%D8%A8%D9%8A%D8%A9/archive/81055/vdc_10000000282.0x0000e6)



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)



## Reviewing and criticizing the opinions and arguments of Arab and Iranian historians about the name of the Persian Gulf<sup>1</sup>

Alireza Kachuei<sup>2</sup>  
Yaser Qzvini Haeri<sup>3</sup>

Received: 2023/11/7  
Accepted: 2024/4/22

### Abstract

Based on historical and contemporary maps as well as historical and geographical Greek, Latin, Arabic and Persian texts, the name "Persia" has been used throughout history to refer to the southern sea of Iran. In the early sixties of the 20th century, however, the name "Arab" was officially replaced by the name "Persia" by Arab politicians. After this event, Arab historians presented historical, geographical, linguistic and ethnic evidence and arguments to make the name appear authentic and documented. In contrast, Iranian historians have listed countless historical evidence for the use of the name "Persia" for this sea in Greek, Latin, Persian, European and especially Arabic sources. As for the use of historical references and propositions in these researches, in the present study, the researchers attempt to validate Iranian and Arab historians' arguments and opinions by comparison with historical propositions while examining and classifying their opinions regarding the original and correct name of this sea. The findings of this research show that the purpose of Iranian and Arab researchers in referring to historical sources were not to identify and investigate the name(s) of this sea throughout history, but to prove the authenticity and originality of their own name and to show the inaccuracy of the other party's name; Therefore, if they see evidence and historical propositions that contradict their claims, they turn to distort, make excuses and ignore them, and their research has an ideological aspect.

**Keywords:** Persian Gulf, Arab Gulf, History, Islamic Geography Texts, Islamic age

---

1. DOI: 10.22051/hph.2024.45446.1694

2. Graduated In History, Tehran University, Tehran, Iran (Corresponding Author)  
[ar.kachuie@ut.ac.ir](mailto:ar.kachuie@ut.ac.ir)

3. Assistant Professor of History, Tehran University, Tehran, Iran . [y.qazvini@ut.ac.ir](mailto:y.qazvini@ut.ac.ir)

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507



دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۳۰، پیاپی ۱۱۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۱  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۲۸۳-۳۲۰

## بازنمایی روسپاهی کی کاووس در شاهنامه تهماسبی با نگاه به جنگ‌های ایران و عثمانی در دوره صفوی<sup>۱</sup>

مریم کشمیری<sup>۲</sup>، افسانه براتی فر<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۴

### چکیده

ساخت و پرداخت شاهنامه از دوره ایلخانی، تکاپویی در پیوند با قدرت سیاسی بود. حاکمان می دانستند که یکی از راه‌های پابرجایی پادشاهی، همانندسازی خود با دودمان‌های پیشدادی و کیانی در حماسه ملی است؛ از این رو، تشکیلات نقاشی ایرانی در مصورسازی شاهنامه با سیاست هماهنگ شد. با همه آگاهی‌ها از ویژگی‌های کاووس در حماسه ملی، چهره، دستان و پاهای کی کاووس را تنها در نگاره‌های شاهنامه تهماسبی سیاه کردند. از آنجاکه این اثر سرانجام به دربار عثمانی پیشکش شد؛ پرسیدنی است که سیه‌روی کی کاووس برآمده از چه نگرشی به حماسه ملی است، این نگرش در پیوند با عملکرد دولت عثمانی چه کارکردی داشت و دربار ایران با اهدای شاهنامه به عثمانی چه پیامی را فرستاد؟ پژوهش حاضر به روش تاریخی تطبیقی با کاوش در دگرگونی نگرش به تاریخ حماسی و بازسازی پیوندها میان کاووس کیانی و سلطان عثمانی می‌کوشد به خاستگاه سیه‌رومایی کی کاووس راه برد. روش گردآوری داده‌ها (سفرنامه‌ها، تاریخ‌نگاری‌ها و مکاتبات) و تصاویر، کتابخانه‌ای-اسنادی و تحلیل آن‌ها، کیفی است. بر پایه یافته‌ها با چرخش از نمادهای ایرانی-ترکی، به ترکی-ترکی در دوره تیموری، اسماعیل و سلیم در پی تسخیر نمادهای حماسه ملی، بر جایگاه نمادهای حماسی نایرانی (تورانی)-ایرانی نشستند؛ بنابراین، هنرمندان ایرانی که ظرفیت‌های نقاشی در فراروی از متن را می‌شناختند، با سیه‌روی کی کاووس، اعتراض صفویان را به جنگ‌افروزی عثمانی نمایانند.

**کلیدواژه‌ها:** جنگ‌های ایران و عثمانی، حماسه ملی ایران، شاهنامه تهماسبی، کی کاووس، نقاشی ایرانی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2024.45077.1682

۲. استادیار گروه نقاشی، دانشکده هنر، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران (نویسنده مسئول):

m.keshmiri@alzahra.ac.ir

۳. مدرس گروه هنر، موسسه آموزش عالی فردوس، مشهد، ایران: afsanehbaratifar@gmail.com

#### مقدمه

شاهنامه فردوسی با نگاه به شمار نسخه‌های مصور، مهم‌ترین اثر در تاریخ نقاشی ایرانی است. در کنار سفال‌نگاره‌های پیشامغول با مضامین اسطوره‌ای، کهن‌ترین نسخه‌های مصور از روزگار ایلخانی تا شاهکار نگارگری تبریز (شاهنامه تهماسبی)، سنت دیرپای تصویرپردازی شاهنامه را بازمی‌تاباند. سنتی که پیوسته، شهریاران هر دوره را به تبار برجسته شاهان پیشدادی و کیانی ایران می‌پیوندد و هم‌زمان، گوهر رخداد حماسه ملی را در رویدادهای سیاسی - اجتماعی دوره‌ها یادآوری می‌کند. با تأکید بر این کارکردها، سنت شاهنامه‌نگاری، بی‌دگرگونی، تداوم یافته است. برخی روایت‌ها (مانند هفت‌خوان‌ها) یا برخی بن‌مایه‌های تصویری (مانند همانندی تن‌پوش‌ها با الگوی جامه‌های هم‌روزگار) بدون هر گسستی، همواره بازنمایی شده است.

روایت نبرد ایران و توران، چونان نبردی همیشگی میان ایران و انیران از فرازهای پرکار شاهنامه‌هاست. شخصیت‌های محوری این نبرد، مانند کی‌کاووس در نگاره‌های پرشماری از جمله در شاهنامه تهماسبی بازنمایی شده‌اند، اما در نگاره‌های این نسخه متفاوت با دیگر نسخه‌ها، چهره، دستان و پاهای کی‌کاووس با لایه‌ای سیاه پوشیده است. جلوتر خواهیم دید، لایه‌گذاری‌ها پس از پایان کار نقاشی‌ها انجام شده است. هیچ‌یک از منابع تاریخی شناخته به این کار، زمان لایه‌گذاری و دلایل آن اشاره نمی‌کند.

شاید در نخستین نگاه، چرایی روسیاهی کی‌کاووس را در گریختن فره از او بجویم؛ اما در تمامی متن‌های پیشین نیز گریز فره از وی، شناخته بود، باین‌همه، تنها در این شاهنامه، چهره او سیاه است؛ بنابراین می‌بایست چرایی این نمود را بیرون از بازنمایی صرف روایت بجویم. همچنین، پوشیدگی چهره کی‌کاووس با لایه‌ای سیاه نمی‌تواند کاری به انتخاب نقاشان بوده باشد. هنرمندان در پرداخت شاهنامه از خواست دربار پیروی می‌کردند؛ بنابراین، بر پایه بن‌مایه اصلی داستان (نبرد ایران و توران) و نیز دوره تاریخی ساخت و پرداخت شاهنامه تهماسبی یعنی درگیری‌های ایران و عثمانی، بحث را بر بستر بازخوانی تاریخی - سیاسی اثر پی می‌گیریم؛ از این رو، بر زمینه نگاه به سنت بازنمایی کی‌کاووس در شاهنامه‌ها، بحث در دو شاخه پیش می‌رود: نخست، واکاوی ویژگی‌های کی‌کاووس در حافظه تاریخی، بر پایه بازخوانی فرهنگ اساطیری در آثار پیشاسلامی و سده‌های آغازین دوره اسلامی و دوم، کنکاش در گزارش‌های تاریخی که به دوره زمانی پرداخت شاهنامه تهماسبی نزدیک است.

#### پیشینه پژوهش

به‌درستی روشن نیست که کار دربار صفوی در پوشاندن لایه سیاه بر چهره و دست‌های

کی کاووس از چه زمانی نزد عثمانی‌ها با پرسش روبه‌رو شد. لاله اولوچ<sup>۱</sup> در مقاله‌ی نسخه‌های خطی پیشکشی از صفویان به دربار عثمانی، ارزش شاهنامه‌ها نزد آنان را بررسی کرده است (Uluç, 2012: 144)؛ اما در آنجا به سیاه‌نمایی چهره‌ی کی کاووس اشاره نشده است. کوماروف در بازخوانی کار صفویان در پیشکشی قرآن بسیار نفیس با خط منسوب به حضرت علی (ع) در اینکه آنان، معانی پوشیده‌ی کار کنایه‌آمیز صفویان را به‌درستی دریافت کرده باشند، تردید می‌کند (Komaroff, 2012: 18). در پشت نگاره «نبرد رستم با دیو سپید»، یادداشتی ترکی به قلم محمد عارف (۱۸۲۶-۱۷۵۷م) سلاح‌دار خزانه‌ی کاخ عثمانی دیده می‌شود که دو سده بعد، همراه با آوردن چکیده‌ای از داستان نگاره می‌کوشد تا معنای کار صفویان را دریابد.

او می‌نویسد: «کار نقاش در پوشاندن چهره‌ی کی کاووس با لایه‌ای سیاه تا زمانی که او نابیناست، مناسب می‌نماید، اما چنین کاری پس از این مرحله، مهمل است»، به باور او، «فردوسی هرگز درباره‌ی چهره‌ی پوشیده‌ی کی کاووس چیزی نگفته است» (Rustem, 2012: 286). پس از عارف، دیکسون و ولش<sup>۲</sup> در مقدمه‌ای بر شاهنامه هوتن، به تغییر چهره‌ی کی کاووس در شاهنامه تهماسبی اشاره می‌کنند؛ اما آنان بدون هر بحثی درباره‌ی چرایی این کار، آن را گونه‌ای تخریب<sup>۳</sup> می‌نامند (Dickson & Welch, 1981: 91-111).

دایان کاپادونا<sup>۴</sup> می‌نویسد: چهره‌ی کی کاووس از آن‌رو به گونه‌ی مضحکی سیاه است که او در سرگذشت اساطیری، پادشاه پرطرف‌داری نبود (Rustem, 2012: 274). شیلیا بلر و جاناتان بلوم<sup>۵</sup> می‌پرسند چهره‌های دیگری هم در شاهنامه و سرگذشت اساطیری ایرانیان، نامحبوب بوده‌اند، پس چرا آنان را سیاه و مسخره‌نقاشی نکرده‌اند (Ibid; Blair & Bloom, V.1, 2009: Iconoclasm).

دیویس<sup>۶</sup> با درنگ بیشتری، سیاهی چهره‌ی کی کاووس را یک رمز و راز شگفت و نیازمند بررسی افزون‌تر می‌خواند و سرانجام، خشم بر کی کاووس را واکنشی به رفتار نابخردانه‌ی او با رستم بازگو می‌کند (Davis, 2000, V.2: 11). او با نگاه به یادداشت محمد عارف، تأکید می‌کند که دلایل این کار هرچه باشد، سیاه‌نمایی چهره‌ی کی کاووس از پیش رخ داده است. هیچ‌یک از این پژوهشگران به تحلیل چرایی سیاه‌نمایی کی کاووس آن هم تنها در شاهنامه تهماسبی و پاسخی برای آن نرسیده‌اند.

1. Lale Uluç(1955-)

2. Martin Bernard Dickson(1924-1991) and Stuart Cary Welch (1928-2008)

3. Vandalized

4. Diane Apostolos-Cappadona(1948-)

5. Sheila Blair(1948-) and Jonathan Max Bloom(1950-)

6. Dick Davis(1945-)

در مقالات به زبان فارسی، سیه‌رویی کی کاووس در شاهنامه تهماسبی توجه برخی پژوهشگران از جمله معصومی پور و فرخ‌فر را جلب کرده است. این دو نویسنده، با تأکید بر اینکه، «این سیاهی تا بدان حد است که حتی جزئیات مهم صورت مانند چشم، بینی و... نقش نشده» (معصومی پور و فرخ‌فر، ۱۴۰۰: ۵۶)، گمان می‌برند که نگارگر با سیاه‌نمایی چهره، در پی بازنمایی گریختن نور و فرآزیدی از کی کاووس بوده است.

در میان انبوه پژوهش‌ها در سیماهای اساطیری سرگذشت ملی ایرانیان و شاهنامه فردوسی، پژوهش کنونی از دید موضوعی با جستارها درباره تداوم و دگرگونی حماسه ملی (تا سده ۹ق)، سیمای نمادهای ملی شاهنامه و کاووس نیز برخورد می‌کند. تأمل در شیوه بازنمایی کاووس، رشته پیوستگی‌ها را به تحولات در نگرش به حماسه ملی و دگرگونی‌های آن برمی‌گرداند. از این دیدگاه، پیشینه پژوهش را در سه گروه جای می‌دهیم:

گروه نخست، جستارها درباره شاهنامه تهماسبی و شیوه بازنمایی روایت‌های حماسه ملی در آن است. کن‌بای (۱۳۸۲) در نگارگری ایرانی، کری و لاش (۱۳۸۴) در نقاشی ایرانی نسخه‌نگاره‌های عهد صفوی، گرابر (۱۳۹۰) در مروری بر نگارگری ایرانی، نظری (۱۳۹۰) در جهان دوگانه مینیاتور ایرانی و یعقوب آژند در نگارگری ایرانی (۱۳۹۲)، شاهنامه تهماسبی را معرفی و نگاره‌های آن را به شیوه‌ای فراگیر بررسی کرده‌اند.

گروه دوم، نگارش‌هایی است که دگرگونی چهره کی کاووس را در حماسه ملی ایران کاویده‌اند. از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به بررسی اسطوره کاووس در اساطیر ایرانی و هندی (دومزیل، ۱۳۸۴)، یادداشت‌های پورداود بر یشت‌ها (۱۳۷۷) و حماسه‌سرایی در ایران (صفا، ۱۳۶۹) اشاره کرد. دومزیل با نگاه به فرازهای اصلی پژوهش درباره سیمای کی کاووس و کاربست روش اسطوره‌شناسی تطبیقی برای متمایز گردانیدن سویه اسطوره‌ای - تاریخی او، زمینه اصلی نگرش به دگرگونی سیمای کی کاووس در حماسه ملی را فراهم ساخت.

ابراهیم پورداود با آگاهی از یافته‌های پژوهشی ایران‌شناسان، راه تطبیق سیمای کاووس در اوستا با حماسه ملی ایران را هموار کرد و سرانجام ذبیح‌الله صفا با گردآوری و تحلیل نامه‌ها و روایت‌های حماسی در ایران، زمینه‌ای فراهم گردانید تا سیمای کاووس از فراز دگرگونی تاریخی به چشم آید. برخی نویسندگان بر پایه این پژوهش‌ها و پژوهش‌های دیگری مانند مازهای راز (کزازی، ۱۳۷۰)، نامه باستان (همان، ۱۳۷۰)، تاریخ اساطیری ایران (آموزگار، ۱۳۷۴) و پژوهشی در اساطیر ایران (بهار، ۱۳۹۱) به بازنمایی دگرگونی سیمای کی کاووس در سرگذشت ملی ایران پرداخته‌اند.

مقاله‌های «بررسی روند تطور شخصیت کاووس از روزگار باستان تا شاهنامه» (ستاری،

(۱۳۸۸)، «روان‌شناسی شخصیت کاووس در شاهنامه» (کلاهیجان و پناهی، ۱۳۹۳) و «مؤلفه‌های کم‌خردی از نظر فردوسی براساس شخصیت کی‌کاووس» (کردنوقایی و دیگران، ۱۳۹۷) از این جمله‌اند. آنچه این پژوهش‌ها را به یکدیگر و نیز به جستار حاضر می‌پیوندد، بازخوانی ویژگی‌ها و دگرگونی سیمای کی‌کاووس بر پایه آثار باستانی و سده‌های آغازین اسلامی، مانند *اوستا* (دوستخواه، ۱۳۷۱)، *بندهش* (فرنبرغ‌دادگی، ۱۳۹۵)، *تاریخ طبری* (۱۳۷۵: ۴۲۵-۴۲۱)، *تاریخ بلعمی* (۱۳۵۳)، *شاهنامه فردوسی* (۱۳۷۵)، *تاریخ تعالی* (۱۳۶۸) و همانند آن‌هاست. سومین گروه، جستارهای ادبی و تاریخی در موضوع دگرگونی نگاه به حماسه ملی، و روابط ایران و عثمانی به‌ویژه منابع سده ۱۰ قمری، ناظر به دوره تدوین *شاهنامه تهماسبی* است. در میان آثار این دسته می‌توان از دو *ظفرنامه مستوفی* (۱۳۸۰) و *شرف‌الدین یزدی* (۱۳۸۷) یاد کرد. تفاوت رویکرد این دو اثر به حماسه ملی و ارزش‌نمادهای حماسی، راهگشای درک دگرگونی نگرش به نمادهای حماسه ملی در دوره صفوی است.

مقاله «ایران و توران در منابع عصر تیموری: تحول نگرش نظامی به نگرش فرهنگی» (فرهانی‌منفرد، ۱۳۸۱) زمینه‌های این دگرگونی را به‌روشنی بازمی‌گوید. همچنین نامه‌های شاه اسماعیل، شاه تهماسب و سلطان سلیم، سرچشمه دیگر راهیابی به دگرگونی در نگرش به تاریخ حماسی است و از تکاپوها برای تسخیر نمادهای حماسی پرده برمی‌دارد. این نامه‌ها در کتاب *منشآت سلاطین* (فریدون‌بیک، ۱۲۷۴) آمده و گزارش کامل آن را عبدالحسین نوایی (۱۳۵۰، ۱۳۶۹) به فارسی بازآورده است.

### روش تحقیق

پژوهش بر زمینه برخورد سه موضوع مطالعاتی، یعنی دگرگونی نگرش به حماسه ملی، تاریخ روزگار صفوی و روند شکل‌یابی دوباره نقاشی ایرانی (پس از مغول)، به روش میان‌رشته‌ای پیش می‌رود. زمینه اصلی، تاریخی است؛ اما با نگاه به پیچیدگی‌های روند تاریخی از دوره باستان به سده‌های نخستین اسلامی، دگرگونی‌های پس از هجوم مغولان و تیموریان و نیز جنگ‌های ایران و عثمانی، بررسی تاریخی در پی سنجش عناصر بصری با زمینه‌های تاریخی و تاریخ فرهنگی، به روش تطبیقی می‌گراید.

از دیدگاه دیگر، این پژوهش بنیادی است و به‌روش ژرف‌انگر تنها به دلایل بازنمایی سیاه‌رویی کی‌کاووس در *شاهنامه تهماسبی* می‌پردازد. ماهیت داده‌ها و شیوه تحلیل، کیفی است و گردآوری داده‌های متنی و بصری با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و تصویرپژوهی برخط بوده است. جامعه آماری، *شاهنامه‌های مصور* سده‌های ۱۰-۷ قمری با محوریت بازنمایی روایت

پادشاهی کی کاووس است که از این میان، به‌ویژه ۱۱ نگاره شاهنامه تهماسبی<sup>۱</sup> بررسی شده است.

### سیاست شاهنامه‌پردازی

شاهنامه‌نگاری به‌ویژه با حضور مغولان بر تخت پادشاهی ایران اوج گرفت. ایلخان‌ها که از جهات سیاسی، نیازمند همبندی تاریخی با شهریاران باستانی ایران بودند (کروولسکی، ۱۳۷۸)، بارها از ساخت و پرداخت مهم‌ترین کتاب حماسه ملی ایران پشتیبانی کردند. اهداف و پیام‌های سیاسی که با تصویرپردازی صحنه‌های روایی این کتاب انتقال می‌یافت، سبب شد سنتی در شاهنامه‌نگاری شکل گیرد که از یک سو به تصویرگری دیگر نسخه - مانند خمسه، جامع‌التواریخ و... راه برد و از سوی دیگر، در گذار سده‌ها، بی‌هیچ دگرگونی تداوم یابد؛ از این رو، کار تصویرپردازی هر شاهنامه را برنامه‌ای پیش‌بینی‌پذیر می‌دانند (Hillenbrand, 1996: 66). هنرمندان هر دوره به پیروی از شیوه‌های پیشین، نگاره‌های مشخصی را گاه در چارچوب‌های بصری تکرارپذیر بازمی‌نمودند؛ برای نمونه سلطان محمد از هنرمندان شاهنامه تهماسبی از سنت شاهنامه‌نگاری آگاهی کامل داشت (آژند، ۱۳۹۲: ۴۹۸).

تداوم شکل‌ها و پابندی به چارچوب‌های بازنمایی به تکرار الگوهای تداعی‌گر انجامید که راکسبرگ آن را زیبایی‌شناسی اُخت (آشنایی)<sup>۲</sup> می‌نامد (Roxburg, 2000: 136). سنجش شاهنامه‌های مصور از دوره/ شهرهای گوناگون این تداوم را می‌نمایاند. در اینجا پیوسته به پرسش اصلی این پژوهش (چرایی سیه‌رویی کی کاووس) نظر داریم.

1. fols.127v, 130r, 134r, 146r, 163r, 164v, 166r, 174r, 202v, 218r.

2. Aesthetic of Familiarity



نمونه‌هایی از نگاره‌های پرواز کیکاووس در شاهنامه‌های پیشاصفوی			
			
			
شرح	جزئیات بازنمایی کاووس	نگاره	نگاره
۷۴۱ ق، آل‌ینجو مجموعه آقاخان (AKM30)	۸۴۸ ق، تیموری هرات کتابخانه پاریس (Pers.494)	۸۸۵ ق، تیموری شیراز چستریتی (Per 157.81)	۸۹۰ ق، ترکمانان کتابخانه برتانیای (MS18188)
نمونه‌هایی از نگاره‌های پرواز کیکاووس در شاهنامه‌های دوره صفوی			
			
			
شرح	جزئیات بازنمایی کاووس	نگاره	نگاره
ح ۹۴۵ ق، شاهنامه تهماسبی، تبریز متروپولیتن (1970.301.21)	۹۷۴ ق، شیراز کتابخانه پاریس (Pers.2113)	۱۰۱۲ ق، قزوین متأخر کتابخانه پاریس (Pers.490)	۱۰۱۴ ق، (نگارها اصفهان) برلین (Ms.or.fol.4251)

جدول ۱. مقایسه بازنمایی نگاره پرواز کی‌کاووس در برخی نسخه‌های مصور شاهنامه<sup>۱</sup>  
(نگارندگان)

۱. جهت دسترسی به اصل تصویرها و نسخه‌های معرفی شده در مقاله حاضر، شماره ثبت‌های نگاشته شده را در تارنمای مجموعه‌های نگهدارنده آثار جست‌وجو نمایید.

در شاهنامه، فرازهای متعددی است که در دوره‌های گوناگون بارها بازنمایی شده‌اند. برای نمونه، نگاره پرواز کی کاووس را با اندک دگرگونی پرداخته‌اند: نسخه‌های سده ۷ قمری در مجموعه آقاخان (AKM30) و متروپولیتن (1974.290.9)؛ نسخه‌های سده ۹ قمری در فیتزویلیام (Ms.22-1948)، قاهره (no.59)، پاریس (Pers.494)، چستربیتی (Per157.81)، بریتانیا (Ms.18188) و برلین (Ms.fol.4255) یا دیگر نسخه‌های صفوی پاریس (Persan2113)، برلین (Ms.Or.fol.4251)، فریر (S1986.260) و متروپولیتن (1970.301) (نک. جدول ۱). در این میان، تنها در fol.134r شاهنامه تهماسبی است که کی کاووس را در نگار پرواز (و نیز همه نگاره‌های دیگر) سیه‌روی می‌یابیم. هم‌سنجی‌های نسخ گوناگون به‌مانند آنچه در بالا آمده، تداوم سنت‌های بصری را در فراز پادشاهی کی کاووس، به‌مانند دیگر بخش‌های شاهنامه آشکار می‌کند و انتظار بیننده را از پایبندی هنرمندان به این سنت‌ها افزون می‌کند.

#### کی کاووس در شاهنامه تهماسبی

نگاره‌های پادشاهی کی کاووس در شاهنامه تهماسبی، چه از نظر شمار، چه از نظر موضوع‌ها و شیوه روایت تصویری درخور توجه است. هنرمندان در این بخش با زیرپاگذاردن قوانین پیشین (Hillenbrand, 1996: 66)، دست به بازآفرینی داستان زدند. تعدد و بزرگی آثار نشان می‌دهد، از همان ابتدا پرداخت اثری بی‌نظیر مدنظر بوده است؛ دست‌کم تا نیمی از مسیر تولید (پایان بخش دشمنی ایران و توران) این هدف آشکارا دیده می‌شود (Ibid: 60).

نگاره‌های شاهنامه تهماسبی در بخش پادشاهی کی کاووس، با نمایش رفتن کی کاووس به پیشواز رستم (URL1؛ fol.123r) آغاز می‌شود. سپس، نگاره‌های کشته‌شدن شاه مازندران (URL2؛ fol.127v)، ازدواج سودابه و کی کاووس (URL3؛ fol.130r)، تلاش برای رفتن به آسمان (URL4؛ 134r)، رنجش رستم از کی کاووس (URL5؛ 146r)، سودابه، سیاوش را نزد کی کاووس متهم می‌کند (URL6؛ fol.163v)، ددخواست سودابه (URL7؛ fol.164v)، گذر سیاوش از آتش (fol.166r؛ موزه هنرهای معاصر تهران)، نامه سرزنش سیاوش (174r؛ URL8)، رفتن رستم به کین‌خواهی سیاوش (URL9؛ fol.202v) و رسیدن کی خسرو به نزدیک کاووس (URL10؛ fol.218r) را پرداخته‌اند.

نگارگران فرازهایی را که نمایانگر کارهای نابخردانه کی کاووس است، با ریزنگاری‌های چشم‌گیری نمایانده‌اند؛ ولی اکنون در تمامی این نگاره‌ها، چهره، دست‌ها و پاهای کی کاووس را با لایه سیاهی پوشیده می‌بینیم، شیوه نمایشی که در هیچ نسخه پیشینی و هم‌روزگار دیده نمی‌شود.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۲۹۱

واکاوای نگاره‌های کی کاووس در شاهنامه تهماسبی نشان می‌دهد، پس از اتمام نگاره‌ها دست‌کاری‌های شتاب‌زده‌ای در آن‌ها رخ داده است که البته از زمان دقیق اجرای آن‌ها آگاهی نداریم. نگاره‌ها را به دو صورت، دست‌کاری کرده‌اند: پوشاندن اندام‌ها با لایه‌های سیاه و تغییر در شکل کلاه کی کاووس.



تصویر ۱. پرواز کی کاووس، (URL4)134r

تصویر ۲. کشته شدن شاه مازندران، (URL2)127v

تصویر ۳. نامه سرزنش سیاوس، (URL8)174r

(خط چین‌ها حدود کلاه قزلباش را نشان می‌دهد؛ به تفاوت رنگ‌گذاری‌ها توجه کنید.)



تصویر ۴. ازدواج با سودابه، (URL3)130r

تصویر ۵. پیشواز از رستم، (URL1)123r

(کمان سیاه، حدود سرشانه کی کاووس است.)

در بیشتر نگاره‌ها، دست‌ها و چهره کی کاووس را با لایه‌ای پوشانده، تنها در برگه‌های 146r و 163v فقط چهره را سیاه کرده‌اند. گوناگونی پرداخت‌ها نشان می‌دهد، در آغاز کار، برنامه از

پیش مشخصی برای بازنمایی روسیاهی در نظر نبوده است، بلکه این کار در دوره‌ای دیگر انجام یافته است. نگاره پرواز کی کاووس (fol.134r) افزودن پوشش سیاه پس از اتمام نگاره را گواهی می‌دهد، زیرا در این اثر (تصویر ۱)، لایه سیاه، افزون بر چهره و گردن، روی بخش میانی کمان را نیز پوشانده است.

ریزینی برخی نگاره‌های کی کاووس، تغییر کلاه قزلباش و اجرای تاجی تیموری را مشخص می‌کند. این تاج‌ها در نگاره‌های شاهنامه‌های ایرانی و ترک‌زبان آن روزگار بی‌پیشینه نبود. برای نمونه، این تاج را در نگاره جلوس کی کاووس در برگه 97b شاهنامه ترکی (موزه توپقاپی، H.1522) می‌بینیم. گرچه هیچ‌یک از [پادشاهان ایرانی و] سلاطین عثمانی در آن زمان، چنین تاجی بر سر نمی‌نهادند، گمان می‌رود تاج‌های تیموری، بخشی از الگوی رایج بازنمایی شهریاران در شاهنامه بود (Bagci, 2000: 172). هدف از دست‌کاری کلاه در نگاره‌های 127v، 130r، 146r، 166r و 174r شاهنامه تهماسبی، بازنمایی همین تاج‌ها بوده است (تصویرهای ۲ و ۳).

در این نگاره‌ها، جای رنگ‌گذاری مجدد، برای پوشاندن میله کلاه قزلباش دیده می‌شود. گاه نیز پرها و جقه‌های تزیینی کلاه پیشین، به شکلی نامناسب بر تاج شبه تیموری نشسته است. این تغییرات در نگاره ازدواج با سودابه (fol.130r؛ تصویر ۴)، آشکارتر از نمونه‌های دیگر است، زیرا در آن، تنها میله کلاه را با رنگ سبز پس‌زمینه پوشانده و عمامه سفید را به همان شکل نگه داشته‌اند.

در نگاره پیشواز رستم (fol.123r؛ تصویر ۵)، افزون بر آشکاربودن حدود کلاه قزلباش که تلاش شده تا با رنگ زمینه پوشانده شود، تناسب سر کی کاووس در سنجش با اندازه سرهای دیگر و موقعیت قرارگیری سر بر تنه با توجه به حدود سرشانه (کمان سیاه در تصویر ۵) به هم ریخته است. با آنکه بر پایه بزرگ‌نمایی مقامی، بزرگ‌ترین سر باید از آن شاه باشد، در دستکاری نگاره، سر و کلاه کی کاووس از دیگران کوچک‌تر شده است (بیضی‌های قرمز در تصویر ۵، حدود سرهاست).

## کی کاووس از روایت‌های اساطیری تا تاریخ

### ۱. نام کی کاووس در منابع کهن

نام کاووس در اوستا و منابع پهلوی بر ساخته از واژگان کوی و اوسن<sup>۱</sup> است و از دید دومزیل (۱۳۸۴: ۴۳-۴۴) در زبان فارسی، بار دیگر پیشوند «کی» را بر آن افزودند تا یادآور تمایز

---

1. Kavi Usan

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۲۹۳

خاندان پادشاهی او باشد. اوسن در *اوستا* «اراده، میل و آرزو»، و بر پایه تفسیر پهلوی، خرسندی معنی می‌دهد. بارتولومه، اوسن را از اوس، دارای چشمه‌ها می‌داند. همچنین آن را به معنای آرزومند، با اراده و توانا نیز خوانده‌اند (پورداد، ۱۳۷۷: ۲۳۶-۲۳۵). از دیگر سوی، کاووس در *اوستا* چالاک، چابک و پرورج است (میرفخرایی، ۱۳۹۶: ۳۲۳). در دگرگونی‌های بعدی، «کی» را به معنای پاک، روحانی، خالص، سودجوی و شکوه (طبری، ۱۳۷۵: ۱۵۳) و نیز پاک، لطیف، اصیل، نجیب و مستولی، مؤید به تأیید الهی و شعله، شرر و تندی دانسته‌اند (خلف‌تبریزی، ۱۳۴۲: ۱۵۸۲).

## ۲. کی کاووس در اوستا و ودا

برخی پژوهشگران، سرگذشت کی کاووس در *اوستا* را روشن نمی‌دانند (صفا، ۱۳۶۹: ۵۰۲). دومزیل بر پایه *وداها* و *اوستا* ویژگی‌های کاووس را یادآوری و دگرذیسی‌های آن را از مرحله اساطیری تا تاریخ‌مندی، نزد قوم ایرانی بازسازی می‌کند. اشپیگل<sup>۱</sup> در بررسی کاوی‌آوشنس<sup>۲</sup> و کوی‌اوسن، شخصیت اسطوره‌ای اوشنه<sup>۳</sup> در ریگ‌ودا را مظهر توانمندی و خردمندی می‌داند (دومزیل، ۱۳۸۴: ۳۱) و ظهور ابتدایی کاوی/کوی را در آیین‌های چندخدایی مه‌بهاراته و یکتاپرستی زردشتی، هم‌بسته با دیوان در نبرد با موجودات آسمانی بازمی‌شناسد (همان: ۳۷). درحالی‌که گلدنر و اشپیگل (پورداد، ۱۳۷۷: ۲۳۶) و سپس، دومزیل کوشیدند تا با سنجش کی‌اوسن و کاوی‌آوشنس ودایی، هر دو را یک نفر و در نتیجه کاووس را شخصیتی هندوایرانی بدانند؛ پورداد همانندی‌های این دو شخصیت را برای پذیرش یکی بودن آن‌ها کافی ندانست (همان: ۲۳۶). کریستن‌سن که چندان در پی بررسی شباهت دو نام نبوده، این احتمال را دور ندانسته که کاوی‌آوشنس از ایران به هند رفته باشد (کریستن‌سن، ۱۳۸۱: ۴۶؛ دومزیل، ۱۳۸۴: ۴۱).

ذبیح‌الله صفا با تقویت این احتمال، نفوذ کاووس از ایران به هند را نشانه‌ای بر وجود تاریخی شاهان کیانی می‌داند (صفا، ۱۳۶۹: ۵۰۹). دومزیل این برداشت را نمی‌پذیرد (دومزیل، ۱۳۸۴: ۱۵۴). سرکاراتی براساس دیدگاه دومزیل، بر خاستگاه هندوایرانی کاووس در تقابل با استواری بنیاد تاریخی پادشاهی کیانی تأکید می‌کند (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۸۵) و مهرداد بهار پس از پذیرش برابرنهاد کی کاووس در *وداها*، این گمان را می‌پذیرد که کاوی‌آوشنس در *اوستا* و منابع پهلوی، یک شاه‌روحانی ستوده و پرهیزگار بوده که در ادبیات فارسی به‌ویژه *شاهنامه*،

1. Friedrich von Spiegel(1820-1905)

2. Kavya Usanas

3. Usana

شاهی خودکامه، بی‌تدبیر و بی‌خرد گردیده است (بهار، ۱۳۷۶: ۹۳).

شخصیت کی اوسن با اوستا وارد تاریخ ایران می‌شود. در آبان‌یشت (بند ۶)، کی کاووس با آوردن پیشکش، چیرگی بر همه کشورها، مردمان، دیوها، پریان، و... را از آن‌ها می‌خواهد (دوستخواه، ۱۳۷۱: ۳۰۵)؛ در فروردین‌یشت، فر و فروغش ستوده می‌شود (همان: ۴۲۶)؛ بند ۳۹ بهرام‌یشت، کی کاووس را میان آرزومندان می‌آورد (همان: ۴۳۹) و بند ۷۱ زامیادیش، او را وارث فرّ کیانی می‌خواند (همان: ۴۹۸). کی کاووس در *اوستا* پادشاهی توانا و فرمانروای کشورها و مردمان است.

### ۳. کارهای کی کاووس در منابع پهلوی

کتاب‌های بازمانده از فرهنگ مزدیسنا، مانند *دینکرد*، *بند‌هش*، *گزیده‌های زادسپهرم*، *مینوی خرد* و...، آگاهی‌های گسترده‌ای از باورها دربارهٔ کاووس به دست می‌دهد. در *بند‌هش*، کاووس از سازندگان کاخ بر البرزکوه است (فرنیغ‌دادگی، ۱۳۹۵: ۱۳۷)؛ *سوتگرنسک*، این کاخ‌ها را جاودانه می‌خواند که چشمه‌هایش، آدمی را جاویدان می‌کرد (نک. کریستن‌سن، ۱۳۸۱: ۱۱۲)، اما به فرمان کاووس کسی را به درون آن‌ها راه نمی‌دادند (دینکرت بهار، ۱۳۹۱: ۱۹۳). شاید نوش‌دارویی را که رستم برای نجات سهراب می‌جسته (فردوسی، ۱۳۷۵: ۲/ ۲۴۲) از همین چشمه‌ها می‌آوردند.

از دیگر فرازهای زندگی کاووس، چیرگی دیوان بر اوست. دیوان برای رهایی از اسارت، کاووس را به نافرمانی برانگیختند (همان: ۱۵۱) تا جایی که به گزارش *سوتگرنسک*، دیگر به فرمانروایی هفت کشور خرسند نبود، اندیشهٔ فرمانروایی بر آسمان و جایگاه امشاسپندان را داشت و با اهورامزدا به ستیز برخاست (کریستن‌سن، ۱۳۸۱: ۱۱۴-۱۱۳). کریستن‌سن از تفسیر پهلوی و نندیداد، چنین درمی‌یابد که کاووس در پی گناهان خود از جاویدی به مرگ‌پذیری رسید (همان).

از دیگر اقدامات کاووس، کشتن اوشنر است که از نهفتگی در زهدان مادر، فرّ کیانی داشت و پس از تولد بر منش بد چیره شد؛ کاووس، اوشنر را به رایزنی برگزید، اما سرانجام فرمان به کشتن وی داد (همان: ۱۱۵-۱۱۴). از دیگر نشانه‌های منش تباه کاووس، کشتن گاو دست‌پروردهٔ اورمزد بود. این گاو نیروی معجزه‌آمیزی از ایزدان داشت و هرگاه بر سر حدود مرزهای ایران و توران، اختلافی می‌شد، با کوفتن پای خود، «مرز ایران و توران را راست می‌نمود» (فرخزاد، ۱۳۸۹: ۲۱۶). خلقت گاو نخستین (فرنیغ‌دادگی، ۱۳۹۵: ۴۰) و آزار دیدن او از اهریمن (همان: ۵۲) در *بند‌هش* نیز آمده است.

#### ۴. کی کاووس در شاهنامه فردوسی

شاهنامه آگاهی گسترده‌ای از کاووس به دست می‌دهد که نمایانگر نگاه سرزنشگر فردوسی به کاووس است (میرفخرایی، ۱۳۹۶: ۳۲۴). در شاهنامه، کاووس پادشاه فرهمندی نیست، او که در آغاز با تهنیت بزرگان بر تخت می‌نشیند، بر اثر غرور و وسوسه اهریمن در پی کشورگشایی برمی‌آید. کشورگشایی‌ها با لشکرکشی به مازندران آغاز می‌شود (فردوسی، ۱۳۷۵: ۸۷-۸۸/۲) و هرچه پیش می‌رود، گمراهی‌های وی چشم‌گیرتر است.

کی کاووس اسیر خودبزرگ‌بینی است و با هر تصمیم، سرزنش بزرگان را برمی‌انگیزد، تا سرانجام با فروافتادن از آسمان، فره کیانی و پادشاهی را از دست می‌دهد (همان: ۱۵۵). فردوسی از زبان بزرگان و پهلوانانی چون گودرز (همان: ۱۵۴ و ۲۰۳) و دیگران (نک. همان: ۲۰۴) کاووس را بارها سرزنش کرده است.

پژوهندگان روزگار ما نیز به روشنی ویژگی‌های سرزنش‌آمیز کی کاووس را از منابع تاریخی بیرون کشیده‌اند: او شهریاری بزرگ با ویژگی‌های قابل سرزنش است (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۴۸: ۱۱۶) و «هرگز نتوانسته است در سایه شاهی از تیغ زبان فردوسی که بران با هر کژی و کاستی، با هر تباهی و بیراهی بر ستیز است، برهد» (کزازی، ۱۳۹۰: ۷۰-۶۹).

#### ۵. کی کاووس در منابع دوره اسلامی

از گذشته‌های دور ایرانیان با همه باورهای ناهم‌خوان، پراکندگی سرزمینی و ستیزهای درونی، در یادآوری پیشینه شکوه‌مند خود هم‌رأی بوده و داستان نیاکان خود را از پدر به فرزند بازمی‌گفته‌اند (مسعودی، ۱۳۸۲: ۲۱۵). این سنت با خدای‌نامه‌ها و روایت‌های پهلوی به آثار دوره اسلامی راه یافت و شماری از نویسندگان مسلمان مانند دینوری (۲۸۲ق)، طبری (۳۱۰ق)، حمزه اصفهانی (۳۵۰-۶۰ق)، مسعودی (۳۴۶ق)، بلعمی (۳۱۰ق)، مقدسی (۳۸۰ق)، مسکویه (۴۲۱ق)، ثعالبی (۴۲۹ق)، نویسنده ناشناخته *مجموع التواریخ و القصص* (۵۲۰ق) و پس از مغول، رشیدالدین فضل‌الله (۷۱۰ق)، حمدالله مستوفی (۷۳۰ق)، فصیح‌خوافی (۸۴۵ق)، حافظ ابرو (۸۳۴ق)، میرخواند (۹۰۳ق) و خواندمیر (۹۴۲) داستان زندگی کاووس و تاریخ اساطیری ایران را بازنگاشتند.

در این میان، طبری، فرازهای زندگی کاووس را چنان بازمی‌گوید که دربرگیرنده همه عناصر اصلی زندگی کی کاووس در منابع تاریخی سده‌های آینده است: کی کاووس که پادشاهی را با آرزوی اطاعت پروردگار می‌آغازد؛ نخست، مدعیان فرمانروایی را از میان برمی‌دارد تا کشور و مردمان از دست‌اندازی آنان در امان باشند. طبری به آزمندی و نیرنگ‌های سودابه با

سیاوش می پردازد و خواننده را با زمینه‌های امان خواستن سیاوش از شاه ترکان و رویدادهای بعدی آشنا می‌کند؛ سپس می‌نویسد: «گویند شیطان‌ها مطیع کی کاووس بودند و به پندار اخبار سلف، شیطان‌ها به فرمان سلیمان پسر داود اطاعت وی می‌کردند» (طبری، ۱۳۷۵: ۴۲۳).

آنان شهری برایش ساختند و آن‌گاه شهر را به آسمان بردند. رفتن کی کاووس به آسمان، اوج نافرمانی در برابر پروردگار بود. طبری به جنگ کاووس با شیاطین، چیرگی بر سران آن‌ها و نیز لشکرکشی به یمن نیز می‌پردازد و تأکید می‌کند: «کی کاووس پیوسته فیروز بود و با هر یک از پادشاهان درافتاد، ظفر یافت» (همان: ۴۲۴).

روایت طبری در سنجش با گزارش‌های بازمانده پهلوی، حرکت بینا فرهنگی روایت را از روزگار باستان به دوره اسلامی بازمی‌نماید. طبری زندگی کی کاووس را هم‌بسته با عهد سلیمان نبی (ع) بازمی‌گوید؛ اندکی پیش‌تر، ابی‌حنیفه دینوری بدون یادکردن از سلیمان (ع)، کی کاووس را هم‌روزگار ابرهه (ابن‌ملطاط) به روزگار موسی (ع) می‌خواند (دینوری، ۱۳۶۴: ۳۷). در گزارش طبری، رویارویی کی کاووس و افراسیاب، نبردی میان ایران و توران نیست، بلکه افراسیاب سر ترکان جنگجو است.

جابه‌جایی جایگاه توران به ترکستان در روایت‌های دوره اسلامی، «بازتابی از تطبیقات گسترده‌ای است که در دوره ساسانیان به دست دشمنان ایران یا خود شاهزادگان ایرانی» پدید آمد (نیولی در مولایی، ۱۳۸۶: ۴۳۹؛ رضا، ۱۳۶۵: ۵۸ به بعد). چنان‌که ترکان نیز تاریخ باستانی خود را با سرگذشت تورانیان سنجیدند (سرکاراتی، ۱۳۸۳: ۴۵۸). آن‌گونه که به دریافت برخی پژوهندگان، «نبرد ایرانیان و تورانیان نباید از نوع جنگ بین مردمان یا قبایل مختلف تلقی شود، بلکه این جنگ میان دو تیره از یک قبیله بود» (همان: ۴۵۷).

ناسازگاری ایرانیان و ترکان، نبردی درون‌خاندانی بود. تاریخ‌نگاران دوره اسلامی با یادآوری روایت توراتی آغاز تاریخ، یعنی شاخه‌شاخه شدن فرزندان نوح (ع) و قلمروی فرمانروایی و پراکنش آنان، انگاره همبستگی تبار انسان‌ها را پذیرفتند (طبری، ۱۳۷۵: ۱۳۵ و ۱۴۲ به بعد). طبری بر پایه حدیثی می‌نویسد: «سام، پدر عرب است و یافت، پدر روم و حام، پدر حبش» (همان: ۱۵۰). با این همه، در سده‌های آغازین دوره اسلامی، ترک خواندن سران توران مانند افراسیاب هنوز پذیرش همگانی نداشت؛ برای نمونه، مروج الذهب به این اشتباه تاریخ‌نویسان اشاره می‌کند (مسعودی، ۱۳۸۲: ۲۲۱). گزارش طبری و نویسندگان هم‌روزگارش از سرگذشت حماسی ایرانیان، بر توانایی بازسازی و انطباق‌پذیری روایت‌های شاهنامه تأکید دارد.



### تطابق در بازپردازی روایت‌های تاریخی و ادبی

ایرانیان از دیرباز با نگاه به آثار، چرخش مفاهیم و درون‌مایه‌های فرهنگی، باورها و ارزش‌های جمعی از دوره‌ای به دوره‌ی دیگر، حیات قومی خود را در گذر روزگاران تداوم بخشیدند. روش آنان بر بازپردازی روایت‌های تاریخی و حکمی استوار بود. در روند بازپردازی، گاه اثری را از یک فرهنگ و زبان به فرهنگ و زبان دیگر (نهضت ترجمه در سده ۲ق) و گاه از یک قالب به قالب دیگر برمی‌گردانند (تصویرپردازی متن).

پیش‌تر دیدیم تاریخ‌نگاران سده‌های آغازین کوشیدند سرگذشت تاریخی ایرانیان را در سنجش با روایت‌های سامی بازنویسی کنند. این سنت پس از مغولان نیز ادامه یافت. در آن روزگار، تاریخ‌نگاری و گردآوری سرگذشت حماسی - باستانی، زمینه‌ای بود که از یک‌سو، فرمانروایان تازه را با اصول حکومت‌داری و فراهم‌آوردن اسباب بزرگی آشنا می‌کرد و از دیگرسوی، به جایگاه آنان نزد عامه مردم مقبولیت می‌بخشید.

رشیدالدین فضل‌الله در جامع‌التواریخ، سودمندی‌های مطالعه تاریخ را چنین برمی‌شمرد: «به سیرت نیکان اقتدا و اهتدا نمایند و از گفتار و کردار ایشان اعتبار و انزجار یابند» (فضل‌الله، ۱۳۹۲: ۱۴) و در نظر علاءالدین جوینی، هدف از تاریخ‌نگاری، «تخلیذ مآثر گزیده و تأیید مفاخر پسندیده پادشاه وقت» (منکوقآن) بود (جوینی، ۱۳۸۷: ۱۱۳)، اما هاتقی در تیمورنامه، هدف را با باور به توانایی ویژه سخن‌پردازان، روشن‌تر بازمی‌گوید:

ز گفتار فردوسی هوشمند	بسی نام کاووس و کی شد بلند
سخن گر نپرداختی انوری	که می‌گفت از سنجر و سنجری؟
قزل‌ارسلان را که می‌کرد یاد	ظهیرش ندادی گر از مدح داد؟
دهم آن‌چنان داد را در سخن	که حیران بماند سپهر کهن
اگر من نه مانند فردوسی‌ام	نه شایسته مسند و کرسی‌ام
تو اما ز محمود غزنی بهی	به معنی مهی گر به صورت کهی

(هاتقی، ۱۹۵۸: ۱۴)

بازپردازی روایت‌های تاریخی پسامغول، شیوه‌های گوناگون داشت: نخست، تنظیم سرگذشت حماسی - تاریخی که از ابتدای آفرینش تا زمان نویسنده بر یک نهج واحد بود. از دید حمدالله مستوفی، این کار، «وضعی بر اصل باشد که در هیچ دفعه، انگشت عیب بر حرف نتوان نهاد و به افهام نزدیک‌تر باشد و چون به واجبی قانون آن را رعایت رود، رغبت مردم بدان بیشتر گردد» (مستوفی، ۱۳۸۷: ۳)؛ دوم، پرداخت و انتظام حوادث وقت که در آن، شاهنامه بهترین سرمشق بود. چنان‌که نگارنده دیباچه ظفرنامه (مستوفی، ۱۳۸۰: ۲۸)، آشکارا از

التجا به فردوسی می‌گوید و حتی سخن را بر وزن شاهنامه می‌سراید. از دید مستوفی در نظم‌پردازی، روح سخن کهن، نو می‌شود (همان: ۱۵)؛ سوم، بیان تصویری افزون‌بر متن؛ این روش را هم‌نشینی تصویر- متن می‌نامند.

### زمینه‌های تدوین شاهنامه تهماسبی

#### ۱. دگرگونی نگرش به شاهنامه و نمادهای حماسی

پیش از صفویان، ظرفیت‌های منابع تاریخی و تاریخ حماسی، به‌ویژه شاهنامه برای توصیف وضع تاریخی آن روزگار و نیز بازسازی جایگاه اجتماعی فرمانروایی شناخته بود. در یکی از کهن‌ترین اشاره‌های تاریخی، شهاب‌الدین نسوی (۱۳۷۰: ۴۷) جلال‌الدین خوارزمشاه را «بخت خفته اهل اسلام» و «کی خسرو» فرزند کی کاووس و نواده افراسیاب می‌خواند که «از چینیان انتقام کشید و در مغاک رفت»، اما این رویداد را با رویارویی ایرانیان و تورانیان همسان نمی‌انگارد. پس از او، در جهان‌گشای جوینی، هجوم مغولان با نبردهای ایران و توران تطبیق یافت. فضلی‌نژاد با مرور تاریخ جهان‌گشا، نشان می‌دهد که جوینی جابه‌جا با آوردن ابیاتی از بخش نبرد ایران و توران در شاهنامه، هجوم مغولان را گزارش می‌کند (نک. فضلی‌نژاد، ۱۳۹۲: ۱۶۰-۱۵۸).

رشیدالدین فضل‌الله را پیشرو بازپردازی منابع تاریخی می‌دانند تا آنجا که حمدالله مستوفی، حضور در حلقه علمی- ادبی فضل‌الله را در تاریخ‌نگاری خود مؤثر می‌داند (مستوفی، ۱۳۸۷: ۲-۳). از همان دوره، افزون‌بر نسخه‌برداری، بازپردازی شاهنامه و تنظیم تاریخ هم‌روزگار به رسم شاهنامه<sup>۱</sup> گسترش یافت: «ظفرنامه گُن نام این نامه را/ بدین، تازه کن رسم شهنامه را» (مستوفی، ۱۳۸۰: ۲۱). پس از یورش مغولان، تیره‌های جدید ترکان در منطقه پراکنده شدند. با یورش تیمور به ایران، مرزبندی نژادی کمی دگرگون شد. به موازات همین دگرگونی‌ها، تدوین تاریخ به تغییر در نگرش به نمادهای حماسی انجامید. بر پایه این نگرش، جنگجویان

---

۱. برای نمونه، شهنشاہنامه تبریزی در احوال چنگیز و جانسینان او تا ۷۳۸ قمری؛ غازان‌نامه که نورالدین‌بن شمس‌الدین محمد آن را نخست برای غازان و سپس در ۷۶۳ قمری به نام سلطان اویس پرداخته است؛ خواندمیر تاریخ غازان‌خان را اثری از شمس‌الدین کاشانی می‌داند. به گمان استاد صفا، «این نورالدین که باید پسر همین شمس‌الدین کاشانی بوده باشد یا اثر پدر خود را عیناً به نام خود درآورده یا آن را تمام و به سلطان اویس تقدیم نموده یا خواندمیر در گفتار خود به غلط افتاده است» (صفا، ۱۳۶۶: ۳۲۷-۳۲۵). وجه اشتراک آثار یادشده، بیان تاریخی پرافتخار به شیوه شاهنامه فردوسی برای فاتحان مغول است. پرویش و محمدی (۱۴۰۲) در شهنامه چنگیزی نشان می‌دهند، چگونه سراینده (شمس‌الدین) با تکیه بر نمادها و شخصیت‌ها، رویدادها و حتی سبک سرایش شاهنامه فردوسی، قدرت مغولان را بازسازی می‌کند.

ترک/توران با پهلوانان شاهنامه سنجیده شدند. شرف‌الدین علی یزدی (مورخ تیموری)، نبردهای خاقان را همواره به‌گونه‌ای روایت می‌کند که گویی در برابر آن‌ها، سخن از رستم و اسفندیار مایه شرمساری است.<sup>۱</sup>

فرهانی منفرد به برخی مضامین راه‌یافته در *ظفرنامه* می‌پردازد: تبدیل تیمور به فاتح توران، تغییر نگرش منفی درباره ترک‌ان به نگرش مثبت، دشمن‌مآبی با تبار ایرانی، خوارشماری نمادهای حماسی ایران، بخشیدن لقب امیر صاحب‌قران و شاه/شاهنشاه به تیمور (فرهانی منفرد، ۱۳۸۱: ۱۸۶-۱۸۵). پیامد این نگرش، جابه‌جایی ارزش نمادهای حماسی از سرداران ایرانی به مهاجمان ترک/تورانی بود که تا دوره صفویان ادامه یافت.

با گسترش روند جابه‌جایی نمادهای حماسی، نشانه‌های یک آشفتگی در کاربرد آن‌ها آشکار شد. با چیرگی و جای‌گیری مغولان، رویارویی قدرت در ایران از جنس درون‌خاناندانی و میان‌تیره‌ها و تبارهای ترک‌ان شدت یافت. شاه اسماعیل در مراحل قدرت‌یابی، مدام با مدعیان ترک‌تبار رویارو ایستاد. جنگ‌های ایران-عثمانی نیز، ستیزه‌های دو فرمانروایی ترک‌نژاد بود. این خاندان‌ها به موازات جنگ‌های رسمی، بر سر به‌چنگ آوردن نمادهای حماسی ایران نیز در عرصه فرهنگ رقابت می‌کردند.

## ۲. جنگ‌های ایران و عثمانی

بخش مهمی از تاریخ صفوی را فراز و فرود جنگ‌های ایران و عثمانی دربرمی‌گیرد. جنگ‌های صفویه-عثمانی، نزاعی درون‌خاناندانی بود. هنگامی که اسماعیل در عهد بایزید، نیروهایش را برای سرکوب مرادبیک و علاءالدوله از خاک عثمانی به سوی اقامتگاه آنان روانه کرد و اعتراض یحیی پاشا (فرمانده نیروهای عثمانی) را برانگیخت؛ در پاسخ گفت: «پادشاه در حکم پدر من است، من به سرزمین او چشمداشتی ندارم» (اوزون‌چارشی‌لی، ۱۳۷۰: ۲۴۵).<sup>۲</sup> اسماعیل در جواب نامه‌ای به سلیم، چنین می‌نویسد: «محبت ما به آن خاندان غزاعنوان، قدیم است و نمی‌خواستیم شورش چون عهد تیموریان به آن سرزمین طاری شود و هنوز نمی‌خواهیم و به این قدرها نمی‌رنجیم و چرا برنجیم. خصومت سلاطین [با یکدیگر] رسم قدیم است» (نوایی،

۱. «اگر سام بودی در ایام او/نوشتی بر اندام خود نام او» (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۲۷)؛ «بهادران هر دو سپاه کوششی نمودند که زمانه از ذکر آثار رستم و اسفندیار شرمسار شد» (همان: ۲۷۰)؛ «کارنامه رستم و اسفندیار را در نظر روزگار خوار کرد» (همان: ۳۳۷).

۲. اسماعیل در نامه به سلیم نوشت: «در زمان والد جنت مکانش انارالله برهانه که نهضت همایون ما به سبب گستاخی علاءالدوله ذوالقدر به مرز و بوم روم واقع شده از جانبین به جز دوستی و یک‌جهتی چیزی دیگر [دیده] نشد و آن حضرت نیز در آن وقت که والی طرابزون بودند اظهار یک‌جهتی می‌کردند» (نوایی، ۱۳۶۸: ۱۶۷).

شاه اسماعیل بر زمینهٔ گسترش تشیع<sup>۱</sup> سد محکمی برابر تهدیدهای خارجی ایجاد کرد، اما این رویکرد به شکاف آنان با عثمانی دامن زد. سلطان سلیم برای مقابله با تأثیر گسترش مذهبی در خاک عثمانی، رویاروی صفویان ایستاد. برخی پژوهشگران، نفوذ گستردهٔ فرستادگان صفوی میان علویان آناتولی را مهم‌ترین انگیزه در مخالفت با صفویه می‌دانند (نک. شاو، ۱۳۷۰: ۱۴۵) گفته می‌شود جلوگیری حاکم عثمانی از آمدن صوفیان عثمانی به سرداری شاهقلی به ایران و پیوستن به مرشد صفوی، آتش نزاع میان دو طرف را برافروخت (رویمر، ۱۳۸۹: ۳۸)؛ پیوستن مریدان صفوی در خاک عثمانی به شاهقلی، شعلهٔ آن را تیزتر کرد و به درگیری گستردهٔ داخلی انجامید.

پس از آمدن سلیم اول (۹۲۶-۹۱۸ق/۱۵۲۰-۱۵۱۲م)، اولویت سیاست گسترش امپراتوری در اروپا، صفویه را به تهدید جدی علیه عثمانی در شرق تبدیل کرد. سلیم با جلب رضایت ممالیک شرقی علیه اسماعیل، زمینه را برای برچیدن صفویان مناسب دید. با اقدام او به قتل‌عام قزلباشان آناتولی که بهانه‌ای برای از میان بردن مخالفان نیز بود، درگیری با صفویه به جنگی تمام‌عیار بدل شد. در میان کشمکش‌ها، سلطان‌مراد، برادرزادهٔ سلیم نیز به لشکر ایران پیوست. نخستین جنگ صفوی-عثمانی در ۹۲۰ق/۱۵۱۴م در گرفت. دربارهٔ زمینه‌های این جنگ، افزون بر رقابت سیاسی، پشتیبانی صفویه از شورشیان صوفی در قلمرو عثمانی، فرستادن پوست کاه‌آکندهٔ شیبک‌خان به دربار استانبول و خودداری از استرداد سلطان‌مراد نقش اصلی را داشت. نامه‌نگاری سلیم با اسماعیل و یگانه پاسخ اسماعیل نشان می‌دهد این جنگ با تقابل اعتقادی درآمخته بود. سلیم پیش از لشکرکشی به داخل ایران، قتل‌عام وسیعی در آناتولی راه انداخت. یک مورخ هم‌روزگار از کشتن چهل‌هزار تن سخن می‌گوید (رحیم‌لو، ۱۳۹۳: ۷۵۵). سپس، سلیم با حدود دویست‌هزار نیرو به جانب ایران آمد و در راه، با فرستادن نامه‌های تحقیرآمیز کوشید تا اسماعیل را به سوی جنگ بکشاند. به دستورش علمای عثمانی به کفر اسماعیل فتوا دادند و سلیم به همین بهانه از اسماعیل خواست توبه کند و ایران را به عثمانی واگذارد (نوایی، ۱۳۶۸: ۱۶۰-۱۵۸). ولی اسماعیل در نامه‌ای که همراه آن حقهٔ طلا (با دلالت‌های کنایی و طعنه‌آمیز) نیز بود، در پس لحنی مؤدبانه که منابع ترک نیز بر آن صحنه نهاده‌اند، سلیم را به

۱. پژوهشگران در دلایل گرایش صفویان به تشیع متفق نیستند: «سلسله‌جنبان دولت صفوی را اصول تشیع می‌ساخت که در معنی، پروردهٔ عناصر ملی و سیاسی بود، گرچه تجلیات آن دینی به نظر می‌آمد» (آدمیت، ۱۳۶۲: ۶۳) یا «او این تصمیم را من باب ایمان مذهبی، نه از روی مصلحت‌اندیشی سیاسی اتخاذ کرده است» (رویمر، ۱۳۸۹: ۱۰-۹). رحیم‌لو نیز نگرش ابزاری به تشیع را با تردید روبه‌رو می‌داند (رحیم‌لو، ۱۳۹۳: ۶۹۲-۶۸۹).

خویش‌داری و پرهیز از خونریزی فرامی‌خواند (هامرپورگشتال، ۱۳۶۷: ۸۳۸-۸۳۷). اسماعیل پس از شکست چالدران، در نامه‌ای به سلیم این رخداد را پیامد اعتماد نادرست نسبت به عثمانی وانمود می‌کند: «هرچند [...] اخبار توجه ایشان به این بلاد آثار خلاف مقتضیات محبت و وداد می‌رسید، قطع رابطه اعتماد ننموده به سمع قبول مسموع نمی‌شد» (نویسی، ۱۳۶۸: ۲۳۶). در برابر، سلیم اول پس از پیروزی در چالدران به قدرتش غرّه شد و خواست تا صفویه را براندازد و خاک آن را ضمیمه ممالک آل عثمان کند. سلیم، فردای جنگ وارد تبریز شد، ولی شورش بینی چریها وادارش کرد تا به قراباغ برود و بهار دوباره به میدان بازگردد، اما نافرمانی لشکریان او را به آماسیه کشاند.

بار دیگر به قصد حمله دوباره، راهی ذوالقدر شد، اما حرکت سپاه ممالیک به شام، او را از این فکر برگرداند و جنگ با ممالیک پیش گرفت. حلب را فتح و خزائن شهرهای شام را غارت کرد. در پی سازش با حاکم ممالیک، راه سینا در پیش گرفت. حسین پاشا سردار وی، خطرات این طرح جسورانه را یادآور شد، اما سلطان دستور قتلش را داد. در بازگشت از سینا، وقتی به یونس پاشا دیگر سردار ترک گفت دیدی سرانجام مصر را فتح کردیم و پاسخ شنید از این لشکرکشی چه سود، اکنون نیم سپاه در میدان جنگ به خاک هلاکت فروغلتیده‌اند و مصر و شام نیز در دست خائنین (امیران ممالیک) است؛ همان‌جا این فرمانده شجاع را از میان برداشت (نویسی، ۱۳۶۸: ۲۷۳-۲۷۱).

رفتار سلیم در برابر نصیحت‌های سرداران، وزیران و بزرگان، نشان‌دهنده بی‌خردی و خودکامگی بود. سلیمان، فرزند سلیم نیز راه پدر را پی گرفت و به ایران یورش آورد.<sup>۱</sup> تهماسب که خود را میان جمعی خیانت‌پیشه می‌دید، خردمندانه منتظر نشست تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون. از قضا در زمان حمله نخست، هوا به شدت برفی و سرد شد، چنان‌که بسیاری از دواب سپاه ترک مردند و دست و پای سربازان ترک دچار سرمازدگی شد (نویسی، ۱۳۵۰: ۱۵۶-۱۵۵). درون‌مایه این گزارش‌ها که بر خردمندی تهماسب در برابر لجاجت سلیمان گواهی می‌دهد، در تاریخ‌نگاری صفوی بارها آمده است.

### ۳. رقابت صفویان و عثمانی در تسخیر نمادهای حماسی

از دیرباز، فرهنگ اسلامی-ایرانی، حلقه وصل مردم در سرزمین‌های ایران صفوی و دولت عثمانی بود (ریاحی، ۱۳۶۹: ۲۳ به بعد). با گسترش مرزهای ایلخانان به سوی آسیای صغیر، پیوستگی مردم دو سرزمین بیشتر شد. فارسی در میان گروه‌های گوناگون آن سامان، زبان

۱. برای بررسی زمینه‌های این یورش و جنگ‌های پس از آن بنگرید به (آقاجری، رازنهان و بیاتی، ۱۳۹۳)

دیوانی و زبان تفاهم همگانی بود. در قرن هفتم، افزون بر ایرانیان و ایرانی زادگان، امیران ترک و بومیان مسلمان نیز فرهنگ ایرانی یافته بودند، به فارسی شعر می گفتند و می نوشتند (همان: ۶۳-۶۲).

حتی زمانی که محمد قرمان از دل آشوبها بر تخت نشست و عهد بستند که در دیوان و درگاه، زین پس جز به زبان ترکی سخن نگویند، باز این تازه تخت نشین، به نام غیاث‌الدین سیاوش پسر کی کاووس دوم برخاسته بود (همان: ۸۷)، شاهزاده‌ای که از تیره سلجوقیان و حامی زبان فارسی و فرهنگ ایرانی شناخته می‌شد. اقدام اسماعیل در اعلام رسمیت تشیع در این حلقه شکاف انداخت و درگیری‌های سیاسی با رقابت‌های عقیدتی و فرهنگی پدید آمد. بر زمینه این درگیری‌ها سلطان عثمانی، پادشاه ایران را به زندقه، الحاد و اباحت متهم می‌کرد: «از طریق تعدی امارت بلاد شرقی را متصدی گشتی... زندقه و الحاد را... امتزاج دادی و اشاعت فتنه و فساد را شعار و دثار خود ساخته علم‌های ستمکاری برافراشتی» (نوایی، ۱۳۶۸: ۱۴۴)؛ «مسجد خراب کرده، بتخانه ساخته. پایه بلند پایه منابر اسلام را به دست تعدی درهم شکسته» (همان: ۱۵۸).

بر زمینه گزارش‌های تاریخی، ابعاد رقابت فرهنگی برای تسخیر نمادهای تاریخ حماسی آشکار می‌شود. در دوره صفوی زمینه این رقابت به عرصه نامه‌نگاری سلاطین تسری یافت. این نامه‌ها از مهم‌ترین منابع بازنمایی رقابت فرهنگی است. نبرد لفظی، بخشی از جنگ بود. اسماعیل در نامه‌ای به سلیم یادآوری می‌کند: ستیزه به جایی رساند سخن/که ویران کند خانمان کهن (همان: ۱۶۸). خواندمیر در *نامه نامی*، مناشیر مالکان تاج و مکاتیب بر اسلوب غریب (خواندمیر، ۱۰۳۰: ورق ۳۷) را گونه‌هایی از نامه‌نگاری معرفی می‌کند: «ملوک به استقلال نیز به یکدیگر مکتوب فرستند و فراخور نَسَب و حَسَب و بَسَطت مُلکت و کثرتِ اسباب جاه و مکنت و قدم خاندان و علو شأن دودمان یکدیگر را در کتابت تعظیم نموده، القاب نویسند» (همان: ۹). در این نامه‌ها، نویسندگان پس از حمد خداوند به ذکر تعظیم پادشاه و مخاطب می‌پرداختند و گاه از کنایه و الفاظ آبدار خودداری نمی‌کردند. خواندمیر این نوع نامه‌ها را «رِقعَةُ پادشاهان به التماسِ موافقت و مصالحت» می‌خواند (همان).

زبان فارسی همواره در دربار عثمانی جایگاه بلندی داشت (براون، ۱۳۶۹: ۲۷). در سده‌های ۸-۹ همه نامه‌هایی که به پادشاهان ایران و هند و فرارود می‌نوشتند، حتی فرمان‌ها و فتح‌نامه‌ها برای حکام و امیران درون قلمرو عثمانی به فارسی بود؛ مگر اینکه منظور دیگری چون خشم و عتاب در میان بود تا نامه را به ترکی بنویسند. به‌طور کلی از میانه جنگ چالدران، تمایل عثمانی در نوشتن نامه‌ها به زبان ترکی بیشتر شد (ریاحی، ۱۳۶۹: ۲۰۶-۲۰۴).

تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۳۰۳

در نامه‌نگاری‌ها دو گرایش اصلی دیده می‌شود: گاه دوطرف می‌کوشیدند، یکدیگر را با پند به راه درست بکشاند و تاریخ را مایه عبرت یکدیگر درآورند.<sup>۱</sup> این روش ادامه سنت اندرزنامه‌نویسی ساسانی است که با یادآوری زندگانی شاهان پیشین، به سلاطین کم‌تجربه می‌آموختند (دهقانی، ۱۳۸۸: ۸۵-۸۴)؛ گاه نیز با همانندساختن خود/دیگری به نمادهای حماسی ایران، طعن و تعظیم را با هم می‌آمیختند. بر زمینه دشمنی ایران و توران در حماسه ملی، سلطان سلیم در نامه به شاه اسماعیل با واژگانی چون «فریدون‌فر، سکندر در، کی خسرو عدل و داد، دارای عالی‌نژاد» به تعظیم خود می‌پردازد و در برابر، اسماعیل را با واژگانی چون «فرمانده عجم، سپهسالار اعظم، سردار معظم، ضحاک روزگار، داراب گیرودار و افراسیاب عهد» خطاب می‌کند (همان: ۲۷؛ نیز نوایی، ۱۳۶۸: ۱۴۳). نامه دیگری از سلیم در دست است که در آن، اغراض خطاب به طعن گرایش پیدا می‌کند: «ملک عجم، مالک خطه ظلم و ستم، سرور شرور و سردار اشرار، داراب زمان و ضحاک روزگار، عدیل قابیل، امیر اسماعیل» (نوایی، ۱۳۶۸: ۱۵۷).

گمان می‌رود شیوه خطاب با واژگان یادشده در نامه‌نگاری‌ها همیشگی نبود. در نامه‌هایی به زبان ترکی و نامه‌های سلیم، تهماسب و سلیمان، کاربرد این شیوه کم‌رنگ می‌شود. خود سلیمان قانونی، فارسی می‌خواند و به ایرانیان روی خوش نشان می‌داد ایرانیان که در قلمرو حکمرانی او به سر می‌بردند، شمارشان از هر دوره دیگری بیشتر بود؛ بیشتر آنان شاعر بودند. شاعران عثمانی نیز در آن روزگار به نوشتن شعرهای فارسی اهتمام می‌ورزیدند و با الگوبرداری از سروده‌های شاعران بزرگ، مانند فردوسی و حافظ، با پس و پیش کردن واژگان و تغییر تعبیرات، می‌کوشیدند تا به فارسی بنویسند (راس، ۱۳۷۳: ۱۶۳).

بر زمینه همین فارسی‌خوانی و آشنایی با فرهنگ ایرانی، تهماسب در نامه به سلیمان، شاید در آستانه صلح آماسیه (۱۵۵۵م) مخاطب را «قیصر عالی افسر سلیمان‌شأن، پادشاه داراسپاه اسکندر نشان، خاقان فریدون‌حشمت جمشیدمقام، خسرو بهرام‌صولت منوچهراحتشام» می‌نامد (نوایی، ۱۳۵۰: ۲۹۲-۲۹۱). گمان می‌رود شیوه نامه‌نگاری این دوره کمی تغییر کرده بود و شاهان در نامه‌ها دیگر به تعظیم خود نمی‌پرداختند.

سنت نامیدن شاهان با نمادهای حماسه ملی، در منشآت السلاطین فریدون‌بیک، نویسنده عثمانی نیز دیده می‌شود. در یکی از قالب‌ها، واژگان «فریدون فراست، کی کاووس کیاست» و

---

۱. پاییز دوم، دو نامه برای صفویان فرستاد و از بیک خواست نامه دوم را در صورت درستی گزارش بدرفتاری با اهل سنت، تحویل دهد. پاییز در این نامه، اسماعیل را نصیحت کرده بود که از ظلم دست بازدارد و خون بی‌گناهان را نریزد (فلسفی، ۱۳۳۲: ۵۳).

در دیگری «هوشنگ‌هوش، سیاوش‌روش، دارای درایت، کی کاووس کیاست، افراسیاب‌فراست» به‌همراه دیگر نمادهای حماسی آمده است (فریدون‌بیک، ۱۳۷۴: ۹-۸). در منشآت السلاطین روشن نیست که کی کاووس، بازنمای پادشاه ایران است یا سلطان عثمان، اما در ادبیات آن دوره، کاووس در پیوند با سلطان عثمانی نشسته است.

شاعر ایرانی امینی سمرقندی که در بازگشت از سفر مکه به استانبول پناه برده بود، پس از مرگ سلیم و جایگزینی سلیمان قانونی، در قصیده‌ای که «از هر مصرعش تاریخ جلوس او (۹۲۶ق) بیرون می‌آید» (روملو، ۱۳۵۷: ۲۲۲-۲۲۱) نوشته است: «بداده زمان ملک‌ت کامرانی / به کاووس عهد و سلیمان زمانی» (همان).<sup>۱</sup>

بر پایهٔ نامه‌های ایران و عثمانی، با نوعی جابه‌جایی ارزش نمادهای تاریخ حماسی روبه‌رو می‌شویم. فریدون، کی خسرو و دارا به روایت شاهنامه به حلقه‌های اول، دوم و سوم پادشاهان ایران (پیشدادی، کیانی و تاریخی) متعلق‌اند. در برابر، ضحاک در ادب فارسی، مظهر فریب و نیروی نایرانی - اهریمنی است (یاحقی، ۱۳۹۱: ۵۴۸)؛ داراب نیز در حماسهٔ ملی، نماد مبارزه با رومیان (عثمانی) بود (رستگارفسایی، ۱۳۷۹: ۳۷۷-۳۷۵). بلعمی می‌نویسد: «پس داراب به زمین عراق و بابل رفت و نشست خویش آنجا کرد و مُلک عجم تا در [دربار] بلخ بر وی راست شد و همه خراج به وی فرستادندی» (همان: ۳۷۸). افراسیاب نیز نام پادشاه تورانی در حماسهٔ ملی است.

داراب و افراسیاب هر دو به‌لحاظ نژادی ایرانی‌اند، اما چون بر تخت نشستند، در پی تسلط بر شاه ایران برآمدند. نام افراسیاب پس از مغول با فرمانروایان ترک و سرانجام در تقابل با کاووس (سلطان عثمانی) با اسماعیل (شاه ایران) تطبیق یافت. در قدیمی‌ترین فرهنگ ترکی، نیای بزرگ و پهلوان ترکان آسیای میانه با افراسیاب یکی است و قراخانیان نیز خود را آل‌افراسیاب نامیدند (سرکاراتی، ۱۳۸۳: ۴۵۸).

همچنین ترکان بوقوخان، پایه‌گذار فرمانروایی‌شان را افراسیاب می‌دانستند (جوینی، ۱۳۸۷: ۱۴۹) و چنگیزخان به جانشینی افراسیاب به ایران یورش آورد (جعفری‌مذهب، ۱۳۷۹: ۱). هرچند تیمور خود را از تبار چنگیز نخواند، اما براساس نوشته‌های سنگ گورش، نسب تیمور به جد پنجم چنگیز می‌رسد (دیانت، ۱۳۸۷: ۶۶۳). پس از برافتادن تیموریان، قلمرو او میان ایران (صفویان)، توران (شیبانیان) و هند (بابریان) تکه‌تکه شد.

پیش‌تر گفتیم اسماعیل در نامه به سلیم، بهانهٔ خود را در پرهیز از فراهم‌کردن اسباب جنگ

---

۱. این تعبیر در ضبط‌های دیگر به‌صورت «سلیمان ثانی» نیز آمده است (نک. براون، ۱۳۶۹: ۸۹، ریاحی، ۱۳۶۹: ۱۷۴).



در چالدران، جلوگیری از تکرار شورش‌های چون عهد تیموریان در عثمانی خواند (نوایی، ۱۳۶۸: ۱۶۸). شورش زمان تیمور، جنبش ایرانی‌تباران در عثمانی بود. در همین نامه، اسماعیل بیشتر سکنه آن دیار (آناتولی) را «مردان اجداد عالی‌تبار» خود می‌خواند.<sup>۱</sup>

#### ۴. رابطه تصویر و متن در شاهنامه از هم‌نشینی تا فراروی

نقاشی ایرانی در نسخه‌های متقدم، بازنمایی تصویری بی‌کم‌وکاست متن است، اما از اواخر سده ۸ قمری، هر نگاره همان‌گونه که متن را می‌نمایاند، به فراخور امکانات روایت، رویدادهای اجتماعی و سیاسی زمانه را نیز نشان می‌دهد. به سخن نظرلی، هر عنصر تصویری افزون‌بر روایت با حرکت درون روایت ادبی، محور مکانی-زمانی آن را در سازگاری با زمان حال دگرگون کرد (نظرلی، ۱۳۹۰: ۳۲). زین‌پس، نگاره‌ها رسانه‌های ابلاغ پیام‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شدند.

تصویرپردازی نسخی مانند شاهنامه که سرگذشت تاریخی ایرانیان دانسته می‌شد، اهمیت یافت. حاکمان مغول با پشتیبانی از سنت شاهنامه‌نگاری، فرمانروایی‌شان را به پیشینه شاهان ایرانی (پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان، ساسانیان) پیوند می‌زدند تا حکومتشان بر ایران موجه به نظر آید. نقاشی ایرانی، در پرتو بازنمایی روایت‌های تاریخی، حال را به گذشته می‌پیوست. صفویان نیز کارکردهای شاهنامه را از نظر دور نمی‌داشتند. نگاره‌های این دوره، در بردارنده ریزپردازی‌هایی است که برای تصویرپردازی روایت، غیرضروری، اما برای نمایش رویدادهای تاریخی، کارآمدند (نظرلی، ۱۳۹۰: ۳۱)؛ از این‌رو، کیومرث، انوشیروان یا خسرو پرویز در جامه‌های شاه اسماعیل و تهماسب با کلاه قزلباشی بازنمایی شده‌اند (همان: ۳۳).

شاهنامه تهماسبی با آگاهی از کارکرد سیاسی شاهنامه‌نگاری پرداخته شد. در *جوهر الاخبار* (از قدیمی‌ترین منابعی که به بودن شاهنامه در فهرست تحفه‌ها برای دربار عثمانی اشاره می‌کند)،<sup>۲</sup> می‌خوانیم: این شاهنامه «در زمان شاه ماضی [تهماسب] به هم رسیده بود و استادان

۱. سنت بهره‌مندی از نمادهای حماسی شاهنامه فردوسی در ادبیات عثمانی محدود به ادوار پیشین نیست. توران طولابی (۱۴۰۲) در پژوهش خود از نمایشنامه سیاسی-انتقادی کاوه به تاریخ ۱۸۷۲م/۱۲۹۳ق (هم‌روزگار با دوره مشروطه ایران) به قلم شمس‌الدین سامی یاد می‌کند که بر بنیان داستان ضحاک و انتقاد از عملکرد دولت سلطان عبدالعزیز (۱۸۷۶-۱۸۶۱م) نگاشته شده است.

۲. معتبرترین منبع ترک که گزارش اهدای شاهنامه تهماسبی در آن بازتاب یافته، شاهنامه سلیم ثانی است. بر پیشانی دو نگاره از شاهنامه سلیم (fols.53b-54a، موزه توقیاتی A.3595) که در آن مراسم پیشکشی با جزییات کامل به تصویر کشیده شده است، می‌خوانیم: «شهنشه بشارت به تحسین‌کنان/ شد آهسته قاصد به بیرون روان؛ کشیدند بواب‌ها پیشکش/ ز هر جنس مقبول زیبا و خوش؛ نخستین مذهب کلام قدیم/ به جلد مرصع به قدر

بی‌مثل در آنجا کار کرده بودند و در سی سال اتمام یافته بود» (منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۲۲۶). هنرپژوهان باور دارند هنرمندان صفوی از دیدگاه‌های زمانه خود درباره هم‌خوانی نمادهای حماسه ملی با شاهان صفوی و عثمانی الهام گرفته‌اند. کوماروف بانگاه به همانندی تن‌پوش‌های شهریاران شاهنامه با جامه‌های قزلباشی، فرستادن این نسخه به دربار عثمانی را کنشی برای گوشزدکردن دیرینگی پادشاهی ایرانیان در مقایسه با نوپایگی فرمانروایی عثمانی بازمی‌خواند (Komaroff, 2012: 17-18). هیلن براند نیز، هم‌خوانی متن شاهنامه با رخداد‌های زمانه را به‌ویژه در بخش نبردها، راهنمای تدوین شاهنامه در هماهنگی با سیاست‌های صفویان می‌داند (Hillenbrand, 1996: 69).

شاید در نخستین نگاه، چرایی پرشماری نگاره‌های شاهنامه تهماسبی را بتوان به انگیزه ساختن اثری مجلل و لذت‌بخش فروکاست؛ اما نقاشی‌های بسیاری در این نسخه از برنامه‌ریزی گسترده برای بازنمایی موضوع‌های انتخابی حکایت دارند. این موضوع‌ها، رویدادهای متنی شاهنامه را به زمان معاصر نقاشی پیوند می‌زدند.

هنرمندان با انتخاب برخی روایات یا دستکاری بصری برخی صحنه‌ها، بر بخش‌ها یا مضامین خاصی از متن تأکید می‌نهادند که چه بسا در متن اهمیت چندانی نداشت؛ از این‌رو، گاه روایت در متن و نگاره، داستان‌های متفاوتی را بازمی‌گوید (Ibid: 61). نظری نیز در تحلیل نگاره «پیشکش هدایای هندیان» نشان می‌دهد خسرو انوشیروان نگاره، همان تهماسبی است که همایون‌شاه را پناه داده است (نظری، ۱۳۹۰: ۷۹-۷۵).

## ۵. دگرگونی در بازنمایی کی کاووس

بر زمینه دگرگونی در نگاه به ارزش نمادهای حماسی، گرایش به فراروی تصاویر از متن شاهنامه را در دوره صفوی می‌توان دریافت. مضامین اصلی جهت‌دهنده به روایت تصویری عبارت بود از: عظمت‌طلبی، برانگیختن خشم دیوان، ایستادن در برابر آیین حق، زوال اعتبار و

---

عظیم؛ کتب‌های مقبول و شهنامه‌ها/ نوشته به ترتیب و هنگامه‌ها» (نک. Komaroff, 2012: 17 & 18 & 28؛ Rustem, 2012: 246)؛ کوماروف به نقل از منابع ترک می‌نویسد: در سیاه‌ای که بر پایه ارزش مالی هدایا تنظیم شده، قرآن و شاهنامه، پیش از یاقوتی سرخ به بزرگی گلابی و دو مروارید درشت آمده است (Ibid: 18). هامرپورگشتال نیز در میان اقلام پیشکشی ایران به دربار عثمانی، با تکیه بر منابع ترک از قرآن مذهب و شاهنامه و اقلام دیگر پیشکشی‌ها یاد می‌کند: «و نیز یک جلد شاهنامه و شصت جلد از دیوان‌های شعرای معروف فارسی بود و یک باب چادر... دیرک آن از طلا و مرصع به جواهرات قیمتی... و چهل تخته قالی و شش جعبه جواهر از الماس و زمرد و یاقوت و مروارید و فیروزه» (هامرپورگشتال، ۱۳۶۷: ۱۴۸۳). همچنین برای آگاهی از اهمیت شاهنامه‌های کار ایران در دربار عثمانی، (نک. Uluç, 2012: 144).

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۳۰۷

حقانیت، تنش در روابط / مرز ایران و توران، بی‌خردی و مشورت‌ناپذیری و حمله به مصر. این مضامین، مهم‌ترین ویژگی‌هایی است که کنش سلطان عثمانی را در سنجش با کی‌کاووس بازمی‌نمایاند (نک. جدول ۲).

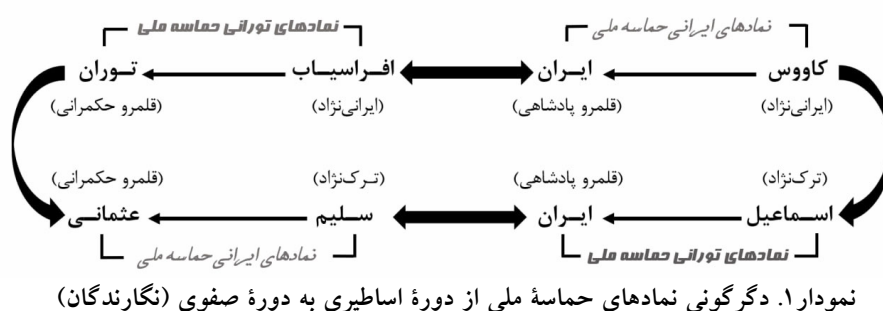
محورهای اصلی سنجش و انطباق را می‌توان چنین برشمرد:

۱. جابه‌جایی ترکان با تورانیان در تاریخ حماسی ایران که از اواخر دوره ساسانی آغاز شد و در روزگار اسلامی به سرانجام رسید (نک. کی‌کاووس در منابع دوره اسلامی، همین نوشتار)؛
۲. چرخش از تقابل ایرانی- تورانی و ایرانی- ترکی در سده‌های نخست اسلامی، به جدال ترکان با ترکان بر زمینه تاریخ حماسی ایران که در منابع تیموری به‌روشنی آمده است (یزدی، ۱۳۸۷)؛ نیز تغییر در نگرش به شاهنامه و نمادهای حماسی، همین نوشتار)؛
۳. تغییر معادله کاووس- افراسیاب (ایران- توران)، به معادله اسماعیل ترک‌نژاد در رویارویی با سلطان سلیم عثمانی (ایران/ ترک- ترک) برابر با نمودار ۱ (نک. جنگ‌های ایران و عثمانی، همین نوشتار)؛

موضوع	کردار کاووس	کنش سلطان عثمانی
ستیز درون‌خانوادگی	پناهنده شدن سیاوش به دشمن	پناهنده شدن سلطان مراد و بایزید به ایران
عظمت‌طلبی	ساختن هفت کاخ، آرزوی جاویدی عزم رفتن به آسمان، فرمانروایی هفت کشور	گسترش قلمرو اروپایی گسترش قلمرو شرقی
هم‌دستی با اهریمن	لیلیس کاووس را بفریفت (دینوری، ۱۳۶۴: ۸۷) شیطان‌ها مطیع کاووس بودند (طبری، ۱۳۷۵: ۴۲۳)	از دید طهماسب، هوای پادشاهی ملک ایران در دماغ سلیم، نشانه وسوسه بعضی شیاطین و باد پروت بود (نوبلی، ۱۳۵۰: ۲۰۴)
دشمنی و خون‌ریزی	برانگیختن خشم دیوان	قتل عام شهروندان آناتولی
ایستادن در برابر آیین حق	ستیز با اهورامزدا	ستیز با اهل بیت طاهرین پیامبر (ص)
زوال اعتبار و حقانیت	از دست دادن فره شاهی در اثر آزمندی و گناه‌کاری	زوال مشروعیت در اثر قلع‌و‌قمع مسلمانان به بهانه تشیع در داخل کشور، و حمله به بلاد مسلمانان در ممالیک (شامات)، مصر و ایران
تنش در مرز ایران و توران	کشتن گاو مرزنامی ایران-توران	حمله به ایران و پرهیز از تنظیم معاهده صلح پس از پیروزی در چالدران
حمله به مناطق غرب فرات و مصر	لشگرکشی به بربر و چیرگی بر آنان با همه حمایت‌ها از سوی مصر و هاماوران	لشگرکشی به سوی ممالیک، صحرای سینا، فتح مصر
غرور و خیره‌سری	نبردهای خیره‌سراجه با همه مخالفت‌ها از سوی مشاوران	به هیچ انگاشتن پیام‌های صلح اسماعیل و پافشاری بر خواست نابودی صفویان
بی‌خردی و مشورت‌ناپذیری	رفتار بد با اوشتر خردمند (رایزن کاووس) و هلاک کردن او	از پای درآوردن حسین‌پاشا و بونس‌پاشا به جرم برحذر داشتن سلطان از لشگرکشی‌های بی‌فایده
سوءظن به وفاداران	بدبینی کاووس به رستم و رنجاندن او	بدبینی به ابراهیم‌پاشا و قتل او

جدول ۲. سنجش فرازهای تطبیقی زندگی و کارهای کی‌کاووس و سلیم (نگارندگان)

۴. جابه‌جایی برخی نشانه‌های کی کاووس و افراسیاب برای تکمیل روند انطباق؛ برای نمونه، این‌همانی اسارت بانوتاجی (تاجلی) که در منابع ترکی او را یکی از متعلقان اسماعیل خوانده‌اند و تلاش شاه صفوی برای بازگرداندن او (نوایی، ۱۳۶۸: ۱۳۹ و ۲۳۰)، با ماندن سودابه نزد افراسیاب و تلاش کی کاووس برای بازگرداندن او؛ دیگر اینکه ایرانیان، افراسیاب را عامل اهریمن و در پی ویران کردن ایران می‌دانستند (یارشاطر به نقل از آیدنلو، ۱۳۸۴: ۴۷۳). هرچند کارهای اسماعیل و تهماسب، مانند برجهان‌دادن شهرهای سوخته در جنگ و قتل‌عام ایرانیان در آغاز حکومت، یادآور چنین‌گنشی است، اما در منابع عثمانی این انطباق دیده نمی‌شود؛ در برابر، هجوم سلیم به ایران و تلاش‌اش برای برانداختن صفویه، نشانه‌هایی از جابه‌جایی این ویژگی‌ها را از افراسیاب (صفوی) به کی کاووس (عثمانی) نشان می‌دهد، به‌ویژه سلیم در نامه‌هایش به اسماعیل، آشکارا از جنگ، ویرانی و نابودی شاه ایران می‌گفت: من آنم که چون برکشم تیغ تیز/ برآرم ز روی زمین رستخیز (نوایی، ۱۳۶۸: ۲۳۸-۲۳۵) و در شعرهایی که به نامش منتشر شده، می‌خوانیم: تا ز استنبول لشکر سوی ایران تاختم/ تاج صوفی غرقه خون ملامت ساختم (سلطان سلیم به نقل از ریاحی، ۱۳۶۹: ۱۷۱).



درباره سیاه‌نمایی چهره و دستان کاووس در شاهنامه تهماسبی از دو دیدگاه می‌توان سخن گفت:

الف. اگر تدوین شاهنامه را در پیوند با پیشکشی به عثمانی ندانیم، آنگاه با نگاهی به شیوه بازنمایی نمادهای حماسه ملی، مانند جمشید، منوچهر، هوشنگ، کی کاووس و... درمی‌یابیم ساخت و پرداخت پرسوناژها پیرو الگوی مشخصی نیست؛ برای نمونه، فریدون را در برگه‌های 38v,34v (Canby, 2011: 41,45) با همان تاجی نموده‌اند، که ویژه تیموریان بود؛ اما در برگه‌های 40v,35r,32v (Ibid: 39,42,47) کلاه قزلباشی دارد.

می‌توان گفت شاهنامه تهماسبی در روند هماهنگی با دگرگونی نگرش به حماسه ملی تدوین شد. برابر با این دیدگاه، چون رابطه‌ای میان تدوین این شاهنامه و اهدای آن به

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۳۰۹

عثمانی‌ها نیست، نمی‌توان دلیل روشنی برای پوشاندن چهره کی‌کاووس با لایه سیاه بیان کرد. در تأیید این دریافت می‌توان به کلاه قزلباش کی‌کاووس در نگاره ازدواج با سودابه اشاره کرد که پیش‌تر به آن پرداختیم.

ب. پس از تصمیم دربار صفوی برای اهدای شاهنامه به عثمانی، دگرگونی‌هایی در شیوه بازنمایی کی‌کاووس رخ داد و چهره و دستان او را با لایه‌ای افزوده سیاه کردند. بر پایه این یافته، مناسبت اهدای شاهنامه به دربار عثمانی، نقش رسانه‌ای شاهنامه را در هماهنگی با نامه‌نگاری‌های دو دربار یادآوری می‌کند. برخلاف نامه‌های سلیم به اسماعیل که دور از آداب نگارش دربار بود، نامه‌های اسماعیل پابندی به آداب را نشان می‌دهد؛ بنابراین، سیه‌روی نقاشی کی‌کاووس با نامه‌ها ناسازگار می‌افتد؛ به‌ویژه آنکه شاه تهماسب این پیشکشی‌ها را با نامه‌ای فرستاده بود که سراسر مدح و تملق عثمانی‌ها و ستایش پیروزی‌های آنان در اروپا بود (ریاحی، ۱۳۶۹: ۲۰۸).<sup>۱</sup>

پیش‌تر اشاره شد که اسماعیل در پاسخ به سه نامه جنگ‌خواهانه سلیم، با آنکه لحنی احترام‌آمیز به کار برده بود تا مخاطب خود را به ترک خون‌ریزی فرابخواند؛ در همان حال با فرستادن حقه طلا که به معنای یادآوری سرزنش‌آمیز اعتیاد مفرط او به مصرف تریاک بود، یادآور شد که سلیم فردی بی‌اراده و لایق دستگیری و راهنمایی است (هامرپورگشتال، ۱۳۶۷: ۸۳۸-۸۳۷).

از این دیدگاه، ناسازگاری ظاهری در پیشکشی شاهنامه و سیه‌روی کی‌کاووس را با یکی دیگر از کارکردهای هدایا، به‌ویژه قرآن و شاهنامه می‌توان تبیین کرد. اشاره شد اسماعیل و تهماسب در نامه به سلیم، اندرز، خیرخواهی و عبرت‌اندوزی را از نظر دور نمی‌داشتند.

اسماعیل به سلیم می‌نویسد: «یقین که مصالح عموم انام و انتظام منازم امور جمهور اهل اسلام را نصب‌العین ساخته فتح ابواب رخا و نشر اسباب ولا به انبعاث و سایط و رسایل و تجویز آمدشد قوافل و رواجل خواهند فرمود و الحق غرض از ارسال رسل و ابلاغ مراسلات و بسط بساط مفاوضات و مکاتبات غیرملاحظه فراغ حال عموم برابا و جمعیت بال قاطبه رعایا نبوده و نیست» (نوابی، ۱۳۶۸: ۲۳۸)؛ از این رو، پیام سیه‌روی کی‌کاووس به دربار عثمانی از درون شاهنامه، کتابی که با نام خداوند جان و خرد آغاز می‌شود و در بنیاد، خردنامه سیاست است، می‌توانست آینه عبرتی باشد از پایان کار شاهی خودرأی، عظمت‌طلب، جنگ‌افروز و

۱. گفته می‌شود نسخه قرآن مذهب اهدایی به عثمانی، به خط یا گردآوری حضرت علی (ع) منسوب بود. کوماروف می‌نویسد دربار صفوی با این اقدام در پی آن بود که حقانیت مذهب تشیع علوی را به دربار عثمانی یادآوری کند (Komaroff, 2012: 18-19).

بی‌خرد. تردید نیست که این دیدگاه بر پایه همان نگرش کلی صفویان به تطبیق نمادهای حماسه ملی شکل گرفته بود و ارزش‌های بنیادی آن را بازنمایی می‌کرد.

### نتیجه‌گیری

چرا چهره و داستان کی کاووس، شاه کیانی در شاهنامه تهماسبی سیاه است؟ این پرسش در ژرفا، رابطه تصویر و متن را در نقاشی ایرانی به بازنگری فرامی‌خواند. هرچند پژوهش‌های اخیر، انگاره مطابقت همه‌سویه تصویر-متن را معتبر نمی‌داند، سازوکار شکل‌یابی تصویر و رابطه آن با متن نیز هنوز به درستی شناخته نیست. پژوهش کنونی در پی شناخت سازوکارهای ساخت‌یابی تصویر در هم‌کنشی با متن تاریخی-ادبی به کاوش در این موضوع پرداخته است. در این جست‌وجو، پرسش از چرایی سیه‌رویی کی کاووس در شاهنامه تهماسبی و شیوه‌های هم‌کنشی تصویر و متن به هم می‌رسند. پرسش اول زمینه‌های جست‌وجو در دگرگونی نگرش به حماسه ملی ایران را می‌کاود و پرسش دوم، زمینه‌های تأمل در ظرفیت‌های تصویری متن را همچون یک قالب بیانی و رسانه، بازنگری می‌کند.

بررسی روایت‌های پهلوی و گزارش‌های منابع روزگار اسلامی برای یافتن عناصر دگرگون‌شونده و نیروهای مؤثر بر دگرگونی از توران به ترکان، سرخ‌های شناخت دگرگونی‌ها در دوره بعدی است. کی کاووس با ریشه‌های هندوایرانی از روزگاری که با روایت‌های اوستا وارد تاریخ ایران شد، ویژگی نمادین دگرگون‌شوندگی خود را در حماسه ملی به‌جای نهاد. فردوسی نه تنها بر سرشت این دگرگونی درنگ می‌کند، بلکه پیامدهای آن را نیز برمی‌شمرد؛ از این رو، فرمانروایان ایرانی در روزگاران، هرگاه به بیگانگی خود نزد ایرانیان پی بردند، نیروی جادویی حماسه ملی را پادزهر آشناسازی دانستند و از پی صید گوهر آن برآمدند.

از نظر تاریخی، در دوره تیموری، نخستین نشانه‌های تغییر در نگرش به حماسه ملی و کارکردهای شاهنامه آشکار شد و در روند گسترش، به‌جابه‌جایی ارزش‌نمادهای حماسه ملی از سرداران ایرانی به جنگجویان ترک و تورانی انجامید. در آن دوره، برخی تاریخ‌نگاران در ستیز با ارزش‌های بنیادی حماسه ملی، عنصر ترک را بر عناصر ایرانی برتری بخشیدند و آنان را افراسیاب عهد خواندند و با به‌کاربردن نمادهای تورانی-انیرانی حماسه ملی در ادبیات درباری برای تیمور و جانشینانش، شکاف میان بخش ایرانی-انیرانی را عمیق کردند. هم‌راستا با تداوم ستیزه‌ها میان ایران و عثمانی، نگرش دگرگون‌شده به حماسه ملی از سطح تاریخ و ادب، به موضوع دشمنی و رقابت دربارهای صفوی و عثمانی کشیده شد. سلیم ترک‌نژاد، خود را به صفت نمادهای ایرانی حماسه ملی موصوف ساخت و اسماعیل ترک‌نژاد، فرمانروای ایران

را با صفت نمادهای تورانی برابر نهاد.

در اوج شکاف‌ها و ستیزه‌جویی‌ها میان صفویه و عثمانی، برنامه‌تدوین شاهنامه در دستور کار هنرمندان صفوی قرار گرفت. در آن روزگار سنت شاهنامه‌نگاری، بسیار پرورده بود و هنرمندان در تصویرگری شاهنامه در جایگاه پروژه‌های سیاسی، توانایی‌های خود را به‌کار می‌گرفتند. این توانایی‌ها بعد از انتخاب موضوع‌های تصویرپردازی، شامل طراحی فضای تصویر، شیوه‌های اجرایی به‌همراه نوآوری‌های هنرمندانه بود. شاهنامه‌تعماسی از یک‌سو نگرش عمومی آن روزگار به حماسه ملی را بازتاب می‌دهد و از دیگر سوی با انتقال به دربار عثمانی، همچون برهانی بر شایستگی پادشاهی صفوی در کارزار با سلطان عثمانی عمل می‌کند. از این دیدگاه، سیه‌روی کی‌کاووس، آینه عبرتی است از سرانجام آزمندی، سرکشی برابر تقدیر الهی، ستیز با پیروان آیین حق و بی‌خردی. سنت تصویرگری شاهنامه از پی سده‌ها، این قابلیت را پدید آورد تا با بهره‌مندی از گذشته‌ای که صورت آرمانی یافته بود، زمینه تأمل در رویدادهای معاصر را فراهم گرداند و از این راه به رشد و بالیدن سنت حماسی شاهنامه و شمایل‌نگاری یاری رساند.

### منابع

- آدمیت، فریدون (۱۳۶۲) / امیرکبیر و ایران، تهران: خوارزمی.
- آژند، یعقوب (۱۳۹۲) نگارگری ایرانی، جلد ۲، تهران: سمت.
- آفاجری، سیدهاشم؛ رازنهان، محمدحسن؛ بیاتی، هادی (۱۳۹۳) «پناهندگی سیاسی در دوره صفویه؛ با تکیه بر پناهدگی الامه تکلو به امپراتوری عثمانی»، تاریخ اسلام و ایران، ۲۴(۲۳)، ۲۴-۵.
- آموزگار، ژاله (۱۳۷۴) تاریخ اساطیری ایران، تهران: سمت.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۴) «افراسیاب»، در دانشنامه زبان و ادب فارسی، جلد ۱، اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان.
- اسلامی‌ندوشن، محمدعلی (۱۳۴۸) زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، تهران: انجمن آثار ملی.
- اوزون چارشی‌لی، اسماعیل‌حقی (۱۳۷۰) تاریخ عثمانی، جلد ۳، ترجمه ایرج نوبخت، تهران: کیهان.
- براون، ادوارد (۱۳۶۹) تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر، ترجمه بهرام مقدادی، تهران: مروارید.
- بلعمی، ابوعلی محمدبن عبدالله (۱۳۵۳) تاریخ بلعمی، به تصحیح محمدتقی بهار، به‌کوشش پروین گنابادی، جلد ۱، تهران: زوار.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۶) جستاری چند در فرهنگ ایران، تهران: فکر روز.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱) پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: آگه.

پرویش، محسن؛ محمدی، ذکراالله (۱۴۰۲) «بازتاب مفاهیم حماسی شاهنامهٔ فردوسی در تصویرسازی قدرت مغولان و ایرانیان در شاهنامهٔ چنگیزی»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، انتشار آنلاین از ۳۰ بهمن ۱۴۰۲.

پورداد، ابراهیم (۱۳۷۷) *یشت‌ها*، جلد ۲، تهران: اساطیر.  
ثعالی‌نیشابوری، عبدالملک (۱۳۶۸) *تاریخ‌تعالی*، پارهٔ ۱، ترجمهٔ محمد فضائلی، تهران: نقره.  
جعفری‌مذهب، محسن (۱۳۷۹) «علل اقتصادی جدایی ایران و توران»، *تاریخ روابط خارجی*، ۲(۲)، ۱۰-۱.

جوینی، علاءالدین (۱۳۸۷) *تاریخ جهان‌گشا*، به تصحیح محمد قزوینی، تهران: هرمس.  
خلف‌تبریزی، محمدحسین (۱۳۴۲) *برهان قاطع*، جلد ۳، به اهتمام محمد معین، تهران: ابن‌سینا.  
خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۰۳۰ق) *نامهٔ نامی* (کتابخانهٔ پاریس 1842.Persan).  
دوستخواه، جلیل (۱۳۷۱) *اوستا*، تهران: مروارید.

دومزیل، ژرژ (۱۳۸۴) *بررسی اسطورهٔ کاووس در اساطیر ایرانی و هندی*، ترجمهٔ مهدی باقی و شیرین مختاریان، تهران: قصه.

دهقانی، رضا (۱۳۸۸) «روابط ایران و عثمانی به مثابهٔ الگوی روابط شرقی-اسلامی»، *فرهنگ* (۷۱)، ۸۳-۱۰۷.

دیانت، علی‌اکبر (۱۳۸۷) «تیمور گورکانی»، در *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، جلد ۱۶، تهران: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

دینوری، ابوحنیفه (۱۳۶۴) *اخبارالطوال*، ترجمهٔ محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی.  
رحیم‌لو، یوسف (۱۳۹۳) «ایران در عصر صفویه»، در *تاریخ جامع ایران*، جلد ۱۰، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

رستگار فسایی، منصور (۱۳۷۹) *فرهنگ نام‌های شاهنامه*، جلد ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.  
رضا، عنایت‌الله (۱۳۶۵) *ایران و ترکان در روزگار ساسانیان*، تهران: علمی و فرهنگی.  
رویمر، هر. (۱۳۸۹) «برآمدن صفویان»، در *تاریخ ایران (دورهٔ صفویان)*، ترجمهٔ یعقوب آژند، تهران: جامی.

روملو، حسن بیگ (۱۳۵۷) *احسن التواریخ*، جلد ۱، تهران: بابک.  
ریاحی، محمدامین (۱۳۶۹) *زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی*، تهران: پازنگ.  
ستاری، رضا (۱۳۸۸) «بررسی روند تطور شخصیت کاووس از روزگار باستان تا شاهنامه»، *تاریخ ادبیات*، ۱(۳)، ۱۱۲-۱۰۳.

سرکاراتی، بهمن (۱۳۸۳) «توران»، در *دانشنامهٔ جهان اسلام*، جلد ۸، تهران: بنیاد دانشنامهٔ اسلامی.  
\_\_\_\_\_ (۱۳۸۵) *سایه‌های شکارشده*، تهران: طهوری.

شاو، استانفوردجی (۱۳۷۰) *تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید*، جلد ۱، ترجمهٔ محمود رمضان‌زاده، تهران: آستان قدس.



تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۳۱۳

- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۶) *تاریخ ادبیات در ایران*، جلد ۳، بخش ۱، تهران: فردوس.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۹) *حماسه سرایی در ایران*، تهران: امیرکبیر.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۷۵) *تاریخ طبری*، جلد ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- طولابی، توران (۱۴۰۲) «بازنمایی اسطوره ضحاک در ادبیات انتقادی عثمانی»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، انتشار آنلاین از ۲۴ بهمن ۱۴۰۲.
- فرخزاد، آذرفرینغ، آذریاد امید (۱۳۸۹) *دینکرد*، کتاب ۷، به تصحیح محمدتقی راشد محصل، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۵) *شاهنامه*، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- فرنیغ‌دادگی (۱۳۹۵) *بندهش*، ترجمه مهرداد بهار، تهران: توس.
- فرهانی منفرد، مهدی (۱۳۸۱) «ایران و توران در منابع عصر تیموری»، *تاریخ*، (۳)، ۱۹۱-۱۸۳.
- فریدون‌بیک پاشا، احمد (۱۲۷۴ق) *منشآت السلاطین*، جلد ۱، استانبول.
- فضل‌الله، رشیدالدین (۱۳۹۲) *جامع التواریخ*، به تصحیح محمد روشن، تهران: میراث مکتوب.
- فضلی‌نژاد، احمد (۱۳۹۲) «بازنمایی سیمای کیانیان در تاریخ‌نگاری و حماسه‌سرایی دوره ایلخانان»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، ۲۳ (۱۲)، ۱۷۹-۱۴۹.
- فلسفی، نصرالله (۱۳۳۲) «جنگ چالدران»، *مجله دانشکده ادبیات*، ۱ (۲)، ۱۲۷-۵۰.
- گردنوقابی، رسول و دیگران (۱۳۹۷) «مؤلفه‌های کم‌خردی از نظر فردوسی براساس شخصیت کی‌کاووس»، *پژوهش‌های ادبیات تطبیقی*، ۶ (۳)، ۱۵۲-۱۳۱.
- کروولسکی، دوروتیا (۱۳۷۸) «احیای نام ایران در عهد ایلخانان مغول»، *تاریخ روابط خارجی*، ترجمه علی بهرامیان، ۱ (۱)، ۱-۱۶.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۸۱) *کیانیان*، ترجمه ذبیح‌الله صفا، تهران: علمی و فرهنگی.
- کزازی، جلال‌الدین (۱۳۷۰) *مازهای راز*، تهران: مرکز.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰) *نامه باستان*، جلد ۲، تهران: سمت.
- کلاهیچیان، فاطمه؛ پناهی، لیلا (۱۳۹۳) «روان‌شناسی شخصیت کاووس در شاهنامه»، *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، ۱۰ (۳۷)، ۲۶۸-۲۳۷.
- کن‌بای، شیلا (۱۳۸۲) *تقائس ایرانی*، ترجمه مهدی حسینی، تهران: دانشگاه هنر.
- کین‌راس، لرد (۱۳۷۳) *قرون عثمانی*، ترجمه پروانه ستاری، تهران: کیهانشان.
- گراپر، اولگ (۱۳۹۰) *مروری بر نگارگری ایرانی*، ترجمه مهرداد وحدتی‌دانشمند، تهران: فرهنگستان هنر.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۸۰) *ظفرنامه*، جلد ۱، به تصحیح مهدی مدائینی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷) *تاریخ‌گزیده*، عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- مسعودی، علی‌ابن‌الحسین (۱۳۸۲) *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- معصومی‌پور، فریبا؛ فرخ‌فر، فرزانه (۱۴۰۰) «تحلیل ویژگی‌های شخصیت‌پردازی در نگاره‌های شاهنامه»

تهماسبی»، نگره، ۱۶ (۵۷)، ۶۱-۴۵.

منشی قزوینی، بوداق (۱۳۷۸) *جواهر الاخبار*، به تصحیح محسن بهرام‌نژاد، تهران: میراث مکتوب.  
مولایی، چنگیز (۱۳۸۶) «توران»، در *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، جلد ۲، اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان.

میرفخرایی، مهشید (۱۳۹۶) «کاووس»، در *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، جلد ۵، اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان.

نسوی، شهاب‌الدین محمد (۱۳۷۰) *نقته المصدور*، تهران: ویراستار.

نظری، مائیس (۱۳۹۰) *جهان دوگانه مینیاتور ایرانی*، ترجمه عباسعلی عزتی، تهران: فرهنگستان هنر.  
نوایی، عبدالحسین (۱۳۵۰) *شاه تهماسب صفوی*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

\_\_\_\_\_ (۱۳۶۸) *شاه اسمعیل صفوی*، تهران: ارغوان.

ولش، کری (۱۳۸۴) *نقاشی ایرانی نسخه‌نگاره‌های عهد صفوی*، ترجمه احمدرضا تقاء، تهران: فرهنگستان هنر.

هاتفی، عبدالله (۱۹۵۸) *تیمورنامه*، به تصحیح ابوهاشم سیدیوشع، مدرس: دانشگاه مدرس.

هامرپورگشتال، یوزف (۱۳۶۷) *تاریخ امپراتوری عثمانی*، جلد ۲، ترجمه میرزا زکی علی‌آبادی، تهران: زرین.

یاحقی، محمدجعفر (۱۳۹۱) *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*، تهران: فرهنگ معاصر.

یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۸۷) *ظفرنامه*، جلد ۱-۲، به تصحیح و تحقیق عبدالحسین نوایی و سید سعید میرمحمدصادق، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

Bagci, Serpil (2000), "From Translated Word to Translated Image: The Illustrated Sehname-I Turki Copies", *Muqarnas*, (17), 162-176.

Blair, Sheila, and Bloom, Jonathan (2009), *The Grove Encyclopedia of Islamic Art and Architecture*, Oxford and New York.

Canby, Sh.(2011), *The Shahnama of Shah Tahmasp*, New York, The Metropolitan Museum.

Davis, Dick (2002), *Fathers and Sonns: Stories from the Shahnameh of Ferdowsi*, Volum II, Washington D.C., Mage Publishers.

Dickson, Martin Bernard, and Stuart Cary Welch (1981), *The Houghton Shahnameh, Volum II*, Cambridge, Harvard University Press.

Hillenbrand, R.(1996),"The Iconography of the Shah-Nama-yi Shahi in Safavid Persia", *The History and Politics of an Islamic Society*, ed. C. Melville, London and New York, Pemborke Papers.

Uluç, Laleh (2012), "Gifted Manuscripts from the Safavids to the Ottomans", in: *Gifts of the Sultan*, Linda Komaroff, New Haven & London, Yale University Press.

Komaroff, L.(2012), *Gifts of the Sultan*, New Haven & London, Yale University Press.

Roxbourgh, D.(2000), "Kamal al-Din Bihzad and Authorship in Persianate Painting", *Muqarnas*(17)119-146.

Rustem, Unver (2012), "The Afterlife of a Royal Gift: The Ottoman Inserts of the Shahnama-I Shahi", *Muqarnas*, (29), 245-337.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۳۱۵

تارنماها

URL1:<https://www.metmuseum.org/art/collection/search/452127>[2024/01/24]  
URL2:<https://www.metmuseum.org/art/collection/search/452128>[2024/01/24]  
URL3:<https://www.metmuseum.org/art/collection/search/452129>[2024/01/24]  
URL4:<https://www.metmuseum.org/art/collection/search/452130>[2024/01/24]  
URL5:<https://www.metmuseum.org/art/collection/search/452131>[2024/01/24]  
URL6:<https://www.metmuseum.org/art/collection/search/452132>[2024/01/24]  
URL7:<https://www.metmuseum.org/art/collection/search/452133>[2024/01/24]  
URL8:<https://www.metmuseum.org/art/collection/search/452134>[2024/01/24]  
URL9:<https://www.metmuseum.org/art/collection/search/452139>[2024/01/24]  
URL10:<https://www.davidmus.dk/islamisk-samling/miniaturemaleri/item/963>[2024/01/24]

**List of sources with English handwriting**

- Adamiyat, F. (1975). *Amīr Kabūr and Iran*, Tehran: karazmī Publishing [in Persian].
- Aghagari, H. & Raznahan, M.H. & Bayati, H. (2014). "Refugee in Safavid Period: Relying on Ulamh Takalu Asylum to the Ottoman Empire", *History of Islam and Iran*, 24(23), 5-24 [in Persian].
- Amoozgar, J. (1996). *Mythological History of Iran*, Tehran: SAMT [in Persian].
- Aydanlou, S. (2005). "Afrāsīāb", *Encyclopedia of Persian Language and Literature*, vol. 1, Saadat, E., Tehran: Academy of Persian Language & Literature [in Persian].
- Azhand, Y. (2010). *A Research on Persian Painting and Miniature*, vol. 2, Tehran: SAMT [in Persian].
- Bagci, Serpil (2000), "From Translated Word to Translated Image: The Illustrated Sehname-I Turki Copies", *Muqarnas*, (17), 162-176.
- Bahar, M. (1997). *Treaties on Persian Culture*, Tehran: Fekr-e Rooz Pub [in Persian].
- Bahar, M. (2012). *A Research on Persian Mythology*, Tehran: Āgah Pub [in Persian].
- Blair, Sheila, and Bloom, Jonathan (2009), *The Grove Encyclopedia of Islamic Art and Architecture*, Oxford and New York.
- Brown, E. G. (1990). *Literary History of Persia*, Translated by Bahram Meghdadi, Tehran: Morvārid Pub. [in Persian].
- Canby, Sh. (2003). *Persian Painting*, Translated by Mehdi Hosseini, Tehran: Art University Pub. [in Persian].
- Canby, Sh.(2011), *The Shahnama of Shah Tahmasp*, New York, The Metropolitan Museum.
- Christensen, A. (2002). *Kīānīān*, Translated by Zabih Allah Safa, Tehran: 'Elmī-Farhangī Publishing Company [in Persian].
- Dādagīhī, (2016). *Bondaheš*, Translated by Mehrdad Bahar, Tehran: Tūs Pub. [in Persian].
- Davis, Dick (2002), *Fathers and Sonns: Stories from the Shahnameh of Ferdowsi*, Volum II, Washington D.C., Mage Publishers.
- Dehghani, R. (2009). "The Pattern of Iran Ottoman's Relations as an Example of Islamic-Eastern Relations", *joštārha-ye Tarīkī (Farhang)*, (71), 83-107 [in Persian].
- Dianat, A. A. (2008). "Timur Gorkani", in: *Encyclopaedia Islamica*, vol. 16, Tehran: Center for the Great Islamic Encyclopedia Pub [in Persian].
- Dickson, Martin Bernard, and Stuart Cary Welch (1981), *The Houghton Shahnameh, Volum II*, Cambridge, Harvard University Press.
- Dīnewerī, A. H. (1985). *al-Aḵbār ul-Ṭīwāl*, Translated by Mahmoud Mahdavi Damghani, Tehran: Ney Pub. [in Persian].
- Doostkhah, J. (1951). *Avesta: The Ancient Iranian Hymns*, Tehran: Morvarid Pub. [in Persian].
- Dumezil, G. (2005). *The Plight of a Sorcerer*, Translated by Mehdi Baghi & Shirin Mokhtarian, Tehran: Qeseh Pub. [in Persian].
- Eslami Nodooshan, M.A. (1969). *Political Authority and Tragedy in Shahnameh*, Tehran: Society for the National Heritage of Iran [in Persian].
- Falsafi, N. A. (1953). "Čāldorān Battle", *Journal of Faculty of Literature*, 1(2), 50-127 [in Persian].
- Farahani Monfared, M. (2002). "Iran and Turan in Timurid Era Sources", *Tarīkī Journal*, (3), 183-191 [in Persian].
- Farrozzādān, Ā. & Ēmēdān, Ā. (2010). *Dēnkard*, Book 7, Edited and comments by Mohammad Taghi Rashed-Mohassel, , Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies [in Persian].

- Fazlullah Hamedanī, R. D. (2013). *ĵāmī' ul-Tawārīk*, Edited by Mohammad Roshan, Tehran: Mīrāt-e Maktoob [in Persian].
- Fazlinejad, A. (2013). "A Study of the Representation of Kiyani Aspect in the Historiography and Epic Poetry of Ilkhanid Era", *Historical Perspective & Historiography*, 23(12), 149-179 [in Persian].
- Ferdowsī, A. (1996). *šāhnāmeḥ*, Saeed Hamidian, Tehran: Qatreh Pub. [in Persian].
- Fereydoun Bake, A. (1857). *Monša'āt ul-Salāfīn*, vol. 1, Istanbul: (n.p.).
- Grabar, O. (2011). *Mostly Miniatures: An Introduction to Persian Painting*, Translated by Mehrdad Vahdati Daneshmand, Tehran: MATN [in Persian].
- Hammer-Purgstall, J. (1988). *History of the Ottoman Empire*, vol. 2, Translated by Mirza zaki Aliabadi, Tehran: Zarīn Pub. [in Persian].
- Hatefī, A. (1958). *Timur-nāma*, edited by Yuša, Madras University Pub. [in Persian].
- Hillenbrand, R. (1996). "The Iconography of the Shah-Nama-yi Shahi in Safavid Persia", *The History and Politics of an Islamic Society*, ed. C. Melville, London and New York, Pembroke Papers.
- Jafari Mazhab, M. (2000). "Economic reasons for the separation of Iran and Turan", *Foreign Relations History*, 2(2), 1-10 [in Persian].
- ĵoveīnī, A. M. (2008). *Tarīk-e ĵāhāngošā*, Mohammad Ghazvini, Tehran: Hermes Pub [in Persian].
- Kazzazi, M. J. (1991). *Mazes of Mystry: Essays on the Shahnameh*, Tehran: Markaz Pub. [in Persian].
- Kazzazi, M. J. (2011). *The Edition and Interpretation of the First Section Shahname of Ferdowsi*, vol. 2, Tehran: SAMT [in Persian].
- kalaf Tabrīzī, M. H. (1963). *Borhān-e Qāfī'*, vol. 3, Edited by Mohammad Moīn, Tehran: Ibn-e Sīnā [in Persian].
- kwāndmīr, Gh. M. (1620). *Nāmeḥ Nāmī*, in: BNF (Supplément Persan 1842) [in Persian].
- Kinross, P. B. (1994). *The Ottoman Centuries: The Rise and Fall of the Turkish Empire*, Translated by Parvaneh Sattari, Tehran: Kahkešān Pub. [in Persian].
- Kolahchiyan, F. & Panahi, L. (2014). "Psychology of Kavos Character in Shahnameh", *Mytho-Mystic Literature*, 10 (37), 237-268 [in Persian].
- Komaroff, L. (2012). *Gifts of the Sultan*, New Haven & London, Yale University Press.
- Kordnoghābi, R. & Karami, N. & Beiranvand, A. & Nazari, N. (2018). "Low-Wise Properties of Ferdosi's Belief Based on Keykavus Personality", *Journal of Comparative Literature Research*, 6 (3), 131-152 [in Persian].
- Krawulsky, D. (1999). "Iran' and Iranzamin' revived for the Ilkhanid state", Translated by Ali Bahramian, *Foreign Relations History*, 1 (1), 1-16 [in Persian].
- Masoumipour, F. & Farrokhfār, F. (2021). "Analysis of Characterization of Feature in Paintings of Tahmasebi Shahnameh", *Negareh Journal*, 16 (57), 45-61 [in Persian].
- Mas'ūdī, A. H. (2003). *Morūj ul-ḍahab wa Ma'ādīn ul-ĵūhar*, Translated by Ab, Tehran: 'Elmī-Farhangī Publishing Company [in Persian].
- Mīrfakhrāi, M. (2017). "Kavous", *Encyclopedia of Persian Language and Literature*, vol. 5, Saadat, E., Tehran: Academy of Persian Language & Literature [in Persian].
- Molai, Ch. (2007). "Tūrān", *Encyclopedia of Persian Language and Literature*, vol. 2, Saadat, E., Tehran: Academy of Persian Language & Literature [in Persian].
- Monshi Qazvini, B. (1999). *Jawāher al-Akḥbār*, Edited by Mohsen Bahram Nejad, Tehran: Mīrāt-e Maktoob [in Persian].
- Mostūfī, H. (2001). *Zafarnāmeḥ*, vol. 1, Edited by Mehdi Madayeni, Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies [in Persian].
- Mostūfī, H. (2008). *Tarīk-e Gozīdeḥ*, Edited by Abd al-Husayn Navai, Tehran: Amīr Kabīr Pub. [in Persian].
- Nasavī, Sh. M. (1991). *Naḡḡat ul-Mašdūr*, Tehran: Vīrastār Pub. [in Persian].

- Navaei, A. H. (1971). *šāh Ṭahmāsp šafavī*, Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies [in Persian].
- Navaei, A. H. (1989). *šāh Esmā'īl šafavī*, Tehran: Arġavān Pub. [in Persian].
- Nazarli, M. J. (2011). *The Two Worlds of Iranian Miniature*, Translated by Abbasali Ezzati, Tehran: MATN [in Persian].
- Parvish, M. & Mohammadi, Z. (2024). "Reflection of Epic Concepts from Shahnameh in the Portrayal of Power of the Mongols and Iranians in Shahnameh-e Chingizi", *Historical Perspective & Historiography*, available Online from 19 feb. 2024 [in Persian].
- Pouredavoud, E. (1998). *Yašt*, Tehran: Asāṭīr Publication [in Persian].
- Rahimloo, Y. (2014). "Iran in the Safavid Era", in: *The comprehensive History of Iran*, vol. 10, Kazem Mousavi-Bojnourdi, Tehran: Center for the Great Islamic Encyclopedia Pub [in Persian].
- Rastgar Fassai, M. (2000). *A Comprehensive Glossary of Proper Names in Shahnamih of Firdawsi*, vol. 1, Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies [in Persian].
- Riahi, M. A. (1990). *Persian language and literature in Ottoman territory*, Tehran: Pazhang Pub. [in Persian].
- Riza, I. (1986). *Iran and Turks in the Sassanid's Era*, Tehran: 'Elmī-Farhangī Publishing Company [in Persian].
- Rohmer, H. R. (2010). "Safavids", in: *The Cambridge History of Iran*, Translated by Yaghoob Azhand, Tehran: jāmi Pub. [in Persian].
- Roxbourgh, D.(2000), "Kamal al-Din Bihzad and Authorship in Persianate Painting", *Muqarnas*(17)119-146.
- Rumlu, H. (1978). *Aḥsan ul-tawārīk*, vol. 1, Tehran: Bābak [in Persian].
- Rustem, Unver (2012), "The Afterlife of a Royal Gift: The Ottoman Inserts of the Shahnama-I Shahi", *Muqarnas*, (29), 245-337.
- Safa, Z. (1987). *History of Literature in Iran*, vol. 3, part. 1, Tehran: Ferdaws Pub. [in Persian].
- Safa, Z. (1990). *Epic Writing in Iran*, Tehran: Amir Kabīr Pub. [in Persian].
- Sarkarati, B. (2004). "Tūrān", in: *Encyclopaedia of the World of Islam*, vol. 8, Tehran: Encyclopaedia Islamica Foundation [in Persian].
- Sarkarati, B. (2006). *Hunted Shadows*, Tehran: Tahoūrī Pub. [in Persian].
- Satari, R. (2009). "Investigating the Development Process of Kawus Personality from Ancient Times to Shahnameh", *History of Literature*, 2(1), 103-112 [in Persian].
- Shaw, S. J. (1991). *History of the Ottoman Empire and Modern Turkey*, Translated by Mahmoud Ramezanzadeh, Tehran: BehNašr [in Persian].
- Ṭabarī, M. j. (1974). *Tarīk-e Bal'amī*, Translated by Moḥammad Bal'amī, Mohammad Taghi Bahar, vol. 1, Tehran: Zavār Pub [in Persian].
- Ṭabarī, M. j (1996). *Tarīk-e al-Rosūl wa al-Molūk*, vol. 2, Translated by Abolghasem Payandeh, Tehran: Asāṭīr Publication [in Persian].
- Ṭa'ālībī, A. (1989). *Ġorar aqbār molūk ul-Fūrs wa-sīyarīhīm*, Part I, Translated by Mohammad Fazaeli, Tehran: Noqreh Publication [in Persian].
- Toolabi, T. (2024). "Representation of Zahak in Ottoman Critical Literature", *Historical Perspective & Historiography*, Available Online from 13 Feb. 2024.
- Uluç, Laleh (2012), "Gifted Manuscripts from the Safavids to the Ottomans", in: *Gifts of the Sultan*, Linda Komaroff, New Haven & London, Yale University Press.
- Uzuncarsili, I. H. (1991). *The Othoman History*, vol. 3, Translated by Iraj Nobakht, Tehran: Keyhān [in Persian].
- Welch, S. C. (2005). *Persian Painting: Five Ruyal Safavid Manuscripts of the Sixteenth Century*, Translated by Ahmad Reza Tagha, Tehran: MATN [in Persian].
- Yahaqqi, M. J. (2012). *A Dictionary of Muhs and Narrative Symbols in Persian Literature*, Tehran: Farhang Mo'āšer Pub. [in Persian].

Yazdi, Sh. A. (2008). *Zafarnāmeḥ*, vol. 1&2, Edited by Abd al-Husayn Navai & Saeid Mirmohammadsadegh, Tehran: Library, Museum and Document Center of Iran Parliament [in Persian].

#### References in English

- Bagci, Serpil (2000), "From Translated Word to Translated Image: The Illustrated Sehname-I Turki Copies", *Muqarnas*, (17), 162-176.
- Blair, Sheila, and Bloom, Jonathan (2009), *The Grove Encyclopedia of Islamic Art and Architecture*, Oxford and New York.
- Canby, Sh.(2011), *The Shahnama of Shah Tahmasp*, New York, The Metropolitan Museum.
- Davis, Dick (2002), *Fathers and Sonns: Stories from the Shahnameh of Ferdowsi*, Volum II, Washington D.C., Mage Publishers.
- Dickson, Martin Bernard, and Stuart Cary Welch (1981), *The Houghton Shahnameh, Volum II*, Cambridge, Harvard University Press.
- Hillenbrand, R.(1996),"The Iconography of the Shah-Nama-yi Shahi in Safavid Persia", *The History and Politics of an Islamic Society*, ed. C. Melville, London and New York, Pemborke Papers.
- Uluç, Laleh (2012), "Gifted Manuscripts from the Safavids to the Ottomans", in: *Gifts of the Sultan*, Linda Komaroff, New Haven & London, Yale University Press.
- Komaroff, L.(2012), *Gifts of the Sultan*, New Haven & London, Yale University Press.
- Roxburgh, D.(2000), "Kamal al-Din Bihzad and Authorship in Persianate Painting", *Muqarnas*(17)119-146.
- Rustem, Unver (2012), "The Afterlife of a Royal Gift: The Ottoman Inserts of the Shahnama-I Shahi", *Muqarnas*, (29), 245-337.

#### Website

- URL1:<https://www.metmuseum.org/art/collection/search/452127>[2024/01/24]
- URL2:<https://www.metmuseum.org/art/collection/search/452128>[2024/01/24]
- URL3:<https://www.metmuseum.org/art/collection/search/452129>[2024/01/24]
- URL4:<https://www.metmuseum.org/art/collection/search/452130>[2024/01/24]
- URL5:<https://www.metmuseum.org/art/collection/search/452131>[2024/01/24]
- URL6:<https://www.metmuseum.org/art/collection/search/452132>[2024/01/24]
- URL7:<https://www.metmuseum.org/art/collection/search/452133>[2024/01/24]
- URL8:<https://www.metmuseum.org/art/collection/search/452134>[2024/01/24]
- URL9:<https://www.metmuseum.org/art/collection/search/452139>[2024/01/24]
- URL10:<https://www.davidmus.dk/islamisk-samling/miniaturemaleri/item/963>



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

## Representation of the Black Face of Kaykāvus in the Shahnamah of Shah Tahmasp with a View of the Persian and Ottoman Wars<sup>1</sup>

Maryam Keshmiri<sup>2</sup>  
Afsaneh Baratifar<sup>3</sup>

Received: 2023/09/28  
Accepted: 2024/03/14

### Abstract

The production of Shahnamah manuscripts during the Ilkhani period was a political endeavor. The kings understood that one way to ensure the survival of the monarchy was to emulate the example of the Pīshdādīān and Kayāniān dynasties in the Persian national epic. Therefore, Persian artists, aligned their work with the political agenda when illustrating the Shahnamah manuscripts. In all manuscripts produced before the Shahnamah of Shah Tahmasp was written, the story of Kaykāvus was illustrated in the same way. In this Shahnamah, however, Kaykāvus's face was depicted in black for the first time. According to historical sources, the Shahnamah of Shah Tahmasp was presented as a gift to the Ottoman court. These points raise the following questions: What inference from the Persian national epic led to the depiction of Kaykāvus with a blackened face? What was the relationship between this interpretation and the behavior of the Ottoman regime? What messages did the Safavid court convey by presenting this Shahnamah to the Ottoman court? This article demonstrates that Persian-Turkish symbols evolved into Turkish-Turkish symbols during the Timurid period. During the Safavid period, Shah Ismail I (Safavid king, 1487-1524) and Sultan Selim I (Ottoman king, 1470-1520) attempted to appropriate the symbols of the Persian national epic as non-Persian/Persian symbols. Therefore, Iranian painters, familiar with the possibilities of deviation from the text, expressed the Safavids' objection to the warlike spirit of the Ottomans by portraying Kaykāvus with a black face.

**Keywords:** Iran-Ottoman Wars, Kaykāvus, Persian National Epic, Safavid School Painting, The Shahnamah of Shah Tahmasp.

---

1. DOI: 10.22051/hph.2024.45077.1682

2. Assistant Professor, Department of Painting, Faculty of Art, Alzahra University, Tehran, Iran [m.keshmiri@alzahra.ac.ir](mailto:m.keshmiri@alzahra.ac.ir)

3. Department of Art, Ferdows Institute of Higher Education, Mashhad, Iran [afsanehbaratifar@gmail.com](mailto:afsanehbaratifar@gmail.com)

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507



دو فصلنامه علمی تاریخ نگاری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۳۰، پیاپی ۱۱۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۱  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۳۵۶-۳۲۱

## از نجیب زاده وحشی تا مرد هزاره: تاریخ نگاری مطالعات نوین غربیان درباره امپراتوری مغول<sup>۱</sup>

آرش یوسفی<sup>۲</sup>، احمد فضل‌نژاد<sup>۳</sup>، عبدالرسول خیراندیش<sup>۴</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۱/۳۰

### چکیده

تأسیس امپراتوری مغول به عنوان بزرگ‌ترین امپراتوری پیوسته تاریخ، تأثیر عمیقی بر مناطق فتح شده برجای نهاد و در بسیاری از آن‌ها مشخصه پایان یک عصر تاریخی بود. مطالعات نوین امپراتوری مغول از زوایای متعارضی شامل تاریخ، سیاست، فرهنگ و تأثیر مغولان بر جهانی است که فتح کرده بودند. از آنجایی که بررسی امپراتوری مغول، عمری سی صد ساله دارد، مسئله‌ای درباره تفاوت‌های رویکردی و روشی طرح می‌شود که در بررسی امپراتوری به کار رفته‌اند. بررسی تاریخ نگاری حاضر با قراردادن آثار پژوهشی امپراتوری مغول در بافتار تاریخی و سیاسی دوره‌ای که نوشته می‌شدند، به صورت‌بندی فرایند تحولات روشی و فکری‌ای پرداخته که در مطالعه تاریخی امپراتوری به کار رفته‌اند. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که از انتشار نخستین آثار تاریخی در سده هجدهم، روایت غیر نقادانه مبتنی بر وحشی‌گری مغولی که با ایده شهریار روشن‌گر ترکیب شده بود، قرائت اصلی را تشکیل می‌داده است. در عین حال در سده بیستم، تاریخ نگاری مارکسیستی شوروی بر مناسبات طبقاتی و تحول اجتماعی مغولان دست می‌گذاشت. هم‌زمان با فروپاشی

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2024.45421.1690

۲. دانشجوی دکتری بخش تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.  
arashyousefi623@gmail.com

۳. دانشیار بخش تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران (نویسنده مسئول):  
fazlinejad@shirazu.ac.ir

۴. استاد بخش تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.  
kheirandish.ar@gmail.com

- مقاله برگرفته از رساله دکتری با عنوان "رویکرد تاریخ جهانی به امپراتوری مغول، ایلخانان ایران در سده تاریخی سیزدهم" با دانشگاه شیراز در سال ۱۴۰۲ است.

شوروی، آثار جدیدی در بریتانیا و آمریکا نوشته شدند که با موج جهانی شدن و نفی قرائت‌های مبتنی بر تخریب مغولی در آثار پیشین، به بررسی تبادلات جهانی و ادغام فرهنگی و اقتصادی و شکل‌گیری تجارت بین‌المللی در امپراتوری مغول پرداختند. مقاله تاریخ‌نگارانه حاضر با رویکرد توصیفی تحلیلی و با حفظ خط زمانی، رویکردها و روش‌هایی را ارزیابی می‌کند که در سی صد سال گذشته در مطالعه امپراتوری مغول به کار گرفته شده‌اند و به ارائه یک صورت‌بندی نقادانه از آن‌ها می‌پردازد. **کلیدواژه‌ها:** تاریخ‌نگاری، تاریخ جهانی، مطالعات امپراتوری مغول، شرق‌شناسی.

#### مقدمه

امپراتوری مغول در دوره اوج قدرت خود بر سرزمین‌هایی از چین تا نواحی دانوب در اروپا، واجد حاکمیت مستقیم و غیرمستقیم، منشأ اثرگذاری یا دست‌کم یک تهدید بود. در این مناطق، واحدهای تمدنی‌ای وجود داشتند که در طول قرن‌ها سنتی پیشرفته از تاریخ‌نگاری را پدید آورده بودند. چنان جغرافیای گسترده‌ای دربردارنده فرهنگ‌های متنوعی بود که تجربه خود را از تهاجمات مغولان به ثبت رساندند. این نکته به معنی طیف گسترده‌ای از مآخذ تاریخ‌نگاری و غیر آن، در مجموعه‌ای بیش از ده زبان شامل فارسی، چینی، لاتین، مغولی، کره‌ای، ژاپنی، ترکی، عربی، ارمنی، گرجی و روسی است و شالوده‌ای را ایجاد کرده که شمار بزرگی از مطالعات جدید تاریخی درباره جنبه‌های مختلف مرتبط با حاکمیت مغولان بر جهان نوشته شوند.

همین نکته مسئله‌ای را فراهم می‌کند که مطالعات نوین در چه بافتاری نوشته شده‌اند و چگونه امپراتوری مغول را تصویر کرده‌اند؛ متغیری که در نحوه‌گزینهش این مطالعات به کار رفته، تعیین آثار شاخص، به واسطه‌ویژگی «مؤلف» آنه بودن آنان است؛ مراد از مطالعات «مؤلف» آثاری است که جریان‌ساز یک گرایش تاریخ‌نگاری در مطالعه امپراتوری مغولان بوده‌اند؛ در این خصوص، با انتخاب دامنه زمانی دوره اوایل جدید<sup>۱</sup> تا قرن حاضر می‌توان به جامعیتی از رویکردهای فکری و روشی مختلف رسید. به همین منظور در عنوان مقاله، کلمه نوین به کار رفته تا شمولیت مناسبی در هم‌پوشانی با دوره اوایل مدرن و مدرن<sup>۲</sup> داشته باشد. دامنه زمانی بالا حاوی سه رویکرد فکری عمده در نظریه‌پردازی پیرامون جایگاه امپراتوری مغول در تاریخ جهان است. در واقع، به معنی دیگری، مسئله اساسی مقاله حاضر صورت‌بندی کردن سه رویکرد کلانی است که در سه سده گذشته، امپراتوری مغول را تعریف

1. Early Modern (1500-1800).  
2. Modern (1800- ...).

کرده‌اند. در انجام چنین کاری، انتخاب دامنه زمانی سی صد ساله گریزناپذیر است: دوره نخست شامل دو سده هجدهم و نوزدهم است که در آن امپراتوری مغول نوعی از بربریت را نشان می‌داد که در عین حال، با سویه‌هایی از دیدگاه‌های مرتبط با استبداد منور<sup>۱</sup> یا شهریار روشنگر<sup>۲</sup> ترکیب شده بود. در دوره دوم، سده بیستم که مقاله حاضر بخش اندکی را بدان اختصاص داده، ملاحظات و فلسفه مارکسیستی شوروی تلاش می‌کرد از مواد امپراتوری مغول نوعی تاریخ‌نگاری تنازع طبقاتی استخراج کند که با ایده‌های ملی‌گرایی روسی ترکیب شده بود. دوره سوم مطالعات مغول از اواخر دهه هشتاد در سده بیستم و با آثار دیوید مورگان و توماس آلسن آغاز می‌شود که فارغ از سوگیری‌های پیشینی مارکسیستی و هم‌زمان با سال‌هایی که مفهوم اقتصادی و سیاسی جهانی‌سازی وارد ادبیات پژوهشی شده بود، تلاش می‌کرد امپراتوری مغول را در ابعاد جهانی و تأثیر آن در ایجاد روابط بین دولت‌ها و تمدن‌ها توضیح بدهد.

این مقاله به‌عنوان نوعی بررسی تاریخی بر تاریخ‌نگاری<sup>۳</sup> امپراتوری مغول تنوع ادبیات تاریخ‌نگارانه مطالعات را می‌کاود، تکامل رویکردها و چشم‌اندازهایی را پی‌گیری می‌کند که در سه سده گذشته در مطالعه امپراتوری مغول به کار گرفته شده‌اند و به تفاسیر در حال تحول پیرامون امپراتوری مغول، مسائل و پیامدهای گسترش آن می‌پردازد. از این طریق، نه فقط می‌توان گذشته پیچیده امپراتوری مغول را نشان داد، بلکه راهی به فهم روش‌شناسی‌های مداوماً متغیر و چشم‌اندازهایی می‌گشاید که مورخان در برخورد با پیچیدگی و چند وجهی بودن امپراتوری مغول به کار بسته‌اند.

مباحثی که در ادامه می‌آیند طرحی بر تحول تاریخ‌نگاری امپراتوری مغول می‌سازد؛ چه نوشتن تاریخ بر تاریخ‌نگاری موضوعی خاص لایه‌هایی را کشف می‌کند که در فرایند تولید دانش سازنده درکی‌اند که ما از موضوعات مختلف داریم؛ از این رو که به چالش تاریخ‌کشاندن خود تاریخ‌نگاری راهی به فهم بهتر امپراتوری مغول باز می‌کند.

#### پیشینه پژوهش

یکی از نمونه‌های اجمالی بررسی مطالعات امپراتوری مغول را می‌توان در مقاله وضعیت پژوهش درباره امپراتوری مغول (۱۹۹۹-۱۹۸۷م)<sup>۴</sup> یافت. پیتر جکسون سرفصلی با توضیحات

1. Le Despotisme Éclairé (Enlightened Absolutism).
2. Le Prince Éclairé.
3. Historiographic Essay.
4. Jackson, 2000, pp. 189–210.

نسبتاً کوتاه از پژوهش‌هایی ارائه می‌دهد که در فاصلهٔ میان سال‌های ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۹م انتشار یافته‌اند و تنها به معرفی کوتاهی از آن‌ها می‌پردازد، بی‌آنکه قادر به انجام بافتارسازی تاریخی و فکری باشد. پس از این، باید به نسخهٔ ویرایش‌شدهٔ کتاب کلاسیک مغول‌ها اثر دیوید مورگان (چاپ ۱۹۸۶، ویرایش ۲۰۰۷) اشاره کرد. اگرچه مقالهٔ جکسون در به‌دست‌دادن فهرستی از پژوهش‌ها، نسبتاً مفصل‌تر از نوشتار سال ۲۰۰۷ مورگان است، کار مورگان در «امپراتوری مغول از سال ۱۹۸۵ تا امروز»<sup>۱</sup> تحلیلی‌تر و شامل بررسی پژوهش‌های جدیدتر است. نثر او الهام‌بخش برای نویسندگان جوان و فتح‌باب‌آشنایی با رویکردهای جدید است؛ در حالی که متن جکسون، چیزی به‌جز فهرست طولانی کتاب‌ها نیست.

با فاصلهٔ شش ساله، تنها اثر مهم بعدی مقالهٔ میخال بیران: «امپراتوری مغول در تاریخ جهان: وضعیت مطالعات»<sup>۲</sup> است که در بررسی خود تأکید بیشتری بر مطالعات فرهنگی امپراتوری مغول داشته است؛ با این حال، حد نهایی مقالهٔ مذکور سال ۲۰۱۳ است. در برابر، نوآوری مقالهٔ حاضر در بافتارسازی<sup>۳</sup> از زمینه‌های تاریخی و فکری‌ای است که آثار «مؤلف» تاریخ‌نگاری امپراتوری مغول در چهارچوبهٔ آن‌ها نوشته شده‌اند؛ همچنین بررسی روبه‌رو، آثار جدید امپراتوری مغول را تا سال ۲۰۲۴ ردگیری می‌کند و در گستره‌ای تحلیلی‌تر، به ارزیابی مطالعات و بررسی عمدهٔ رویکردهای تاریخ‌نگارانه در این موضوع می‌پردازد.

## دورهٔ نخست

### سدهٔ روشنگری: شهریار بربر

دورهٔ نخست مطالعات امپراتوری مغول را می‌توان از سدهٔ روشنگری آغاز کرد. مطالعات سدهٔ مذکور به بعد را می‌بایست در زمینهٔ تحول اندیشه‌های اروپاییان در نگاه به جهان فهمید. باور به مفهوم پیشرفت در عصر روشنگری، سیری خوش‌بینانه از مسیر تاریخ به دست می‌داد و در عین حال، دریافتی تکینه‌گرا از منطق توسعهٔ آن تولید می‌کرد که به‌طور ضمنی بر فرض‌های غیراروپایی خط انکار می‌کشید. چنین نگرشی، در تفسیر نهایی مجموعه‌اشکلی از یکسان‌سازی تاریخی را ایجاد می‌کرد که در آن همه‌چیز از یک منظر واحد تفسیر می‌شد: اینکه آیا جوامع در مسیر تکامل تاریخی قرار دارند. در اندیشیدن بدان پرسش، پاسخی منطقی تولید می‌شد که

۱. عباس مخبر در چاپ دوم ترجمهٔ خود از مغول‌ها، بررسی مذکور را نیز به انتهای کتاب افزوده است: صص ۲۸۱-۲۴۸. همچنین نسخهٔ اصلی را در زیر پیدا کنید:

Morgan, 2007, pp. 181-206.

2. Biran, 2013, pp. 1021-1033.

3. Contextualizing.

وقتی جامعه شرقی مورد مطالعه قرار می‌گرفت، گونه‌ای از سیاست تابع‌سازی آکادمی پدید می‌آمد که الگوی زبانی<sup>۱</sup> «بدویت زندگی کوچ‌نشین/شرقی» در آن بخشی از صورت‌بندی سیاست دانش غرب را نسبت به شرق و سرزمین‌های استپی بر عهده داشت. در عین حال، تلقی روشنگری از شاه آرمانی، سوی دیگری را مطالعات را نشان می‌دهد که به‌ویژه در آراء ولتر پررنگ شده است.

بخش نخست مقاله تلاش می‌کند آثار تاریخی این سده را در چنین بافتاری قرار دهد. برای مورخان فرانسوی امپراتوری مغول در تصویر چهره چنگیزخان، در عین بربریت شرقی، الهامی از یک فرمانروای بزرگ با خرد و خلاقیت فردی قرار داشت که تاریخ را دگرگون کرد. برای حفظ خط زمانی، نخست می‌بایست به آغاز سده هجدهم پرداخت و سپس به سراغ ایده ولتر از «شهریار روشنگر»<sup>۲</sup> رفت.

انتشار کتاب *تاریخ چنگیزخان کبیر؛ نخستین امپراتور مغولان و تارتارهای باستانی*<sup>۳</sup> توسط فرانسوا پتی دو لا کروا، سرآغاز مطالعات تاریخی<sup>۴</sup> به‌شیوه جدید درباره امپراتوری مغول است (مورگان، ۱۳۹۲: ۳۵). دو لا کروا کارش را با تصویر امپراتوری مغول در جنبه‌ای نظامی آغاز کرد؛ از این رو، کتاب عمدتاً شامل لشکرکشی‌های چنگیزخان و جانشین‌های او است و نخستین صفحات آن با قراردادن جایگاه چنگیزخان در میان سرداران بزرگ نظامی تاریخ آغاز می‌شود: «این شاه [چنگیزخان] پادشاهی‌ای را بنا نهاد که بسیار عظیم‌تر از پادشاهی‌هایی بود که اسکندر و آگوستوس بنا کردند... و آنچه که چنگیزخان را برجسته می‌کند، شماره بسیار اندک سربازانش در قیاس با اسکندر و سزار بود» (de la Croix, 1710: 2).

فهمی که از تاریخ مغول در پس‌زمینه کتاب ارائه شده، یادآور قرائت نه‌چندان دقیقی از ترکیب تواریخ شاهانه است که به ستایش آثار مردان بزرگ بر تاریخ می‌پردازد و بعدها در آراء توماس کارلایل تئوریزه شد<sup>۵</sup> با استبداد منور<sup>۶</sup> که در آن مستبدی خیرخواه با قبضه قدرت

۱. اگرچه هیچ تعبیر رسا و دقیقی از مفهوم رتوریک (Rhetoric) در زبان فارسی وجود ندارد، نویسندگان مقاله حاضر ترجیح دادند برای استفاده از یک معادل فارسی مفهوم «الگوی زبانی» را استفاده کنند که تا حدودی رساننده مجموعه نشانه‌های معنایی و زبانی آن است.

2. Un Prince Éclairé.

3. De La Croix, *Histoire du Grand Genghizcan, Premier Empereur des Anciens Mogols et Tartares*, 1710.

4. François Pétis de La Croix (1653-1713).

۵. اگرچه آغاز تاریخ‌نگاری جدید امپراتوری مغول را می‌توان از همین زمان دانست، با این حال، آغاز مطالعات مغولی به معنای Mongolian Studies پیش‌تر شروع شده بود. در این باره، اثر (Polyanskaya 2014) و Kotkin (1999) را ببینید.

6. Great Men Theory.

7. Despotisme Éclairé.

سیاسی در پی ایجاد خیر عمومی است. دو لا کروا پس از توصیف مراسم دفن چنگیز، بر مرگ و شخصیت او می‌نویسد:

«و به حقیقت، مردمان در برابر شاه قانون‌گذار که آنان را به چنان رتبه رفیع احترام در جهان رسانده بود، مگر تکریم عظمتش چه می‌توانستند بکنند؟ [چنگیزخان] دارنده همه فضیلت‌های بزرگی بود که سرشته نهاد فاتحان کبیر است؛ و چه ملاحظه‌کاری طمأنینه‌واری که او را بر آن خرد کمال یافته و بر آن استعداد نبوغ آمیخته‌ای که برای اقدام به اعمال تهورآمیز ضروری است، توانا ساخته بود؛ آن بلاغت اوراد و کلمات در متقاعد کردن؛ آن تاب‌کاری صلابت‌آسا برابر همه دشواری‌ها؛ آن تعادل تحسین‌برانگیز با درکی بزرگ و قضاوت نافذی که می‌توانست بهترین چیزی را که در لحظه دقیق مقابل او قرار می‌گرفت، برگزیند» (de la Croix, 1710: 493-4).

چنین ایده ضمنی از یک شاه بزرگ بعدتر در اندیشه ولتر صورت دقیق‌تری پیدا کرد. او از نوعی شهریار روشن‌گر سخن می‌گفت که ویژگی او بسیج ابزارها و امکانات قدرت جهت غیر عمومی و تعالی تمدنی بود؛ در آثاری مانند *عصر لوئی چهاردهم*<sup>۱</sup>، مدخل «تیرانی» در *دایره‌المعارف فلسفی*<sup>۲</sup> و همچنین مکاتبات پراکنده او فهمی نظریه‌پردازی نشده، اما عمل‌گرایانه از یک پادشاهی فردی قدرتمند صورت‌بندی شده؛ ولتر در مدخل تیرانی / جباریت می‌نویسد:

«تیرانی حاکمیتی است که قانون را به سودای خویش می‌آزاید... و بر دو گونه فردی و گروهی است... اما تو به رقیب توسن کدامینشان برمی‌گزینی که زندگی کنی؟ هیچ یکشان! به رأی من اما تیرانی فردی نفرت و کراهت اندکی برمی‌انگیزد [در مقایسه با تیرانی گروهی]... چه یک مستبد همیشه لحظاتی از خیرخواهی [جمعی] نشان می‌دهد که در تیرانی گروهی وجود ندارد» (Voltaire, 1764: 337).

1. Voltaire, *Le Siècle de Louis XIV*, 1753.

به کتابخانه ملی پاریس رجوع کنید:

<https://gallica.bnf.fr/ark:/12148/bpt6k72769s> (جلد اول)

<https://gallica.bnf.fr/ark:/12148/bpt6k727700> (جلد دوم)

2. Voltaire, "Tirannie", in *Dictionnaire Philosophique*, 1764.

دایره‌المعارف فلسفی ولتر شامل مجموعه‌ای از مدخل‌های انتقادی در باب کلیسای کاتولیک، حکومت، یهودیت، آزادی، رواداری و ... است که به ترتیب الفبایی تنظیم شده‌اند؛ رک کتابخانه ملی پاریس:

<https://gallica.bnf.fr/ark:/12148/btv1b8626129s>

۳. تمام ارجاعات به متون فرانسوی از نسخ اصلی انجام شده.

چنین ایده‌ای از یک حاکم قدرتمند فردی یا به تعبیری شه‌ریار روشنگر، در *آوای خردمندان و مردم*<sup>۱</sup> نیز تکرار می‌شود که با صورت‌بندی اقتدار «حاکم مطلق» درباره «نظم عمومی» موقعیت کلیسا را تضعیف کند: «شه‌ریار می‌بایست حاکم مطلق نهادهای کلیسا باشد... کسی که با چنین چیزی مخالف باشد، دشمن میهن است... [چه] شه‌ریار شبان قوم خویش است» (Voltaire, 1750: 8-9). برای ولتر که می‌اندیشید «وقتی مردم [توده] به کار عقل می‌پردازند، همه‌چیز به تباهی می‌رود» (Voltaire, 1881: 256-7)<sup>۲</sup>، پادشاهی قانونی به جمهوری ترجیح داده می‌شد، چه از نظرگاه او «روح جمهوری نیز به همان میزان پادشاهی جاه‌طلب است» (Voltaire, 1753: 2/176). چنین تصویری باعث می‌شد تا ولتر ستایشگر فرمانروایان بزرگ باشد.<sup>۳</sup>

تصویری از اصطلاح «شه‌ریار روشنگر» مبنای ایده‌کردن مفهومی است که براساس آن تاریخ در لحظاتی شاهد ظهور مردانی با خصوصیات خارق‌العاده است که اعمال آنان عاملیت اصلی در تغییر مسیر تاریخ است. ولتر همین مبنای را در نمایش‌نامه *یتیم چین*<sup>۴</sup> به کار گرفته تا از چنگیزخان نمونه برجسته‌ای از یک شه‌ریار روشنگر بسازد؛ او تصویر جالبی از مغولان در تقدیم‌نامه نمایش‌نامه خود به دوک ریشلیو تولید می‌کند:

«به دوک ریشلیو... سرور من... این مدرکی جدید است که [نشان می‌دهد] فاتحان تارتار نه تنها آداب و سلوک مردم مغلوب [چینی‌ها] را تغییر ندادند که از تمامی هنرهایی که پدید آورده بودند، حفاظت کرده، پذیرایشان شدند. این آذرخش خارق‌العاده‌ای از استیلائی طبیعی خرد و نبوغی است که بر [تسلیم] نیروهای بربر و الکن، کارگر می‌شود... تارتاران... به خرد مردمان تحت فرمانروایی‌شان سر پذیرش فرود آوردند و آن دو قوم، ملتی واحد را ساختند که با کهن‌ترین قوانین جهان اداره

1. Voltaire, "La Voix du Sage et du Peuple" in *Oeuvres de Voltaire*, 1830.

۲. از مکاتبات سال ۱۷۷۶ ولتر با دامی‌لوئیل؛ دوست و هم‌کار او؛ نامه شماره ۶۳۰۶. رک به مجموعه کامل، اثر Condorcet (1881).

برای نسخه آنلاین نامه به لینک زیر رجوع کنید:

[https://fr.wikisource.org/wiki/Correspondance\\_de\\_Voltaire/1766/Lettre\\_6306#:~:text=Quand%20la%20populace%20se%20m%C3%AAle,d'en%20faire%20des%20th%C3%A9ologiens.](https://fr.wikisource.org/wiki/Correspondance_de_Voltaire/1766/Lettre_6306#:~:text=Quand%20la%20populace%20se%20m%C3%AAle,d'en%20faire%20des%20th%C3%A9ologiens.)

همین‌طور در کتابخانه ملی پاریس: <https://gallica.bnf.fr/ark:/12148/bpt6k411334s>

۳. به‌عنوان مثال، او درباره پتر کبیر می‌گفت: «مردی تنها، بزرگ‌ترین امپراتوری تاریخ را متحول کرد؛ با اینکه مردم خویش را متمدن کرد، خود یک وحشی بود» (Gay, 1959: 182).

4. Voltaire, *L'Orphelin de la Chine*, 1755.

یتیم چین نمایش‌نامه‌ای است که ولتر از روی متن اصلی نمایش‌نامه چینی *یتیم ژائو* در سده چهاردهم بازنویسی کرده است (Voltaire, 1755: IV). برای نسخه آنلاین: *L'orphelin de la Chine* - Google Books

می‌شد؛ رخدادی شگفتی‌آفرین که هسته مرکزی کار من است»  
(Voltaire, 1755: IV).

ولتر برخلاف گفتمان عمومی عصر خود و برای ایدئال‌سازی شخصیت شهریار روشنگر، به‌مثابه آینه تحولات اروپا، به ستایش فرهنگ‌های شرقی می‌پرداخت. چنان‌که پیش‌تر آمد، در نظر ولتر یک سلطنت فردی همیشه لحظاتی از خیرخواهی جمعی را نشان می‌دهد؛ او در متن نمایش‌نامه یتیم چین، دیالوگ‌هایی از زبان چنگیزخان نقل می‌کند که نشانگر همان ایده خیرخواهی سلطان روشنگر است؛ پس از آنکه عشق چنگیزخان از سوی ایدامه<sup>۱</sup>، بانوی چینی رد می‌شود و با زامتی<sup>۲</sup> ازدواج می‌کند، چنگیزخان نه تنها انتقام‌جویی نمی‌کند، بلکه هر دوی آنان را می‌بخشد و تلاش می‌کند از آنان خرد حکمرانی بیاموزد؛ در پرده پنجم، صحنه ششم، زامتی و ایدامه در انتظار مرگ خویشند، چنگیزخان آنان را آرام می‌کند:

«چنگیز: پروردگار تمامی رحمت، آن شاه شاهان، که روح من، مرا در نیایش‌های خویش بدان مقام پرواز می‌دهد؛ او که دیده است همه خطاهای مرا و تمامی زبونی‌های مرا: قدرت او است که همه دولت‌ها و شاهان را به توسن رقیب خویش کشانده‌ام؛ آیا در آن در انتهای نهایت‌ها، براننده جلال خویش خواهم بود؟ ... هر دوی شما میان [زامتی و ایدامه] می‌بایست به جبروت من تن در دهید»  
(Voltaire, 1755, Act V, Scene VI: 61).

ولتر در اینجا نمایی از قدرت شهریار بی‌رقیب را نشان می‌دهد؛ همچنان‌که می‌توان سویه‌ای از ایده الهی مغولان را در حق حاکمیت جهان یافت، ولتر در ادامه، قدرت او را با خردی در می‌آمیزد که لازمه شهریار روشنگر است:

«زامتی: از چیست که قضاوت شما تاکنون [مرگ ما] صادر نشده؟  
چنگیز [خطاب به هر دو]: سرنوشت شما تعیین شده و خواهمتان گفت. عدالت شما مرا شامل شده و من آن را به شما، خواهم که باز گرداند. سخت است باور آن چه من در اینجا شاهد آنم؛ پایداریتان را گرامی می‌دارم و سختی مرا در هم شکسته‌اید؛ نشسته بر تخت سلطنتی که دست‌هایم مرا بدان رسانده‌اند، در میانه جلال خویش، در هم می‌شکنم که می‌بینم چقدر زیر پای تو افتاده‌ام؛ بی‌هوده بوده است جنگ‌های من: آنچه با آن وقار اعلی را یافتم؛ اما به زبونی در خویش فرو ریخته‌ام و دریغ نمی‌کنم که ای کاش چون تویی می‌بودم؛<sup>۳</sup> چه من نمی‌دانستم

1. Idamé.  
2. Zamti.

۳. بدان معنی که می‌توانستم ایدامه را شیفته خویش کنم.



آن اعلی‌ترین نبرد که یک مرد پیروزی‌اش را خواهد که به چنگ خویش فرا آورد، درون خود اوست<sup>۱</sup> و این والاترین جلال را به تو مرهونم؛ تو ای زامتی: به شادمانی سرفرازی، با من بپیوند که روح مرا جلا می‌دهی؛ تو را در حفاظ خویش خواهم گرفت که پیمان تو را خواستارم... از اعتماد به من مگریز: چه تنها فاتحی بیش نبوده‌ام، تو را مرا پادشاه کردی» (ibid: 61-2).

دیدگاه اصلی ولتر درباره شخصیت چنگیزخان که از چشم‌انداز مقاله حاضر بخشی از تاریخ‌نگاری مطالعات امپراتوری مغول را شکل می‌دهد، در این قسمت نشان داده شده؛ از نظرگاه ولتر، چنگیزخان نمونه دقیق و برجسته یک فرمانروای روشنگر را بازتولید می‌کند که قدرت قاهرانه خویش را در جهت خیر عمومی به کار می‌بندد:

«چنگیز [خطاب به زامتی]: زبیده سزاوارگی‌های توست تا هدایت‌کننده قوانین باشی؛ خرد، عدالت و اخلاق را آموزش دهی؛ چه فاتحان می‌نهند تا شکست‌خوردگان حکومت کنند؛ باشد تا خرد در اصول حکمرانی به کار رود؛ و اصول حکمرانی بر دلیری [جنگاوری] برتری یابد و پیروزی [قدرت]... نیروی بربری [را رام کند] و این همه، اراده تو را می‌طلبد... آنان که سلاح در دست دارند [نظامیان]، تسلیم قوانین تو خواهند شد» (ibid).

بنابراین با قراردادن تواریخ نخستین امپراتوری مغول در بافتاری از تحول فلسفه سیاسی اروپایی می‌توان به نقدی پرداخت که سوی دیگری از جنبه‌های مرتبط با تاریخ‌نگاری حکومت مغولان را آشکار می‌کند: این تصویر که چنگیزخان شخصیت ایدئالی از یک فرمانروای روشنگر را بازتولید می‌کند که سنن و فرهنگ جامعه خویش را تعالی می‌بخشد؛ این تصویر بخشی از طرح گسترده‌تری است که تلاش می‌کند آینه‌ای برای فهم تحولات سیاسی جامعه اروپایی ایجاد کند. مونتسکیو نیز از ارجاعات غیرمنظم خویش به جامعه شرقی و به تعبیری امپراتوری مغول، مفهومی استخراج می‌کرد تا از طریق آن معضلاتی را نشان بدهد که او تصور می‌کرد ممکن است اروپا را گریبان‌گیر خود کند.

در تصویری که مونتسکیو از حکومت آرمانی قابل تحقق در اروپا می‌دید، آزادی سیاسی یک جامعه براساس مناسبات و حقوق شهری<sup>۲</sup> تعریف می‌شد: «آزادی سیاسی برای یک

۱. یعنی بی‌اعتنایی من نسبت بدان بود که نمی‌دانستم انسان فانی قادر است تا طغیان خویش را رام بگرداند.

2. Civiq Droits / Civil Rights.

صفت لاتین Cīvis به معنای فرد غیر نظامی اجتماع شهری. سیسرون در خطابه In Verres، بخش ۲،۵،۱۶۲ می‌گوید: "cīvis Rōmānus sum"

شهروند<sup>۱</sup> آن آرامش روح ناشی از عقیده‌ای است که باور دارد هر شهروند امنیت خودش را دارد... دولت موظف است شرایطی را فراهم کند که شهروندی از شهروند دیگر نترسد (Montesquieu, 1824: XI-VI/ 305). در برابر چنین تصویری از حقوق شهری، جوامعی بودند که قدرت در آن‌ها مبتنی روابط نظامی داشت. او می‌نویسد که در این جوامع، برخلاف جوامع آزاد، حکومت استبدادی<sup>۲</sup> نیازمند وجود یک رابطه اطاعت بی‌قیدوشرط است (ibid: III/IX/ 53). این یعنی ترس عنصر اصلی رابطه میان مردم: (بردگان<sup>۳</sup>) و حکومت خودکامگی / استبدادی<sup>۴</sup> را می‌سازد (ibid: IV/I/ 57). چنین چیزی در شکل ضمنی خود به معنای عدم نیاز به قانون مدنی شهری است. «تنبلی ذهن که با فساد جسم آمیخته است» باعث می‌شود تا «شرقی‌ها عاجز از انجام هر کار و تلاشی باشند... که همین موجب شده تا آداب، قوانین، رسوم و حتی طرز لباس پوشیدن آن‌ها، همانی باشد که یک هزار سال پیش بود» (ibid, XIV/IV: 42). از این منظر، مونتسکیو وقتی که به شرق / امپراتوری مغول نگاه می‌کرد، جوامعی را می‌دید که براساس مناسبات قرون وسطایی اداره می‌شدند؛ نظامیان پنی‌چری در عثمانی، قزلباش‌ها در دولت صفوی و رقابت‌های نظامی قبایل در دوره پس از سقوط و سامورایی‌ها در ژاپن، نسبتاً هم‌عصر با اروپایی که در حال تحول بزرگ خود به مناسبات حقوق مدنی / شهری بود، تصویری را بازتاب می‌داد که مونتسکیو از آن برای فهم مسائل معاصر

---

«شهروند رومی هستم»؛ برای متن رجوع کنید به نسخه آنلاین پروژه کتابخانه پرسئوس و دانشگاه شیکاگو:

<https://anastrophe.uchicago.edu/cgi-bin/perseus/citequery3.pl?dbname=LatinAugust21&getid=1&query=Cic.%20Ver.%202.5.160>

1. Citoyen.

۲. کتاب یازدهم، فصل ششم. تمام ارجاعات به روح/تقوین از نسخه چاپ ۱۸۲۴ انجام گرفته؛ رجوع کنید به کتابخانه ملی پاریس:

<https://gallica.bnf.fr/ark:/12148/bpt6k9691133s>

صفحه مربوطه دقیق:

<https://gallica.bnf.fr/ark:/12148/bpt6k9691133s/f425.image>

3. Despotsime.

۴. کتاب سوم، فصل نهم؛ صفحه مربوطه دقیق:

<https://gallica.bnf.fr/ark:/12148/bpt6k9691133s/f173.item>

5. Serviteur

6. Les États Despotiques.

۷. کتاب چهارم، فصل اول؛ صفحه مربوطه دقیق:

<https://gallica.bnf.fr/ark:/12148/bpt6k9691133s/f177.item>

همچنین در صفحه ۵۶:

<https://gallica.bnf.fr/ark:/12148/bpt6k9691133s/f176.item>

۸. این قسمت از جلد دوم، کتاب چهاردهم، فصل چهارم؛ صفحه دقیق مربوطه:

<https://gallica.bnf.fr/ark:/12148/bpt6k9752620b/f54.item>

اروپا استفاده می‌کرد.

شکل‌گیری هویت‌های ملی در اروپا، با افزایش شمار ارتش‌های سلطنتی همراه بود. همین مسئله در نگاه مونتسکیو «بیماری» ای تلقی می‌شد که با افزایش رقابت بین پادشاهان اروپایی برای داشتن نفرات بیشتر سرباز، با خود ویرانی و فقر به بار می‌آورد. این افزایش مسابقه نظامی میان پادشاهان اروپایی، آن‌ها را وادار می‌کرد تا به خرید متحدان خود بپردازند و بدین‌گونه ثروت نقره خود را از دست بدهند که منجر به افزایش دائمی مالیات‌ها می‌شود. مونتسکیو به‌عنوان نتیجه [افزایش] سربازها می‌نویسد که «به زودی چیزی نخواهیم داشت، جز سربازها و ما چونان تارتارها خواهیم شد» (ibid, XIII-XVI: 26).

در چنین مقایسه‌ای، تاریخ و فرهنگ جوامع شرقی در زمینه امپراتوری مغول، برای مونتسکیو آینه‌ای را تشکیل می‌دهد که به نظریه‌پردازی درباره جایگاه و آینده اروپا بپردازد. از این نظر، نگاه به امپراتوری مغول برای اندیشمندانی مانند ولتر و مونتسکیو، در فرایندی از بازیابی قدرت اروپایی فهم می‌شود. به‌ویژه برای مونتسکیو، این تصویری است که می‌بایست اروپا را از تبدیل شدن بدان بر حذر داشت.

پس از نظرات پراکنده ولتر و مونتسکیو، کتاب *تاریخ مغولان: از چنگیزخان تا تیمور* (۱۸۲۴)<sup>۲</sup> تألیف آبراهام دوسون منتشر شد. اگرچه دوسون تلاش می‌کرد روایت دقیقی ارائه دهد، تأکید او بر تصویر خشونت، کشتار و ویرانی از امپراتوری مغول با تتبع در متون اسلامی که به‌طور بسیار وسواس‌آمیزی برجسته شده بود، تلاش می‌کرد روایت دقیقی از قرون سیزدهم و چهاردهم ارائه بدهد. با این وجود، روایت یک‌جانبه دوسون از مغولان، کتاب او را در شمار پژوهش‌های سنتی قرار می‌دهد:

«فرمانروایی ایشان [مغولان] چیرگی تباهی بود: به گاه این‌گون هنگامه‌ای که تمامت آنچه والاتبار و گهرزادمایه بود، حقارت و بی‌قدری یافت؛ لئیم‌ترین و فاسدترین آدمیان، [اشاره به دیوان‌سالارانی که در دستگاه مغولان کار کردند] به بهای رذالت‌بارترین سرسپردن‌ها، ثروت، رجحان مقام و توانایی منکوب‌ساختن و کوفتن هم‌وطنانشان را فرا دست آوردند. رویدادنامه مغول‌ها، با سبع‌خویی و وحشی‌گری ایشان ملوث گشته است؛ تصویری با شناعة و زشتی، یکی آمده.»  
(d'Ohsson, 1852: vii-viii)

برخورد غیرانتقادی دوسون با منابع اسلامی تاریخ مغول، او را به بیراهه زبان‌پردازی

۱. جلد دوم، کتاب سیزدهم، فصل شانزدهم:

2. D'Ohsson, *Histoire des Mongols, depuis Tchinguiz-Khan jusqu'à Timour Bey, ou Tamerlan*, 1852.

خشونت و وحشت در امپراتوری مغول کشانده؛ سیرت جلال‌الدین منکبرنی از جمله منابع اسلامی مهمی است که اثر خود را در نگرش نویسنده برجای گذاشته است؛ به اعتقاد دوسون این کتاب حتی بیش از تاریخ جهان‌گشا و تجزیه‌الامصار و تجزیه‌العصار که در (d'Ohsson, 1582: xvii-xxxiii) به بررسی آن‌ها پرداخته، قابل اعتماد است؛ چه محمد شهاب‌الدین مشاهده‌گر همه حوادثی بوده که روایت کرده و اینکه عمده منابع اسلامی تنها به ذکر کلمه به کلمه تواریخ قبلی پرداخته‌اند (xiv). همچنین مآخذی مانند تاریخ کامل ابن‌اثیر (x)، جامع‌التواریخ (xxxiii)، روضات الجنات فی اوصاف مدینه الہرات (xliv) از متن‌های مهمی‌اند که نویسنده آن‌ها را بررسی کرده است.

تاریخ جهان‌گشای جوینی نیز مورد بهره‌دوسون قرار گرفته (xii-xvii)؛ به‌ویژه که زبان زنده جوینی، در توصیف وضعیت ایران تحت سیطره مغولان، کارکرد دوگانه‌انگارانه‌ای را به خود می‌گیرد که از دیدگاه یک نجیب‌زاده مسلمان نوشته شده؛ یک مسلمان متمدن قرون وسطایی که به‌طور طبیعی با نخوت و خودبزرگ‌بینی مرسوم می‌که در فرهنگ سیاسی دولت‌های اسلامی وجود داشت، به دنیای اطرافش می‌نگرد؛ اما در عین حال، برای مغولان کار می‌کرد. این تصویر از ویرانی و افسوس جوینی بر این که «بلاد خراسان... از پیرایه وجود متجلببان جلباب علوم و متحلیان به حلیت هنر و آداب خالی شد» (جوینی، ۱۳۹۱: ۱۱۵)، به‌طور مستقیم در دیدگاه دوسون وارد شده:

«جنگ‌های مغولان چهره آسیا را زیر و زبر کرد. امپراتوری‌های بزرگ حذف و سلسله‌های باستانی محو شدند. همه‌جا از پس مغول‌ها، تنها تباهی و استخوان آدم‌ها است که پس می‌ماند. مغولان که در بربریت از وحشی‌ترین ملت‌ها پیشی گرفته‌اند، در کمال خون‌سردی، مردان، زنان و کودکان را سلاخی می‌کنند. آن‌ها شهرها و روستا را در نهیب آتش می‌سوزانند و سرزمین‌های در حال پیشرفت را به برهوت ویرانی می‌کشانند» (d'Ohsson, 1852: vi).

چنان‌که گفته شد، کتاب دوسون در بافتاری از فلسفه سیاسی و اندیشه تاریخ‌نگاری اروپایی نوشته می‌شد که پیش‌تر شالوده‌ریزی سیاست دانش غرب توسط اندیشمندانی مانند مونتسکیو در تصویر شرقی وحشی یا چنان‌که تیپ فرهنگی ایدئال روسو، وحشی نجیب<sup>۱</sup>، نشان می‌داد،

---

۱. اصطلاح وحشی نجیب (Bon Sauvage) در شرایط حمله بر عقل سرد روشنگری نشان آزادی مردی است که در وضعیت طبیعی انسانی خود قرار دارد. نقد بر انگاره پیشرفت روشنگری در دیدگاه روسو، حمله او بر این که پاسخ نهایی همه چیز در عقل قرار دارد و این که کاربست عقل در همه چیز، الزاماً به بهبود وضعیت انسان منتهی شده، یک تیپ انسانی را ایده‌آل‌سازی می‌کند که در وضعیت طبیعی‌ای قرار دارد که فساد تمدنی که روسو

انجام گرفته بود.

در زبان انگلیسی اما، با انتشار کتاب *تاریخ مغولان: از قرن نهم تا نوزدهم* (۱۸۷۶-۱۸۸۸)<sup>۱</sup> اثر هنری هوپل هوارث<sup>۲</sup>، وضعیت نگرش به تاریخ مغولان تغییر کرد. البته او خود توضیح می‌دهد که نمی‌توانسته به تواریخ دست اول و اصلی رجوع کند و کتابش را براساس ترجمه‌ها نوشته است (Howorth, 1965: VII). هوارث به‌رغم تأکید بر ویرانی، ستایشی را نیز نثار مغولان می‌کند:

«تاریخ مغولان» برای فهم داستان بزرگ پیشرفت‌های انسان ضروری است. نهادها و مؤسسه‌هایی که توسط چادرنشینان شکل گرفتند، به قدری کاراً بودند تا دست قطاعان طریق و رهنان را از آسیا کوتاه و صحرا را به اندازه جاده‌های بزرگ ملکه امن کنند. این داستان ارزشمندی است که به طرز اطمینان‌بخشی نشان می‌دهد چه قوانین واجد مزایایی می‌تواند از ابتکار شبانان مغولستان نشئت بگیرد و در ویژگی‌های شخصیتی آن‌ها چه خرد جهان‌نگر و بصیرت درونی تیزهوشانه‌ای نهفته بود؛ این چیزی است که فلسفه سیاسی مشتاق مطالعه و یادگیری آن است» (Howorth, 1965: x).

همچنان می‌توان تصویری از شهریار روشنگر را در کتاب هوارث یافت. متن هوارث به گونه‌ای نوشته شده که گویی آن آزادی مقدس بریتانیایی که ولتر ستایش‌گر بزرگ آن بود، در ضمیر هوارث منشأ تعدیل نگاه تاریخ‌نگاری به امپراتوری مغول در زمانه‌ای بوده که جامعه شرقی عمدتاً با برچسب وحشی تصویر می‌شده است؛ او نوشته است:

«آن مردمان مسالمت و مدارای مذهبی، حکومت منظم [دارای سلسله‌مراتب]، عدالت و برابری و خردمندی سیاسی؛ [این ویژگی‌ها] از طریق دانشگاه‌های ایتالیایی، از شرق دور، جایی که در عمل به کار گرفته شده بودند، وارد اروپا شد و اگر ما می‌خواهیم انتقادی عمل کنیم، می‌بایست چشم‌های خویش را به سده سیزدهم بگشاییم که زندگی و چه نیرویی به قدر کفایت در آن بود؛ به دانشجوی تاریخ سده سیزدهم که می‌خواهد فهم جامعی را از سیاست، هنر و اجتماع بیاموزد، قلمرو خان مغول را نشان دهیم... و او را با مارکو پولو هم‌قدم کنیم که می‌آراید «آن

---

مشاهده می‌کرد، آن را آلوده نکرده است؛ چه روسو بر این باور بود که انسان در ماهیت طبیعی خود، ضرورتاً خوب، هماهنگ با طبیعت و صاحب فضیلتی اصیل است. مقاله حاضر در ترجمه اصطلاح مذکور از عبارتی استفاده می‌کند که عباس مخبر در ترجمه خود از کتاب *مغول‌های مورگان* به کار برده؛ ص ۳۶.

1. Howorth, *History of the Mongols, from the 9th to the 19th Century*, 1965.  
2. Sir Henry Hoyle Howorth (1842-1923).

خان بزرگ» را، آن حامی بخشنده خرد و نیکی، پشتیبان باورها و زبان‌ها:

قویلای‌خان» (Howorth, 1965: 278).

سوی دیگر اهمیت کتاب هوارث در میان مطالعاتی که در فاصله بین ابتدای سده هجدهم تا سده نوزدهم نوشته شدند، تلاش برای ارائه یک صورت‌بندی از امپراتوری مغول در بخش‌های جغرافیایی ایران، روسیه و آسیای مرکزی است؛ چراکه هوارث کتاب خود را در سه قسمت: نخست مغولان و قالموق‌ها<sup>۱</sup>، دوم تارتارهای روسیه و آسیای مرکزی<sup>۲</sup> و سوم مغول‌های ایران<sup>۳</sup> نوشته است؛ همچنین قسمت چهارمی شامل توضیحات تکمیلی.

آثاری که در بالا مورد ارزیابی قرار گرفتند، حاوی مشخصه‌های اصلی مطالعات سده روشنگری تا آغاز سده بیستم‌اند. افزایش شمار ارتش‌های اروپایی، جنگ‌های طولانی میان آن‌ها و ماهیت نظامی مسائل سیاست سده هجدهم، باعث می‌شد تا امپراتوری مغول در نگرش اروپایی‌ها با وسعت نظامی‌اش یادآوری شود؛ از این‌رو، اهم مطالعات آن دوران در این نکته که امپراتوری را با وسعت نظامی آن نشان دهند و به رهبران آن با عنوان فرماندهان جنگی موفق نگاه کنند که شگفت‌انگیزترین امپراتوری تاریخ را تأسیس کرده‌اند، مشترک‌اند. در عین حال که تصویری از وحشی‌گری مغولی نشان داده شده، اعمال تهورآمیز چنگیزخان نیز به‌مثابه شهریار روشنگری که مردم خویش را تعالی بخشید، بخشی از اندیشه تاریخ‌نگری‌ای را نشان می‌دهد که اروپاییان صورت‌بندی می‌کردند.

## دوره دوم

### میان‌پرده مکتب سکوت در تاریخ‌نگاری شوروی

با ورود به قرن بیستم، چشم‌اندازهای جدیدی به‌سوی تاریخ جهان گشوده شد. به لحاظ وسعت و دامنه به‌کارگیری نظریات و چارچوب‌های روشی، مورخان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (۱۹۹۱-۱۹۱۷) برخی از مهم‌ترین کارهای قرن بیستم را نوشته‌اند. برای آن‌ها تاریخ مغول از دو جنبه حائز اهمیت است؛ نخست به‌منزله دوره‌ای از تاریخ روسیه که تمایلی از سکوت درباره آن وجود داشته؛ دوم از نظر تاریخ‌نگاری مارکسیستی.

۱. برای قسمت اول رک.

<https://archive.org/details/historymongolsf0ravegoog/page/n8/mode/2up>

۲. برای قسمت دوم رک.

<https://archive.org/details/historyofmongols21howo>

۳. برای قسمت سوم رک.

<https://archive.org/details/historyofmongols03howouoft/page/x/mode/2up>

چنگیزخان در روسیه، مجموع همه ترس‌ها است و یک بیگانه به شمار می‌رود. این جایگاه با خاطره فتح خونین روسیه به دست مغولان آغاز شد که تنها مورد تحقق تصرف کامل آن کشور به دست بیگانه در سراسر تاریخ آن است. عامل دینی نیز نقش مهمی ایفا کرد: وقایع‌نامه‌های روسی چنگیزخان و تاتارها را از دیدگاه دینی مشخصی همچون بیگانگان کافری توصیف می‌کردند که از سوی شیطان برانگیخته شده بودند. وقایع‌نگاران روسی برای اجتناب از روبه‌روشدن با معنای تلویحی خفت‌بار این وضعیت آنچه چارلز هالپرین<sup>۱</sup> «مکتب سکوت»<sup>۲</sup> می‌خواند برگزیدند؛ یعنی حتی‌المقدور از پرداختن به موضوعاتی همچون فتح، حاکمیت یا فرمانروایی تاتار خودداری کردن و فرو کاستن روابط روس و مغول به یک رشته «حملات غارت‌گرانه» تاتارها (Biran, 2007: 153-4).

چنان‌که میخائیل چرنیافسکی نیز به خوبی اشاره کرده «خواستۀ مبهمی متداول و رایج بوده که هرچه سریع‌تر از این موضوع گذشته و آن را مدنظر قرار ندهند» (هالپرین، ۱۳۹۶: ۱۳).<sup>۳</sup> بیشتر متخصصان حوزه تاریخ قرون وسطی در روسیه نفوذ مغول را قابل چشم‌پوشی و بی‌فایده توصیف کرده‌اند و از این موضوع گذشته و به سایر موضوعات پرداخته‌اند (ibid). از سوی دیگر، در همین مورد، تصویرسازی‌های ادبیات قرون وسطایی<sup>۴</sup> در تاریخ‌نگاری روسی جریانی افراطی را می‌سازد که با توسل به ایده «یوغ تاتار»<sup>۵</sup> درباره هرگونه عقبگرد روسیه در برابر رقبای اروپایی‌اش، مغولان را مقصر می‌شمارد. اوج این جریان در دیدگاه‌های انکاری سرگی پلاتونوف<sup>۶</sup> در باوری خود را نشان می‌دهد که «می‌توان حیات جامعه روسیه را در قرن سیزدهم بدون هیچ توجهی به واقعیت یوغ تاتار مورد بررسی قرار داد» (Sabiruv, 2019: 54).

از سوی دیگر، ظهور انقلاب کمونیستی ۱۹۱۷ میلادی روسیه و شکل‌گیری اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تأثیر عمیقی بر تحولات تاریخ‌نگاری قرن بیستم بر جای گذاشت. فلسفه مارکسیستی، روش، چهارچوب و چشم‌انداز مشخصی را برای نگارش تاریخ تعیین کرده بود. مورخان می‌بایست تمام تحولات تاریخی را با همین اسلوب مشخص تفسیر کنند، در غیر این صورت ممکن بود با اتهاماتی مانند سمپاتی برای امپریالیسم و استعمار متهم شوند. یکی از

1. Charles Halperin.
2. Ideology of Silence.

۳. برای متن نقل قول:

Cherniavsky, M, "Khan or Basileus: An Aspect of Russian Mediaeval Political Theory", *Journal of the History of Ideas*, (1959), p. 459.

۴. اثر Zenkovsky 1974 بسیاری از متون و اوراد مذهبی ارتودکسی را که به مغولان از نظر یوغ و تازیانه خداوند نگریسته شده، جمع کرده.

5. Tatar Yoke.
6. Sergei Platonov (1860-1933).

محققان شوروی که نظریات او چهارچوب مهمی را برپا کرد، بوریس یاکوولویچ ولادیمیرتسوف<sup>۱</sup> بود که در دو کتاب چنگیزخان یا زندگی چنگیزخان<sup>۲</sup> و نظام اجتماعی مغول؛ فئودالیسم خانه به دوشی<sup>۳</sup> تاریخ مغولان را با روش‌شناسی مارکسیستی تفسیر کرد.

ولادیمیرتسوف در تک‌نگاری چنگیزخان، اشراف مغولی با نوکران شبان‌شان را جایگزین اشراف اروپایی در زمین‌های کشاورزی در قالب روابط ارباب-سرف می‌کند. چنگیزخان نیز به‌عنوان ابزار قدرت فئودالیسم مغولی معرفی می‌شود و درکی که از موفقیت او به دست داده می‌شود محصول ساختارهای اقتصادی-اجتماعی جامعه مغولی است؛ یعنی فئودالیسم. تصویری که ولادیمیرتسوف از سلسله‌مراتب سیاسی و اجتماعی مغول بازمی‌سازد تا زمانی اساس چشم‌انداز مطالعات شوروی سوسیالیستی را نسبت به تاریخ روسیه و مغولان تشکیل می‌داد (Halperin, 1982: 309-310).

برای مثال مطالعات بعدی محققان شوروی چهارچوب ولادیمیرتسوف را پذیرفته و به‌ندرت آن را اصلاح کرده‌اند. زلاتکین در مقاله «تلاشی برای دوره‌بندی تاریخ فئودالیسم در مغولستان» یا در «شکل‌گیری دولت فئودال مغول و رشته کشورگشایی‌های» آن ایده‌های ولادیمیرتسوف را دربارهٔ مراحل اصلی تکامل جامعه مغولی و علیت‌مندی توسعه روابط فئودالی بین قبایل در ظهور مغولان در قرن دوازدهم میلادی می‌پذیرد (Allsen, 1976: 8).<sup>۴</sup> به همین جهت، تشکیل حکومت مغولان، از نظرگاه مفهومی تاریخ‌نگاری شوروی، نتیجهٔ مجموعه‌ای از عوامل اجتماعی و نه ماحصل مهارت کسی مانند چنگیزخان بود.

### دورهٔ سوم: تاریخ‌نگاری جهانی

#### پیش‌درآمد دههٔ هشتاد

هم‌زمان با دورانی که آثار اصلی اتحاد جماهیر شوروی نوشته می‌شدند، آثار معدودی تا پیش

1. Boris Yakovlevich Vladimirtsov (1884-1931). Борис Яковлевич Владимирцов.

2. Vladimirtsov, B., *Life of Genghis Khan*, 1972.

ترجمهٔ شیرین بیانی به چنگیزخان (۱۳۹۵).

3. Vladimirtsov, B., *Le Régime Social des Mongols, le Féodalisme Nomade*, 1948.

ترجمهٔ بیانی به نظام اجتماعی مغول (فئودالیسم خانه به دوشی، ۱۳۸۶).

۴. برای ارجاعات اصلی به (Allsen 1976) رجوع کنید.

ایوان مایسکی تنازع طبقاتی مغولان را چنین صورت‌بندی می‌کند: «در قرن ۱۱ و ۱۲ میلادی، آریستوکراسی مغولان (نویان‌ها) کنترل را بر چراگاه‌هایی که اصلاً توسط دام‌داران اشتراکی به صورت مشترک نگه داشته می‌شد به دست آوردند. در همان زمان آرات‌ها تبدیل به رعایای فئودالی (سرف) نویان‌ها شدند. در این زمان، واحدهای سیاسی و اجتماعی بزرگ‌تری در نتیجه افزایش درگیری و اصطکاک طبقاتی شکل یافتند؛ اکنون تأسیس امپراتوری مغول، حاصل اوج‌گیری روند این فئودالیسم اولیه بود.» (Allsen, 1976: 8)



از دهه هشتاد در اروپا نوشته شدند که اگرچه به مانند مطالعات شوروی درون چهارچوب پارادایمی منسجمی طبقه‌بندی نمی‌شوند، از جهات خاصی حائز اهمیت‌اند. در این زمان کسانی مانند گروسه کوشیدند با توسعه مطالعات مغولی به صحراگردان تصویری از یک تهدید دائمی از جانب شرق برای اروپا ترسیم کنند. به‌عنوان مثال، در کتاب *امپراتوری صحراگردان*<sup>۱</sup> نوشته گروسه می‌توان تصویری از چنین تهدیدی را دید؛ تصویری از هون‌ها و مهاجمان به روم گرفته تا ترکان عثمانی یعنی فاتحان بیزانس را در برمی‌گیرد و چنگیز و تیمور قسمتی از آن محسوب می‌شوند. این تصویرگری در بخشی از آن، مسلمانان و در نهایت روس‌ها را که در قرن هجده و نوزده به‌سوی اروپا پیشروی کردند نیز در برمی‌گرفت. برای روزگار جنگ سرد نیز که خطر شرق جدی دانسته می‌شد، اشارات تئوریک خوبی داشت (خیراندیش، ۱۳۸۳: ۶).

هم‌زمان با کار گروسه، اثری در زبان آلمانی و به قلم مورخ روس تبار مایکل پراودین<sup>۲</sup> به نگارش درآمد که می‌توان آن را مقدمه‌ای بر آغاز تجدید نظر تاریخی در باب میراث امپراتوری مغول دانست؛ *امپراتوری مغول: ظهور و میراث آن*<sup>۳</sup> تلاشی است برای ارزیابی امپراتوری مغول در جامعیت جهانی آن و تأثیرات سازنده‌ای که بر روزگار پس از خود برجای نهاد. جوهره موضوعی بنیادین کتاب را می‌توان در بافتار مفهوم صلح تارتاری<sup>۴</sup> یا صلح مغولی<sup>۵</sup> فهمید. پراودین در پخش پایانی که نوشتاری بر میراث مغولان است (۵۳۵-۵۰۷) دیدگاه‌های خاصی را مطرح می‌کند؛ به باور او، این تجارت جهانی ساخته‌شده توسط مغولان بود که آسیا و اروپا را به یکدیگر متصل کرد و توسعه افقی شناختی آن دوره راه اکتشافات اروپایی بعدی را هموار نمود. به باور نویسنده «مردمان پس از تخریب نخستین قادر بودند از مزایای منفعت ببرند که امپراتوری جهانی مغول ایجاد کرده بود؛ چه آنان میراث‌بران ارتباطات بارور میان فرهنگ‌های بزرگ ملی بودند و این احتمالاً چشمگیرترین پیش‌شرطی بود که برای تغییرات عظیم بعدی و انگیزه غیر قابل پیشبینی اروپا [برای اکتشافات] مورد نیاز بود» (Prawdin, 1952: 507). از این رو، در ارزیابی میراث مغولان بر جهانی که بر جای گذاشتند، نویسنده می‌گوید: «این میراث مغولان بود که به ایران (پارس) مدرن در زمان صفویان (صوفی‌ها) موجودیت بخشید» (Prawdin, 1952: 508)؛ همین‌طور درباره روسیه با اشاره به ورود سنن اقتصادی مغولان در ساختارهای حاکمیت تزاری می‌نویسد: «این نه با سقوط اردوی

1. Grousset, *L'empire des Steppes: Attila, Gengis-Khan, Tamerlan*, 1939.

2. Micheal Prawdin.

3. Prawdin, *Tschingis-Chan und sein erbe*, 1938.

4. Pax Tartarica.

5. Pax Mongolica.

زرین و نه با به دور انداختن یوغ تاتار که با پذیرفتن آگاهانه میراث مغولی بود که روسیه بار دیگر قدرتمند شد» (ibid: 514). نکات تازه و بدیعی که پراودین در اثر خود مطرح می‌کند، در قالب تاریخ‌نگاری‌های جهانی<sup>۲</sup> بعدی شمایی شفاف‌تر و علمی‌شده به خود گرفت که در قسمت بعدی مورد بررسی خواهند شد.

### طلوع تازه: دیوید مورگان و توماس آلسن

ریشه رهیافت‌های اصلی سده بیست و یکم در مطالعه امپراتوری مغول را می‌بایست در دو دهه انتهایی سده پیشین جست‌وجو کرد. زمانی که از اواخر دهه هشتاد نویسندگانی مانند دیوید مورگان و توماس آلسن دست به کار نوشتن آثاری شدند که سوگیری‌های مبتنی بر تخریب و وحشت مغولی را به چالش تفاسیر تازه از روایت‌های پیشین کشاند؛ از این رو بخش حاضر از مقاله روبه‌رو را از اواخر سده بیستم شروع می‌کنیم.

انتشار نسبتاً هم‌زمان آثار جدیدی در بریتانیا و ایالات متحده انگاره‌های حاکم بر مطالعات امپراتوری مغول را به طرز قابل‌توجهی تغییر داد. از سوی دیگر، رهایی امپراتوری مغول از تحکم حزبی و ایدئولوژیک شوروی ظرفیت‌هایی را گشود که تا پیش از آن نادیده انگاشته می‌شد. آثاری که در این زمان نوشته شدند، یادآور همان فهمی است که برخی نویسندگان قرون وسطایی داشتند: تصویر امپراتوری مغول در ماهیت جهانی آن. آثار دهه هشتاد بدین‌سو در بافتار سیاسی جهانی‌ای فهمیده می‌شود که با پدیده جهانی‌سازی همراه است. پی‌گیری مطالعات در آثار دیوید مورگان<sup>۳</sup> و توماس آلسن<sup>۴</sup> نشان می‌دهد که جهانی‌دیدن امپراتوری مغول، چگونه وارد مطالعات شده است. این قسمت به جهت حفظ خط زمانی، آثار مورگان و آلسن را در هم‌پوشانی با یکدیگر مورد بررسی قرار می‌دهد.

هنگامی که دیوید مورگان در سال ۱۹۸۶ میلادی کتاب *مغول‌ها*<sup>۵</sup> را به چاپ رساند بر این باور بود که امپراتوری مغول چندان درگیر جزئیات نبوده و اهمیتی به تشکیلات دیوانی نشان نمی‌دهد. کتاب مذکور، رساله دکتری و مقاله چه کسی *امپراتوری مغول را اداره می‌کرد؟*<sup>۶</sup> (۱۹۸۲) بر این دیدگاه نوشته شدند (مورگان، ۱۳۹۰: ۵-۲۶۴). با رعایت تقدم زمانی، نگاه بر سیر فکری آثاری که مورگان طی چند دهه گذشته نوشته است خود نشان‌دهنده تحول در

۱. در مقاله حاضر از ترجمه انگلیسی استفاده شده است.

2. Global History.

3. David O. Morgan.

4. Thomas Allsen.

5. Morgan, *The Mongols*, 1986.

6. "Who Ran the Mongol Empire?" in *Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland*.

نگرش جهانی به مغولان است.

مورگان در مقاله چه کسی امپراتوری مغول را اداره می‌کرد؟ (۱۹۸۲) بر این باور بود که امپراتوری مغول ضرورتاً از طریق نهادهایی اداره می‌شد که از سنت‌های امپراتوری‌های پیشینی استپی اخذ شده بود. به‌طور مشخص، «المان‌های عشایری مغولی» اهمیت خودشان را داشتند، اما در زمانی که حکومت از جایگاه یک امپراتوری استپی فراتر رفت، با فاصله عظیمی، این تنها میراث و همکاری عناصر ختایی بود که دوره سازنده امپراتوری را رقم زد (Morgan, 1982: 133). این باوری است که اندیشه تاریخی دهه هشتاد مورگان و به مقدار کمتری کتاب تعدیل‌شده مغول‌ها ۱۹۸۵ را شکل می‌دهد. با این حال، راه تجدیدنظر در اندیشه مورگان از اواخر دهه نود گشوده شد که در قسمت بعد بررسی می‌شود.

#### در آمریکا: تاریخ‌نگاری جهانی<sup>۱</sup> توماس آلسن

هم‌گام با انتشار آثار مورگان، آنچه فهم ما را از حکومت مغولان، به‌منزله یک امپراتوری مبتنی بر غارت صرف، به سمت وجود تمایلات اصلاح‌طلبی و گرایش‌های اداری در نهاد مغولان تغییر داد، انتشار کتاب نویسنده مؤلف، توماس آلسن، جهان‌گشایی مغول: سیاست‌های خان بزرگ مونگوقاآن در چین، روسیه و سرزمین‌های اسلامی ۱۲۵۹-۱۲۵۱<sup>۲</sup> (۱۹۸۷) بود که تحول بسیار مهمی ایجاد کرد. آلسن نکته ساده‌ای را در این کتاب مطرح می‌کند: در دهه ششم قرن سیزدهم، ارتش مغولان سرزمین‌های میان‌لهستان تا چین را درنوردیدند. تصرف جوامع بزرگ یکجانشین شرق و آسیای غربی به‌طور کامل و دائم، نیازمند سربازان، آذوقه و تجهیزات محاصره در مقادیری بود که خود مغولان به تنهایی از پس آن بر نمی‌آمدند؛ از این رو یک عامل غالباً نادیده گرفته شده در موفقیت مغول‌ها، کارآیی سیستم مدیریتی مغولی بود (ibid, 1-7). آلسن نتیجه می‌گیرد که مونگوقاآن با تلفیق اصلاحات داخلی و گسترش ارضی خارجی،

---

۱. تاریخ‌نگاری جهانی به‌عنوان برابرنهاده Global History رویکردی است که تمایل دارد تا ارتباطات تاریخی‌ای را بررسی کند یک/چند حادثه یا پدیده تاریخی در سطحی جهانی، دو/چند واحد تولیدکننده فرایندهای تاریخی را به یکدیگر متصل کرده باشد. آثار سه‌گانه توماس آلسن که در این مقاله تحلیل شد، تلاش می‌کنند تا در همین چهارچوب به مطالعه ادغام (Integration) و ارتباطاتی (Connections) بپردازد که تمدن‌های معاصر با امپراتوری مغول را در منحنی‌ای از روابط متقابل قرار داده‌اند. موضوعات بررسی‌شده او شامل تبادل کالا، فرهنگ، دانش، تکنولوژی و جابه‌جایی جمعیت‌های انسانی میان ایلخانان ایران، چین و دولت‌های اروپایی در سده‌های سیزدهم و چهاردهم‌اند. برای مطالعه بیشتر در باب چستی تاریخ جهانی جدید، رک.

Conrad, Sebastian, (2017), *What is Global History?*, Cambridge University Press.  
2. Allsen, *Mongol Imperialism: The Policies of the Grand Qan Möngke in China, Russia, and the Islamic Lands, 1251-1259*, (1987).

عناصر عشایری محافظه‌کار<sup>۱</sup> را در مرزهای ناآرام به جنگ مشغول کرد. نتیجه آنکه طرفداران نظم و نسق‌دهی به سیستم مدیریتی و دولت مرکزی نیرومند، فضای مناسب را برای تعقیب اهداف خود یافتند. معیارهای مدیریتی و مالی مونگوقاآن، منابعی را تولید کرد که برای تداوم حملات و فتوح لازم بود. (ibid, 220).

کتاب آلسن در حکم دفاعیه قدرتمندی است علیه نویسندگان ادبیات مشحون از تخریب و وحشی‌گری مغولی، و بر اینکه موفقیت مغول‌ها محصول توانایی اثرگذار آن‌ها در بسیج منابع مادی و انسانی بود که پایه فتوحات بعدی آن‌ها را ساخت. شواهد آلسن قانع‌کننده و مهارت‌های زبانی او تحسین‌برانگیز است. او بر زبان‌های فارسی، چینی و روسی تسلط دارد و از مآخذ موجود در این زبان‌ها برای اثبات نظرات خود استفاده کرده است. نتایج حاصل از چنین قابلیت‌های زبانی و استدلالی قوی و انقلابی‌اند، اما حتی انتشار چنین کتابی نیز ساختارهای فکری مورگان را در هم نشکست؛ چه او یک سال بعد در نقدی که بر کتاب آلسن برای انجمن مطالعات خاورمیانه نوشت، همچنان ترجیح می‌داد تا با نگرش بدبینانه‌تری به اثر او نگاه بکند؛ چراکه اعتقاد داشت مآخذ دست اول تلاش کرده‌اند تا ارزش افزون‌تری به موفقیت‌های مونگوقاآن بدهند (Morgan, 1988: 52).

یک دهه بعد، مقاله مغولی یا ایرانی: دولت ایلخانیان ایران (۱۹۹۶) آغاز راه تجدیدنظر مورگان بود. او توضیح داد اصطلاحاتی که از تاریخ سری مغولان استخراج شده نشان می‌دهد که آن‌ها به طرز یقین‌آمیزی درگیر جزئیات بوده‌اند. یک بررسی از کسانی که توانستند به مقام صاحب‌دیوانی به‌منزله بالاترین جایگاه دیوانی برسند، نشان داده است آن‌ها همیشه نیز ایرانی نبودند؛ بلکه افرادی از مغولان نیز در میان‌شان پیدا می‌شد. برخلاف امپراتوری‌های استپی دیگر که پس از مرگ بنیان‌گذارشان از بین می‌رفتند، امپراتوری مغول پس از مرگ چنگیز نه تنها بر جای ماند که برای نیم‌قرن دیگر نیز به گسترش خود ادامه داد. این اثبات می‌کند که میزان اثربخشی از مناسبات مدیریتی نه فقط توسط غیرمغولان مناطق فتح شده، امپراتوری را به پیش می‌راند است (Morgan, 2004: 133-4).

مورگان این تجدیدنظر طلبی را گام کوچکی توصیف می‌کرد تا مغولان را در جایگاهی واقعی یعنی در موقعیت تاریخی‌شان قرار بدهد (مورگان، ۱۳۹۰: ۲۶۵). البته این فرایندی نبود که یک شبه به وقوع پیوسته باشد. مورگان تا اوایل قرن حاضر نیز با تردید با نتایج خیره‌کننده حاصل از تحقیقات جدید که درصدد ارائه بازنگرشی نسبت به تاریخ مغولان بودند، برخورد

---

1. Conservative.

2. "Mongol or Persian: the government of Ilkhanid Iran" in *Harvard Middle Eastern and Islamic Review*.

می‌کرد. هنگامی که در سال ۲۰۰۳ کتاب مهم جرج لین منتشر شد<sup>۱</sup>، مورگان نسبت به نتایج کتاب که ایلخانان اولیه را حاکمان فاضل و روشن‌بینی می‌پنداشت، همچنان به شکلی رفتار می‌کرد که یادآور قضاوت‌های همواره تردیدآمیز او بود که با زبانی بلیغ نوشته شده بودند. مورگان کتاب لین را چیزی از سر شوق و احساس ارزیابی می‌کرد تا از سر احتیاط و معتقد بود هلاکو و جانشینان بلافصل او را نمی‌توان نمونه‌های کاملی از فضل و فضیلت به حساب آورد (Morgan, 2004: 133)؛ باین‌حال، قضاوت‌های او از خشم، بی‌رحمی و بی‌انصافی معمول در آثار پژوهشگران سنت‌گرای تاریخ مغولان تهی است. به عبارت دیگر، نگرش مورگان، روند پیوسته‌ای بوده است که از سال ۱۹۸۲ میلادی پله‌به‌پله شاهد تغییرات مهمی در خود بوده است.

در سال ۲۰۰۴ برای مورگان مسجل بود که کتاب فرهنگ و کشورگشایی در اوراسیای مغول<sup>۲</sup> (چاپ نخست ۲۰۰۱، چاپ مورد رجوع در این مقاله ۲۰۰۴) از آلسن، با فاصله زیاد، مهم‌ترین اثری است که برای مدت طولانی پیش از این به چاپ رسیده است. عنوان متن پیاده‌شده سخنرانی مورگان: مغولان در ایران؛ یک ارزیابی مجدد<sup>۳</sup> خود نشان‌دهنده صرف‌نظر نسبت به عقاید تاریخی دهه هشتاد است (Morgan, 2004: 134). باین‌حال مورگان اعتراف می‌کند آنچه حدود چهل سال پیش از آن (۱۹۶۴) توجه او را به امپراتوری مغول جذب کرد، گستره نظامی آن بود؛ نگاه‌کردن به نقشه و شگفتی حاصل از ابعاد بزرگ‌ترین امپراتوری پیوسته تاریخ: «ما تازه آغاز کرده‌ایم به دیدن اینکه هنوز مطالب بسیاری در خصوص حکمرانی مغول وجود دارد» (ibid: 135).

مورگان در آخرین کار مهم خود پیش از مرگ، به ابراز جدیدترین دیدگاه‌هایش درباره مغولان و اثر حکومت آنان بر ایران می‌پردازد. مغول‌ها می‌آیند (۲۰۱۷)<sup>۴</sup> از مجموعه ایده ایران در مدرسه مطالعات شرق و آفریقا<sup>۵</sup> در لندن، با این تجدیدنظرطلبی همراه است که تهاجمات مغولان چنان‌که الگوهای زبانی مستتر در منابع معاصر تلاش می‌کند نشان بدهد، ویرانگر نیز نبوده است. او معتقد بود اگرچه گفته شده که مغولان شهرها را با خاک یکی کردند، اما آن‌چنان نیز مقرون به صحت نیست؛ چه آنان می‌بایست در تعقیب اهدافشان بسیار بی‌ملاحظه بوده باشند، چنان‌که به نظر می‌رسد مناره بسیار بلند شهر بخارا و مقبره امیر اسماعیل سامانی را

1. Lane, *Early Mongol Rule in Thirteenth-Century Iran: A Persian Renaissance*, 2003.

این کتاب در صفحات بعدی بررسی شده است.

2. Allsen, *Culture and Conquest in Mongol Eurasia*, 2004.

3. "The Mongols in Iran: A Reappraisal" in *Iran*.

4. Morgan; Stewart, *The Coming of the Mongols*, 2017.

5. SOAS: The School of Oriental and African Studies (1916).

ندیده‌اند! (Morgan, 2017: 50).

جالب است که مورگان در این باره، تقریباً به همان استدلالی متوسل می‌شود که در سال ۱۹۸۶ در آرا تجدیدنظرطلبانه برنارد لوئیس دربارهٔ ظرفیت ویرانگری جنگ‌های مغولان رد کرده بود: لوئیس می‌گوید «باید در برابر پذیرش این وسوسه مقاومت کرد که مغولان می‌توانسته‌اند دنیای اسلام را به‌طور کامل و آن‌طور که مورخان آن عصر به ما القا می‌کنند، ویران کرده باشند؛ در شرایطی که می‌دانیم ابزار ویرانگری مغولان در مقایسه با آنچه هیتلر در اختیار داشت، بسیار ابتدایی بوده است» (Lewis, 1973: 179-98). این استدلال در سال ۱۹۸۶ میلادی برای مورگان قانع‌کننده به نظر نمی‌رسید؛ او با توجه به اثر جنگ‌های مغولان بر وضعیت کشاورزی خراسان و اینکه قنات‌های ایرانی که نیازمند مراقبت دائمی شدیدی بودند، در ذهنیت مغولی که تنها به مرتع می‌اندیشید، نمی‌توانستند واجد اهمیتی باشند، به ابراز این دیدگاه می‌پردازد که به عقیدهٔ او تا جایی که به خراسان و ماوراءالنهر مربوط می‌شود، شهادت معاصران را [در ویرانی منطقه] باید پذیرفت (مورگان، ۱۳۹۰: ۹۹). این در حالی است که در سال ۲۰۱۷ به این باور رسیده بود که نمی‌تواند نوشته‌های معاصران جنگ‌های مغول را نیز بی‌کم‌وکاست بپذیرد؛ به‌خصوص آن که شواهدی از بازی‌های رتوریکال<sup>۱</sup> در این آثار دیده می‌شود (Morgan, 2017: 50).

آثار اواخر دههٔ نود نقطهٔ عطف مطالعات امپراتوری به حساب می‌آیند؛ در این دهه، روزنامهٔ واشینگتن پست به چنگیزخان لقب مرد هزاره داد.<sup>۲</sup> چونان تصویرپردازی‌های قرون وسطایی از آن «تازیانهٔ خدا» که مأمور بود تا جهان را نابود کند، آلسن فضایی را ساخت تا امپراتوری مغول در ابعاد جهانی‌اش توضیح داده شود. به‌طوری که تا سال فوت آلسن در ۲۰۱۹ را می‌توان دورهٔ تسلط رویکرد آلسن بر مطالعات مغول به حساب آورد؛ چه آثار آلسن استانداردهای نوینی را برای مطالعهٔ امپراتوری فراهم کرد و دامنهٔ وسعتی را که در آن می‌شد به طرح پرسش پرداخت توسعه داد. چنان‌که میخال بیران پیش‌تر نوشته است چشم‌انداز اوراسیایی آلسن مسائلی زیادی را به آثار تخصصی که براساس مآخذ چینی یا فارسی نوشته می‌شدند، افزوده است و در حالی که پیش از آلسن نویسندگانی که مآخذ شرقی و غربی را در تکامل با یکدیگر می‌دیدند، انگشت‌شمار بودند (Biran, 2013: 1023). امروزه شمار زیادی از پژوهش‌های متجددانهٔ امپراتوری مغول بر همین نگاه نوشته می‌شوند.

مغولان مهارت‌هایی نشان دادند که آن‌ها را در حکم کارآفرینان برجسته‌ای قرار می‌دهد که

1. Rhetorical Games.

2. <https://www.washingtonpost.com/archive/opinions/1996/01/13/man-of-the-millennium-and-other-milestones/07357bca-d10a-46d4-a9d1-44ef22a3fa50/>

می‌توانند عده‌ای از نیروهای کار را به طرز کارآمدی بسیج کنند. این نکته، ایده کتاب بعدی آلسن را توضیح می‌دهد. کتاب *کالا و مبادله در امپراتوری مغول؛ تاریخ فرهنگی منسوجات اسلامی* (۱۹۹۷)<sup>۱</sup> اثر کوچکی است درباره کارگران نساجی مسلمانی که به دلیل مهارت‌های حرفه‌ای توسط اربابان مغول جدید به سمت شرق کوچ داده شدند تا اشتهای شدید مغولان به بافت منسوجات زربفت را ارضا بکنند (مورگان، ۱۳۹۰: ۲۶۵). درحقیقت کتاب *کالا و مبادله* سوی دیگری از موضوعی را آشکار می‌کند که آلسن همیشه مشتاقانه دنبال کرده: تأثیر منافع و علایق مغولان بر تبادل دانش و فرهنگ. آلسن برخلاف سایرین که به روند شرق به غرب انتقال تکنولوژی در جاده ابریشم اشاره می‌کنند، روند غرب به شرق را مورد مطالعه قرار می‌دهد. مهم‌ترین جنبه بحث‌های آلسن این است که تأکید می‌کند نقش مغولان را باید به‌عنوان اقتباس‌گران یا واسطه‌های فرهنگی جدی‌ای تلقی کرد که علایق و نیازهای آن‌ها اثر مهمی در مبادلات فرهنگی برجای گذاشت (Manz, 1998: 485-6).

انتشار آثار آلسن در دو دهه پایانی قرن گذشته در حکم مقدمه‌ای بود برای انتشار کتاب اصلی او، *فرهنگ و کشورگشایی در اوراسیای مغولی*<sup>۲</sup> (۲۰۰۱) که در آن چشم‌انداز تاریخی و جغرافیایی وسیعی را در بررسی مبادلات فرهنگی شرق و غرب آسیا به کار برد تا تاریخ تبادلات فرهنگی بین ایران ایلخانی و چین یوآن را در پرسپکتیو منطقه اوراسیا بگذارد.

اهمیت اصلی کار آلسن در نگاه به روابط ایران و چین در امپراتوری مغول به‌عنوان یک کل است که تاریخ امپراتوری را جهانی می‌کند: ایلخانان ایران و سلسله مغولی یوآن در چین، برای آنکه در شبکه سیاسی اتحاد/ خصوصیت اولوس‌های مغولی پایدار بمانند، به‌طور همه‌جانبه‌ای به حمایت از یکدیگر پرداختند. به همین جهت، بنا به قول آلسن، از رسیدن هلاکوخان به خراسان در ۱۲۵۶ میلادی تا مرگ ابوسعید در ۱۳۳۵ میلادی، همکاری بدون وقفه‌ای بین ایلخانان و سلطنت مغولی چین وجود داشت. آن‌ها از یکدیگر در زمینه‌های دیپلماتیکی، ایدئولوژیکی و نظامی حمایت می‌کردند؛ به تبادل کالاها، اطلاعات و نمایندگان سیاسی می‌پرداختند و مهم‌تر از همه اینکه آن‌ها منابع متنوع فرهنگی ملل زیردست خود را مورد اشتراک و تبادل قرار می‌دادند (Allsen, 2004: 56).

با توجه به تمایل مغولان به جابه‌جایی کارگزاران امپراتوری، مقدار زیادی تعامل فرهنگی بین جوامع نژادی، زبانی و دینی پدید آمد. فعالیت‌های نمایندگان فرهنگی مانند خواجه رشیدالدین فضل‌الله ایرانی یا پولاد چینگ-سانگ مغول (نماینده اعزامی خان بزرگ به دربار

1. Allsen, *Commodity and Exchange in the Mongol Empire: A Cultural History of Islamic Textiles*, 1997.

2. Allsen, *Culture and Conquest in Mongol Eurasia*, 2001.

ایلخانان) به منزله واسطه‌گران «تاریخ فرهنگی اوراسیا»ی قرون وسطای پسین، موضوعی است که آلسن در فصل دوم کتاب خود به آن می‌پردازد. تصویری که آلسن از فرستاده‌خان بزرگ به ایران می‌سازد، تصویر مغول روشن‌اندیشی است که در عین حال که به ریشه‌های مغولی خود وفادار و متعهد است، عامل اصلی و موافق اصلاحات در چین نیز است (ibid: 79).

کتاب آلسن نشان داد که در منطقه فرهنگی چین و ایران، مغولان به طرز فعالانه‌ای در کار تبادلات فرهنگی، علمی و تمدنی، به‌عنوان بازیگران باهوش و گاه دانشی‌مردان برجسته شرکت داشته‌اند. چهارچوبی که آلسن طی دو دهه هشتاد و نود و اوایل قرن بیست و یک اخذ کرد، واجد ویژگی‌های مهمی بود: جذابیت، استفاده و ترکیب مهارت‌آمیز اطلاعات منابع مختلف، تنوع زبانی مناسب، استدلال‌های قانع‌کننده و تازگی چشم‌اندازهای مطروحه، قالب تاریخ‌نگاری متجددانه<sup>۱</sup> جذابی را فراهم آورد که نگرش به امپراتوری مغولان را به طرز ساختارشکنانه و اساسی متحول کرد و در بیست سال گذشته تبدیل به قالب مسلط تاریخ‌نگاری مغول شده است.

از این دیدگاه، آلسن تنها کسی نبود که دست به خلاقیت‌های نوینی زد. برای سال‌های متمادی پژوهشگرانی که در تاریخ ایلخانان کار می‌کردند، آنچه اعتلا و پیشرفت می‌نامیدند، در دوره حکومت غازان‌خان و اصلاحات او جست‌وجو می‌کردند؛ جرج لین اولین<sup>۲</sup> کسی است که این تصور تاریخی عمومیت‌یافته را می‌شکند و تلاش می‌کند ایلخانان متقدم را سازندگان و پایه‌گذاران دوره طلایی حکومت ایلخانی معرفی بکند. جرج لین، دانشجوی سابق دکترای مورگان، در سال ۲۰۰۳ کتاب *ایران در اوایل عهد ایلخانی؛ رنسانس ایرانی* را منتشر کرد. لین با استفاده از شواهد گسترده نشان می‌دهد دوره متقدم حکومت ایلخانی چنان‌که تفکر سنتی تاریخ ایران باور دارد، دوره آشوب، ویرانی و بی‌ثباتی سیاسی نبوده است؛ بلکه در سال‌های اولیه ایالات تحت سلطه ایلخانی عموماً پیشرفت کردند و دوره‌ای از صلح و امنیت نسبی را تجربه نمودند؛ حمایت ایلخانان از علم و هنر، به معنویت سرشار این عصر و استقرار یک هویت فرهنگی که تا زمان کنونی دوام آورده است، حیات تازه‌ای بخشید. به‌طور کلی دوره حکومت ایلخانی به‌عنوان یک دوره فرهنگی قابل‌توجه و عصر طلایی فعالیت‌های هنری و ادبی شناخته شده است (لین، ۱۳۹۰: ۳۷۶-۷).

در این میان مباحث فرهنگی بخش مهمی را به خود اختصاص داده است؛ به‌ویژه حوزه روبرشد تاریخ‌نگاری زنان شاهد پژوهش‌های مهمی بوده است؛ برونو دو نیکولا در کتاب

---

1. Historical Revisionism.  
2. George Lane.



زنان در ایران عهد مغول: خاتون‌ها (۱۳۳۵-۱۲۰۶) (۲۰۱۷)<sup>۱</sup>، اگرچه بر زنان سلطنتی دربار مغول در ایران تمرکز می‌کند، تاریخ آنان را از پیش از تشکیل امپراتوری ردگیری می‌کند؛ نکته‌ای محوری که او به حوزه مطالعات تاریخ زنان در ایران می‌افزاید این است که افزایش اهمیت و نقش زنان را در ایران و به‌طور کلی جامعه خاورمیانه، مرهون فرهنگی ارزیابی می‌کند که مغولان با خود به ایران آوردند (Nicola, 2017: 50). این اثر در زمینه‌ای کلان‌تر طرح می‌شود که آن برادبریج در *زنان و شکل‌گیری امپراتوری مغول* (۲۰۱۸) کار کرده است. او در کتاب خود از نقشی پنهانی پرده برمی‌دارد که زنان، دختران و شاهزادگان زن امپراتوری مغول در ایجاد پیوند میان مردان، و حاصل از آن، شکل‌گیری روابط سیاسی بر عهده داشتند؛ درحقیقت گسترش کمپین‌های نظامی امپراتوری مغول تنها در وضعیتی موفقیت‌آمیز شد که زنان در پس‌زمینه عهده‌دار هدایت تأسیسات نهادی جامعه مغولی در غیاب مردان می‌شدند؛ کنترل چادرها و ساکنان آن، گله‌ها، مهاجرت‌های بیلابلی در زمانی که مردان در جنگ بودند و ...

زمانی که امپراتوری توسعه یافت، این ارقام به صدها و هزاران نفر افزایش یافت؛ این توانایی مدیریتی زنان چه در زمان جنگ و چه در زمان صلح، برای شکل‌گیری امپراتوری ضروری بود؛ به عبارت دیگری؛ مدیریت زنان بر «جبهه داخلی» جنگ، سربازان مغول را قادر ساخت به پیشروی در سرزمین‌های دیگر بپردازند (Broadbridge, 2018: 2).

نگرش جهانی به تاریخ امپراتوری مغول، با چاپ مجموعه Globalities از انتشارات ریکشن همچنان دنبال می‌شود. هدف از انتشار مجموعه مذکور بازتفسیر اندیشمندانه تاریخ با بررسی مسائل مهمی است که در فضاهای زمانی و سیاسی بزرگ رخ داده‌اند. یک نویسنده پرتوان و پرکار در مطالعات امپراتوری مغول، تیموتی می<sup>۳</sup>، چنان‌که خود اعتراف می‌کند با

1. De Nicola, *Women in Mongol Iran: The Khatuns, 1206-1335*, 2017.

۲. برادبریج صاحب کتاب مهم دیگری است. در حالی که در فضای تاریخ‌نگاری آلسن فضای اوراسیا مورد توجه قرار گرفته، نویسنده کتاب پاسخ به مسئله مشروعیت مغولی را در زمینه روابط ایلخانان با ممالیک مصر قرار می‌دهد و سوی دیگری از روابط جهانی‌ای را آشکار می‌کند که پیش‌تر بدان پرداخته نمی‌شد؛ رک. برادبریج، آن. اف، (۱۳۹۹)، *پادشاهی و ایدئولوژی در دنیای اسلامی - مغولی*.

3. Timothy May.

تیموتی می پدیدآورنده یک دانش‌نامه مهم در تشریح اصطلاحات زبانی، اسامی، تواریخ، مکان‌ها، دولت‌ها، گروه‌های قومی، شرکت‌های تجاری، رخداد‌های مهم و... در ارتباط با سازمان امپراتوری مغول است؛ چنین اثر مهمی می‌تواند برای آن دسته از دانشجویان و نویسندگان امپراتوری مغول که گستره بی‌پایان نام‌ها و اصطلاحات برای آنان گیج‌کننده است، مرجع مفیدی باشد؛ رک.

May, Timothy (2017) *The Mongol Empire: A Historical Encyclopedia*, Two Vols. ABC-

ایستادن بر شانه‌های دو نویسنده «مؤلف» تاریخ مغول، دیوید مورگان و توماس آلسن، در فضایی از تاریخ‌نگاری بزرگ‌مقیاس پیش‌برنده مطالعات است.

او در کتاب *جنگ‌های مغولان در تاریخ جهان* (۲۰۱۲)<sup>۱</sup> جنگ‌های مغولان را به‌عنوان عاملیتی ارزیابی می‌کند که نقشه جهان را دگرگون کرد. می‌امپراتوری را در چشم‌اندازی جهانی قرار می‌دهد. این واقعیت که در حدود بیست دولت مختلف به‌واسطه تهاجمات مغولان منحل شدند (May, 2013: 21)، فضایی را فراهم می‌کند که نویسنده در آن به ابراز بخش اصلی دیدگاه‌هایش درباره مبادلات جنگ‌گیری بپردازد. *دنیای ۱۳۵۰*: یک *دنیای جهانی* (ibid: 81-106) مهم‌ترین فصل بخش اول کتاب است که به‌طور مشخص می‌تواند به یک مسئله بسیار مهم مطالعات مغول پاسخ بدهد: حیرت مورخان امپراتوری مغول از فروپاشی سریع آن. حیرتی که چارلز ملویل<sup>۲</sup> آن را دست‌مایه مطالعه‌ای می‌کند تا در آن به بررسی شورش فرماندهان سال ۱۳۱۹ میلادی در قلمرو ایلخان‌های ایران بپردازد.<sup>۳</sup>

اهمیت کتاب می‌در همین‌جا خود را نشان می‌دهد که به‌جای مفهوم سقوط، نوعی تداوم سیستم امپراتوری مغول را در دولت‌هایی نشان می‌دهد که به نحوی با یک ریشه جنگ‌گیری در ارتباطند و این با دیدگاهی همراه است که امپراتوری مغول را منبع زنده‌ای از ارزش‌های سیاسی برای سلسله‌های متعدد اوراسیا می‌داند: مرجع شکوه امپراتورانه و مجمع نهادها و مؤسسات کارکردی که اثرگذاری آن‌ها چه در سلسله‌هایی که خود را به خاندان جنگ‌گیری منسوب می‌دانستند (تیموریان، چینگ در چین، ازبک‌های آسیای میانه و مغولان هند) و چه در سلسله‌هایی که هر ارتباطی با مغولان را انکار می‌کردند (عثمانی، مسکوی روسیه و مینگ) غیر قابل انکار است (Biran, 2013: 1027). اما در بخش دوم کتاب میراث فرهنگی امپراتوری مغول در چشم‌اندازی جهانی بررسی شده و این شامل روایت توصیفی پرجزئیاتی است از

---

CLIO: California.

نویسنده مذکور هم‌چنین نویسنده کتاب مهم دیگری است به نام *هنر جنگ مغولی: جنگ‌یزخان و سیستم نظامی مغولان* (۲۰۰۷)؛ قوت کتاب را می‌توان در جزئیات بسیار دقیق آن در نحوه جذب سرباز، آموزش، تشکیلات و تاکتیک‌هایی دانست که در مغولان در جنگ‌هایشان به کار می‌بردند؛ هم‌چنین فصل راه‌گشایی در میراث جنگ‌های مغولان و بحث‌هایی در خصوص اسلحه‌های باروتی در انتهای کتاب قرار گرفته که بسیار مفید است (138-146)؛ اما هر چند که متن کتاب برای مخاطبی عمومی نوشته شده که در عین حال که در پی واقعیت تاریخی است، ملال متون تخصصی تاریخ‌نگاری را نمی‌تواند تحمل کند، مقدمه مناسبی فراهم می‌کند رک.

May, (2007), *The Mongol Art of War: Chinggis Khan and the Mongol Military System*, Pen & Sword Military.

1. May, *The Mongol Conquests in World History*, 2013.

2. Charles P. Melville.

3. Melville, 1997, pp. 89-120.

جواد عباسی در نوشته کوتاهی به بررسی این فصل کتاب پرداخته است؛ ۱۳۸۳: ۱۵۹ تا ۱۵۶.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ / ۳۴۷

انواع شبکه‌های تبادل در گستره اوراسیا؛ چنان‌که مفهوم صلح مغولی در این کتاب برای شرح نهادهای مرتبط با امنیت و انتقال کالا و انسان مورد استفاده قرار گرفته؛ چهره‌ اثرگذار می، اوگتای‌خان<sup>۱</sup> است که دوره جدیدی از تأسیسات نهادی را در امپراتوری آغاز کرد (May, 2013: 109-256).

شکل دقیق‌تری از بحث بالا را می‌توان در مجموعه تاریخ کمبریج، آسیای داخلی: عصر چنگیزی (۲۰۱۲)<sup>۲</sup> پیدا کرد. نگاه به لیست نویسندگان فصول خود گویای نگرش متحول‌شده به امپراتوری مغول است. مهم‌ترین بخش کتاب، بخش دوم: میراث جنگ‌های مغول است که فصل نوشته‌شده توسط آلسن: مغولان به مثابه انتقال‌دهندگان تبادل فرهنگی، جابه‌جایی انسان، متون و کالاها را بررسی می‌کند. ایده اصلی در این فصل کتاب، تصویر امپراتوری مغول به‌عنوان فرایند مداومی از در هم آمیزش فراورده‌های فرهنگی تمدن‌های مختلفی است که زیر سلطه مغولان قرار گرفتند؛ به‌جز پیامد تبعی رسته‌جنگ‌ها و گسترش انفجاری امپراتوری که به‌طور غیر خودخواسته‌ای می‌توانست مجموعه‌ای از ارتباطات را ایجاد کند، آنچه آلسن معتقد است این فرایند مداوم تبادل را ممکن می‌کرد، به‌طور مشخص به «سیاست‌های امپراتورانه» ای باز می‌گردد که به هدف گسترش کمپین‌های جنگی طراحی شده بود (Allsen, 2009: 135, in Di Cosmo).

آنچه این کتاب را شاخص می‌کند، محیط تاریخ‌نگارانه امپراتوری مغول است که آن را در گستره جغرافیایی اوراسیا به‌عنوان یک کل واحد قرار می‌دهد که یکی از شاخصه‌های اصلی مطالعات جهانی امپراتوری مغول است.

در نهایت، دوره امپراتوری مغول دست‌مایه تئورسازی‌های مختلفی در خصوص مدرنیته<sup>۳</sup>، مفهوم حکومت جهانی، تاریخ روابط شرق و غرب و... بوده است. عایشه زاراکل<sup>۴</sup> در کتاب

---

1. Ögedei Khan (1229-1241).

2. Di Cosmo, N, Frank, A, & Golden, P, *The Cambridge History of Inner Asia: The Chinggisid Age*, 2012.

۳. رابطه میان تشکیل حاکمیت مغولان و ورود به دنیای مدرن نیز موضوع بحث‌های انگشت‌شماری بوده است؛ در یکی از آثار تحسین‌شده، کتاب چنگیزخان و شکل‌گیری دنیای مدرن (۲۰۰۴)، نوشته مورخ غیر حرفه‌ای آمریکایی، جک ودرفورد، روابط بحث‌برانگیزی را میان امپراتوری مغول و پدیداری رنسانس اروپایی ایجاد می‌کند که «تکنولوژی جدید، دانش و ثروت تجاری [که به‌واسطه مبادلات مغولان وارد اروپا شد] رنسانس اروپایی را شکل داد» (p. 19). هم‌چنین او برای اثبات دیدگاه‌های شاذی مانند آن که مغولان «الفبای جهانی» پدید آوردند «که با آن تمامی زبان‌ها نوشته می‌شد»، مطلقاً هیچ شواهد تاریخی ارائه نمی‌دهد (ibid). در نهایت کتاب ودرفورد را نمی‌توان چیزی جز یک تاریخ‌نگاری عامیانه (Popular History) که برای مخاطب عمومی نوشته شده ارزیابی کرد. ترجمه فارسی کتاب در مشخصات زیر:

و درفورد، جک، (۱۴۰۲)، چنگیزخان و ساختن دنیای مدرن.

4. Ayse Zarakol.

پیش از غرب: ظهور و سقوط نظم‌های جهانی شرق (۲۰۲۲) دوره امپراتوری مغول را مبدأ توالی‌ای از نظم‌های جهانی تفسیر می‌کند که حد فاصل جدایی شرق از غرب (شرق جهانی)، به‌مثابه یک موجودیت مستقل است (Zarakol, 2022: 22). زاراکل سه نظم جهانی متوالی را در یک بازه زمانی پانصد ساله تشخیص می‌دهد که از مبدأ خاندان چنگیزخان و جانشینان آن‌ها شکل گرفت و با نظم جهانی متعاقب دوره تیموری و اوایل مینگ از قرن چهاردهم تا پانزدهم ادامه یافت و در نهایت به یک دنیای در حال جهانی شدن ختم شد که هسته‌های مرکزی آن در محیط‌های سیاسی امپراتوری‌های پساتیموری از قرن پانزدهم تا هفدهم و نظم صاحب‌قرانی متمرکز شده بود. بحث اصلی زاراکل در این است که در هر دوره از این سه دوره، دنیا تحت نظم و رهبری خاندان بزرگ قرار داشت که «حق حاکمیت» خود را در امتداد خطوط چنگیزی ترسیم می‌کردند (ibid: 26).

چنان‌که مقاله حاضر نشان داده فضایی که تاریخ‌نگاری آلسن در مطالعات مغول ایجاد کرد، تلاش برای تصویر آن در جامعیتی بود که مغولان میان تمدن‌های فتح‌شده ایجاد کردند؛ در این راستا، فهرست بسیار بلندی بیش از چهل نویسنده مختلف در تاریخ کمبریج امپراتوری مغول (۲۰۲۴)<sup>۱</sup>، دست به صورت‌بندی طرحی بلندپروازانه در تصویر همه جنبه‌های مرتبط با تاریخ‌نگاری مغول زده‌اند؛ آنچه در این اثر «لحظه مغول ۱۳۶۸-۱۲۰۸»<sup>۲</sup> خوانده شده، تصویری از تمدن‌های جهانی را ارائه می‌دهد که از طریق میانجی‌گری امپراتوری مغول به یکدیگر متصل شده‌اند. مهم‌ترین بخش جلد نخست کتاب نوعی تاریخ‌نگاری موضوعی<sup>۳</sup> است شامل تبادلات تجاری، جابه‌جایی جمعیت، روابط مذهبی، سیاسی و دیپلماتیک (pp. 397-654) که اهمیت آن به ساختن نوعی واحد جغرافیایی تاریخ‌نگاری اوراسیایی است که آن را به‌منزله کل واحد می‌بیند، اما نکته اثرگذار کتاب، جلد دوم<sup>۴</sup> آن است که شامل بررسی مفصل و پر جزئیات مآخذ امپراتوری مغول در چهارده زبان اصلی مختلف است (pp. 877-1398).

درنهایت، آنچه پژوهش‌های امپراتوری مغول را از زمان انتشار آثار سه‌گانه آلسن، متمایز می‌کند گستره‌بخشی ارضی و زمانی در مقیاس جهانی‌نگر به روایت‌های توصیفی از امپراتوری مغول است؛ اگر پیش‌تر حاکمیت مغولان به‌منزله نیروی تخریب و تباهی نگریسته می‌شد، رویکرد جهانی<sup>۵</sup> موجود در آثار جدید، امپراتوری مغول را در بافتاری از روابط جهانی‌شده میان

1. Biran, Michal; Kim Hodong, *The Cambridge History of the Mongol Empire*, 2024.

2. Mongol Moment 1206-1368.

3. Thematic History.

4. Volume II. (2023). In M. Biran & H. Kim (Eds.), *The Cambridge History of the Mongol Empire* (pp. 877-1398). Cambridge: Cambridge University Press.

5. Global History Approach.

واحدهای اقتصادی سیاسی و اقتصادی چین، ایران، روسیه و دولت‌شهرهای ایتالیایی می‌بیند. در اهمیت تأثیر روش و نگرش آلسن همین بس که تمامی آثار بعدی که از اوایل قرن حاضر نوشته شده‌اند، در چهارچوب الگویی قرار دارند که قواعد آن توسط آلسن نوشته شده است؛ چنین الگویی در وهله نخست امپراتوری مغول را در جغرافیای واحد تاریخ‌نگارانه اوراسیا قرار می‌دهد و سپس به بررسی روابط و مبادلات فرهنگی و تجاری و سیاسی می‌پردازد.

### نتیجه‌گیری

روابط جهانی‌ای که مغولان میان تمدن‌های منزوی قرون وسطای پسین<sup>۱</sup> ساختند، آنان را از طریق شبکه راه‌های تجاری و روابط سیاسی به یکدیگر مرتبط کرد. نه فقط تمدن‌های معاصر یکدیگر را شناخته بودند و اطلاعات مکتوب آن وارد حلقه تاریخ‌نگاری شده بود، بلکه تلفیقی از این شناخت جهانی را می‌توان در آثار قلمی شاخص پیدا کرد؛ آثاری مانند جامع‌التواریخ جهانی را بازنمایی می‌کنند که تمدن‌های مختلف آن شناخته شده بود. تولید چنان آثار جدیدی که بر فهمی جهانی دست می‌گذاشت، زیربنای ورود به عصری است که بعدتر با اکتشافات دریایی تداوم یافت. از سوی دیگر، تأسیس و سقوط امپراتوری مغول برای هر یک از تمدن‌های سابقاً منزوی‌ای که تحت سلطه قرار گرفت، مشخصه پایان یک عصر تاریخی و آغاز دیگری به شمار می‌رفت؛ برای چینیان، تهاجم مغول و تشکیل سلسله یوان نمودار پایان تفرقه سیاسی و آغاز وحدتی ارضی بود که تا به امروزه در جمهوری خلق چین حفظ شده است؛ برای روس‌ها، «یوغ تاتار» پایان‌دهنده عصر تمدن کی‌یفی بود و به همین نسبت برای ایرانیان، پایان کار خلافت عباسی طلیعه عصر نوینی است که با ارجاعی از سر تصادفی خوشایند به مرزهای ایران باستان، سیاست را به مفهوم ایرانی خود نزدیک کرد و چنین تغییر مبنایی‌ای در بافتاری به وقوع می‌پیوست که مقدمه ورود ایران به دوره صفوی بود که با ادغام ایران در نظام تجارت جهانی شناخته می‌شود.

چنان‌که تاریخ‌نگاری حاضر بر امپراتوری مغول تلاش کرده نشان دهد، مطالعات این امپراتوری فرایند پیچیده‌ای از تفاسیر مختلف را نشان می‌دهد و گواهی بر ماهیت همیشه در حال تحول دانش تاریخ‌نگاری است. فهم سده روشنگری، امپراتوری مغول را به‌عنوان شکلی از بربریت شرقی نشان می‌داد که اروپا در توسعه تاریخی خود می‌بایست از تبدیل شدن به آن اجتناب می‌کرد؛ در عین حال، سیمایی از یک شهریار روشنگر نیز ساخته شد. در سده بیستم، تحولات عمده‌ای نگرش به حکومت مغولان را تغییر داد. انقلاب کمونیستی در روسیه و

---

1. Late Middle Ages.

جدال‌های تاریخ‌نگارانه جدید، مجموعه جدیدی از آثار را تولید کرد که بر تحولات اجتماعی دست می‌گذاشتند. تفاسیر حزبی و مارکسیستی در آثار روسی بر ساختارهای اقتصادی و روابط طبقاتی در میان مغولان دست می‌گذاشت. در حالی که در جهان غرب با رشد مطالعات پسااستعماری<sup>۱</sup> تلاش شد فارغ از قضاوت‌های غیرانتقادی پیشینی، مغولان را به جایگاه تاریخی خودشان بازگرداند. در نهایت، چاپ آثار توماس آلسن فقید در دو دهه انتهایی سده بیستم، هم‌گام با رشد تئوری‌های مرتبط با جهانی‌سازی و جهانی‌شدن، مطالعه امپراتوری مغول را وارد مباحثی کرد که بر روابط و مبادلات اقتصادی و سیاسی جهانی و تاریخ جهانی‌سازی دست می‌گذاشت و تلاش داشت تا آن را ذیل واحدهای تحلیلی تاریخ اوراسیایی یا تأثیر امپراتوری در افزایش شناخت کره<sup>۲</sup> زمین قرار دهد.

### منابع

- برادبریج، آن. اف (۱۳۹۹) *پادشاهی و ایدئولوژی در دنیای اسلامی-مغولی*، ترجمه جواد عباسی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- جکسون، پیتر (۱۳۸۳) «وضعیت پژوهش درباره «امپراتوری مغول» (۱۹۹۹-۱۹۸۶م)» ترجمه احمد بازمانگان خمیری، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، (۸۱ و ۸۲ و ۸۳)، ۹۸-۱۱۵.
- خیراندیش، عبدالرسول (۱۳۸۳) «مرزهای کهنه و نو در تحقیقات مغولی»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا تیر و مرداد و شهریور*، (۸۳ و ۸۲ و ۸۱)، ۷-۴.
- جوینی، عظاملک (۱۳۹۹) *تاریخ جهان‌گشا*، به تصحیح محمد قزوینی، تهران: هرمس.
- عباسی، جواد (۱۳۸۳) «بررسی زوال ایلخانان از زاویه‌ای دیگر، نگاهی به یک پژوهش از چارلز ملویل»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، (۸۳ و ۸۲ و ۸۱)، ۱۵۹-۱۵۶.
- لین، جرج (۱۳۹۰) *ایران در اوایل عهد ایلخانی (رئسانس ایرانی)*، ترجمه سید ابوالفضل رضوی، تهران: امیرکبیر.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۰) *زندگی روزانه در امپراتوری مغول*، ترجمه سعید درودی، تهران: نگاه.
- مورگان، دیوید (۱۳۹۰) *مغول‌ها*، ترجمه عباس منبر، تهران: مرکز.
- ودرفورد، جک (۱۴۰۲) *چنگیزخان و ساختن دنیای مدرن*، ترجمه سیما سلطانی، تهران: نشر مرکز.
- ولادیمیرتسوف، باریس باکولویویچ (۱۳۸۶) *نظام اجتماعی مغول (فتودالیسم خانه به دوشی)*، ترجمه شیرین بیانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۵) *چنگیزخان*، ترجمه شیرین بیانی، تهران: اساطیر.

1. Post-Colonialism.  
2. Globe.

- Allsen, T. T. (1976). "Mongol Rule in East Asia, Twelfth-Fourteenth Centuries: As Assessment of Recent Soviet Scholarship". *Mongolian Studies*, Vol. 3, pp. 5–27.
- Allsen, Thomas, (1987), *Mongol Imperialism: The Policies of the Grand Qan Möngke in China, Russia, and the Islamic Lands, 1251-1259*, University of California Press.
- Allsen, Thomas, (2001), *Commodity and Exchange in the Mongol Empire: A Cultural History of Islamic Textiles*, Cambridge University Press.
- Allsen, Thomas, (2004), *Culture and Conquest in Mongol Eurasia*, Cambridge University Press.
- Ayalon, David, (1971), "The Great Yasa of Chingiz Khan. A Reexamination (Part A)", *Studia Islamica*, No. 33, pp. 97-140
- Biran, Michal, (2007), *Chinggis Khan (Makers of The Muslim World)*, Oxford: Oneworld Publication.
- Biran, Michal, (2013), "The Mongol Empire in World History: The State of The Field", *History Compass* 11/11, pp. 1021–1033.
- Biran, Michal; Kim Hodong, (2023), *The Cambridge History of the Mongol Empire*, 2 Vols. Cambridge University Press.
- Broadbridge, Anne. F, (2018), *Women and the Making of the Mongol Empire*, UK: Cambridge University Press.
- Cahun, Léon, (1896), *Introduction à l'Histoire de l'Asie: Turcs et Mongols des Origines à 1405*, Paris: A. Colin. <https://gallica.bnf.fr/ark:/12148/bpt6k30826g.image>.
- Cherniavsky, M. (1959). Khan or Basileus: an aspect of Russian mediaeval political theory. *Journal of the History of Ideas*, 20, 403-420.
- Condorcet, Jean-Antoine-Nicolas de Caritat marquis de, (1881), *Œuvres Complètes de Voltaire*, Tome 44. Garnier frères (Paris).
- Constantin D'Ohsson, B. Abraham, (1852), *Histoire des Mongols, depuis Tchinguiz-Khan jusqu'à Timour Bey, ou Tamerlan*, La Hay et Amsterdam Les frères Van Cleef
- De La Croix, François, (1710), *Histoire du Grand Genghizcan, Premier Empereur des Anciens Mogols et Tartares*, Paris: Dans la Boutique de Claude Barbin..
- De Nicola, Bruno, (2017), *Women in Mongol Iran: The Khatuns, 1206-1335*. Edinburgh: Edinburgh University Press
- Di Cosmo, N., Frank, A., & Golden, P., (Eds.). (2009), *The Cambridge History of Inner Asia: The Chinggisid Age*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Gay, Peter, (1959), *Voltaire's Politics: The Poet as Realist*, Princeton: Princeton University Press.
- Howorth, Henry H, (1965), *History of the Mongols, from the 9th to the 19th Century*, New York: B. Franklin.
- Huizhu Sun (2000), "Dissident Voltaire's Intercultural Drama", *Comparative Literature: East & West*, 2:1, 78-95,
- Hyer, Paul, (1966), "The Re-Evaluation of Chinggis Khan: Its Role in the Sino-Soviet Dispute", *Asian Survey*, Vol. 6, No. 12 (Dec., 1966), pp. 696-705
- Halperin, Charles, (1982), "Soviet Historiography on Russia and the Mongols", *The Russian Review*, Vol. 41, No. 3 (Jul., 1982), pp. 306-322
- Jackson, Peter, (2000), "The State of Research; The Mongol Empire, 1986–1999", *Journal of Medieval History*, Vol. 26, No. 2, pp. 189–210
- Kotkin, (1999), "In Search of the Mongols and Mongolia: A Multinational Odyssey", in *Mongolia in the Twentieth Century: Landlocked Cosmopolitan*, pp. 3-26, edited by Kotkin and Elleman, USA: M.E. Sharpe.
- Lane, George, (2003), *Early Mongol Rule in Thirteenth-Century Iran: A Persian Renaissance*, London and New York: Routledge.
- Lane, George, (2006), *Daily Life in the Mongol Empire*, Bloomsbury Academic.
- Manz, Beatrice Forbes, (1998), Reviewing of Commodity and Exchange in the Mongol Empire; A Cultural History of Islamic Textiles by Thomas T. Allsen in "Journal of the

- Royal Asiatic Society", Third Series, Vol. 8, No. 3, pp. 485-48.
- May, Timothy, (2007), *The Mongol Art of War: Chinggis Khan and the Mongol Military System*, Pen & Sword Military.
- May, Timothy, (2017), *The Mongol Empire: A Historical Encyclopedia*, Two Vols. ABC-CLIO: California.
- Melville, (1997), "Abu Sa'id and the Revolt of the Amirs in 1319", chapter in *L'Iran Face a la Domination Mongole*, edited by Aigle, Tehran, pp. 89-120.
- Montesquieu, (1824), *De l'Esprit des Lois*, Paris: La Librairie Stéréotype.
- Morgan, (2006), "The Mongol Empire in World History", in *Beyond the Legacy of Genghiz Khan*, Edited by Linda Komaroff, Vol. 64, Netherlands: Brill.
- Morgan, D, (1996), Mongol or Persian: the government of Ilkhanid Iran, *Harvard Middle Eastern and Islamic Review*, 3, 1/2, pp. 62-76.
- Morgan, D. (2004). The Mongols in Iran: A Reappraisal. *Iran*, 42, pp. 131–136. <https://doi.org/10.2307/4300668>.
- Morgan, D. O. (1982). Who Ran the Mongol Empire? *Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland*, 1, pp. 124–136. <http://www.jstor.org/stable/25211311>.
- Morgan, D. O. (1988). [Review of Mongol Imperialism: The Policies of the Grand Qan Möngke in China, Russia, and the Islamic Lands, 1251–1259, by T. T. Allsen]. *Middle East Studies Association Bulletin*, 22(1), 51–53. <http://www.jstor.org/stable/23060584>
- Morgan, David, (2007), *The Mongols*, USA-UK: B. Blackwell Publishing.
- Morgan, David; Stewart, Sara, (2017). *The Coming of the Mongols* (The Idea of Iran Vol. 7), I.B. Tauris. (Soudavar Memorial Foundation Series).
- Paris, Matthew, (2012), *Chronica Majora*, edited by Henry Richards Luard, Cambridge University Press.
- Polyanskaya, O. N. (2014). "At the Origins of Mongolian Studies in Russia: Isaac Jacob Schmidt and Józef Kowalewski". *Mongolica*. XVII.
- Prawdin, Michael, (1952), *The Mongol Empire: Its Rise and Legacy*, Translated by Edan and Cedar Paul, George Allen and Unwin LTD: London.
- Rampolla, Mary Lynn, (2018), *A Pocket Guide to Writing in History*, Bedford/St. Boston & New York: Martin's.
- Rampolla, M. L. (2012). *A Pocket Guide to Writing in History*. United States: Bedford/St. Martin's.
- Sabiruv, Rustam, (2019), Perceptions of Chinggis Khan and the Mongol Conquests in Contemporary Russia, *日本モンゴル学会紀要 (Bulletin of JAMS) 第49号*.
- Vladimirtsov, B. (1948), *Le Régime Social des Mongols, le Féodalisme Nomade*. Paris: Librairie d'Amérique et d'Orient Adrien-Maisonneuve.
- Vladimirtsov, B. (1972). *Life of Genghis Khan*. (n.p.). Ayer Company Pub
- Voltaire, (1750), *La Voix du Sage et du Peuple*, Amsterdam, chez Le Sincère.
- Voltaire, (1753), *Le Siècle de Louis XIV*, Vve Knoch et J.G. Eslinger (Francfort).
- Voltaire, (1764), "Tirannie", in *Dictionnaire Philosophique*, pp. 337-8, Londres.
- Voltaire, (1802), *The Philosophical Dictionary*, Unknown Translator, London : Printed for Wynne and Scholey.
- Voltaire, (1755), *L'orphelin de la Chine: Tragédie*, Netherlands: chez Etienne Ledet & Compagnie.
- Weatherford, J. M. (2004). *Genghis Khan and the Making of the Modern World*. Crown: New York.
- Zarakol, Ayşe, (2022), *Before the West: The Rise and the Fall of the Eastern World Orders*, Cambridge University Press
- Zenkovsky, Serge A., (1974). *Medieval Russian's Epics, Chronicles, and Tales*. A Meridian Book: United States.



### List of sources with English handwriting

- Abbasi, Javad, (2004), "Another View on the Collapse of Ilkhanids: Reviewing Charles Melville Research", *Ketāb Māh Tārīk va joḡrāfiā*, Issue 81, 82 & 83, pp. 156-159 {In Persian}.
- Broadbridge, Anne F., (2008), *Kingship and Ideology in the Islamic and Mongol Worlds*, translated to Persian by Javad Abbasi, Tehran: Pažūheškade Tārīk Islam {In Persian}.
- Jackson, Peter, (2000), "The State of Research; The Mongol Empire, 1986–1999", translated to Persian by Ahmad Bazmandegan Khamiri, *Ketāb Māh Tārīk va joḡrāfiā*, Issue 81, 82 & 83, pp. 98-115 {In Persian}.
- jūveinī, 'Aṭṭā-Malik, (2012), *Tārīk-e Jahān-Gošā*, Tehran: Negāh.
- Kheirandish, Abd Al-Rasūl, (2004), "New and Old in Mongolian Studies", *Ketāb Māh Tārīk va joḡrāfiā*, Issue 81, 82 & 83, pp. 4-7 {In Persian}.
- Lane, George, (2011), *Early Mongol Rule in Thirteenth-Century Iran: A Persian Renaissance*, translated to Persian by Seyyed Abolfazl Razavi, Tehran: Amīr Kabīr {In Persian}.
- Lane, George, (2021), *Daily Life in the Mongol Empire*, translated to Persian by Saeed Doroudi, Tehran: Negāh {In Persian}.
- Morgan, David, (2011), *The Mongols*, translated to Persian by Abbas Mokhber, Tehran: Markaz {In Persian}.
- Vladimirtsov, B. (2007), *Le Régime Social des Mongols, le Féodalisme Nomade*, translated to Persian by Shirin Bayani, Tehran: Entesārāt-e 'Elmī Farhangī {In Persian}.
- Vladimirtsov, B. (2016), *Life of Genghis Khan*, translated to Persian by Shirin Bayani, Tehran: Asāfir {In Persian}.
- Weatherford, Jack, (2024), *Genghis Khan and the Making of the Modern World*, translated to Persian by Sima Soltani, Tehran: Markaz {In Persian}.

### References in English and Other Language

- Allsen, T. T. (1976). "Mongol Rule in East Asia, Twelfth-Fourteenth Centuries: An Assessment of Recent Soviet Scholarship". *Mongolian Studies*, Vol. 3, pp. 5–27.
- Allsen, Thomas, (1987), *Mongol Imperialism: The Policies of the Grand Qan Möngke in China, Russia, and the Islamic Lands, 1251-1259*, University of California Press.
- Allsen, Thomas, (2001), *Commodity and Exchange in the Mongol Empire: A Cultural History of Islamic Textiles*, Cambridge University Press.
- Allsen, Thomas, (2004), *Culture and Conquest in Mongol Eurasia*, Cambridge University Press.
- Ayalon, David, (1971), "The Great Yasa of Chingiz Khan. A Reexamination (Part A)", *Studia Islamica*, No. 33, pp. 97-140
- Biran, Michal, (2007), *Chinggis Khan (Makers of The Muslim World)*, Oxford: Oneworld Publication.
- Biran, Michal, (2013), "The Mongol Empire in World History: The State of The Field", *History Compass* 11/11, pp. 1021–1033.
- Biran, Michal; Kim Hodong, (2023), *The Cambridge History of the Mongol Empire*, 2 Vols. Cambridge University Press.
- Broadbridge, Anne. F. (2018), *Women and the Making of the Mongol Empire*, UK: Cambridge University Press.
- Cahun, Léon, (1896), *Introduction à l'Histoire de l'Asie: Turcs et Mongols des Origines à 1405*, Paris: A. Colin. <https://gallica.bnf.fr/ark:/12148/bpt6k30826g.image>.

- Cherniavsky, M. (1959). Khan or Basileus: an aspect of Russian mediaeval political theory. *Journal of the History of Ideas*, 20, 403-420.
- Condorcet, Jean-Antoine-Nicolas de Caritat marquis de, (1881), *Œuvres Complètes de Voltaire*, Tome 44. Garnier frères (Paris).
- Constantin D'Ohsson, B. Abraham, (1852), *Histoire des Mongols, depuis Tchinguiz-Khan jusqu'à Timour Bey, ou Tamerlan*, La Hay et Amsterdam Les frères Van Cleef
- De La Croix, François, (1710), *Histoire du Grand Genghizcan, Premier Empereur des Anciens Mogols et Tartares*, Paris: Dans la Boutique de Claude Barbin..
- De Nicola, Bruno, (2017), *Women in Mongol Iran: The Khatuns, 1206-1335*. Edinburgh: Edinburgh University Press
- Di Cosmo, N., Frank, A., & Golden, P., (Eds.). (2009), *The Cambridge History of Inner Asia: The Chinggisid Age*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Gay, Peter, (1959), *Voltaire's Politics: The Poet as Realist*, Princeton: Princeton University Press.
- Howorth, Henry H, (1965), *History of the Mongols, from the 9th to the 19th Century*, New York: B. Franklin.
- Huizhu Sun (2000), “Dissident Voltaire’s Intercultural Drama”, *Comparative Literature: East & West*, 2:1, 78-95,
- Hyer, Paul, (1966), "The Re-Evaluation of Chinggis Khan: Its Role in the Sino-Soviet Dispute", *Asian Survey*, Vol. 6, No. 12 (Dec., 1966), pp. 696-705
- Halperin, Charles, (1982), "Soviet Historiography on Russia and the Mongols", *The Russian Review*, Vol. 41, No. 3 (Jul., 1982), pp. 306-322
- Jackson, Peter, (2000), "The State of Research; The Mongol Empire, 1986–1999", *Journal of Medieval History*, Vol. 26, No. 2, pp. 189–210
- Kotkin, (1999), "In Search of the Mongols and Mongolia: A Multinational Odyssey", in *Mongolia in the Twentieth Century: Landlocked Cosmopolitan*, pp. 3-26, edited by Kotkin and Elleman, USA: M.E. Sharpe.
- Lane, George, (2003), *Early Mongol Rule in Thirteenth-Century Iran: A Persian Renaissance*, London and New York: Routledge.
- Lane, George, (2006), *Daily Life in the Mongol Empire*, Bloomsbury Academic.
- Manz, Beatrice Forbes, (1998), Reviewing of *Commodity and Exchange in the Mongol Empire; A Cultural History of Islamic Textiles* by Thomas T. Allsen in "Journal of the Royal Asiatic Society", Third Series, Vol. 8, No. 3, pp. 485-48.
- May, Timothy, (2007), *The Mongol Art of War: Chinggis Khan and the Mongol Military System*, Pen & Sword Military.
- May, Timothy, (2017), *The Mongol Empire: A Historical Encyclopedia*, Two Vols. ABC-CLIO: California.
- Melville, (1997), "Abu Sa'id and the Revolt of the Amirs in 1319", chapter in *L'Iran Face a la Domination Mongole*, edited by Aigle, Tehran, pp. 89-120.
- Montesquieu, (1824), *De l'Esprit des Lois*, Paris: La Librairie Stéréotype.
- Morgan, (2006), "The Mongol Empire in World History", in *Beyond the Legacy of Genghiz Khan*, Edited by Linda Komaroff, Vol. 64, Netherlands: Brill.
- Morgan, D, (1996), Mongol or Persian: the government of Ilkhanid Iran, *Harvard Middle Eastern and Islamic Review*, 3, 1/2, pp. 62-76
- Morgan, D. (2004). The Mongols in Iran: A Reappraisal. *Iran*, 42, pp. 131–136. <https://doi.org/10.2307/4300668>.
- Morgan, D. O. (1982). Who Ran the Mongol Empire? *Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland*, 1, pp. 124–136. <http://www.jstor.org/stable/25211311>.
- Morgan, D. O. (1988). [Review of *Mongol Imperialism: The Policies of the Grand Qan Möngke in China, Russia, and the Islamic Lands, 1251–1259*, by T. T. Allsen]. *Middle East Studies Association Bulletin*, 22(1), 51–53. <http://www.jstor.org/stable/23060584>

- Morgan, David, (2007), *The Mongols*, USA-UK: B. Blackwell Publishing.
- Morgan, David; Stewart, Sara, (2017). *The Coming of the Mongols* (The Idea of Iran Vol. 7), I.B. Tauris. (Soudavar Memorial Foundation Series).
- Paris, Matthew, (2012), *Chronica Majora*, edited by Henry Richards Luard, Cambridge University Press.
- Polyanskaya, O. N. (2014). "At the Origins of Mongolian Studies in Russia: Isaac Jacob Schmidt and Józef Kowalewski". *Mongolica*. XVII.
- Prawdin, Michael, (1952), *The Mongol Empire: Its Rise and Legacy*, Translated by Edan and Cedar Paul, George Allen and Unwin LTD: London.
- Rampolla, Mary Lynn. (2018), *A Pocket Guide to Writing in History*, Bedford/St. Boston & New York: Martin's.
- Rampolla, M. L. (2012). *A Pocket Guide to Writing in History*. United States: Bedford/St. Martin's.
- Sabiruv, Rustam, (2019), Perceptions of Chinggis Khan and the Mongol Conquests in Contemporary Russia, 日本モンゴル学会紀要 (Bulletin of JAMS) 第49号 .
- Vladimirtsov, B. (1948), *Le Régime Social des Mongols, le Féodalisme Nomade*. Paris: Librairie d'Amérique et d'Orient Adrien-Maisonneuve.
- Vladimirtsov, B. (1972). *Life of Genghis Khan*. (n.p.). Ayer Company Pub
- Voltaire, (1750), *La Voix du Sage et du Peuple*, Amsterdam, chez Le Sincère.
- Voltaire, (1753), *Le Siècle de Louis XIV*, Vve Knoch et J.G. Eslinger (Francfort).
- Voltaire, (1764), "Tirannie", in *Dictionnaire Philosophique*, pp. 337-8, Londres.
- Voltaire, (1802), *The Philosophical Dictionary*, Unknown Translator, London : Printed for Wynne and Scholey.
- Voltaire, (1755), *L'orphelin de la Chine: Tragédie*, Netherlands: chez Etienne Ledet & Compagnie.
- Weatherford, J. M. (2004). *Genghis Khan and the Making of the Modern World*. Crown: New York.
- Zarakol, Ayşe, (2022), *Before the West: The Rise and the Fall of the Eastern World Orders*, Cambridge University Press
- Zenkovsky, Serge A., (1974). *Medieval Russian's Epics, Chronicles, and Tales*. A Meridian Book: United States.



## The “Bon Sauvage” and the Man of the Millennium: A Historiography of Western Studies on the Mongol Empire<sup>1</sup>

Arash Yousefi<sup>2</sup>  
Ahmad Fazlinejad<sup>3</sup>  
Abdolrasul Kheirandish<sup>4</sup>

Received: 2023/11/07  
Accepted: 2024/04/18

### Abstract

The establishment of the Mongol Empire, the largest contiguous empire in history, had a profound impact on the conquered regions and marked the end of a historical era for many of them. Modern studies of the Mongol Empire look at it from conflicting perspectives including history, politics, culture, and the Mongols' impact on the conquered world. Since the study of the Mongol Empire spans three centuries, there are different approaches and methods to examine it. This historiographical study places the research on the Mongol Empire in the historical and political context of the period in which it was written, and articulates the methodological and intellectual developments that have been applied to the historical study of the empire. The findings show that since the first historical works in the 18th century, the main interpretation has been an uncritical narrative of Mongol savagery combined with the idea of the enlightened ruler. The Soviet Marxist historiography of the, 20th century, on the other hand, focused on class relations and Mongol social evolution. After the collapse of the Soviet Union, new works in Britain and America examined global exchange, cultural/economic integration and the emergence of international trade under Mongol rule and rejected the earlier interpretations of Mongol destruction. This historiographical article evaluates and critically formulates the approaches and methods used to study the Mongol Empire over three centuries using a descriptive-analytical approach and a chronological sequence.

**Keywords:** Historiography; Global History; Mongol Empire Studies; Global Exchanges; Orientalism.

---

1. DOI: 10.22051/hph.2024.45421.1690

2. PhD Candidate in History. Shiraz University. Shiraz. Iran. [arashyousefi623@gmail.com](mailto:arashyousefi623@gmail.com)

3. Associate Professor. Shiraz University. Shiraz. Iran. (Corresponding Author)  
[fazlinejad@shirazu.ac.ir](mailto:fazlinejad@shirazu.ac.ir)

4. Professor at Faculty of History in Shiraz University, Shiraz. Iran.  
[kheirandish.ar@gmail.com](mailto:kheirandish.ar@gmail.com)

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507



**Content**

<b>The study of Māwardī 's historiographical opinions and thoughts in A'lām al-Nubuwwah</b>	13-32
<i>Mohammad Amir Ahmadzadeh, Mahnaz koohi</i>	
<b>Determining the discourse order of the racial reading of Iranian romantic nationalists In contemporary Iranian historiography (from the Qajar period to the end of the Pahlavi period)</b>	33-58
<i>Reza Parsamoghadam</i>	
<b>Reflection of the epic concepts of Ferdowsi's Shahnameh in the portrayal of the power of the Mongols and Iranians in the Changizi's Shahnameh</b>	59-87
<i>Mohsen Parvish, Zekrollah Mohammadi</i>	
<b>The place and importance of Monsha'at in historiography; Relying on the Monsha'at and Tarassul of Moinuddin-Mohammed Zamji-Esfazari</b>	89-115
<i>Esmail Hassanzadeh</i>	
<b>Moore, Barrington "Thick Description", the most important scientific responsibility of historians from old to modern period</b>	117-135
<i>Hassan Hazrati</i>	
<b>Components of the Historiography of the Republic of Azerbaijan and the Local Historiography of North-western Iran</b>	137-162
<i>Mohammad Rezaei</i>	
<b>The history of environmental formal education in Iran: Environment in textbooks of the 1370s/1990s and 1380/2000s</b>	163-196
<i>Mahdi Rafatipanah Mehrabadi</i>	
<b>The Concept and Connection of Time and Place in Old Iranian Historical Perspective (With a Focus on Sasanian Period)</b>	197-225
<i>Naser Sedghi, Aref Narimani</i>	
<b>Representation of Zahâk in Ottoman Critical Literature</b>	227-252
<i>Tooran Toolabi</i>	
<b>Reviewing and criticizing the opinions and arguments of Arab and Iranian historians about the name of the Persian Gulf</b>	253-281
<i>Alireza Kachuei, Yaser Qzvini Haeri</i>	
<b>Representation of the Black Face of Kaykāvus in the Shahnamah of Shah Tahmasp with a View of the Persian and Ottoman Wars</b>	283-320
<i>Maryam Keshmiri, Afsaneh Baratifar</i>	
<b>The "Bon Sauvage" and the Man of the Millennium: A Historiography of Western Studies on the Mongol Empire</b>	321-356
<i>Arash Yousefi, Ahmad Fazlinejad, Abdolrasul Kheirandish</i>	

**Item 7:**

Each article must be evaluated at least by two reviewers, but in any case the editorial board is allowed to accept or withdraw the articles according to the journal's policies.

Note: In especial cases, the editorial board or editor-in-chief's comment can be considered as one of the reviews.

**Item 8:**

If the editorial board - for any reason - couldn't determine the article within the 6 months, the author(s) is allowed to declare the cancellation through the written request and submit the manuscript to another journal.

**Item 9:**

The author(s) is required to contribute some parts of the review and probable publication costs of the paper in accordance with the journal's instruction. At the present time costs include:

- Review: 500,000 IRR
- Editing, Typesetting, Page – Layout and Publication: 1,500,000 IRR

**Item 10:**

A sole author is not allowed to submit more than 2 simultaneous papers. The Advisor or Reader (Thesis or Dissertation) are able to submit 3 papers at the same time (shared with the student) for evaluating and reviewing. (Simultaneous submitting refers to the proposed 6 months' time frame in Item 8)

Note: All the processes of refereeing, revisions, acceptance or rejection and so forth of the articles will be declared to all authors through the journals system of Alzahra University.

**Double blind peer review**

The publication uses a two-way secret arbitration process to evaluate all articles.

**Cc-By-Nc-ND**

This is the most restrictive license in the six core licenses, which only allows others to subtract and distribute the effect until there is no change in the effect and commercial use of it.

---

[1]. A: plagiarized article refers to a manuscript in which the whole or some parts are extracted from another academic work and has not been cited in accordance with the scholarly criteria. This action is considered as plagiarism (academic stealing), after the proof (by the complaint of the work's producer or not) could lead to subsequent legal proceedings against the person(s).

B: Text Recycling (known as self-plagiarism) is said to an academic fraud in which the author quotes the whole or some parts (at least 30%) of the current writing from his own previous articles without rendering the specifications of the published book or article.

C: Translation or free adaption of the articles written in other languages, if it was submitted as a producing article (without mentioning translation, adaption or so on) would be considered as plagiarism.

[2]. The extracted article from the Thesis refers to an article in which at least the 50% of its content is in conformity with the Thesis's subjects.

## **Code of Ethics The Academic Quarterly of Historical Perspective & Historiography**

### **Preface:**

It is requested from all the faculty members, researchers and post-graduate students who submit their articles through the Academic Quarterly of History of Islam & Iran's system to study accurately the following ethical instruction and be assured to fulfil all the demanding conditions. It is certain that the negligence on each item of the instruction could lead to the appropriate legal proceeding.

### **Item 1:**

The editorial board of the Quarterly has the abundant sensitivity against plagiarized articles[1]. Therefore, if a person(s) submits an article in which could be categorized as plagiarism, the editor-in-chief is allowed to take the essential legal proceedings. The editorial board is in authority to recognize plagiarism.

### **Plagiarism**

Online plagiarism checker softwares( samimnoor.ir) are used to detect similarities between the submitted manuscripts and other published papers.

### **Item 2:**

The extracted articles from the Thesis's must be submitted with the coordination and written permission of The Advisor.

Note: Based on the written request of The Advisor withdrawing his name from the article, the student could submit it independently to journal's office.

### **Item 3:**

The corresponding author in extracted articles from the Thesis'[2] in any case would be The Advisor. Unless, referred to the mentioned note in item 2 it had been declared by him in written form.

Note: In Thesis', on no condition the student is not allowed to submit the article without The Advisor's permission.

### **Item 4:**

Using the names of irrelevant persons to the Thesis (except The Advisor and Reader) in extracted articles from it, is considered as a fraud and will be prosecuted.

### **Item 5:**

The person whose name in any case is printed next to the producers of a scholarly paper, is responsible for it. Declaring ignorance of the process leading to the production of the paper, under any condition would not acceptable.

### **Item 6:**

It is considered as a fraud to submit an article simultaneously to two or more journals. Once detecting, the editorial board is allowed to reject it from agenda, imposes the offender financially in proportion to the operating costs or withdraw any paper of the offending author(s) until their expediency of time (at last 3 years).



## Methodology

### Receiving Articles

- All articles of a scientific value are received for review and potentially published.
- The editorial board is entitled to accept, reject, and correct or modify the articles.
- Prioritization and publication of articles are based on the approval of the article by the judges and the editorial board.
- The author is Corresponding Author for contents of the article.

### Regulations Related to Articles

The authors are requested to follow the following regulations in presentation of their articles:

1. The articles must be submitted through the electronic portal of the magazine ([hii.alzahra.ac.ir](http://hii.alzahra.ac.ir)).
2. The articles must contain the following chapters:
  - Abstract in Persian and English (not exceeding 200 words)
  - Key words and concepts of the project (maximum 5 words)
  - Introduction, including the research problem and its background, research method, and objectives
  - Discussion and study of the hypothesis (hypotheses), and proper analyses on the subject
  - Conclusion
  - List of sources
3. Sources divided by language (Persian/Arabic and Latin) must be listed in alphabetic order in the following format: author's surname, name, date of publication, title, editor (translator), place of publication, publisher.  
Note: Translated or translated sources of Persian and Arabic into English.  
for example:
  - Bordoli, J. M., E. Cuevas and P. Chacon. 1994. The role of soil organic matter in corn (*Zea mays L*) yield. *Plant Science*, 15(3):27-35. **(Journal)**
  - Mahfoozi, S. And S.H. Sasani. 2009. Vernalization requirement of some wheat and barley genotypes and relationship with expression of cold tolerance under field and controlled condition. *Iranian Journal of Field Crop Science*, 39(1):113-126. (In Persian with English abstract)
  - Kafi, M., M. Lahouti, A. Zand, H.R. Sharifi and M. Gholdani. 1999. *Plant Physiology*. Jahade- e-Daneshghahi Mashhad Press (In Persian)
4. References must be made within the text including the author's name, date of publication, and address of the quoted text within parentheses; for example (Hosseini, 2006: 1/133).
5. The article may include maximum 7000 words, i.e. about 20 pages, typed in Microsoft Word environment.
6. Latin equivalent of specific terms and concepts must be mentioned in footnotes.
7. Author(s)'s details (full name, scientific grade, telephone number of the author and the related university or institute, and e-mail address) must be sent in a separate file (not within the article).
8. Articles can be published in foreign languages (English, Arabic, French, etc) provided that:
  1. The author doesn't speak Persian.
  2. The Persian speaking authors may publish articles in foreign languages when publishing such articles is deemed necessary for a specific reason (by the editorial board).

# Historical Perspective & Historiography

*Vol. 32, No. 30 /115, 2023*

---

Publisher: **Alzahra University**  
EDITOR -IN- CHIEF: **E. Hasanzadeh, Ph. D.**  
EXECUTIVE DIRECTOR: **S.Fasihi, Ph.D.**  
Editor: **S. Poorshahram, Ph. D.**  
English Text Editor: **Z. Mirzaei Mehrabadi, Ph. D.**  
Executive Director: **R. Mashmouli Peleroud**

---

## THE EDITORIAL BOARD

S. Bakhtiari, Associate Professor of History, Alzahra University.  
A. Bigdeli, Professor of History, Shahid Beheshti University.  
H. Hazrati, Associate Professor of History, University of Tehran.  
Sh. Jalilian, Professor of History, Shahid Chamran University of Ahvaz.  
M.T. Rashed Mohasel, Professor of Ancient Languages, Institute for Humanities and Cultural Studies.  
M.A. Sadeghi, Associate Professor of History, Tarbiat Modares University.  
N. Sedghi, Associate Professor of History, Tabriz University.  
S. Fasihi, Associated Professor of History, Alzahra University.  
A. Ghadimi Ghedari, Professor of History, Tabriz University.  
A.R. Mollayi Tavani, Associate Professor of History, Institute for Humanities and Cultural Studies.  
Z.A. Mohammadi, Associate Professor of History, Alzahra University.  
M. Nouraei, Professor of History, University of Isfahan.  
A.M. Valavi, Professor of History, Alzahra University.

---

## International Editorial Board

M. Mahdavi-Ardekani, Professor Political Science, University of Alberta, Canada.

---

Printing & Binding: Mehrravash Publication

---



## University of Alzahra Publications

Address: Alzahra University, Vanak, Tehran, Iran.  
Postal Code: 1993891176  
Web: [hph.alzahra.ac.ir](http://hph.alzahra.ac.ir)  
E-mail: [HP.H@alzahra.ac.ir](mailto:HP.H@alzahra.ac.ir)

---

ISSN: 2008-8841  
E-ISSN: 2538-3507

---